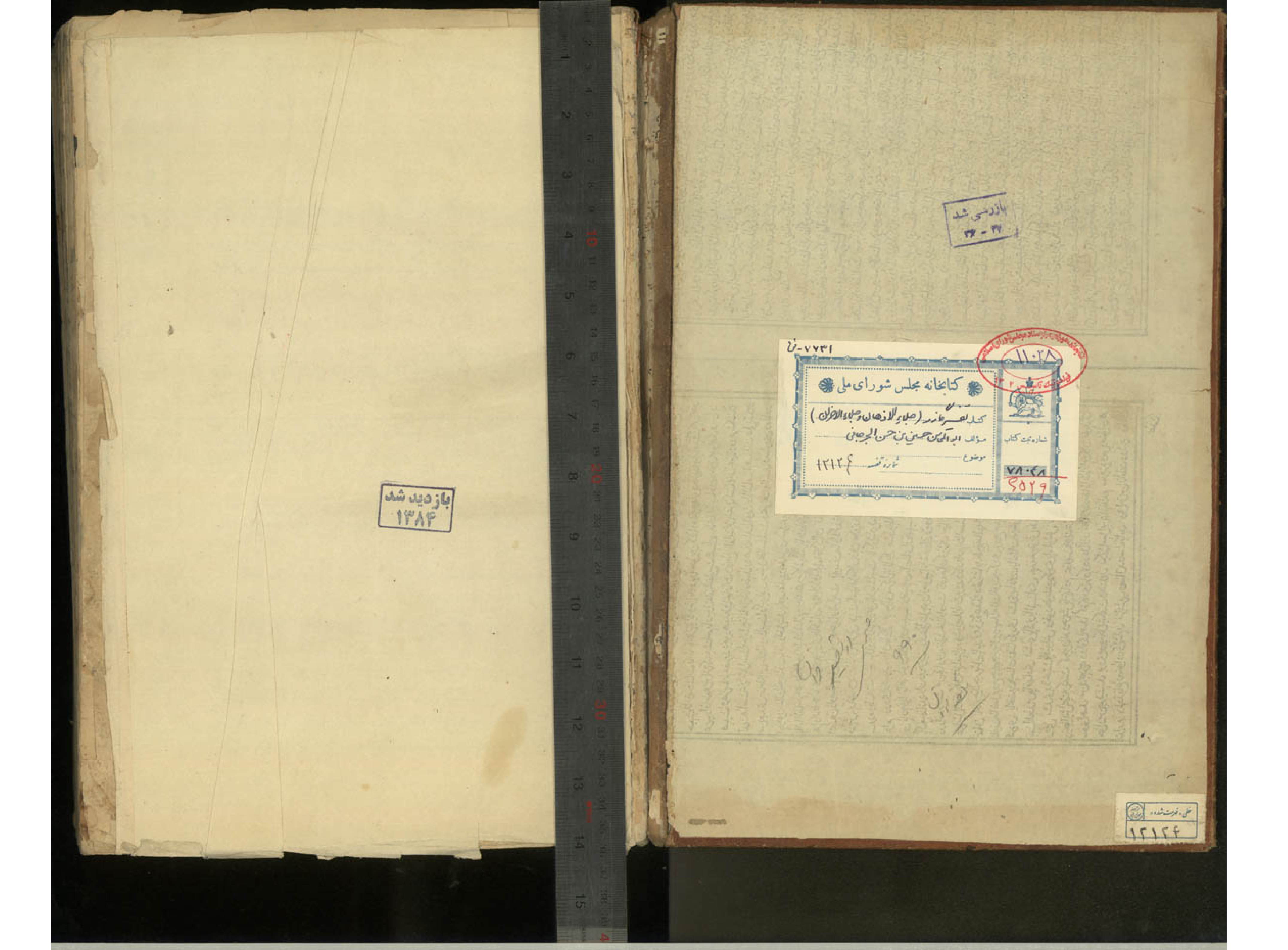
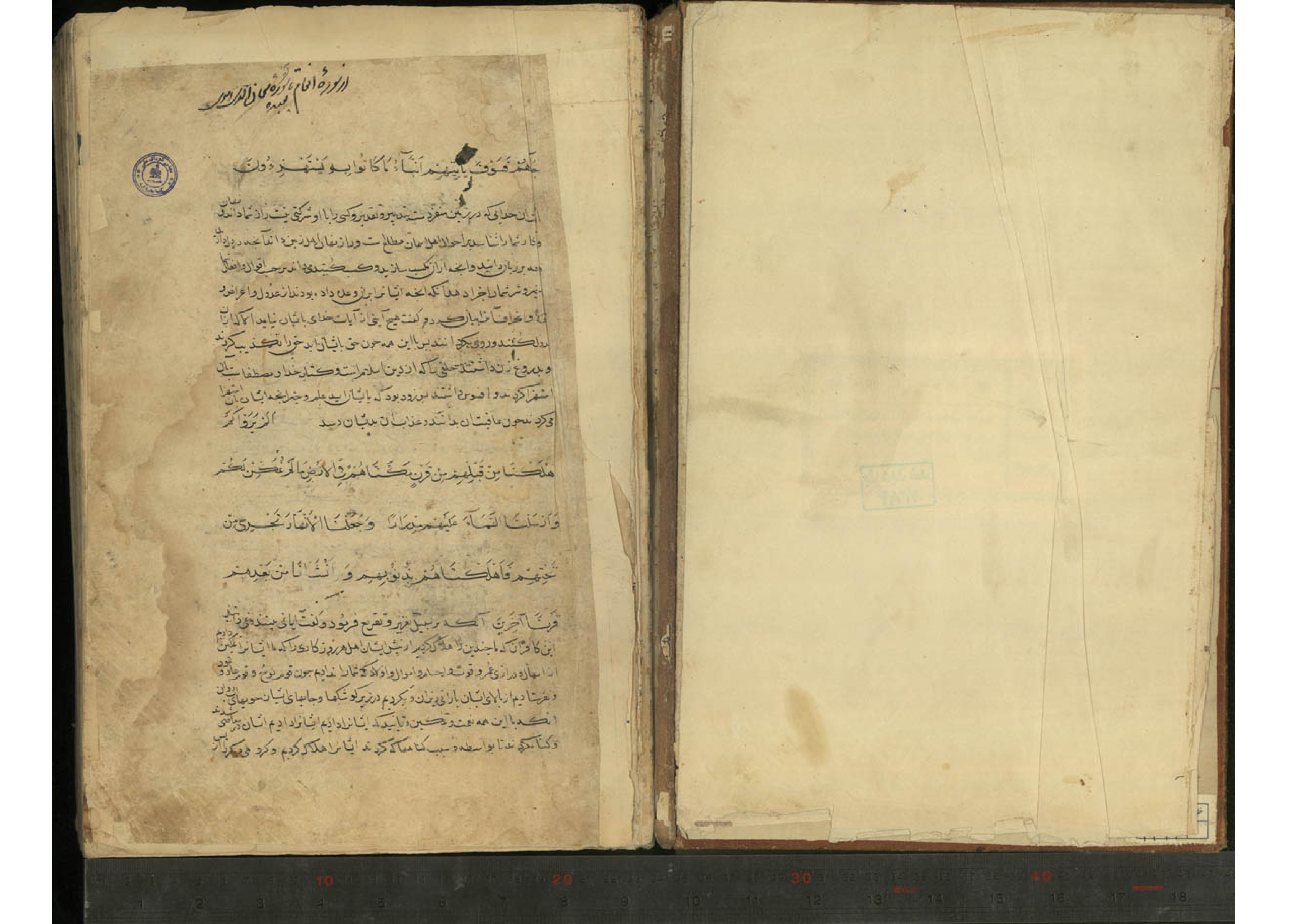


بازدید شد
۱۳۸۴
بازرسی شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤلف ابوالمحاسن حسین بن حسن الجرجانی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۰۴۸
۱۱۰۲۸



از سوره انعام ... بقیه ...

جاءهم فسوف یأتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون

ایشان خدائی که در زمین منفرد است بتدبیر و تقدیر و کسی را با او شرکتی نیست و از شما داننده نهان
و آشکار شما است [illegible] احوال اهل آسمان مطلع است و رازهای اهل زمین داند آنچه در دل دارید
همه بر زبان رانید و آنچه از آن کسب سازید و کسب کنید و داند [illegible] اقوال و افعال
نیکو و بد شما را جزا دهد [illegible] آنچه ایشان را بر آن وعده داده بود ایشان عدول و اعراض
و انحراف ایشان [illegible] کرد و گفت هیچ آیتی از آیات خدای با ایشان نیاید الا که از آن
روی گردانند و روی بگردانند پس با این همه چون حق با ایشان آمد خود را تکذیب کردند
و بدروغ زن داشتند حق را که از دین اسلام است و کتاب خدا و مصطفی است ایشان
استهزا کردند و افسوس داشتند پس زود بود که با ایشان آید علم و خبر آنچه ایشان آن استهزا
می کردند چون عاقبت ایشان بدانند و عذاب آن ببینند   الم یروا کم

اهلکنا من قبلهم من قرن مکنّاهم فی الارض ما لم نمکّن لکم

وارسلنا السماء علیهم مدرارا وجعلنا الانهار تجری من

تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم وانشأنا من بعدهم

قرنا آخرین آنکه [illegible] و تقریع فرمود و گفت آیا نمی بینند و نمی دانند
این کافران که ما چندین [illegible] هلاک کردیم پیش از ایشان [illegible] روزگاری که ما ایشان را تمکین دادیم
از [illegible] و درازی عمر و قوت [illegible] و اموال و اولاد که شما را ندادیم چون قوم نوح و قوم عاد و ثمود
و فرستادیم از بالای ایشان باران [illegible] و [illegible] کردیم در زیر کوشکها و جایهای ایشان جویهای روان
آنگه با این همه نعمت و تمکین [illegible] ایشان را دادیم ایشان در [illegible]
[illegible] بواسطه و سبب گناهها که کردند ایشان را هلاک کردیم و کردیم [illegible]

ایشان معوض ایشان بیافریم ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس
فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین وقالوا لولا انزل
علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه
ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون ولقد استهزئ
برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون

نضر بن الحارث و عبدالله بن [ابی] امیه و نوفل بن خویلد گفتند ای محمد ما بتو ایمان نیاوریم که آنگاه که
نیاری خاص با چهار فرشته تا گواهی دهند که از نزدیک خدا است و تو رسول خدایی خدای تعالی از
وجود ایشان خبر داد و گفت ای محمد اگر چنان باشد که ما بر تو کتابی فرستیم بر کاغذی نبشته
که یا فلان بن فلان هذا کتاب من الله الیک ایشان این کتاب را می بینند و بدست
می بسایند هم بدان ایمان نیاورند الا که کافر باشند گویند که نیست الا جادویی هویدا و پیدا و روشن
و گفتند این کافران که چرا بر او فرشته نمی فرستد ای محمد اگر ما فرشته فرستیم عجب نیست که ایشان ایمان
نیاورند آنگه مصلحت قضای تعجیل هلاک ایشان کند امر رانده شود و کار تمام کرده و بحکم
آنکه گر مهلت خواهند ایشان را مهلت ندهند و اگر ما ایشان را بدهیم و فرشته فرو فرستیم او را
او را مردی گردانیم یعنی بصورت مردی فرستیم تا او را بتوانند دید چه آدمی تا او را بصورت فرشته باشد
از لطافت ترکیب او را نتوانستندی دید چنانکه جبرئیل علیه السلم نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدی بر
صورت دحیه کلبی و آن فرشتگانی که با ابرهیم آمدند بر صورت مهمانان بودند و آن دو فرشته که نزد داود
پیغمبر علیه السلم آمدند بر صورت دو خصم بودند و چون چنین باشند و ایشان بر صورت مردان باشند
ندانند که فرشته اند یا آدمی بر ایشان ملتبس شود و آنگه آن لبس را با خود حواله کرد برای آنکه خلق آن
فرشته بصورت آدمی فعل او بود ما بر ایشان بپوشانیم آنچه بر ضعفا و عوام بپوشانند چه ایشان عوام

و ضعفا را گفتندی که اگر این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی و از این لازم نیاید که خدای تعالی
تلبیس کند از بهر آنکه خدای تعالی چنین گوید که من آنچه در [illegible] گفت که اگر کنیم چنین
باشد و این تقدیر باشد و تقدیر محال در او بود و چون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
وقوله قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین آنگه رسول را صلوات الله علیه
دلخوشی داد و گفت ای محمد اگر این کافران بر تو افسوس میدارند و سخریه میکنند پیش از تو
رسولان دیگر را هم با افسوس داشتند و لیکن رسولان را هیچ زیان نکردند زیان بخود
کردند تا لاجرم که فرود آمد با ایشان جزای آن و وبال و عقاب آن و آنچه ایشان استهزا می کردند
در دنیا چون قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود با آنکه ایشان را نهاده است عذاب آخرت

قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین
قل لمن ما فی السموات والارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم
الی یوم القیمة لا ریب فیه الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون

خدای سبحانه و تعالی امر کرد که بگوی ای محمد این جماعت را که بروید و بنگرید تا چگونه بود سرانجام
آنان که مر آیات ما را تکذیب می کردند و [illegible] می کردند با ایشان چه رفت بعضی را باد هلاک کردیم
و بعضی را بزمین فرو بردیم و بعضی را مسخ کردیم آنگه گفت بگو ایشان را و بپرس از ایشان که کراست
آنچه در آسمان و زمین است اگر جواب دهند [illegible] ایشان حجت است و اگر جواب ندهند تو جواب ده
و بگوی که خدای راست بملک تمام و زمین برای آنکه او آفریده است از عدم او بوجود آورده است
از حیوانات و جمادات برحمت خود و برای تمام رحمت بر ذات خود نوشته است که بر تمام رحمت خود
حکم کرده بلکه بر خود واجب کرده است استوار عبادت است انا که [illegible] واسطه در میان
نباشد تو خواهد که بر بنده رحمت کند و این استعطاف و استمالت است ایشان را تا ایشان
نزدیک شوند و روی [illegible] کعب الاحبار گفت اولین چیزی که خدای تعالی نوشت

نه تعلم و بداند یکی که بر رحمت او فوت شد و لو لا انی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی

سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرد که خدای عز و جل جلاله صد جزو رحمت است یکی از آن میان

بر اهل دنیا قسمت کرد بر جن و انس و فرشته و وحوش و طیور هر رحمت شفقت که در میان ایشانست

از آن یکجزو رحمتست چون روز قیامت باشد آن یک جزو در صد یک کند و اجمع کند و جمله

بر گناه‌کاران بارد و ایشان را برحمت بیامرزد آنکه فرمود که لیجمعنکم هر آینه

جمع کند شما را و اهوال روز قیامت از حساب و کتاب و عذاب و میزان و وجهی دیگر معنی

آیت اینست که جمع کند میان شما و ایشان روز قیامت یعنی و لذا کفار تان بهم جمع شوند

برای روزی که در آن ریبی و شکی نیست آنانکه نفس خود را زیان کردند ایشان بدین سبب ایمان نیاورند

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ

أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي

أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

آنکه گفت هر چه در شب و روز ساکن است یعنی هر چه شب و روز بر وی مشتمل است در شب و روز

یعنی جمله آنچه در زمین است از حیوانات و جمادات و شب و روز بر وی گذرد همه مر خدای راست

آن خدایی که شنونده اقوال ایشان است و داننده افعال ایشان از کفار تا مر قریش که در خواستی

علیم است و صلاح در شیعه ایشان و روزی دادن ایشان که از قریش آمدند و گفتند ای محمد

ما می‌دانیم که تو درویشی و حاجت ترا بر آن می‌دارد تا از این گفتن باز ایستی تا مال‌های خود با تو

کنیم خدای تعالی این آیت فرستاد که شما در سوال ما علامتی فرستید و هر چه شب و روز در وی

می‌کنند همه مر آنست گوی ای محمد جز خدای که آفریننده آسمان و زمین است جز او کی باید که

فراگیرم و او روزی دهد و طعام دهد و انعام کند و او را روزی و طعام ندهند و محتاج طعام نباشد

و همه محتاج او باشند گوی ای محمد که مرا فرموده‌اند که اولین کسی باشم که اسلام آرد و گردن نهد

مرا امر خدای خود را و انقیاد نماید و نیز مرا گفته‌اند که از جمله مشرکان مباش که با او انباز گیری

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ

فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا

كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بگوی ای محمد که من می‌ترسم اگر در خدای عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ

یعنی روز قیامت چون من با پایه و منزلت خود از عذاب آن روز ترسم شما اولیتر که بترسید

هر کس که در آن روز خدای تعالی عذاب بگرداند بدرستی که بر وی رحمت کرده بود و این فوزی و نجاتی

و ظفری باشد آشکار و مراد خود روشن و ظاهر آنکه مشرکان را تنبیه کرد بر غفلت ایشان

بر آنکه معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نه‌اند و مومنان را با جمله حیرت

از روی طلب نمودار مکارم و بیانات بنا باز نمودند گفت ای محمد اگر خدای بتو اندکی رنج و بیماری

و درویشی رساند هیچ کس از تو دفع نتواند کرد و باز نتواند داشت الا او و اگر ترا خیری رساند

و منفعتی کس او را از آن منع نتواند کردن و او بر همه چیزی قادر و تواناست عبدالله عباس

گفت که رسول صلوات الله علیه کسری فارس استری فرستاده بود بهدیه روزی رسول بر آن

استر نشسته بود و مرا ردیف کرده در راه بن کریت و گفت ای غلام گفتم لبیک یا رسول الله

احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سالت

فاسال الله و اذا استعنت فاستعن بالله فقد مضی القلم بما هو کائن خدای را نگاه دار تا ترا

نگه دارد و خدای را نگاه دار تا او را پیش خود یابی و با خدای در راحت شناسایی کن تا در شدت با تو

آشنایی کند و چون چیزی خواهی از خدای خواه و چون یاری طلبی از وی طلب قلم برفت بر هر چه

بودنی است اگر جمله خلایق جهد کنند تا ترا نفع کنند که خدای آن قضا نکرده باشد نتوانند

نتوانند و اگر خواهند تا مضرتی کنند ترا که خدای تعالی بر تو ننوشته باشد نتوانند

توانی بصبر و یقین کار کن و اگر نتوانی صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آن را کاره باشی خیری بسیار
و بدانکه نصرت با صبرست و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت و درویشی با توانگری

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ
أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا
الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ   و اوست آن خدایی که قاهر و غالبست
بر بالای بندگان تا کسی او را قهر نتواند کرد و برو غالب نتواند شدن و او حکیم است یعنی
حکمت و صواب کند تا کسی گمان نبرد که او قهر و ظلم کند آنچه کند بعدل کند خبیر است و آگاه
و دانا است باحوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شر و نفع و ضرر و صحت و سقم و ضیق
و سعت تا بحسب آنچه داند تدبیر ایشان کند گفت بگوی ای محمد که چه چیزست که از هر چیزی
که بزرگتر و بزرگوارترست بگواهی دادن و آغاز بود که مشرکان مکه نزدیک رسول آمدند
و گفتند ای محمد هیچ پیغمبری این نگفت که تو گفتی و کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و این که تو گویی
جهودان و ترسایان را پرسیدیم و از احوال تو سوال کردیم گفتند یاد کرد او در کتاب خدای نمی یابیم
آخر گواه تو کیست بدین دعوی که می کنی خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بگوی ای محمد که چه چیز
عظیم ترست بگواهی ایشان که گواهی دهد تا ترا جواب دهد بگوی که خدایست که گواه است و او گواه
میان من و میان شما و این قرآن بر من وحی کرده اند تا من شما را بدان بترسانم و نیز آنکس که قرآن باو رسد

یعنی اهل عصر خود را و آنها را که بعد از من باشند ابدا تا قیامت و در این دلیلست بر آنکه
اهل عصر متوجه اند که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که بلغوا عنی ولو آیة برسانید از من اگر همه
آیتی باشد و هر کسی که یک آیت از قرآن باو رسد فرمان خدای باو رسیده باشد مجاهد گفت رسیده باشد
که گویی هست که دعوت باو رسیده باشد گفت هرجا که قرآن رسیده باشد دعوت رسیده باشد
محمد بن کعب گفت هر کس که قرآن باو رسیده باشد همچنان باشد که رسول را دیده باشد و از وی شنیده
آنگه خدای تعالی فرمود که آیا شما گواهی میدهید که با خدای تعالی خدایان دیگرند بگوی ای محمد
اگر شما گواهی میدهید من این گواهی نمی دهم و این نمی گویم بگوی خدای یکیست جز او خدای دیگر نیست
و من که محمدم بیزارم از آنکه شما او را یار گرفته اید و انباز او میآورید تا اینجا احتجاجست بر
مشرکان آنگه از اینجا آغاز حجت اهل کتابست از جهودان و ترسایان گفت آنها که بایشان کتاب دادیم
او را می شناسند یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم بنام و صفت و نشان و صفت و نسبش چنانکه
فرزندان خود را می شناسند کلبی گفت چون رسول از مکه بمدینه آمد عمر خطاب گفت
عبدالله سلام را رسید مکه تو پیغمبر را چگونه شناسی گفت والله که او را چنان شناسم با اسم و نعت
و صفتش که پسر خود را چون او با پسر من نشستی که دیگری او را ببیند مرا از قوت معرفت این او
چگونه نشناسم که او را خدای در کتاب ما وصف کرده است بلیغ ترین وصفی عمر گفت صدقت
و صدق رسوله ووفقک الله انت یا ابن سلام بالاسلام ای ابن سلام خدای تعالی محمد را فرستاد
در کتاب مجید این آیت فرستاده بود بر خواند آنگه خدای تعالی از کافران خبر داد و گفت
آنها که ایشان زیان کردند نفس خود را تا آنکه ایمان نیاوردند   وَمَنْ

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ   خدای سبحانه و تعالی بر سبیل تعجب می گوید کیست ظالم تر و ستمکاره تر از آنکه
دروغ بر خدای فرا بافد یا آیات او را تکذیب کند و دروغ دارد یعنی در جهان از وی ظالم تر کسی نباشد

و ظالمان بر بیداد کردن فلاح و ظفر نیابند و ظالم اینجا کافرند و یاد کن ای محمد روزی که جمع کنیم
آن روز همه را گوییم آنان را که شرکا شدند و با خدای انباز گرفتند که کجااند انبازان شما که دعوی
کردید که ایشان انبازان و شریکان خدااند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ

إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا

عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ چون خدای تعالی ذکر شرکا کردن
و افتنان ایشان گفت مخصوصا بس همه جز آن نبود که ایشان از شرک و کفر خود تبرا کردند
و گفتند بخدایی که او پروردگار ماست که ما مشرک نبودیم نگر ای محمد که ایشان چگونه
دروغ گفتند بر نفسهای خود چگونه نابکار بودند از آنچه امید داشتند و آن معبودان
ایشان بود که امروز از ایشان گم شدند و سعی ایشان باطل گشته در آخرة ملجا باشند بترک
قبایح از ایشان که معارف ضروری باشد اما این جماعت دروغ گویند بر خویشتن و لیکن ندانند که
آنچه گویند دروغ است پندارند که در آن گفتار صادق‌اند چون جهودان و ترسایان که از خود
نفی شرک کنند ندانند که اعتقاد ایشان در تثلیث شرک است این بر حقیقت دروغ باشد
برای آنکه دروغ چیزی باشد که مخبر خلاف خبر باشد اگر گوینده داند که چنانست و اگر نداند
این تعاطی کند که نداند که دروغ است این وجه ملجا باشد ابو علی گفت این خبر که
خدای داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند خبر دهند از احوال و اعتقاد خود در دنیا که
در دار دنیا چنان گمان بردیم که برکاریم و بر طریق صواب [illegible] شفاعت بر حتم و طریق و اعتقادها
نیکو بود امروز آن معبودان از ما گم شدند و عقل و عبادت ما ایشان را باطل آمد فقد لهم قوله
وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ و قوله وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
و روا بود که این در حالت دهشت و تحیر گویند که از اهوال آفات قیامت چیزی با ایشان رسد
که پای عقل ایشان بر جای نماند تا بمثابت دیوانه باشند [illegible] و تری الناس
سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ

وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَهُمْ يَنْهَوْنَ

عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ابو سفیان و ولید بن مغیره و عتبه و شیبه و امیه و ابی بن خلف و نضر بن الحارث آمدند و حدیث
رسول صلوات الله علیه بشنیدند و قرآن را استماع کردند آنگه با یکدیگر گفتند که چگونه
محمد این را که محمد می خواند و می گوید نضر گفت این از جنس آن اساطیر است که من
با شما می گویم و اخبار گذشتگان بسیار یاد داشتی و حکایت کردی خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت این کافران کسی هستند که تو سخن تو می شنود و لیکن اندیشه
نمی کند که امر عقل حاصل نمی شود بر ایشان بمثابت کسی اند که در دل پوشیده دارند که مانع بود
از آنکه چیزی بدانند و علم بود [illegible] یا آنکه با کفر و ضلالت الفت دارد سخن تو در گوش
ایشان جای نگیرد [illegible] آنکه گفت لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا و از هر دو بلیغ تر آن
فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ نفی دل کرد از ایشان در مبالغه نفی علم گفت دل ندارند
برای آنکه دل برای دانستن باید چون نمی دانستند همان انگاشت که دل ندارند و نفی حضور کرد از ایشان
در نا شنیدن چون غایبان چون مستمع نشوند انگار که می نشوند چون نمی شنوند انگار که
خود نیستند حضور و غیبت ایشان یکی است هر که روزی [illegible] ایشان بیک شمار است سواء
محیاهم ومماتهم از ایشان توقع علم چگونه کنی که گویی ایشان دل ندارند که محل
[illegible] قلب الحادث فقر الحمار [illegible] و چون معنی حکمت بود یعنی ما حکم
کردیم و ما رسیدیم و حکم بر چیزی دانیم بود که محکوم علیه بجان بود یعنی بر دل ایشان پوشش
بود و در گوشهای ایشان گرانی ما بر تو پوشش دلهای ایشان که مانع علم و ادراک است و گرانی
گوشهای ایشان حکم کردیم که چنین است و ابو علی گفت این عادت باشد از خدای

ومع لطفه علی تسبیل العقوبة آنکه گفت وان یروا کل آیة هر آیتی که در جهان هست و ببینند
ایمان نیارند چه جز بیت از کسانی که معلوم از حال ایشان آنست که بر کفر میرند تا رسول دل
عزیز خود با ایمان ایشان مشغول نکرداند و از طمع منقطع شود الیاس احدی الراحتین
آنکه مبالغه زیاده کرد و گفت عناد و اصرار ایشان بر کفر بجائی رسیده است که بنوعی اند
و با تو مجادله و خصومت می کنند و قرآن می شنوند و می گویند که نیست این الا افسانه
پیشینیان و حدیث لسان آنکه در صفات ایشان کرد و گفت جد می کنند که مردمان
از رو از ایمان و از سماع کلام او و از مجالست او و نظر در معجزات او نهی می کنند و ایشان
از آن دور می شوند و گفته اند که این است در باب ابوطالب مدد رسولی که حاضر بودی
کسی که خواستی که رسول را ایذا کنند منع کردی برای خویشی که بود او را با او ولیکن
خویشتن را از ایمان او دور داشتی مخالفان در تفسیر آورده اند که در حق ابوطالب
و درین باب حدیثی و شعری متناقض آورده اند و آن آنست که رسول صلوات الله علیه او را
گفت یا عم ایمان بیار گفت میدانم که تو رسول خدائی و در دعوی نبوت صادقی ولیکن از
ملامت مردمان احتراز می کنم و چون بجای قرابت خواستی که او را برنجانند و برا حمایت کردی
و دل تصدیق داری و گفتی والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا
فاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشر وقر بذاک منک عیونا ودعوتنی وزعمت انک ناصحی
ولقد صدقت وکنت ثم امینا وعرضت دینا لا محالة انه من خیر ادیان البریة دینا
لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا هر که این ابیات را تامل کند
داند که این بیت آخرین ملحق است و نه ملایم ابیات دیگر است و بعیده ساخته و برای نقض
مفاصلات است میان این بیت با ابیات اول برای آنکه بیت اول متضمن حضرت است و حمایت او
قطع طمع کفار از آنکه رنجی او رسانند تا که او زنده باشد بیت دیم امر است او را باد ای
رسالت و تحریض و تقویت او در این امر تا که از آن باشد و متضمن بشارت و روشنائی
چشم او باد ای رسالت و بیت سیم گفت و لقد صدقت این عین ایمان خواست برای آنکه
هیچ فرق نباشد در لغت ایشان میان آنست یک و صدقت و اگر این دلیل کفر باشد
دلیل ایمان چه بود و بیت چهارم افزاده است که دین او از جمله دینها بهتر است و اگر این

کفر باشد خود در جهان ایمان نباشد و بیت بازپسین همه غلط داند که مجانبان بیت که
مناقض او ست چون او مردی عاقل بود که در چند بیت مناقضه گوید وان یهلکون
الا انفسهم و این کافران هلاک نمی کنند الا نفس خود را و نمی دانند که زیان و هلاک
بخود می کنند ولو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا

یا لیتنا نرد ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من المؤمنین

بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا

عنه وانهم لکاذبون وقالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا

وما نحن بمبعوثین آنکه بر سبیل تعجب گفت ای محمد چون تو ببینی ایشان را که بر کنار
دوزخ شان بر عذاب و عقاب و قوف دهند و وقوف یابند و بار آتش دوزخ شان واقف کنند
تا مخلد و مؤبد در آنجای باشند گویند ای کاشکی ما را با دنیا برد نیدی و کاشکی ما تکذیب نکردیمی
اگر گویند چگونه شاید که ایشان تمنای رجوع کنند معارف ایشان در دین بود جواب گفته اند
که واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد بلکه آنچه ایشان از احوال آخرت
خبر شنیده باشند از عرش و کرسی و لوح و قلم و ترازو و حساب و کتاب و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و صراط و فرشتگان همه معاینه می بینند چون خبر ایشان عیان شود گمان
ایشان یقین گردد اما دیگر چیزها واجب بود که بضرورت دانند و روا بود که ایشان را بدان
ارند آنکه فرمود که نه چنانکه این ما و گوکه پیدا شد ایشان را آنچه پیش ازین بازی پوشیده
از احوال و اهوال قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب که از سفله و ضعفا پوشیده میداشتند
و باید انست آنچه ایشان را پوشیده میداشتند از خلفان بر خود تلبیس می کردند و می گفتند
که ما تا که نه چنین باشد که محمد می گوید آنچه پوشیده میداشتند از خلقان معاصی می کردند
ظاهر شد ایشان را وای محمد ایشان با دنیا رجوع می کنند اگر ایشان را با دنیا برد کنند همه بر

کفر و معاصی شوند و با طریقه اول که بران بوده باشند و ایشان دروغ زنانند یعنی این خود
صفت ایشانست در دنیا ابو القاسم بلخی گفت خدای تعالی خبر داد از حقیقت کار ایشان
و این وصف ایشانست روز قیامت لکن دروغ ایشان بنا شد آن ساعت که برای حجه
از کار و حال ایشان خبر داد از انکه دانست که ایشان وفا نکنند گفت دروغ می گویند
انکه خبر داد از منکران بعث و نشور و از انچه ایشان گفتند و گفتند این کافران
که نیست ما را زندگانی مگر این زندگانی عاجل در دار دنیا و ما را بعثی و نشوری نخواهد بود
و این ان وقت گفتند که رسول ایشان را به قیامت و بعث و نشور و عذاب دوزخ بترسانید

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا

قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ

و اگر ببینی تو ای محمد که ایشان را بداشته اند بر خدای ایشان یعنی بران موعد که خدای کرده باشد
از ثواب و عقاب و بران خبر که داده باشد از ثواب و عقاب و این خبر که داده باشد از حشر و
حساب و کتاب انگه بر سبیل تقریع و توبیخ گوید ایشان را که این راست و درست نیست
گو پنداری حق خدای ما که این ثوابست و صفاتست خدای تعالی گوید با خصمان بچشید
عذاب بما که کافران بودید و درین آیت اثبات رویت بنای کرامیه مخصوصات
بکفار و باتفاق کافران خدای را نخواهند دید   قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا

بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا

فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ وَمَا

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ

افلا تعقلون

أَفَلَا تَعْقِلُونَ   بدرستی که زیان کردند انانکه ثواب و عقاب خدای را بدروغ داشتند
و لقا و ملاقات بر خدای روا نباشد از انکه ملاقات بر حقیقت مقابله باشد با مقاربت
بر هر جا که لقا باشد مراد از ان لقا ثواب خدای بود چنانکه گفت فَمَن كَانَ يَرْجُو
لِقَاءَ رَبِّهِ ای ثواب ربه یا لقاء عذابه چنانکه گفت فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا
فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ ای یلقون عذابه و این در حق کافرانست و کافرانرا
باتفاق لقا نبود و حدیث نبویست که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره
لقاء الله کره الله لقاءه معنی آنست که هر که خواهد که با جوار و رحمت خدای بود
خدای خواهد که او را با جوار و رحمت خود برد و هر که این خبر بخود نخواهد خدای او را نخواهد
این معنی نبرده باشد از ایمان و طاعت خدای تعالی کاره باشد ثواب او را بر محالاتست درین
خبر حمل کردن بر رویت بنای انکه احب الله لقاءه از ین طرف محمول نتوان بودن
بر رویت پس معلوم شده است که مراد بلقا خروج است با سرای آخرت انجا که حکم خدای باشد
انگه گفت ایشان همچنین بر کفر و تکذیب اصرار کردند یعنی کنند تا که
ناگاه قیامت بایشان اید ایشان گویند ای پشیمانی و حسرت ما را و انچه تقصیر کردیم
در طاعت خدا و کار قیامت و اهل بهشت در دنیا ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه
روایت کرد که فردای قیامت اهل دوزخ درجات و منازل اهل بهشت ببینند و گویند
يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا و ایشان بار گران بر پشتهای خود داشته باشند
و روا بود که مراد عقوبات گناه بود در خبرست که چون مومن از گور برخیزد
شخصی باستقبال او آید با صورتی نیکو و خوش بوی تر از وی نباشد او را گوید که مرا
شناسی گوید جز انکه دانم که رویت نیکوست و بویت خوش است چیزی دیگر ندانم او
گوید که من عمل صالح توام دیرست که در دنیا بر تو نشسته بودم اکنون تو بر من نشین
یا نشین و یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ای رکبانا و کافر چون از گور برخیزد
شخصی پیش او آید با صورتی زشت و بوی ناخوش او را گوید مرا شناسی گوید جز انکه
خدای تعالی ترا کریه آفرین است و بوی تو ناخوش معرفتی دیگر ندارم گوید عمل توام
دیرست تا تو بر من نشسته امروز بر تو خواهم نشستن و این بر وجه تشبیه و توسع

برای آنکه گناه باشد بلکه گران از آنجا که از و رنج بینند و حاجتش را بر نیت کنند
و در دعای ائمه علیهم السلم آمده است که هربت الیک باثقال الذنوب تطری
الا ساء ما یزرون بد چیزیست آنچه ایشان آنرا برگرفته اند از بار گناه
آنکه حق تعالی مذمت و منقصه کرد زندگانی دنیا را تا مردمان در و رغبت نکنند
و دست از اعمال آخرت بندارند گفت نیست زندگانی دنیا مگر بازی چون بازی
کودکان که در و هیچ فایده نباشد و لهوی و بازی چون لهو جوانان از سماع و ضرب ملاهی
و غیر آن که آنرا ثباتی نباشد و سرای بازپسین که سرای ثوابست بهتر است متقیانرا
یعنی بهشت و این لفظ بر اطلاق قیامت باشد از آنجا که در و حشر مردم بود از خرمنه
و بقریه حق کنند بر بهشت افلا یعقلون ای عقل ندارند و خرد را کار نمی‌بندند

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ
وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا
وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ

حق سبحانه و تعالی باین آیت دلخوشی داد رسول را و گفت ما میدانیم و بی خبر نه ایم که
ترا دلتنگی می‌کنند و اندوهگین می‌گرداند آنچه ایشان می‌گویند تو را لحوق دارد که ساحری
کرد از و گفتار ایشان با ایشان رسانیم چه آنچه گفته اند ترا بآن نسبت کرده اند از سحر و
کهانت و جنون بر ما پوشیده نیست بحقیقت که ایشان ترا دروغ زن نشمرده اند
یعنی ایشان چیزی نیافته اند و تهمتی که ترا بآن دروغ زن کنند و حق تو را باطل کرده اند
وجهی دیگر آنست که ایشان ترا بدروغ زنی نمی‌دارند که ایشان ترا پیش از این آزموده اند

چنانکه

چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را پیش از بعثت محمد امین میخواندند
و بامین معروف بود تا ابوطالب در حق او گفت ان ابن آمنة الامین محمد و وجهی
دیگر آنست که خدای تعالی رسول را بر سبیل تسلیه گفت که این تکذیب که با تو می‌کنند
و نه در حق تو می‌کنند این با منست برای آنکه تو رسول منی و خود هر چه با تو کنند
با من کرده باشند با تو و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون این نه تکذیب
جحود نیست که جحود و انکار آیت منست آنگه بر سبیل تسلی گفت که با تو این معامله
کنند و لیکن تو با آنکه بشر تو بوده اند همین کرده اند ایشان صبر کردند
برای آنکه تکذیب و ایذا و رنج نمودن که با ایشان کردند تا نصرت ما بدیشان آمد
ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب نصرت با صبر بیکجای بود
و فرج با دشواری آسانی بود و تو نیز ای محمد صبر کن که آنچه مر گفته ایم کسی آنرا بدل نتواند
کردن ما یبدل القول لدی و خبر پیغمبران بتو رسید یعنی بعضی از اخبار پیغمبران
از بهر آنکه جمله اخبار بتو نرسید چنانکه منهم من قصصنا علیک و منهم
من لم نقصص علیک ایشان باید بر خود را تسلی و دلخوشی دهی و احوال ایشانرا مقتدی خود سازی
تا کار تو چنانکه باید ساخته کرده ایم وَإِنْ كَانَ كَبُرَ

عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا
فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ

مِنَ الْجَاهِلِينَ ای محمد اگر بر تو بزرگ آید عناد و اعراض ایشان از تو اگر تو توانی که در زمین
راهی پدید کنی یا بر آسمان نردبانی نهی تا در زمین شوی یا بر آسمان روی و از بهر ایشان آیتی
ایشان عنادان با ایمان آوردن الجا شوند مضطر گردند لکن نمی‌توانی این معنی
و قول گفته قطع طمع او از ایمان ایشان که اگر خدای دانستی که در معلوم است که ایشانرا لطفی
هست ایشان که عنادان اختیار ایمان آورند واجب بودی که اظهار کردی

ولیکن این جماعت جاهلی اند که خدای تعالی از ایشان داند که هر آیتی که مقترح ایشان است کرده شود ایشان
ایمان نیاورند چنانکه فرمود. است و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک
آنکه فرمود که نباید کسی که پندارد که ایشان را عجز می کنند ما عاجز کرده ایم ما ایشان
و ایمان آوردن ایشان عاجزیم چنین نیست و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی ما که اگر بخواهیم
خواهیم که ایشان را به جبر و قهر ایمان آریم توانیم از آنکه قادر و توانائیم چنانکه گفت و لو شئنا
لآتینا کل نفس هداها اما حکمت ما مانع است که اختیار به اجباری
آنکه رسول خود را نهی کرد از آنکه کار جاهلان کند از جزع و ناشکیبائی برآنکه ایشان ایمان
نمی آرند گفت فلا تکونن من الجاهلین ای محمد از جاهلان مباش تا آنکه کار جاهلان کنی
و این دلیل نکند بر آنکه او کار جاهلان کند چه نهی از آن کند که رد نکرده باشد
و قادر باشد بر آن برای آنکه چون نکرده آن را نرفت که نهی بدو تعلق دارد اگر او را نهی کند
از آن پیش از فعل آن منهی باشد نه از آن و مثله لئن اشرکت لیحبطن عملک اگر شرک آری
عملت باطل شود و این دلیل نکند که او وقتی شرک آورد اما بیان آن می کند که عمل با شرک بموقع قبول
نیفتد   انما یستجیب الذین یسمعون والموتی

یبعثهم الله ثم الیه یرجعون   وقالوا لولا نزل علیه آیة

من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون

حق سبحانه و تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان بقلت فهم و اجابت دعوت و علم و انتفاع
بوعظ و ترک استماع بآن و گفت چون ایشان گوش ندهد که او چیزی شود ایشان به منزله مردگانند
در ترک استماع و قلت انتفاع و مرده چیزی نشود چنانکه شاعر گفت   لقد اسمعت لو نادیت حیا
ولکن لا حیاة لمن تنادی و مردگان را خدای تعالی زنده گرداند و بر تواند انگیخت یعنی خدای تعالی
بجبر با ایمان تواند داشت ایشان باختیار خود با ایمان نزدیک نشوند که ایشان در سماع دعای تو
و اجابت تو با مردگان مانند. آنکه گفت رجوع ایشان با خدا است جزای ایشان بدهد

آنکه بیان مقترحات کرد و آنچه ایشان گفتند گفتند که محمد این کافران و مشرکان می گویند چرا
فرو نمی فرستاد بر وی یعنی بر تو که محمدی آیتی و علامتی و دلالتی چنانکه پیغمبران دیگر را فرستاد
از فلق دریا و ید بیضا و احیاء موتی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بگوی که خدای تعالی قادر
بر آنکه آیتی که شما اقتراح می کنید بفرستد ولیکن بیشترین نمی دانند یعنی اگر من آیتی اقتراحی
و ایشان ایمان نیاورند عذاب بر ایشان واجب شود ایشان را عذاب استیصال باید کرد

وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم

ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون

هیچ جنبنده نیست در زمین و هیچ پرنده که می پرد در هوا به دو بال خویش الا که ایشان گروهی اند
مانند شما مخلوق و مرزوق و آفریده و روزی خوار، و هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار نمو داده
متوالد و متناسل چنانکه در خلق شما و لطف و تدبیر شما دلیلست بر آنکه او را خالقی و
هست در هیچ صنفی نیست الا متناسل و ناظر را دلیلست بر آنکه او را خالقی و صانعی و مدبری
قادر و عالم و حی و موجود بر صفت کمال ... بعضی گفته اند که معنی آنست که همه
محشور شما اند و چون شما عبرند و چون شما ... شوند برای انتصاف و اعواض تا
هر صاحب حقی بحق رسد و هیچ مظلومی از ظالمی حقی نماند چنانکه گفت ان الله تعالی
ینتصف من الشاة القرناء للشاة الجماء در خبر است که چون خدای تعالی در موقف
عرض بار دهد بساط عدل بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند منادی ندا کند الا
حق لا هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی برخیزد و داد خود از او بخواهد بعزت من که اگر
امروز ذره ظلم ظالمی بر مظلومی برود آن ظلم من کرده باشم آنگه خدای تعالی جمله حیوانات
که برو عوض دارد بیانکه حق تعالی جمله حیوانات که برو عوض دارند همه را جمع کند
و انتصاف کند میان ایشان آنگه ایشان را گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون کافران
بینند تمنای آن حال کنند و گویند یا لیتنی کنت ترابا   و این دلیل است بر آنکه

ثواب منقطع نباشد و عوض منقطع باشد و در بهشت حیوانات و در قیامت المهای
نرسد تا عوض لازم آید آنکه خدای تعالی فا درست براین آنکه فرمود ما فرطنا
هیچ تقصیر نکردیم در کتاب یعنی لوح محفوظ نظیره ولا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین یا در قرآن از بیان احکام و حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ
و اخبار هیچ تقصیر نکردیم بعضی مجمل و بعضی مفصل آنچه مجملست بیان تفصیل رسول
باز گذاشتیم ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
و آنچه متشابهاتست بیان آن با علمای امت تفویض کردیم وما یعلم تأویله الا الله
والراسخون فی العلم تا محتاج بر فرق میان زور و ضلالت هیچ باز نگذاشتیم
الا که درین کتاب بیان کردیم آنچه حجتست اهل حق را بر اهل باطل تا آنکه همه از
خود باطل خدای حشر کند مطیعان را ثواب دهند و عاصیان را عقاب کنند و
تا مکلفان را بر آلام اعواض دهند   والذین کذبوا بآیاتنا

صمٌّ و بکمٌ فی الظلمات من یشإ الله یضلله ومن یشأ

یجعله علی صراط مستقیم آنکه وصف کافران و مکذبان کرد و گفت آنها که آیات
ما تکذیب کردند کرانند و گنگانند یعنی از غایت جهل و نادانی همچو کران و گنگانند که
در تاریکی‌ها نشسته ایشان از هدایت [illegible] گوش ندارند تا بشنوند و زبان ندارند تا بگویند
و استعانت خواهند و در قیامت کران باشند چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید و ایشان حجت
گفتن گنگان باشند آنگه فرمود که هر کرا خدای خواهد اضلال کند و هر کرا خواهد
بیارد خدای اضلال ایشان و اولیا نخواهد آنانرا که اضلال خواست در دیگر آیت بیان
کرد و گفت ویضل الله الظالمین و آنانکه هدایت ایشان خواست هم بیان کرد
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مراد با اضلال اینجا خذلانست
یعنی هر کرا خدای خواهد خذلان کند و لطف نکند چون بسیاری ادله متواترات
و براهین واضح بر وی عرض کنند و او در آن نظر نکند و اندیشه را کار نه بندد و خدای تعالی

و بدان وی گذارد چنانکه گفت و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و فردای قیامت
از راه ثواب و بهشت گمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب نباشد و آنکه خواهد
بهشت راه دهد چون اهل آن باشد با ایمان و طاعت و اضلال خود یعنی اهلاک یعنی
آنرا که خدای خواهد هلاک کند و عذاب فرماید   قل أرأیتکم

إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن

كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه

إن شاء وتنسون ما تشركون   حق سبحانه و تعالی خطاب کرد محمد را و گفت ای محمد
بگوی این کافران که هیچ می بینید شما اگر عذاب خدا شما را بیچاند که بکافران دیگر آمد
پیش از شما از عاد و ثمود تا قیامت بشما رسد و شما بدان عذاب مبتلا گردید
شما جز خدا را خوانید یعنی چون در وقت بلا و محنت خدا را می خوانید و وقت آسایش
بتها را یاد کنید اغیر الله ای در چنان حالی جز خدا را می خوانید از بتانی که نمی شنوند
و نمی دانند و هیچ جواب ندهند و بر هیچ خیر و شر قادر نباشند اگر شما در دعوی الهیت
این بتان از جمله راست گویانید بلکه او را خوانید یعنی خدا را جل جلاله تا او کشف کند
و برگشاید آنچه شما او را بدان می خوانید از ضر و بلا و اگر وی خواهد کشف کند
و مصلحت در آن باشد و شما در آن حال معبودان خود را که با او شریک کرده اید فراموش
می کنید بر علم آنکه خدای تعالی کافران و مشرکان را کرده و سبیل بنهد تا بدانند که
ایشان در عبادت اصنام مخطی اند   ولقد أرسلنا إلى أمم من

قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون

فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست قلوبهم وزين

لهم الشیطان ما کانوا یعملون   پیش از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با ایشان تا ایشان را
دعوت کنند و براه ما خوانند پیغمبران رسالت رسانیدند و پیغام گزاردند ایشان
فرمان پیغمبران نبردند و در ایشان عصیان آوردند ما ایشان را بگرسنگی و قحط و نقصان
مال و نفس بگرفتیم باشد که ایشان تضرع کنند و زاری و لابه پیش ما برند
پس ایشان چون عذاب ما بایشان رسید چرا تضرع نکردند و زاری ننمودند لیکن دلهای ایشان
سخت شده است و شیطان اعمال ایشان را با ایشان آراسته است و آن اعمال باطل در چشم ایشان
مزین ساخته چیزی می گویند خدای کفر بر دل و چشم کافران بیاراست خدای می گوید که
دروغ می گویند این کفر و باطل بر دل و چشم ایشان شیطان کرد نه ما که ما از فریبکاریم
بدل مومنان ایمان بیاراستیم وزینه فی قلوبکم و کفر و باطل را مکروه گردانیدیم
وکره الیکم الکفر والفسوق   فلما نسوا ما ذکروا

به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم

بغتة فاذا هم مبلسون   فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

حق تعالی حکایت معامله خود با ایشان میکند انواع نعمت بر ایشان بکردیم و پیغمبران با ایشان فرستادیم
تا ایشان را نعمتهای من یاد دادند که ایشان آن را فراموش کرده بودند ایشان شکر نکردند
و جز از عناد و طغیان نورزیدند ما بر سبیل استدراج ایشان در نظام پنج و نعمت را
در جزانشد نعمت بر ایشان کشادیم تا شادمانه شدند بانچه دادند ایشان را خوی معصیت
و عناد و کفر بفزودند من نعمت بر ایشان بفزودم استظهار بحجت تا هیچ عذری بحجت
نماند ایشان را چون ایشان در نعمت غرق شدند و گمان بردند که از دنیا تمتع خواهند بودن
ناگاه بگرفتیم ایشان را بیرون بحجت نا امیدان و متحیران و فرو ماندگان شدند پس بریده شد
اصل و نسل آنها که ستم کردند هیچ جا که از ایشان هیچ کس نماند و سپاس مر خدای را
بر آنکه هلاک کرد بیحق رسانیدن خدای است پروردگار عالمیان است بهمه حال محمود و مشکورست

قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم وابصارکم وختم علی قلوبکم

من اله غیر الله یأتیکم به انظر کیف نصرف الآیات

ثم هم یصدفون   قل ارایتکم ان اتاکم عذاب الله بغتة

او جهرة هل یهلک الا القوم الظالمون   حق تعالی باین آیت حجت
الزام میکند بر کافران و گفت بگوی ای محمد این کافران را ای می بینید اگر خدای شنوایی و
بینایی شما ببرد و قوت سامعه و باصره از شما باز ستاند و مهری بر دلهای شما نهد
تا چیزی نشنوید و نه بینید و نه دانید هیچ خدایی هست بجز از خدای که آن را بشما باز دهد
و این بر سبیل انکارست یعنی هیچ خدایی نیست که این بکند پس واجب باشد که
جز او را نپرستند آنگه گفت بنگر که ما چگونه می کردانیم آیات و بینات و در و تصریف
میکنیم انگاه ایشان را که [illegible] چگونه عدول و اعراض می کنند بگوی ای محمد با ایشان که
آیا می بینید شما که اگر [illegible] شما بیاید ناگاه چنانکه شما از آن بیخبر باشید یا آشکارا
چنانکه بینید و خبر دارید یعنی شب یا روز چون چنین بود هیچکس هلاک نشود
الا قوم ظالمان و کافران و اگر در آن میان مومنان و اطفال هلاک شوند نه بر سبیل عقوبت بود
بر سبیل امتحان باشد خدای عوض دهد ایشان را در آن الم   وما نرسل

المرسلین الا مبشرین ومنذرین فمن آمن واصلح فلا خوف

علیهم ولا هم یحزنون   والذین کذبوا بآیاتنا یمسهم

العذاب بما کانوا یفسقون   ما این پیغمبران که فرستیم نفرستیم الا بشارت دهنده
بثواب و ترسانند از عقاب پس هر که ایمان آرد و کار خود با صلاح آرد بر ایشان که چنین باشند

هیچ ترسی نباشد و ایشان هیچ نوع اندوهگین نشوند این آیت در رد بر کافران که
گفتند و طعن کردند و معجزات خواستند حق تعالی فرمود که ایشان پیغمبرانند
با ایشان بشارت و انذار و حجت تمام از ایشان می‌خواهید ایشان بران قادر نباشند که از ایشان نیست
این کار نیست و هرکه با ایشان انکار و طعن کنند جزا این بود و نشاید فاما آنانکه
این آیات ما را دروغ می‌دارند و را فسق و فساد پیرو شدند عذاب با ایشان رسد
کفر و فسق که ایشان را باشد قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي

خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ

إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

رسول را صلی الله علیه و سلم می‌فرماید که بگو این کافران را که من نمی‌گویم و دعوی نمی‌کنم که
خزاین خدای نزدیک منست تا شما را توانگر کنم و من نمی‌گویم که من غیب دانم تا شما را از عواقب
و مصالح و غایبات خبر دهم و نیز نمی‌گویم که من فرشته ام بلکه آدمی‌ام تا مرا می‌باید
نبشتن می‌نشاید من متابعت نمی‌کنم الا آن را که بر من وحی می‌کنند و خبری دهد از آن غایبات
غایبات در مصالح دینی در حلال و حرام این برای آن گفت تا در طلب حاجات ایشان نشود
و درو کامهای باطل بنرند گفت بگو ایشان را بر سبیل مثل که راست باشد نابینا با بینا
یعنی کافر با مومن و جاهل با عالم راست نباشد بس شما ای کافران آخر هیچ اندیشه نمی‌کنید
تا بدانید و انصاف از خود بدهید معتزله بدین آیت تمسک سازند با آنکه فرشتگان به
پیغمبرانند که او گفت و لا اقول لکم انی ملک اگر او به از فرشته بودی این سخن
متناقض بودی و ایشان را بدین آیت هیچ تمسک نیست از آنکه سبب نزول آیت آنست که کافران
گفتند بر سبیل سرزنش لولا انزل علیه کنز چرا او گنجی فرو نمی‌آید او گفت من علم غیب
دعوی نمی‌کنم و لا اعلم الغیب گفتند اگر پیغمبرست چرا طعام می‌خورد و در بازار می‌رود
ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق او گفت نگفته ام که فرشته ام که

طعام نخورم

طعام نخورم و لا اقول لکم انی ملک اینجا که رفت و اختصاص بیشتر آنست که وحی
بمن و من آن را متابعت کنم چنین معنی هیچ شبهه نیست که بدان تمسک سازند

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ

وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ حق تعالی امر کرد در این آیت رسول را که بترسان این قرآن
و اعلام کن تا تحقیق آن را که ایشان از قیامت و حشر و نشر بترسند از آنکه ایشان
و تخویف منتفع باشند و بوعظ و متعظ شوند از بهر آنکه میدانند که ایشان را با خدای حشر
خواهد بودن و ایشان را در آن روز ولی و یاری و ناصری نباشد و نه شفاعت کننده
بیرون خدای عز و جل کافر و رضای او کسی را در قیامت این نبود چون چنین دانند
با وامر و نواهی ... گیرند و ایشان را انذار و اعلام کن تا باشد که بترسند و متقی
شوند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند لیس لهم کلامی مستانفاست
بجحودان و ترسایان که نحن ابناء الله و احباؤه وَلَا تَطْرُدِ

الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ

مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ

فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ جماعتی از مشرکان قریش برسول علیه الصلوة والسلام
گفتند رسول را دیدند نشسته و نزدیک او بود صهیب و بلال و خباب و عمار و سلمان
و جماعتی ضعفا گفتند ای محمد تو ایشان را راضی شده و ایشان را بنیک گرفته ایشان را دور کن
ما را ننگ آید که ما با تو بنشینیم و ایشان در مقابله ما نشسته باشند تا بیاییم و بتو ایمان آوریم
و این بر سبیل مکر و خدیعه گفتند تا ایشان را از خود دور کرده باشد و این جماعت نزد
وی نیایند و ایمان نیاورند تا وی تنها ماند حق تعالی از سر و مکر ایشان خبر داد سلمان فارسی

رحمه الله علیه گفت ما جماعتی ضعفا چون بلال و صهیب و خباب با رسول صلوات الله علیه نشسته بودیم
که اقرع بن حابس تمیمی و عیینه بن الحرث الفزاری بما بر گذر شدند گفتند یا محمد اگر
انچه منع کنند از ایمان تو و آمدن نزدیک تو حضور ایشانست تو دانی که ما را عیب بود
با ایشان نشستن اگر ایشان را دور کنی باشد که ما بیاییم و بتو ایمان آریم ایشان جماعتی که ایشان ژنده پوش بودند
و ما را ننگ باشد از مجالست ایشان رسول صلوات الله علیه گفت ما انا بطارد المؤمنین
من ایشان را نرانم که ایشان مومنانند گفتند نوبتی بنه که روزی ما را باشد و روزی
ایشان را گفت نکنم گفتند ایشان را از وقت ترک کن تا ما بر تو بنشینیم و در روایتی دیگر آمده است
که رسول صلوات الله علیه همت کرد از حرص با ایمان ایشان تا نوبت نهد و برین قرار دهد
گفتند این قرار بر جایی باید نوشتن رسول صلوات الله علیه امیر المومنین علی را علیه السلام
حاضر کرد تا قرارنامه نویسد جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد و گفت مران
و دور مگردان از نزدیک خود آنها که خدای خود را می خوانند بامداد و شبانگاه
یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و نماز شام بگزارند بجماعت چون نماز در لغت دعا است
عجب نبود اگر دعا در شرع نماز باشد اما محمد باقر علیه السلام گفت که فرا خوانند
بامداد و شبانگاه. وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ
الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ
سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ
آورده‌اند که نهاد اینجا که املا کننده سلیمان بود و نویسنده آصف بود و برنده هدهد بود
و خواننده بلقیس چندان کرامت پدید آمد که هفتاد ساله کفر بلقیس با خبر شد عجب نباشد
عجب نباشد اینجا که قلم عنایت حق باشد و لوح لوح رعایت باشد و مداد از خزانه هدایت باشد
املا کننده مولی باشد [illegible] جبرئیل باشد خواننده محمد مصطفی باشد که هفتاد ساله
وسوسه ابلیس باطل شود نوشته من سه است یکی کتاب [illegible] یکی تکلیف [illegible] تو
یکی رحمت [illegible] انچه کتاب [illegible] در دست گرفتی و انچه تکلیف [illegible] در دست گرفتی
لاجرم انچه رحمت [illegible] تو کنم کار اینجا از تو بری در وجود ایشان [illegible] از تو گردد

إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ کار جهل آمده و حکمت جهل را داد که هر که او بدی کند
بجهالت و نادانی یعنی [illegible] نشاید با جهال [illegible] جاهل باشد آنکه از آن
گناه مصلح نشود انچه بکنا[illegible] فرا کرده باشد بتوبه اصلاح کند بر گذشته پشیمان شود
و بر آینده عزم کند که مانند آن نکند و خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد و باز پوشد
و رحمت کند و ببخشاید وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ که شنیدی آیات مفصل کنیم
و تفصیل دهیم آنرا بعضی [illegible] که درین سوره تفصیل آیات و بینات کردیم و دلایل
و حجج مشرکان [illegible] تفصیل دهیم و بیان کنیم تا [illegible] و حجج را برای اهل حق و اهل باطل
و تا [illegible] و هویدا و روشن شود آنرا راه آنان که ایشان مجرمان و گناه کارانند

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ
أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ قُلْ إِنِّي
عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ
إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ
عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ

خدای تعالی رسول را فرمود که مشرکان را بگوی که مرا نهی کرده است خدای و زجر کرده از آنکه
معبودان شما را پرستم بدون او و نیز [illegible] است که بگوی که من متابعت هوای شما نکنم
چه اگر کنم گمراه باشم و از جمله هدایت یافتگان نباشم [illegible] بگوی که من بر بینتی
و حجتی ام از خدای خود و بصیرتی و شما دروغ می دارید آنرا یعنی آن بینت را که قرآنست
یا من بیانی ام از خدای بر آنچه شما را وعیدی کنم از آن و آن عذاب خداست و شما تعجیل

می دارید آنرا و تعجیل می کنید و می خواهید آن نزدیک من نیست و بمن تعلق ندارد
آن بخدای تعالی تعلق دارد و حکم بران جز او را نیست حکم کند براستی
و خود او نیکوترین حکم کنندگانست پس دلیلست برانکه خدای عز و جل
قضا کفر و معصیت نکند و آن بتمنای او نباشد آنکه گفت بگو ای کافران
که اگر آنچه شما آن استعجال می کنید بدست بودی و بنزدیک من بودی بکردی
و میان من و شما کار محکم و کار شدی و از بلای شما برستمی لکن بدست من نیست
بفرمان خداست و خدای تعالی عالمترست بر ظالمان و احوال ایشان که کرا عذاب باید کرد
و کرا مهلت باید داد و مصلحت [illegible] تعلق دارد وَعِندَهُ

مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ

مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ

إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ آنگه گفت خزینهای هرچه در زیر پرده غیبست
بعلم اوست و کلیدان نزدیک اوست و آنکه کلید آن با علم و اخبار اوست
از وی توان شناخت و از وی بدان توسل توان کرد جز از وی کسی دیگر نداند بجای آنکه
عالم را شاید آنچه داند از طریق دانند و چون بغیب طریقی نباشد او را غیب نداند مفسران
خلاف کردند که مراد بمفاتح الغیب چیست عبدالله عمر از رسول روایت کرد که آن پنج چیز
که در این آیتست إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ و ینزل الغیث الی آخر [illegible] خزاین
زمین خواسته علم نزول عذابست که کی مصلحت باشد و کی نباشد و کی تعجیل باید کرد
و کی مهلت باید داد و گفته اند احوال خلقست از سعادت و شقاوت و عواقب امور
و خواتم اعمالست و نیز داند آنچه در دریا یعنی بر هرچه بر خشکی و هرچه در آبست
جواب از جمادات و حیوان علم آن نزدیک خداست و هیچ برگ از درخت فرو نیفتد الا که
خدای داند آنرا و علم او بدان محیط باشد عبدالله عباس گفت هیچ درخت نیست که

در بر و بحر الا که ملکی از فرشته موکلست بر آن نه هیچ برگ که از درخت بیفتد و چندان
جانور بخورد و چند بخورد و چند بیفتد و چند بماند آنچه خدای گفت جز بکتابت بجای خود
نزدیک باشد و الا معلومات او را نهایتی نباشد همه صحت معلوم دارد و واجبست که معلوم او
باشد و اجزای تفاصیل و مقادیر همه شناسد و نیز هیچ دانه نیست در زمین الا که بعلم وی
و گفته اند که مراد بظلمات الارض زیر آن صخره است که زمین بر وی نهاده است و هیچ
خشک نیست الا که در کتاب لوح روشن مبینست گفته اند که رطب آبست و یابس بیابانست
و رطب زمینیست که نبات رویاند و یابس آنچه نرویاند و گفته اند که رطب باران
و یابس بارکاه [illegible] خدای خشک گشته است و رطب قطره بارانست و یابس
موقع اوست بر زمین در خبرست که رسول صلوات الله علیه گفت شب معراج در آسمان
فرشته دیدم که او را هزار هزار دست بر هر دستی هزار هزار انگشتست و بر انگشتها
نگاه میداشت جبرئیل را گفتم این فرشته کیست و چه حالتست که می کند گفت او فرشته
موکل بر قطرهای بارانست نگاه میدارد که چند قطره باران از آسمان بزمین میآید من آن فرشته را
دیدم گفتم ای فرشته تو دانی که از آن وقت که خدای تعالی دنیا آفریده است چند قطره
باران از آسمان بزمین آمد و تفصیل آن دانم که بر کجا چند آمد و بر کجا چند آمد و بر خراب
چند آمد و بر گورستان چند آمد رسول صلوات الله علیه گفت عجب آمد مرا از حفظ او در آن حساب
و حفظ آن مرا گفت یا رسول الله سؤالی هست که من از محافظت آن عاجزم و از بخاطر
و دهان و زبان و انگشتان نرسد گفتم آن کدامست گفت آنکه جماعتی از امت تو در مجمعی
حاضر باشند که چون نام تو برند ایشان اتفاق بر تو صلوات دهند من حصر و عدد
آن ثواب نتوانم اهل معانی گفته اند که این جمله کنایتست و عبارتست از جمله معلومات
و آنرا بعجب خاطرها ذکر کرد که چیزها خالی نبود از آنکه [illegible] باشد یا در بر یا تری باشد
بر بالای زمین یا دانه باشد در زیر زمین یا تر یا خشک و غرض از بیان آنست تا مکلفان
بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور شوند و بدانند که آنچه [illegible] است از خطاب
و در تحت ثواب و عقاب نیست از حصر و شمار [illegible] بیرون نیست افعال مکلفان مخاطب مامور
او لیکن که محصور و محفوظ باشد تا بران جزا دهد و ثواب و عقاب فرماید از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده اند که مراد بغیض قتاده سقطات است که از شکم مادر بیفتند و مراد بمعنی (?) در شکمها
فرزند است در رحم مادر و مراد بیطیطبانچه زنده بماند و بزاید و مراد بیابس انچه نیست بود
و بمیرد و مراد بکتاب لوح محفوظ است بنزدیک بیشتر مفسران . وَهُوَ الَّذِي

يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ

لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ

تَعْمَلُونَ حق تعالی درین ایت از جمله نعمتهای خود بعضی تذکر کرده و با یاد داد
مصطفی را کفت او آن خدایست که شما را متوفی کرده اند در شب یعنی بخوابانند
یا قبض روح شما کنند و انچه کسبی کنید بروز می شناسد و میداند از خیر و شر شما
پس برانگیزد شما را یعنی بیدار کند از خواب در روز تا آن اجل معلوم را و انفاس شمرده
شما را تمام کرده اند پس مرجع و بازکشت شما با او باشد پس انکه شما را خبر دهد
بانچه کرده باشید یعنی هر کسی را جزا بدهد بر وفق عمل و کار او .

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ

حق تعالی درین ایت بیان میکند که خلقان همه اسیر و مقهور او یند و بر بالای ایشانست
نه بمعنی جهت بلکه بمعنی قوت و قهر و غلبه کونتاد (?) ست خدایی که تکنند کامر (?)
جباران و قهر کنند متکبرانست و فرمان او بالای فرمان ایشانست و بفرستد بر شما

نگاه بانی که شما را نگه دارد از فرشتگان تا آن وقت که نوبت مرگ یکی از شما اید رسولان ما یعنی
فرشتگان ملک الموت و اعوان ارواح بردارند و ارواح ایشان اخذ با ایشان مفوض ست هیچ تقصیر نکنند
و تغافل و تراخی ننمایند و قبض روح هیچ کس پیش از اجل وی نکنند رسول صلوات الله علیه
کفت شب معراج که مرا باسمان بردند فرشته را دیدم بر کرسی نشسته ترش روی و تنک
همه فرشتکان دیگر را دیدند در روی من بخندیدند مکر او و لوحی در دست کرفته
و در انجا نکاه میکرد جبرئیل را کفتم این فرشته کیست کفت او ملک الموتست از ان وقت
که خدای تعالی او را افریده است کسی او را خندان ندیده است کفت برادر شدم و او را
کفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی کفت هیچ نمیدانم مکر
و انچه درین لوح نوشته است که خدای تعالی اجال خلقانست خدای تعالی از شب قدر تا شب
قدر انانرا که در ان سال وقت مقرر شد نام ایشان و اجل ایشان درین لوح ثبت فرماید
و بمن دهد تا من در روی نکر میدارم و قدام مراقبه میکنم اما کیفیت قبض روح بکویم
خدای تعالی این دنیا جنین پیش من همچنان نهاده است که خوانی پیش کسی نهاده باشد هر کجا که
خواهد دست بیازد و انچه خواهد خورد و بردارد و یکی روایتست که کفت مرا اعوان
باشد هر که من تولای قبض روح او کنم انجا که من فرستم اعوان و کماشتکان من بروند
و قبض روح او کنند فذلک قوله توفته رسلنا ثُمَّ رُدُّوا پس انکاه ایشان را رد
کنند باشند یعنی باجایی که کسی را در انجا حکمی نبود جز او را انکه وصف کرد او را بانکه او
خداوند ایشانست و او لیترست با ایشان بر ایکه خالق و مالک ایشانست و قادر بر نفع و ضر
ایشان او ستان خدایی که حکم او راست و کسی را بروی حکم نیست و او زود حساب ترست از
همه حساب کنندکان قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ

وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ

مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ
ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ بکوی ای محمد این کافران و کافر نعمتان را که شما را که نجات دهد

از تاریکیهای بر و بحر چون گرفتار شوند و در شبهای تاریک گاه در بیابان و گاه در دریا
درمانند و متحیر شده و گرنه آنست که ستارگان را بدان نمایی پدید کرده است که بیابان را و بحر
و الا هلاک شدندی و راه نجات نیافتندی و در چنان حالتی تضرع می خوانند بزاری و بر[ستنی] که
کسی را جز او بران اطلاع نیست و می گویند که بار خدایا اگر ما را ازین محنت و شدت نجات
دهی از جمله شاکران باشیم اگر ایشان جواب ندهند بگوی ای محمد که خدایست که برهاند شما
از آن شدت و تنگی و غم و اندوه آنگه با این همه شرک می آورید و با او انباز می گیرید

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ
وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ بگوی ای محمد که اوست آن خدایی که قادر و توانا است بر آنکه بفرستد بر شما
عذابی از بالای سر شما چون صاعقه و سنگباران چنانکه با قوم هود کرد و با قوم لوط و
طوفانی که با قوم نوح کرد یا از زیر پای شما چنانکه با قارون کرد از خسف یا عذابی از بالای شما
سلاطین و امرای ظالم و از زیر پایهای شما چون بندگان و زیردستان او یلبسکم
یا در شما آمیزد شما را گروه گروه و اختلاف هواها و بچشاند شما را بعضی از شدت و عذاب
بعضی به شمشیر مختلف چنانکه در بنی اسرائیل در حضرت که چون این آیت آمد رسول علیه السلام
گفت جبرئیل را گفتم ما بقاء امتی علی ذلک ... ازین چیزها چه باشد جبرئیل علیه السلام
گفت من بنده از بندگان خدایم چون تو از خدای بخواه تا این فتنه از امت تو بگرداند
و حاجت روا کرد پس رسول صلوات الله علیه گفت از خدای درخواستم تا عذاب کند

نه از بالای سر ایشان و نه عذابی از زیر پای ایشان اجابت کرد و خواستم تا بأس ایشان در میان
ایشان نیفکند اجابت نکرد جبرئیل گفت فنای امت تو به تیغ خواهد بود جابر
گفت شبی از شبها رسول الله را مراقبه می کردم او نماز می کرد تا صبح برآمد چون روز شد گفتم یا رسول الله
دوش نماز بسیار کردی و دیگر شبها ندیدم که چنین کردی آنچه نماز بود گفت این نماز رغبت
و رهبت بود از خدای سه چیز بخواستم دو بداد و یکی منع کرد از خدای درخواستم تا دشمن بر امت
من مسلط نکند و درخواستم تا در ایشان قحطی عام نفرستد که از آن هلاک شوند بداد و به شدت
دیگر ایشان نیفکند مرا نداد انظر بنگر که ما آیات چگونه می گردانیم و بیان چگونه میکنیم
تا بود که بدانند و قوم تو به دروغ می دارند آنرا یعنی قرآن را آنکه رسول را فرمود بگو که من
بر شما وکیل نیم یعنی موکل نیم و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب منع
کنم بقهر و این آیت ابن عباس منسوخ شده است از وقت رسول را این فرمودند
که در مکه بود چون اسلام قوت گرفت آیت قتال آمد و واجب کرد با نیک کافران را
بکفر و تکذیب منع کردن آنکه گفت بگوی تو را که هر خبری را ازین اخبار که می گویم
قرارگاهی و وقتی و نوعی که ظاهر شود صدق آن خبر و بداند که تو راستگوئی و زود بود که
بدانید شما صدق و صحت این اخبار یا در دنیا یا در آخرت بعضی گفتند مراد وقت ظفر
رسول است بر ایشان عطا گفت که معنی آنست که عذاب هر جماعتی را وقتی است تا آن وقت
در دنیا بیاید عذاب ایشان ملائکه برسد در تفاسیر آورده اند که این آیت چون بر کاغذ نویسند
و در دندان گیرند درد دندان را سود دارد وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

سبب نزول این آیت آنست که مشرکان با یکدیگر افتادندی و حدیث رسول کردندی و آنچه دیدندی
در آن طعن زدندی و چون مسلمانان حاضر بودندی انکار نتوانستندی کرد حق تعالی این آیت فرستاد
و ایشان را از مجالست ایشان نهی کرد و گفت ای محمد چون ببینی یعنی تو و امت تو آنان را که در قرآن
در آیات ما خوض می کنند و در معجزات رسول و در دین ما طعن میزنند و تکذیب
می کنند و آیات ما را افسوس میدارند از ایشان اعراض کن و از مجالست ایشان دوری نمای
و رها کن ایشان را تا آنکه در حدیثی دیگر شروع کنند و اگر چنان باشد که شیطان از یاد
و فراموش گرداند آنچه نزول این خبر نیست اما بعد از آنکه یاد آید با این ظالمان و کافران
منشین و این در ابتدای اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران انکار کردند
و نشست و خاست ایشان بسبیل احتجاج روا داشتند ابو القاسم بلخی گفت بنداد بلکه
برانکه نسیان بر پیغمبران جایز نیست بخلاف آنچه رافضه گویند
که سهو و نسیان در آنچه از خدای میگذارند بر ایشان روا نبود و اگر روا بودی و ثانیه
از قول ایشان برخیزد و اما در امور دنیوی سهو و نسیان بر ایشان روا بود که ایشان بخسبند
و بیمار شوند و بیهوش شوند و بیماری از جمله کار این خایفند در طعن قرآن بر مومنان حرج
نیست و لکن ایشان را ذکری و یاد کردنی است تا باشد که ایشان از خوض و مجالست خایفان
حذر کنند و بعضی از مفسران چون سدی و سعید جبیر و غیر ایشان گفتند که سبب نزول
ایشان بود که چون این آیت اول آمد و مسلمانان را از مجالست کفار نهی کردند و وقت خوض در طعن
قرآن و رسول مسلمانان گفتند یا رسول الله که مشرکان حدیث کنند با خانه خدا
و مسجد الحرام و طواف رها کنیم کار ما بر خلل شود خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت آن
و نماز کافران بر شما که متقیانید هیچ نیست یعنی حساب ایشانست و عقوبت بر نفس ایشان
و قولی دیگر آنست که متقیان را باکی و بیمی نباشد بر ایشان بجز مجرد حساب نبود اما مقصود
حساب نباشد ایشان را وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ
لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ

نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ میگوید پیغمبر را یا محمد رها کن آنان را که
دین خود لعب و بازی گرفته اند و بدان سخره و افسوس می کنند و با ایشان مناظره و محاجه
مکن که ایشان آنچه گویند نشنوند از لهو و بازی و غیبت نشوند که گویند زندگانی دنیا
ایشان را مغرور کرده است و فریفته گردانیده و گفته اند مراد آنست که هر قومی را که عیدی
مقرر کرده اند و ایشان را در آن عید عبادتی فرموده اند ایشان آن عید لهو و لعب کرده
الا امت محمد که آن را یاد و غیر آن بروزه و نماز و عبادت صرف کنند گفته اند ایشان رها کن
که ایشان مغرور و فریفته اند و یاد ده و موعظه گوی ایشان را باین قرآن تا گرده گروه
نشوند و هلاک نشوند و اعذار برده نکرده نفسی که عملی کرده باشد بسبب آنچه کرده باشد
آنگاه آن نفس را بیرون خدای و از وی درگذشته هیچ یاری نباشد که یاری کند
و هیچ شفیعی که از بهر وی شفاعت کند و اگر خواهد که نفس خویش را از خود بهر چه
یعنی بفدیه اگر دنیا و هر چه در دنیاست در آن دوزخ کند و باشد و خواهد که خویشتن را از
عذاب باز خرد از وی قبول نکنند و باز فروشند ایشان آنانند که با خود معذب و مرتهن
شدند بعمل بد خود و ایشان را شرابی باشد از آب گرم و تافته و عذابی موجع و رنجاننده و این
غذاب و عذاب ایشان را نه ظلم باشد بلکه بعدل باشد بسبب آن ظلمی و کفری باشد که در دنیا ورزیده
و کرده در خبرست که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی آرند
از ضریع و آن نوعی است از خار که از اشتر خوار گویند آنکه تشنگی بر ایشان غالب شود
سالهای بسیار فریاد کنند از تشنگی آبی بدست ایشان دهند آبی گرم و تافته چون ببرند
خود ببرند و از ایشان در آنجا افتد از گرمی چون باز خورند همه امعای ایشان پاره پاره شود
چنانکه فرمود وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ قُلْ أَنَدْعُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ

إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ

أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى

وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي

إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آیة عامست در جمله کفار که مسلمانانرا دعوت کردندی با عبادت اصنام
می گوید که بگو ایشانرا که ما بقول شما و دعوت شما ترک خدای کنیم که آفریدگار
شما و جمله خلایقست و نعم دهنده و سود کننده است و پرستش او در دنیا و آخرت و نجاتیم
و پرستیم بجز خدای چیزی که ما را نفع نکند و بر سود و زیان قادر نباشد اگر بپرستیم
سود نتواند کرد و اگر رها کنیم زیان نتواند کرد استفهامست بر سبیل انکار یعنی هرگز
نخوانیم و نپرستیم و همچنین بگوی که هرگز نبود که ما را باز گردانند یا باز گردیم بر همان عقب که
آمده باشیم پس از آنکه ما را خدای تعالی هدایت کرده است و راه نموده یعنی پس از آنکه
ایمان آورده ایم کافر شویم پس چون کسی که شیطان او را گمراه کند و سرگشته کرده
او را در زمین و او را حیرانی و سرگشتگی بود با چنین حالتی او را یارانی باشند که دعوتش کنند
براه راست و گویند نزدیک ما آی تا دست تو گیریم و ترا براه بریم تا او معذور نباشد
اگر از جای بگردد [illegible] کند بود و او با این همه گوش با سخن ایشان ندارد [illegible] نکند و در زبان او برود
آنکه گفته بگو ای محمد که آن هدایت هدایت خداست و هر چه جز از هدایت ویست از [illegible]
ما را بهدایت خدای فرموده اند و فرموده اند که گردن نهیم و منقاد شویم فرمان خدای را که
پروردگار عالمیانست و گفته اند ما را که نماز بپای دارید و از خدای بترسید و اجتناب
از معاصی عمل کنید که او آن خدایست که حشر شما با او خواهد بود
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ

قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

وهو الحکیم

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ اوست آن خدائی که آسمان آفرید و زمین آفرید یعنی نه باطل
حکمت و صواب آفرید و صلاح خلق بود یعنی نه لغو بیافرید و بباطل چنانکه گفت
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا و گفته اند که یعنی آفرید یعنی بکلمه حق
که کن است و یاد کن ای محمد روزی را تا بترسید از خدای تعالی در روزی که گوید جمله چیزها را که
باش و حادث شو باشد و حادث گردد و این امر حقیقی نیست بلکه عبارتست از تعجیز و
تکوین موجودات بر سبیل تشبیه بانکس که چیزی که خواهد که باشد گوید بباش
باشد و در وجود آید گفتار خدای حق است و ملک و پادشاهی او راست و بعضی گفته اند
این خطاب با صورتست یا قالبهای ایشان در وقت باز آفریدن و روا بود در این معنی که گوید
خلق را کن یعنی باش پس بباشند گفته او حق است و او راست پادشاهی در روزی که در
در صور دردمند و دانای نهان و آشکارا اوست محکم کار و درست کردار و دانا بهمه چیزها
در خبر است که رسول صلوات الله علیه گفت شب معراج اسرافیل را دیدم که صور در دهن گرفته
و آن شکل سرونی بود سری در دهن او و سری دیگر [illegible] سر بزیر عرش داشت و چشم
بسوی عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم چند گاهست که این صور در دهن دارد گفت
از آن وقت که خدای تعالی عالم را آفرید و او را آفرید و صور در دهن دارد منتظر [illegible]
فرمان خدا [illegible] تا فرمان آید که صور بلغت [illegible] قرن باشد یعنی [illegible] بیان این خبر قول
رسول صلوات الله علیه که گفت کیف انعم وانعم و صاحب القرن التقم القرن

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ

وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ محمد بن اسحق و کلبی و ضحاک گفتند که نام پدر ابراهیم تارخ بود
و او از دهی بود از سواد کوفه نام او کوثی و معنی آن در لغت ایشان [illegible] بود و این اسم
و گفته آزر نام بتست پس معنی چنین بود که اتتخذ آزر اصناما و اصحاب ما را در روایت
یکی آنکه آزر نام جدش بود از قبل مادر و بروایتی دیگر نام عمش بود و جد را و عم را پدر خوانند
در میان عرب برای آنکه درست شده است که پدران رسول تا آدم موحدان بودند بدلیل عقلی

قبول

و هم بدلیل نقل اما دلیل عقل آنست که اگر پدران انبیا کافر باشند مردمانرا نفرتی بود از
قول ایشان و امتثال امر ایشان و هر که که دعوت ایشان کنند یعنی کافرانرا باسلام و بکفر عیب
کنند و عیب نمایند کافران گویند این عیب در شما و نسب شما و پدران شما حاصل است دیگر
آنکه خدای تعالی مشرکانرا نجس خوانده و آنکه او را پاک کرده بود باید که از نطفه نجس
و ناپاک زاده نباشد اما دلیل نقل آنست که خدای تعالی می گوید و تقلبک فی الساجدین
بر سبیل نعمت و تعداد نعمت گفت ترا در پشت ساجدان می گردانیدیم اگر ساجدان صنم را
این منت و نعمت نباشد بلکه منقصه بود دیگر آنکه اطلاق ساجدان جز ساجدان خدای را
ندانند دیگر پیغمبر علیه السلم فرمود لا یزال ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام
الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة که در میان ایشان کافر بودی او بطاهر وصف نشایستی
کردن که کافر نجس بود می گوید که یاد کن ای محمد آنگه چون ابرهیم علیه السلم گفت بر سبیل
توبیخ و تقریع و ملامت پدر خویش را یعنی عم را یا جد را یا الخ در که آزر نام او بود
که ای پدر ترا شرم نیست که بنا نهاد که خود می تراشی و می سازی بخدایی می گیری من ترا و قوم
ترا در ضلالت و گمراهی هویدا و روشن می بینم و بتان بود که مصور بود بصورت آدمی و این
بود که آزر بت تراش بود بت می تراشید و با ابرهیم میداد که ببازار بر و بفروش او ببازار بردی
در پای آن بستی و بر زمین می کشیدی و می گفتی که می خرد خدایی که نه بیند و نشنود
شود و هیچ کس را نفعی نکند که بیاوردی و پیش آزر انداختی و گفتی کس نخرد
مردم شکایت ابرهیم با وی کردند ابرهیم علیه السلم گفت شرم نمیداری که اصنام جماد را
بخدایی گرفته إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ   وَكَذَٰلِكَ

نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ

و همچنین ما باز نمودیم ابرهیم را و تعریف کردیم با دله آزر و فساد عبادة اصنام همچنین باز نمودیم
ملکوت آسمان و زمین تا آن تعریف و اعلام از نشان تبرا کردند با تو کرد و از جمله موقنان
و عالمیان شد در اخبار آمده است که خدای تعالی ابرهیم را امر حجاب است و حجاب از پیش او بر گرفت

ودرهای

ودرهای آسمان بر گشاد تا بر عرش نمود و جای او در بهشت باو نمود و حجاب از میان
برداشت و از زمین اول تا زمین هفتم باو نمود تا او عجایب آسمان و زمین بدید در خبر
که یکروز بر خاطر ابرهیم علیه السلم بگذشت که من رحیم ترین اهل دنیا باشم در زمین
حق تعالی او را رفع کرد و بر اعمال بعضی خلایق مطلع کرد ابرهیم علیه السلم بر ایشان دعا کرد
اللهم دمر علیهم خدای تعالی گفت یا ابرهیم آن رحمت کجا شد که ترا بر خلقان بود انا
ارحم بعبادی منک ومن غیرک امیر المومنین علی علیه السلم از رسول صلی الله علیه وسلم روایت
کرد که چون ملکوت آسمانها ابرهیم نمود مردی را دید که بر معصیتی بود دعا کرد بر او
خدای تعالی او را هلاک کرد دیگری را دید خواست تا دعا کند خدای تعالی گفت بس
کن که تو مردی مستجاب الدعوتی و کار این بندگان من از سه وجه بیرون نیست اما توبه کنند
و من از ایشان بپذیرم و اما از نسل ایشان مرا بندگان مسبح و مقدس باشند و اما پیش من
آیند بقیامت اگر خواهیم ازیشان عفو کنیم بفضل و اگر خواهیم عقوبت کنیم بعدل ابرهیم
دعا نکرد بر ایشان و گفته اند آسمان ماه و ستارگان و آفتاب بود ملکوت زمین کوه و
و درختان و بیابان و نشانها در وقت بود که از غار بیرون آمد   فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ

اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ
عامه علما بر آنند که ابرهیم علیه السلم در روزگار نمرود بن کنعان بود و میان مولد ابرهیم
و طوفان نوح هزار سال بود و دویست و شصت و سه سال از مولد او تا بخلق آدم سه هزار
بود و ششصد و سی و هفت سال و نمرود از فرزندان نوح بود سام بن نوح بجای آنکه پادشاه
بود و پدر او کنعان بود چهار کس پادشاه همه زمین بودند دو کافر بودند یکی نمرود و یکی بخت النصر
و دو مومن بودند یکی سلیمان و یکی ذو القرنین اول کسی که تاج بر سر نهاد نمرود بود و او خلق را
بعبادت خود خواند و او را کاهنان و منجمان گفتند درین سال فرزندی در وجود آید که
او دین اهل زمین بگرداند و ملک تو از دست او بشود و هلاک تو بر دست او باشد سدی گفت نمرود
شبی در خواب دید که ستاره بر آمد چندانی نور از وی بتافت که روشنی آفتاب را غلبه کرد و
روشنی ماه را که هیچ کمتر از نور نماند او بترسید از خواب را معبران و کاهنان را بخواند و تعبیر

خواب از ایشان بپرسید گفتند این خواب دلیل می‌کند بر آنکه امسال در زمین تو فرزندی [شود که / متولد]
ملک تو بر دست او شود و هلاک تو و خانه تو بر او باشد نمرود بفرمود تا هر کودکی که آن سال بزاد
بکشتند و زنان آبستن را موکل برگردند تا چون بزایند کودکان را بکشند و بفرمود تا
مردان از زنان جدا کردند و هیچ رها نکردند که مردی با زنی خلوت کردی محمد بن اسحق گفت
مادر ابرهیم در آن وقت آبستن بود و بعضی از آن رسیده بود که ایشان فرزند نیابند [ابرهیم]
با او مواقعه کرده بار گرفته و کس را بوی تهمتی نبود سوی کنند نمرود در آن وقت که این
سخن بشنید از شهر بیرون آمد و لشکرگاه بزد و بفرمود تا مردان همه از شهر بیرون آمدند و کسی را
نگذاشت که با شهر درود و پدر ابرهیم از جمله مقربان نمرود و محل اعتماد بود روزی نمرود را
حاجتی افتاد بشهر و هیچکس را اعتماد نداشت پدر ابرهیم را بخواند و بفرمود تا بشهر رود و آن کار را
با تمام رساند بشرط آنکه با خانه خویش نرود و با اهل خانه مواقعه نکند او گفت این بی
که این معنی نباشد بشهر رفت و آن کار بکرد و با خود گفت بروم و نگاه کنم تا احوال
خانه چگونه است و بر کردم چون بخانه آمد مادر ابرهیم را بدید خود را نگاه نتوانست
داشت با وی مواقعه کرد ابرهیم بار گرفت و پوشیده می‌داشت چون وقت وضع بود مادر
ابرهیم در شب بصحرا آمد و بار بنهاد و ابرهیم را در خرقه بپیچید و در شکاف کوهی بنهاد و سنگی
در پیش او بنهاد و بیامد و پدر ابرهیم را خبر داد آن جماعت معبران نمرود را گفتند که آن
مولود دوش از مادر بزاد او را اندیشه و تفحص بود مادر ابرهیم را خبر داد بودی و گاه
بیامدی و او را شیر دادی و باز خدای تعالی او را در آن غار می‌پرورد یک ماه چون یکساله
شده بود و یکساله چون ده ساله بود و چون پنج سال گذشت بشکل مردی شد پدرش را از حال او
خبر داد بیامد و او را بدید شادمانه شد و روایتست که هر وقت که مادر او برا دیدی وی انگشتان
خود می‌مکیدی مادرش گفت بنگرم تا از انگشتان چه می‌مکد برفت و بکشاد انگشتان
بمکید در یکی شیر بود و در یکی خرما و در یکی روغن گاو تا آنکه ببالید و بزرگ شد روزی مادر را
گفت ای مادر من ربی کیست خدای من گفت من گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت
خدای پدرت کیست گفت من ندانم پدرت داند بیامد و پدرش را گفت پدرش بیامد و از
پدر ابرهیم از وی همان سوال کرد او گفت خدای تو مادر تست و خدای تو منم گفت خدای تو کیست

گفت نمرود

گفت نمرود گفت خدای نمرود کیست گفت نمرود پادشاهیست گفت چون پادشاه است پس گفت بی [خدای تو]
کیست گفت خاموش باش آنکه او را از آن غار بیرون آوردند با آخر روز که آفتاب فرو شد
گاو و گوسفند و شتر دید روی بشهر نهاد گفت ای پدر اینها چیست گفت گاو و
گوسفند و شترست گفت لابد اینها را خدای نیست از آنکه خالق و آفریدگاری و [صانعی] و روزی دهنده
باید و این روزی دهنده آنست و آفریننده آنکه چندگاه در آن غار از انگشتان روزی داد
در آن بودند که شب درآمد ستارگان پدید شدند نگاه کرد ستارگان آسمان را دید و شبی روشن
بود ستاره بزرگ و روشن دید گفتند زهره بود و گفتند مشتری بود گفت هذا ربی
این خدای منست بعضی از مفسران گفتند این آن وقت گفت که او ایشان را بدیدن آمد
و احتجاج کرد بعضی مردمان را دید که ستاره می‌پرستیدند و سهیل و فرقد تعبیر گفت
این خدای منست بروی حجت کند زوال و غیبت روا نبود چون نگاه کرد آن ستاره فرو شد
بدانست که لایق حضور و غیبت بود و باشد خدای را نشاید چه علامت حدوث بود و
محدث را محدثی باید گفت لا احب الآفلین گفت دوست ندارم فرو شوندگان و
غایب شوندگان را گفته اند که ابرهیم در آن مهلت نظر کرد تا آنگه که خدا را
بشناخت و نظر نکرده بود برای آنکه محل نیست که توان گفت که خدای تعالی ابرهیم را عارف
آفرید بخود یا علم ضروری در وی آفرید لابد که اکتساب علم کرده باشد بنظر و حالت از طفلان
حالت بحوران باشد چنانکه یکی از ما نظری کند در حدوث اجسام تغییر کند که
قدیست گوید هبا تا بنگرد که بچه ادا خواهد کرد چون نظر در قدمش ادا
کند تفساد او از آن رجوع کند بدلیل و بداند که قدیم نباشد لابد محدث بود

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ
يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً
قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

پس آنگاه که ماه را دید پدید آمده و ماه بزرگتر از ستاره بود و روشن‌تر گفت هذا ربی بر وجه فرض
و تقدیر گفت این خدای منست او نیز فرو شد گفت این هم صلاحیت الهیت ندارد و تحدی استعانت
کرد و از وی طلب توفیق کرد و گفت لئن لم یهدنی ربی او لکنت لا احب الآفلین چون علامت
حدوث بدید بیانست که او آله نیست چون ماه را در نور و جرم و عظمت بیش از وی دید گفت اکبر
این جنبت ... و ... بود و ... او گرفتار گفت این کار بیش از نیست دلیل ... شد گفت علامت
بجز این چیزها خدایی و پروردگاری هست اجزا ز ... او التجا کرد و طلب هدایت توفیق کرد
و گفت اگر خدای من مرا راه ننماید و توفیق هدایت ندهد من فرو مانم و این سرگردان
و از این بیابان حیران بیرون نکنم و از جمله گمراهان و هالکان باشم درین بود که قافلهٔ
سرهنگ خسرو سیارگان که صبح صادق از مطلع خود سر بر آورد و روی زمین را به نور خود
منور کرد و بهر بقعه و جایی بتافت و هر جزوی از اجزای عالم از وی ضیایی یافت ابراهیم
مهتر و بنور از همه ستاره بود و بقدر از همه بلندتر گفت با این دوستی باز آیم تا حجت روشن داد
گفت هذا ربی هذا اکبر این برآینده خدای منست او بزرگترست چون او بزرگترست
و کبر جرم و علو قدر او را اسمایست که از این پس بیانست که هرچه از جنس و شکل او باشد
از مثل او باشد از همه روی بکرد ایند و گفت ای قوم من بیزارم از هرچه شما مرکان
بان شرکی ... ورید بدون او می‌پرستید و از همه تبرا کرد و گفته اند ابرهیم پیغمبر این برده
سرزنش و تجربه گفت تا ... آنکه ستاره پرست بودند و خواست که ایشان را تنبیه کند
و با ایشان نماید نقص و عیب معبودشان گفت هذا ربی بزعمکم چنانکه یکی از ما
مجسمه را گوید برین وجه هذا ربه یجی و یذهب با این خدای که می‌آید و می‌رود
و می‌نشیند و بر می‌خیزد یعنی آنکه چنین بود خدایی را نشاید چنانکه در خبر آورده اند که
یکبار خواربان بجایی رسید که بت می‌پرستیدند خواست که ایشان را از آن منع کند اما دانست که
ایشان قبول نکنند لاجرم آنکه تا بزرگ شد آنگاه دید ایشان را گفت که این معبود ان
شما اند ایشان را نیکو پرستید تا وقت رهانند که شما را فریاد رسند ایشان گفتند این نیکو درست

کما

که ما را نصیحت کند عن عبادت معبودان ما و گفتا او بشنید ند بیش روز کاری برنیامد که
ایشان را کشتی رسید بیش او آمدند و حال باز گفتند گفت وقت آنست که خدایان را به
شما فریاد رسند و از عبادت و پرستیدن که ایشان را کرده اید شما را نفع رسانند بروید
پیش بتان و تضرع و زاری کنید تا شما را فریاد رسند بیامدند و در عبادت مبالغه نمودند
و تضرع کردند هیچ سود نداشت و اجابت نیامد پیش او آمدند و درد بنالیدند چون بدید
که وقت آنست که سخن موثر شود گفت ای نادانان و گمراهان نه دانید که ایشان نشنوند
و نه بینند و ندانند نه بر سود قادرند نه بر زیان بروید که ما را و شما را خدایی هست
توانا و بینا و دانا و شنوا که چون بخواهد شود و چون نخواهد نشود همه محتاج اند و او غنی است
بروی روی بایستی بیاید تا به درگاه او شویم و او را بخوانیم که این بیست (؟) اند نه خدا و معرفت
نمی‌کنند ما اما نیم تو او را بخوان تا ما نیز متابعت کنیم او دعا کرد و خدای تعالی اجابت کرد
و آن بلا از ایشان بگردانید ایشان جمله ایمان آوردند غرض ابرهیم آن بود که خطا و جهل
ایشان را تنبیه کند در راه ثبت دلیلت با آنکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی
ابرهیم بهدایت کار محتاج نظر و استدلال نبودی ابرهیم چون تبرا کرد از شرک تا آنکه تولا
کرد و گفت انی وجهت وجهی للذی من روی بخدای آوردم که او آفرید کلها آسمانها و زمین را
یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص بآفریدگار آسمان و زمین کردم و از جمله دنیا و ما فیها
اعراض روی بگردانیدم من از جملهٔ مشرکان و بت پرستان نیم و ابرهیم تا تبرا نکرد تولا او
بمعبود درست نیامد از بجهت که هیچ تولی تقدیم تبرا درست نیاید نه بینی که تهیم جل جلاله
در کلمهٔ توحید چنین فرمود مکلفان را که گویند لا اله الا الله لا می‌نفی است توحید
از خار و خاشاک و شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله روی بکنده کند و در صدر دل بر مسند جان
قرار گیرد   وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ

هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي

كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ   ابرهیم علیه السلم چون ترسان استحقاق کردی

ودرسن دریای ایشان بستی و ایشانرا بر زمین می‌کشیدی و بکنار آب می‌آوردی و لب بر لب تشنه

میگفتی که آب بخورید ما لکم لا تأکلون ما لکم لا تشربون چون طعام نمی‌خورید و

آب نمی‌خورید قوم او را در این معنی خصومت می‌کردند چنانکه خدای تعالی از آن خبر داد

وگفت وحاجه قومه قوم او با او جدال کردند و خصومت کردند با او یعنی ابراهیم ایشانرا

بر سبیل تعریض ملامت کرد گفت که شما با من خصومت می‌کنید در باب خدای من و حال آن

جمله آنست که مرا هدایت کرده است و لطف ارزانی داشته تا او را بدلیل و حجت بدانستم از دلایل ملکوت

آسمان و زمین من از خدای خود می‌ترسم و از آنچه شما آنرا با خدای شریک گرفته‌اید نمی‌ترسم

اما بتان از بهر آنکه ایشان جماد اند نفعی و ضرری نتوانند کرد اما ستارگان از بهر آنکه ایشانرا دریافتم

بدلیل افول و غروب بدانستم که ایشان محدث اند و مخلوق مگر خدای من خواهد که چیزی بمن

رساند از مکاره چون بیماری و درویشی و مرگ و مانند این که همه بمشیت و قدرت خدای

باشد و گفته‌اند که معنی آنست و گفته‌اند که معنی آنست که من از آنچه شما می‌پرستید

از ایشان نمی‌ترسم الا که خدای من خواهد که ایشانرا حیات در آفریند و قدرت و ایشانرا

حی و قادر کرداند و تمکین داد از فعل کردن و مضرت رسانیدن تا مخوف الجانب شوند

و معنی آن داند که از جانب ایشان کسی را خوفی بود الا آنکه ایشانرا گفت که خدای من فراخ

عطا و دانا است عالم است بجمله معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم بود و معلوم

او را نهایتی نیست آنگه بر سبیل تحریض گفت ایشانرا بر نظر کردن که اما شما هیچ نظری

کنید و اندیشه را کار نمی‌بندید تا صحت صدق آنچه من می‌گویم بدانید و صحت دعوت مرا

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ

بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ

آنگه بر سبیل

آنگه بر سبیل احتجاج گفت با ایشان که من چگونه ترسم از معبودان شما آنرا که شما شریک خدای

کرده‌اید بدان شریک که شما آورده‌اید و من بدانسته‌ام که از ایشان هیچ نفعی و ضرری نیاید شما او را نترسید

از آنکه بخدای شریک آورده‌اید و او قادر و غالب و قادر و قاهر است هرچه خواهد بکند با شما یعنی او را

انکار نباشد و نتواند بود و شما نمی‌ترسید از آنکه شرک آورده‌اید بخدای و آنرا که

چیزی که خدای از بهر آن بر شما هیچ سلطانی و بینتی فرو نفرستاده است بدین در کرده‌اید

و شما بنگرید تا کدام سزاوارتر است که ایمن باشد اگر شما اهل دانش هستید در

دلیلست بر آنکه هر کسی که قول او بی حجت باشد آن باطل بود و دلیلست بر آنکه گفته‌اند

که مناظره و محاجه نباید کردن آنگه ابتدا کرد و گفت آنانکه ایمان آرند بخدای

و پیغمبران و کتابهای او و آنچه واجب باشد آنرا تصدیق کردن و ایمان خود را

بظلم باز نپوشند یعنی بکفر و مراد از ظلم اینجا کفر است جمعی از صحابه چون سلمان

و عبدالله مسعود روایت کرده‌اند که چون این آیت فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند

یا رسول الله کیست از ما که او را وجود ظلم نیست بر اثر این از ما رسول صلوات الله علیه

گفت خلاف آنست که شما گمان می‌برید این ظلم کفر است نه بینید که خدای تعالی

حکایت کرد از بنده صالح یعنی لقمان یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم

و بعضی از مفسران گفته‌اند که این آیت هم حکایت کلام ابراهیم است چون حجت آورد ابراهیم بر خود

و صحت مذهب خود و دلیل روشن کرد این خبر گفت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

روایتست که این آیت مخصوص است بابراهیم علیه السلام عکرمه گفت مخصوص مهاجران است و بعضی

گفت آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را باز نپوشند بکفر یعنی ایمان آوردند و بر آن استقامت

کنند چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ایشانرا آنست

و ایمنی است و ایشان مهتدی و راه یافته‌اند براه بهشت وَتِلْكَ

حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ

رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اشارت بحجت متقدم است که در آیت پیشین رفت از محاجه

وغیره او برایشان بر حج مجاهد گفت که حجتنا شارتست بآنکه گفت الذین آمنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم و گفت بدانکه ما ابرهیم را نصرت کردیم بحجت و حجت او بر قوم او
ظاهر کردیم و ابن زید گفت بود در علم و علو رتبت و ارتفاع منزلت داد ما او را منزلت
رفیع و محل عالی کرامت کردیم فاهد ایم و بلند کردانیم درجه هر که خواهیم بر دیگران
و آنرا که خواهیم بر دیگران و آنرا که خواهیم بر دیگران و آنرا که خواهیم درجات
مخصوص کردانیم و خدای تو ای محمد حکیم است و دانا است آنچه کند بصواب کند
و آنچه فرماید بحسب مصلحت فرماید ووهبنا له اسحق و

یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود

وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین

وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین واسمعیل

والیسع ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین

بیان منتی می‌کند که با ابرهیم کرده است می‌گوید که ما ابرهیم را دادیم فرزندی
نام اسحق و از اسحق یعقوب نواده وی و او را از برای آن یعقوب گفتند که در
عقب زاده بود وکلا هدینا همه را هدایت کردیم یعنی بانواع الطاف و توفیق و زیادت کردیم
و بنبوت داده ایم و از فرزندان او یعنی نوح پیغمبر نه ابرهیم از بهر آنکه لوط پسر خواهر
با در وی بود و گفته اند که از فرزندان ابرهیم و این بر سبیل تغلیب بوده است
بعضی گفتند لوط از فرزندان نوحست داود پیغمبر و سلیمان که پسر داود پیغمبر بود
پسر داود و ایوب بن اموص که فرزند عیص او ست اسحق و یوسف پسر یعقوب
در سول صلوات الله علیه در حق یوسف گفت الکریم بن الکریم بن الکریم

الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم و موسی و هارون که پسران عمران بودند
و هارون بیکسال از موسی مهتر بود و ما هم چنانکه ابرهیم را جزا دهیم و توحید و ثبات
بر دین و مجاهده در راه معرفت همچنین فرزندان او را تا که با و اقتدا کنند
و کردند پاداش دهیم و جمله محسنان احسان و نیکوئی که کنند همچنین از
فرزندان او زکریا بن آذن و یحیی پسر زکریا و عیسی پسر مریم بنت عمران بن
ماثان و الیاس عبدالله مسعود گفت که او ادریس است و او را دو نام بود چنانکه
یعقوب را اسرائیل گفتند و دیگر مفسران گفتند که الیاس از فرزندان
هرون بود و این قول درست ترست تا آیت بر نسق باشد آنگه گفت همه از
جمله صالحان و نیکان بودند و در این دلیلست بر آنکه امام حسن و امام حسین
علیهما السلم از فرزندان رسولند از برای آنکه خدای تعالی عیسی را از فرزندان
ابرهیم یا نوح شمرد و نسب او بایشان از جهت مادر بود از آنکه او بی پدر بود
عجبا از کسی که روا دارد عیسی پسر نوح بود با چندین هزار سال که در میان افتاده است
و روا ندارد که امام حسن و امام حسین فرزندان پیغمبر باشند و در میان ایشان و پیغمبر
جز فاطمه نیست در خبرست که یک روز با امام علی بن موسی الرضا علیه السلم گفت
یا ابن رسول الله دلیلی توان گفتن از کتاب خدای که تو فرزند رسولی و از صلب وی
گفت بلی گفت آیت مباهله نخواهم که قل تعالوا ندع ابناءکم و آیت
سورة انعام نخواهم که ومن ذریته داود و سلیمان گفت آن بنا... گفت دیگر
گفت قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم گفت از کجا آن
آیت دلیل می‌کنند گفت چه گوئی اگر رسول خدای حاضر آید دختر این فلان زن تو خواهد
او را دهی گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت نکند گفت اگر دختر من خواهد
توی ندهم گفت چرا گفت حرام است که فرزند فرزند بر مرد حرام است و دیگر آنکه اگر
دختر مرور ها کنم پیغمبران زن او را نتوانند کرد گفت لقوله وحلائل
ابنائکم الذین من اصلابکم آنگه گفت خدای تعالی که گفتیم اسمعیل را
از فرزندان ابرهیم کردیم و یسع را که پسر خطوب العجوز است و یونس بن متی را و لوط را

وحده
هاران واو برادر ابرهیم بود ولوط بر سبیل تغلیب در میان فرزندان وی شمرد وبران
دیگر که از فرزندان نوح شمرده باشد آنکه گفت ما همه را از اینها پیغمبران تفضیل
نهادیم بر اهل زمان خود هر پیغمبری در روزگار خود بر اهل امت خود باشد زیرا که حکیم تعظیم
مفضول نکند بر فاضل تا که این در حکمت زشت ابود اگر دریکروزگار دو
پیغمبر یا بیشتر باشند ایشان همه بر یکدیگر مفضل باشند چنانکه ابرهیم ولوط
در یک روزگار بودند وابرهیم فاضلتر بود از لوط بس مراد آنست که ما هر یکی را
از ایشان تفضیل نهادیم بر امت ایشان   وَمِنْ آبَائِهِمْ

وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ   ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا
لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ   أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا
بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ   أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ
اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ

• از پدران این پیغمبران و فرزندان و برادران ایشان کسی پیغمبران بودند یا اوصیا یا اولیا (بودند)
تفضیل دادیم ایشان را بسیاری مردمان تا آنکه در مرتبه فرود ایشان بودند و در منزلت
ثواب دون ایشان بودند ما ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم وراه نمودیم براه راست
از یاری والطاف و توفیق و ثبوت تا بخدا ایشان را ثواب و نعیم رسانند این راه دین خداست

او ستادوا نماید آن را کسی را که خواهد لا بقدیم تعالی هیچ فعل نکند تا خواهد
برای آنکه عالم باشد بان و ساهی بود برای غرضی صحیح کند بس معنی آن بود که ارادت او
بهدایت شود وروا بود که مراد اینجا ثواب باشد چنانکه در او آیت هست که
كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا واین هدایت ثوابست بدلیل قوله تعالی وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ یعنی آنرا که خواهد ثواب دهد از بندگان خویش و اگر ایشان شرک
آرند عمل ایشان محبط شود یعنی عملی که کنند و کرده باشند بر وجهی بود که بدان
استحقاق ثوابی بود از بهر آنکه نه بر وجه امور افتاده باشد آنکه گفت ایشان اند
که ما ایشان را کتاب دادیم و حکمت و پیغمبری اگر این جماعت که اهل عصر تو اند
با نبیا و نبوت ایشان کافر شدند ما موکل کرده ایمدیم و بازگذاشتیم بر لطف و توفیق
گروهی را که بآن کافر نیستند یعنی اگر کافر شدند این قوم بنبوت تو گروهی هستند از
کار ساختگان من کافر نیستند گفته اند که مراد به پیغمبران متقدم اند که ذکر
ایشان رفت خدای تعالی عهد نبوت رسول را از ایشان گرفت تا ایشان با او ایمان آوردند
بعضی دیگر گفتند که مراد انبیا که اهل مکه بتو و بنبوت تو کافر شدند
من گروهی دیگر بر کسی کم انا صلحینه برایمان بر تو واگر بر عمر حل کنند
مراد جمله مومنان اند که برسول صلوات الله علیه ایمان آوردند بیش از او و در عصر او
و از بس او و اولیتر بود آنکه گفت ایشان اند که خدای تعالی ایشان را هدایت
داد یعنی نبوت و حکمت و کتاب بس تو که محمدی و قوم تو و امت تو بهدایت ایشان
اقتدا کنند یعنی بسیرت و طریقت و سداد و صلاح ایشان روی بدو مراد شریعت را (نیست)
که رسول صلی الله علیه در شرع تبع هیچ پیغمبر نبود آنکه رسول را فرمود که بگوی قوم
که من از شما بر تبلیغ که میکنم از کار دین رسالت مزد نخواهم بودن هیچ مزدی نخواهم
و ما الطمع ندارم این که میکنم و میگویم جز برای تذکیر و یاد دادن خدای شما بیان نیست
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ
بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى

للناس تجعلونه قراطيس تبدونها وتخفون كثيرا وعلمتم

ما لم تعلموا انتم ولا اباؤكم قل الله ثم ذرهم في خوضهم

يلعبون مالك بن الضيف مردى جهود بود بيامد و با رسول صلوات الله عليه خصومت كردى
رسول صلوات الله عليه گفت بخداى بر تو سوگند ميدهم كه تو در توريت نه يابى كه
ان الله يبغض الحبر السمين خداى دشمن دارد عالم فربه را و او فربه بود و دعوى
علم مى كرد او را اين سخن سخت آمد و خشم شد والله ما انزل الله على بشر من شيء بخداى
كه بر هيچ آدمى چيزى نفرستاد از كتاب و وحى رسول عليه السلام گفت و لا على موسى و نه بر موسى
او گفت اين آيت خداى تعالى در شان تو نفرستاد و گفت اين كافران و جهودان نشناختند
خداى را و ندانستند سزاى حرمتش تا اقرار نكردند خداى را بقادرى يا تعظيم كردند او را
چون تعظيم او چون گفتند خداى بر هيچ آدمى نفرستاد هيچ چيز نه وحى و نه كتاب
محمد را حق گفت جهى جهودان رسول را گفتند كتابى بيارى ما را از آسمان
چنانكه موسى الواح آورد از نزديك خداى گفت يسالك اهل الكتاب
ان تنزل عليهم كتابا من السماء يكى از جمله ايشان گفت خداى تعالى بر هيچ آدمى
هيچ نفرستاد نه توريت موسى و نه انجيل يعنى خداى تعالى اين آيت فرستاد و رسول را
گفت بگوى اى محمد كتابى را كه موسى آورد و شما از آن كلام ميزنيد در آن كتاب نور و
روشنايى و بيان و لطف است مردمان را كه فرستاده است و شما آن را بكاغذهاى نويسيد
يعنى ظاهرى كنيد بعضى پوشيده ميداريد آنچه صفت و اوصاف رسول هست
تا مردمان ندانند و بعضى را ظاهر نكنند آنكه گفت شما را بر سبيل منت كه
بياموخت شما را آنچه پدران شما آن را ندانستند و روا بود كه خطاب جهودان را بود
يعنى بگو كه آموخت شما را آنچه شما و پدران شما ندانستيد رسول را گفت اگر ايشان جواب
ندهند هم تو جواب ده و بگو كه خداى فرستاد آن كتاب بر موسى آنگه دعا كن ايشان را
تا در خوض و گفت و گوى خود بازى مى كنند صورت امرست و مراد تهديد است ايشان را

يعنى ايشانرا با اين رها كن كه من جواب ايشان بدهم و كفر ايشان را عقوبت كنم خواهند كنند

وهذا كتاب انزلناه مبارك مصدق الذى بين يديه ولتنذر

ام القرى ومن حولها والذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به وهم

على صلاتهم يحافظون آنكه حق تعالى وصف كرد قرآن را چون جهودان و مشركان
او را منكر شدند گفت اين كتابيست كه ما فرستاديم كتابى مبارك با بركت
و ثواب دارنده و او برات دارنده كتابها را پيش از توريت و انجيل و زبور تا
بترسانى اهل مكه را يعنى اهل مكه را تا آنكه گرد بر گرد او بوند و به روايت ابن
عبد الله عباس و قتاده گفتند مراد جمله زمينهاست يعنى مكه و آنچه گرد بر گرد اوست چون
مكه ميان زمينهاست همه زمين گرد آن باشند مكه را ام القرى گفت براى آنكه
زمين را از براى آن مكه را تخصيص كرد كه در آنجا است و مقصد عليها است و اول
شهرى كه بكوبيده شد بود و آدم عليه السلام آنجا فرو آمد آنكه گفت آنانكه بقيامت ايمان
دارند و ثواب و عقاب دانند در ثواب راغب شوند و از عقاب ترسند نظر و انديشه
كار بندند بدانند كه اين كتاب حق است و از نزديك خداست آنكه عرب با فصاحت
و بلاغت و انفه كه ايشان را از معارضه آن عاجز آمدند چون بدانند بدين كتاب ايمان
آرند و بر نماز پنجگانه محافظت كنند و مواظبت نمايند و همان قيام نمايند

ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحى الى ولم يوح اليه

شيء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله ولو ترى اذ الظالمون فى غمرات

الموت والملائكة باسطوا ايديهم اخرجوا انفسكم اليوم

تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم

عن آياته تستكبرون   و کفت ظالمی بیداکرا زانکه برخدای دروغ کوید چون مسیلمه کذاب وامردی سجاح وکاهن تلبیس کرد برعوام که مرا نیز کتابی هست وحی از خدا وکلمات تلبیس کرد که من غیب دانم ومرا از آسمان خبر می رسد او دو رسول پیش پیغمبر فرستاد

ایشانرا کفت شما باو ایمان داریکنید دایم کفتا کرنه انسی که رسولرا نکشند شمارا بفرمودمی تا کردن زنند وایشانرا از پیش خود براند وصحابه را کفت من شبی در خواب دیدم که دستور یحیی نیز داشتمی بزرک ومرا خوش نیامد بدین که تخیی کرد تا که باد در بود مرد بود دسیدم برید نمیستا وبیاران بدین دو دروغ زن نکردم یکی مسیلمه کذاب یمامه ویکی کذاب صنعا اسود عنسی که خدای فرمود کیست ستمکارتر که او کوید که روزی بود که من بیاورم مانند آنکه خدای فرستاد از آسمان و این عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود واو قریشی وکاتب وحی رسول بود چون وحی آمدی او نوشتی و رسول املا کردی او بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی وبجای سمیع علیم غفور رحیم نوشتی چون این آیت فرود آمد ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الى قوله ثم انشأناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی پیش از آنکه رسول برفت فتبارك الله احسن الخالقين رسول صلوات الله علیه کفت بنویس او نوشته شد فتاد وبا خود کفت اکر محمد پیغمبر است که می کوید صادق است که او را وحی آید مرا هم هست واکر کاذبست شاید که وی کوید من نیز میکیم ومرتد شد وباز بمکه بمشرکان رفت وکفت احوال محمد که دانستم و بر من املا کردی تغییر و تبدیل کردم و چنانکه خواستم می نوشتم و مسلمانی که رسول امین در سر ساخته بود مشرکان را می کفت و از اصحاب مسلمانان یکی ودو عمار را بند ستاد داده بند بود ناهار و خبر ایشان او را کرفتند وعذاب کردند وعمار را آرزو کوش برید وایشانرا رسول انار کفتند وعمار را بیان فرمودند آنکه عمار با مدد کفت یا رسول الله کافران عذاب کردند وکوش من بریدند ای فلان تا ناسزا کفتم آنچه ایشان خواستند مرا تو بدعا خدای تعالی درحق عمار این آیت فرستاد من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه

مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم یعنی عبد الله بن سعد که کفته اند که پس از فتح مکه باسلام رجوع کرد خدای تعالی رسول را صلوات الله علیه از معنی عذاب کفار خبر داد و کفت که اکر تو ببینی ای محمد که ظالمان یعنی کافران در غمرات شده باشند در معرکه یعنی جزع جان کندن در آن حال که فرشتکان دست کرفته باشند و بجمع کنند برای قبض روح شان وایشان را کویند بیرون کنید جانهای خود را از تنهای خود یعنی جان بدهید یا فرشتکان دست برایشان کشاده باشند بضرب وعذاب و بیاطن روی و پشت ایشان میزنند و می کویند جان بدهید یا برسبیل استهزا میکویند که خود را برهانید اکر توانید امروز پاداش دهند شمارا وعذاب و خواری و هوان   امام محمد الباقر کفت عذاب تشنکی باشد وقت جان کندن واین عذاب شمارا بدان جزا باشد که شما برخدای کفتی بناحق یعنی دروغها بخدای نهادی وازو آیات واستکبار کردن کشی کرده بود واین دلیلست بر آنکه جزای بر عمل و معرفت بر کناه   ولقد جئتمونا فرادى

كما خلقناكم اول مرة وتركتم ما خولناكم وراء

ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم انهم

فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون

حق تعالی حکایت میکند از آنچه با کافران خواهد کرد روز قیامت بسبیل تعییر و سرزنش کفت با امید شما ای کافران تنها کرفته ایم کان همه یکیک تنها و چنانکه شمارا آفریدیم اول از شکم مادر برهنه پابرهنه تن برهنه و غلفت ناکرده نه مالی ونه عقاری ونه دنیا ونه دین در سر آن کرده و آن را بفروختید و آنچه شما را دادیم رها کردید در پشت انداختید ازاده بکذرانید فرزندان و اتباع و اشیاع و آن شفیعان شمارا که در دنیا می پرستیدند آن بتان با شما نمی بینیم

نماد عوی کردید که ایشان انباز ان من اند و امید داشتید شفاعت ایشان با شما نیستند

امروز انبار و صلحی میان شما و ایشان بود همه بریده شد و انچه دعوی می نمودید در خدایان

همه باطل و مضمحل گشت امروز بی یار و شفیع ماندید ابو هریره روایت کرد از رسول صلوات الله علیه

که چون اسرافیل در صور دمد زمین پر از ارواح باشد بر صورت نحل و منج انگه

حق تعالی گوید بعزت و جلال من که هر جانی با قالب خود رود پس ارواح بنی ادم با قالبهای خود

و در زمین پنهان شوند انگه زمین شکافته شود و اول کسی که سر از زمین بر دارد

من باشم انگه برخیزند و بشتابند بعرصات قیامت ایند بموقف عرض هفتاد سال ایستاده

تن برهنه و پای برهنه ختنه نا کرده بی علامت مسکرا ایشان نگرد و خدای تعالی

میان ایشان حکم کند خلق چندان بگویند که از چشم ایشان منقطع شود

و چندان عرق از ایشان جدا شود که لگام بر دهان ایشان کند عایشه از رسول صلوات الله علیه

پرسید که زنان هم برهنه باشند گفت واسواتاه و باز سوال کرد رسول صلوات الله علیه

گفت روز قیامت هر کسی را چندان افتاده باشد که در یکدیگر نگرند مرد نداند

که زن کدامست و زن نداند که مرد کدامست لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ

يُغْنِيهِ انگه بر سبیل توبیخ گفت وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ إِنَّ اللَّهَ

فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ

سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ انگه بر سبیل تذکیر و تنبیه و اقامت حجت گفت

خدای معبود

خدای معبود از نوع چیز روزی کند حبه‌ای است که او در زیر زمین داند شکافد

الجمله حبوب دانه است خرما برای آن این تخصیص کرد که ده است میان ازین دو

و بضرورت معلوم می شود که ان کسی دیگر نمی کند بجز از خدای عز و جل و در کلام امیر المومنین علی

بسیار امده والذی فلق الحبة وبرأ النسمة که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم تاریک صورت نگارد

از مرده زنده بیرون ارد یعنی از دانه خوشه بیرون ارد و از استه خرما درخت خرما و گفته‌اند

اینها بالعکس نیز باید چون ایشان شکافته باشند و قرار نیابند شوند چون زنده که در شود

باشد از نطفه که مرده است حیوان زنده بیرون اورد و از حیوان زنده نطفه مرده و از خایه

مرغ آرد و از مرغ خایه آرد این کسی که چنین کند خدای بر حقیقت او باشد پس شما را

چگونه می گردانند ازین راه روشن و طریقه راست و ان خدایست که شکافنده

صبح است از میان شب تاریک و روز روشن بیرون آرد اوست که شب را ساکن و آرام شما

کرد امید است و قرارگاه شما که بجنبید و آفتاب و ماه را حسابی یعنی خدای تعالی آفتاب و ماه

در سیر فلک بحساب می گرداند تا نه کم و نه آنچه آفتاب بسالی برد ماه بیک ماه برد و سیر او

چنان ساخته که این چنین گرد حق سبحانه و تعالی در این آیت بندگان خود را تذکیر

نعمت خود می کند می گوید بنم آنکه چون بندگان من در شب تاریک باشند که در وی

نه بتوانند تصرف و معاش خود باز مانند تا گاه از میان شب تاریک عمود صبح روز گردانم

و جهان تاریک روشن کردانم تا هر کسی بسر معاش رود و در روی خود بنهد و در طلب منافع

بوجه خود رسد عالم در بدایت خلق تاریک بود پس از جرم آفتاب جهانیان چراغی روشن

بر افروختم وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا تا جهانیان بمنافع خود رسند هم جهان ظلمت و ضلالت

دانستند ظلمت ظلم و خلقان از ظلمات ظلم در شب تاریک بودند پس از میان آن ظلمت

ظلم و ضلالت آفتاب هدایت و عدل محمدی برآوردم تا عالم شرع بنور او منور شد

گمراهان راه یافتند و باز ماندگان برسیدند هر کسی مقصد خود بدیدند و مقصود خود رسیدند

باز چون آفتاب فلک خود بریده بکنارانه مغرب رسید بجای او ماهی برآوردم که در نور و ضیا جانشین خود

خلقان بنور او منتفع شوند و بهدایت او مهتدی شوند از آن بس چون ماه فرو شد ستاره برآوردم

و از پس او دیگری چنانکه دنیا از آفتاب و ماه و ستاره خالی نیست فلک دین هم خالی نباشد و

برج اسمان بجوهر بیکدیگر چون نوبت باز رسید بر مثال شب منشر برسند تا ظلام عالم گرفت
وظلمت ضلالت مستولی شد و شور و فغان ناحتی و منتظران فرج در شدید انتظار درماندند
چنانکه باغاز کار بانجام هم چنان شد که خبر صاحب وحی چنین بود الاسلام بدا غریبا
وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء آنکه خدای تعالی گفت همچنانکه در اول کرد در اخرهم
وعده کرد مگر چه شب دراز شد و ظلمت سنگ تافت نومید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر
ظلمتی را ضیائی و هر عقبات بود و هر غمی را فرجی بود و هر رنجی را راحتی ان الفرج مع الکرب
وان مع العسر یسرا ولکن تا سخت نشود نشود اشتدی ازمة تنفرجی سخت سخت
نه بینی که در وقت اینکه سخت تر بود چون ظلمت بغایت رسد روایت عدل بدید آید چون سخت
بنهایت رسد وا برسد اذا الحادثات بلغن المدی وکادت تذوب لهن المهج وحل
البلاء وقل العزاء فعند التناهی یکون الفرج چون در ظلمت شب گرفتار باشد تا کار بجایی
که موضع نور صبح بدید آید که ماه شب او آفتاب عدل بود شعاع فهر بر هر شم وستمکردی
تا انجا که نور شمس ظلم را باطل کرد با عدلش ظلم را ناچیز کرد یملأ الارض قسطا و عدلا
کما ملئت جورا وظلما روشنایی روز بر تو منت نهاده که محل ظلمت معاش نیست و شب نیز منت نهاد
که قرارگاه و قت آسایش نیست و جاعل الملکة بکشا اگر همیشه روز بودی ترا کار شودی
و اگر همیشه شب بودی ترا طلب معاش از کجا بودی پس این بکار است این را وان ماکر نیز
ارایش را نام فرسودی که بتو رسید یا سودی که بکار شود والشمس والقمر حسبانا و اوقات
حسابی نهاده اند اورا در شکل خود سیصد و شصت مطلع و سیصد و شصت مغرب نهاده که هر روز
بمطلعی برآید و بمغربی فرو شود اینجا گفت فلا اقسم برب المشارق والمغارب و منازل آن هم
خدای نهاده است بهر روز نوبت رو باید و مقرر رساندن و برکشتن اند و القمر قدرناه منازل تا ماه
فرو شود در منزلها بر اوضاع حساب ایام و شهور و سنین بنا نهد او قات معاملات و وقت عبادات
حج و روزه آفتاب شبطالعی میکند و ماه تابش بصافی کند تا بنی تو رود و این ماه در زنی دو نیم
تاکار تو بر کمال کند مهیا و حشی نو د هنیا مهیا این نه تدبیر نیست که تقدیر است ذلک
تقدیر العزیز العلیم تقدیر خدای است که عزیز است که هیچ چیز او را غلبه نتواند کرد
علیم است که مصالح خلق داند و تدبیر کند بحکمت بهتر را می تواند را نه بیت اندیشه نو

ازین کنه نیست تغییر نوران جدا نشود نه بر نور بیاید ولیس تغییر الکواکب یری
ولکن تغییر الکواکب آنکه گفت آوا ن خدایست که برای شما ستارگان بیافرید ایان
بیهدوا بها پدید تا در تاریکیهای دریا و بیابان آن خدایی که روا نداشت که در تاریکیهای بر و بحر
رها کند تا بندین ستاره راه نماید کرد تا بدو مهتدی شوند راه نورد نوی و دمی که روا دارد
که ترا در ظلمات شبهات رها کند و در دین بر تو راه نمای پدید نکند در باب دنیا هدایت تو
خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد اگر در دنیا ستاره را بر تو کرد در دین هم ستارگان
را هبر تو کرد آنکه ستاره در اسمان می تابد یکی از ایشان در زمین می تابد چون او را از زمین
برداریم ستارگان را از اسمان فرو آرد چون طلعت بر الذی اسمان الاستاره برداریم چون
این را از دست قضای مستند امنت و خیر ام ستاره را از اسمان فرو ریزانیم برای آنکه ایشان امان
اهل زمین اند چنانکه ستارگان امان اهل اسمانند مثل اهل بیتی کمثل النجوم
فانها امان لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهبت السماء من النجوم
اتی اهل السماء ما یوعدون واذا ذهبت الارض من اهل بیتی اتی اهل الارض ما یوعدون
آنکه بیان غرض خویش کرد گفت غرض من در دنیا هدایت است آنکه در دنیا بر تو هدایت کند
در دین بر تو تلبیس رها نکند آنکه خواهد که بحار را ناشی خواهد که انجا گمراه باشی
اگر در بیابانی ستاره بنگر و اگر در دریایی چشم بستاره دار که دلیل او ستاره بود از دنیا گام است
گر ستاره بینی و با او باز بدلالت نوی ستاره راهبر تو باشد و اگر با امام اقتدا کنی امام راهبر تو باشد
در هر دو جای نشان بر تو است آیات بینات و دلالات ایشان ذکر کردیم و تفصیل دادیم
و مفصل فرو نگذاشتیم برای قومی که دانند و اگر کسی نداند تاوان بر او باشد وهو

الذی انشأکم من نفس واحدة فمستقر ومستودع قد فصلنا

الآیات لقوم یفقهون او ست آن خدایی که بیافرید شما را از یک نفس یعنی ادم علیه السلام
بس شما را بیابانی قرار و قرارگاهی است یعنی رحم مادر تا بوقت زادن و جای ودیعت است یعنی گور
تا بروز قیامت و سعید جبیر گفت مستقر شکم مادر است و مستودع صلب پدر است و او بود و نعمت

بصلب پدر باز دادند تا منی آنجا باشد بوقت مطالبه برحم مادر باید قرار گیرد تا بوقت خود آنکه
جایگاه بلکند و بزمین آید مستقر دیگر است مدتی آنجا بماند آنکه مستودع لحد آید آنجا
قرار گیرد و دیعت او باشد تا بوقت بعث آنکه از آنجا بیرون انگیزند تا مستودع عرض گاه آید
آنجا منزل و مقام باشد از آنجا بمستقر بهشت یا دوزخ برند و آن مستقری باشد که
از آنجا نه رحلت و انتقال بود کریب گفت عبد الله عباس مرا نجواند گفت بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله عباس الی حبر فاما بعد من حدثنی عن مستقر و مستودع
آنکه گفت این نامه فلان جای برد بفلان مرد جهود دادم که او چیزی از اخبار است نامه بدو دادم
در نگاه کرد گفت مرحبا بکتاب خلیلی من المسلمین آنگه مرا با خانه برد و جلد
پیش من آورد صحیفه‌ای برگرفته در آن می‌نگریست و می‌انداخت گفتم این چیست که می‌اندازی
گفت این نوشته جهودانست که بدروغ نوشته اند من طلب نوشته موسی می‌کنم تا آنکه نوشته
موسی برگرفت و ساعتی در آن تامل کرد پس بنوشت که مستقری که در رحم باشد و مستقری
در پشت زمین و مستقری در شکم زمین و مستقری آنجا که او او مصیر او باشد از بهشت یا دوزخ
آنکه بر خواند و نقر فی الارحام ما نشاء و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین
حسن بصری گفت مستقر در گور باشد و مستقر در دنیا و گفت یا ابن آدم تو ودیعه
فی اهلک و یوشک ان تلحق بصاحبک آنگه این بیت بر خواند و ما المال و الاهلون
الا ودایع و لا بد یوما ان ترد الودایع آنگه گفت قد فصلنا الآیات ما آیات تفصیل
کردیم برای قومی که دانند و هو الذی انزل من السماء ماء

فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا

متراکبا و من النخل من طلعها قنوان دانیة و جنات من اعناب

و الزیتون و الرمان مشتبها و غیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر

وینعه

و ینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون و جعلوا لله شرکاء الجن

و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون

او آن خدایست که فرو آورد از آسمان آبی یعنی باران پس بیرون آوردیم بسبب آن باران هر گیاهی
و گر نه آن سبب حاجت باشد نبات هر چیزی یعنی سبزی هر چیزی از رزها و غیر آن و باید
که معنی آن بود که بیرون آریم بان رستن هر چیزی یعنی بیرون آریم ازین نبات سبزی که
که از آن سبزی بیرون آریم دانه بر هم بسته یعنی خوشه گندم و خوشه ارزن و مانند آن
و از درختان خرما و از شکوفهای آن و میان غلاف شکوفه شاخهای خوشه نزدیک
یکدیگر و باشان در جنبدن و بوستانها از انگورها و زیتونها و از انار بعضی با یکدیگر
مانند و بعضی نمانند چنانکه انگور با انگور ماند و انار با انار و آنچه از جنس یکدیگر بود
با هم نمانند و قولی دیگر آنست که در شکل با هم مانند و در طعم با هم نمانند و در خلقت
متشابه باشند نگاه کنید بمیوه او چون میوه بیارد و میوه برسد و پخته شود
حق سبحانه و تعالی بندگان را تذکر و تنبیه میکند باین چیزها که بر شمرد از آن باران
که فرستاد از آسمان و نبات تدبیر آنچه غذای آدمی و وحوش و طیور است و انواع
درختان میوه از خرما و انگور و انار و زیتون و آنچه ذکر کرد آنکه گفت آخر از میان
حمار بای فرقی باید چون حمار بای همه خوردن شناسی یکبار چشم عبرت نگر باین درختان
و میوه‌های آن تا که میرویاند و که میرساند و کمیت و کیفیت آن که میداند که
درین آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست مومنان و قوتی تا آنکه خدای تعالی گفت
حال مشرکان باز گفت که ایشان چه میگویند گفت این مشرکان مر خدای را
عز و جل با ایشان و شریکان پدید کردند از جن یعنی پریان از انباز وی گویند
چنانکه در آیتی دیگر گفت که و جعلوا بینه و بین الجنة نسبا و فرو بافتند
یعنی دروغ میگویند که المسیح ابن الله و اگر عرب اندی گویند الملئکة بنات الله
و این جمله که میگویند بی علمی و دانشی میگویند از سر جهل و اعتقاد ناسزا آنکه مر خدای

کفتا شان تنزیه خود کرد و کفت خدای منزه است و متعالی از آنچه ایشان وصف
می کنند بدیع السموات والارض انی یکون له ولد

ولم تکن له صاحبة وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم

ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه

وهو علی کل شیء وکیل او است خدایی که آفریننده آسمان و زمین است
و پدید آورنده آن بی آنکه اقتدا بکسی کند بلکه بر سبیل اختراع و مخترع فعل که بکنند
نه بقدرت و نه در محل قدرت و این فعل جز در لذات نتوان کردن و چگونه روا رکه خدای را
فرزند باشد که او را هیچ زنی بوده است و محالست که فرزند باشد بی زن چون او را زنی نبود
که وی را زن محالست چرا وی را فرزند روا بود و بیافریده چیزها را و هرچه هست
او آفریده وی است یعنی بیشتر چیزها زیرا که فعل بنده فعل وی باشد و او بهمه چیزی عالم
و دانا است چون آفریده وی باشد و بهمه دانا تر باشد درین اجبه احتیاج زن و فرزند
باشد آن خدایی که معروف باین افعال و موصوف باین صفات او است آن خدای شما
و جز از وی خدایی نیست اوئید کار همه چیزها او را بپرستید که سزاوار پرستش است که آن
و قادر بر اصول نعمت و فروع نعمت وی است و او بر همه چیزی حافظ و نگاه دارنده است
مدبر و متصرف بر سبیل مصلحت و خود را برای آن وصف کرد که او وکیل است که این افعال
و تصرفات از تدبیر و محافظه مصالح که میفرماید منفعت آن با او عاید نیست بلکه با بندگان
وی عاید است لا تدرکه الابصار وهو یدرک

الابصار وهو اللطیف الخبیر آنکه از جمله اوصاف که خدای تعالی خود را
بان مدح کرد آنست که کفت چشمهای خلق او را در نیابد و او همه چشمها را در یابد
و او است آن خدای که لطف کننده است با بندگان خود و دانا است با حوال ایشان

وجهی دیگر

وجهی دیگر آنست که جوهری لطیف که از آن بصر کویند بدان مبصرات بینند و او در نیابد
برای آنکه هرچه آن را دریابد با جسم بود و خدای تعالی نه جسم است و نه جسمانی و او
بلطف خود مبصرات را دریابد آن جوهر لطیف را که در حاسه بصر ترکیب کرده است
بجز از وی هیچکس آن را در نیابد چنین است که او است و عالم بهر چیزی آن لطیفات
آنرا دریابد و این آیت دلیلست بر آنکه خدای تعالی دیدنی نیست از آن وجه که خدای عز خود
نفی ادراک بصر کرد بر وجه مدح را جع است با ذات وی و هرچه نفی آن مدح بود اثبات
ذم و نقصان بود و دلیل بر آنکه خدای تعالی مدح کرد ذات خود را بنفی ادراک بصر اجماع
است اگرچه مخالفان کویند که مدح آن کرد که او قادرست بر آنکه منع کند ابصار را از دیدن
خویش بر خلاف نیستند را که مدح است و بر آنچه بیش ازین آیتست مدح است باید که
آنچه در میانه باشد هم مدح باشد و دلیل بر آنکه ادراک بصر رؤیت است آنست که هیچ فرقی نیست
میان آنکه کویند رأیته و ابصرته و ادرکته ببصری و روا نیست که ادراک
بمعنی احاطه باشد اگر چنین بودی روا بودی که گویند ادرکت السور بالمدینه و این خلاف
لغت عربست و معنی قول خدای عز و جل حتی اذا ادرکه الغرق اذا احاط به الغرق آنست
چنانکه جای دیگر گفت انا لمدرکون و دلیل بر آنکه هر مدح نفی باشد
اثبات آن ذم بود آنست که نفی نقیض اثبات است و مدح نقیض ذم و چون نفی چیزی
مدح باشد اثبات آن چیز هر آینه ذم و نقصان باشد چنانکه خدای تعالی
در مدح خود فرمود لا تأخذه سنة ولا نوم او را خواب نگیرد و بیدار نکند ان الله لا یظلم
الناس شیئا اگر کسی اثبات خواب و ظلم کند نقصان و مذمت وی کرده باشد اگر کویند خدای تعالی
کفت ابصار را بینند چرا نشاید که مبصر ازین بیند کوئیم اگرچه فعل اضافت با دلّه مراد
اضافت با جمله چنانکه جای دیگر گفت ذلک بما قدمت ایدیکم اگر کویند
خدای تعالی گفت که جمله مبصران مرا نبینند گوئیم نفی ادراک مدح است اثبات آن ذم بود اگر
از جمله روا بود و اگر از بعضی
قد جاءکم بصائر

من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم

بِحَفِيظٍ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بصیرت دلالتی باشد اصحاب علم را بر وجهی که وضوح آن بحدی رسد
که پنداری که عالم آن معلوم را می بیند حق تعالی می گوید بدرستی و حقیقت که بشما آمد
حجتهای واضح و دلالتهای روشن پس هر که نگرد و ببیند و اندیشه کند و بداند برای خود
و نفع آن راجع با وی باشد و بگوی ای محمد که من بر شما نگاهبان نیستم بر من جز دعوت
کردن نیست و گفته اند که این آیت پیش ازین آمد که خدای تعالی فرمود بقتال آنگه گفت
ما آیات و بینات را همچنین بگردانیم یعنی مفصل و مبین و محکم کردیم تا نگویند که این چیزیست
که تو درس کرده و خوانده یا اخبار بت کهنه شده از اخبار گذشتگان از برای آن کردیم
تا بیان کنیم از برای قومی که بدانند اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

حق سبحانه و تعالی رسول خود را پیغامبر بدان می گوید ای محمد متابعت کن و پیروی آن چیزی را
که بتو وحی فرستادند و اظهار تو کرده اند از خدای تو که پروردگار تست که هیچ خدایی و آفریدگاری
نیست الا او و گفته اند که معنی آنست که ایشان را دعوت کن باین کلمه و اعراض کن و روی از
مشرکان بگردان ابن عباس گفت این آیت منسوخ است بآیت قتال آنکه خدای تعالی فرمود که اگر
خدای خواستی این کافران و مشرکان کافر نبودندی و با خدای انباز نگرفتندی یعنی اگر خدای تعالی
از ایشان بر سبیل قهر و الجا ایمان خواستی ایشان را بقهر بر ایمان داشتی اما برین وجه نخواست بلکه بر سبیل اختیار
خواست که اگر بر سبیل الجا و اضطرار خواستی منافی حکمت و ناقض غرض بودی چه غرض
حق سبحانه و تعالی را بتکلیف بندگان تعریض ثواب است بر وجه اختیار و تردد دواعی تا
مکلف مستحق ثواب شود و آن بی تردد دواعی نیست که از ایشان ایمان می خواهد بر سبیل اختیار

در اینجا دیگر جمله کافران و مشرکان را امر کرده است بایمان و امر امر نبود الا وقتی که امر مأمور به
باشد و نیز اگر خدای تعالی مرید شرک و کفر بودی بایستی که کافر و مشرک مطیع بودندی که مطیع آن
آن باشد که آن کند که آمر او خواهد پس معلوم شد که مراد ازین آیت آنست که اگر خدای تعالی
ایشان را خواستی بر سبیل قهر و الجا ایشان شرک نیاوردندی آنگه محمد را گفت ای محمد ما ترا بر ایشان
نگاهبان نکردیم که ایشان را بقهر منع کنی یا نگاه داری که با وجود تو و محافظت تو کفر نیاورند
که اگر آوردند بر تو تاوانی باشد و بر ایشان وکیل نه که بمصالح ایشان از مصالح دین و دنیا قیام
نمایی ازین دو هیچ بتو مفوض نیست مائیم که حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق ایشانیم
و بر تو جز ابلاغ و انذار چیزی دیگر نیست و گفته اند که این آیت محکم است پیش
از آنکه قتال نازل شد وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ

عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

سدی گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول صلوات الله علیه را ابو طالب عمش حمایت کردی
چون ابو طالب را وفات نزدیک آمد مشرکان گفتند بیایید تا برین مرد رویم و حجت بوی
کنیم و گوییم که پسر برادرت را از ما باز دار که تا امروز بحرمت تو چیزی نمی گفتیم از آنکه
تو بمیری سیاستی او کار [illegible] کنیم آنگه بنزدیک ابو طالب آمدند ابو سفیان و ابو جهل و
نضر بن الحارث و عمرو بن العاص با جمعی دیگر و این سخن با ابو طالب گفتند ابو طالب رسول را
حاضر کرد و گفت این قوم بنی اعمام تواند رسول صلوات الله علیه گفت از من چه می خواهند
گفتند ما می خواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری تا ما دست از تو و خدای تو
بداریم رسول صلوات الله علیه گفت اگر من این بکنم شما مرا مساعدت کنید بر کلمه که
بدان کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و همه جهان شما را منقاد شوند گفتند آن چیست
گفت آنکه بگویید که لا اله الا الله گفتند ما این نگوییم ابو طالب گفت ایشان را

دستتن

رها کن تا با تو مساعدت نکنند گفت من بجز این راضی نشوم و اگر آفتاب بیاورند و بر
نهند گفتند ای محمد از شتم و دشنام خدایان ما باز ایست و اگر نه ما نیز خدای ترا دشنام دهیم
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت دشنام مدهید آنکسانی را که می خوانند
و می پرستند بجز خدای او معبودان ایشانرا که ایشان نیز دشنام دهند خدای تعالی را از
ظلم و بیدادی و بی علمی و جهل خویش و این آیت دلیل است بر وجه تقیه و نگاه داشتن
در جایی که نه جای اظهار حق باشد قیم تعالی رسول را گفت با ایشان باز و مدارا کن
که تو مر برای ایشانی و ایشان بیاد ندوا ایشان یاری ندادند و تو ندادی ودارهم
فی دارهم وارضهم ما کنت فی ارضهم پس چون رسول صلوات الله علیه بوقت ضعف
تقیه فرمودند و مدارا کردن با ایشان پس امام اولیتر که تقیه کند که پایه امام از پایه
پیغمبر فروتر بود و رعیت نیز که پایه ایشان از پایه هردو فروتر است و وجوب دفع مضرت
از مقتضی عقلست و شرع بدان وارد است در قرآن و سنت آنکه خدای تعالی گفت
کذلک زینا لکل امة عملهم یعنی آراستیم ایشانرا یعنی هر امتی را کار وی فرمودیم از ایمان آوردن و طاعت
داشتن پیامبر و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم
چنانکه امت ترا ایمان فرمودیم و بدان تحریص و ترغیب کردیم با امت سلف همچنین کردیم
و هر تمکین و لطفی که با شما کردیم با ایشان همان کردیم و مامور باعمال ایشان همان کردیم
و مامور باعمال ایشان گفتند استاد ان سبب که لازم بود ایشانرا کردن چنانکه
کسی عزیزی را گوید که انچه ترا کردنیست می کن و بر عمل خودی باش و بعضی دیگر گفتند
که تزیین در آیت بمعنی تخلیه است یعنی ایشانرا عقل کامل دادیم و علم حسن حسنات
و قبح قبیحات تا حسن را بدانند و کار بندند و قبیح را بدانند و از آن اجتناب کنند
چون عقل و علم را کار نفرمودند تا حق از باطل و حجت از شبهه بدانند ما ایشانرا با نفس
ایشان گذاشتیم با انچه کردند نه پنداشتند که نیکوست چنانکه گفت که و هم
یحسبون انهم یحسنون صنعا پس از این معنی گفت که ما بیاراستیم هر امتی را عمل ایشان
گذاشتیم و بقهر از منع تحریم کونی که اعمال ایشانرا بیاراستیم آنکه بر سبیل تهدید گفت
که مرجع همه بامت من آفرید کار ایشانم تا خبر دهم و آگاه کنم بانچه کرده باشند

یعنی جزا

یعنی جزا و مکافات هم

وَاَقسَمُوا بِاللّٰهِ جَهدَ اَیمانِهِم لَئِن جاءَتهُم آیَةٌ لَیُؤمِنُنَّ بِها قُل اِنَّمَا الآیاتُ عِندَ اللّٰهِ وَما
یُشعِرُکُم اَنَّها اِذا جاءَت لا یُؤمِنُونَ وَنُقَلِّبُ اَفئِدَتَهُم وَاَبصارَهُم
کَما لَم یُؤمِنُوا بِهِ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُم فی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان گفتند ای محمد ما را خبر میدهی که موسی را عصایی بود
که بر سنگ زدی از وی چشمه ایرها روان شدی و بر دریا زدی در وی راههای خشک پدید آمدی
و عیسی پیغمبر مرده زنده کردی و صالح را ناقه از سنگ بیرون آمد تو نیز ما را آیتی بیار
تا ما ترا تصدیق کنیم رسول صلوات الله علیه گفت چه می خواهید گفتند این کوه صفا
را طلا کن و بعضی مرده گانرا زنده کن تا از صدق تو گواهی دهند رسول صلوات الله علیه
گفت من چنانست که از خدای درخواهم و خدای اجابت کند شما هم اجابت نکنید
و ایمان نیاورید ایشان سوگند خوردند که ایمان آوریم رسول صلوات الله علیه گفت
تا با خدای مشورت کنم گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه میگویند جبرئیل آمد
گفت ای محمد تو مخیری اگر خواهی بدهم و لیکن اگر ایمان نیارند ایشانرا معاجل کنم و عذاب
استیصال کنم اگر خواهی رها کن تا باشد که از نسل ایشان ایمان آرند رسول صلوات الله علیه
گفت خدایا صبر کردم خدای تعالی این آیت فرستاد گفت ایشان سوگند خوردند اگر
آیتها ایشان ایمان آورند گفت ای محمد تو جواب ده و بگوی ایشانرا که آیات بدست من
نیست با مر خداست و بنزد یک ویست اگر مصلحت داند اظهار کند و اگر نداند نکند
آنگه خطاب کرد جمعی را از صحابه که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی این آیات اظهار کند
ایشان ایمان آرند گفت شما چه دانید که چون این آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند آوردن
و بر این وجه لا زائد باشد چنانکه جایی دیگر گفت و ما منعک الا تسجد و معنی از اصل

تعالی گفتند که انما بمعنی لعلها بود یعنی چه دانید شما تواند بودن که عند این آیات
بیارند و گفته اند که خطاب مشرکانست یعنی شما که مشرکانید چه دانید که عاقبت کار ما
و در علم الهی حجت انست که ایشان از جهود از خدایشان ندانسته و گفت که حال است
که اگر این آیات بیارند ایشان ایمان بیاورند انگه گفت ما برگردانیم دلها و چشمهای ایشان را
بر سبیل عقوبت چنانکه ایشان اول بار ایمان نیاوردند تا وقت دوم و گفته اند که معنی این است
که ما از دلها و چشمهای ایشان در چشمها دارند دانیم که در ضمیرها چه دارند بر ما پوشیده نباشد
چون کسی که کاری کند و بر روی کرده اند حقیقتان و باطنان بدانند دلهای ایشان بر
گردانیدیم با باطن بخلاف ظاهر یافتیم و گفته اند معنی انست که شما چه دانید که ما دلها
و چشمهای ایشان بگردانیم و مهر کنیم بر سبیل تخلیه و خذلان ایشان نمی دانند و نمی بینند
چون راجنانکه اول بودند که عند نزول آیات ایمان نیاوردند و شما چه دانید که ما ایشان را
در طغیان و ضلالت ایشان رها کردیم ایشان را با جهالت ایشان بگذاریم و بقهر و جبر منع نکنیم
تا در ضلالت و طغیان سرگشته و متحیر می باشند وَلَوْ أَنَّنَا
نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ابن عباس گفت این آیت در شأن آن آمد که ایشان اقتراح کردند
و آیات خواستند و گفتند باید که فرشتگان را فرستد تا بر صدق تو گواهی دهند و مردگان را زنده کند
تا سخن آیند و بر حق تو گواهی دهند و برین سوگند خوردند که اگر این باشد ما ایمان آوریم
خدای تعالی رد ایشان بیان کرد رسول را که ایشان دروغ می گویند چه اگر ما فرشتگان را
فرستیم از آسمان و مردگان را زنده کردانیم تا با ایشان سخن گویند و حشر کنیم از هر گروهی
قبیلی بر ایشان زنده کنیم تا ایشان را معاینه به بینند با این همه ایشان ایمان نیاورند
الا که خدای تعالی خواهد ایشان را بقهر با ایمان دارد یا علم ضروری در ایشان آفریند ولیکن

بیشترین

بیشترین ایشان نمی دانند و جاهل اند که اگر خدای تعالی بخواهد ایشان می خواهند که بکند
ایمان از ایشان بر خدای باشد که آن بکند نوری بود با نقض غرض و منافی حکمت بود
بخلاف قول کسی که گوید روا باشد که در معلوم الحق باشد که خدای تعالی داند و اگر زنده کند ایشان
ایمان آورند وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ
نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَ
لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ و همچنین کردیم هر پیغمبری را دشمنی از دیوان آدمی
شکل و پری صورت یعنی چنانکه دیگر پیغمبران را دشمنان بود ترا نیز دشمنان باشند و
چنانکه دشمنان پیغمبران را تمکین و تخلیه کردیم دشمنان ترا هم تخلیه کنیم و بجبر و قهر
منع نکنیم چه اگر مکلف ممکن و مخلی باشد مضطر و ملجا بود و این منافی تکلیف بود و حجت دیگر
آنست که جعلنا بمعنی بیّنّا و حکمنا بود و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمّی باشد
در تغییر و بیان اثری نکند که تعلق این عمل با مویه باشد و جهی دیگر آنست در معنی آیت که
چون خدای تعالی بر رسول نعمتها کرد که دشمنان بر آن بروی حسد کردند و دشمنی شدند
گوئی که خدای کرد آن از وجه که سبب آن فعل خدای بود گوئیت تا حاسدان پدید آورد
و جهی دیگر آنست که خدای تعالی پیغمبران را فرمود تا با کافران دشمنی کنند کافران نیز
با ایشان دشمنی کنند سبب دشمنی کافران سبب پیغمبری بود و آن بامر خدای باشد
پس بدین معنی از جهت او باشد خدای تعالی رسول را از سبیل تسلیه می گوید که من دانم که
عداوت دشمن کافران خاص با تو نیست با کسی دیگر بوده است بلکه هر پیغمبری را که فرستادیم
دیوان دشمنان بوده اند از جنیان و انسیان که بعضی ازین دیوان با دیگران و پریان وحی می کنند

بعضی از ایشان و وحی القاء کلام خفی باشد و آن دعوت ایشان و وسوسه چنین بود
و با یکدیگر می‌گویند گفتار آراسته از بهر غرور و فریب و اگر خدای خواستی ای محمد
که ایشان این افعال نکنندی یکدیگر را فریب ندهندی بر سبیل قهر و اجبار ایشان
نکردندی لیکن نخواست برای آنکه این خلاف منافی تکلیف است تو بگذار ای محمد ایشان را و آنچه
ایشان را باختیار ایشان و آن دروغی که می‌گویند بتهدید ایشان را منع مکن که خدای
تعالی مکافات ایشان بکند و این بر سبیل تهدید است چنانکه اعملوا ما شئتم
امام محمد الباقر علیه السلم گفت معنی وحی شیاطین آنست که ایشان یکدیگر را می‌بینند
و بعضی بعضی را باموری که خلق را اغوا کنند و این سخن آراسته را شیاطین انس و جن
بر سبیل غرور از بهر آن القا می‌کنند تا دلهای ایشان خواهند که بکنند

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ

بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ خدای تعالی رسول خود را میفرماید که بگوی ای محمد
این کافران که آیا من جز از خدای حاکمی طلب خواهم کردن و حکم آن بود که جز بحق
و حاکم آن بود که حکم کند و باشد که بکند و معنی آیت تقریع و توبیخ ایشانست
چنانکه توقع کرده‌اند که رسول صلوات الله علیه با ایشان باشد و بر حکمی که ایشان بکنند
رضا دهد گفت بگوی با ایشان که من چگونه طلب کنم حاکمی جز از خدای و او است آن خدای که
کتابی بشما فرستاد مفصل و مبین و مشروع که در وی اشتباهی و التباسی نیست در وی
مفصلات و دلایل فصل است میان حلال و حرام و شرایع و احکام و کفر و ایمان و آنکه
ما ایشان را کتاب دادیم از جهودان و ترسایان میدانند که این کتاب قرآن منزلست از خدای تبارک
و تعالی آنرا خدای بحق فرستاده است یعنی ایشانرا که علما اند بتوریة و انجیل و ذکر رسول
و قرآن و صفات او خوانده‌اند میدانند که حق است و از حق است آنکه خطاب کرد با محمد

و الامت

و مراد امت و بیت گفت تو از جمله شک کنندگان مباش گر گویند چگونه روا باشد که
کافران خود دانند و آنانکه خود دانند مومن باشند گوییم آیت مخصوصست بآنکه در تنزیل
ایشان را ایمان آورده‌اند و اگرچه در آن حال مومن نبودند در آن وقت عالم بوده‌اند بعضی آن از آنکه
از نزد یک خدا است و لیکن این مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارتست از مجموع که تا
مجتمع نشود ایمانش نخوانند چون علم بحدوث اجسام و آنکه او را محدثی باید حاصل بر صفات
کمال نه فقط بر وجه نبوا باشد و وجه روا نباشد و علم بنبوت و امامت و ثواب و عقاب
و آن در اوقات بسیار حاصل آید و وجهی دیگر آنست که قرآنست که انکار کنند آن چیزی را
که رسول آورده باشد چون کفر انکار بود و ایشان انکار کردند اگرچه دانستند ایشان
کافر باشند و وجهی دیگر که سوال ساقط شود آنست که مراد باوتوا الکتاب مومنان باشند و کتاب
قرآن و در بسیار جایگاه کتاب را قرآن خوانده است چنانکه الم ذلک الکتاب و حم والکتاب المبین

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ تمام شد کلمه خدای تو ای محمد یا کلمات تو که آن وعدهاست بثواب و وعید
بعقاب این کلماتی که در صدق و راستی تمام است از هیچ مبدلی کرداننده نباشد
چنانکه در آیتی دیگر وعده کلمه خوانده است و گفته و تمت کلمة ربک الحسنی
علی بنی اسرائیل و این وعده آیتست که خدای تعالی ایشانرا داده بود و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا و گفته‌اند مراد بکلمات شرایع است و قول او لا مبدل گفتند
برای آنکه در شرایع نسخ رود الا آنکه وقتی تاویل کنند که مبدلی نیست که آن را غیر او
درایند بدلیل آنکه کلام خدای محدثست برای آنکه گفت تمام شد و آنچه تمام بود
بیرون از آنکه تمام باشد محدث بود بعضی مفسران گفته‌اند که معنی آنست که کس را نتواند
تبدیل نکرد و بجای کلمه کلمه دیگر نتواند نهادن که اگر بنهند بکند او نه اوراحو
چنانکه مروانیان عمرانرا بمروان کردند در قول خدای ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین بجای عمران مروان نهادند و مراد ایشان بر خلاف

والحمد لله حمد آنکه گفت و هو السميع العليم او شنوا است خدای شنوند گفتار خلقان
و داننده کردار ایشانست جزای گفتار و کردار ایشان با ایشان رساند   وإن تطع

أكثر من في الأرض يضلوك عن سبيل الله إن يتبعون إلا الظن وإن هم

إلا يخرصون   إن ربك هو أعلم من يضل عن سبيله وهو

أعلم بالمهتدين   مفسران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که کافران مردار می خوردند
و مسلمانان بر ایشان عیب می کردند گفتند این عیبی نیست که آنچه شما می کشید
می خورید و آنچه خدای می کشد نمی خورید خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت اگر تو فرمان
و طاعت داری بیشترین کسانی را که در زمین اند یعنی بیشترین اهل زمین را ترا از راه حق که آن
راه خداست بگردانند گمراه کنند زیرا که بیشترین اهل زمین کافرند تا هر که ایشان را طاعت
دارد و فرمان برد در مردار خوردن از راه خدای و شرع ضال و گمراه باشد آنگه وصف کرد
کافران را بآنچه مانع بود و پیرو صادق بودن اجابت دعوت ایشان و طاعت فرمان ایشان
گفت این کافران در آنچه می گویند متابعت نمی کنند الا گمان را و گمان گاهی خطا بود و گاهی
صواب باشد بنا برین نتوان بود از آنکه خطا باشد آنگه گفت آنچه می گویند دروغ است و نیستند
ایشان الا دروغ زنان آنگه گفت ان ربك هو اعلم خدای تو ای محمد عالم تر و داناتر است
با کسی که از وی گمراه شود و او عالم تر است با کسانی که بر راه راست باشند راه راست
روندگان را داند و گمراهان را شناسد جزای هر یکی بسزا بوی رساند

وكلوا مما ذكر اسم الله عليه إن كنتم بآياته مؤمنين

وما لكم ألا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل

لكم

لكم ما حرم عليكم إلا ما اضطررتم إليه وإن كثيرا

ليضلون بأهوائهم بغير علم إن ربك هو أعلم بالمعتدين

ابن عباس گفت چون مسلمانان را گفتند که چگونه است که آنچه می کشید می خورید و آنچه
خدای می کشد نمی خورید خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بخورید که شما را
حلالست از بهایم و حیوانات بچیزی که نام خدای بر وی برده باشند در وقت کشتن آن
و آنچه جز بر نام خدای کشته باشند مخورید اگر شما گروندگانید بآیات خدای او را ایمان
بندگان را خدای تعالی امر کرده است بخوردن و این امر بر سبیل اباحت یا بر سبیل ندبیت
بر آن وجه که چون قصد طعام خوردن بر آن بود که در آن قوتی باشد بر زیادتی طاعت
بیان قیام توانند نمود در آن مورد بین و در قرآن آیات که صورت امر دارد بیان است
چنانکه واذا حللتم فاصطادوا و ذکر آیه باید گفتن بسم الله و بر وی
اجماع است و سنت است که بگوید بسم الله الله اکبر و اگر نامی از نامهای خدای بگوید
روا بود بدلیل قول خدای قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله
الأسماء الحسنى و این دلیلست بر وجوب تسمیه و هر آنچه بر وی نام خدای نگویند
حرام بود و حکم وی حکم مردار بود و از جمله شرایط ذبح آنست که روی بقبله کند
و کارد تیز کند و با وجود آن نام خدای برد و اگر بسهو و نسیان فراموش کند
چون معتقد آن بوده باشد حلال بود و حلق و مری و دو حبل ببرد گاو و گوسفند را
و شتر را باید کشتن اشتر را نحر و بالای سینه باید کرد در حال اختیار و چون
وقتی بروز کند که از رمیده شود و اگر بقصد سر از تن جدا کند بدو وجه حرام شود
آنگه حق تعالی گفت وما لكم چه وجه بوده است شما را که نخورید از آنچه
نام خدای برده باشند و شما را چه منع است که آنچه حلالست نخورید و حلال آنست
که جدا کرده شد و باز گفته آمد آنچه حرام کرده اند شما را رخصت داد آنکه
بخورید چون از هلاک گشتن نفس ترسید و بدان مضطر و ملجا باشید بقدر سد رمق

وچنان شما بی علم است مانند بسیاری از مردمان گمراه می شوند که شرع رها می کنند
و بر متابعت هوای نفس خود می روند تا دیگران را گمراه می کردانند از سر هوای نفس نه از راه علم
برای آنکه علم خلاف هوای نفس باشد آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای تو عالم ترست
و داناتر بآنکه ظلم و تعدی کنند و پای را از فرمان بیرون نهند وَذَرُوا

ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ

بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ خطاب می کند مومنان را و جمله مکلفان را در بحث این
د اهل بدی گوید رها کنید و دست بدارید از گناه آنچه آشکارا است و آنچه نهان
یعنی جمله معاصی بر هر وجه که باشد منکران که کنند زنان چون پنهان کنی زنت
حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت آشکارا هست زنت است آنکه در باطن است زنت است
گفته اند که مراد باین افعال قلوبست و افعال جوارح آنکه کسانی آنکه کسب می کنند
یعنی معاصی می کنند ایشان را جزا دهند و پاداش آنچه کرده باشند

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ

وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ حق تعالی نهی کرد
جمله مکلفان را و گفت مخورید آنچه نام خدای بر وی برده باشند و تسمیه بر وی نکنند
و این آیت نزدیک دلیلست بر وجوب تسمیه و ذبایح اهل کتاب حرام باشد و تسمیه
تسمیه نباشد برای آنکه حلال نشود نزدیک ابو حنیفه و اصحاب تسمیه واجب
و نزدیک شافعی سنت است آنکه گفت وانه لفسق یعنی آنچه نام خدای بر وی برده باشند
خوردن او فسق است بیرون آمدن از فرمان خدای وان الشیاطین یعنی که دیوان

روسا و احبار که متمردان و پیشوایان کافرانند در کفر چون شیاطین متمرد اند وحی می کنند
بدوستان خود و ایشان را می فرمایند تا با شما که مسلمانانید مخاصمت کنند و در استحلال
سخن گویند و بیان کنند که آنچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر باشد
از آنچه ما کشته باشیم عکرمه گفت که این بوده اند که مشرکان مجادله مسلمانان می
ابن عباس گفت مراد وسوسه دیوانست دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان
تا با مسلمانان جدال کنند آنکه مسلمانان را گفت اگر شما طاعت ایشان دارید در دین و
شما نیز همچون ایشان کافر باشید و منکر برای آنکه هر که مردار را حلال داند باجماع کافر باشد
و هر که مردار خورد و حلال نداند با اختیار فاسق باشد أَوَمَنْ كَانَ

مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ

فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا

لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

حق جل و علا می گوید که ای آنکس که مرده باشد یعنی کافر بودی خدای تعالی کافر را مرده خواند
فی قوله اموات غیر احیاء و ما او را زنده کنیم بایمان و اسباب و آلات آن از اقدار و
تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و توفیق و او را نوری کنیم که بآن نور در میان
می رود روز قیامت آن نور طاعت و ایمان چنانکه گفت یسعی نورهم بین ایدیهم
و بایمانهم و نور علم و بیان اندر دنیا که مومنان بر آن باشند و کافران نباشند مثل او
چون مثل کسی بود که او در ظلمات و تاریکیها بود و از آن بیرون نیاید یعنی کافر مرده که
در ظلمات و تاریکی کفر و جهل گرفتار باشد و هرگز از آن بیرون نیاید یا مومن محقق

که در دنیا و آخرت در نور ایمان و علم باشد هرگز ذات نباشد آری همچنین آراسته شد در دل کافران
از عملی که ایشان می کنند چنانکه عمل مومنان آراسته شد در دل مومنان الا آنکه
کفر در دل کافران شیطانست وَسَوَّلَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
و آرایش ایمان در دل مومنان خدای رحمانست حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ
امام محمد الباقر علیه الصلوة والسلم گفت این آیت در حق عمار یاسر و ابو جهل و بعضی
دیگر از مفسران گفته اند که در حق حمزه عبد المطلب آمد و ابو جهل و حمل آیت بر
عموم اولیترست آنکه گفت وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا یعنی همچنانکه مومن را افریدیم کافر را
نیز افریدیم و آنچه بایشان کردیم که مومنان شدند با کافران همان کردیم از باب آلات و فهم
و قدرت و حیات و کمال عقل و تمکین و نصب ادله الا آنست که ایشان بحسن اختیار خود
ایمان آوردند و آنانکه باختیار خود کافر شدند ما نکردیم و بیافریدیم در هر دهی بزرگانی
و مهترانی از مجرمان و کافران آن ده تا عاقبت و انجام ایشان آن بود در آن جایگاه
با دوستان ما از پیغمبران و مومنان مکر می کردند و غدر و خدعه را کار می کردند
و ایشان این مکر و غدر کار نمی بستند الا با تنهای خویش از آنکه وبال غدر ایشان
و مهتر مکر ایشان جز با نفس ایشان راجع نخواهد بود و ایشان این حالت نمی دانستند
و مکر حیلتی بود که بر آن غیری را از راه صواب با راه خطا کرد اند و لام در لیمکروا
لام غرض نیست لام عاقبت است برای آنکه مکر قبیح است و اراده قبیح قبیح باشد
اگر لام غرض بودی مناقض این آیت بودی که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آیَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِیَ

رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَیُصِیبُ الَّذِینَ

أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا کَانُوا یَمْکُرُونَ

حق سبحانه و

حق سبحانه و تعالی می گوید که هرگاه که ایمان کافران آیتی و دلالتی که دلیل توحید و نبوت
محمد بود ایشان گویند که ما ایمان نیاوریم الا آنکه مثل آنکه پیغمبران خدا را داده اند ما را
نیز بدهند آنگه رد کرد بر ایشان و سبیل انکار گفت که خدای عالم ترست بآنکه رسالت
خود کجا نهد و کیست که صلاحیت رسالت و پیغمبری دارد پیغمبری تمنای ایشان نباشد
حسب مصلحت بود آنرا که صلاحیت پیغمبری داند پیغمبری دهد و آنرا که نداند ندهد آنگه
مجرمان و کافران را تهدید کرد و بعذاب و مذلت وعید فرمود و گفت زود باشد که برسد
باین مجرمان و گناهکاران صغار و مذلتی و هوانی که معد و ساخته است و نهاده نزد
خدای و عذابی سخت بدان مکر که می کرده اند خدای تعالی در این آیت بیان حد عقاب کرد
تا از نفع ممیز باشد و هوان و مذلت بدان مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد و گفت
بما کانوا یمکرون تا مستحق بود و از ظلم ممیز باشد فمن یرد الله

أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ

ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاءِ کَذَلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ

عَلَى الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ می گوید که هر آنکس که خدای خواهد که او را راه نماید دل او روشن کند
برای اسلام و هر کرا خواهد که گمراه کند دل او تنگ کرداند پنداری که بر آسمان برود
و ظاهر اچنان می نماید که مجبره را تمسکی تمام است در این و نه چنین است از آنکه
مراد بهدایت معونات امانت و اسباب و آلت که بخدای تعلق دارد چون اقدار و تمکین
و ازاحت و نصب ادله چنانکه گفت در این آیت که وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ
فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى و الَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى و مراد بشرح صدر
مبین است از بیان الطاف و توفیق یعنی هر کرا خدای خواهد با وی لطف کند
و توفیق دهد چون داند که لطف وی را نافع خواهد بود دل او را روشن کرده اند
برای اسلام و دواعی وی قوی کرده اند بر قبول کردن اسلام تا اسلام را قبول کند

وهرکرا خواهد فرو گذارد و فرو نگذارد الا کسی را که داند که لطف را در حق وی اثری
نخواهد بود دل وی را تنگ کرده اند یا آنکه لطف از وی منع کند تا دل وی تنگ شود
و مر دل وی را به ایمان بسته کرده و وجهی دیگر آنست که مراد به هدایت ثواب بهشت نمودن راه
بیانش قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم
ای یثیبهم و یهدیهم الی طریق الجنة و مراد باضلال آن بود که روز قیامت ایشان را
از راه بهشت بگردانند و بدوزخ برد پس برین وجه معنی این بود که هرکرا خدای خواهد
ثواب دهد و راه بهشت نماید برای اسلام وی و دل وی را روشن کرده اند و گشاده
و خرم کند و هرکرا که خواهد هلاک کرد او را از راه بهشت بگرداند دل او را تنگ
و غمگین کرده اند بانواع هموم و اختلاف عذابها در صعوبت و شدت کار بر خود
بکسی ماند که وی را گوید که بر آسمان رود و اما با آلت در شدت و صعوبت و اسباب
در تعذر و استحالت و همچنین بنهد و کند خدای تعالی عذاب بر کسانی که ایمان
نیاورند بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که هرکرا خدای خواهد که هدایت دهد
دل او روشن کرده اند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله و تحصیل علم کند پس
و من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان
و لکن هرکرا خواهد که گمراه کند یعنی حکم کند و نام برد که او ضال و گمراه است
و حکم و [illegible] کند که عکس علیه علی ما هو علیه تا شعاد بترک نظر در ادله
و حجج و آیات دل خود را تنگ کرده اند و در دل خود بر خود بسته کرده اند تا نور ایمان در دل
وی نیفتد و لا بد از ظاهر آیت عدول باید کرد از آنکه بحقیقت دل مومن و کافر
بر یک حالتست چون خصم گوید که این کنایتست از ایمان و کفر ما گوییم چرا نشاید تا
باشد از جمله شبهت و از خذلان و توفیق و تمکین و تخلیه و وجه تشبیه
در کذلک یجعل الله الرجس آنست که چنانکه در دل ایشان ضیق و حرج کرد ترک
ایمان عذاب بدیشان نهند و این تاویلیست مقتضی عقل و شرع که اهل حق گویند
بخلاف آنکه مجبره گویند بنده را مجبر گویند و از اختیار بیرون برند و نسبت
کفر و ایمان با خدای کنند و خدا را بتکلیف ما لا یطاق ظالم گویند در عقل بخلاف

اعتقاد رست

این مقررست و قرآن بر عکس این مذکورست که جمله افعال با بندگان مضاف و منسوبست چنانکه
الذین آمنوا و الذین کفروا و اگر نه چنین بودی قرآن سراسر متناقض بود که هدایت را
خدای گوید که ما دادیم و هدیناه النجدین و اما ثمود فهدیناهم انا
هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا قد جاءکم بصائر
من ربکم می گوید که همه من هدایت دادم از مومن و کافر انکار نمی کنند و گوید
کفر و ضلالت ما دادیم متناقض باشد و در سخن حکیم و حکمت وی این روا ندارد

وهذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون

لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون

اشارت بهذا به اسلامست یا بیان که در قرآن هست اضافه صراط با خدایست برای آنکه
بهذه آنرا او بیان کننده آن طریقست و بغلبه استعمال اضافه صراط و سبیل با خدای
روا است و روا نبود که طریق الله گویند حق تعالی می گوید که این اسلام و این شریعت
و این قرآن که در وی بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است راه خدای تست ای محمد که چون بدو
راه بخدای توان رسید و راه راستست یا اسلامست از فساد و مناقضه و موجبست
با ثواب و نجات ما آیات قرآن را مفصل کردیم و مبین و مشروح کرده ایم برای قومی که
تذکر و تدبر و اندیشه کنند و اگرچه این تفصیل برای مکلفان کرد چون متذکر
و اندیشه کنندگان بدو منتفع شوند تخصیص ایشان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین
و آیت دلیلست بر بطلان قول اصحاب معارف برای آنکه اگر معارف ضروری بودی تفصیل
آیات برای تذکر عبث بودی لهم ایشانرا یعنی کسانی که بآیات متذکر شوند
گیرند سرای با سلامت از جمله آفات که بهشتست و سلام نام خدایست یعنی سرای خدای
که سرای با سلامتست و از نزدیک خدایست و در عهده و ضمان اوست تا باستحقاق رسیدن
و آنجا حکم نباشد مگر خدای را و خدای ولی ایشان و متولی نعمت و رساننده منفعت

بایشان و امر ایشانست بر جمله دشمنان بجزا و عوض آنچه ایشان می کنند و کرده باشند
از عمل صالح و کردارهای نیکو   وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ

الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا

قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ

عَلِيمٌ   و یاد کن ای محمد آن روز که حشر کنیم و برانگیزیم و جمع کرده ایم ایشان را همه و گوییم
ای جماعت جنیان شما بسیاری را حشر کرده اید از آدمیان و گویند دوستان
ایشان از آنانکه فرمان ایشان برده باشند و بر هوای ایشان رفته باشند از آدمیان که
ای خدای ما تمتع گرفتیم و این آنست که چون یکی خواستی که بسفری رود در راه از جنیان
بترسیدی پناه باشید آن وادی دادی و گفتی اعوذ بسید هذه الوادی آنگه برفتی
و گفتی من ایمنم چنانکه خدای تعالی گفت و انه کان رجال من الانس یعوذون
برجال من الجن فزادوهم رهقا این استمتاع انس است بجن اما استمتاع جن بانس
آنست که چون آدمیان این سخن شنوند و بینند که اعتقاد ایشان در خود چنین است
شادمانه شوند و روا باشد که این استمتاع راجع باشد با آدمیان که بعضی ببعضی
متمتع میشوند بشهوتی که با یکدیگر متمتع می شوند و با یکدیگر میرانند گویند که
ما با هم متمتع شدیم و برسیدیم باجل خود از اجلی که تو ما را نهاده بودی از اجل مرگ و اجل
حشر و حضور قیامت خدای تعالی ایشانرا جواب داد و گفت بر سبیل تقریع [illegible]
از جمله غواة و ضلال در وقت اعتراف ایشان بگناه خود در حالی که اعتراف ایشان
سود ندارد که ای غاویان و ای گمراهان دوزخ جای و مقام شماست که جاوید و جاوید باشید
در دوزخ الا آنچه خدای خواهد که شما در دوزخ بر یک حال و بر یک صفت نباشید بلکه گاه

عذاب معذب باشید و وقت که خدای خواهد عذاب شما را نوعی دیگر از عذاب بدل کند
و تبدیل آن بود که سوخته باشد پوستی دیگر باز رسد چنانکه گفت کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روا بود که ما بمعنی من بود
یعنی الا آنکه خواهد که از دوزخ بیرون آورد از جمله مومنان فاسقان را برابر
معصیتی که کرده باشند عقاب کرده باشد ببهشت برد ایشانرا برای ثواب ایمان و طاعت
ایشان و خدای تو حکیمست و صلاح کند و عالمست بمقادیر استحقاق ایشان عذاب و
جزا را تفاصیل داند   وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ

بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ   يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ

رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ

يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

حق سبحانه و تعالی میگوید که چنانکه ظالمانرا با یکدیگر گذاشته ایم تا یکدیگر
موالات و دوستی می کنند و معاونت و یاری یکدیگر میدهند در قیامت ایشانرا بیکدیگر
گذارند تا از یکدیگر یاری خواهند اتباع متبوعانرا گویند فهل انتم مغنون
عنا من عذاب الله من شیء این مبالغه که ما شما را کردیم در دنیا که ما را [illegible]
خواهد کرد و گفته اند که معنا اینست که ما ظالمانرا با یکدیگر گذاریم و تمکین و تخلیه
کنیم میان ایشان بر یکدیگر و یکدیگر را رنج و عذاب می نمایند و آن عذابی باشد ایشانرا
با آنچه ایشان کرده باشند از معاصی و فسق آنگه خطاب کرد بر پریان و آدمیان را و این خطاب
ایشانرا روز قیامت باشد بر سبیل تقریع و ملامت گفت ای پریان و آدمیان ای گروه

از پیغمبر آنکه

ادرو ا ببیوسشما هیچ پیغمبری نیامد از شما و از نسب و اصل شما و این مخصوص است بادمیان
اجماع است که خدای بجنیان پیغمبری جنی نفرستاد با صالتی که وحی به پیغمبر جنی آمده باشد
ولیکن پیغمبر از جنس انس بجنیان فرستاد و ایشان را بان شریعت و ارکان آن تعبد
کرده اند و دلیل قول خدای تعالی است وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ
الْقُرْآنَ إِلَى قَوْلِهِ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ و این آنست که خدای تعالی جمعی از
جنیان را نزد پیغمبر صلوات الله علیه فرستاد تا ایشان قرآن و احکام شریعت
بدانستند و بانزد یک قوم خود رفتند و ایشان را با دین و شریعت دعوت کردند خدای تعالی
بر سبیل ملامت ادمیان و پریان را می گوید که نه بشما رسولان فرستادیم و رسولان شما
آمدند و بر شما آیات من از قرآن و احکام شرع می خواندند و شما را می ترسانیدند
از رسیدن شما این روز و مقاسات و شدت این روز که قیامت است ایشان جواب دهند
و گویند بلی آری همچنین است و رسولان آمدند و اعذار و انذار کردند و ما گواهی می دهیم
بر نفس خویش و اعتراف می دادیم آنکه التفات کردند بکفر که ایشان را زندگانی دنیا فریفت
و مغرور گردانید و نیز گواهی دهند بر نفس خویش که ایشان در دنیا کافر بوده اند
گواهی دادند برآمدن رسولان و انذار و اعذار ایشان است و گواهی بر نفس ایشانست بکافری

ذَٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ

وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ وَرَبُّكَ

الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ

مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ إِنَّمَا تُوعَدُونَ

لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ حق تعالی می گوید که این یعنی فرستادن رسولان

بادمیان و پریان

بادمیان و پریان برای اعذار و انذار ایشان است و از بهر آنست که خدای تو هیچ هلاک نکند
دهی و شهری را یعنی اهل دهها و شهرها را بظلم و بیدادی که اگر ایشان را هلاک کند بی آنکه رسولان
فرستد برای دعوت و تنبیه ایشان ظلم باشد و خدای ظالم نباشد و ظلم نکند و ایشان
غافل و معذور باشند بلکه حجت بر ایشان بماند و آنچه علت ایشانست در تکلیف از احت کنند
آنکه کنند هر کسی را و هر عاملی را که عمل کند از طاعت یا معصیت جایی و منزلی و مرتبه
و قدری هست مطیعان را بهشت بآنچه کرده باشند از طاعت و عاصیان را درکات و طبقات
هست از دوزخ بحسب آنچه کرده باشند از معصیت تا معلوم شود که در قیامت مکلفان را با
استحقاق خواهد بود و جزا بر حسب اعمال ایشان خواهد بود آنکه بر سبیل تهدید گفت
خدای غافل نیست از آنچه شما می کنید تا خلایق بدانند که هیچ چیز از اعمال ایشان
بر خدای پوشیده نیست و بدانند که بیاد باز خواست و جزا خواهد بود تا بصلاح نزدیکتر
شوند و از فساد دور باشند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و خدای تو غنی و بی نیاز است بطاعت
مطیعان احتیاج ندارد و وی را بان زیادتی حاصل نشود و معصیت نقصانی بوی نرسد
در مملکت وی و او خداوند رحمتست تا معلوم شود که جز آنکه وی بطاعت احتیاج
ما محتاج رحمت اوییم آنکه باز نمود که وجود علت جمله خلایق روی که انسان و پریان
و تکلیف کردن ایشان را از بهر نفع ایشانست و نیز اگر خدای تعالی خواهد ای مجرمان
و عاصیان قادرست و می تواند که شما را ببرد و نیست کرده اند و بدل شما خلقی نو بیافریند
و ایشان را بر جای شما باز دارد بعد از هلاک شما از آنچه وی خواهد از آفرینش
خلق چنانکه شما را بیافرید از فرزندان گروهی دیگر که پیش از شما بوده اند
آنکه گفت ای فرزندان آدم مپندارید که آنچه شما را وعده می دهند بشما نخواهد رسید
یقین دانید که آنچه شما را باز وعده می کنند آینده است بشما و خواهد بودن از بعث
و نشور و حساب و کتاب و ترازو و صراط و دوزخ و شما خدا را عاجز نتوانید کرد
و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید شدن که هر جا که روید در مملکت پادشاهی وی

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ   آنكه بر سبيل تهديد

وعيد فرموده كه بگو ای محمد این مكلفان را كه بكنید آنچه می توانید بر حسب مكنت و طاقت
خویش تا همچنان بر حالت خویش می باشید و كار می كنید از كفر و عناد و تعدی دشمنی
كه من هم بر حالت خود خواهم بودن از اسلام و صبر كردن بر دشمنی و عداوت شما و گذاردن
وحی كه نموده اند كه بیا بینید چون جزاء اعمال خود ببینند كه عاقبت و سرانجام سرای
باز پسین از ما و شما كرا بهتر و نیكوتر باشد آنكه گفت امروز عیان و كار چنین آمد كه عاقبت
ظالمان و كافران فلاح و ظفر نیابند عاجلا نباشد ایشان را و آجلا فوزی و ظفری نبود

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ

وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ

لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ   مفسران گفته اند سبب نزول

این آیت آن بود كه مشركان از كفار مكه چیزی از انعام از نذر و غیر آن
در چهار پای و كشت آن را بدو قسمت می كردند و می گفتند یك نصیب خدایراست و یكی بتان را
آنگه اگر چنان بودی كه از نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتادی رها كردندی و اگر
نصیب بتان چیزی در نصیب خدای افتادی نگذاشتندی و با جای بردندی و گفتندی
كه خدای توانگر است و ایشان درویش اند باید كه از نصیب بتان چیزی در نصیب خدای فكنند
و نصیب بتان را بدرویشان ندادندی و آنچه نصیب خدای بود در وجه میهمانان و غیر آن
صرف می كردند حق تعالی این آیت فرستاد و این معنی از ایشان باز گفت و خبر داد كه
می كنند و كردند این كافران از آنچه خدای آفریده است از كشت و زراعت و چهار پایان
از شتر و گاو و گوسفند خدایرا نصیبی و قسمتی و بتان را قسمتی آنكه بزعم خویش گفتند

این نصیب

این نصیب خدایراست و این نصیب ما یعنی بتان را از بهر آنكه بتان را انبازان خود خواند
ایشان بتان را انبازان خود خدای كرده بودند و در مالها و چهار پایان خویش شریكان كرده
بودندی آنچه بتان را بود بخدای نرسید یعنی اگر از نصیب خدای چیزی تلف شدی
نصیب بتان در عوض آن ننهادندی آنچه خدای را بود به بتان ایشان رسیدی یعنی اگر
نصیب بتان تلف شدی نصیب خدای در عوض آن نهادندی و گفتندی كه خدای
توانگر است و ایشان درویش اند كه خدای گفت بسا آنچه ایشان بدان حكم می كنند
در ایثار كردن ایشان بتان را بر خدای و كردن چیزی كه خدای بدان نفرمود

وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ

لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ

فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ   حق تعالی درین آیت حكایت می كرد از آنچه عرب می كردند
از كشتن دختران و زنده در گور كردن ایشان از بهر آنكه ننگ می داشتند دختر را
بكسی دادن می گوید كه چنانكه شیطان زینت كرد از بهر ایشان بت پرستیدن
و خدایرا انبازی پدید كردن همچنین زینت كرده اند برای ایشان كشتن فرزندان ایشان
و مراد بشركا شیاطین است كه در دل مشركان انداختند كه وجود دختران شما
سبب عار و دشمنی و عیب و درویشی باشد ایشان را بكشید تا ازین جمله خلاص یابید
بعضی دیگر مراد شدند و خدمت بتان اند یا شریكان ایشان در بت پرستیدن از رؤسا
و غوات و این از بهر آن كردند تا ایشان را هلاك كنند یعنی اضلال و اغوا و
بپوشانند بر ایشان دین ایشان كه مذهب بود ایشان را بر آن بعد از دین محمد یا دین اسمعیل
و اگر خدای خواستی این مشركان آنچه كردند نكردندی یعنی اگر خواستی كه ایشان را قهر
كند و منع نماید توانستی چرا نست كه حكمت او ننهاد در تكلیف كه چنین كند
آنگه امر كرد و گفت رها كن ایشان را و افترا و دروغ كه می گویند و این امر بر سبیل تهدید

وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم وَقَالُوا هَذِهِ
أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ
حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ خدای تعالی خبر داد از اعتقاد
باطل و گفتار محال ایشان و آن آنست که ایشان چهارپایان را به قسمت کرده بودند
این چهارپایانست و حرثی و کشتی برای بتان درو ما حرامست نخورد آنرا الا آنکس که ما
می خواهیم از خدمه بتان و درویشان و این بزعم دعوی خویش کنند بی حجتی و دلیلی
و قسمت دویم را گفتند این چهارپایانست که ایشان را حرامست برنشستن و بار
برنهادن و این بحیره و سایبه و حامیه است و سیم را گفتند این چهارپایانست
که بر ایشان نام خدای نگویند و ذکر خدای نکنند در کشتن ایشان و نام بتان برند
یا بر پشت ایشان حج نکنند لبیک نزنند و این جمله بدعوی باطل و گفتار دروغ
گفتند و نسبت آن با خدای کردند دروغ بود که خدای تعالی جزا دهد ایشان را بدان افترا که
کردند و بحق ایشان رسد این آیت نیکو توان کرد که اینها در اصل اباحت استادند
آنکه خدای ایشان را بدانچه کردند مذمت کرد و اگر در عقل ایشان بر خطر بودی مذمت نکردی
و مذهب شیخ آنست که بالضرورة دانیم که هرچه درو منفعتی بود و هیچ مضرتی نباشد
نه عاجل و نه آجل نه معلوم و نه مظنون آن صنعت مباح دارد و اقدام کردن برو نیکو بود
چنانکه هر چیزی که درو ضرری باشد خالص از همه منافع عاجل و آجل معلوم و مظنون
قبیح باشد و اقدام کردن برو حرام وَقَالُوا مَا فِي
بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا

وان یکن

وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ خدای تعالی حکایت کرد از محال مشرکان می گویند و می گویند که
ایشان گفتند که آنچه در شکم این چهارپایانست از بحیره و سایبه و غیر آن خاص و خالص
مردانست بر ایشان حلالست و بر زنان حرام و تخصیص مردان بدان کرد که مردان خلیفه
بخانه کردندی و آنچه در شکم چهارپایانست شیرست مجاهد گفت بچه است که گویند
بچه است و احشای شکم و اگر بچه این چهارپایان بزادندی مرده بودی مردان و زنان در
خوردن آن یکسان بودندی و بر همه حلال داشتندی آنکه خدای تعالی گفت زود
باشد که خدای ایشان را جزا دهد بر وصفی که کردند و آن دروغ که گفتند در تحلیل
و تحریم و آن بر خدای بستند چنانکه گفت و تصف ألسنتکم الکذب هذا
حلال و هذا حرام او حکیم است آنچه کند بحکمت کند و دانا است بمصالح
بندگان در حلال و حرام و آنچه فرماید بحسب مصلحت فرماید بحسب مصلحت فرماید
بمصالح بندگان قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ
سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ می گوید زیان کردند و هلاک شدند آنانکه
فرزندان خود را بکشتند و زنده در گور کردند از خوف درویشی یا و اندیشه
عیب و عار را تا کسی ایشان را بنکاح بحکم خود نگیرند از غایت سفاهت و بی خردی
و نادانی و متابعت هوای نفس خود حرام کردند بر خود آنچه خدای بر ایشان حرام نکرده بود
روزی ایشان کرده بود از انعام و حرث و با این همه که کردند و بر وی دروغ نهادند و گفتند
خدای حرام کرده است بحقیقت که ایشان بآنچه کردند ضال و گمراه بودند و مهتدی
و راه یافته بصواب و سداد نبودند وَهُوَ الَّذِي
أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ

مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ

وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ حق تعالی چون ذکر کافران کرده بود
کردند و گفتند بیان کرد با ایشان و رد کرد و باز نمود که خطا کردند باز آیت
بندگان را تذکر بعضی نعمتهای خود تا بدانند که کی را بیت که تحلیل و تحریم کند
مگر آن خدای را که منعم باشد بر بندگان خود بانواع نعمتها و گفت او دست آن خدای
که بیافرید و بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتدا بر مثال سابق از بهر شما بوستانهای
بسیار درخت چنانکه سایه درختان زمین را پوشیده می کرد از انگور و غیر آن
از میوها بعضی چفته بسته و بعضی چفته نابسته و بیافرید در بوستانها از درختان
خرما و کشتها از انواع حبوب بعد از آنکه مختلفست میوهای آن گوناگون و رنگها
بعضی بزرگ و بعضی خرد بعضی ترش و بعضی شیرین و بیافرید درین بوستانها از درختان
زیتون و نار که بعضی با بعضی مانند و بعضی با بعضی نمانند در لون و طعم و خوردی و بزرگی
آنگه خدای تعالی امر کرد بر سبیل اباحت و خطاب فرمود که بخورید از میوهای او چون
میوها بیاورد و حق وی بدرویشان دهید در روز درودن و این بر سبیل صدقه باشد
و اصحاب ما روایت کرده اند که این دسته باشد که بدرویش دهند بروز از زکوة
و وقت زکوة عند بدو صلاح باشد و بدو صلاح در غله وقتی بود که دانه در خوشه سخت
شود و در خرما چون شیرینی بوی پدید آید و در انگور چون غوره منعقد کرده و گویند
این آیت منسوخ است بفرض زکوة برای آنکه در وقت درو زکات باید دادن و دیگر آنکه
استقرار زکوة در مدینه بود و این سورة مکیست اما چون امر است بر ندب حمل کنند
این لازم نیاید آنگه گفت که وَلَا تُسْرِفُوا اسراف مکنید چنانکه شما و
عیالان شما بدان محتاج شوند و ایشان روایت کرده اند که ثابت بن قیس را پانصد درخت خرما
بود بوقت ارتفاع همه بداد و برای خود هیچ باز نگرفت خدای تعالی ازین نهی کرد

و رسول

و رسول را صلوات الله علیه فرمود که ابدأ بمن تعول ابتدا بعیال خود کن و گفته اند اسراف
آنست که در معصیت صرف کنند و اگر بوزن کوه ابوقبیس زر باشد و همه بصدقه دهند
اسراف باشد و اگر مدی در معصیت بدهد اسراف باشد و از اینجاست که حاتم طائی را
گفتند لا خیر فی السرف گفت لا سرف فی الخیر وَمِنَ الْأَنْعَامِ

حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ

اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ

أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ

الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ

شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ

كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خدای عز و جل که بیافرید چهارپایان را از برای شما از اشتر آنچه بار را شاید بار بروی نهند
و آنچه بار را نشاید از اشتران خرد و گوسفندان و این نوع را برای آن فرش خوانند
که بزمین نزدیک باشند چون فرش یا از بهر آنکه در وقت ذبح بگسترانند چون فرش و [illegible]

که مراد بویشان بود که از موی شتر و گاو و گوسفند باشد آنکه گفت کلوا بخورید آنچه خدای شمارا
روزی کرده است پس پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی از پی شیطان و امر وی مروید
و بر وسوسه او پی روی مکنید که شیطان شما را از حلال بدر کند و بحرام برد
که او شما را دشمنی آشکار است و آشکارا کند دشمنی آنچه کرده باید شما را ثمانیة
ازواج بدل از حموله یعنی بیافرید برای شما هشت جفت که بیان کرد و گفت
از گوسفند دو نر و ماده و از بز دو نر و ماده و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که مراد بقول خدای که و من الضأن اثنین این یکی اهلی است و یکی وحشی و همچنین
دو ماده و نر و گاو اهلی و وحشی و شتر عربی و بختی خواسته و بر این قول
هشت جفت شانزده عدد باشد و بر آن وجه که گفته شد هشت عدد و عرب نر و ماده را
ازواج خوانند تخصیص این اجناس برای آن کرد که از این جمله بوده است که بیان حرام
کرده بودند آنکه خدای تعالی احتجاج آورده و رد کرد برایشان که گویند تا خدای تعالی
کدام حرام کرد از هشت گانه دو نر حرام کرد یا دو ماده و دو نر از گوسفند یکی و دیگر از بز
و آنچه مشتمل کرده او در رحم یعنی و از رحم آن دو ماده مرا خبر دهید بعلم و دانش اگر در
دعوی راست می گویند سبب آن که گفتند که مشرکان بنزدیک رسول آمدند و خطیب ایشان
ابو الاحوص بود در معنی بحیره و سائبه بادی مناظره کردند رسول صلوات الله علیه گفت
این چیزها را چرا حرام کردید از جهت نران و از جهت مادگان یا از جهت آنچه در مشیمه باشد
الا از نر و ماده و بچه علت بر زنان حرام است و بر مردان حلال چون بمیرند بر همه حلال است
ابو الاحوص فرو ماند هیچ جواب نداشت گفت خدای چنین فرمود خدای تعالی
این آیت فرستاد در رد برایشان و من الابل اثنین و از اشتران هم جفت آفرید نر و ماده
و از گاو همچنین گفت نر و ماده بگوی ای محمد برایشان را و بپرس تا از این دو کدام خدای حرام
حرام کرد دو نر یا دو ماده یا آنچه رحم این دو جنس از ماده و نر مشتمل شود از بچه
یا خود شما حاضر بودید چون خدای تعالی شما را باین وصیت کرد وی فرمود از آنکه
شما چون پیغمبران با ایشان خبر دهید پس لابد که شما حاضر بوده باشید خدای تعالی
این وصیت کرده شما را این جمله بر سبیل رد و تخطئه و تجهیل ایشانست آنکه گفت کیست ظالم

ستمکارتر

و ستمکارتر از آن کس که وی دروغ بر خدای بندد تا مردمان را بی علم گمراه کند و خدای تعالی
لطف نکند با چنین کافران که بر کفر مصر باشند و ایشان را بثمار بهشت برای آنکه
مستحق عذاب دائم باشند قُل لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا

عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ

لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ

اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

حق سبحانه و تعالی رسول را پیغمبر یاد می گوید بگوی ای محمد مر کافران را که
حرام آنست که حرام کرده باشد خدای تعالی آن را و من که محمدم و رسول خدایم وحی بامن
در آنچه بمن وحی کرده شد از قرآن هیچ طعامی از این جمله که شما حرام کرده اید و می گویید
که خدای حرام کرده است من هیچ طعامی حرام نمی یابم بر هیچ طعام خورنده که طعام خورد یعنی
خدای در شرع هیچ چیز حرام نکرده مگر آنچه مردار باشد و برای مردار گفت تا آنچه در سوره
مایده است از منخنقة و موقوذة و متردیة و النطیحة در تحت او داخل است هرچه
نه برای وحی که خدای فرموده است کشته مردار بود یا خون ریخته یعنی آن خون
که روان بود حرامست و این هر سه را تخصیص برای آن کرد که تحریم این موکدتر است
و گفته اند که این نص قرآنست و باقی محرمات بوحی است نه بقرآن و گفته اند
که این سوره مکیست در مکه حرام این بود باقی محرمات را بیان بمدینه آمد و از خوک
جمله اعضا حرام است و او نجس العین است و اگرچه ذکر گوشت وی کرده است آنکه
گفت او فسقا یعنی یا چیزی که آن را بنام خدای نکشته باشند بر نام بتان کشته
باشند که این نیز حرامست و فسق برای آن گفت که فرمان خدا آنست که هرچه کشند
بر نام او کشند و هرچه بر نام غیر خدای کشند فسق باشد از بهر آنکه از فرمان بیرون

آن باشند که از غایت فضل و کرم و رحمت خویش رخصت داد بندگان را تا چون عاجز شوند
و درمانند و هیچ نیابند که تناول کنند و هم طلب نفس و هلاکت باشد آنچه ازین
جمله که حرام کرده است بقدر سد رمق خود بخورند گفت که فمن اضطر غیر باغ
و هر که مضطر شود و ضرورت بدان دارد که این چیزها را تناول کند تناول باید کرد
نه چنانکه باغی باشد یعنی که بر امام عادل بیرون آمده باشد آنکه خود دیرا که این
چیزها تناول کند یا طلب لذت نکند و بیش از سد رمق نخورد و با ترند
با این چیزها و بر او اینه رخصت است که حرام تناول کند و خدای تعالی آمرزنده است و مهربان
برحمت خود رخصت داد تناول کردن آن و مغفرت خود بیامرزد چون از حال ایشان
اضطرار داند و اینجا لطیفه است که پوست مردار حرام است و پلید است از بهر آنکه مردار
عبارت است از آنچه دوری جان بود از آنجا رود و پوست محل حیات است پس مردار بود
و پیغمبر علیه السلام گفته است لا تنتفعون من المیتة باهاب ولا عصب

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ
حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا
أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ
بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیت یاد کند
آنچه بر جهودان حرام کرده بود و آنکه از پیش ایشان بود و در شرع ایشان بود
تا که منسوخ شد گفت که حرام کردانیدیم بر کسانی که جهود شدند یعنی بر جهودان
هر حیوانی که ناخن دارد یعنی هر حیوانی که شکافته سم نباشد چون اشتر و اشتر مرغ

و بط و مرغ آبی و غیر آن و جمله انواع سباع چون شیر و پلنگ و مانند این قول ابو علی جبائی
و عبدالله عباس است ابو القسم بلخی گفت ذوات الحافر است از چهارپایان و ذوات
المخلب از مرغان درین وجه اسب و شتر و خر داخل باشند و این هر سه گروه
آنکه گفت از گاو و گوسفند هم حرام کردیم بر ایشان آنچه در شکم ایشان پیه باشد
از پیه الا آنچه در پشت ایشان یعنی شحم گاو و گوسفند یعنی آن پیه که بر روده‌ها
باشد یا آنچه با استخوان آمیخته باشد چون دنبه و آن چربیی که در میان گوشت
استخوان بود که این جمله بر ایشان حلال بود آنکه خدای تعالی گفت که سبب این تحریم
جهت جزای آن بود که ایشان کرده بودند از ستم و ظلم و ما صادق و راستگوییم در آنچه
خبر میدهیم از اعمال بد ایشان و عقوبت جزای ایشان و این چنان بود که وقتی ایشان
گناهی کردندی و معصیتی از ایشان در وجود آمدی مصلحت اقتضا کردی که خدای تعالی
آنچه بر ایشان حلال بودی حرام کردی و اگر معصیتی نکردندی بر ایشان حرام نکردی
چون تغییر مصلحت عند فعل ایشان و تحریم عقیب آن حاصل آمد آن را بر توسع عقاب
و جزا خوانند آنکه رسول صلوات الله علیه گفت که اگر این کافران ترا تکذیب کنند
و بدروغ زن دارند در آنچه تو ایشان را خبر دادی خدای تعالی این چیزها حرام کرد
و ایشان آن بود که ایشان گفتند که این چیزها یعقوب بر خود حرام کرد و ما موافقت و متابعت
یعقوب را این چیزها را بر خود حرام کردیم و نه چنانست که تو میگویی که خدای
حرام کرد چون ایشان این گویند تو در جواب ایشان بگوی که خدای شما خداوند رحمتی
واسع و بسیار است اگر شما تکذیب میکنید خدای شما را عقوبت نکند
و مهلت دهد تا باشد که ایمان آورید و اگر خواهد که جمله مجرمان و گناهکاران را عذاب کند
کسی مانع وی نتواند شدن و عذاب وی از مجرمان رد نتواند کرد سَيَقُولُ

الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ
كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ

من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون

قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين

خدای تعالی خبر می دهد رسول را بر سبیل معجزه از آنچه مشرکان بمناظره کردن ایشان
چون خبر موافق مخبر بود معجز باشد گفت زود بود که گویند آنانکه مشرک شدند با خدای
انبار گرفتند که شرک و کفر ما و شرک پدران ما بمشیت و ارادت خدای تعالی است ما
واگر خدای خواستی که ما مشرک نباشیم او پدران ما هیچ مشرک نبودیم و آنچه بر ما و پدران ما
حرام کردیم ندهم بخواست خدای بود که اگر نخواستی هیچکس هیچ چیز حرام نکردی پس هرچه
کردند همه بارادت و رضای وی بود این سخن دروغی است صریح و باطلی است ظاهر که ایشان
می گویند آنانکه از پیش ایشان بودند پیغمبران خود را تکذیب کردند و بر خدای
دروغها گفتند تا آنگه که عذاب ما بایشان رسید ایشان هلاک شدند و نخی بچشیدند
آنگه گفت ای محمد بگوی این کافران را که این محالات می گویند که بنزدیک شما هیچ علمی
و کتابی هست که بیرون آرید از بهر ما و باز نمایید که این چنین است که شما می گوییم و این بر سبیل
سرزنش و تجزیه است ایشان را آنگه گفت ای محمد بگوی ایشان را که شما را درین هیچ علمی
و دانشی نیست و شما متابعت نمی کنید الا گمان را و شما نمی گویید الا دروغ یعنی آنچه
می گویید از سر ظن و گمان می گویید کان بخطا باشد با خود تقریر کرده اید که چنانکه
شما می گویید حق تعالی بازنموده در قرآن که مشرکان مجبر بوده اند و جبر گفتن مذهب
مشرکانست مجبران همان گویند که مشرکان گفتند و مشرکان گفتند همه که پیشینیان
گفتند و این آیه دلیلست بر بطلان قول مجبران و اضافه ایشان ارادت کفر و قبیح
با خدای از آنچه باتفاق آیات وارد است مورد و مذمت گویندگان این مقالات
بیکر تا حیر جکونه ثانی باشد که خدای تعالی ملامت ایشان بر شرک و کفر ها کند
و ایشان را جبر ملامت کند و چون کافران این مقالت عیب و ملامت باشد هما که
سما نا مع باشد و این مذهبهاست که عقل و سمع بر بطلان او گواهی می دهد

اما سم

اما سمع چون از آیات دیگر که کفر و ظلم و فسق اضافه با کافران و ظالمان و فاسقان
کرده است و گفته در آنجا که کفروا و ظلموا و فسقوا و عقل می گوید که اگر کفر
و ظلم و فسق بمشیت خدای بودی خدای تعالی آن را انکار نکردی و ملامت نفرمودی و نیز اگر
بارادت خدای بودی هیچ کافر و عاصی مستوجب ذم نبودی و مطیع گفتندی برای آنکه مطیع
آن باشد که موافق ارادت غیری رود و بایستی که کافران بر کفر مستوجب ثواب بودندی
چنانکه مؤمنان مستوجب مدح اند آنگه گفت قل بگوی ای محمد این کافران را
بیامده اند و با تو حجت می آورند با مثال این خرافات و تعلق می کنند در کفر خود بچنین
مقالات و محالات حجتی نیست شما را بلکه حجت بلیغ و تمام که قطع عذار و شبهات کند
خدایراست جل جلاله پس چون حجت خدای را باشد کرجهان باشد که مجبران گویند که فاعل
هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خداست تعالی و قدرت موجبه ایجاد شده و ارادت موجبه
مراد شده و خدای تعالی قدرت با فعل آفریند و بنده چون محل فعل است خدای را اگر خواهد
بجا آنکه نبرد و اگر خواهد مجبر برد و بنده را هیچ اختیار و مشیت نیست آنگه روز
قیامت بر بنده را مؤاخذت کند حجت بنده را باشد بر خدای و خدای را حجت نباشد
بر بنده و این خلاف قرآنست آنگه گفت فلو شاء اگر خدای خواستی شما را همه بجبر و قهر
بر ایمان داشتی و لیکن نکرد از بهر آنکه گفت (فلو شاء) حکمت مانع این بود و عقاب
کافران بسمع معلوم است چنانکه ان الله لا یغفر ان یشرک به و در عقل عفو کفار جایز

قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا

فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بایاتنا والذین

لا یؤمنون بالآخرة وهم بربهم یعدلون حق تعالی بطریق عقل و سمع بطلان
مذهب مشرکان و مجبران کرد در آنچه ایشان گفتند و گفتند که شرک ما بمشیت خدای
و آنچه حرام کرده ایم بارادت و خواست اوست که حرام کرده ایم محمد را صلوات الله علیه خطاب کرد

و گفت ای محمد بگو این کافران و مشرکان که دعوی می‌کنند ایشان را گواهان بیارید
که بیارید گواهان خویش را تا آنکه گواهی دهند از بهر شما که این جمله خدای حرام کرده است
و این بر سبیل سرزنش است یعنی کسی نیست که گواهی دهد و اگر دهد گواهی وی حق نباشد
یا مراد آن بود که اگر شما را گواهی هست مقبول الشهاده بیاورید تا گواهی دهد و دانست که
ندارند پس از بهر آن گفت تا ظاهر شود که دعوی ایشان مجرد است از بینه و دعوی که چنین بود
باطل و دروغ بود پس اگر ایشان گواهی دهند گواهی ایشان مسلم مدار و تصدیق ایشان مکن که
گواهی هم دروغ باشد که گواه رسم داری چنان باشد که با ایشان گواهی داده باشی با ایشان گواهی
مع و متابعت مکن هوا و مراد آنان که بدروغ داشتند آیات ما را خطاب با رسول است
و مراد از امت وی است چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملک
نهی کرد از آنکه امت او متابعت گروهی کنند بهوای خود مذهب گرفته باشند
و از یک وجه تقلید باشد از کسی که پندارد که حق را می‌شناسد و نشناسد و آن شبهتی
باشد و پندارد که دلالت و آن بود تا شود تمامی او بر مذهبی افتاده باشد و ترجیحی
بر مذهبی باشد که دشوار بود و بر انکار قسم کردن آن از بهر آنکه او وی الفت
گرفته باشند و دیگر آنکه گرد هیچ شفقت نکرده و از بیانه مذهبی ناشایسته اختیار
کنند و آن را دین و طریقه سازد خدای عز و جل رسول را گفت متابعت هوای
ایشان مکن و نیز هوای آنکه بروز قیامت ایمان ندارند و ایشان با خدای خود
برابری می‌کنند بتان جماد را و ایشان را می‌پرستند   قل تعالوا

أتل ما حرم ربكم عليكم ألا تشركوا به شيئا

وبالوالدين إحسانا ولا تقتلوا أولادكم من إملاق نحن

نرزقكم وإياهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن

ولا تقتلوا

ولا تقتلوا النفس التي حرم الله إلا بالحق ذلكم وصاكم به

لعلكم تعقلون   حق تعالی می‌گوید ای محمد بگو این کافران را که بیایید تا شما
خوانم که خدای چه بر شما حرام کرده است تا بدانید که آنچه شما کنید تحریم نه از جهت خدای
بود آنچه خدای بر شما حرام کرده است و شما را از آن نهی کرده است آنست که با خدای انباز مگیرید
و در عبادت با وی کسی شریک مکنید امام محمد الباقر علیه الصلوة والسلام گفت که نه شرک
عبادت ریا بود و چنانکه از شرک نهی فرموده است و فرموده است که با مادر و پدر نیکویی کنید
و فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید که ما او را روزی دهیم شما را و ایشان را شما را و فرزندان
شما را روزی دهیم که آن روزی بدست ما است و در قبضه قدرت ما است و گرد فواحش و ناشایست
مگردید و فواحش جمله قبایح را شامل است گفت گرد ناشایست مگردید آنچه ظاهر است و آشکارا
و آنچه پنهانست ابن عباس گفت عرب را اعتقاد چنان بود که زنا آشکارا باید پنهان شاید
خدای تعالی از هر دو نهی کرد امام محمد الباقر علیه الصلوة والسلام گفت ما ظهر زنا است و ما بطن
دوستی مردانست با زنان بی وجه مخادنه و عاشق معشوقی و جمله گناهان را شامل آنچه آشکارا
کنند و آنچه پنهان کنند آنکه گفت ولا تقتلوا النفس التی و مکشید نفسی را که خدای
حرام کرده است کشتن او مگر بحق و آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت لا یحل دم امری مسلم الا باحدی
خصال الاربع کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و رجل عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفسا بغیر نفس گفت خون
مرد مسلمان حلال نباشد مگر بیکی از چهار خصلت مردی که کافر شود بعد از ایمان و مردی که زنا کند
بعد از احصان و مردی که عمل قوم لوط کند و مردی که نفسی را بکشد بقصد بی آنکه کسی را کشته باشد آنگه
حق تعالی با جمله مکلفان خطاب کرد و گفت این آنست که خدای شما را این وصیت کرد
و بآن فرموده تا باشد که شما دریابید و بیاندیشید و عقل را کار بندید   ولا تقربوا

مال اليتيم إلا بالتي هي أحسن حتى يبلغ أشده وأوفوا الكيل والميزان بالقسط

لا نكلف نفسا إلا وسعها وإذا قلتم فاعدلوا ولو كان ذا قربى

وَبِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ

عَنْ سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

نمائید
ودیگر از جمله آنچه بر شما حرام کرده است که مال یتیم کرد دید نست نزدیک مال یتیم شوید و تعرض آن
مکنید مگر بوجهی نیکو یعنی که نگاه دارید از بهر یتیم تا چون بزرگ شود و بالغ گردد بوی دهید
یا بر وجهی مفید که اصل آن ضایع نگردد از آنجا نفعی حاصل شود که در خرج و وجه ایشان شود
چون از آن یتیم را نفقه و کسوت کنند میانه کنند نه چنانکه اسراف و تقصیر باشد
و تخصیص الیتیم کرد اگرچه مال جمله خلایق نا طیب نفس ایشان بر غیری حرام بود مگر [illegible] که قرآن
که در معرض غنیمت از بهر آنکه یتیمان بی پدر و بی ناصر باشند و از آنجا که ناصری نبود تا کا
طمع افتد بمال ایشان آنکه خدای تعالی فرمود که پیمانه و ترازو راست دارید آنچه پیمایید
و سنجید راست پیمایید و راست سنجید و تمام دهید و ان کم کرده باشید ما هیچ نفس را
تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع و طاقت او باشد کر اجتهاد کنند و احتیاط بجای آورند و آنچه
او از آن احتراز نتواند کرد و طاقت ندارد آن در تکلیف او نباشد بر وی چیزی تا اجتهاد
و احتیاط نبسته نیز چون سخن گویید راست گویید و اگرچه آن سخن بر بعضی از خویشان ایشان
شما باشد و قول را برای آن تخصیص کرد که در میان مردان قول بیشتر باشد و آنکس که در قول
حیف روا دارد در فعل هم روا دارد دیگر فرمود که بعهد خدای وفا کنید و اوامر بجای
اورید
و از مناهی او اجتناب کنید و وصایای که شما را کرد بجان کار کنید و این جمله آنست که
خدای شما را بدان وصیت کرد تا بود که شما اندیشه کنید و آنچه کردنی است کار بندید و از آنچه
ناکردنی است اجتناب نمایید آنگه حق تعالی گفت وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا و این راه
یعنی راه مسلمانی و شرع رسول و مکارم اخلاق و آداب شرع که در این آیات گفت راه راست
و راستست از متابعت کنید و راههای دیگر را متابعت مکنید که شما را از راه خدای با[ز]
کنند

وضلالت
کرده اند یعنی هر راهی که جز از راه مسلمانی است از جهودی و گبری و ترسایی و راههای هوا و بدعت
شما را از راه مسلمانی گرداند بدان که جمع نتواند کرد میان حق و باطل در خبرست که پیغمبر صلوات الله علیه
خطی بکشید آنگه گفت این سبیل الرشد است یعنی راه راستست و آنگه از جانب
راست و چپ خطها بکشید گفت هٰذِهِ سُبُلٌ عَلَىٰ كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ این راههاست
و بر هر راهی شیطانیست که مردم را بدان راه دعوت می کند پس این آیت برخواند که
وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ این آنست که خدای شما را
وصیت کرد تا باشد که شما متقی شوید و از معاصی حذر کنید تا عقاب او بشما نرسد

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا

لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ

وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ

دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ

لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى

وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَصَدَفَ عَنْهَا

عن آياتنا
سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

حق سبحانه وتعالی می‌گوید بگو ای محمد ایشان را که ما موسی پیغمبر را کتاب دادیم بیایید تا حرمات را
بر شما خوانم و قصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب داد و گفته‌اند که این از جمله
منتهاست که خدای تعالی بر ابرهیم نهاد از آنجا که وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
تا آنجا که صراط مستقیم و از جمله آنچه با ابرهیم و فرزندانش کردیم آنست که موسی
پیغمبر را کتاب دادیم از بهر تمام شدن و تمام کردن نعمت و منت بر آن شخص که احسان کرد
و نیکویی‌ها بسیار کرد و آن شخص ابرهیم پیغمبر بود چون دعا کرد از بهر فرزندان خویش
و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین و گفته‌اند که مراد بقول علی الذی احسن
موسی پیغمبر است یعنی ما او را کتاب دادیم تا احسان او تمام شود و بآن ثواب که رسید
مجاهد گفت تماما علی و عبدالله مسعود خوانده است تماما علی الذی احسنوا
یعنی ما موسی را کتاب دادیم تا تمام نعمت بود بر محسنان که موسی علیه السلام از ایشان
بوده است تا تفصیل و بیانی باشد هر چیزی را که موسی و قومش بدان محتاج بودند در شرع و
هدایتی و رحمتی یعنی بیانی و حجتی بود مر ایشان را تا کلمات ایشان بجزای خود بر اعمالی که کرده باشند
ایمان آورند و جزا را لقا خواند از برای تعظیم و تفخیم شان او تا ایشان که جزا در سرای باشد
که تو لاقی آن جزا درست ندیدند و بود آنکه گفت وهذا کتاب این کتابیست یعنی قرآن
که ما آن را فرو فرستادیم کتابی مبارک که با خیر و برکت و فرخندگی و نیکی دایم و ثبات است
کتاب را متابعت کنید و از خدای تبارک و تعالی بترسید و از معاصی وی اجتناب کنید
تا باشد که مستحق رحمت او شوید یعنی این رجا بایست راجح باشد و بر امید رجا و رحمت خدای
متابعت قرآن کنید و از معاصی اجتناب نمایید و مکلف باید که همیشه میان خوف و رجا بود
تکلیف این اقتضای کند و خوف سبب ترک معاصی و قبایح باشد و رجا سبب اثبات اداء
و اختیار طاعت بود ان تقولوا ما این قرآن برای آن فرستادیم تا شما نگویید که توریت و انجیل
بر دو طایفه دو گروه فرستاده شد پیش از ما که جهودان و ترسایان اند و ما از درس و خواندن
ایشان مر آن کتاب را غافل بودیم و ندانستیم و چنانکه ایشان می‌خواندند نمی‌توانستیم
خواند و ما را کتابی بود تا بخوانیم خدای تعالی این آیت حجت بر کافران عرب کرده است
و گفت من این کتاب را برای آن فرستادم تا عرب نگویند که اهل کتاب را کتاب دادند ما را ندادند

و اگر ما

و اگر ما چنین خواستندی ما را نیز کتاب دادندی چه ما از تکلیف که ایشان راه یافته‌اند ما نیز
و نیز از بهر آن فرستادیم تا شما نگویید که اگر ما را کتاب فرستادندی ما را راه راست نمودندی بیش
از جهودان و ترسایان با اختلاف ادله و تمسک بیان کتاب برای شما که این عنایت کردی
و این آرزوی خواستی بدرستی که بشما آمد از خدای شما حجتی و دلالتی و لطفی که موجب بود حق
و مراد بهدی لطفست بیان است آنکه گفت کیست ظالمتر و ستمکارتر بر نفس خود از آنکس که
بدروغ دارد آیات خدای را و از آن آیات و دلالات اعراض نماید و بگردد و در آن اندیشه
نکند و استدلال ننماید که کفر ظلم است و از همه ظلمها عظیم‌ترست چنانکه گفت
اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ آنگه گفت که زود بود که ما پاداش دهیم آنان را که
از آیات ما اعراض کنند بدترین و سخت‌ترین عذابی بسبب آن اعراض و عدولی که
کرده باشند بعد از آنکه صحت و صدق آن دانسته باشند هَلْ يَنظُرُونَ

إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا

مُنتَظِرُونَ حق تعالی گفت چه می‌نگرید و چه منتظر می‌باشید یعنی که منتظر می‌باشند
و توقع نمی‌کنند ایشان الا آنکه فرشتگان بدیشان آیند و این بر سبیل تقریع و توبیخ است
یعنی هرچه با کافران کردیم عقل صحیح و سلیم دادیم تا نیک بدانند و حق از باطل فرق کنند
و پیغمبر را فرستادیم تا ایشان را راه راست نماید و معجزات بر دست پیغمبر ظاهر کردیم تا بر صدق
دعوی گواه باشد قدرت و استطاعت و تمکین و نصب ادله و ازاحت علت کردیم
اکنون هیچ نماند ایشان را و منتظر هیچ چیز نیستند الا آنکه فرشتگان مرگ یا عذاب
ایشان آیند یا از آسمان فرود آیند بخرق عادت بحسب اقتراح ایشان یا منتظرند که چیزی که

ان محالت باشد و آن آمدن خدای نیست ایشان و بعضی از آیات خدای تو و در آن روز که بعضی
از آیات خدای که اشراط ساعات و علامات قیامت است بیاید هیچ نفس را آن روز سود ندارد
ایمان او چون پیش از آن ایمان نیاورده باشد و با ایمان خود کسبی و طاعتی نکرده باشد نفخه
فزع باشد یعنی آن روز نه ایمان سود دارد و نه طاعت برای آنکه این وقتی باشد که خدای
خلق را تکلیف بردارد و اعلام علما پیدا کرده اند و آنکه فرماید تا صور در دمند و این
نفخه فزع باشد و این صور تا دمیدن که نفخه صعقات حمل روز باشد در وی هیچ تکلیف نبود
و هرج و مرج بباشد آنکه گفت بگوی ای محمد که منتظر باشید آمدن فرشتگان را بر قبض
که ما منتظرانیم و لیکن آن وقت باشد که خدای صلاح داند تا ما را بفرستد مفسران
گفته اند از آیات و علامات آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفته است بادروا بالاعمال
ستا طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان وخاصة احدکم وامر العامة
گفت بشتابید بعمل صالح و کردار نیک پیش از آنکه شش چیز بشما رسد یکی آنکه آفتاب
از مغرب پدید آید و خروج دابة الارض و خروج دجال و دودی که پدید آید میان آسمان
و خاصه هر یکی را از شما مرگ است و آنچه جمله را خواهد بود بعموم یعنی قیامت ابو هریره از رسول
صلی الله علیه روایت کرد که قیامت برنخیزد تا آفتاب از مغرب بر نیاید و مردمان ببینند
و همچنین باشد که ایمان نفعی ندارد و لیکن ایمانش سود ندارد عبد الله عباس از رسول روایت
کرد که هر شب که آفتاب فرو شود خدای تعالی آنرا با آسمان هفتم برد در سرعة آنکه فرشتگان
برند در زیر عرش بدارد چون وقت طلوعش نزدیک شود دستوری خواهد تا آن وقت که
خدای تقدیر کرده است برای قبول توبه بندگان چون وقت رسد هیچ توبه قبول نباشد
و آن آنگه بود که معاصی در زمین بسیار شود و معروف منکر شود و کسی بدو امر نکند
و منکر فاش شود کسی از وی نهی نکند چون چنین باشد آفتاب بعادت خویش در زیر عرش آید
و مقدار ساعت شب که بگذرد از خدای دستوری خواهد که بر آید خدا پاسخ نفرماید از مشرق
بر آیم یا از مغرب هیچ جوابی نیابد ساعتی باشد ماه را نیز نگاه آفتاب بدارند و باز داده ندهد دیگر باره
دستوری خواهند جواب نرسد تا مقدار سه شبانروز بگذرد روز را از شب کسی نداند
مگر آنکه عادت داشته اند که نماز شب برخیزند و آن گروهی اندک باشند در آن روز کار

خوار و مهین



کنند
خوار و مهین از شب بخسبند چون وقت نماز شب در رسد برخیزند و نماز شب کنند در آسمان
تا صبح بر آمده است یا نه ستارگان بر جای خود باشند با خود گویند مگر شب غلط کرده ایم
دیگر باره با سر نماز شوند و تسبیح کنند تا چند بار همچنین کنند ستاره همچنان بر جای خود
بینند بترسند و یکدیگر را آواز دهند بهجری که مجلهای ایشان باشد حاضر آیند و این
حال با یکدیگر گویند و جزع کنند مقدار سه شب که بگذرد حق تعالی جبرئیل را بفرستد
تا آفتاب و ماه را گوید که حق تعالی شما را میفرماید که هر دو بیک جای از مغرب بر آیید آنگه
بفرماید تا نور ایشان باز ستاند فرشتگان که با آفتاب و ماه موکل باشند جزع کنند
و بگریند از فزع و هول قیامت چنانکه اهل آسمانها و سرادقات عرش بشنوند و از گریه
ایشان بگریند آنگه آفتاب و ماه را دو جرم سیاه از مغرب بر آرند متهجدان و نمازکنندگان
چون آن ببینند جزع کنند و آنکه غافل باشند چون مردگان از گورها برخیزند
فذلک قوله و جمع الشمس والقمر اهل دنیا با یکدیگر بنالند و مدهوش شوند مادران
از فرزندان مشغول شوند و شیر دهندگان کودکان شیرخواره را فرو گذارند زنان حامله
بارهای حمل بیفکنند صالحان را گریه سود ندارد و طالحان را سود ندارد چون آفتاب و ماه
بمیان آسمان رسند جبرئیل بیاید و ایشان را بر گرداند و بمغرب برد و بدر توبه فرو برد
یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله در توبه چه باشد گفت خدای تعالی از وراء
مغرب دری آفرید دو مصراع از زر سرخ مکلل بانواع جواهر مصراعی تا مصراعی چهل ساله
راه است سوار نیک رو را و آن در تا خدای آفریده است گشاده است تا بآن روز که آفتاب
از مغرب بر آید پیش از آن هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او بآن در با آسمان برند
و بر خدای تعالی عرض کنند معاذ جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح کدام باشد گفت آنکه
گناهکار باز گناه نشود و از آن گناه که کرده باشد پشیمانی خورد و باز آن نشود چنانکه شیر
با پستان نشود جبرئیل علیه السلام ماه و آفتاب را آن روز از آن در فرو برد حق تعالی بفرماید تا آن در
فراز کنند و در هم زنند چنانکه هیچ شکافی نماند چون آن در بسته شود بعد از آن
توبه هیچ تائب قبول نباشد و بعد از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ حسنه طاعتی قبول نبود
نخواهد الا آنکه پیش از آن کرده باشد فذلک قوله تعالی لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت



او کسبت فی ایمانها خیرا و چون چنین شود تکلیف بردارند و از دنیا اندک مایه بماند
بود باید تا صور بدمند و در خبر است که از رسول صلوات الله علیه پرسیدند که از آن وقت که
آفتاب از مغرب برآید تا نفخه صور چند باشد گفت چندانی که مردی اسبی بر مادیانی افکند
وکره بیارد و هنوز کره بدان نرسیده بود که بر توان نشستن که صور دمند و از صور اول
تا صور دوم چهل روز باشد آنگه خدای تعالی گفت ای محمد قل انتظروا بگو شما منتظر باشید
از بهر عذاب آمدن فرشتگان که ما نیز منتظریم   اِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا

دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَی اللّٰهِ ثُمَّ

یُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ   مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَا یُجْزَی اِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ

حق سبحانه وتعالی می‌گوید ای آنکه از دین خود مفارقت کرده‌اند و از دین و شریعت برگشتند
و گروه‌هائی مختلف گشته اند هر گروهی دینی و ملتی اختیار کردند و هر گروهی امامی و پیشوائی
دیگر اقتدا کردند تو از ایشان در هیچ چیز نیستی یعنی تو از ایشان نه و ایشان امت تو نیستند و این
معنی مراد اهل بدعت و ضلالت باشد و اگر مراد اهل کفر بود معنی آن بود که تو از چیزی نیستی از قتال
یعنی ایشان نگذار تو باز نیابید بر دعوت تو دلست نشوند کار ایشان با خدا است در ثواب و عقاب
و توفیق و خذلان و این هم سوی ملت دارد و تو تعلق ندارد و خدای جزا دهد ایشان را بانچه کردند
و جزا دهد ایشان را بر حسب اعمال ایشان یعنی مفسران گفته اند که این جهودان و ترسایانند
که با مشرکان می‌گفتند با اختلاف دین و حاجت ایشان مراعات می‌کردند امام محمد الباقر علیه السلام
گفت مراد بایت اهل بدعت و ضلالت اند از این امت و اهل شبهات و ابو هریره از رسول صلی الله علیه
و فضیل بن عبد الملک از زادان روایت کرده که او گفت روزی در خدمت امیر المؤمنین علی
نشسته بودم در مسجد کوفه که راس الجالوت و جاثلیق درآمدند با جمعیت و با ایشان تحفها

وکردند امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام گفت ارفعوا بها با ایشان سلام کنید تا خوار نشوند
پای داشتند و راس الجالوت بگریست و گفت یا راس الجالوت تو دانی که امت موسی علیه السلام بعد او
چند فرقه شدند گفت اندام انظر فی کتاب واقول در کتاب نگاه کنم و بگویم گفت
لعنک الله ... لعنت بر تو باد تو دیس قومی یابی چون نزد تو آیند و علما و احبار
پرسند تو گوئی بروم در کتاب نگرم و بگویم چگونه اگر کتاب سوخته باشد یا دزدیده باشد تو
در کجا نگری آنگه روی بجاثلیق کرد و گفت تو دانی که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند
گفت بر چهل و چهار گفت دروغ می‌گوئی والله انی اعلم بالتوریة منه وبالانجیل منک
من بتوریة تو عالمترم و بانجیل از تو داناترم امت موسی بعد از موسی بر هفتاد و یک فرقه
شدند هفتاد هالک اند یکی ناجی و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان میگوید ومن
قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون و امت عیسی بر هفتاد و دو فرقه شدند
یکی از ایشان ناجی و باقی هالک اند آنانند که خدای گفت واذا سمعوا ما انزل الی الرسول
تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا و امت مصطفی صلوات الله علیه بر هفتاد و سه فرقه
شوند یکی از ایشان ناجی باشد و دیگران هالک و ایشان آنها اند که خدای تعالی در حق ایشان گفت
وممن خلقنا امة یهدون بالحق گفت ای زادان در حق من چند گروه شوند گفتم
یا امیر المؤمنین در تو نیز خلاف کنند گفت بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی و باقی
هالک باشند و تو از آن ناجیانی یا ابا عمرو ای عجب اگر کسی در این حدیث اندیشه کند
بداند که فرقه ناجیه کدامست از هر طریق نه بینی در حق جهودان می‌گوید ومن قوم موسی
امة یهدون بالحق و در حق ترسایان گفت مما عرفوا من الحق و در حق مسلمانان گفت
وممن خلقنا امة یهدون بالحق اگر جهودی و اگر ترسائی و اگر مسلمانی نجات یافت
در مسلمانی حق کجا باشد آنجا که رسول صلوات الله علیه گفت و نشان داد که الحق مع علی و علی مع الحق
یدور معه حیث ما دار آنگه خدای تعالی فرمود که من جاء بالحسنة هر که حسنه آرد
و نیکوئی کند از خیرات و طاعات و قربات او را ده حسنه باشد یعنی هر که کاری نیکو کند
او را ده چندان جزا دهند و مذهب اهل عدل آنست که یکی از آن ده باستحقاق باشد و نه تفضل
و این وعده ایست که خدای تعالی داده است بر سبیل مقاربت چنانکه بخاطر نزدیک باشد برای

كلمه

آنكه مراد ازين آيت نه بكميت اجزاى ثواب و عقاب كنند آنكه مراد بحسنه
اخلاص است گفتن لا اله الا الله و هر كه سيئه آرد يعنى گناهى كند وى را جزا ندهند
الا مانند آن كه اگر بيشتر از آن كه كرد، بود مكافات كند ظلم باشد و ظلم روا نبود بعضى گفته اند
كه مراد بسيئه شرك است و حمل كردن سيئه و حسنه بر عموم اولیتر است مراد بدانچه تعريف
جنس بود ابوذر غفارى رحمة الله عليه گفت كه حديث كرد الصادق المصدق اند
گويى كه باوى روايت كنند و دروغ نگفتند رسول خداى صلى الله عليه و سلم گفت كه خداى تعالى
گفته است الحسنة عشر او ازيد والسيئة واحدة او اغفر فالويل لمن غلبت آحاده
عشراته و من لقينى بقراب الارض خطيئة و لا يشرك بى شيئا جعلت له مثلها مغفرة خداى تعالى
گفت يك حسنه را ده بدهم يا بيشتر و يك سيئه را يكى جزا دهم يا بيامرزم واى بر آن كس كه آحاد
اعشار او غلبه كند يعنى يكان او دهگان او را غالب آيد و هر كس كه بمن آيد و بپرى زمين
گناه كرده بود و در ميان شرك نباشد آنجا مى مغفرت آمرزش بود هم عبد الله عباس گفت
اين آيت مخصوص است باعراب كه ايشان از معرفت شرع كمتر باشند اما اهل شهرها كه اختلاط با علما كنند
و فقه و شرع آموزند در حق ايشان اينست ان يك حسنه يضاعفها و گفت هر يكى را مضاعف شد
كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف
لمن يشاء قتاده گفت درين آيت را از رسول صلوات الله عليه روايت كرده اند كه او گفت
اعمال شش است دو موجبه دو موجبه است و مضاعف بمضاعف عشر و مثل بمثل اما آن
دو عمل كه موجبا اند آنست كه هر كه با پيش خداى شود و بخداى شرك نيارد لابد به بهشت بود و اما هر كه
با پيش خداى شود با شرك لابد بدوزخ شود و آن دو عمل كه مضاعف شوند نفقه مردست بر اهلش
يكى را ده عوض دهند و نفقه مردست در راه خداى يكى را هفتصد چندان بدهند و آن دو عمل
كه مثل بمثل است آن بود كه بنده عزم كند كه حسنه كند اگر نكند بدان يك حسنه بنويسند
و چون همت كند سيئه كند اگر نكند او را يك سيئه بنويسند سفيان ثورى گفت
چون خداى تعالى اين آيت فرستاد كه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رسول صلوات الله عليه
اللهم زدنى بار خدايا بيفزاى براى من حق تعالى گفت من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا
فيضاعفه له اضعافا كثيرة گفت رب زدنى بار خدايا بيفزاى امت مرا خداى تعالى

اين آيت

عقب اين

اين آيت فرستاد انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب آنكه خداى تعالى در
آيت فرستاد كه و هم لا يظلمون و بر ايشان ستم نكنند از ثواب ايشان هيچ باز نگيرد و آنچه
بالاى استحقاق ايشان باشد از عقاب بر ايشان ننهد آنچه حق بنده بود بر خداى از ثواب
يكى را ده بدهد يكى باستحقاق و نه بتفضل و آنچه حق خداى باشد بر بنده بتفضل رها كند
يا بهرى رها كند يا جمله بستاند بعدل آنچه حق بنده است از وى كم نكند و آنچه حق
وى است زياده بيش نستاند كه ظلم باشد سخت ترين چيزها كه بر بنده بعدلست آنچه
از جهت وى برسد عدل باشد و آنچه از وى ايد و او باشند فضل باشد

قُلْ اِنَّنِى هَدَانِى رَبِّى اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُلْ اِنَّ صَلَاتِى وَنُسُكِى وَمَحْيَاىَ
وَمَمَاتِى لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ
الْمُسْلِمِينَ بگوى اى محمد كه خداى مرا هدايت كرد يعنى از لطف توفيق داد براه راست
و راه ايمان و اسلام و دين راست كه دين و ملت ابرهيم بود برست بگشته از همه دينهاى باطل و دور شد
اديان وا و يعنى ابرهيم پيغمبر از جمله مشركان نبود و ابرهيم را براى آن تخصيص كرد تا عرب
راغب تر شوند باجابت و متابعت كه ايشان از فرزندان او بودند و دين عام ترست از ملت
براى آنكه در عقليات و شرعيات استعمال كنند و ايمان گفت بالملة رسول آنست
آنچه بسمع توان دانستن از شريعت كه گفت بگوى اى محمد كه نماز من و عبادت من و قربانيهاى
من در حج و عمره حسن بصرى گفت يعنى دين من و حج و زندگانى من و مرگ من خداى راست كه
خداوند است كه پروردگار جهانيانست براى آن تخصيص ذكر كرد از انواع تقربست و خضوع و
ركوع و سجود و تقرب و تسبيح بجا و معانى در سبيل تفويض و گفت با واز لا حول و لا قوة
و گريختن با حول و قوت او و براى آن جمع كرد ميان اين چيزها تا بشناخت جهات آن و آنكه يعنى

عبادت از افعال او و بعضی از فعل خدای تعالی تا باز نماید که ان افعال خالص او را می کند بی اشتراک
غیری در آن و مرگ و زندگانی برای او حواله و استغراق و جمله حالات را چون آن تسلیم کرده باشد
بخدای هیچ بهانه ندارد و که نسخه برابر باشد چون از این دو بیرون نیست و مورد آیت
مورد خضوع و خشوع و تسلیم و تفویض است با خدای تعالی و گفته اند محیای و مماتی
مراد آنست که هرچه می ورزم در حال حیوة خود و آنچه بدان باشم و بران بمیرم از ایمان
و طاعت و عمل صالح همه خالص خدایراست که پروردگار عالمیانست خدایی که
یگانه است ویرا در وی نیست در آلهیت و تدبیر و مرا که محمدم باین اخلاص فرموده اند و من اول
مسلمانانم از بهر آنکه اسلام هر پیغمبری مقدم بود بر اسلام امت   قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ

أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ

بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ

وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ   حق تعالی پیغمبر را می فرماید بعد سؤال خود را
و می گوید که بگوی ای محمد این کافران را بر سبیل انکار و توبیخ و تقریع و احتجاج بر ایشان که
آیا مرا که روا باشد در عقل من که عبادت خدای دیگر کنم و خدایی جویم بخلاف خداوندی که
آفریننده و پرورنده و مالک هر چیزی است و هیچ خدایی نیست حامل بر صفات کمال غیر او
روا بود که این معبود را بگذارم و عبادت معبود الهی کنم که ایشان سزاوار پرستش نیستند
تا بهمه حال ایشان جواب دهند که روا نباشد و این جوابست که ایشان پیغمبر را گفتند
که بیا یک سال تو خدایان ما را بپرست تا ما یک سال خدای ترا بپرستیم آنگه خدای تعالی گفت

وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و هیچ نفسی کسبی نکند معصیتی را جز آنکه جزای آن و وبال آن بر وی باشد
و بر دیگری نباشد و هیچ نفسی بار گناه دیگری بر نگیرد و هیچ کس را بجای دیگری عقوبت نکنند
[illegible] گفته اند کل شاة برجلها ستناط و این جوابست که ایشان گفتند اتبعوا سبیلنا
و این جواب آنست که ایشان گفتند که رنج و بار گناه شما با خدای نهادست شما را خبر دهد
بانچه کرده باشید یعنی جزای شما بر حسب آنچه کرده باشید بشما رساند که خدای تعالی
نهاد بر اهل زمین و گفته او است آن خدایی که شما را خلیفه کرد در زمین یعنی اهل
هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر باشند که پیش ایشان بوده باشند و گذشته
شده و آدم را خلیفه جان گرداند که پیش از آدم بود نه چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفه
و گفته اند خطاب با امت رسولست که ایشان را خلیفه سایر امم کرد و شرع همه
پیغمبران بشرع او منسوخ شد و خلیفه همه پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و خلیفه او
خاتم اوصیا بود و فرزندان او خلفا عن سلف آخر خلفا بود نه اینجا که هر یک
زین ابتدا بخلافت کرد ختم هم بخلافت شد بدایة خلافت آدم آن بود که انی
جاعل فی الارض خلیفة و ختم با آخرین خلفا که صاحب الزمانست لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و تواتر کار در عواقبه خواتم باشد و اخبار امام
جعفر صادق علیه الصلوة والسلام کشف المنکر لا آخرنا کالمنکر لاولنا آنگه گفت
ورفع بعضکم بعضی را بر بعضی رفعت داد بدرجات و پایها را بتدریج استحقاق از جهت
مصالحی که او دانست که هر یکی بجد و جهد بصلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر یکی را صحت
توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی را اندک و یکی
خلقت بر وجهی دیگر و یکی را بر خلاف آن وجه چنانکه مصلحت شناخت کرد آنگه گفت این
برای چه کرد تا شما را ابتلا و امتحان کند در آنچه شما را داده است از نیک و بد و صحت و
و سقم و صحت و حقیقت ابتلا و امتحان بر خدای روا نباشد که او عالم الذاتست و امتحان
آن کند که نداند تا بداند الا آنست که خدای تعالی در تکلیف معامله آن کی کند که
امتحان کند تا آنچه نداند بداند بر صورت امتحان دارد و معنی تکلیف آنکه وسع کرد
خود را با آنکه او زود عقابست با آنکه موصوفست بحکم تعجیل بکند عقاب تا باز نماید که

هرچه آمدنیست نزدیکست و نیز روا بود که آن عقوبت که ایشان مستحق شدند در دنیا با ایشان بکنند
پس سریع الحساب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عذاب و آنکه گفت انه ل
سریع العقابست که زود بگیرد و سخت بگیرد و آمرزنده و بخشاینده است سخت عقوبت و دردود
عقابست کسی را که کفران نعمت او کند آمرزنده و مهربانست کسی را که شکر او کند و قیام نماید
این سوره مکیست و گفته اند که از آنجا که و اسئلهم عن القرية
الی حاضرة البحر تا آخر سوره مدنیست و همه محکمست و در وی هیچ منسوخ نیست
بعدد و کلمه که خذ العفو که با آیات نکو منسوخ است و دیگری و اعرض عن الجاهلين
که آیت قتال منسوخ شد و دویست و شش آیتست ابو امامه روایت کرد از رسول
صلوات الله علیه که هر که این سوره بخواند حق تعالی میان او و ابلیس حجابی پدید آورد و آدم
علیه السلم شفیع وی باشد باید که بدین مواظبت و مداومت نماید تا بمراد رسد

سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحيم

المص كتاب انزل اليك فلا يكن في صدرك حرج منه لتنذر
به وذكرى للمؤمنين اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم
ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون

المص ابتدا از نامهای خدای عزوجل گفته اند که نام این سورتست عبدالله عباس گفت
یعنی انا الله و افصل منم خدایی که جدا کرده ام میان حق و باطل و گفته اند که انا الله المجيد
و صادق الوعد منم خدای بزرگوار راست کننده وعده در بعضی تفاسیر آمده است که
معنی المص آنست که الم نشرح لك صدرك و چون نازل شود بود معنی این بود که سوره المص
کتابیست از خدای فرستاده شده بتو ای محمد نباید که از وی تنگی بود در دل تو که
برای آنکه مشرکان خلق که این کتاب از خدایست تو تنگی مدار و خاطر را کشاده کن چون که قرآن

و مشرکان ترا تکذیب کنند و دروغ زن دارند و تبعا یاران نباشند و این کتاب برای آن
فرستادیم تا تو آگاه کنی و بیم کنی کافران را از دوزخ و عذاب ایشان را بترسانی پس تو بترسان و بیم
کن و بترسان و در دل ایشان هیچ اندیشه مدار و پند ده و یاد ده مومنان را که این کتاب
یادکرد و پند مومنانست و گوی جمله مکلفان را که متابعت کنید این کتاب را که بشما
فرستاده شد از خدای شما و امر و بر امتثال کنید و از معاصی اجتناب نمایید و آنچه
حلال شد درین کتاب تناول کنید و گرد حرام مگردید و متابعت مکنید جز از خدای دوستان را
که شما را باشند از شیاطین جن و انس که ایشان شما را بر هواها دارند و بعشما را بشما
ضلالت کنند و از دین خدای و آنچه فرموده است شما را کراه کنند از حسن بصری
روایت کنند که گفت ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او
و بخدای که هیچ آیت نیامده است الا که خواسته اند که آنرا بدانند که در چه چیز آمده است
و معنی آن چیست آنکه خدای تعالی بر سبیل تقریع و ملامت گفت که اندک تفکر و اندیشه
می کنید و مشغول کرده بعنی شما را بدین خدای و کتاب او و فرموده اند شما را آنرا و از
کتاب را متابعت غیر آن می کنید — وكم من قرية اهلكناها

فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون فما كان دعويهم اذ جاءهم
بأسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين — خدای تعالی بیم می کند
کافران را و می ترساند از عذاب خود و می گوید بسا دیها و بسا شهرها که ما خواستیم که ایشان را و
اهل آنرا هلاک کردیم عذاب ما بایشان آمد در شب و ایشان خفته بودند یا در نیم روز
و ایشان بخواب قیلوله بودند که خواب نیم روز است و این دو وقت برای آن تخصیص کرد که
این دو وقت وقت آسایش و غفلتست و عذاب در وقت آسایش سخت تر باشد و چون این
عذاب بخلق ایشان رسید ایشان را هیچ گفتاری نبود و دعایی نبود جز آنکه بر سبیل تحسر
و ندامت می گفتند که ما ظالمان و ستمکاران بودیم و این جزای ظلم و ستم ماست که بما رسید
فلنسئلن الذين ارسل اليهم ولنسئلن

الْمُرْسَلِينَ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ وَالْوَزْنُ

يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا

بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ حق سبحانه وتعالی برای تقریب حال کافران از هلاک کردن ایشان در حال
ایشان روز قیامت آورد و سوگند خورد که بعزت من که بپرسیم من از آن کسانی که رسولان
بایشان فرستاد. اما از خلقان و مکلفان تا ایشان را چه جواب داد. این وجه عمل کردند
در آنچه رسولان بایشان آوردند چنانکه در آیتی دیگر گفت فوربک لنسألنهم
اجمعین عما کانوا یعملون و بپرسیم از رسولان که پیغام رسانیدند یا نه و امتان
ایشان بایشان ایمان آوردند یا نه اگرچه خدا برای این سوال احتیاج نباشد انجا که
عالم الذات است لیکن آیات وارد است مورد تهدید و وعید را و هر آینه با ایشان قصه کنیم
و بیان ایشان خواهیم در نامهای اعمال ایشان با آنچه کرده باشند از سر علم و دانش انا بجا که
عالمیم باحوال ظاهر و باطن ایشان و ما از ایشان غایب نبوده‌ایم تا افعال و اطوار ایشان بدانیم
بلکه با ایشان بوده‌ایم ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و قوله و نحن
اقرب الیه من حبل الورید در خبرست که رسول صلوات الله علیه گفت ان الله سائل
کل واحد بکلامه لیس بینه و بینه ترجمان خدای تعالی هر کسی را بکلام خود سوال کند
و بخودی خود با او خطاب کند که در میان ایشان ترجمانی نباشد سوال او مومنان را بوجه
تذکیر و تنبیه باشد و سوال کافران را بر وجه تقریع و توبیخ باشد تا بدان کافران را
غم و وحشت رسد و مومنان را سرور و استبشار باشد و سوال پیغمبران برای کافران باشد
چنانکه گفت أأنت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله و مناقضت
میان این آیت و این آیت که و لا یسأل عن ذنوبهم المجرمون وای آنکه نفی سوال آن
بجهان نفی سوال استرشاد و استعلام است نه نفی سوال تقریع و توبیخ والوزن یومئذ الحق

روز قیامت سنجیدن اعمال ترازوی عدل و حقست و راست ترازوی قیامت را دو کفه باشد
یکی کفه حسنات و یکی کفه سیئات آنچه بسنجند صحایف خوبتر باشد چنانکه در اخبار
آمده است مجاهد و دیگر علما گفتند این مجازست و کنایتست از عدل خدای تعالی
با بندگان خویش بجز اینست و جز عدل نخواهد داد چنانکه کسی چیزی بترازو بسنجد
رها نکند که کفه بر کفه بچربد تفاوت کند و خدای تعالی عالم است بقدر و
تفاصیل آن الحکمة در آنست تا مکلفان را زجری و منعی باشد و لطفی در تکلیف
هر کرا ترازوی حسنات و طاعات گران بار بود و طاعتش بسیار بود از جمله رستگاران بود
و ظفر یافتگان بثواب خدای و هر کرا ترازوی طاعات و حسنات سبک باشد یعنی طاعات او
اندک باشد و او از جمله کسانی بود که خود را و نفس خود را هلاک کرد بعذاب دوزخ
بآن خللی که بآیات و حجتهای ما کرده باشند در دنیا که آن را باور نداشته باشند و پیغمبران را
دروغ زن داشته باشند وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ

فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ

اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

حق تعالی در این آیت منت نهاد بر مکلفان بتمکینی که کرده است مکلفان را و گفت
ما ممکن کرده‌ایم شما را در زمین و زمین را مکان شما کردیم و شما را مالکان کردیم
و قدرت دادیم در آمدن و شدن و تصرف کردن در آن و تمکین دادن چیزها بود که
بآن تصرف توان کردن از آلات و دلالت و ارتفاع موانع و شما را در آن زمین وجه معیشت
پیدا کردیم از انواع منافع و اصناف نعم که روزی شما باشد یعنی ما در زمین روزی شما پیدا و تدبیر
و شما را تمکین کردیم از تناول و از نیل آن تا شما تمتع و روزی می خورید و شکر می

می‌گویید و شما خود اندک شکر می‌کنید نعمت مرا یعنی هیچ شکر نمی‌کنید و شکر اعتراف بود بنعمت ما آنکه خطاب کرد خدای تعالی جمله مکلفان را و گفت ما بیافریدیم شما را ای فرزندان آدم و از عدم بوجود آوردیم و رقم هستی بر قالب وجود شما کشیدیم و این صورتها را بدین زیبایی و لطیفی نگاه داشتیم و نگاشتیم در سه تاریکی تاریکی رحم و شکم و رحم و مشیمه خطاب با فرزندان آدم است اما مراد آدم است یعنی ما آفریدیم پدر شما آدم را از گل بی صورت پس صورت او بپدید کردیم بس نگاه و فرمودیم و گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند الا ابلیس که او از سجده کنندگان نبود و گفته اند معنی اینست که ما بیافریدیم شما را در پشت پدر شما آدم و صورت پدید کردیم یعنی خلق و تصویر تقدیر بس نگاه فرشتگان را گفتیم اورا سجده کنید سجده تعظیم قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ

إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ

إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ چون ابلیس آدم را سجده نکرد خدای تعالی ویرا گفت ای ابلیس ترا چه منع کرد و چه باز داشت تا سجده آدم که ویرا سجده نکردی چون ترا فرمودم بسجده کردن و ترا چه چیز صارف بود ابلیس جواب داد و گفت آنچه مرا مانع و صارف بود از سجده کردن آن بود که من بهتر ازوی و بهتر بر فروتر تواضع نکند و منقاد وی نشود بهتری من آنست که تو مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل آفریدی ثعلبی امام اصحاب حدیث از عبدالله عباس روایت کرد که اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد و خطا کرد ابلیس بود بهر که بدین قیاس کند خدای تعالی ویرا قرین ابلیس کرداند و قیاس وی خطا است هم در اصل و هم در علت برای عبادت خدایرا باشد و تبع مصلحت بود برای منفعت بنده فرماید پس بنده را نرسد که اعتراض کند از آنجا که او مصلحت بنداند و نیز

غلطی بود

غلطی بود در تعلیل و تفضیل خود بآدم برای آنکه هر دو را خدای آفرید بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ دو را در آن اختیاری نبود و خیریت و تفضیل و نه عجب باشد که از جهت نسل بود نه بینی که خدای تعالی گفت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و مسلم اینست که آتش بهتر از خاک باشد برای آنکه منافع در خاک بیشترست از آنکه در آتش زمین مستقر آدمی و جمله حیوانات و منزلها و اوعیات مرده را و زنده را چنانکه گفت أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا و جای رزق و روزی حیوانات تخم کارند در وی و یکی را افشند و شش بازده هد و ابلیس خدای شناس بود در وقت آنکه خدایرا عبادت کرد منافق بود و شاید که اول مومن بود باشد و آنکه مرتد شد از بهر آنکه ارتداد باطلات دین خدای در صفت وی گفت و از وی خبر داد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ابلیس چون زبان اعتراض دراز کرد و نخوت و کبر در دماغ آورد خدای تعالی ویرا براند و او را از مقام دور کرد و گفت فاهبط منها از این جا که هستی مرو شو و از این درجه فرو آی از آسمان یا از بهشت بزیر رو و روا بود که خدای تعالی این بر زبان فرشتگان گفته باشد و او دانسته باشد که ایشان دروغ نگویند و گفت فرو رو از بخار از سعودنباشد که در آسمان یا در بهشت تکبر کنی و تکبر اظهار کبر بر نفس باشد بر سبیل تفضل و تکبر و مخلوقات را صفت ذم باشد و خدایرا صفت مدح آنکه ویرا بر سبیل بر وجه استخفاف و اهانت و گفت برو تو از جمله ذلیلان و خوار شدگانی نزدیک دوستان از بهر تکبری که کردی که چون ابلیس اظهار تکبر کرد خدای تعالی او را مذلت کردن وی انداخت و لباس صغار در وی پوشانید قَالَ أَنْظِرْنِي

إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ

لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ

خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

قال اخرج منها مذؤوما مدحورا لمن تبعك منهم لأملأن جهنم منكم اجمعين

چون خدای تعالی ابلیس را از درگاه خود براند و بداغ لعنت موسوم کرد و از رحمت خدای
مایوس شد و آدم را دشمن گرفت آغاز دشمنی کرد و در اندیشه افتاد تا آدمی را چگونه همچون
خود گرداند گفت بار خدایا مرا امهال کن و مهلت ده و تاخیر کن وقت مرگ من از
بر بدار تا روز قیامت که جمله خلقان را برانگیزند خدای تعالی از حکایت کرد
از ابلیس تا بدانند که ابلیس با چنان معصیتی که کرد و گناهی که او را بود آیس و نا امید نبود
از اجابت حق تعالی تا بندگان نومید نشوند و قطع طمع نکنند از رحمت وی تا خدای تعالی
دعای ابلیس بر وفق سؤال اجابت کرده با آنکه برای آنکه او زندگانی تا بروز بعث خواست
و روز بعث روز نشر باشد نه روز مرگ و لکن خدای تعالی ورا مهلت داد تا وقتی که
صلاح داند و گفت تو از جمله زمان دادگانی یعنی از جمله آنانی که ایشان را مهلت داده باشند
و جای دیگر گفت الی یوم الوقت المعلوم گفته اند که ابلیس تاخیر عذاب خواست
و بر قول او خدای تعالی بعلتی معلوم خود کرده باشد بر هیچ وقتی این نباشد و همچون ما
که اجل خود ندانیم و غرض ابلیس درین آن بود تا اغوا و اغرای بندگان کند و غرض خدای
آن بود که تعریض کند بر منزلت ثواب در وقت توبه و اعتذار بر وی موسع کند
و اگر وی اختیار توبه نکند بسوء اختیار وی باشد و علم خدای با آنکه وی اختیار توبه
نکند مانع نباشد خدا برا این فعل برای آنکه این غرض حاصل و با عتدی بود بر آن وجه
علم تعلق دارد بالشیء علی ما هو به و او را بر وجهی و صنوف کرد ابو علی جبائی گفت که
نشاید که خدای اجابت دعای کافر کند برای آنکه درین معنی تعظیم وی باشد و خدای
تعظیم کافر نکند و ابن الاخشاد گفت که روا باشد که چون در آن مصلحتی بود و یا
با مکلفان دیگر را چون ابلیس مهلت خواست حق تعالی گفت ترا مهلت دادم تا بو
مصلحت تاخیر عذاب تو کردم تا روز قیامت ابلیس گفت بار خدایا بسبب آنکه تو مرا اغوا
کردی و خایب و نا امید گردانی احکم کردی بضلالت و غوایت مرا هلاک گردانیدی
من بنشینم برای اغوا و اضلال ایشان بر راه راست تو که راه راست و طریق ایمانست و کار

بر ایشان تباه کرده‌ام چنانکه سبب ایشان کار بر من تباه کردید و چون بر ایشان نشسته
باشم از بهر راه زدن ایشان من مجد و مجدی که مرا باشد از چهار جانب گرد ایشان در آیم
از پیش و پس و راست و چپ عبدالله عباس را پرسیدند که چرا ذکر فوق و تحت نکرد
گفت بالای جای نزول رحمت خداست که از راه رحمت بر بنده را نیابد و از زیر هم
وحشت آرد و انتهده امام محمد الباقر علیه الصلوة والسلام گفت معنی لآتینهم
من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار کرده‌ام و من خلفهم
و بفرمایم تا مال جمع کنند و با آن بخل کنند و زکوة ندهند تا از بهر وارثان
بماند و عن ایمانهم و کار دین ایشان بر ایشان تباه کرده‌ام و شبهه در دل ایشان
مقرر کنم و عن شمائلهم لذات و شهوات در دل ایشان دوست کرده‌ام و بهوای نفس
دارم و تو بیشترین ایشانرا شاکر نیابی و ابلیس غیب نداشت و این که گفت از
ظن و گمان گفت و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه و ایشانرا بر خود قیاس کرد
و نیز از بهر آن گفت که چون آدم را بوسوسه مقصود از و حاصل کرد دانست که
فرزندان که ضعیف‌تر از وی باشند هم وسوسه توانم کرد و از راه حق بتوانم گردانید
آنکه حق تعالی وی را براند و لعنت کرد و گفت بیرون شو از اینجا بیکاره و هیچ خوار
کرده و رانده بعزت و جلال من که پر گردانم دوزخ را بتو و هر که از نسل تو باشد و
همچون تو باشد و با ایشان در آمیزند متابعت تو کنند و این غایت تهدید و وعید
فرزندان آدم را از متابعت شیطان   و یا آدم اسکن انت

وزوجك الجنة فكلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتكونا من الظالمين   چون خدای تعالی ذکر ابلیس و طرد او کرد
از بهر ناکردن سجود حکایت با نجه با آدم گفت می‌کند و می‌گوید که ما آدم را گفتیم
ای آدم تو و جفت تو هر دو در بهشت ساکن شوید و از آنجا که خواهید بخورید از میوه‌ها
و طعامهای بهشت و نزدیک این درخت شوید گرد آن مگردید تا از جمله ظالمان

وناقص کرد انند حظ و نصیب خود نباشید از ثواب و این بهشت عدن بهشت خلد نبود
نبود چه اکر بهشت خلد بودی ابلیس انجا بیرون نیاوردندی و کفته اند که روا باشد
که بهشت خلد باشد در انجا مکلف نبود تا مصلحت اقتضا کند که انجا نهی دارند
چون مصلحت کردد ازانجا بیرون ارند و این نهی استحباب و نهی انکه نهی باشد
که ناهی کاره منهی عنه باشد و حکیم کاره نباشد الا قبیح را و پیغمبران ارتکاب
قبایح نکنند و اخلال بواجب نکنند برای انکه منفر باشد از قبول قول ایشان
و هر چه چنین باشد ایشان ازان منزه باشند خدای تعالی ادم را ندب کرد بترک تناول
ازین درخت اکر تناول نکردی وی را ثواب بسیار بودی اما ترک تناول و وی را دخل عقاب نبود

قال فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ

مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ

أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ۝ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ حق سبحانه و تعالی حکایت می‌کند که ابلیس حیله و تلبیس کرد
تا ادم و حوا را از بهشت بیرون اورد می‌کوید که شیطان مر ادم و حوا را وسوسه کرد
و وسوسه دعوت باشد بکاری بصورتی پوشیده و غرض ابلیس در این وسوسه
ان بود تا لباس بهشت ازو دور کرداند و انچه ایشان پوشیده بودند از عورتهای ایشان
بجامهای بهشت ظاهر کرداند در خبر چنین امده است که چون ایشان ازان درخت تناول
کردند بادی درامد تاج از سر ایشان در ربود و حله از تن ایشان جدا کرد و عورت ایشان
ظاهر شد ادم ازان بدید برمید و در کریختن امد حق تعالی کفت یا ادم از من
از من می‌کریزی ادم کفت لا حیاء منک بار خدایا شرم دارم از تو و وسوسه
ابلیس این بود که خدای تعالی ازوی حکایت کرد که او ادم را کفت خدای شما را از

و نهی کرد از این درخت الا از بهر ان تا در بهشت جاوید نمانید و با ایشان سوکند خورد که
هر که ازین درخت تناول کند صورت او بکردد با صورت فرشته و انچه من می‌کویم شما را
از روی نصیحت می‌کویم و من از جمله نصیحت کنندکانم شما را چون ابلیس سوکند خورد
شبهه ایشان قوی شد ازانجا که ظن ایشان چنین بود که هیچکس دلیری بر اینکه کردن سوکند
دروغ خوردن نیارد ازین سبب بدین حیله بجای غرور و کذا شتعنی ایشان را بغرور
و فریفتن ایشان ازان پایه و منزلت که بدان بودند بزمین پست اورد فَلَمَّا ذَاقَا

الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ چون ابلیس ایشان را سوکند خورد سوکند او
فریفته می‌شدند و همچنین موسی با خدای تعالی از فریفتن عبد الله عمر هر کاه که بنده
از ان خود دیدی که نماز کردی وی را ازاد کردی وی را کفتند بندکان ترا بنماز می‌فریبند
کفت هر کس که مارا بخدای بفریبد ما فریفته او شویم بر انکاه که ادم و حوا ازان درخت
بخوردند و طعم ان بچشیدند و لباس ایشان در بوده شد از ایشان عورتهای ایشان ظاهر کردید
و در ایستادند و از برک درختان بهشت بر هم می‌دوختند و عورت بدان می‌پوشیدند
خدای تعالی کفت ای ادم نه من همه بهشت ترا حلال کردم و شما را ازین درخت نهی
کرده بودم و نه شما را کفته بودم و خبر داده که شیطان شما را دشمنی هویدا و روشن است
یعنی فریفته شوید بکفتار وی و قبول مکنید ادم کفت بار خدایا کمان نبردم که
کسی بنو و نام تو سوکند بدروغ خورد و تواند خوردن قَالَا رَبَّنَا

ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ

وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ

آدم و حوا بنافرمانی خود اعتراف آوردند و بر کرده خود پشیمان شدند و از خدای تعالی
استغفار و آمرزش خواستند گفتند بار خدایا ما بر نفس خود ستم کردیم و پای از فرمان تو
بیرون نهادیم تو خداوند و نگاه دار مایی اگر ما را بیامرزی و بر ما رحمت کنی ما از جمله زیان کاران ایم
آدم اگر چه ترک مندوبی کرد خود را ظالم و عاصی و خاسر خواند از بهر آنکه عادت اولیای خدا
آنست که زلتی حقیر بزرگ شمرند و حسنی عظیم را صغیر دانند و آدم و جمله انبیا از قبایح
و معاصی معصوم بودند و آنچه با آدم کردند از سلب لباس و تفویت منافع عقاب نبود
که عقاب بضرری باشد مستحق مقرون با استخفاف و اهانت و اگر تفویت منافع و سلب لباس
عقوبت باشد جمله پیغمبران و اولیای خدای معاقب بوده باشند و چگونه مستحق استخفاف
و اهانت باشند کسانی که خدای تعالی ما را تکلیف کرده باشد بنهایت اجلال و
تعظیم ایشان مر نفسی که امر عاقل با کن شود که قبول قول متحقق بهتان العذری کند
و این جایز نباشد الا کسی که قدر انبیا و منزلت ایشان نشناسد آنکه خدای تعالی خطاب
کرد با آدم و حوا و ابلیس و مار قیس گفت که ابلیس آدم را وسوسه کرد و مار حوا را و خدا
آدم را خدای تعالی آدم را گفت چرا گندم خوردی گفت مرا حوا گفت حوا را گفت چرا خوردی
گفت مرا مار گفت مار را گفت چرا گفتی گفت مرا ابلیس گفت خدای همه را خطاب کرد
و گفت از اینجا فرو شوید و بزمین روید که شما همه یکدیگر را دشمنی کنید
شیطان دشمن شماست و شما دشمن او و مار دشمن شما باشد و شما دشمن مار تا هر کجا که
فرصت یابید دو یکدیگر گزند رسانید حوا چون برگی از آن درخت باز کرد درخت خون آلود شد
وی را گفت همچنانکه درخت را خون آلوده کردی هر ماهت خون آلوده کردانم و مار را گفت
پا بیهایت ستانم و بر هایت بدکنم تا بر شکم بروی و هر که بر تو دست یابد سرت بکوبد
و ابلیس را گفت که تو از اینجا برو مدحور و ملعون و آدم را گفت بزمین رو و بدان که در بهشت
روزی من خوری هنیا مریا در زمین بجز که عنت و عرق جبین روزی نخوری چون آدم
بزمین آمد رسنه شد از رسنگی حالتی یافت که از آن پیش نیافته بود گفت بار خدایا مرا

حالتی

حالتی است که از آن سبب عادتی تمام کرد جبرئیل آمد و گفت این درد ترا از جوع است
دوای وی جز طعام نباشد گفت ای جبرئیل طعام از کجا آرم جبرئیل گفت ای آدم من ترا آنچه
سبب اخراج تو بود از بهشت که آن گندم است آورده ام تا راحت هم از آنجا باشد
که رنجت بود او گندم در پیش آدم بنهاد آدم خواست تا گندم بخورد جبرئیل گفت نه
این را بباید کشتن تا خدای درین برکت کند گفت کشتن چگونه بود جبرئیل گفت
من بیاموزانم و این آلت توانی کرد گفت آلت از کجا آرم گفت من آلت کردن
بیاموزم پس ایکا او را آلت آورد از چوب و آهن و آتش و او را آهنگری و درودگری
بیاموخت تا او آلت برزگری بساخت چون آلت تمام کرد گفت این گندم در زمین فشان
و زمین را بشوران و دانه را بجا کن چون آدم همچنان کرد چون از کشتن زمین
فارغ شد گفت تشنه دیگر رسید انتظار نماید بود چون بیکری رسید چنین رسیدن بود
چون بیکری رسید او لیکن خشک شده بود و بدرو چون از همه بپرداخت و فارغ شد
همه در رسید بیکبار آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت این را بباید خوردن این را
درو کن درو کرد خواست تا بخورد گفت نه در پای کار او کن و خرد کن چون خرد
کرد خواست که بخورد گفت نه آرد کن آرد کرد خواست تا بخورد گفت خمیر کن خواست
تا بخورد گفت نه آتش بر تنور کرد و آتش بخت چون از تنور برآمد گفت اکنون توان
خورد آدم دست دراز کرد و لقمه از آن در دهن نهاد گرم بود دهنش بسوخت جبرئیل
گفت ای آدم تعجیل نباید کرد دها بایست کرد تا سرد شود و این از بهر آن کرد که هر کس
که خواهد که در کار خود کامی برآرد در هر کاری با کامی بر باید داشت چون بصد و محنت
رنج بدست آرد در وقت تمتع هزار محنت دیگر بوی رسد راحت دنیا با رنج آمیخته
و شادی وی با محنت والخیر والشر مقرونان فی قرن وکذلک یا تنبک الحمدان
پدرت با این همه پایه و منزلت که او را بود تا رنج نبرد لقمه نان حلال در دهن ننهاد
تو می خواهی که بی رنج حلال بدست آری حلال بدست نیاید بی رنج بسیار که طلب الحلال
دیگر آنکه پدرت بیک ترک مندوب چندین محنت و رنج کشید و موجب مفارقت
بهشت شد تو می خواهی که بترک چندین واجبات و ارتکاب چندین منهیات در بهشت

زهی اندیشه خطا که ترا افتاده است   فضل الذنوب الی الذنوب و یرتجی   درک الجنان
بها و فوز العابد   و بنسیان الله اخرج آدم   منها الی الدنیا بذنب واحد
آنکه حق سبحانه و تعالی چون ایشان را از بهشت بیرون کرد و بزمین فرستاد گفت شما را
در زمین مستقری و قرارگاهی و تمتع و انتفاعی باشد بچیزی که در و لذت عاجل یابید
تا زمانی و روزگاری که نه دائم و کسی را از آن اطلاعی نباشد و این وقت اجال است
تا روز قیامت آنکه گفت که شما از بدگانی در زمین زندگی کنید و هم درین زمین بمیرید
و شما را هم ازین زمین برانگیزند و زنده گردانند روز قیامت چنانکه در آیتی
دیگر گفت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری

یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم و ریشا

و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون

یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة

ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یریکم هو

و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین

لا یؤمنون   حق سبحانه و تعالی منت نهاد بر فرزندان آدم بآنچه کرد با ایشان از نعمتها
و گفت ای فرزندان آدم بدرستی که ما بشما فرستادیم لباسی و جامه که عورتهای شما را
بپوشاند و جامه که آن زینت شما باشد و این همه در زمین باشد پس انزلنا بمعنی خلقنا باشد
یعنی ما آفریدیم برای شما چنانکه در جای دیگر گفت که و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج
و نیز چون اصل این جمله از آب است و باران از آسمان است از بهر این گفت و انزلنا

زینت

زینت مرغ پر است و زین سبب جامه زینت را ریش خوانند اما لباسی که از او لباس تقوی و پرهیزکاری
خوانند ایمان و طاعت است چه آن بهتر و نیکوتر است از جمله لباسهای فاخر ان
اکرمکم عند الله اتقیکم   حسن بصری گفت عثمان عفان را دیدم که بر منبر
رسول صلی الله علیه و سلم و عطای گشت پیراهنی کوتاه پوشیده و گوی گریبان باز کشاده
مردمان را می گفت سگان را بکشید و کبوتربازی مکنید آنکه گفت از خدای بترسید که
کما از رسول صلوات الله علیه شنیدم که او گفت هیچ کس نباشد که او عملی کند در سر
و الا خدای تعالی از آن عمل ردائی در وی پوشاند اگر خیر باشد و اگر شر آنکه این آیت
برخواند و گفت لباس التقوی طریقی نیکو بود و گفته اند که مراد با او زره است
و خود که اندر حرب پوشند جبائی گفت جامه پارسایانست از صوف و جامه خشن
و خدای تعالی باز منت نهاد بجامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردندی گرد
خانه کعبه عورت برهنه جز قریش و نیز هیچ خلق را از اصناف خلایق جامه نباشد
الا فرزندان آدم را و این از جمله آیات و دلالات خداست بر فضل و کرم و رحمت او بر
بندگان تا در و اندیشه کنند و عظم نعمت معبود خود بشناسند و بشکر نعمت او بواجبی قیام نمایند
آنکه فرزندان آدم را وعظ گفت و نصیحت کرد از مردان و زنان ایشان اگرچه خطاب
بمردان کرده است بسبیل تغلیب گفت ای فرزندان آدم از مردان و زنان نباید که شیطان
شما را در فتنه اندازد و از راه راست و دین حق بگرداند و بمعاصی که نفس شما بدان مایل است
دعوت کند آنکه شما عاصی و مبتلا گردید چنانکه با مادر و پدر شما کرد آدم و حوا که
هر دو را بوسوسه و اغوا و تلبیس از بهشت بیرون آورد و جامهای بهشت از و دور کرد تا عورتهای
ایشان با ایشان نماید و اگرچه این فعل که اخراج بهشت و نزع لباس است دیگری کرد چون بسبب وی بود
اضافت فعل با وی کرد پس شما نیز که فرزندان آدمید با ابلیس و اغوا و تلبیس وی فریفته شوید
تا از بهشت محروم نمانید آنکه بیان آفت شیطان کرد تا از وی بغایت کوشش خود احتراز کنند
گفت که شیطان و گروه و قبیله و لشکر او شما را می بینند از آنجا که شما ایشان را نمی بینید و قبیله وی
هم از نسل وی باشند مجاهد گفت که ابلیس گفت که ما را چهار چیز داده اند که شما را نداده اند
ما ادمیان را ببینیم و ایشان ما را نه بینند و ما از زمین برآییم و پیر ما جوان گردد دلیل آنکه بر سر نماند

مالک دینار گفت دشمنی که ترا بیند و تو ویرا نه بینی عظیم باشد و محنت او بغایت سخت الا انکس
که خدای ویرا نگاه دارد یحیی معاذ گفت شیطان دیرینه است و تو حادث شیطان نخفتست
و تو بیم شیطان ترا بیند و تو ویرا نه بینی و شیطان از تو برتر و پادست و ترا مردی هیچ
یاور نیست و دل تو مسکن اوست و عروق تو راه گذر اوست پس با او مقاومت توانی
کردن مگر بیاری خدای ذو النون مصری گفت اگر او ترا بیند از انجا که تو او را نه بینی
خدای او را بیند و او خدای را نه بیند از و بخدای استعانت کن که کید او ضعیف باشد
و نادیدن ما شیطانرا از انجاست که ما را شعاع اندکیست و ایشانرا جسم شفافست
بسبب رقت و شعاع بود ان ندیدن اگر خدای تعالی شعاع در روز زیاده کند ممکن باشد ایشانرا دیدن
جنانکه فرشتگانرا بتوان دید عند حضور الموت انکه گفت که ما دیوانرا دوستان
ایشان کردانیده ایم یعنی حکم کرده ایم و نام برده که دوستان شیاطین انکسانی اند که
ایمان نمی آورند یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و منع نکردیم ایشانرا از ایشان
نامطیع و فرمان بردار دیو گشتند لنحه ایشانرا فرمودند و وسوسه کردند از مخالفت
امر خدای وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا
عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ
بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ
وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ
الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

ويحسبون

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ مفسران گفته اند که عرب طواف کردندی برهنه
و عورت گشاده بودندی و گفتندی که ما خانه خدایرا جز بان طواف نکنیم که ما
او را نیز استه در جامه که دران گناه کرده باشیم طواف نکنیم و زنان چیزی از دوال
تافته چند انکه عورت پوشیده بودی در میان بستندی تا در چیزی کوبیده اند که زنی از
بنی عامر طواف میکرد و میگفت الیوم یبدو بعضه او کله و ما بدا منه فلا احله
و چون اسلام آمد ایشانرا بدین ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را بدین یافتیم
و اگر [illegible] عمو و حج کنند این فاحشه اولیتر بود که خدای تعالی از عقیدت جبران
و مشرکان خبری میدهد و میگوید که ایشان چون فاحشه و ناشایستی کنند
از گناهای کبیره و فاحشه قبیح باشد تنبیع القبح و ایشانرا از ان گناه و ناشایست
از شرک و غیر ان باز دارند و بران عتاب کنند ایشان بجواب در ایند گویند ما
پدران خود را برین یافته ایم که این میکردند و خدای ما را بدین فرموده و بخواست
و ارادت او کردیم که اگر خواستی ما را ازین بکردار باز داشتی و برخلاف این اکراه
کردی و بعینه گفتار مجبران هم اینست با تحقیق شود که مع کفرة قدریای محمد بگو این مشرکان
مجبره اند که خدای تعالی بکار زشت و ناشایست نفرماید و جنانکه نفرماید نکند
و نخواهد و چون گفت که نفرماید بیان میکند که نخواهد برای انکه امر خبر ارادت
باشد انکه بر سبیل تقریع و تهدید انکار گفت آیا شما بر خدای میگویید و بروی میبندید
انچه نمیدانید انگه بیان کرد که خدای چه فرموده است گفت بگوی که خدای بناشایست
نفرماید لیکن بداد و عدل فرماید و آن فرماید که عقل براستی و استقامت فرماید و
گواهی دهد توحید و عدل فرماید و چون امر خدای توحید و عدل تعلق دارد محال باشد
که بعدل و توحید فرماید انکه بجبر و تشبیه خواهد برای انکه حکیم است انچه فرماید آن
خواهد و انچه نخواهد نفرماید و ازان منع کند نیز ز بنده طاعت خواست و بدان امر کرد
و گناه معاصی بود و ازان نهی کرد و امر ویرا دلیلست بر ارادت طاعت و نهی ویرا دلیل است بر کراهت
معاصی و نهی فرموده و نهی فرموده که روی خود راست بطاعت او کنید نزدیک هر مسجدی و در وقت
هر نمازی ضحاک گفت معنی انست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در اید همانجا نماز گذارید

و مگویید که ما نماز جز در مسجد خویش نکنیم و چون در مسجدی باشد و وقت نماز در آید
مخیر باشد بهر مسجدی که خواهد برود و گفت هر کجا که باشید روی به قبله آرید و عبادت
خالص و خاص خدا را است و خدا را بخوانید و خالص کرده اید همه او را عبادت و طاعت
و رضای او جویید و ثواب او طلبید از بدو چنانکه با بتدا شما را بیافرید باز همچنان شوید
یعنی چنانکه معدوم بوده ید پیش از خلق پس از فنا هم چنان شوید معدوم عبدالله انصاری
گفت خدای تعالی همچنانتان برانگیزد که میان مرده باشند مومن را به ایمان و کافر را بکفر
چنانکه برهنه از مادر آمدید برهنه تان برانگیزانند و گفته اند که معنی اینست که
چنانکه شما بوده اید در دنیا باز زنده شوید و در آخرت گروهی را راه نماید به بهشت
در قیامت چون مستحق بهشت باشند و گروهی که واجب شده باشد بر ایشان ضلالت
و عقوبت ایشان را بهشتشان بکردانند بدوزخ برد جزای آنکه در دنیا دیو را از دست خود
گرفته بودند و مطیع امر و فرمان دیو شده بودند و دوستی خدا و طاعت او رها کرده بودند
و با این همه می پنداشتند که ایشان بر راه راست اند و جز ایشان کسی بر راه راست نیست خود را
بر حق میدانستند و دیگران را بر باطل و ایشان خود بر باطل بوده اند   يَا بَنِي آدَمَ

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ   سبب نزول این آیت آن بود که بنی عامر عادت داشتندی که
برهنه طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجدی از مساجد مکه رسیدندی
جامه بینداختندی و برهنه در مسجد شدندی و اگر کسی با جامه طواف کردی
دیو او زدندی و جامه از وی دور کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد و امر کرد
فرزندان آدم را از مردان و زنان و گفت ای فرزندان آدم زینت خود از لباس و جامه
فرا گیرید نزدیک هر مسجدی یعنی جامه در پوشید چون طواف خواهید کرد یا در مسجدی خواهید شد
و از جامه آنچه عورت را بپوشد فریضه است و اگر چه عبایی باشد امام محمد باقر
علیه السلم گفت مراد جامه نو و پاکیزه است که در روز عید و جمعه در پوشند چون

بعضی

بعضی و جامع خواهند شدن روایت کرده اند که امام حسن بن علی علیهما السلم چون نماز
کردی خوبتر و نیکوتر جامه پوشیدی از وی سوال کردند از این معنی گفت إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ
يُحِبُّ الْجَمَالَ و اتجمل لربی فانی بنوی گفت زینت ستره است استنان است در نماز پیش
قول رسول صلی الله علیه وسلم إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةً وَزِينَةُ الصَّلَوٰةِ رفع الیدین
گفت هر چیزی را زینتی است و زینت نماز دست برداشتن است از بهر تکبیر احرام
و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و سر برداشتن از هر دو ارکان خدای فرمود كُلُوا
وَاشْرَبُوا بنو عامر در ایام حج طعام نخوردندی و آب نخوردندی از بهر تعظیم حج الا
مقداری که سد رمق بودی ایشان را مسلمانان گفتند یا رسول الله ما بدین اولیتریم
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این را بخ تعالی نیست طعام خورید و آب خورید
اما در آن اسراف مکنید که بیش از حد بخورید و از حلال بحرام تعدی مکنید
که خدای تعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد عبدالله عباس گفت هر چه خواهی
بخور و هر چه خواهی در پوش مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در پوشیدن خیلا
و تکبر و اسراف آن باشد که نه در راه خدای باشد که اگر بوزن کوه احد در طاعت
خدای بر خرج کرده شود اسراف نباشد و اگر درمی در معصیت خرج کنند اسراف باشد
و گفته اند تعدی مکنید در اکل و شرب از منفعت و مضرت یعنی تا هضم خود باشد
نافع باشد چون از حد خود بگذرد مضرت بود و رشید را طبیبی بود ترسا و سخت
حاذق بود با امام زین العابدین واقدی گفت در کتاب شما چیزی از علم طب هست نه
و علم دو است علم ابدان و علم ادیان واقدی گفت خدای تعالی جمله طب در نیمه آیتی جمع کرد
فی قوله كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده اند
گفت بلی جمله طب در کلمه چند جمع کرده است فی قوله المعدة بیت الداء والحمیة
رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته معده خانه رنجهاست و پرهیز سر همه
داروهاست و هر نفسی را آن باید داد که عادت کرده باشد ترسا گفت کتاب شما
و پیغمبر شما سر مایه علم جالینوس آورده است   قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا

فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ — چون جماعتی از عرب حج رفتندی یا عمره گوسفند و آنچه از وی بودی
از شیر و پیه بر خود حرام کردندی عبد الله عباس گفت مراد از آن چیزها است که اهل جاهلیت
بر خود حرام کرده بودند بحیره و سائبه و وصیله و حام خدای تعالی آیت فرستاد و گفت بگوی ای محمد
کیست آنکه او حرام کرد آنچه اوست زینت خدای که برای بندگان خود بیرون آورد
از انواع لباس که خویشتن را بدان مزین کرده باشند و طعامهای لذیذ پاک و خوش از آنچه ما
ایشان را روزی کردیم بگوی ای محمد که امروز در دنیا درین لباسها و طعامها مشرکان و مومنان
شریک اند چنانکه مومنان انتفاع می گیرند مشرکان هم می گیرند اما روز قیامت
این جمله خاص و خالص مومنان را باشد که کافران را در آن هیچ نصیبی نباشد و این آیه دلیلست
بآنکه خدای تعالی آنچه آفرید در دنیا برای مومنان آفرید زیرا که گفت
قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا اگرچه این کافران نیز مومنان را است و کافران در انتفاع این
جمله تبع و طفیل مومنان اند و روز قیامت این تبعیت و طفیلی نباشد برای آنکه کافران را جای
دوزخ باشد و مومنان را بهشت بخلاف دنیا که همه در یک جای ایستاده اند آنگه گفت که
همچنین آیات و مفصلات را مبین کرده ایم برای آنانکه بدانند یعنی نظر و اندیشه
کنند تا علم حاصل شود ایشان را و اگرچه تفصیل و آیات از بهر همه بوده است اما چون
ایشان منتفع شدند بآیات گویی که خاص ایشان را بوده است — قُلْ إِنَّمَا

حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ

بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا

عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ — قدیم تعالی چون مشرکان را تعبیر کرد بتحریم محللات که چیزهایی که
در شرع و عقل حلال بود از رای خود باعتقادات فاسد بر خود حرام کرده اند همچنین تعبیر می کند

ایشان را و توبیخ

ایشان را و توبیخ می کند بتحلیل محرمات که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع باز نماید که ایشان
در هر دو نوع تحلیل حرام و تحریم حلال مخطی بودند گفت بگوی ای محمد که خدای من جمله فحشا
و زشتیها حرام کرده است آنچه ظاهر است و آشکارا و آنچه پنهان باشد و ما بید
از طواف خانه کعبه که مردان بروز کنند و زنان بشب برهنه و از زنا کردن بشب که
گمان آن کنند تا زنا در روز قبیح است و در شب و نهان قبیح نباشد و همچنین حرام
کرده است اثم را و اثم گناه باشد و عرب خمر را اثم خوانند یعنی خمر را حرام کرده اند و در بیت
اثم خمرست — شربت الاثم حتى ضل عقلي كذاك الاثم يذهب بالعقول فرا گفت اثم هر
گناهی باشد که در وی حد نباشد و بغی حرام کرده است و بغی ستم و ظلم است و تطاول بر مردمان بناحق
و طلب دیات ناواجب و بغی در وضع لغت طلب است و آن بر واجب و ناواجب باشد
از بهر آن گفت که بغی که بناحق باشد حرام کرده و دیگر آنچه حرام کرده است شرک
بخدای و انباز کردن با خدای در عبادت آن چیزی را که بدان هیچ حجتی و برهانی
نفرستاده است حجت را سلطان خوانند زیرا که مسلط بود بر شبهه و بعض حرام کرده
که بر خدای چیزی گویند که ندانند و خدای تعالی نفرموده باشد تا گویید که خدای
فرموده است و این دلیلست بر بطلان تقلید و قبول کردن قول غیری بی حجت

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي

فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ — حق تعالی می گوید که هر امتی و قومی و گروهی را اجلی هست یعنی حد و مرگ

و نفاذ عمر ایشان که چون اجل در رسید یک ساعت تقدیم و تاخیر نکنند گفته اند که این آیت
وعید است قریش را بعذاب بدر اجلی که معلوم است نزدیک خدای تعالی چنانکه ایشان
دیگر را بود که پیش از ایشان بودند آنگه خطاب کرد با جمله مکلفان و گفت ای فرزندان آدم
اگر بیاید بشما پیغمبران که ایشان هم از شما باشند و از اصل شما باشند و از قبیله شما باز جنس شما
و قصه می کنند بر شما آیات مرا یعنی آیات من بر شما می خوانند ایشان را فرمان بریت و طاعت
دارید و متابعت ایشان کنید و از معصیت نافرمانی دور باشید که هر که تقوی
و پرهیزکاری کند و کار خود باصلاح آورد و عمل صالح کند ایشان که برین صفت باشند
بر ایشان هیچ خوفی و ترسی نباشد آنجا که دیگران خائف و ترسان باشند و ایشان نیز غمگین
نشوند چون دیگران اندوهگین باشند و این بیان چنان می نماید که صفت معصومان است
آنجا که نفی خوف و حزن کرده است از ایشان بر سبیل عموم و اینها کسانی باشند که جمله
واجبات بجای آرند و از جمله معاصی اجتناب کنند و این جز معصومان نباشند و اکنون
که جای این خطا باشد از بعضی اجتناب کنند و بعضی را ارتکاب کنند بی توبه بمیرند
کار او موقوف باشد بمشیت خدای که اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقاب کند
چون خدای تعالی ذکر مؤمنان کرد و آنچه پاداشت ایشانست ذکر متکبران و مکذبان
کرد و آنچه سزای ایشانست در عقب وعد و وعید آورد تا جمع باشد میان ترغیب و ترهیب
تا مکلف بهر دو طریق بفعل واجب نزدیک بود و از فعل قبیح منزجر گفت آنکه
آیات ما بدروغ داشتند و از آن استکبار کردن گنی کردند و بزرگواری نمودند ایشان اهل
دوزخ و ملازمان آتش اند در آنجا خالد و جاوید باشند   فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ
الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنتُمْ
تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ

كَانُوا كَافِرِينَ   حق سبحانه و تعالی بر سبیل استنکار و تعجب میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر
از آن کس که او دروغ بر خدای فرا بافد یعنی دروغ بر خدای بندد در جهان هیچ کس ظالمتر
و ستمکارتر از آن کس نیست که دروغ بر خدای نهد یا آیات و بینات و حجج و دلالات او را
بدروغ دارد اینها که چنین باشند بایشان رسد نصیب و بهره ایشان از کتاب یعنی آنچه
در لوح محفوظ در حق ایشان نوشته باشد بایشان رسد از اعمار و ارزاق و آجال ایشان
و عذاب و هلاک ایشان ابن عباس گفت بایشان رسد نصیب ایشان از آنچه کرده باشند
و در صحیفه اعمال نوشته باشند لامحاله که بایشان رسد و از جمله آنچه بایشان رسد
سیاهی روی ایشان باشد روز قیامت لقوله تعالی ویوم القیمة تری الذین کذبوا
علی الله وجوههم مسودة ابن عباس و ارزاق ایشان بایشان رسد تا آنگاه که رسولان ما
و فرستادگان ما بایشان آیند و جان ایشان بردارند یعنی ملک الموت و اعوان او و فرشتگان
عذاب که جان ایشان قبض کنند و بدوزخ برند این فرشتگان ایشان را گویند
کجا شد معبودان شما که ایشان را بیرون خدای میپرستیدید و عبادت می کردید
و این ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت گویند که اگر هیچ سود کنند ایشان کم شدند
آنکه ما را حاجت است بدیشان بیاید که ما را نجات کرده باشند ایشان گویند گم شدند
و اقرار کردند بر نفس خویش بآنکه ایشان کافر بودند بخدای و این اعتراف و پشیمانی ایشان
سود ندارد از آنکه نه در وقت پشیمان شدند و اعتراف آوردند

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ
فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا
فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ
عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ

وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ خدای تعالی روز قیامت گوید کافران را که شما
نیز در میان گروهی روید از کافران که پیش از شما بودند و بگذشتند از دیوان
و آدمیان و به دوزخ رسیدند یعنی چون ایشان کافر بودند و به دوزخ شدند شما را حکم این است
که به دوزخ شوید که هم طریقه و ملت ایشان بوده اید و در دنیا با ایشان بوده اید و در دنیا با ایشان
اقتدا کرده اید و پیروی ایشان بوده اید باید که در عذاب کشیدن رفیق و جلیس
یاران ایشان باشید آنکه حال ایشان چنان باشد که هر گاه که گروهی از ایشان در دوزخ
شوند امثال خود را و مقتدایان خود را بینند که در دنیا با ایشان اقتدا کرده بودند
و با ایشان گمراه شده ایشان را لعنت کنند مشرکان مشرکان را لعنت کنند و جهودان
جهودان را لعنت کنند و ترسایان ترسایان را نفرین کنند همچنین تا که همه در دوزخ
به یکدیگر رسند جمع شوند آخرینان اولینان را گویند پیروان پیشروان را گویند
اتباع و سفله ارباب و رؤسا را گویند اهل آخر الزمان قوم اوایل را گویند بار خدایا
اینان پیشوایان و مقتدایان ما بودند ما را از راه حق گمراه کردند و از مذهب درست باز داشتند
و ما را گمراه کردند خداوندا عذاب ایشان را افزون گردان و عقاب ایشان را زیاده کن
ابن مسعود گفت ماران و کژدمان بر ایشان مسلط گردان خدای جواب دهد و گوید که
هر یکی را از این پیشوایان و مقتدایان شما عذاب مضاعف است برای گمراه بودن و گمراه
کردن ایشان دیگران را و هر گروهی را جزا خواهد رسید به قدر استحقاق خواهد بود
و لکن نمی دانید ایشان که مقدار آن چیست و قدر استحقاق چگونه است و این
نمی دانند که بیان کرده عذاب چگونه است هر کسی عذاب خود را تا آنگه آخرینان چون این
گفته باشند اولینان مر ایشان را گویند که چرا چنین باید که ما را عذاب مضاعف
باشد و شما را بر ما فضل نیست که عذاب شما کمتر و عذاب ما بیشتر بود و اگر بر ضلالت
بودیم شما نیز همچنان بر ضلالت بودید و تقصیر و غفلت و ترک نظر از ما و شما یک
بود است چرا باید ما را عذاب افزون بود آنکه خطاب به هر جمله را از تابع و متبوع

ومقتدی

و مقتدی و مقتدی که بچشید عذاب به سبب عقاب آنچه کسب کرده اید از اعمال
به اختیار خود نه به اختیار ما. إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا

عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ

فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ

وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

به درستی و حقیقت که آنکسانی که به دروغ داشتند آیات ما را و از ایمان آوردن
و بدان استنکاف کردند و از آن ترفع و تکبر نمودند درهای آسمان از بهر استعطاف
ایشان نگشایند و ضع قدر ایشان را برای ارواح و اعمال ایشان نگشایند چنانکه برای
ارواح و اعمال ایشان یعنی مومنان بگشایند امام محمد الباقر علیه السلام گفت ارواح مومنان
و اعمال ایشان به آسمان برند درهای آسمان برای ایشان بگشایند و از بهر اعمال کافران درهای
آسمان نگشایند گویند که به سجین برند و آن وادی است به حضرموت که نام آن برهوت گویند
ابو هریره از رسول روایت کرد که چون فرشتگان به بالین بنده مومن حاضر آیند گویند ای
روح پاک از تن پاک بیرون آی به رحمت خدای پسندیده و حین و بشارت باد ترا به روح و ریحان
و خدای از تو راضی نه غضبان آنگه آن روح را می برند تا آسمان دنیا گویند در را بگشایند گویند
ایشان را که این روح کیست گویند روح فلان بنده مومن است گویند مرحبا بالنفس الطیبة
التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدا و ابشری بروح و ریحان و رب غیر غضبان
و در بگشایند تا در رود و به هر در آسمان که رسد همین ترحیب و بشارت گویند تا آنکه
که به آسمان هفتم رسد و اما چون بنده مومن نباشد فرشتگان عذاب حاضر آیند و گویند بیرون
ای نفس خبیثه بشارت باد ترا به غساق و حمیم آنگه او را به آسمان برند و در بگشایند از آن
آسمان گویند که روح کیست گویند روح فلان بنده گویند لا مرحبا بالنفس الخبیثة

الّتی کانت فی الجسد الخبیث الی جهنم فانّه لا تفتّح لهم ابواب السماء برگرگه
درهای آسمان برای ایشان نگشایند آنچه برگرها شده و بگور خدا وند تن فروکنند

وچون خدای ذکر کرد در سبیل این و بیان حالت ایشان از دوزخ گفت از دوزخ
بیرون نیایند و در بهشت نروند تا آنکه اشتر بسوراخ سوزن برود و رفتن شتر
بسوراخ سوزن محالست پس محال باشد رفتن ایشان در بهشت و ما کذلک نجزی المجرمین
گناهکاران را از کافران هر کافری مجرم باشد اما هر مجرمی کافر نباشد پس این مجرمان کافرانند
زیرا که یاد کرده معنی معاد رشد است که موسن جاودانه در دوزخ نماند آنکه گفت این کافران
مکذب باشند در دوزخ بسترها باشد از آتش دوزخ و از بالای سر ایشان پوششها
باشد یعنی عذاب از آتش دوزخ سرایشان شامل باشد و چون ذکر بستر کرد ذکر پوشش کرد
و آن جادر است و این بر سبیل تهکم گفت یعنی سرزنش آنکه گفت و ما کذلک نجزی
دهیم الظالمین یعنی کافران را و ظلم کفرست که ان الشرک لظلم عظیم

والّذین آمنوا و عملوا الصّالحات لا نکلّف نفسا الّا وسعها اولئک

اصحاب الجنّة هم فیها خالدون ۝ ونزعنا ما فی صدورهم

من غلّ تجری من تحتهم الانهار و قالوا الحمد للّه الّذی هدینا

لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا ان هدینا اللّه لقد جاءت رسل ربّنا

بالحقّ ونودوا ان تلکم الجنّة اورثتموها بما کنتم تعملون

چون حق تعالی ذکر کافران و آنچه جزای ایشانست کرد در عقبه ذکر مومنان کرد و آنچه ثواب ایشانست
گفت آنانکه بگرویدند و قول رسول را باور داشتند و عمل صالح کردند و برون فرمان ما رفتند

وما هرچه

و ما هرچه فرماییم ایشان را بدان قیام توانند کرد و هیچ نفسی را تکلیف نکنیم الّا آنچه وسع
و طاقت و توانایی وی باشد و اگر تنبیه کنند معلوم شود آنچه خدای بنده را فرموده است
کمتر از وسع و طاقت بنده است در شبانروزی هفده رکعت نماز فرموده است بنده هفتاد و
هفتصد تواند کرد و لکن خدای بفضل و کرم خویش تکلیف بسیار ندهد لم یرد عسرا
و اعطی علی القلیل کثیرا عجبا آنکه کما و تکلیف ما لا یطاق روا میدارد و خدا را
نمیداند الا دون ما لا یطاق و اگر بحسب آلت و قدرت تکلیف کردی عدل کرده بودی
چون که از آن کمتر کرد فضل کرده باشد از خدای که روا ندارد که تکلیف عدل کند
که روا دارد که ظلم کند خدای تعالی میگوید که ما ظلم نکنیم و تکلیف بیشتر از طاقت
نفرماییم اینها که آنچه فرماییم از ایمان آوردن و عمل صالح تیار نمایند ایشان اصحاب بهشت
جاوید باشند و ملازمان نعمت دایم باشند و در بهشت خلود جاوید دارند از سینه اهل
بهشت بکنیم و دور کرده ایم آنچه در سینهای ایشان باشد از غل و کینه و حسدهای ایشان
پاکیزه کرده ایم با آنکه تصفیه طباع ایشان کنیم باسقاط و سادن و آنچه آرزوی
ایشان باشد با ایشان دهیم تا غنای حال عبری کنند در خبر است که در بهشت انگور آنکه
ارو مکه و ملکش بیاید کمتر از همه ملکه بیایش بود جنانکه کافی بود که آنچه آورد
کفی است سدی گفت چون اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد از اصل ساق او
دو چشمه بیرون آید از یک چشمه باز خورند هر چه غل و غش و حقد و حسد باشد از دل
ایشان برود و آن شراب طهور باشد و از دیگری غسل کنند تا نضارت بهشت و غضاضت
نعیم بر ایشان پیدا شود و هرگز پس از آن ناخوش و ناچیز نگردند و گونه روی ایشان نشود
آنکه بیان و وصف منازل ایشان کرد و گفت تجری من تحتهم الانهار گفت منازل
ایشان چنان بود که در زیر کوشکهای ایشان جویهای آب روان باشد و چون آن
را ببینند گویند الحمد للّه الّذی هدانا لهذا سپاس و ستایش خدای را که ما را
باین هدایت داد و اگر نه آنستی که خدای ما را بدین هدایت کرد هرگز باین راه نیافتیمی ما را
راه نمودی اگر خدای ما را راه ننمودی سفیان ثوری گفت سپاس آن خدای را که ما را توفیق داد
تا عملی کردیم که ثواب و جزای آن اینست در خبر است که رسول صلی اللّه علیه گفت چون اهل بهشت

در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ خدای تعالی از زبان ایشان حکایت بر دارد
بینند و آنچه ایشان در آن باشند از منازل و مقامات عالی از درجات و درکات اهل دوزخ گویند
لولا ان هدینا الله و این حسرت ایشان باشد و اهل بهشت گویند لولا ان هدینا الله
و این شکر ایشان باشد آنکه گفت هیچ مومن نباشد که او را جایگاه او در بهشت و دوزخ
منزلی و جایی باشد چون حجاب بر دارند ایشان را بنمایند دوزخی را گویند این قصور
و منازل و درجات که می بینی برای تو خواهد بود اگر ایمان آوردی و طاعت کردی و بهشتی را
گویند این درکات و عقوبات که می بینی ترا بودی اگر تو نیز همان کردی که ایشان کردند
از کفر و معاصی آنگه گویند این میراث شما را ارزانی داشتیم از ایشان با این عمل که کردید
و آن حالیکه باستحقاق لا بوجه الاتیان ما شاید اینان دادیم آنکه منادی ندا کنند
و گوید اهل بهشت شما را تندرستی حاصل است که با آن بیماری نباشد و برنایی که با آن پیری
نباشد و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نباشد و نعمتی که با آن شدت
نباشد اهل بهشت چون این ندا شنوند و این نعمت بینند گویند لقد جاءت رسل
ربنا بالحق رسولان خدا بیامدند بحق و حق گفتند و حق آوردند و ما ایشان را تصدیق
کردیم و باور داشتیم لاجرم باین بهشت رسیدیم و این ندا شنیدیم که ما را دادندی
گفتند ان تلکم الجنة اگر این بهشت میراث شما کردند و بشما دادند بآنچه
شما کردید در دنیا از ایمان و طاعت ما وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم

مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ

أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا

عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ

حق تعالی حکایت

حق تعالی حکایت می کند از گفتاری که میان اهل بهشت و دوزخ رفته و بلفظ ماضی گفت تا باز نماند
که این لابد خواهد بودن و چنانست که پنداری که بوده است گفت آواز دهند ندا کنند
اهل بهشت اهل دوزخ را و گویند آنچه ما را وعده داده بود خدای ما آنرا یافتیم و ما رسید
بحق پس شما یافتید و بشما رسید آنچه خدای شما را وعده داده بود و این بر سبیل استهزا
و سرزنش و شماتت گویند ایشان جواب گویند که نعم آری یافتیم و حق و صدق بود آنچه ما را
ایشان خبر می دادند و ما باور نمی داشتیم چون این گفته باشند و جواب شنیده در میان ایشان
آواز دهنده آواز دهد که لعنت خدای بر ظالمان باد چنانکه هر دو گروه بشنوند
مومنان بحرم شوند که کافران ملعون شوند و لعنت و خشم و عقاب خدای باشد
و از امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند که او گفت مؤذن منم
که ندا کردم لعنت بر ظالمان آنگه ظالمان را وصف کرد و گفت آن ظالمانی که مردم را
منع می کنند از راه خدای بی کرده باشند و از راه بری کرده اند طلب آن می کنند
تا آنرا بشبهه و تلبیس کج کرده باشند و بنمایند مردمانرا که این راه کج است و این آن کسند
که ایشان بقیامت و حشر و نشر و ثواب و عقاب کافر بودند ایمان نداشتند آنگه گفت میان
ایشان یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد هر حاجزی باشد که منع کند از سور
شعاع و این آیت چنانست که گفت فضرب بینهم بسور له باب وَعَلَى الْأَعْرَافِ

رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ

تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

حق سبحانه و تعالی گوید که بر بالای باشد میان بهشت و دوزخ باشد مردانی باشند که
مردمی را که ببینند نشان ایشان بشناسند حسن بن الفضل گفت مراد باعراف صراط است

تا آن مردان که بر اعراف باشند که باشند و برای چه باشند خلاف کرد مانند عبد الله بن عباس
و حذیفه یمانی کنند گروهی باشند که سیئات و حسناتشان یکسان باشد سیئاتشان
قاصر بود از دوزخ و حسناتشان بحد وصول بهشت نبود خدای تعالی ایشان را آنجا بدارد
چون حساب خلایق بکنند ایشان را به بهشت برند و ایشان آخرین کسانی باشند که به بهشت روند
و ایشان از آنجا که مرتبتی باشند اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسند چون خدای تعالی
خواهد که ایشان را به بهشت برد بفرماید تا ایشان را به جوئی که آن را عین الحیوان گویند
در کنارهای آن جوی شاخهای زر باشد مکلل به مروارید خاکش مشک باشد ایشان را از آن
آب بشویند اندامهای ایشان پاکیزه شود خالی سفید بر سینه ایشان پدید آید که
ایشان را بدان شناسند حق تعالی گوید ایشان را که تمنا کنید آنچه خواهید ایشان تمنا کنند
و هرچه آرزوی ایشان باشد بخواهند چون تمنای ایشان برسد خدای تعالی گوید شما را آن
آنچه تمنا کردید و هفتاد اضعاف آن چون ایشان را به بهشت برند اهل بهشت ایشان را به آن خال بشناسند
و ایشان را مساکین الجنة خوانند یکی از بنی هلال از رسول صلوات الله علیه پرسید که اصحاب اعراف کیستند
که در راه خدای جهاد کرده باشند و شهید شده و ایشان آخرین قومی باشند که در بهشت روند
و روایت عبد الله عباس آنست که اولاد انبیا باشند ثعلبی در تفسیر آورده است باسناد از عبد الله
عباس که اعراف جایست بلند از صراط و آن مردان که بر اعراف باشند امیر المؤمنین علی و حمزه
عبد المطلب و جعفر طیار دوستان خود را از دشمنان بشناسند به علامت و آن علامت آنست
که دوستان سفید روی باشند و دشمنان سیه روی امام محمد الباقر علیه السلم گفت این مردان ائمه
معصوم اند و همه در میان ایشان بود امام جعفر صادق علیه السلم گفت اعراف تلیست
میان بهشت و دوزخ هر پیغمبری را و خلیفه را آنجا بدارند با گناهکاران امت خویش چنانکه
امیر لشکر را با لشکر بدارند تا آنکه عاصیان باشند ببرند و به بهشت شوند و خلیفه رسول
آن گناهکاران را گوید که با وی ایشان باشند بنگرید به برادران نیکوکار خویش که
سبق بردند به بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند چنانکه خدای تعالی این حکایت بیان کرده گفت
و نادوا اصحاب الجنة با اهل بهشت این سابقان ندا کنند و گویند سلام بر شما باد و
ایشان درین حال بهشت نشده باشند اما طمع دارند که در بهشت شوند بشفاعت پیغمبر با امام

وچون

و چون ابصار گناهکاران اعراف را که با پیغمبر و امام بر اعراف باشند و بیهای چشمهای ایشان
باجانب جهت دوزخ کرده باشند دوزخ و عذاب اهل دوزخ ببینند پناه با خدای دهند
و التجا با درگاه وی کنند و گویند بار خدایا ما را با این قوم و گروه که ظالمان و ستمکاران اند
قرین و مصاحب گردان و نباید این دعا را که اشارت است که خدای تعالی ایشان را با ظالمان
قرین نکرده اما آنست که ایشان در وقت گران باشند و خدا را به خضوع و خشوع بخوانند
و ایشان را این دعا صرفی حاصل شود چنانکه از خدای نعیم و بهشت خواهند
نیکوکاران نیز آنجا که گفت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا همچنین گویند که استعاذت و
تضرع کنند پناه با خدای دهند از عذاب وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ

رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ

تَسْتَكْبِرُونَ أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا

الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ حق سبحانه و تعالی خبر می گوید که
کنند اصحاب اعراف امام جعفر صادق علیه السلم گفت انبیا و خلفا در وی بدوزخ دارند
آواز دهند مردانی را که ایشان را شناسند از جمله دوستان و کفار و منافقان بعلامتی که
ایشان را باشد و آن آن باشد که ایشان سیاه روی و سبز چشم باشند ایشان را گویند بر سبیل
سرزنش و ملامت که شما را نفعی نکرد و سودی نداشت جمع کردن شما اموال و اتباع و
لشکر و عذاب خدای دفع نکرد از شما استکبار و گردن کشی که شما می کردید از قبول
خدای و رسول و ائمه صلوات الله علیهم آنگه اشارت با اهل بهشت کنند از آنانکه ضعفا
و مساکین اهل دنیا بوده باشند و آن کافران و منافقان را گویند که ایشان آنانند که شما
در دنیا سوگند می خوردید و گفتید که هرگز رحمت خدای با ایشان نرسد و خدای ایشان را
به بهشت نرساند آنگه روی درین ضعفا آرند و ایشان را گویند در بهشت شوید و در آن به نعمت
جاوید باشید که بر شما هیچ ترسی نیست چنانکه برین منافقان و کافران است و شما اندوهگین نشوید

چنانکه ایشان اند هم‌چنین بوند و آیات متقدم و متأخر دلیل است بر آنکه
اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغمبران و امامان چنانکه امام جعفر
صادق علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند و حبر عبدالله عباس در باب حمزه و جعفر
و امیرالمؤمنین هم نزدیک براین آنکه حق تعالی لفظ رجال گفت و در دیگر آیات نیز
این لفظ خوانده که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه یعنی حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیدة بن الحارث ومنهم من ینتظر
یعنی علی بن ابی طالب ... امام جعفر صادق علیه السلام حدیث عمرو بن ثابت
و دیگر راویان از صحابه و تابعین که رسول علیه السلام امیرالمؤمنین علی را گفت یا علی
کانی انظر الیک یوم القیمة و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنة و آخرین الی النار
گفت ای علی پنداری که من در تو می‌نگرم که فردا عصای از چوب عوسج در دست گرفته
باشی گروهی را به بهشت همی رانی و گروهی را بدوزخ می‌اندازی و دوزخ را می‌گوئی هذا لی
وهذا للـ... فان من اعدائی و ذریته فانه من اولیائی ... این را بگیر که
از دشمنان منست و این را دست بدار که از دوستان منست آنکه رسول خدای گفت
والله که آتش علی را مطیع تر باشد از بنده مر خواجه خود را در جنت که حارث همدانی
امیرالمؤمنین علی را گفت ... از دو حالت ... یکی از وقت نزع و یکی از صراط بر گذشتن
علی را گفت من از دو حالت که مترس که دوستان ما آنجا ایمن باشند جمله دوستان
و دشمنان من مرا آنجا ببینند و من ایشان را ببینم و بشناسم و ایشان مرا بشناسند و جای
خود برسند ... این شعر گفت یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا
یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا وانت عند الصراط معترضی
فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه ولا تقربی الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا وَنادی اَصحابُ
النّار اَصحاب الجنّة اَن اَفیضوا عَلَینا مِنَ الماء اَو مِمّا رَزَقَکُمُ الله
قالوا اِنّ الله حَرَّمَهُما عَلَی الکافِرین الَّذین اتَّخَذوا دینَهُم لَهواً

ولعبا

وَلَعِباً وَغَرَّتهُمُ الحَیوةُ الدُّنیا فَالیَومَ نَنسیهُم کَما نَسُوا لِقاءَ
یَومِهِم هذا وَما کانوا بِآیاتِنا یَجحَدون

چون حدیث مؤمنان و متقیان و اهل منازل و درجات و مقام و وسیله شفاعت کرده
این حدیث اهل دوزخ می‌کند که اهل دوزخ در عقاب دوزخ می‌کنند ...
میان ایشان حجاب بردارند تا اهل بهشت اهل دوزخ را ببینند تا در حسرت شادی ایشان
بیفزاید اهل دوزخ اهل بهشت را در آن منازل و غرفات در نعمت ببینند اهل بهشت
اهل دوزخ را گویند بر سبیل شماتت که هل وجدتم ما وعد ربکم حقا
اهل دوزخ اهل بهشت را گویند از سر درماندگی و استغاثت ان افیضوا
علینا من الماء اهل دوزخ آواز دهند اهل بهشت را از آن آب که شما می‌خورید
و در زیر درختان و کوشکهای که شما را شربتی دهید و جرعه از آن آب بر ما ریزید
و بر سر ما و زبر ما و از ... دهید یا از آن طعامها که خدای تعالی شما را روزی کرد
اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی این طعام و شراب حرام کرد است بر
کافران ابوالجوزا گفت که عبدالله عباس را پرسیدند که کدام صدقه فاضل‌تر است
گفت شربتی آب تشنه را دادن گفتم از کجا گفتی گفت از قرآن نمی‌بینی که چون اهل دوزخ
درمانند از نعمتهای بهشت و لا بی می‌خواهند ان نعمت است که قدر آن بیشتر?
مردمان نمی‌دانند تا از وی باز نمانند و یک قول دیگر آنست که نعیم در قول خدای تعالی
که لتسئلن یومئذ عن النعیم آبست یعنی از آب سرد بپرسند ایشان را تا شکر
آن گذارده اند یا نه و از ... که گفت امیرالمؤمنین علی کرم که از وی
پرسیدند که طعم الماء گفت طعم الحیوة گفت آب چه طعم دارد گفت طعم زندگانی
آنکه خدای تعالی صفت این کافران کرد و گفت ... و حرام است طعام بهشت
بر کافری که دین خویش که ایشان را واجب و لازم است بر آن بودن آنرا بافسوس و بازی
و لهو گرفته اند بازی جوانان باشد از نشاط و ملاهی و معارف و لعب بازی کودکان باشد

وهردو نیز لعب بود وایشان را مغرور کرد و بفریفت زندگانی دنیا لیوم آن روز ایشان را فراموش کنیم
از ثواب بجنانکه ایشان این روز را فراموش کرده بودند و نرسیدند باین روز فراموش کردند
ولهو ولعب آنچه خواستند حلال کردند وآنچه خواستند حرام کردند ونسیان خدای تعالی
روایت است احوال ایشان از سماع [illegible] روز عمل کردند گویی که با ایشان در دوزخ معامله مسیان
رود تا ایشان آنجا مخلد و مؤبد باشند و گویی در زندان خواهند داشتن تا بردن
گویند که او را در زندان فراموش کردند ابو وراق گفت مراد درین آیت عدت
که روز عید ما آن روز عادت [illegible] ایشان شد وزر لهو و بازی گرفتند در خلاف
فرمان خدای و بدنیا مغرور شدند لاجرم ما نیز ایشان را امروز در دوزخ رها کنیم
چنانکه ایشان استعداد و ساز این روز رها کردند و آیات و دلالات ما
جحود و انکار کردند   وَلَقَدْ جِئْنَاهُم بِكِتَابٍ

فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ   هَلْ يَنظُرُونَ

إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ

قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا

أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ

وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ   حق تعالی درین آیت خبر میدهد و میگوید
که ما آوردیم بدیشان کتابی یعنی به پیغمبر ایشان فرستادیم تا بر ایشان خواند و ما آن را مفصل
ومبین و مشروح کردانیدیم بکمال علم خود و اشتباه والتماس از و زایل کردیم تا هدایتی و رحمتی
و بیانی باشد گروهی مؤمنان را و قرآن اگرچه دلیل و بیان و حجت است کافران را
حد که مؤمنان را گفت که هدایت کافرانست تا ایشان بدانند که کافران از آن منتفع اند

آنکه خدای تعالی گفت این کافران چه انتظار میکنند و چه توقع میدارند که باین همه
آیات و حجج و دلالات ایمان نمی آورند ایشان انتظار عذاب میکنند مگر آمدن تاویل این آیات
یعنی جزا و عقوبت و بعث و نشر و حساب و کتاب و عاقبت چیزی و سرانجام وی بود.
که با ایشان گوید آنکه گفت آن روز که تاویل او بیاید از حساب و کتاب و ثواب و عقاب
ایشان را ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند و آنانکه این روز را فراموش کرده باشند
پیش ازین یعنی در دنیا اعتراف آورند با مر رسولان و گویند که رسولان خدای ما آمدند
و بحق آمدند و حق آوردند و کتابهای شریعت همه حق بود و حق آن بود که ایشان بدیشان و
دیگر مصحف از گواهی دهد و باطلان بود که عقل با دلیلی از آن له بر فساد آن گواهی دهد
آنگه ایشان از سر سبیل تمنا گویند که اما ما را هیچ شفیعان خواهد بودن که برای ما شفاعت
کنند یا ممکن بود که ما را با دنیا برند تا عملی کنیم بخلاف آنکه کردیم از ایمان و عمل صالح
آنکه خدای خبر داد و گفت ایشان خویشتن را هلاک کردند بآنچه کردند در دنیا از کفر
و معاصی و نفس خود را که مایه تجارت ایشان بود که بآن عمل صالح کردندی در دنیا آن را
زیان کردند و از آن تجارت که در بازار دنیا کردند جز خسران چیزی دیگر ایشان را
حاصل نشد و گم گشت از ایشان آن دروغ که میگفتند و بافته بودند از نامهایی که
بر ایشان و معبودان خود نهاده بودند   إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ

مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

خدای شما و آفریدگار و پروردگار شما آن خداییست که بیافرید آسمانها و زمینها را
در شش روز از روزهای دنیا از روز یکشنبه تا روز آدینه چون آدینه بود

خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود و از بهر آن این روز را جمعه خواندند
آسمان و زمین را بشش روز آفرید و قادر بود که بیک لحظه بیافریند از بهر آن کرد
تا خلقان را بیاموزد در کارها و تانی کردن و از برای آنکه تا بر انشاء حوادث
در اوقات ساعات هر چیزی عقب دیگری دلیل حدوث او کنند و دانند که فاعل
این چیزها عالمست و مدبر و متصرف و بر مشیت و ارادت خویش روی فراکرد و قصد
آفرینش عرش کرد و عرش را بیافرید و برآفریدن او غالب و مستولی گشت
و از آفریدن او عاجز نیامد اعظمی و بزرگی که عرش راست و عرش چیزیست که
خدای تعالی او را بیافرید بر شکل تختی در خبرست که جبرئیل علیه السلم خواست تا طول عرش
بداند از خدای تعالی دستوری خواست سالهای بسیار بپرید تا ضعیف شد از خدای تعالی
مدد خواست خدای تعالی پرها و قوتش را مضاعف ساخت و بیشتر از آن مدت بپرید
هم ضعیف شد خدای تعالی قوتش زیاده کرد تا چند بار چون ملالش آمد گفت الهی آیا
بیشتر مانده است یا بیشتر پریدم خدای تعالی گفت ای جبرئیل درین چند بار
که می پری هنوز قایمه از قوایم عرش نپریدی و اگر در همه عمر دنیا درین سیر بودی که
بنهایت نرسی جبرئیل علیه السلم گفت سبحان من لا یعلم کیفیت خلقه الا هو یغشی
اللیل النهار شب را بروز بازمی پوشد و روز را بشب بازمی پوشد شب را در عقب روز
و روز را در عقب شب چون کسی که طالب چیزی باشد بشتابد نوری و تاریکی سیری
شمس و ثابت بحساب راست و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان را بیافرید و همه را مسخر امر
خود کردانید رفتن هر یکی در فلک خویش بامر و فرمان وی بست و بدانید که خلق و امر وی راست
خلق اختراع مقدور را شناسد خدای تعالی بر نوعی از تقدیر خود تعالی گفت خلق
یا بوجه اختراع مراست و جز از من کسی بر اختراع قادر نیست و امر مراست مرا رسد که
فرمان دهم که حکمت و مصلحت آن مقرون باشد و هر کرا که دو زمین فرمان دهد
توانند داد و بی امر من نرسد کسی را که هر کسی فرمان دهد پاک و بزرگوار خدایی که آفرینش را
و تصرف در آن بفرمان وی است آن خدایی که پروردگار جهانیانست
ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ

لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا
وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ حق سبحانه و تعالی خطاب می کند
بندگان خود را می گوید که بخوانید خدای خود را بتضرع و زاری و تذلل و مسکنت
و خواری در نهان و سر خدای را خوانید در خبرست که رسول صلوات الله علیه در غزایی بود
که عظیم سهمناک بود صحابه آواز به تکبیر بلند کردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت
اربعوا علی انفسکم خود باز کردید را خواهید که نه کری می خوانید و نه غایبی
خدای را می خوانید سمیع و قریب با شماست و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان
دعای سر و دعای علانیه هفتاد ضعف است که گفت که مردی بودی که قرآن حفظ کردی
و همسایه او آواز او نشنیدی و مردی بودی که در خانه خود همه شب نماز کردی و مهمان
انان بخبر بودی و بیش ازین کروهی دیدم که هر عمل که ممکن بودی بر توانستی کردن پنهان
کردندی و مسلمانانی بودند که در دعا و تضرع اجتهاد کردندی و آواز ایشان الا همس بود
را نا نا میان ایشان و خدای بود برای آنکه خدای چنین فرموده است که ادعوا تضرعا
وخفیة و خدای تعالی از بنده صالح را بستود بدو براهیم گفت چون خدای را در خفیه
خواند اذ نادی ربه نداء خفیا و خدای تعالی برای آن فرمود دعا در خفیه کردن که
از ریا دور باشد و او یعنی خدای دوست ندارد کسانی را که از حد در کذرند در همه معانی
و دعوات نانچه فرموده اند یعنی دوست ندارد که در دعا آواز بلند بردارند و گفته اند
که دوست ندارد کسی که صدر و دنیا چیزهای بیرون از عرف و عادت خواهد بود در آخرت منازل
انبیا خواهد دوست ندارد و دوست ندارد که نفرین با غو کنند و محبت خدای بندگان ارادت
نفع و ثواب وی باشد گفت ولا تفسدوا فی الارض فساد مکنید بترک و معصیت و چون
تا خون ریختن و ظلم کردن بیش از آنکه خدای تعالی زمین را بصلاح آورد بفرستادن پیغمبران
و حلال فرمود و انحراف از داشت و هر زمینی را که در و طاعت خدای ندارند آن زمین
خراب بود و هر زمینی که در و عبادت کنند و اهلش خدای را طاعت دارند آن زمین بصلاح
و آبادان بود و معصیت مکنید که خدای تعالی بشوی معصیت شما باران از آسمان باز دارد

کیرد و زمین خراب کرده و تباه کرده خدای را بخوانید بخوف و طمع اندر ثواب بخوف عقابش
و طمع اندر ثواب بخوف عدل او و بطمع فضل او که رحمت خدای بنیکوکاران نزدیکست
چون رحمت طلب کنید بیابید یعنی رحمت جهانی که همه خلایق از مومن و کافر
مستغرق رحمت و نعمت این جهانی وی‌اند وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ

الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ

لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ

يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ حق تعالی تعداد نعمت خود
می‌کند مضاف با نعمتهای دیگر که پیش از این ذکر آن کرد و گفت اوستان خدایی
که بفرستاد برای شما بادهای پراکنده کننده ابر و زنده کننده ابر و زنده کردانند
زمین را بباران‌ها و بشارت دهنده زمین را و خلایق را پیش از رحمت خویش که بارانست
و از جمله اقسام رحمت که در قرآنست یکی بارانست در خبرست که رسول صلوات الله علیه
چون باد سخت برآمدی اندیشناک شدی و خایف بودی چون از پی آن باران آمدی
ساکن شدی آنگه گفتی جاءت الرحمة رحمت آمد آنگه گفت از چنین بادها بترسید
که این از اعلام قیامتست و عذاب باشد و چون باران بر اثر آن آید رحمت باشد آورده‌اند که
در عهد بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند که بکشند امیرالمومنین علی پرسید که
این مرد چه گناه کرده است گفتند او چند کلمه کفر بر زبان اصرار می‌کند و از او پرسیدی کند
گفت از جهت گفتندی گوید که برنا دیده گواهی می‌دهم و فتنه را دوست می‌دارد مر او را رحمت

بکریزد مر امیرالمومنین گفت اگر گناه و کفر او اینست این همه ایمان و طاعتست و یقین
بزمین کویم و لکن شما نمی‌دانید گفتند چگونه است گفت برنا دیده که گواهی دهد
مر هستی خدای گواهی می‌دهد خدا را نادیده گفتند نیکو گفتی اما الحجه گفت فتنه را
دوست می‌دارم این مال و فرزند و خواسته است که انما اموالکم و اولادکم فتنة
و آنچه گفت از رحمت بگریزم آن خواست که از باران بگریزم و هو الذی
یرسل الریاح نشرا بین یدی رحمته خدای تعالی می‌گوید که ما بادها را
بفرستیم تا که چون این بادها بردارند ابرها را که آب باران گران باران ابرها را
برانیم بزمین مرده و بیابانی که گیاه نبود و اندرو بآن زمین آب را یعنی باران را
از ابر بیرون آریم بروز آوریم بآن آب از همه میوه‌ها چنانکه از زمین مرده
بآن باران گیاه و نبات بیرون می‌آوریم غرض ازین تشبیه آنست که تا مکلفان بدانند
که خدای تعالی قادرست بزنده کردن مردگان چنانکه برو متعذر نیست که زمین مرده را
به نبات زنده کرداند برو متعذر نباشد زنده کردن و این از بهر آن گفت
لعلکم تذکرون یعنی تا بود که شما اندیشه کنید و بدانید که آن خدایی که
قادر باشد که زمین مرده خشک بنگاه فندوار ازوی شکوفه بیرون آورد قادر باشد بر آنکه
مرده زنده کرداند و در و حیات آفریند ابوهریره و عبدالله عباس گفتند که حق
مردگان در نفخه اول میرند خدای تعالی چهل سال باران بر ایشان باراند مانند آب
مردانی که در کودنا زیر آنکه در زیر عرش است و آن را ماء الحیوان خوانند ایشان از کورهای
باران برویند چنانکه در رحم مادر تا آنگاه که تمام خلق شوند خدای تعالی بفرماید
تا روح در ایشان دمند آنگه خواب بر ایشان افکنند تا ایشان را بنفخه دیگر زنده کردانند
چون زنده شوند طعم خواب در دماغ یابند چون مردی که از خواب بیدار شود عنان حال گویند
یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ابوبکر عیاش گفت هیچ قطره باران از آسمان نیاید
الا که هر چهار باد در وی اثر باشد بفرمان خدای تعالی صبا ابر برانگیزاند و شمال
بیرون آورد و دبور پراکنده کند آنگه خدای تعالی مثل زد مومن را و کافر را مومن را
با ایمان و طاعات و انتفاع او با وامر و نواهی تشبیه کرد بزمینی پاک و خوش و کافر را در کفر

معصیت تشبیه کرد بزمینی شوره هر بارانی که بر زمین خوش آید و پاک از زمین انواع
نبات بود و ریاحین پدید آید و هر بارانی که بر زمین شوره آید اگرچه بسیار بود ازو
هیچ گیاه و نبات نروید پس مومن را دل دقیق باشد بنظر تفکر و ریاضت داده و بآداب عبودیت
متادب بود چون امری از اوامر خدای و وعظی از مواعظ رسول صلوات الله علیه شنود
در دل وی قرار گیرد بیخ زند و شاخ کند چون نبات در زمین پاکیزه کافر چون دل قاسی دارد
و بتفکر اندیشه عادت نداشته و بنظر تربیت نیافته چون زمین شوره شده از کفر و
معصیت اگرچه بسیار مواعظ از خدا و رسول بروی خوانند هیچ اثر نکنند
و بدان منتفع نشود چنانکه زمین شوره از باران می گوید که از زمین پاک بیرون آید
باذن یعنی بامر و فرمان خدای وی و آن زمین که پلید شوره شود ناگزید بیرون نیاید
از وی الا چیزی اندک بی نفع و ما چنین کردایم آیات و دلالات را بوجهی دون وجهی
و بیانی دون بیانی تا نزدیک بود بفهم خلایق مر قومی را که ایشان شکر نعمت خدای
گزارند و بندگی ما بجای آورند یعنی این دلایل و عبر متضمن این نعمتهای عاجل از وی
انتفاع و آجل از وی اندیشه و تفکر تا صاحبش را بعلی رساند که در انجا نجات یافت باشد
ما کردایم و پیدا کردیم حالا بعد حال برای آنکه شما در وی اندیشه کنید
و بدانید که این نعمتها از خداست بر شما و اعتراف دهید باو و تعظیم کنید مر نعم او را
تا شاکر نعمت من باشید و من نعمت بر شما زیادت کنم که الشکر قید للنعمت
والشاکر یستحق المزید   لقد ارسلنا نوحا الی قومه

فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم

عذاب یوم عظیم   قال الملأ من قومه انا لنریک فی ضلال

مبین   قال یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین

ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله ما لا تعلمون

حق سبحانه و تعالی می گوید که بفرستادیم نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ را
و اخنوخ ادریس پیغمبر است علیه السلام بقوم او برسالت و دعوت او قوم خویش را گفت
ای قوم من خدا را پرستید و عبادت غایت خضوع و خشوع باشد در برابر نعمتی که
بالای آن نعمت نباشد و آن اصول نعم است و نعمتها همه از بروی بی عبادت کس را
نرسد و کسی سزاوار عبادت نباشد مگر خدای و شما را غیر او خدایی نیست و برا پرستید
و عبادت خاص و خالص وی را کنید و بدون او کسی را مپرستید که من بر شما می ترسم
از عذاب روز بزرگ که آن روز قیامت و عذاب الیم ستم بود و باشد که مستحق بود نوح
اول پیغمبری بود بعد از ادریس خدای تعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد و ایشان تا که متابع
بودند از فرزندان شیث عبدالله عباس گفته دو بطن بود نزد از فرزندان آدم یکی در سهل
و یکی در جبل مردان کوهستان نکو روی بودند و زنان زشت و زنان سهل نکو روی بودند
مردان در زشت ابلیس علیه اللعنه بصورت غلامی بیامد بر یکی از سهل و گفت ترا
می باید که خدمت تو کنم گفت اگر خدمت من کنی مزدت دهم قبول کرد و نای ساخت
می زد چنانکه روزی بایستاد و نی بساخت و بزد مردمان او را گرد نشسته بودند
می آمدند و استماع می کردند این خبر با اهل جبل رسید و اهل سهل را عیدی بود که هر سال
در آن عید یکبار از شهر بیرون شدندی و زنان خود را بیاراستندی و مردمان
بتماشا و نظاره بیرون آمدندی تنی چند از اهل جبل بیامدند بنظاره عید گشتند
و آواز بشنودند آن زنان را بان جمال بدیدند بتعجب فرو ماندند و برفتند و قوی
که داشتند ایشان را خبر دادند جمعی بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان
ایشان با ایشان میل پیدا شد از جمال ایشان و فاحشه و زنا ثابت در میان ایشان
آشکارا شد و بروایتی دیگر از عبدالله عباس نقل کرده اند که آدم وصیت کرده بود
فرزندان شیث را که با فرزندان قابیل مناکحت نکنند و فرزندان شیث را
در مغاره پیغامبر دفن کردند که بابا در وی گماشتند تا کسی از فرزندان قابیل بجا نشود

جمعی برخاستند و گفتند ما بروم ما بنو اعمام که فرزندان قابیل اند بنگریم که حال ایشان
چگونه است ایشان صد مرد بودند نکو روی زنان فرزندان قابیل چون ایشان را بدیدند
در ایشان آویختند و نگذاشتند که باز پس روند جمعی دیگر برخاستند و گفتند
تا بنگریم که برادران و بنو اعمام ما در چه کارند بیامدند ایشان را باز نیز بگذاشتند
همچنین می آمدند و مختلط شدند و مناکحت کردند و فساد در میان ایشان ظاهر شد
و فرزندان قابیل بسیار شدند و اقطار زمین از ایشان پر شد خدای تعالی نوح را بدیشان
فرستاد و او پنجاه ساله بود هزار سال کم پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرد ایشان را
دعوت می کرد و می ترسانید بعقاب خدای هیچ فایده نبود و هر روز طغیان ایشان زیاده
بود چنانکه خدای تعالی گفت وقوم نوح من قبل انهم كانوا هم اظلم و اطغى
و چندانکه دعوت بیشتر کرد از وی بیشتر میرمیدند چنانکه گفت فلم
یزدهم دعائی الا فرارا عبدالله عباس گفت که نوح را چندان بزدندی که
از هوش برفتی آنگه وی را در نمدی پیچیدندی و بخانه بردندی پنداشتندی که وی مرده
است باز بیرون آمدی و باز دعوت شدی مردی با ... ایشان بر شد با کودکی خورد
و گفتی ای پسر من بر شو ... این مرد جادوست بباید که چون من ستوفی شوم
این مرد ترا بفریبد و زینهار تا پیرامن او نگردی و سخن او نشنوی آن کودک عصا
از دست او بستدی و آهنگ کردی تا وی را بزند نوح علیه السلم نزدیک این حال بر ایشان دعا
کرد و گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ
يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا نوح پیغمبر چون ایشان را دعوت
کرد و از عذاب بترسانید جماعتی از اشراف قوم او را گفتند ای نوح ما ترا در ضلالی
و گمراهی ظاهر و هویدا می بینیم نوح ایشان را گفت ای قوم مرا هیچ ضلالتی نیست
و لکن من رسول فرستاده ام از قبل خدای که پروردگار عالمیانست تا برسانم و
برسانم بشما پیغامهای خدای من از ترغیب و ترهیب و تهدید و تحذیر و وعد
و وعید و مواعظ و زواجر و حلال و حرام و حدود و احکام و نصیحت میکنم شما را
و نصیحت اخلاص نیت باشد و من از خدای دانم آنچه شما ندانید ای کافران عالم

بعواقب

بعواقب طاعت و معصیت باعلام خدای مرا من دانم که با مطیعان چه خواهد کرد و با کافران
چه پاداشت خواهد داد و رسول شنو بود که وی را تکلیف کنند تیار کردن با عبای رسالت
و رسالت و تحمل پیغامها از خدای بخلقان که بدان مستحق ثواب عظیم شود از خدا
و از ما مستحق اثابت اجلال و اعظام اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَكُمْ

ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا

وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ فَكَذَّبُوهُ فَاَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ

فِي الْفُلْكِ وَاَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

عَمِينَ خدای تعالی گفت مر ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت که شما عجب دارید
و عجب عجایب شمارا که مردی هم از شما شما را پند و تذکری و موعظتی بشما آرد و شما
عجب دارید از ان ذکری و موعظتی از خدای شما بر مردی آید که او از شما باشد و فرشته
نباشد و از شهر شما باشد و از نسب شما و فرزند او ان باشد تا شما را عذاب بترساند
و اندر او اعلام باشد بر وجه تخویف و تا زنهار تا شما از معاصی پرهیز بکنید اجتناب
کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند قوم نوح چون سخن وی بشنیدند وی را باور نداشتند
و تکذیب وی کردند و چندانکه وی دعوت بیشتر کرد هیچ سودی نمیداشت
و نوح را بیرنجانیدند و کم آزار او تقولی کردند ما برهانیدیم نوح را و آنان که
با وی بودند سه بودند سام و حام و یافث و زنان ایشان و شش صد کس دیگر
در این هزار سال کم پنجاه سال ایمان آورده بودند کلبی گفت هشتاد بودند بعضی گفتند
و جمله مفسران گفتند هفتاد بودند خدای گفت ایشان را برهانیدیم
در کشتی و غرقه کردیم آنان را که تکذیب آیات ما کردند از بهر آنکه قومی کور
و کر دلان بودند و منزلت آیات ما آگهی نداشتند و صواب ندیدند و اندیشه نکردند

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ

مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ

و ما بفرستادیم بعاد برادر ایشان را در نسب هود را که پسر سالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بود
بعاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح فرستادیم و این عاد اولست ایشان را دعوت کرد
و گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را اجزا و خدائی دیگر نیست ایا نمی ترسید چرا نمی کنید و هود در حقیقت برادر ایشان نبود اما از مادر و نه از پدر و لکن از قبیله
ایشان بود و با ایشان قرابتی داشت خدای تعالی و برا هم نسب برادر ایشان خواند برادر بود باتفاق و این مجازست که امیر علی انا اهل جمل و صفین و نهروان را گفت اخواننا بغوا علینا یعنی اخواننا بالنسب و از بهر این هود را که یکی از ایشان بود برادر ایشان خواند
از بهر آن تا دل ایشان ساکن شود و بوی میل کنند و هود معروف بود در میان ایشان بامانت و دیانت و صدق هود علیه السلم چون ایشان را دعوت کرد
جمعی از رؤسا و اشراف قوم کافر گفتند ما ترا در سفاهتی می بینیم و سبکعقلی
شناسیم و دیوانه و سبکساری دانیم و ما چنین می پنداریم که تو از جمله کاذبان و دروغ زنانی
هود ایشان را جواب داد و گفت ای قوم بمن سفاهتی و خفت عقلی و بیخردی نیست
و لیکن من رسولم بشما از خدای که او پروردگار جهانست و شما را میرسانم وی گذارم
پیغامهای خدای خویش و من شما را نصیحت کنند و امین و استوارم و هیچ تغییر و تبدیل نکنم

امین و استوار بودم چون از خدای رسالت با هدیه می آورم

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ

لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ

وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

آیا عجب می آید شما را و عجب می دارید از آنچه آمد شما را پندی و موعظتی و یادکردی بر مردی که
او از شما ست از قبیله شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای بر کفر و معصیت شما
و این موضع تعجب نیست از آنکه چون خدای تعالی صلاح داند که فلان لایق رسالتست ویرا
برسولی فرستد با دیگران بیغامبر ازو بیان نتوانند کرد و یاد کنید آن نعمتی که
خدای تعالی بر شما کرده است که چون قوم نوح را هلاک کرد و زمین را از ایشان خالی کرد شما را جانشین و خلیفه ایشان کرد ایشند و خلیفه کسی بود که قایم مقام دیگری بود
از بسروی و در خلقت آفرینش و قوت و قامت بر دیگران تا حدی که روایت کرده اند که
کوتاه ترین ایشان شصت گز بود و دراز ترین ایشان صد گز بودند امام محمد باقر علیه السلم
گفت هریکی از ایشان بالای خرمابنی و نخلی دراز بود و قوت چنان بودند که مردی
از ایشان بپای و دست در تندی کوه زدی و کوه عظیم بندی و سنگ از کوه بکندی
و هر حفره یکی از ایشان بر مثال قبه بود و چشم خانه و اصحوای ایشان
چنان بودی که سباع و دد و در او را بخانه ساختندی و بچه زادندی پس
چون خدای با شما این نعمت کرد یاد کنید نعمتهای خدای را تا باشد که شما
فلاح و ظفر یابید و بثواب خدا و نعمت دایم برسید قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا

بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ

مِن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ
وَآبَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانتَظِرُوا إِنِّي
مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ
مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ

ایشان جواب دادند بر سبیل انکار و تعجب که ما را میفرمایی تا ما خدای را
پرستیم تنها و آنچه پدران ما پرستیده اند از پرستیدن آن احتراز کنیم و بر ما را
میترسانی و وعده عذاب میکنی بیار عذابی که تو ما را وعده میدهی از عذاب اگر راست گویی
و از جمله راستگویانی و این از بهر آن گفته بودند که ایشان هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند
که وی راست میگوید چون پیغمبر ایشان را جواب داد و گفت واقع شد و واجب آمد و نزول
کرد بر شما عذابی و غضبی و خشمی از خدای شما یعنی نزدیک گشت و سایه افکند بر شما
و غضب اراده عذاب بود بل تحقیقش و رضا اراده ثواب بود آنگه گفت آیا شما
با من مجادله و خصومت میکنید در نامهای که شما نهاده اید خالی و فارغ از معنی
و پدران شما نهاده اند یعنی آنکه در تحت این اسما مسمایی باشد یعنی این بتان را
شما نام آله نهاده اید و معنی آلهیت در ایشان معدوم است و استحقاق عبادت از ایشان
دور است و نامها نهاده اید که خدای تعالی آن سلطانی و حجتی نفرستاده است که دلیل
صحت کند و آیت را دلیلست بر آنکه اسم دیگر و مسمی دیگر از آنجا که اگر اسم و مسمی یکی بودی
ایشان را رسیدی که گفتندی کما با تو در مسمی جدال میکنیم در اسم جدل نمیکنیم و دیگر تو
نخوانی ها تا که این مسئله روشن شود است که اسم و مسمی یکی باشد یکی فرق کند
میان اسم و مسمی خواجه جمع میکند تا تو غلطی باشی باوی الخطاء [illegible]
آنگه ایشان را خطاب کرد و گفت چون عذاب خواهید منتظر عذاب باشید

وچشم دارید

وچشم دارید که من نیز از جمله منتظران عقاب و عذابم که بشما رسد آنگه خدای گفت که
ما عذاب فرو فرستادیم و نجات دادیم و برهانیدیم هود را و آنانکه با وی بودند برحمت
خود و ببریدیم اصل و بیخ آنکسانی که آیات ما را دروغ داشتند و اصل و نسل ایشان برانداختیم
و هیچ کس از ایشان رها نکردیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این از بهر
آن کردیم که ایشان همه کافر بودند نه مؤمن و ایمان نخواستند آورد و از ایشان مؤمنی
در وجود نخواهست آمدن   قصه قوم عاد و هلاکت ایشان آنست
که عاد در زمین یمن بودند بجایی که آنرا احقاف گویند چنانکه خدای تعالی گفت
واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و آن زمینی بود که بعضی را رمل عالج خوانند
و بعضی را دهنا و بعضی را یبرین از زمین عمان تا حضرموت و ایشان همه بت پرستیدند
هر قبیله را بتی بود یکی را صمود و یکی را هبا و ایشان را خدای تعالی قوتی عظیم داده بود
ظلم و جور کردن گرفتند خدای تعالی هود پیغمبر را با ایشان فرستاد و هود از جمله حسیب تر و
نسیب تر بود و ایشان را دعوت کرد بخدای و از ظلم و جور کردن منع کرد ایشان را و دعوت
قبول نکردند و او را دروغ داشتند هود چون ایشان را بترسانیدی گفتندی
من اشد منا قوة از ما قوی ترکیست چون ظلم و فساد از حد بردند خدای تعالی باران
از ایشان باز گرفت سه سال پیوسته ایشان رنجور و مجهود گشتند و عادت ایشان چنان بود
که اگر کسی را رنجی رسیدی خواستی که از آن رنج خلاص یابد بزمین مکه آمدی و بیت الحرام
دعا کردی مسلمانان و مشرکان بمکه جمع شدندی و حاجت خواستندی و مکه را در آن
عهد عمالقه داشتندی و ایشان را عمالقه برای آن خواندند که جد ایشان عملیق بن لاود بن
سام بود و مهتر ایشان مردی نام او معاویة بن بکر از قوم عاد چون قحط بر ایشان
سخت گشت جمعی را بمکه فرستادند تا برای ایشان باران خواهند و از جمله ایشان قیل بن
عنز و لقیم بن هزال و عتیل بن صد بن عاد الاکبر و مرثد بن سعد بود و او مسلمان بود و اسلام
پنهان میداشت و لقمان بن عاد و هریکی از ایشان قومی با خود بردند چون بمکه رسیدند
نزدیک معاویة بن بکر فرو آمدند و او بظاهر مکه خارج از حرم ایشان را فرود آورد
و اکرام کرد خویشان وی بودند یکماه نزد یکدیگر بودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول بودند

و این معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع کردندی
ایشان قوم خود را و قحط و رنج ایشان را فراموش کردند هر روز یک نامه و دو نامه معاویه رسیدی
از شکایت و سختی حال ایشان و معاویه شرم داشت نامه ایشان بر ایشان بخواند تا بایشان گوی
و بر ایشان نبشت کنند تا دوری بیتی چند بگفته کنیزکان را تلقین کرد
و گفت چون این قوم در لهو و طرب مشغول شوند این ابیات بر ایشان بخوانند
تا ایشان را تنبیهی شود و ابیات این بود — الا یا قیل ویحک قم فهیم

لعل الله یصبحنا غماما — فیسقی ارض عاد ان عادا — قد امسوا ما یبینون الکلاما
من العطش الشدید فلیس نرجوا — به الشیخ الکبیر ولا الغلاما — وانتم هاهنا فیما اشتهیتم
نهارکم ولیلکم التماما — فقبح وفدکم من وفد قوم — ولا لقوا التحیة والسلاما

چون جرادتان این ابیات سرود کردند قوم را از کاری فرستادند و ایشان در رنج بودندی
طرب این خطا کردیم فردا برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را باران فرستد
مرثد که مسلمان بود در نهان گفت ای قوم شما را استسقا خطا کرده اید بدعای
و شما باران نیابید اگر خواهید که خدای بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد
بیایید تا برویم و بهود علیه السلام ایمان آوریم این باران جز بدعای او نیابید بر هود
گفت و اسلام آشکارا کرد جلهمه خیبری خال معاویه بانکار در آمد و گفت

ابا سعد فانک من قبیل — ذوی کرم وامک من ثمود — اتامرنا لنترک دین رفد
ورمل وآل صد والعبود — ونترک دین آباء کرام — ذوی رای ونتبع دین هود

و معاویه را گفت این مرثد را نزدیک خود باز دار تا با ما نباشد که او بر دین هود است
و این مرثد مردی حبیب بود ... دعا کرد تا ایشان برفتند اکنون بر خاست و که
اندر ایشان هنوز دعا نکرده بودند بیامد و بر گوشه بایستاد و گفت بار خدایا تو دانی که
من از وفد عادیم بار خدایا حاجت من روا کن و قبول کن آنچه خواهم از تو و قیل
بن عاد نیز با ذبر ایستاد و در دعای ایشان نشد ... گفت بار خدایا
من تنها آمده ام بتو در حاجتی که مرا است روا کن که من با وفد عادیم قیل بر خاست
و گفت بار خدایا من نه برای بیماری آمده ام و نه برای اسیری تا فدیه دهم بار خدایا

عاد را آنچه خواهی دادن و بیش از این داد اگر هود پیغمبرست ما را باران ده که هلاک شدیم
خدای تعالی سه پاره ابر بدید آورد یکی سپید و یکی سیاه و یکی سرخ آنگه از میان ابرها
هاتفی آواز داد که ای قیل اختیار کن برای خود و قوم خود یکی ازین سه ابر گفت ابر
سیاه اختیار کردم که آن آب بیشتر باشد خدای تعالی بفرمود تا ابر سیاه را براندند
تا بزمین عاد و کرد وادی ایشان در آمد که آنرا مغیث گفتندی ایشان چون آن بدیدند
شادمان شدند گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد
حق تعالی گفت خطا کردید بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم
این آنست که شما بتعجیل می خواستید بادیست که در وی عذابی دردناک است اول
کسی که آن بدید و بشناخت زنی بود از عاد نام او مهدد چون آن عذاب بدید نعره
بزد و از هوش برفت چون از هوش در آمد گفتند ترا چه افتاد گفت بادی دیدم
در وی پارهای آتش در پیش آن باد مردانی که آنرا بزمامها می کشیدند عمر بن
شعیب روایت کرد که چون خدای تعالی باد را فرمود که برو و قوم هود را هلاک کن
خازنان باد گفتند بار خدایا این باد عقیم چه مقدار برون کنیم گفت چندانکه
بینی گاوی بود گفتند بار خدایا تو عالمتری ما طاقت از خانه بیرون آنکه
نتوانیم داشت و عالم خراب کند خدای تعالی گفت چندانکه بحلقه انگشتری بیرون رود
آن مقدار باد رها کردند هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط شد چنانکه حق تعالی
فرمود که سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام بر هر چه گذر می کرد آنرا هلاک
می کرد ایشان مردان و اشتران را با بار گران برداشتی و در هوا بردی و بینداختی و بت
درختها بر افتند و در درها می بستند و در چاهها بر فتند و می نشستند باد از زیر
ایشان می رفت و بر می آورد و نیست می کرد و هود علیه السلام و قوم بصحرا آمدند و
حظیره بساختند آن کل آن باد چون بایشان رسیدی نرم شدی و نسیم گشتی و با راحت
بودی و چون بعادیان رسیدی چنان سخت شدی که اشتر با بار برگرفتی و بر زمین زدی این
کیان گفتند ایشان هفت مرد بودند که از ایشان قوی تر نبود و مهتر ایشان مردی بود نام وی
جلجان گفت بیایید تا بگناه وادی برویم و باد را منع کنیم بیا منع کنیم بادی

ے افکند

با دیکر یکبار ابری کرفت و در هوا می برد و بر زمین می زد و در ان وادی چون درختان خرمای بن

جدا شده کفت کانهم اعجاز نخل خاویة از ایشان کسی نماند الا خلجان بیامد و با

باکوه داد و این بیتها بکفت لم یبق الا الخلجان نفسه یا لک من یوم دهانی امسه

بثابت الوطی شدید وطئه لو لم یجئنی جئته احبسه هود علیه السلم بیامد و کفت یا

خلجان اسلم تسلم اسلام آر تا سلامتی یابی کفت اکر اسلام آرم خدای مرا چه دهد کفت

اکر اسلام آرم خدای مرا چه دهد کفت بهشت کفت اینان کیستند که من ایشانرا در برابر

بینم پنداری که اشتران بختی اند کفت آن فرشتکان خدای منند کفت اکر اسلام آرم

خدای تو قصاص قوم من از ایشان بخواهد کفت و یحک هیچ پادشاه را دیدی که از لشکر

انتقام کشد کفت اکر نیز بکشد هم خشنود نشوم باد در آمد و او را در برد و بدان کوه زد

و پاره پاره کرد از عاد کسی نماند الا آن کروه که در مکه بودند از مکه بیرون آمدند

و بنزدیک معاویة بن بکر شدند نسیم مردی برسید بر شتری و ایشانرا از هلاک عاد

خبر داد و کفتند که هود را کجا رها کردی کفت بساحل دریا ایشان تا تشکر برید

هذیل بن بکر کفت صدق و رب الکعبة و مرثد بن سعد لقمان بن عاد و قیل بن عنز

چون ایشان بمکه دعا کردند منادی ایشانرا ندا کرد و کفت خدای تعالی

دعای شما اجابت کرد اکنون حاجت خود بخواهید مرثد کفت اللهم اعطنی بر و صدقا

کفت ما رحقا یا مرا صدق و نرمی کرامت کن و بر ابدال بخواست قیل کفت من آن

خواهم که بقوم من رسید کفتند هلاکت رسید ایشانرا کفت و ما باشد لا حاجة

فی البقاء بعدهم بادی در آمد و برا هلاک کرد لقمان بن عاد کفت مرا عمر درازی باید

کفتند چه مقدار می خواهی کفت چندانکه هفت کرکس را عمر باشد کفتند لا بد

چون کرکس از خایه بر آمدی او را بر کرفتی و پرورش دادی تا بمردی و دیکری را اختیار کردی

تا نوبت بر رسیدی و کفته اند هر کرکسی را پانصد سال عمر بود چون نوبت کرکس هفتم

رسید او را می پرورد چون عمر کرکسان بآخر رسیده نام آن کرکس لبد بود بامداد چون کرکسان

دیکر لبد نتوانست بر پریدن لقمان بیامد تا لبد را ببیند و در خود نتوانست دید

لبد را دید بر ان حالت کفت انهض لبد لبد بر نتوانست خاست و بمرد لقمان نیز بمرد

و مرثد بن سعد از وقت که بشنید که عاد هلاک شد این بیتها بکفت

عصت عاد رسولهم فامسوا عطاشا ما تبلهم السماء لکفرهم بربهم جهارا

علی آثار عاد هم العفاء الا نزع الاله حلوم عاد فان قلوبهم قفر هواء

من الخبر المبین ان تعوه وما یعنی النصیحة والشفاء فنفسی وابنتای وام ولدی

لنفسی نبینا هود فداء واخوته اذا جن المساء وانی سوف الحق آل هود

آنکه بر خاست و بنزدیک هود علیه السلم آمد و با هود می بود تا فرمان یافت و هود چون

فرمان یافت عمر او صد و پنجاه سال بود ابو الطفیل کفت که امیر المؤمنین علی علیه السلم مردی را

کفت از حضرموت که ان توده ریک سرخ دیدی نزدیک ان ناحیت که در پیرامن

درختان اراک و سدر است از حضرموت کفت آری یا امیر المؤمنین والله که توصیف

می کنی آنرا و وصف کسی کنی آنرا که دیده باشد کفت ندیده ام و لیکن شنیده ام

حضرموتی کفت یا امیر المؤمنین آنجه جایست کفت کور هود پیغمبرست و بروایتی

دیکر کور هود و دو پیغمبر در میان رکن و مقام و زمزم است و کور هود و شعیب و صالح

و اسمعیل آنجاست و هر پیغمبری که قوم او خدای هلاک کردی او بمکه آمدی با مؤمنان

و آنجا عبادت کردندی تا آنکه با خدای شدندی

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ

صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ

جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ

عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ

بِجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

حق سبحانه وتعالی چون ذکر هود و قوم او کرد و هلاک شدن ایشان گفت ذکر صالح و قوم او
ثمود میکند که ما بفرستادیم بقبیله ثمود برسالت بایشان برادر ایشان صالح را و مسکن
ایشان در حجر بود میان حجاز و شام تا بوادی القری صالح پیغمبر ایشان را دعوت کرد و
گفت ای قوم خدای را پرستید که شما را خدایی دیگر نیست بجز از وی بشما آمد بینتی
و حجتی و دلالتی ظاهر بر صحت نبوت من و این ناقه خدایست شما را آیتی و علامتی است
در درست صحت گفتار من و ناقه را بخدا اضافت کرد برای آنکه خدای تعالی بعد
آن آفرید که دیگر شتران را و نیز وی را مالکی نبود جز از خدا و استدر وا نبود که او
سنگها بیرون آمد بیداشتی که آن سنگ اشتر ابتن است در وقت زادن و چندان
آب که بخوردی هم چندان شیر بدادی صالح گفت دست ازین شتر بدارید و رها کنید
تا در زمین خدای میگردد و می خورد و می چرد و دست باو دراز مکنید
ببدی که آنکه شما را بگیرد عذابی و رنجی بغایت درد ناک و یاد کنید چون خدای تعالی
شما را خلیفه کرد در زمین یعنی زمین انعام بستد با آنکه ایشان را هلاک کرد
و بشما داد و مالک آن شدید و شما را جای داد و ممکن کرده اید در زمین از منزلها
و مسکنهای که از زمینهای نرم کوشکها می سازید و می کنید و در کوهها خانه
می تراشید یعنی خانه خود در سنگ می کنید یعنی یاد کنید آلا و نعمتهای خدا را
که بر شما کرده است از قوتی که شما را داده است و در زمین ممکن کرده اینده آن
و در زمین فساد مکنید   قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا

مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ   قَالَ الَّذِينَ

استكبروا

اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ   فَعَقَرُوا النَّاقَةَ

وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

مِنَ الْمُرْسَلِينَ   فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ

لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ   جماعتی از ثمود
آن متکبران و گردن کشان ایشان مر مستضعفان را گفتند از آنکسانی که ایمان آورده
بودند از ایشان بر سبیل استنطاق و تخریه که شما میدانید که صالح پیغمبریست
از قبل خدای خویش این مومنان مستضعف گفتند که ما ایمان داریم باو و بدانچه وی
فرستاده اند و این از بهر آن گفتند که این مومنان پنداشتند که ایشان
مومن اند و از سر حقیقت می گویند آن متکبران و کافران گفتند که ما بانچه شما
ایمان آورده اید کافریم و اقرار نمی خواهیم و منکریم پس آنگه این متکبران که آن
متابعت رسول خدای نکرده بودند آن شتر را پی کردند و بکشتند و عاقر آن سالف
بود و از فرمان خدای در گذشتند و عصیان و طغیان آوردند و گفتند ای صالح
بیار آنچه ما را از وعده میدهی از عذاب خدای اگر تو از جمله پیغمبران مرسلی
ایشان را آواز خدایی بصیحتی یعنی آوازی که زمین از آن آواز در جنبش آمد و ایشان همه
از هول آن بر جای خود بمردند در سراهای خود یعنی در مسکنها و شهر خود پس چون صالح ایشان را
بدان حالت دید روی از ایشان بگردانید و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسر با آنچه
فایده نبود از ایمان ایشان که ای قوم من سعی خود و طاقت خود بجای آوردم در نصیحت شما
و دعوت کردن شما و پیغامهای خدای خود بشما رسانیدم و نصیحت کردم و لیکن شما ناصحان را
دوست ندارید و سیاق آیت دلالت میکند بر آنکه این آن وقت گفت که عذاب بدیشان

رسید و هلاک شدند و گفته‌اند که این وقت گفت که ایشان اصرار برده بودند که ایشان
ایمان نخواهند آورد و عذاب بایشان فرود خواهد آمد چون وقت نزول عذاب بود از میان
بدر آمد و پشت بایشان کرد اینجا و این سخن می‌گفت قصه ثمود و صالح
و کشتن ایشان مر ناقه را بروایت کعب الاحبار آنست که چون خدای تعالی عاد را هلاک
کرد باید ثمود از بعد ایشان در زمین خلیفه کرد و تمکین داد و عمرهای دراز داد ایشان را و عدد بسیار شدند
و درازی عمر ایشان چندان بود که مردی از ایشان که سرایی بکردی و ستون فرو می‌ماند بود که سرای
خراب شدی آنگاه ایشان در اینجا ... خانهای خود در سنگ می‌کندند و از سنگ خانهای تراشیدند
و خداوندان قوت و مال شدند و در زمین فساد آشکار کردند خدای تعالی صالح را به پیغمبری
بایشان فرستاد و ایشان عرب بودند و صالح از همه حسیب‌تر و نسیب‌تر بود و جوان بود در میان
ایشان مقام کرد و ایشان را بخدای می‌خواند تا آنگه که پیر شد و کسی با او ایمان نیاورد
الا جمعی از جمله مستضعفان چون صالح ایشان را در دعوت الحاح کرد و ایشان را از عذاب خدای
بترسانید گفتند این عید که خواهد بود بیرون رویم و ما خدایان خویش را بخوانیم
و تو خدای خویش را بخوانی اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان آوریم و اگر ما را خدایان ما اجابت
کنند تو ما را متابعت کن صالح گفت روا باشد چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتان را بیرون
بردند و بنهادند و در پیش بتان تضرع و زاری کردند و گفتند ای خدایان ما ما را اجابت
کنید چون جواب نشنیدند پس ایشان جندع بن عمرو گفت ای صالح اگر تو پیغمبری ما را ازین
سنگ ناقه و اشتری ماده بیرون آور از جنس اشتران بزرگ شکم پرموی اگر تو این بکنی ما بتو ایمان
آوریم صالح با ایشان عهد کرد که چون خدای اجابت کند ایمان آرند و خلاف نکنند عهد
کردند و سوگند خوردند صالح دو رکعت نماز بگذارد و در عقب آن خدای را بخواند آنچه
ایشان خواسته بودند از خدای درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگ بانگ شتر
آبستن گشته بچه در وی جنبیدن گرفت و آن سنگ چنانکه شتر آبستن در وقت زادن نالید
و سنگ بشکافت و از آنجا اشتری بیرون آمد آبستن ده ماهه بزرگ شکم بسیار موی چنانکه ایشان
خواسته بودند و در حال بچه در شکم شتر در جنبش آمد و از درد بنالید و بار بنهاد در حال
اشتر بچه بشکل او و آن قوم چون این حال بدیدند مردی از میان ایشان نام وی جندع ایمان آورد

جندع

کرد با قوم او و اشراف ثمود خواستند که ایمان آورند داب و حباب صاحب بتان بودند نهی کردند
و جندع را پسر عمی بود نام او شهاب خواست تا ایمان آورد او را نیز نگذاشتند یکی از جمله ثمود
این معنی بنظم آورده است وکانت عصبة من آل عمرو الی دین النبی دعوا شهابا
عزیز ثمود کلهم جمیعا فهمّ بان یجیب ولو اجابا
لاصبح صالح فینا عزیزا وما عدلوا بصاحبهم ذؤابا
ولکن الغواة من آل حجر تولوا بعد رشدهم ذبابا
چون ناقه از سنگ بیرون آمد صالح گفت هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم
ولا تمسوها بسوء ... ناقه در صحرای حجر با بچه چرا می‌کرد و ایشان را چشمه آب بود
ناقه هر روز نوبت خود بیامدی و سر در چشمه نهادی و جمله آب باز خوردی و یک قطره نگذاشتی
آنگاه بایستادی تا ایشان ... می‌دوشیدندی تا همچندان که آب باز خورده بودی
شیر عوض بدادی و روزی دیگر که نوبت ایشان بودی ناقه آب نخوردی تا ایشان بامدادی
آب بر گرفتندی و ذخیره کردندی روز دیگر چون ناقه آب ... آمدی که ...
... بود چون بازگشتی ایشان را نتوانستی ... از بزرگی شکم او ... دیگر رفتی ابو موسی
اشعری گفت چون من بدان موضع رسیدم ... بود در تابستان بر پشته وادی
جا کردی و در زمستان در اندرون وادی و هر حیوان از شتر و گاو و گوسفند که وی را بدیدی
از وی بترسیدی و از وی رمیدی و چارپایان ... افتادند ... شدند و این خدای
بر سبیل ابتلا و امتحان کرد با ایشان گفتند ... کردن که ...
بکنیم تا چهارپایان ... در میان ثمود زنی بود نام او عنیزه دختر ...
و مال بسیار ... گاو و گوسفند و زنی دیگر بود نام او صدوق و زنی جوان بود و ...
بیشتر که کارها و مال ایشان ... صالح و ناقه وی ... که ناقه را بکشیم و این
صدوق را شوهری بود نام او صنیم و او مردی مسلمان بود و مال این زن در دست وی بود ...
قوم صالح صرف کردی چون زن بدانست بروی انکار کرد ... تو ندانی که من مردی ...
و مالی که مرا باشد ... زن در وی ... شد و کودکان او را از وی باز گرفت این مرد
... بود ... کودکان را از وی باز گرفت آنگه این هر دو زن تدبیر آن کردند
که ناقه را چگونه بکشند صدوق مردی را از ثمود بخواند و خود را بروی عرض کرد و گفت

این ناقه را پی باید کشت و اجابت کرد و برابر می بود نام وی مصدع او را بخواند و خود را بروی عرضه کرد
اجابت نمود و عنیزه مردی را بخواند نام وی قدار بن سالف را بخواند گفت اگر این ناقه را بکشی
ازین دختران هر کدام را که اختیار کنی بتو دهم اجابت کرد و او مردی بود کوتاه و سرخ موی و ازرق
چشم و حرامزاده بود زیرا که پدرش وی را نپذیرفت انگه این هر دو بیامدند و هفت مرد دیگر
با خود بیاوردند و ذلک قوله وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض
ولا یصلحون سدی گفت خدای تعالی بصالح وحی کرد که ایشان ناقه را بکشند صالح گفت
که خدای تعالی مرا اعلام کرد که شما ناقه را بکشید و اگر ناقه را بکشید عذاب خدای بشما آید
ایشان گفتند حاشا که این باشد صالح پیغمبر گفت خدای تعالی می گوید که کشندهٔ ناقه امسال زاید
ایشان گفتند که هر کودکی که زاید که شما را آید بکشیم ده مرد را زنان آبستن بودند ده پسر
پسر آوردند پسران خود را بکشتند و همین سالف بود که قدار را نکشت چون روزگاری
بیامد او بزرگ شد کسی که فرزندان خود را کشته بودند پشیمان شدند و تاسف خوردند و در صالح
کین خور شدند انگه گفتند ما تدبیری بایدکرد که صالح را بکشیم و صالح در میان ایشان نبودی
و او را مسجدی بود و آنرا مسجد صالح خواندندی و برابر آن غاری بود ایشان گفتند ما را چنان
باید نمود که بسفری برویم و درین غار یک هفته متواری شویم انگه بیرون آییم و صالح را بکشیم
تا کسی گمان نبرد و ذلک قوله قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه واهله
ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون انگه بیامدند در آن غار
شدند چون شب آمد خدای تعالی آن غار را بر ایشان فرود آورد و زیر آن پست شدند
جماعتی که پسران ایشان صالح بودند بیامدند ایشان را دیدند در زیر سنگ پست شده آمدند و گفتند
ای قوم بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت محمد بن اسحق گفت این تدبیر برای آن کردند
که ناقه را کشته بودند و صالح ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود گفتند که صالح را بکشیم
اگر درین وعده راست می گوید او را کشته باشیم بعوض خود و اگر دروغ می گوید باز ملامتی
نیست برما صالح کنیم کرد ما او را بکشتیم فرشتگان فرود آمدند ایشان را بسنگ بکشتند
قوم صالح را گفتند تو نیز ایشان را کشتی ایشان خواستند تا او را بکشند خدای تعالی ایشان را
کشت و قوم صالح صالح را اجابت کردند تعلیلا جبار گفت سبب کشتن ناقه صالح آن بود که

زنی بود

زنی بود که پادشاه ثمود بود نام او ملکا چون جمعی کثیر بصالح ایمان آوردند و روی باو کردند
وی را ناخوش آمد زنی بود نام او قطام که معشوقهٔ قدار بن سالف بود و زنی دیگر بود نام او
قبال که معشوقهٔ مصدع بود این ملکا ایشان را بخواند و گفت چون وقت شراب شود
این مردان بنشینند و ایشان را از خود تمکین مکنید الا آنگه عهد کنند که ناقه صالح را بکشند
گفتند که همچنین کنیم چون شراب بنشستند و وقت آن شد که با این زنان نزدیکی کنند
ایشان امتناع کردند و گفتند ما را حاجت است تمکین نکنیم تا ما را ناقه صالح را بکشید
گفتند همچنین کنیم بیامدند و بر راه ناقه بنشستند و در پس سنگی کمین کردند تا چون ناقه
از آب باز گشت قدار بن سالف تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه بدوخت و از زمان
که کار ایشان بر دختران بیار استند و بیرون آوردند و بر قدار و مصدع عرضه کردند
قدار حریص تر شد تیغ بر کشید و ناقه را پی کرد ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد چنانچه بچه
او بشنید بدانست که با ناقه ایشان غدر کردند بگریخت و بپناه کوهی برد که از آن
چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید از شهر بیرون آمد مردمان از وی عذری خواستند
گفتند ما را گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح گفت بگیرید بچه
این شتر را در یابید و باز دهید تا عذاب نیاید فصیل بر کوه رفت بر بلند
چندانکه ایشان می شدند کوه دراز تر می شد تا چندان برفت که سرش بر آسمان
بر پیغمبر صالح علیه السلم بیامد فصیل صالح را از دور بدید بگریست و سه بانگ کرد و کوه بشکافت
و فصیل فرو شد صالح گفت ای قوم رحمت خدای را رها کردید اکنون مستحق عذاب باشید
بطریق استهزا گفتند کی این کی خواهد بودن گفت نزدیکست و دروغ نیست و ذلک وعد
غیر مکذوب و ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح گفت وعده شما سه روز
و روز سیم عذاب شما رسد و علامت آنست که فردا که روز پنجشنبه است رخسار شما زرد
شده باشد و روز آدینه سرخ شده باشد و روز شنبه رخساره های شما سیاه
آن شب بخفتند چون دیگر روز برخاستند رویهای ایشان زرد بود پنداشتی که بخلوق رنگ
کرده اند خود را از زن و مرد و خرد و بزرگ یقین بدانستند که صالح راست می گوید طلب صالح کردند
تا او را بکشند صالح بگریخت و بپناه با قومی داد که منتر ایشان او را نیافتند صالح را

طلب کردند باز ندادایشان قوت آن نداشتند که صالح را باز ستانند باز گشتند روی
تعهد شده با یکدیگر میگفتند از وعده روزی بگذشت دویم روز آمدند برخاستند
رویهای ایشان سرخ شده بود پنداشتی که بخون شسته اند ایشانرا یقین زیادت شد بهلاکت
روز سیم برخاستند رویهای ایشان سیاه شده بود چنانکه گوئی قیر اندوده اند درین روز
صالح و اتباع او از مسلمانان از کوه فرود آمدند و بار شدند و برمله فلسطین فرود آمدند
برچون ایشان روی خود سیاه دیدند بماتم بنشستند و کفن در پوشیدند و
حنوط بر خود کردند و حنوط ایشان صبر بود و کفن ایشان پلاس بگشتند و در آسمان
می نگریستند تا عذاب خدای تعالی کی آید ایشان خواهد آمد چون روز چهارم شد آوازی
از آسمان بیامد که هر آوازی که در جهان است از آن آواز می شنودند دلهای ایشان در برشان
از ترس پاره پاره شد و همه بر جای بمردند و از ایشان هیچ کس نماند الا دختری نام او ذریعه
او نیز کافره بود خدای تعالی رنج از وی برداشت و وی نیز برخاست و بوادی القری آمد ایشانرا
خبر داد از آنچه دیده بود آنگه آب خواست از خدای تعالی وی را آب داد خدای تعالی از آن آب
آب خورد و بمرد جابر بن عبدالله انصاری از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که در غزای
تبوک از حجر بگذشت یاران را گفت هیچ کس در اینجا مشوید و از آب این ده مخورید
و بگوئید ... که نباید که بشما آن رسد که بایشان رسید آنگه گفت که از رسول صلوات الله علیه
با فتراح آیات مخواهید نمی بینید که قوم صالح از صالح ناقه خواستند چون بداد کفر آوردند
تا خدای ایشانرا عذاب کرد آنگه رسول صلوات الله علیه اشارت کرد و گفت این قوم
ناقه ازین راه آمدی و بازین راه باز بیرون شدی و اشارت کرد بآن راه که فصیل آن راه از بود
ایشان طغیان کردند و ناقه را بکشتند خدای تعالی جل جلاله از ایشان هیچ کس
بر پشت زمین رها نکرد الا همه را هلاک کرد بجز یک مرد که او را ابو رغال خواندندی و او در حرم
بود خدای تعالی بحرمت حرم او را هلاک نکرد چون از حرم بیرون آمد صیحه که بثمود رسیده بود
بوی رسید و هلاک شد او را در زیر خاک دفن کردند و شاخ زر با وی دفن کردند آثار
گرد بگور وی صحابه بکافتند و گور را باز کردند و آن شاخ زر برگرفتند آنگه رسول
صلوات الله علیه جامه بسر در کشید و بشتاب برفت تا از آن وادی درگذشت و صالح علیه السلام

از ثمار با یکدیگر آمد و خدایرا عبادت می کرد تا وفاتش رسید و او را پنجاه و هشت سال
راوی خبر گوید که رسول صلوات الله علیه امیرالمؤمنین علی را گفت یا علی شقی ترین
اولیان کیست گفت الله و رسوله اعلم گفت آنکه ناقه صالح را بکشت گفت دانی که اشقی ترین
آخریان کیست گفت خدا و پیغمبر عالمتر است گفت کشنده تو ای علی در حضرت که
عبدالرحمن ملجم لعنة الله علیه بنزدیک امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام آمد چون او
می گرفت از مردمان که نه تا بیعت کند او را رد کرد عبدالرحمن گفت یا علی چرا رد می کنی
یا امیرالمؤمنین و بیعت من نمی ستانی گفت از تو چیزی بپرسم راستی مرا خبر دهی گفت آری
گفت مرا ... که دامی سواری بیامد بدین شکل و بدین هیات و تازیانه بر سینه تو نهاد
و ترا گفت بخ بخ یا اخا شقی عاقر الناقه دور شو ای بتر از کشنده ناقه صالح گفت آری
گفت بخدای بر تو که در کتاب خانه بودی کودکان ترا ابن الکلبة ... خواندندی گفت آری
بخدای بر تو که بر سینه داغ پیسی و برص است گفت آری گفت بخدای بر تو که مادر تو
خبر داد در وقت آنکه پدرت با او مواقعه کرد و بتو باردار شد او حایض بود گفت آری گفت
اگر چیزی پنهان کردمی این پنهان کردمی همچنین است او را گفت دست مرا ده بکرات بیعت
بگرفت و برفت چون باز ... بار باز خواند و دیگر باره بیعتش بستد و عهد و میثاق بگرد
و سوگند داد که عذر نکند و بیعت را خلاف نکند سوگند خورد و برفت سیم بار
بخواندش و بیعت بستد او گفت یا امیرالمؤمنین با کی این کردی که با من کردی گفت
با این همه عهد و پیمان نپندارم که وفا کنی چون ابن ملجم پشت کرد امیرالمؤمنین این
بیت انشا کرد اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت
اذا حل بوادیکا روزی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابن خوات ... را گفت
یا عزوان احمد ... چون ... کرد ... اند
ان تحیاه ... غیر کسی حبیب ... و هر که ...
... و کفی ... ان یخضبها من فرقها لدم الاشقی ترین
امت احمد منع می کند که یا بقا بن محاسن ... خون ... خضاب کند
ناقه صالح را از ... کشتن نام او قطار بروایت محمد بن اسحق همچنین گفته اند ...

معروف
بسبب آنکه بوده نام او قطامه که پدرش را امیرالمومنین در نهروان کشته بود و قصه این
که چون آن ملعون آن ملعونه را بخواست گفت مهر من که آنست سه هزار درم است و غلامی و کنیزکی
و کشتن علی ابن ابی طالب علیه السلم گفت این همه آسانست الا کشتن امیرالمومنین علی که
آن بغایت دشوارست ملعونه گفت مقصود من آنست آن ملعون گفت من خود بدین شهر از بهر
این کار آمده ام و بیک کار مراقبه می کرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیرالمومنین علی علیه السلام
بمسجد جامع آمد بنماز بامداد و چون در نماز ایستاد و الحمد بر خواند و از سوره انبیا یازده
آیت خوانده بود که آن حرامزاده تیغ بر فرق امیرالمومنین علی زد و زخمی بر سر او و جراحتی
عظیم کرد امیرالمومنین علی علیه السلام نماز تمام کرد و سلام باز داد و گفت فزت
ورب الکعبه بخدای کعبه که ظفر یافتم و از این زندان فانی باز رستم

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ

إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ

مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ لوط بن هاران بن تارخ برادرزاده ابراهیم علیه السلم بود
از زمین بابل بیامدند تا بشام و ابراهیم بفلسطین فرود آمد و لوط را باردن فرود آورد
خدای تعالی او را باهل سدوم فرستاد و آنچه میان او و قوم رفت خدای تعالی رسول
خود را حکایت کرد و گوید که ما بفرستادیم لوط بن هاران را و او رفت در قوم خود و گفت

ای قوم شما فاحشه و ناشایستی می کنید و بفعلی زشتی مشغولید که کس پیش شما در آن فاحشه سبقت
نگرفته است و پیش از شما کسی آن نکرده است از جمله عالمیان و این فاحشه لواطه است که ایشان
می کردند و قبح این بعقل دانسته اند یا بشرع ابوالقاسم بلخی گفت بعقل دانسته اند و درست
آنست که بشرع دانسته اند آنکه لوط پیغمبر ایشان را خطاب کرد بر سبیل توبیخ و ملامت و گفت
شما بمردان می آیید بشهوت و دون زنان در راندن شهوت خود آنرا اختیار کرده اید
و با ایشان شهوت می رانید و زنان را که خدای از بهر این آفریده است فرو می گذارید
شما مسرفید و از حد در گذرنده اید محمد بن اسحق گفت این مردان اهل
سدوم در درختان و رزان بودند غربا از نواحی آمدند و ایشان را رنجه داشتندی ابلیس
بیامد بصورت امردی و ایشان را گفت اگر شما خواهید که از این مردم برهید شما با چنین
معامله باید کرد با ایشان کنید که چون مردم از چنین بترسند با ایشان نکنند بیازمودند
هرکجا در میان ایشان غلامی یا کودکی صبیح الوجه بودی با او این معنی می کردند تا معتاد شدند
بر آن کلبی این معنی ایشان را ابلیس آموخت بیامد بصورت امردی و ایشان را با خود
استدعا کرد تا ایشان این معنی بکردند و دلیر شدند بر دیگران چون این معنی در میان ایشان
بسیار شد آسمان و زمین و عرش از ایشان در خدای بنالید و خدای تعالی از آسمان بر ایشان
سنگ فرستاد و ایشان را زمین فرو برد چون لوط علیه السلم بر ایشان انکار کرد ایشان جواب
دادند و جوابی نبود ایشان را الا آنکه گفتند که لوط و قوم او را از مومنان از شهر خود
بیرون کنید که ایشان مردمانی اند متطهر و خود را از ما پاکیزه می دارند و دیگران را
منع می کنند پس آنکه ما او را یعنی لوط را نجات دادیم یعنی اهل او بنات او و دختران او و اتباع او را
و برهانیدیم الا امرأت او را که او از ایشان بود که از عذاب خدای در آن جا باقی بودند تا هلاک شدند
و او را دو دختر بود یکی را نام زعورا و دیگری ریثا پس باران بباریدیم بر ایشان سنگ پس
آنانکه ده و شما ایشان را زبر و زبر کردیم پس بنگر تا چگونه بود عاقبت کار
مجرمان و کافران عبدالملک القاضی حمص نامه نوشت که حد لوطی چه باشد
گفتند که سنگسار کنند که خدای تعالی قوم لوط را همچنین کرد و ابن عباس از
رسول صلی الله علیه وسلم روایت کند که هرکه عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشید

و در آن که درین کرکه این فعل کند کشتن واجب هیچ خلاف نیست اگر محصن بود اما
نزدیک اما محیر است اگر خواهد اورا بتیغ فرماید کشتن و اگر خواهد دیواری بر روی
او فکند و اگر خواهد از بالا بیفکند و اگر محصن نبود صد تازیانه باید زدن
در خبر است که غلامی را پیش امیر المومنین علی بردند گفتند که این خواجه خود را کشته است
و گواهان گواهی دادند امیر المومنین علی علیه السلم گفت چه می گویی گفت آری من کشته ام
گفت چرا گفت برای آنکه مرا بر فساد یعنی لواطه اکراه می کرد من قصد تو او کردم
و فایده نداشت من از سر شکو برا کشتم امیر المومنین علی علیه السلم گفت ترا برین گواه
گفت من گواه از کجا آرم مرد در سرای خود در شب تاریک و من در ملکه دست او
گفت چون او را زخم زدی از و هیچ لفظ تو به شنیدی گفت نه گفت الله اکبر
همین ساعت پیدا شود که راست می گویی یا دروغ آنکه گفت بروید و سر گور باز کنید
اگر او در گور بود غلام دروغ می گوید قصاص کنید و اگر در گور نباشد راست
می گوید رهاش کنید گفتند ای امیر المومنین عجب کار است تا امروز در زمین کار حکم
می کرد امروز در مرده کار حکم می کند برفتند و سر گور باز کردند مرده را در گور نیافتند
باز آمدند و خبر دادند گفت غلام را رها کنید که راست می گوید گفتند ای امیر المومنین
این از کجا گفتی گفت از رسول صلوات الله علیه شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه
از دنیا برود خدای تعالی اورا بازندکی قوم لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و حشرش
با ایشان بود واِلَى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ

مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ

اَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ

ذلکم

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ

وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَاِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ

آمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا

وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ حق سبحانه و تعالی چون ذکر لوط و قومش کرد و انکار قصه ایشان
بگفت ذکر شعیب پیغمبر می کند شعیب بن توبه بن مدین بن ابراهیم نام او بسریانی
یثرون بود نام او را خطیب الانبیا خوانند از فصاحت که او را بود و از بهر آنکه گفته اند
قوم او که انا لنریک فینا ضعیفا و اورا رسالت بود بهمه پیغمبری بمدین فرستادند و ایشان
اصحاب ایکه بودند ایکه درخت بسیار باشد در هم شده و حال ایشان آن بود
که سنگی کم داشتند آنچه دادندی کم دادندی و آنچه گرفتندی تمام گرفتندی می گوید که ما
فرستادیم برسالت بمدین بلد ایشان شعیب را پیغمبر رفت دعوت کرد قوم خود را و گفت
ای قوم بپرستید خدای را و بدانید که شما را جز او خدای نیست و حقیقت بشما آمد خدای تعالی
بشما آمد آنست تا شما را تحقیق باشد حجت خدای را بوده و آن حجت معجزات که بر صدق نبی
بوت من ظاهر شده است بس شما نمام بجا آید و تمام بخید و ناقص مدهید و روزن حیران و دیوار بر که
خرابات مکاهید و بپیمایید و در زمین فساد مکنید از آنکه خدای آن را اصلاح کرد
با وامر و نواهی و بعثت انبیا علیهم السلم و تعریف کرد مصالح ایشان را بایشان عمل و شرعا این جمله
شما را بهتر باشد و نیکوتر اگر شما مومنید و خدای ایمان دارید و آنانکه این جمله بی ایمان
نفعی ندهد سودی نکند و گفته اند که معنی آنست که اگر ایمان آورید با ینکه
این شما را بهتر است و بی ایمان نتوانید دانستن که صلاح شما در چه چیز است و خیر که

هر راهی تا مردمان را تهدید هم کنید و منع کنید ایشان را از راه خدای و هر آنکه ایمان
و این چنان بود که بر راهها بنشستندی و بر سر راهها بنشستندی و مردمان را نهی کردندی از شعیب
و گفتندی که اگر به شعیب ایمان آرید شما را برنجانیم و بکشیم و گفته اند که بطریق
عشاری و باج ستانی بنشستندی ابن زید گفت برای راه زدن نشستندی وَتَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و منع می‌کردید مردمان را از راه خدای و کجی آن را می‌جویید و مردمان را می‌گویید
که آن راه راست نیست راه کج است تا مردمان آن را برگردند و یاد کنید که شما اندک بودید
خدای تعالی شما را بسیار کرد یاد کنید شکر نعمت وی بجای آورید و فساد مکنید و بنگرید
که عاقبت مفسدان بچه رسید آنانکه پیش از شما بودند چون فساد کردند و اصلاح
رها کردند تا بینید ایشان را چگونه هلاک کردند چون قوم نوح و هود و صالح و لوط ایشان
قریب العهد بودند بشما حال ایشان می‌دانید و عاقبت ایشان می‌شناسید رسول صلوات الله علیه
شب معراج مرا با سما بردند چوبی دیدم بر بالای ره فرو زده هیچ کس را بدانجای نگذشت الا جامه
وی دریدی یا جای او بحت [illegible] می‌درید گفتم ای جبرئیل این چوب چیست که جامه هر کس بدو می‌درید
می‌درد گفت این مثل راه زنان و باج ستانانست که هیچکس بدیشان نرسد الا که دین او بجا
و چیزی از وی بستانند آنگه برخواند که وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ
آنگه شعیب پیغمبر ایشان را خطاب کرد بر سبیل تهدید بعد وعید گفت اگر گروهی از شما ایمان
آورده اند بدانچه مرا بدان فرستاده اند و گروهی ایمان بنیاورده اند و قول من قبول کرده اند
صبر کنید تا آن وقت که خدای تعالی در میان ما حکم کند محق را از مبطل پیدا کند
و او بهترین حاکمانست که او همه حاکمان بهتر داند حکم او از میل و محابا و رشوت دور بود

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا
كَارِهِينَ قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ

بعد اذ نجانا

بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ
بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

حق سبحانه و تعالی حکایت می‌کند از اشراف قوم شعیب که تکبر کردند بر شعیب و بر
مومنان او گفت که آن جماعتی که اشراف قوم او بودند از متکبران و سرهنگان او ای
شعیب ترا خود و از شهر خود بیرون کنیم با آنکه بتو ایمان آورده اند تا که شما با
ما آیید آنکه دست از شما بداریم و شما را بیرون نکنیم از شهر خود و عود رجوع است
و این دقیق بود که کسی چیزی بوده باشد و از آن بگردد شعیب بر ملت ایشان نبود
این از آن گفتند که اعتقاد کرده بودند که شعیب بر دین ایشان بوده است و در وا بود
بر سبیل تغلیب بود یعنی آنها را گفتند باشند که بتو ایمان آورده باشند و از ملت ایشان
برگشته و خود بر سبیل ابتدا هم استعمال کنند شعیب ایشان را جواب داد و گفت
ما کاره باشیم شما را بقهر و جبر با دین خود برید یعنی بطوع و رغبت با دین شما نیاییم
بطلان آن شناخته ایم مگر که ما را بقهر و جبر با دین خود برید اگر ما با دین شما آییم بعد
خدای ما را از دین بد نجات داد است بدلالتی و برهانی که نموده است بر بطلان او ما بر خدای
افترا کرده باشیم و دروغ بر خدای نهاده و وجه دروغ آن باشد که اگر با ملت ایشان شوید
باید گفتن که این حلال و حرام است و اگر حرام حلال است و نیست باید کرد آن را با خدای
دروغ بود بر خدای و نسزد ما را و روا نباشد که با دین شما آییم الا که خدای خواهد
این هرگز نخواهد برای آنکه ملت شما کفرست خدای کفر نخواهد که کفر قبیح است
و ارادت قبیح قبیح بود و قبیح کسی خواهد که نداند که آن قبیح است یا بدان محتاج
و احتیاج بر خدای روا نیست و او عالم است بقبیح و قبیح نخواهد و خدای ما واسع است
بعلم یعنی علم او محیط جمله اشیاست هیچ چیز از علم او بیرون نشود و جمله معلومات عالم [illegible]

بهر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود انکه بر سبیل تفویض و استعانت بخدای گفت که ما بر خدای
توکل کرده ایم تا خدای شما از ما کفایت کند و ما را بر ایمان ثابت دارد و توفیق یابد
د هد ای خدای ما و پروردگار ما حکم کن بیان ما و قوم ما بحق و تو نیکوتر حکم
کنندگانی ابن عباس گفت نمی دانستم که معنی فتح در این آیت چیست تا دختر سیف
ذو الیزن را دیدم که شوهر را می گفت تعالی فاحکم بیانا تقاضی و بیم اهل عرفان قاضی را
فتاح خوانند از جمله آنکه دفع شک بجهت کنند بعلاوه این دو معنی سابقات گفته شد
از آیت که وما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله آنست که ضمیر فیها
راجع است بقریه و با ملت و معنی آن باشد که اگر شما ما را ازین شهر بیرون کنید
ما هرگز بدین شهر نیاییم مگر آنکه خدای خواهد که ما را بر شما ظفر دهد یا ما را سبیل نیست ظفر
بیابیم و شما را قهر کنیم و شهر از شما بستانیم تا آن وقت که خدای خواهد که شما را
و جبر با دین ما آورید و ما همه برکت آن باشیم و آن ملت مستحبی نیست آنکه ما با شما آییم اباوت
که خدای خواهد که شما المحسنین بود که ما دیگر با دین خود بر بیاید انکه یا از سبیل
تقیه اظهار دین شما کنیم و تقیه از پیغمبران روا باشد مراد ازین قوم شعیب است

وقال الملأ الذين كفروا من قومه لئن اتبعتم شعيبا انكم اذا
لخاسرون فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين
الذين كذبوا شعيبا كأن لم يغنوا فيها الذين كذبوا
شعيبا كانوا هم الخاسرين فتولى عنهم وقال يا قوم
لقد ابلغتكم رسالات ربي ونصحت لكم فكيف آسى على قوم

كافرين

كافرين   کافرانی که بزرگان و اشراف قوم شعیب بودند فروتران خود را گفتند
بشعیب ایمان میاورید و او را باور مدارید و پیروی وی مکنید که اگر پیروی شعیب کنید
و پیروی وی کنید و در دین وی شوید زیان کار و خاسر باشید چون ایشان بر کفر اصرار
کردند ما ایمان آوردن ترغیب کردند لاجرم که بدیشان رسید عبد الله عباس گفت خدای
تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و گرمایی بدیشان رسید که نفس ایشان منقطع شد
و دم بر ایشان ببست چنانکه ایشان در سردابها و خانها بر فتند سود نداشت خدای تعالی
ابری فرستاد و در وادی بود چون خنک باد و سایه ابر بدیدند بتافتند و بوی
بدو نهادند و خرد و بزرگ همه در زیر ابر حاضر آمدند و این ابر تمامی شهر ایشان فرو گرفت
همه در سراها بودند و در زیر ابر بودند خدای تعالی زمین ما از زیر ایشان بجنبانید
و آتش از ابر فرو داد تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت مردی از اهل مدین جوان
ابر بدید و دانست که آن ابر رحمت نیست آن ابر عذابست این بیتها بگفت
یا قوم ان شعیبا قد نذر کم عنکم سمیرا و عمرو بن شداد انی اری غیمة یا قوم قد طلعت
یدعو بصوت علی صامه الوادی   سمیر و عمران هر دو کاهن بودند ابو عبد الله البجلی گفت
ابجد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین بود
و در روزگار شعیب پادشاهی کلمن را بود چون وی هلاک شد خواهرش بر وی نوحه می کرد
و می گریست و می گفت   هدرکنی هلکه   وسط المجله سید القوم اتاه الحتف نارا
وسط ظله جعلت نارا علیهم دارهم کالمضمحله خدای تعالی از ایشان باز گفت و حکایت کرد
که چون ایشان می شدند و متابعت شعیب نکردند حجفه زلزله بیامد و گرفت ایشان را
و در سراهای خویش هلاک شدند گویی که ایشان هرگز در سراها و منزلهای خود نبودند
و مقام نکرده اند چنانکه ایشان هیچ اثر نماند چنانکه دیگر بار تکرار کرد و گفت
بر سبیل تعدید رای بزرگان ایشان تعلیقا لحالهم ایشان که شعیب را تکذیب کردند
و گفتار او را قبول نکردند و متابعت او نکردند زیانکار خواهند بود ایشان خود زیانکار بودند
دنیا در بیا فتند و هلاک شدند و در آخرت بعذاب ابد گرفتار شدند چون شعیب علیه السلام
از ایشان آیس و نومید گشت و آن عذاب بدید که بدان ایشان گرفتار آمدند و گفت بجه بود

یکدیگر نصیحت و وعظ از شما دریغ داشتم و آنچه فرموده بودند مرا که بشما رسانم برسانیدم شما پیغامهای
خدای خود و نصیحت کردم شما را و از عذاب خدای بترسانیدم تمام اثر است که وی نداشتید
اکنون چگونه اندوهگین شوم بر قومی که کافر بودند یعنی استحقاق آن نداشتند که
کسی بر هلاک ایشان اندوهگین شود حرام ایشان اندوهگین باید بود مجدین [تحقیق]
که خود را تعزیه میدهد بر هلاک ایشان بسبب آنکه دلتنگ شده بود

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ

لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ

حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ

بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ حق سبحانه و تعالی گفت ما هیچ پیغمبری را
بهیچ شهری نفرستادیم الا که اهل آن شهر را بسختی و رنجوری و قحط و درویشی بگرفتیم
بر سبیل امتحان و اختبار تا باشد که دلهای ایشان نرم شود و فرمان پذیر شود و با خدای
گریزند و تضرع و فروتنی نمایند چنانکه بسختی و درویشی و بیماری بگرفتیم و بمحنت
امتحان کردیم بنعمت نیز امتحان کردیم تا هیچ عذری نماند ایشان را از محنت و [شدت]
بنعمت بدل کردیم و بجای بدی یعنی محنت و عذاب نیکویی یعنی نعمت و آسایش بنهادیم
و درویشی بتوانگری تا عدد ایشان فراوان گشت ایشان در نعمت بطر گرفتند و از نعمت [و ثروت]
و جمال گفتند چنانکه از پیش ما را نیز رسید از بیماری و درویشی و خوف پدران ما هم [چنین]
بوده گاه در شدت و گاه در نعمت بوده اند اکنون ما را نیز شدت رفت و نعمت آمد چون که
ایشان بگفتند که از بد کار رفته ایم بگرفتیم ایشان را بقهر و عذاب و هلاک [کردیم]
از آنجا که ایشان ندانستند و توقع نکردند وَلَوْ أَنَّ
أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ

أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

آنکه حق تعالی فرمود بر وجه ترغیب و ترهیب داشت تعالی که اگر اهل این شهرها
ایمان آوردندی و از عذاب ما بترسیدندی و در معاصی نشدندی درهای خیرات
و برکات از آسمان و زمین بگشادیم از آسمان باران آمدی و از زمین گیاه و نبات رستی
و از هر جانبی خیر روی بدیشان نهادی دعای ایشان با آسمان رسیدی و مستجاب گشتی
و در زمین برکات قضای حوایج و حصول مرادات بودی مر ایشان را و لیکن خلاف این [کردند]
بجای طاعت معصیت کردند و بجای ایمان و تصدیق انکار و تکذیب کردند لاجرم
ایشان را بگرفتیم بعذاب استیصال و قحط و غیر آن بشومی آنچه ایشان کسب کردند
از معاصی و نافرمانی آنکه گفت آیا ایمن شدند اهل این شهرها از آنکه عذاب ما بایشان [آید]
و ایشان خفته باشند در شب ناگاه چنانکه شبخون کسی برند یا ایمن شدند اهل این [شهرها]
از آنکه عذاب با ایشان آید در وقت چاشتگاه و ایشان در لعب و بازی و نشاط [باشند]
مورد ایشان بخنده و شادی و ترک غفلت و انتباه و آنکه ایمن باشند.
از عذاب خدای نه رسیده در روز آنکه گفت آیا ایمن شدند ایشان از مکر خدای
یعنی از عذاب خدای و مکر آن عذاب خدای گویند که صورت مکر دارد در [استدراج]
چنانکه گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و معنی این آن بود که خدای [تعالی]
با ایشان رحمت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد
تا پندارد که آنجا می باید تا آنگاه که عذاب فرستد و او را هلاک کند آنکه [گفت]

از عذاب خدای ایمن باشند الا زیان کاران و این تنبیه است برای آنکه بندهٔ باید که ترسان باشد چون کسی که دشمنی دارد و می ترسد از وی که نباید ناگاه بروی رسد و هلاک کند پس باید که بطاعت خدای مبادرت نماید و از معاصی اجتناب کند و ایمن نباشد از عذاب چون معصیت کند که ناگاه که دیناو اخرت زیان کرده باشد بمعصیت خود و اما پیغمبران خدای ایمن باشند و خاسر و زیانکار نه اند برای آنکه ایشان ماموراند از خطا و از زلل نباشند و گناه از ایشان صورت نه بندد و نیز این انبیا و اولیا ایمان از ایشان بخدای و چون خدای تعالی ایشان را ایمن کرد ازین وجه ایمن باشند اما از مکر مکاران ایمن نباشند

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

حق سبحانه و تعالی میگوید که آیا هدایت نکرد و روا نمود آن را که ایشان زمین میراث یافتند برادرانی که اهل آن زمین را هلاک کردیم یعنی گناهی که ایشان کردند و اصراری که نمودند چون قوم نوح و صالح و لوط و شعیب آنکه اگر ما خواهیم توانیم که ایشان را هلاک کنیم بسبب گناهانی که کردند آنکه گفت بر سبیل ابتدای سخن که ما مهر نهیم بر دلهای ایشان

یعنی ختم

یعنی ختم میکنیم و می گوییم از آنجا که در معلومات که ایشان ابدا ایمان نیارند و نشانهائی اند که بر دلهای ایشان مهری بود و غرض ازین خبر که خدای میدهد آنست که تا رسول صلوات الله علیه قطع طمع کند از ایشان و نیز طبع یعنی علامتی و نشانی بود دلهای ایشان را که چون فرشتگان به بینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آوردن در لعنت و تبرای ایشان بیفزایند این طبع برین دو وجه مانع باشد از ایمان زیرای آنکه حکم حاکم بمحکوم باشد علی ما هو به و محکوم را بر وجهی نکند و علامت و نشان هم منع نباشد از برای آنکه خدای تعالی گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و اگر نه مانع بودی از ایمان اندک و بسیار هم مانع بودی و چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد آنکه گفت بر ایشان نمی شنوند یعنی قبول نمی کنند و فایدهٔ آیت تحریص است بر آنانکه ایشان را بر ایمان و طاعت و تخویف کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند آنکه بایشان رسید بایشان نرسد آنکه گفت تلک القری این شهرها که ما او را خراب کردیم و هلاک کردیم قصه ایشان و اخبار ایشان یعنی با تو میکنیم از شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و صالح و شعیب و لوط بیامد همه پیغمبران ایشان و حجتهای روشن بایشان آوردن از معجزات و دلائل و حجج و طرایق علم ایشان بهیچ وجه به پیغمبران خود ایمان نیاوردند بعلت آنکه ایشان پیش از آن بدان کافر بودند و تکذیب کردند یعنی استنکاف و تکبر ایشان را رها نکرد با آنچه کافر بودند از وحدانیت خدای و ارکان شرع ایمان آوردن آنکه گفت کذلک یطبع الله چنین خدای تعالی مهر نهد بر دل کافران و ازین آیت معلوم شود که خدای تعالی بمهر و طبع منع نکند کسی را از ایمان برای آنکه نکند الا اشارت کرد و نمودی که همان که حجج و بیانات و دوای خود ایمان نیاوردند گفت چنین مهر نهد بر دلهای کافران آنجا آنکه معجزات کار نبردند که منع کند ایشان را از ایمان آنکه حق تعالی گفت و ما وجدنا لاکثرهم من عهد ما نیافتیم ایشان را هیچ عهدی یا نیافتیم یعنی در سر ایشان که با پیغمبران کردند نشکستند بهیچ و وفا کردند و بیشترین ایشان فاسق و بیرون شده از فرمان خود و عاصی یافتیم و این آن عهد بود که چون عالم سالفه در بلی بعضی گرفتار

شدندی چندانکه کردندی و گفتندی لئن انجیتنا لنؤمنن چون نجات یافتندی
وفا نکردندی الا اندکی از ایشان که ایمان آوردندی و گفته اند که خدای تعالی
یاد کرده است انهم یعنی با همه را ما نیافتیم از ایشان کافران حاجة بعهد
قلت یعنی اوفی بعهد لفظ کثرت یاد کرد و از قلت مراد نفی است چنانکه گفت
فقلیلا ما تؤمنون ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا
الی فرعون وملئه فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبة
المفسدین وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین حقیق
علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم
فارسل معی بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت
من الصادقین حق سبحانه وتعالی درین آیت بیان قصه فرعون و موسی کرد
و گفت ما بفرستادیم از پس ایشان یعنی از پس نوح و هود و نوح و صالح و شعیب و لوط
و انبیا که ذکر ایشان رفت موسی را با آیات و حجج و دلایل و معجزات بفرعون و اشراف قوم او
و ایشان بموسی و آیات و دلایل او ظالم و کافر شدند جحود و انکار کردند و فساد انگیز
بودند ما بسبب کفر و ظلم و فساد ایشان ایشانرا هلاک کردیم پس بنگر و اندیشه کن
و تامل کن تا عاقبت مفسدان چگونه بود و کار ایشان بکجا رسید نام فرعون بر قول اهل
کتاب قابوس بود و وهب گفت نام او ولید بن مصعب بود و عمرش بالای چهار صد سال بود
و درین مدت دیماغی و بیماری نبود و او را گفته اند که هر چهل روز یکبار ریش و بر [illegible] حاجت
نبودی و برا سعالی و عطاسی و اگر بودی بر مردم پوشیده داشتی و بیشتر طعام او موز بودی
تا ثقل نباشد آنرا و او دعوی خدایی کرد و اتباعت که خدای تعالی کناشتند و او کردید

خدای تعالی موسی را بر ایشان فرستاد ایشان با مند بدر سرای فرعون مدتی مقام کردند
ایشانرا بفرعون راه ندادند از برای آنکه مردمانی درویش و رث الهیات بودند و جامه
خلق پوشیده در خبرست که موسی علیه السلام جامه پشمین داشت از پلاس و کلاهی
پشمین و رسنی در میان بسته و نعلینی در پای کرده و عصا بر دست گرفته
و هارون همچنین لباسی داشت روزی مسخره بود فرعون را و کسی پیش او حدیث ایشان
بنا رسن گفت این مسخره در بازار حدیثی بشنید و پیش فرعون آمد و باز گفت
و گفت هارابا این سخن منکر تو ست که دو مرد دیگر آمده اند بر در این سرای و
دعوت که میکردند که ما پیغمبران خدایم خدای ما را بفرعون فرستاده است و تو را
تا بما ایمان آوری و تبع ما باشند فرعون گفت این چه سخن است که تو میگویی
بجد میگویی یا بهزل گفت هرا جای سخن حقیقت است و این ساعت که در ایم
بد سرای بودند و مرا گفتند بگو فرعون را که ما رسولان خدایم بتو را ده
تا پیغام خدای بتو رسانیم فرعون چون این سخن بشنید بترسید و گفت در پیش
بگذارید گفتند ایشانرا تا چه ربا شند کسی آمد ایشانرا در سرای برد نزدیک
فرعون شدند و ثنا و بایستادند فرعون روی بموسی کرد و گفت من انت
تو کیستی گفت انی رسول من رب العالمین من رسولم از خدای عالمیان و میان ایشان
مناظره رفت که خدای تعالی در سورة الشعرا حکایت کرده است انگه فرعون گفت حقیقت
میگویی یا هزل میکنی گفت حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق سزاوارست که من بر حق
گویم انچه گویم فرعون گفت برهان که تو میگویی هیچ حجتی و دلیلی داری موسی گفت
قد جئتکم [illegible] من از خدای با حجتی و بینتی آوردم و از عصا و ید بیضا
بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند تو ایشانرا به بندگی گرفته با من بفرست تا
به بیت المقدس رانیم وهب گفت سبب استعباد فرعون بنی اسرائیل را آن بود
که فرعون موسی فرعون یوسف نبود چون یوسف را وفات رسید اسباط متفرق شدند
و نسل فرعون و خویشان او بسیار شدند بر بنی اسرائیل غلبه کردند و ایشانرا به بندگی
گرفتند خدای تعالی ایشانرا از دست فرعون بموسی برهانید و از انچه ذکر یوسف

در مصر شد تا آنروز که موسی در مصر شد چهار صد سال بود فرعون موسی را گفت إن
كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ اگر آیتی آورده بیار اگر راست میگوئی واز جملهٔ راست گویندگانی

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ

لِلنَّاظِرِينَ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ

وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

چون فرعون گفت آیتی بیار موسی علیه السلم عصارا از دست بینداخت در حالی ثعبان شد
و ثعبان ماری بزرگ باشد یعنی اژدهایی گشت ظاهر وی دید و در شبهتی نبود اژدها
عظیم که بر دو می بود چون موی بود دهن باز کرد و یک زفر بر زبر کوشک وی نهاد
دیگی بر بالای کوشک و خواست که کوشک را با هر چه در وی بود برباید آهنگ فرعون
کرد فرعون بگریخت و در خانه شد و خود را آلوده ساخت از ترس آن روز چهل نوبت
حدث کرد پس از آنکه به چهل روز یکبار حدث کردی و آن موی فریاد خواست
بحرمت رضاع و تربیت که این بلا از من دور کردان تا بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را با تو دهم
و هر چه خواهی بکنم ثعبان از دگر سوی حمله برد بر مردمان و همه را بهم زد و
بر هم افتادند و جمعی از ایشان کشته شدند چون فرعون بسیار لابه کرد و فریاد خواست
موسی علیه السلم دست دراز کرد و بگرفت عصا شد همچنانکه بود فرعون را جای خود
آمد گفت موسی را گفت آیتی دیگر داری گفت بلی گفت بیار موسی دست در جیب کرد
و بیرون آورد سپید مانند برف نور از وی تافت چون شعاع آفتاب فرعون گفت
این دست موسی دست بیرون آورد پس از آنکه در جیب خود کرد همچنان شد که بود

در اصل خلقت کرباره در جیب کرد و بیرون آورد نوری از و بتافت چنانچه باسمان رسید
و روشنی چشمها را غلبه کرد فرعون باو نتوانست که بیند متحیر فرو ماند موسی علیه السلم
دست را باز در آورد و در جیب کرد و بیرون آورد با حال خود شد فرعون خواست
تا ایمان آورد هامان بر خاست پیش او آمد و گفت دعوی خدائی کرده و عالم مر ترا پرستش آرند
و ترا می پرستند چند ایمان خواهی آوردن تابع او باشی این زشت کاری باشد
فرعون گفت مرا مهلت ده تا فردا موسی علیه السلم گفت دو باشد دیگر گفت
خدای تعالی وحی فرستاد بموسی که این فرعون را بگوی که اگر بمن ایمان آوری این ملک تو
دهم و ترا جوانی دارم و جوانی و قوت بتو باشد همچو فرعون گفت بگاه مرو زرا مهلت ده
موسی علیه السلم برفت هامان در آمد فرعون گفت ای هامان چه میگوئی موسی چنین و
چنین میگوید اگر چنین باشد کاری عظیم باشد هامان گفت اوردی جادوست
روا بود که بکند اما یکروز که این قوم ترا پرستند بهتر که همه دنیا بر نیاید و فرعون را
از راه ببرد و گفت حدیث جوانی که گفت تو باز دهم من این را چاره سازم که جوان
شوی و موی سیاه شود آنکه بفرمود تا وسمه بیاوردند و موی وی خضاب کردند
موسی دیگر روز باز آمد فرعون را یافت موی سیاه شده از آن تعجب کرد حق تعالی
وحی فرستاد که ای موسی چه اندیشه میکنی این خضاب فرو شستند روزی دیگر برود همچنان
شود که بود و در بعضی روایات آمده که چون موسی و هارون علیهما السلم از نزدیک
فرعون بیرون آمدند در راه ایشان را یاران بگرفت در خانه پیرزنی شدند که از خویشان
مادر موسی و هارون بود آن شب آنجا مقام کردند هامان و قوم فرعون گفتند این را
می بایست کشتن و محبوس کردن کسی باز ایشان فرستادند یافتند ایشان از در خانه آن پیرزن
خفته یافتند عجوزه خواست که ایشان را آگاه کند عصا بر بالین موسی نهاده بود
دیگر باره اژدها گشت و آهنگ ایشان کرد ایشان بگریختند و موسی و هارون بیدار
شدند پیرزن ایشان را چند دانه بخورد رفت خوشحال شد و سپاس خدا تعالی گفت چون موسی عصا بینداخت
آن پیرزن کور روشن و بینا گشت که در و هیچ نور چشم را و دست در گریبان کرد
و از گریبان بیرون آورد دست او نورانی شد بپندار که تا دو موسی علیه السلم عمر بود تعالی

دست بیرون آورد سپید بی عیب فاش شد این فعل بنده نبود بل فعل خدای بود جادو نبود
برای آنکه هیچکس جادو را قادر نباشد بر فعل خدای عز و جل چون قوم فرعون چنان دیدند
اشراف و خواص قوم او چون هامان و قارون گفتند که حقیقتا او مردی ساحر و جادو
و ساحری عجیب باشد شما را طرفه تجربه کار بسیار سحر کند و او در اصل خدایی و پیشگی
باشد و گفتند آن قوم که این مرد ساحر می خواهد که شما را که قبطیانید شما را از زمین
شما بیرون کند بجادوی خویشتن ازبرای آن گفتند که موسی علیه السلم گفت
فارسل معی بنی اسرائیل سر بنی اسرائیل را با من بفرست ایشان گفتند که می خواهد
جماعت بسیار را از ما جدا کرده ایشان را لشکر خود سازد و با ایشان بر ما خروج کند
اکنون شما چه میفرمایید و درین چه مصلحت می بینید و این سخن را از آن ما روست
گفتند که سخن ملأ قوم فرعون است که با خواص خود گفت بطریق مشورت ایشان را
و گفتند او را با برادر او و بشهرها رسولان بفرست تا هر جا جادوی دانا و عالمی باشد
همه را گرد کنند و بنزدیک تو آرند تا آن جادوان که از اقطار عالم بنزدیک تو گرد آیند
بکنند در کار موسی اگرچه سحر جادوی بود جواب او گویند سحری که از او غالب باشد
و اگر بحقیقت او صادق است دانسته شود که باشد در کار وی براندیشند و اندیشه کنند
آنکه گفته اند آنست که کودکان را بجوری فرستند که در آنجا جادوان باشند تا جادو
دانند در آغاز بما خوانندی هفتاد کودک را از بنی اسرائیل و دو دیگر از قبطیان
فرستادند و از موسی علیه السلم مهلتی خواستند ایشان را مهلتی داد آن کودکان سحر
آموختند و جادو شدند آنگاه استادان ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند ایشان را
سحر آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند الا که کاری سماوی باشد که ایشان طاقت آن ندارند

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ

و اما ان نكون

وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ

النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ کعب الاحبار گفت

که بشهرهای عالم فرستادند و دوازده هزار مرد جادو را اختیار کردند و حاضر کردند
عکرمه گفت هفتاد هزار مرد بودند فرعون از هفتاد هزار هفت هزار برگزید
و از ایشان هفتصد را اختیار کرد و ازین هفتصد هفتاد را انتخاب کرد همه بنزد فرعون
آمدند و گفتند ما را هیچ مزدی و خلعتی باشد که بر موسی غالب آییم ایشان را جواب داد و گفت
آری شما را مزدی و پاداشتی عظیم بود و شما بنزدیک من از جمله مقربان باشید و درجه
شما بنزدیک من عالی و رفیع باشد و درین آیت دلالت که فرعون بندهٔ ذلیل و محتاج بود
اگرچه وی بزعم خدای بودی و بر ایشان حاجت نبودی و هرچه خواستی توانستی
کرد که ساحران آنچه دعوی کردند که اجیب درین را اذکردایم دروغ گفتند برای
آنکه در قلب اعیان جز خدای قادر نباشد و اگر قادر بودندی کوهها و سنگها را برای
خود باز زر کردندی و از فرعون مزدی نخواستندی و نگفتندی إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ
كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ چون سحر پیا بیند و در مقابل فرعون بایستادند موسی علیه السلم
ایشان را اول با خدای خواند از خدای عز و جل گفت و از آن مرجع و ثواب و عقاب ایشان
یکدیگر نگاه کردند و گفتند سخن این مرد با سخن جادوان نمی ماند و آن روز که موعد
ایشان بود روز زینت بود و عیدی بود ایشان را ابن عباس گفت روز اول بود که آن روز
نوروز باشد و روز اول هفته بود روز شنبه ابن زید گفت این جمع باسکندریه بود
خلایق عالم و تمامت لشکر فرعون در آن صحرا جمع شده بودند موسی علیه السلم می آمد تنها
و با وی جز از هارون نبود در برابر ایشان بایستاد در سر عصا تکیه زد و ایشان را وعظ
و نصیحت کرد و از خدای و عقاب او بترسانید و گفت وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ ایشان چون سخن بشنیدند گفتند این مرد سخن جادوان
نمی گوید و متحیر شدند چنانکه گفت فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى

آنکه موسی را گفتند از قومی فکنی آن عصا که با تست یا اول ما بیفکنیم آنچه با ماست
موسی ایشان را گفت شما اول بیفکنید بر ایشان بیفکندند آنچه با ایشان بود
در حدیث که چهل شتروار رسنها و عصاهای مار پیکر و اژدها شکل ساخته بودند
چوبها مجوف کرده و زیبق در میان ریخته و رسنها بزیبق یعنی سیماب آلوده کرده
و زمین مجوف کرده بودند و در زیر آن آتش کرده و چنان ساخته که چون وقت چاشتگاه
بود گرمای آفتاب بالا و تبش آتش از زیر آن زیبق چوبها و رسنها را در حرکت آورده
و چنان نمود که بخواهد رفتن و از حرکتی که در ایشان پدید آمد بعضی بر بعضی می افتادند
موسی علیه السلم چون چنان دید بترسید نه از آن سبب که پنداشتی از افعی هست
از آن بترسید که کسان که نظر کنند گمان برند که عصا نیز همچنین است خدای تعالی
وحی فرستاد و گفت مترس که آنچه ایشان نمودند شبهت است و آنچه با تست
حقست و حجت غالب باشد بر شبهه بهر حال این عصا را بینداز تا ای موسی
عصا را بینداخت در حال اژدهایی گشت و هر چه ایشان چندان وقت ساخته
بودند بیکساعت فرو برد اژدهایی بود سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار پای
سطبر کوتاه و دنبال او دراز بر هیچ نزد الا که او را بشکست و پای بر هیچ چیز ننهاد
الا که آن را خورد کرد و از دهنش آوازی بر می آید و بر گردن موی داشت دراز چون نیزها
برخاسته و عصا را دو سر بود و از هر دو نور گشت این اژدها فراخی دوازده گز بود
دندانهای بزرگ و سطبر و او را آوازی بود از دهن و دهنش بود از بینی دهن بر زمین
نهاد و آن چهل شتروار چوب و رسن یکبار فرو برد و زمین ساده کرد و آهنگ قوم فرعون
کرد همه در گریختن آمدند و از اژدهایی که کردند بیست و پنج هزار بمردند فرعون را بیم
رفت عقل بشد و هوش برید آن روز او را چهارصد نوبت اطلاق افتاد و پیش از آنکه
چهل روز یکبار شرط آن بود و چنان شد که در بیابانی بوری چهل بار بنشستی و چنین
بود تا بمرد قول تعالی قال القوا چون ایشان شرط ادب نگاه داشتند و از موسی
اجازت خواستند بر سبیل اختیار در انداختن جادوییها موسی علیه السلم ایشان را
اجازت داد و گفت شما بیندازید ایشان چون جادوییهای خود بینداختند و رسنهای

مردمان را جادویی کردند بان حیله و شعبده که با ایشان بود و مردمان از آن بترسیدند
از آنکه رسنهای دراز و چوبهای دراز بود در شکل ماران در حرکت آمد و ایشان
در باب سحر و جادویی جادویی عظیم آوردند که چنان در خیال مردم نمود که بیابانها پر از مار
و اژدها کرده اند واوحینا الی موسی ان الق

عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ

سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

چون ایشان آن جادوییها بینداختند ما که آفریدگار جهانیم وحی فرستادیم بموسی
که ای موسی عصای خود بینداز موسی عصای خود بینداخت آن عصا فراگرفت
و فرو برد آنچه ایشان در آن افک کرده بودند و دروغ گفتند در رسنها
چوبها بحیله ظاهر نموده که در آن آثار که عصا بود هیچ اثر که از بزرگی شده بود که
و سیر بر آمدن موسی علیه السلم بیاوردید و در بر گرفت چنان عصا گشت که پیش از آن
بود خدای تعالی بقدرت خویش آن اجرام عظیم و اجسام بسیار را معدوم و نیست
کردانید و روا بود که اجزای آن را لطیف کردانیده بود و در هوا پراکنده کرده
که گویا هیچ نبود پس حق واقع و ظاهر و غالب کردید و هر چه ایشان کرده بودند از سحر و جادویی
همه باطل گشت و ایشان بهمان جایگاه مغلوب گشتند و از آنجا باز گردیدند
با صغار و خواری و هوان یعنی فرعون و اتباع او و آن ساحران چون آن بدیدند
و بانکه ایشان را علم حاصل شد که آن نه از جنس سحرست و آن مقدور آدمی
بلکه معجزاتست خارق عادت و از پیغمبر حقست و همه در روی افتادند و خدای را
سجده کردند بخدای جهان ایمان آوردند و گفتند ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان

که خدای موسی و هارونست و این برای آن گفتند که کسی گمان نبرد که این فرعون را
در یک عهد دو امیر روا نیست و دو پیغمبر روا نیست چون موسی و هارون که هر دو
پیغمبر بودند و بیشتر هم روا باشد و عقل را بدین طریق نیست و این سمع اجماع
چنانچه سمع دانند که در عهد رسول او از بس و هیچ پیغمبری نبود و نخواهد بودن

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنتُم بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ

مَّكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ

تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ

ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ

وَمَا تَنقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ

عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ چون السحره که جادوان بودند همه ایمان
آوردند در حضرت که در میان ایشان هفتاد و دو مرد بیست هم تخل از پیری عصا
بزرگان ایشان بودند و ایشان را چهار رئیس بود سابور و عازور و حطط و مصفی
اول ایشان ایمان آوردند و دیگران ایشان را متابعت کردند فرعون چون آن بدید بسی
تحسر دیدی گفت ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم این
مکری و کیدیست که شما با یکدیگر ساخته اید و اندیشه کرده که در این شهر که
مصرست پیش از آنکه بصحرا آیید و غرض شما آنست که این شهر را بگیرید و قبطیان را
که اهل این شهرند از خانه بیرون کنید و بنی اسرائیل را ساکن کرد اینجا و فرعون این
سخن از بهر آن گفت تا مردمان شهر متابعت سحره نکنند و ایمان نیاورند که ایشان را

تمامی دانند که با شما چه خواهم رسیدن و در دم بود که بدانند آنکه بجا نیکو گفت دستها
و پایهای شما بر سر خلاف یعنی دست راست با پای چپ ایشان گفتند هیچ باکی نیست با ما
هر چه خواهی بکن ما با خدای خود و رحمت وی باز خواهیم گشت تا رحمت کند و داد ما
از شما بستاند و تو که فرعونی از ما هیچ گناهی ندیدی که بدان مستحق عقوبت باشیم تو از ما کینه
و انتقام نمی کشی الا از بهر آنکه ایمان آوردیم بآیات خدای چون آیات خدای بما آمد
و ما را دلیل و حجت گشت چون فرعون بدید که بدین ایستادند و از تخویف وی نه اندیشیدند
بفرمود تا همه را دست و پای ببریدند و بر دار کردند و در آن وقت آن مومنان از خدای
بخواندند و از خدای صبر خواستند گفتند ای خداوند ما ای پروردگار ما باران صبر
و رحمت خود بر ما بریز صبری بسیار که ما باز پس نشویم و ما را جان بده در بر ایمان و اسلام یعنی
توفیق ده تعالی بر ما تا بر ایمان ثابت شویم و باشیم تا بوقت مردن عجب از جادوان قوم که بامداد
کافر بودند و چاشتگاه ساحر بودند و در بر اظهار مبالغه کردند و سوگند میخوردند
بعزت فرعون و بنماز شام مومن بودند و نماز دیگر شهید بودند و نماز شام در بهشت بودند

وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا

فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ

وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ

وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ

لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا

قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ

فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ   اشراف قوم موسی و معروفان فرعون را گفتند
ای فرعون تو موسی را و قوم او را می گذاری تا در زمین فساد کنند یعنی خلق را
دعوت می کنند به خلاف تو و عصیان تو و ایمان بخدای و عبادت او و ترا و خدایان
ترا فرو می گذارد و ابن عباس گفته که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل
ششصد هزار آدمی ایمان آوردند بدین سبب گفتند که موسی را و قوم او را حسن بصری گفت
که فرعون بت پرست بود بسیار و هم عابد بود و هم معبود سدی گفت پیش از آنکه
او دعوی خدایی کرد گوساله پرستیدندی و هرجا گاوی نیکو دیدندی گفتندی که او
را عبادت کردندی و گفته اند که فرعون از بهر قوم خود بتان ساخته بود و ایشان را
و خود را پرستیدن تا بدان تقرب کنند با او و از بهر این بود که گفت انا ربکم
الاعلی و بر قراءت آنکس که الاهتک خواند معنی آن بود که ترا فرو می گذارد
و پرستیدن ترا و گفتند الاهه آفتاب بود و او آفتاب پرستیدی و چون قوم او
این سخن گفتندی قوم خود را جواب دادی و گفتی که ما باز سر آن کار رویم که ما
پسران ایشان را بکشیم و دختران ایشان را زنده گذاریم اینجا تا کسانی باشند که ایشان را
خدمت کنند و ایشان از شر ما ایمن باشند که ایشان را شوکت کار بزرگ نباشد و ایشان
نتوانیم کردن که ما زبر دست ایشانیم و حکم و فرمان ما بر ایشان روانست و ما بر ایشان غالب
و قاهریم و ایشان اسیران و ذلیلانند و غلبه ایشان را هیچ اثری نباشد در ملک ما
چون قوم موسی از فرعون این سخن بشنیدند بترسیدند با موسی شکایت کردند موسی
ایشان را بصبر فرمود و گفت ای قوم از خدای یاری خواهید و پناه با وی دهید و صبر کنید
که خدای تعالی شما را از شر وی نگاه دارد و بر ایشان ظفر و غالب کرداند و زمین
خدایراست از زمین مصر و غیر آن خدای میراث گذارد این زمین را با آنکه
خواهد از بندگان خویش و این دو معنی را محتمل است یکی آنکه ایشان را تسلی و دلخوشی داد
بر آنکه دنیا بر کس نماند و از کار او و انقلاب یاد آنست که این قوم را بدان نور رود
و ایشان از آن بیجا نکه تا ... گفته است   و هیله قول الناس فیما ملکه
لغیرکان هذا حق لغیرکان   دیگر آنکه ایشان را وعده داد و طمع گفتند را که

زمین مصر ایشان را خواهد بود آنکه گفت والعاقبة للمتقین و انجام نیکو پرهیزگاران را
برای آنکه ایشان با ثواب خدای گردند و مرجع ایشان با رحمت او بود قوم موسی
موسی را گفتند من قبل توجع و تفجع که ای موسی وای بهمه خدای این قوم رنجه شدند
ما را و برنجانیدند پیش از آمدن تو که پسران ما را کشتند پیش از ولادت تو و این کار
دیگر باره گرفتند بعد از معجزات با هم و چون تو آمدی و حال ما را در رنج می باید بودن
چه فرق باشد میان حضور و غیبت تو   چون بی تو و با تو ما را بغم باید زیست
نه فرق میان وصل و هجران تو چیست   وهب گفت این ایذاء و رنج آن بود که ایشان
قوم موسی را جزیه گرفته بودند و ایشان را کارهای گران می فرمودند چون سنگ کردن
از کوه و نقل کردن و کوشکها و سراها بنا کردن انواع حرف و صناعات از گلکاری
و درودگری و خشت زدن و اگر کسی نتوانستی کردن هر روز درهمی از وی جزیه
خواستندی که تعیین کرده بودندی و اگر تا شب ندادی دست او را در گردن بستی
و با قفس فرمودندی موسی علیه السلام ایشان را دلخوشی داد و گفت خوشدل باشید و اندوه
مدارید که امید است از خدای شما که دشمن شما را هلاک کند و شما را خلیفه کرداند
در جای او بدارد و ملک وی بشما دهد و این نعمت با شما بکند و آنکه بنگرد
تا شما چه می کنید و چگونه می کنید و از شما چه حاصل خواهد شد
تا بر حسب آن شما را جزا دهد خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک مصر بایشان داد
و بیت المقدس را بکشاد با یوشع بن نون و در روزگار داود شهرهای دیگر بر ایشان
بکشاد و در عهد سلیمان ملک زمین ایشان را داد چون فرعون را هلاک کرد و ملک مصر
بایشان داد ایشان شکر آن نعمت بکفر بدل کردند و گوساله پرستیدن پیشه گرفتند

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ

يطيروا بموسى ومن معه ألا إنما طائرهم عند الله ولكن أكثرهم

لا يعلمون   حق سبحانه و تعالی حکایت بلیت فرعون و قوم او می کند و می گوید

که ما بگرفتیم بعذاب و عقوبت و سالهای قحط آل فرعون را و اتباع و قوم او را و نقصان

که میوه‌ها را بود و قحط و سنون در اهل بادیه بود و اهل موسی را بود و نقصان میوه

در شهرها بود   کعب الاحبار گفت روزگاری آید که مردمان را درخت خرمای بزرگ

یکدانه خرما بیش نیاورد انگه گفت این عذاب قوم فرعون را از برای آن کردیم تا باشد

که ایشان اندیشه کنند و بدانند که این محنت از شومی آنست که ایشان بر کفر اصرار کرده

و ایشان خود هیچ اندیشه نکردند و آن را از شومی کفر و معصیت خود ندانستند

بلکه اگر نیکویی بایشان امدی و نعمت و فراخی بایشان رسیدی گفتندی که این خود ما را

حق است بر حسب عادت یا بر سبیل استحقاق که خود را اعتقاد کرده بودند بجهل

و اگر بایشان رسیدی قحط و تنگی و آفت گفتندی بشومی موسی است که

که با وی آمد اند اگر ایشان نبودندی این محنت بما نرسیدی انگه خدای تعالی

ایشان را بر ایشان رد کرد و گفت آنچه ایشان بموسی حواله می کنند و می گویند

از شومی وی است چنان نیست بلکه آنچه بایشان می رسد از نیکی و بدی مکروه از همه

بنزدیک خداست نعمت و تندرستی و فراخ سالی نزدیک وی و رنجوری و قحط و محنت

و بلا همه در قبضه قدرت وی است عذاب و عقوبتی که بایشان می رسد از نزدیک خدا

بشومی کفر و معصیت ایشان است که خدای آن را بایشان می رساند نه بشومی موسی و لکن

بیشتر ایشان نمی دانند یعنی نظر و اندیشه نمی کنند تا علم حاصل آید

وقالوا مهما تأتنا به من آية لتسحرنا بها فما نحن لك

بمؤمنين   فأرسلنا عليهم الطوفان والجراد والقمل

والضفادع

والضفادع والدم آيات مفصلات فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين

چون قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هر که آیتی آوری و دلالتی بما نمایی دلالت

تا با آن جادویی کنی و ما را مسحور و مخدوع گردانی و فریفته کنی ما بتو ایمان نیاوریم و ترا گردن ننهیم

انگه حق سبحانه و تعالی بیان آیات و معجزات موسی کرد که آن همه عذاب فرعون و اتباع او بود

گفت که ما بر فرعون و اتباع او فرستادیم اول طوفان و آن سیلی عظیم و این طوفان و آیات دیگر که در

آن گفته است در روایت عبد الله عباس و سعید جبیر آنست که چون ایمان آوردند فرعون

مغلوب [شدند؟] بازگشتند بر کفر و معصیت اصرار کرد خدای تعالی ایشان را امتحان کرد به قحط

و نقصان میوه در سالهای پیاپی ایشان را هیچ تنبیهی نیفتاد موسی علیه السلام دعا کرد

و گفت خدایا این بندگان که با ایشان تحقیق باشد و قوم لوط بندی و ایشان را که از پس

باشد اعتباری بود و عبرتی خدای تعالی طوفان فرستاد بر ایشان و آن آبی بود که از آسمان بیامد

و در خانهای ایشان افتاد چنانکه ایشان در میان آب بودند در خانها نا بنا نهاد

و بر ایشان غلبه کرد و طعام و شراب بر ایشان پریشان شد و در خانهای بنی اسرائیل

از آن آب یک قطره نبود و سرایها فرو می افتاد و بناهای ایشان خراب میگشت و آب چندان

گشت که بسینهای ایشان رسید و دریاها و زمینهای ایشان می افتاد تا هیچ کشت

نتوانستند کرد و این حال بر ایشان سخت شد هفته از شنبه تا شنبه پس موسی را گفتند

و فریاد خواستند که دعا کن و از خدای بخواه تا این عذاب از ما بردارد تا ما بتو

ایمان آوریم و طاعت تو داریم و بنی اسرائیل را با تو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی

آن طوفان از ایشان برداشت ایشان ایمان نیاوردند و بنی اسرائیل را رها نکردند

و از آنچه بودند بتر شدند خدای تعالی ایشان را در آن سال خصبی و گیاهی و نعمتی داد که

هرگز چندان ندیده بودند و میوه و زرع بسیار پدید آمد ایشان گفتند این آنست که

ما تمنا کردیم و آنچه ما پنداشتیم که آن عذاب است نبود نعمت و رحمت بود چون

یکماه برین برآمد ایشان در نعمت و عافیت بودند در کفران بیفزودند خدای تعالی

ملخ فرستاد تا ایشان را جمله گیاهها و میوه و زرع و برگ درختان بخورد و در صحرا و با

افتاد و هیچ نگذاشت نخلستانهای ایشان و میوه‌ها و درختان و جامه‌های ایشان و
ایشان می‌خوردند و چندانکه بیشتر خوردند گرسنه‌تر بودند و از آنجمله ملخ یکی در خانه
بنی اسرائیل نیفتاد و ایشان از آن برجستند قبطیان پیش موسی آمدند و تضرع و زاری کردند
و گفتند ای پیغامبر خدای از خدایتعالی بخواه و از او درخواه تا این بلا از ما برکند
که این نوبت ایمان آوریم و دیگر عهد و پیمان کردند موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی این بلا نیز از ایشان برداشت پس از آنکه ایشان هفت روز در بلای آن
گرفتار شده بودند و گفته‌اند که موسی علیه السلام بصحرا شد و دعا کرد و بعصا
اشارت کرد بمشرق و مغرب ملخ جمله ناپدید شدند که آمده بودند چون ملخ برفت
برفت قوم فرعون بیامدند برزعهای خود و باغهای خود اندکی بقیتی مانده بود
گفتند که مصلحت در آنست که قناعت کنیم و محافظت روزگار خود کنیم
و دین خود را که داریم تا آن عهد که کرده بودند وفا نکردند و با سر کار خود
رفتند چون یکماه برآمد خدای تعالی بر ایشان شپشه فرستاد بر ایشان موسی را گفت
از مصر بیرون شو بدهی که آنرا عین الشمس خوانند آنجا تپه ایست از ریگ روان
آنجا دعا کن و آن عصا بر آن تپه زن تا شپش آید بفرمان موسی بیامد و دعا کرد
و عصا بر آن تپه زد خدای تعالی آن ریگها را قمل کرد از آنجا برخاستند و
بقایای زرع و میوه ایشان افتادند و هرچه بنهادی چون بر آن شدندی قمل بر آن
بودی در میان سراها ستونها کشیدندی و کج و ساروج بکردند و طعامها بر بالای آن نهادند
وقت حاجت فرو گرفتندی بر آن قمل شده بودی و شپشه در کشتهای ایشان
افتاد و همه بخورد آنچه در انبارها و جامها داشتند در ایشان افتاد و هر موی که بر روی ریش
داشتند بخورد و مژه چشمشان تا نخوابند و قرار از ایشان بازداشت پیامبر فریاد
خواستند و تضرع و زاری کردند و سوگند گران خوردند که این بار عهد نگاه کنیم
و ایمان آوریم و بنی اسرائیل را بتو دهیم و مراد تو حاصل کنیم موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی آن قمل از ایشان دفع کرد بعد از آنکه هفت روز درین عقوبت بودند
چون بلا از ایشان دور گشت گفتند ما هرگز ازین جادوتر ندیدیم سنگ را چوب

و دیگر احوال می‌کرد اندیشه فرعون که ما هرگز بتو ایمان نیاوریم خدای تعالی ایشان را
یکماه مهلت داد آنگاه ضفادع یعنی وزغ بر ایشان مسلط کرد تا همه سراها و خانهای
ایشان پر از ضفدع گشت و هیچ دست از وی نهادند الا که در آن ضفدع بود
از خوان و کوزه و ابریق و دیگهای خوردنیهای ایشان پر شدی و چون مردی بخفتی
چند انبه شد در پهلوی وی جمع شدندی اگر خواستی که از آن پهلو بپهلوی دیگر
بگردد نتوانستی عبدالله عباس گفت این ضفدع بیابانی بود و بحسن طاعت ایشان
خدایرا در آن که فرعون با ایشان بایتقلید کرد چون آل فرعون از آن در رنج افتادند
بفریاد پیش موسی آمدند و گریستند و جزع کردند و سوگندهای مغلظه یاد کردند
که این توبه را خلاف نکنند موسی علیه السلام دعا کرد خدای تعالی کشف کرد
بعد از آنکه یکهفته درین رنج بودند چون یکماه برین برآمد طغیان و کفر
در زیاده کردند خدای تعالی خون بر ایشان مسلط کرد تا آب رود نیل خون گشت
و جمله آبها و چاههای که بود خون تازه شد پیش فرعون آمدند و گفتند ما این بو
محنتی عظیم است ما را شربتی آب نیست همه خون شده است و ما از تشنگی میمیریم و خون
نمی‌شاید خوردن فرعون گفت سحریست که موسی کرده است گفتند سحر چون باشد که ما
و بنی اسرائیلیان از رود نیل آب می‌داریم آنچه در آوندها و سراهای ماست خون گشت و آنچه
در سبوی ایشانست نگشت و ایشان آب می‌خورند و ما خون می‌خوریم چون کار
بر ایشان سخت شد زنان همسایه قبطیان بیامدندی و شربتی آب خواستندی از اسرائیل
ایشان از سبوی خود آب بدیشان دادندی آبی صافی و پاکیزه چون بقبطی رسیدی خون
شدی ازین سخت فرو ماندند بنزدیک فرعون رفتند فرعون کسی فرستاد از قوم بنی اسرائیل
یکی را حاضر کرد و از قبطیان یکی را و آبی بیاوردند و به بنی اسرائیلی دادند و دیگری را در دگر
بقبطی دادند هر دو را پر آب بود چون بنی اسرائیلی بدهن گرفت آب بود صافی و چون
قبطی رسیدی خون صافی بودی و رود نیل چون بزرع بنی اسرائیلی رسیدی آب بودی و چون
بزرع قبطی رسیدی خون بودی فرعون چنان تشنه شد که بیم شد درخت تر بیاوردندی
تا بمکیدی که آب بدهن او خون شدی هفت روز درین باندند که هیچ نتوانستند شراب

خوردند الا که چون کشت بار دیگر نیز دیگر فرعونیان امدند و فریاد کردند و عهدها
کردند و سوگندان مغلظه خوردند که اگر این بلا دفع شود موسی علیه السلم دعا کرد
خدای تعالی آن عذاب نیز از ایشان برداشت هم بدان عهد وفا نکردند و ایمان نیاوردند
موسی علیه السلم از آن وقت که سحره را غلبه کرد بیست سال با فرعون و قوم او می بود
و ایشان را دعوت می کرد و معجزات می نمود از ایشان کودکی ایمان نیاورد ابن عباس رضی الله عنهما
از ایشان خبر داد و گفت که ما بفرعون و آل او پنج عذاب فرستادیم طوفان یعنی آن آب چنانکه
یاد کرده آمد و گفته اند که آن طاعون بود و ایشان اولین کسی بودند که بعذاب طاعون ایشان
گرفتار کردند و این رنج از آن وقت در اهل زمین باقی ماند که ملخ فرستاد تا همه باغ
و زرع و درخت ایشان بخورد و شپش فرستاد و قمل شپش باشد و گفته اند
کنه بزرگ باشد که در گاو و چهارپای افتد و گفته اند که کیک بود
و آنکه بزغ را بر ایشان مسلط کرد تا بند و چون همه آبها و طعامهای ایشان خون گشت این
همه با ایشان عقوبت آیاتی بود هویدا و روشن و ظاهر کرد تا بدانند صدق دعوی موسی را و ایشان
با این همه ایمان نیاوردند و استکبار کردن کشی کردند و ایشان قومی گناهکاران بودند

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ
يَنْكُثُونَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

حق سبحانه و تعالی خبر می دهد که چون عذاب بر آل فرعون واقع می شود و در عذاب گرفتار می شدند
تا نیز دیگر موسی علیه السلم شدند و گفتند ای موسی خدا را بخوان و از وی درخواه
آن چیز که نزد تست از عهد خدای تعالی باز تا این زجر و عذاب از ما دفع شود
که این بار دعای خویش از ما این عذاب برداری ما ترا تصدیق کنیم و بتو ایمان آوریم
و بنی اسرائیل را با تو فرستیم چون موسی دعا کرد ما که آفریدگار جهانیم آن عذاب را
از ایشان کشف کرده ایم و مهلت دادیم تا اجلی و وقتی که ایشان بدان رسیدند
ایشان آن عهد را که کرده بودند بشکستند و بدان وفا نکردند تا لاجرم
ما انتقام ایشان کردیم و کین ایشان کشیدیم و ایشان را همه در دریا غرق کردیم
و این با ایشان بدان کردیم که آیات ما را تکذیب کردند و پیغمبر ما را دروغ زن
داشتند و از آیات ما غافل بودند و در آن نظر و تأمل نکردند تا از این نعمت که عرضه
کرده اند ایشان را بودند دریا غرق بودند حق سبحانه و تعالی آن پنج آیت بیان کرد
از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و چون ایشان هیچ متنبه نشدند موسی علیه السلم
بنی اسرائیل را گفت که خدای تعالی طاعون و عذابی خواهد فرستادن قبطیان را و شما امشب قربانی
کنید و خون گوسفند کشید و در های سراهای خود بدان خون لطخ کنید تا ایشان چنین کردند
قبطیان گفتند این چیست گفتند ما را چنین فرموده اند و سبب آنست که
خدای تعالی عذابی خواهد فرستاد و موسی چنین امر کرده است گفتند خدای شما
شما را بدین بازشناسد گفتند بلی چنین فرموده اند ما این بفرمان خدای کنیم
روز دیگر که برخاستند هفتاد هزار مرد از قوم فرعون بطاعون مرده بودند

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ

حق سبحانه و تعالی می گوید ای برادران که فرعون و قومش را هلاک کردیم اندر دریا و زمین مصر را
بمیراث بدین قوم دادیم که ایشان را فرعونیان ضعیف کرده بودند و ضعف یافته بودند
و ایشان در دست فرعون و قومش ذلیل و حقیر مانده بودند ایشان را قوی کردانیدیم
و ایشان را و فرزندان ایشان را پادشاهی دادیم شرف و عزت زمین مصر را بر ایشان
مقرر کردیم و پادشاهی مشرق و مغرب را که از بنی اسرائیل بود مر سلیمان را مقرر کردیم
و کرامت فرمودیم و این همه از بهر ایشان کردیم برای آنکه صبر کردند بر بلا و محنتی
که بدیشان رسید و کلمهٔ نیکوی خدای تو تمام گشت بر بنی اسرائیل و این کلمه آن وعده
بود که خدای ایشان را داده بود که زمین میراث بنهادیم دشمنان تمامی از فرعون
و اتباع همه را هلاک کردیم ایشان وعدها بانجام رسید و آن کار تمام گشت
و نابود کردیم آنچه فرعون و قومش می کردند بنا و ردیم و آن بناها و کوشکها و عرشهای
ایشان از باغها و بوستانها خراب کردیم آنچه ایشان عمرهای دراز کرده بودند و بیکبار
زیر و زبر کردیم . وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ

فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا

إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ

مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ

إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ حق سبحانه و تعالی از بنی اسرائیل
و آنچه ایشان کردند از نعمت و آنچه ایشان گفتند از جهالت حکایت کرده گفت
از بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم چون ایشان بر کنار دریا گرفتار شدند و فرعون
در عقب ایشان بود با لشکرهای گران و ایشان را طاقت مقاومت حرب نبود و راه گریز

بگذشتند

دریا در پیش بود گفتند موسی را که ای موسی تدبیر چیست ما موسی را گفتیم عصا
بر دریا بزند دوازده راه خشک در دریا پدید شد تا هر سبطی براهی فرو شدند چنانکه
کردیم اسباط ایشان را در دریا بر هوا بر رفتار ایشان در میان دریا هر سبطی گفتند ای موسی
ما چه دانیم که حال برادران و خویشان ما چیست ما ایشان را نمی بینیم موسی علیه السلام
دعا کرد تا آن آب بشکل دیوار طاق شد تا آنانکه بر طرفی بودند آنان را که بر طرف دیگر
بودند می دیدند چون ایشان همه از دریا بگذشتند و فرعون و قومش در دریا آمدند
ما ایشان را غرقه کردانیدیم بانکه دریا را مطبق کردیم چون بنی اسرائیل از دریا بر آمدند
گفتند ما چه ایمن باشیم از آنکه فرعون هلاک شده باشد ما او را با جمله صد
من سلاح آهن که با خود داشت و برابر روی آب انداختیم و بر سر آب آوردیم تا همه
وی را بدیدند و هلاکت وی بیقین بدانستند چون ما دریا ایشان بگذرانیدیم
بجهتی رسیدند بر کنار دریا و بقومی آمدند که ایشان بت پرستان بودند و بعد می کردند
تا آنرا موسی را گفتند ای موسی ما را نیز خدایی پدید کن چنانکه ایشان را خدایانست
که آنرا می پرستند تا ما نیز وی را بپرستیم موسی علیه السلام گفت شما جاهل و نادان قومی اید
با این همه نعمت که خدای با شما کرد و این همه آیات که شما را نمود هنوز در خدای شک
می کنید و بوی شرک می آورید در خبرست که روزی جهودی امیر المومنین علی را
گفت ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه پیغمبر خود را دفن نکرده بودید که
در دین وی خلاف کردید امیر المومنین علی گفت انما اختلفنا عنه لا فیه
ما در وی خلاف نکردیم از وی خلاف کردیم و لکن ما جفت اقدامکم
من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة
پای شما از دریا خشک نشده بود که پیغمبر خود را گفتید ما را خدایی پدید کن چنانکه
بت پرستان را خدایانند جهود چنان شد که پنداشتی که این سخن سنگ در دهان او کوفتند
چون با موسی این سخن گفتند موسی جواب ایشان گفت که این قوم بت پرستان
آنچه ایشان می کنند و در میان دارند از بت پرستیدن این همه هلاک و باطل است
و ایشان در معرض تباه و هلاک اند آنکه ایشان را گفت بر سبیل ملامت و توبیخ و انکار

که هرگز نباشد که من برای شما خدایی جویم و معبودی طلب کنم بخلاف خدایی که این
نعمتها با شما کرده و شما را بر عالمیان تفضیل داده است یعنی عالمیان روزگار شما
با آیاتی و نعمتهایی که شما را داده معمر روایت کرد از زهری از ابو واقد که
او گفت که من با رسول الله بودم پیش از غزاء حنین بدرختی بگذشتیم که سدر بود
و آن بزرگ و سبز و بسیار شاخ بود جماعتی گفتند یا رسول الله اجعل لنا هذه ذات انواط
کما للکفار ذات انواط این درخت را ذات انواط گفتندی چنانکه کافران را
ذات انواطی هست و کافران را درختی بود در شام که آنجا مقام کردندی و سلاحها
در او آویختندی رسول صلوات الله علیه چون بشنید گفت الله اکبر این همچنانست که
بنی اسرائیل گفتند موسی را اجعل لنا الها کما لهم آلهة
والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم ای بحق خدایی که جان من در قدرت اوست
که شما بر سنت آنان روید که پیش از شما بودند   وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم

مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ

وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ

رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي

قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ای فرزندان یعقوب یاد کنید
نعمتها که ایشان شما را می رنجانیدند بسخت ترین عذابی از کشتن پسران شما و
گذاشتن پسران شما و زنده گذاشتند زنان شما پسران را می کشتند و دختران را
رها می کردند و در آنچه خدای با شما کرده شما را نعمتی است از خدای تعالی

دروزا

و بزرگ بود ابتلا باشد و ابتلا امتحان بود و این هم نعمت و هم محنت بود و ما وعده دادیم
سی شب و آن را تمام گردانیدیم بده شب دیگر پس تمام شد میقات خدای وی چهل شب
و آن چنان بود که موسی علیه السلم بنی اسرائیل را وعده داد که چون خدای تعالی
دشمن ایشان را هلاک کند و از بهر ایشان از نزدیک خدای کتابی آورد که در آنجا
بیان باشد آنچه ایشان را بباید کرد و آنچه نباید کرد و این وعده بود از خدای تعالی
مر موسی را چون فرعون هلاک شد موسی از خدای تعالی کتاب خواست خدای وی را فرمود
که سی روز روزه بدارد و آن سی روز ذوالقعده بود سی روز روزه داشت بوی دهن
بحسب عادت متغیر شد بو ناپسندیده کرد که مناجات را نشاید که بوی دهن
چنین باشد مسواک برگرفت و دهن پاک کرد و گفته اند که پوست درخت
بخایید تا آن رایحه منقطع شد فرشتگان آمدند و گفتند از دهن تو بوی خوش
می شنیدیم اکنون بخود آن را تباه کردی جبرئیل گفت چرا چنین کردی ندانستی که
بوی دهن روزه دار نزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوشترست آنگه فرمود که
ده روز دیگر روزه دار و آن ده روز دهه ذی الحجه بود و کتاب توریة در دهه
ذی الحجه فرستاد و خدای تعالی موسی را چهل روز وعده داده بود در اصل
چنانکه در سورة البقرة گفت وإذ واعدنا موسی اربعین لیلة و این را بعض
کرد و آنگه گفت فذلک جمله بیاورد و گفت فتم میقات ربه اربعین لیلة
و آن ده روز جدا کرد نه سی روز برای تفضیل و شرف او را و این ده روز را
بپارسته و گفته اند که از برای آن جدا کرد که الفاظ قرآن لطفاست چنانکه
فهم معنی و استفاده با او از جمله الطافست تو تعالی دانست که اگر گفتی مثلا
الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین که در و لفظی باشد که آن
در و نبودی اگر گفتی الم هذا القرآن لا شک فیه بیان للمتقین
با آنکه معنی این هر دو یکسانست پس چون چنین است خدای تعالی لطفی و
دید در آنکه چهل بیکبار فرمود موسی را که اگر یکبار گفتی آن لطفی نبودی و چون
ده روز بار دوم حکایت کرد چهل فرمود برای مصلحتی دینی که در تفصیل آن بود که در جمله

کتی از مصلحت نبودی و لیلة از شهر از گفت که حساب عرب بر هلال باشد
و هلال ماه نو بود در شب پیدا بود و انکه گفت حق تعالی و حکایت کرد از موسی علیه السلم
بخلافت نشاندن او برادر خود را هارون موسی گفت برادر خود را که ای هارون
خلیفه من باش در قوم من و خدای من باش و مصلح باش در نفس خود و کار بنی اسرائیل
باصلاح آور انچه واجب باشد باصلاح آوردن در حال غیبت من و اگر کسی ترا از بنی اسرائیل
با فساد دعوت کند گفتار او مشنو پس روی مفسدان مکن دریات حجت که
منزلت امامت در منزلت نبوت داخل نیست که اگر بودی هارون محتاج آن نبودی
که ویرا خلیفه کنند کالمندی بانکه وی پیغمبر بود ای عجب موسی سی روز
تا غایت چهل روز برفت و انکه بود باز این هارون را بخلیفتی بجای خود
و بنشاند و ویرا وصایت می کند رسول صلوات الله علیه از دار دنیا رحلت
با جلال ایزدی برد و کلی چنانکه حوش نباشد باد نیا بر امت خلیفه بکماید
و وصایت نکند اینت کاری سرسری که کار شریعت و نبوت او بود اما وصایت
او هارون را که جز ان نکند چنان نکرد که در شک گفته اند که
ارسل حکیما و اوصه انکه رسول حکیم ضنی و وصیتش کی
و نیز کنی تکلیف از موسی بود و شنیدن تکلیف هرون اگرچه ناگفته
همان بودی لعمته تا مزد و ثواب آید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى

لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ
لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ
فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ
مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

خدای تعالی درین ایت حکایت می کند که موسی علیه السلم بمیقات خدای برفت با آن
مردی کزید و آن چنان بود که خدای تعالی فرعون را هلاک کرد موسی را وعده داد که
او را کتابی دهد تا محتاج باشد ایشان را و شرایع و ذکری در میان ایشان و اعقاب ایشان
چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدای تعالی توریة فرستاد بموسی ایشان
بشنیدند گفتند ما چه دانیم که این کلام تست یا کلام خدای ما را با خود ببر آنجا که
میقات تست و میعاد تو و مناجات تو با خدای تا بگوش خود بشنویم کلام خدای
بشنویم موسی علیه السلم گفت بار خدایا تو عالمتری با نچه ایشان می گویند
حق تعالی گفت رو ایشان را بیار تا کلام من بشنوند موسی بنی اسرائیل را گفت
خدای دستوری داد هر که می خواهد کو بیا تا کلام خدای بشنود و ایشان
ششصد هزار مرد بودند مردان تمام که بران و نو رسیدگان در ان میان نبودند
موسی علیه السلم از ایشان هفتاد هزار مرد را اختیار کرد از ایشان هفت هزار
انکه ازیشان هفتصد انکه ازیشان هفتاد چنانکه گفت واختار موسی
قومه سبعین رجلا ایشان را بر گرفت و با خود برد بکوه طور و موسی غسل کرد
و جامه پاکیزه در پوشید و وهب گفت موسی را علیه السلم در هفتاد حجاب بردند
و آن هفتاد مرد بیرون حجابها بودند و وحی کرد موسی بکلماتی که ذکر آن کرده شود
فی قوله وکتبنا له فی الالواح من کل شیء و ایشان شنیدند چون موسی
از حجاب بیرون آمد ایشان را گفت کلام خدا شنیدید گفتند کلامی شنیدیم
و ندانیم که کلام خدای بود یا نه و ما چیزی نبینیم و هنوز ما را آن شک حاصلست
و این شک زایل نشود الا که خدا را معاینه ببینیم تو از خدای درخواه تا خود را
معاینه با نماید موسی علیه السلم گفت بار خدایا میدانی که ایشان چه می گویند
و این آنست که خدای ازین خبر داد و یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة
موسی گفت رب ارنی انظر الیک بار خدایا بنما تا بینم جواب آمد که ای موسی
لن ترانی ولکن انظر الی الجبل ولکن در کوه بنگر و آن کوهی بود که

از این بزرگتر کوهی بود و آن چنان بود که چون خدای تعالی گفت من تجلی خواهم کرد
بر بعضی کوهها همه کوهها سر برآوردند از کوه و آنرا کوه زبیر گفتندی
که آن کوه سر فرو برد گفت ما محل آن نباشد که خدای تعالی تجلی نور خود
بر من افکند حق تعالی گفت نوبت من که جز بر تو نیفکنم برای تواضع
دیگر وقت موسی را علیه السلم گفت با این کوه نگر که بجای خود باشد
و طاقت تجلی نور من آرد تو مرا ببینی که تجلی فرمود و ظاهر شد نور عرش
آن کوه را پاره پاره کرد و موسی بیفتاد و بیهوش شد و معنی تجلی خلاق کرد بید
ابن عباس گفت که چون نور او بر کوه طور پیدا شد ضحاک گفت حق تعالی
نور بود تا از انجا بیاختند نور بتافت که از بینی گاوی بیرون آید ...
و عبدالله سلام گفت حجاب از نور عرش پیدا شد که بسوراخ سوزنی بیرون شد
روایت کردند از رسول که او این آیت می خواند و انگشت بر انگشت بنهاد که بهتری نهاد
و گفت این مقدار نور خدای تجلی نمود بر کوه طور و کوه طور را بیت کرد و گفتند
که بزمین فرو برد و گفته اند که ریگ روان گرد انگاه که روایت کرده اند
رسول صلوات الله علیه که چون خدای تعالی تجلی کرد کوه شش پاره شد سه بمدینه افتاد احد ورقان
و رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حری و بیشتر مفسران بر آنند که آنرا
ریگ روان کرد تا در جهان می رود تا قیامت و بر جای قرار نگیرد کلبی گفت این سوال روز
پنجشنبه روز عرفه موسی را روز آدینه که روز عید نحر بود توریة دادند چون موسی
سوال رویت کرد خدای تعالی ابری و ضبابی فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد
و فرشتگان آسمان را گفت بروید بر موسی اعتراض کنید تا چرا این سوال کرد
فرشتگان روی بوی نهادند از هر چهار جانب کوه از هر جانبی چهار فرسنگ گرفتند اول
فرشتگان آسمان دنیا بودند بر صورت گاوان در زیر دهن ایشان تسبیح و تهلیل آواز چون رعد
سخت ظاهر شدی انگه فرشتگان آسمان دوم بر صورت شتران بودند و ایشانرا آوازی بلند
و عظیم تسبیح و تهلیل موسی بترسید و اعضای او بلرزید و هر موی که بر تن او بود از ترس
راست گشت گفت بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم مرا ازین اهوال بگذار خود برهان

خبر فرشتگان

\

خبر فرشتگان و رئیس ایشان گفت ای موسی صبر کن که بس زود بجزع آمدی آنک که آنچ
تو خواستی از آن صابرتر باشد هنوز چه دیدی از بسیاری آنکه آنکه فرشتگان آسمان
سیم فرود آمدند در صورت کرکسان آواز ایشان بتسبیح و تهلیل بلند شد چنانکه
نزدیک بود که کوه بدرد گفتی که در فتراک انداختند فرشتگان آسمان چهارم فرود
فرود آمدند و ایشان همچو جانوری شبیه بودند برنگ آتش بودند و بخلقت برق
آواز تسبیح و تهلیل ایشان چنان که آواز فرشتگان پیش بود انگه فرشتگان آسمان
پنجم فرود آمدند بر هیاتی که موسی نتوانست که در ایشان نگاه کند از شدت خوف
بر جای بماند لرزه بر اندام او افتاد گریستن گرفت خبر فرشتگان گفت
ای ملک بر جای باش تا چیزی ببینی که طاقت آن نیاری انگه فرشتگان آسمان ششم
فرود آمدند و خدای ایشانرا گفت بروید بر بنده من اعتراض کنید که وی
خواست که مرا ببیند ایشان آمدند بر صورتی و خلقتی عجیب در دست هر یک درختی
از آتش چون درخت خرما و لباس ایشان آتش بود و چون آتشی درخشید و این فرشتگان
همه تسبیح کردندی و تسبیح ایشان این بود سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت
موسی را علیه السلم خوف از حد بگذشت و زبانش با ایشان تسبیح گفت
بار خدایا بر موسی بنده خود ببخشای و او را فراموش مکن بار خدایا من ندانم که ازین میان
جان بکنار برم یا نه بار خدایا اگر بروم بسوزم و اگر بایستم بمیرم رئیس فرشتگان
گفت ای موسی صبر کن آنرا که خواستی هنوز خوف بغایت نرسید و دولت را قرار نماند انگه
خدای تعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب بردارید انگه از نور عرش بموسی تا رسید
ایشان حجاب برداشتند نور عرش ماشاء الله بموسی نمودند چون آن نور بکوه تافت
کوه پاره پاره گشت هر سنگی و درختی که بر آن بود گرد شد از هیبت آن عرش انگه بود
فذلک قوله فلما تجلی ربه للجبل موسی بیفتاد و بیهوش شد چنانکه گفتی مع
از تنش برفت و فرشتگان آواز تسبیح و تهلیل بلند کردند و حق تعالی آن سنگ که
موسی برانجا بود بلند کرد تا نبد تا موسی سوخته نشود و صاعقه یا ماه تا آسمان ...
و ار هفتاد گروه که از خواسته بودند بسوخت و خدای تعالی بلطف و رحمت خود ...

خبر فرشتگان

در یافت چون با هوش آمد گفت بار خدایا توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و من اول مؤمنانم
که ندانستم و ایمان آوردم بدانکه ترا نتوان دید و هر که نور تو و فرشتگان ترا نبیند
دلش در بر نماند فما أعظمك وأعظم ملائكتك چه بزرگواری تو و چه بزرگوارند
فرشتگان تو انت رب الارباب وملك الملوك لا يعدلك شيء ولا يقوم لك شيء تبت
اليك والحمد لله رب العالمين این خبر امام الحدیث ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی
در کتاب عرائس المجالس و یواقیت التیجان فی قصص القرآن آورده است و ادب
رویت ای عجب موسی علیه السلم از سر امتحان نه از سر ایمان نه از قبل خود بلکه از زبان
گروهی نادان سوال رویت کرد جواب بنص قرآن لن ترانی آمد و حال درین جمله رفت که
شنیدی که موسی بیهوش بیفتاد و کوه بیالای زرکی روان شد و انجا عبارت بصاعقه [illegible]
ندانم که انجا دیدار حقیقی باشد که بینند و که تواند دید که بماند سبحان الله تسبیح
فرشتگان همه تقدیس و تنزیه است تا نکه چشم بیندگان او را در نیابد
و اگر گوییم این خبر است گوییم این خبر تواند شد و در دفتر ثبت و تسبیح موسی
در قرآنست سبحانك تبت اليك این تنزیه بهیچ خبر لایق نیست الا بانکه
تو نیز همی ازانکه چشم بیندگان ترا دریابد و حاشیه سرود دیدار و هم درین کتاب
آورده که واقدی گفت چون موسی علیه السلم بیهوش بیفتاد فرشتگان آسمان گفتند
ما لابن عمران وسؤال الرؤية و هم درین کتاب آورده است که فرشتگان می آمدند و لگد
بروی می زدند و می گفتند یا ابن النساء الحيض أطمعت في الرؤية رب العزة و این اخبار
اگرچه واهی و ضعیفاست اما چون گفتند اثبات بر آن حجت بود اگر خطاب فرشتگان
با چون موسی کریمی و کلیمی این باشد که شنیدی بانکه او حاکی بود و لیس [illegible]
و لیس [illegible] چون خواجه از میان جان جمیع اعتقاد گوید چگونه خواهد بودن سؤال موسی
رویت از قبل نفس خود نکرد تا کسی را درین شکی باشد بلکه سوال قوم بود چنانکه
قرآن بدان ناطقست فقالوا ارنا الله جهرة و قالوا لن نؤمن لك حتى
نرى الله جهرة أتهلكنا بما فعل السفهاء منا این معنی حواله با سفیهان کرد
اما آنکه گفت ارنی نمای بمن از زبان ایشان گفت که او سفید قوم بود و یکی از [illegible]

که ما پادشا

که ما پادشاهی سخن گوید باب شفاعت از خود گوید مست بر خود نهد اگر گویند برین قاعده
روا باشد که متخیلات خواهد گوییم روا باشد چون داند که در جواب لطف یابد
بعضی کلفا را و دیگر چون موسی علیه السلم دانست جواب از قبل خود کو نبود
چشم داد شبهه قوم او بنا شد و قطع شبهه در جواب بود که از قبل رب العزت بود
سوال کرد چنانکه در اخبار آمده است که موسی را گفتند که از خدای بپرس
تا او بخسپد یا نه موسی علیه السلم گفت محال گویید جواب بخدای روا نبود
انبار کنند تو بپرس تا جواب چه آید موسی گفت بار خدایا میدانی که چه می گویند
حق تعالی وحی کرد بموسی که گفت این سایل را تو را حاضر کن دو قدح اب بر کن
و بدو سپار تا این حال روشن گردد موسی این خبر بگرد یکساعت بود خواب
بر او غالب شد دستش برهم آمد و قدحها برهم شکست و آب بریخت از خواب در آمد
قدح شکسته و آب ریخته جبریل علیه السلم آمد و گفت خدای می گوید
که اگر من بخسپم آسمان و زمین که نگاه دارد که تو قدح نگاه نتوانستی داشت تا بنا
شفا حاصل آمد و شبهه زایل گشت و دیگر آنکه مراد برویت علم ضروریات
ورویت بمعنی علم بسیار آمده است برین معنی بود که بار خدایا مرا بخود شناسا گردان
با ظهار بعضی آیات تا ترا معرفت شناسم چنانکه کسی گوید بپند چنانکه در حدیث
آمده است سترون ربکم کما ترون القمر ليلة البدر خدای تعالی جواب داد که تو
بدین وجه و بدین طریق مرا نتوانی شناختن و قوت احتمال این حال نتوانی کرد و لیکن
کوه نگر تا من آیتی از آیات بر کوه ابداع کنم که از آیات خود و قرار گیرد برای تجلی آیات
تو طاقت آن توانی داشت چون کوه را آیتی از آیات خدای ظاهر گشت کوه را خرد و ورد
کرد و موسی بیهوش بیفتاد از عظمت تجلی دید چون با هوش آمد گفت بار خدایا
تو الان بزرگی که ترا برین وجه نتوان شناختن توبه کردم و اول کسی ام که
موقن و معترف باشد بعظمت و جلال تو و خدای تعالی لن ترانی گفت و لن نفی مستقبل
بود و قیامت مستقبل بود در قیامت بنتوان دید و نیز رویت را باستقرار جبل معلق کرد
و استقرار جبل بود پس رویت هم نباشد و نیز موسی علیه السلم تنزیه کرد و توبه کرد

از سؤال رؤیت اگر رؤیت ایمان بودی چگونه از ایمان توبه کردی و توبه پیغمبران بنزد یک
ایشان از گناه صغیره بود یا از گناه کبیره و شیطان در پیغمبران گناه کبیره روا
روا دارند پس بهر حال که باشد این سؤال یا کبیره باشد یا صغیره و بنزدیک ما توبه
پیغمبران از فعلی بود که ترک آن اولیتر بود چنین را کنند و پرسیدند که موسی چگونه
گفت که من اول مؤمنانم و پیش از مؤمنان بوده اند گفتند مراد آنست که اول
که سؤال رؤیت کرد من بودم پس اول کسی که ایمان آورد باینکه خدا را نتوان دید
وی باشد ابن عباس گفت چون موسی بکوه طور شد بمیقات حق تعالی ویرا گفت ای
موسی بچه کار آمدی گفت برای هدی آمدم ای بار خدایا از بندگان کدام دوستتر داری
گفت آنرا که مرا یاد دارد و فراموش نکند گفت بار خدایا کدام بنده قاضی تر است
گفت آنکه حکم بحق کند و متابعت هوا نکند گفت ای بار خدایا
کدام بنده عالمتر است گفت معلم مردمان با علم خود اضافه کند ابن مسعود گفت
چون خدای تعالی موسی را مقرب گردانید و حجابها برداشت نگاه کرد بنده را
در سایه عرش گفت بار خدایا این بنده کیست گفت آنکه بر مردمان حسد نبرد و با مادر
و پدر نیکوئی کند و سخن چینی نکند گفت بار خدایا از بندگان تو کدام
نیکوعملتر باشد گفت آنکه زبان او دروغ نرانده باشد گفت فاجرتر کیست گفت آنکه بدخو
بطال باشد و تبه روزگار باشد   قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ
عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا
لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا
سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ   حق سبحانه و تعالی درین آیت حکایت می کند

که با موسی

که با موسی کرده است که چون از مناجات فارغ شد موسی را گفت ای موسی من ترا
بر جمله اهل زمان تو برگزیده ام و ترا اختیار کردم باینکه ترا رسول خود کردم
بنزدیک خلایق و ترا بسخن گفتن با خود مخصوص گردانیدم آنچه ترا دادم
از شرف نبوت و حکمت و موعظت و شریعت و الواح آنرا بستان و درین نعمت
از جمله شاکران باش ابن عباس گفت روایت کرد از رسول صلوات الله علیه
که چون خدای موسی را الواح داد در الواح نگریست گفت بار خدایا مرا کرامتی داد
که کسی را ندادی پیش از من خدای تعالی ویرا گفت انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین آنچه من ترا دادم بستان
و بجد و جهد در آن محافظت کن و جان را ساز که با پیش من آئی بر دوستی محمد باش
موسی گفت بار خدایا محمد کیست گفت احمد است آنکه نام او بر عرش نقش کردم
پیش از آنکه آسمانها و زمین آفریدم بدو هزار سال و او پیغمبر حبیب و صفوت
اوست دوستتر دارم او را از جمله خلقان و جمله فرشتگان موسی گفت بار خدایا چون
محمد بنزدیک تو این منزلت دارد هیچ امت هستند انبیا را از امت که از امت او
فاضلتر باشند حق تعالی گفت ای موسی فضل امت او بر دیگر امتان چنانست که
فضل من بر جمله خلقان موسی گفت بار خدایا مرا از امت او گردان و کاشکی
من ایشان را بدیدمی گفت ای موسی تو ایشان را نه بینی اگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من
ترا بشنوانم گفت بار خدایا خواهم حق تعالی گفت ای امت محمد و ایشان جواب اجابت
دادند از اصلاب پدران و ارحام مادران و گفتند لبیک لبیک اللهم
لبیک ان الحمد والنعمة والملک لا شریک لک لبیک آنگه گفت خدای تعالی
که ای امت احمد ان رحمتی سبقت غضبی رحمت من سابق شد خشم مرا و عفو من سابق
شما را بلا و من پیش از آنکه از من خواستید من اجابت کردم پیش از آنکه بخوانید
و بخواهید پیش از آنکه در من عاصی شدید و هر که روز قیامت آید که
گواهی بخدائی من و محمد بنده و رسول منست بهشت بر مرا و راد اگرچه گناهش از کف دریا
بیشتر بود   فذلک قوله وما کنت بجانب الطور اذ نادینا

کارها

کعب الاحبار گفت حبری از احبار جهودی را دید که می‌گریست گفت چرا می‌گریی گفت بعضی از
مرا یاد آمد گفت بخدای که اگر من بگویم که چرا می‌گریی و تو دانی که چنانست مرا تصدیق
کنی گفت آری گفت بخدای بر تو که در توریة یافتی که موسی علیه السلم گفت بار خدایا
من در کتاب خود ذکر امتی می‌یابم که بهترین امتان باشند امر معروف کنند و نهی منکر
نمایند و بکتابهای اول و آخرین ایمان آورند و با اهل ضلالت قتال کنند
و با دجال اعور قتال کنند بار خدایا ایشانرا امت من گردان خدای تعالی گفت ایشان
امت محمدند حبر گفت چنین است کعب گفت می‌یابی در توریة که موسی علیه السلم گفت
بار خدایا من ذکر جماعتی می‌یابم که ایشان حمد تو کنند و مراقبه آفتاب کنند برای نماز
و چون بر کاری عزم کنند گویند فلان کار کنیم انشاء الله بار خدایا ایشانرا
از امت من کن گفت ایشان از امت محمدند حبر گفت چنین است کعب گفت می‌یابی در توریة
که موسی گفت بار خدایا من ذکر امتی می‌یابم که ایشان صدقات و کفارات بخورند
و امتان پیشتر صدقات خود و قربانی خود بنهادندی تا آتش آنرا بسوختی و موسی
از صدقات بندگان و پرستاران خریدی و آزاد کردی و آنچه باقی ماندی جای ژرف
بکندی و در آنجا انداختی تا [illegible] شود یا آنکه داده باشد و ایشان مستجیب
و مستجاب و شافع و مشفوع باشند بار خدایا ایشانرا از امت من گردان ایشانرا حق سبحانه و تعالی
گفت ایشان امت محمدند حبر گفت چنین است کعب گفت می‌یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا
ذکر امتی می‌یابم که چون بر بلندی شوند تکبیر کنند و چون به نشیب فرود آیند حمد گویند
خاک طهور ایشان باشد و زمین مسجد ایشان هر جا که باشند از جنابت بخاک طهور کنند
چون آب نیابند و روز قیامت اغر محجل باشند از آثار وضو بار خدایا ایشانرا از امت
من کن گفت ایشان امت محمدند گفت بار خدایا در توریة وصف قومی یابم که چون همت
کنند بطاعتی یکی بنویسند ناکرده بار خدایا ایشانرا امت من کن گفت ایشان
امت محمدند گفت بار خدایا در توریة صفت قومی می‌یابم که ایشان مرحومه اند
و ضعیفان باشند کتاب بمیراث برگیرند بعضی از ایشان ظالم نفس خود باشند و بعضی
مقتصد و بعضی سابق بخیرات جمله ایشان مرحوم باشند ایشانرا امت من کن گفت

گفت ایشان امت محمدند گفت بار خدایا در کتاب خود قومی را می‌یابم که مصحفهای ایشان
دلهای ایشان باشد لباس اهل بهشت پوشند در نماز صف کنند در مسجدها چون
صفهای فرشتگان و آواز ایشان در مساجد در تسبیح و تهلیل باشد چون آواز زنبوران
کما انجا باشد ایشان را از امت من کن گفت ایشان امت احمدند موسی علیه السلم
عجب بماند از چیزهایی که خدای تعالی از برای امت محمد نهاده بود گفت بار خدایا مرا
از امت محمد گردان پس خدای تعالی در برابر آن بداد دو آیت که
و بیم آنکه ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون موسی علیه السلم
دلخوش گشت و کتبنا له فی الالواح و بنوشتیم از بهر موسی الواحی که همه
بنی اسرائیل بدان محتاج بودند در دین خود از مواعظ و احکام و تفصیل بیان حلال و
حرام و ذکر جنة و نار و غیره از امثال و اخبار و آن الواح الواح توریة
و آن ده لوح بود و گفته‌اند که هفت بود از زبرجد سبز و یاقوت سرخ
و در آنجا که نوشته بود و کتابت او چون نقش نگین بود و ربیع گفت توریة
چنان بود که بار هفتاد شتر کردندی و یک جزو او بیک سال توانستندی خواندن
و کس نبود که جمله برخواند مگر موسی و یوشع بن نون و عزیر و عیسی علیهم السلام
حسن بصری گفت این آیت که وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة
وتفصیلا لکل شیء و هدی و رحمة در توریة هزار آیت است و از جمله
آنچه در توریة بود این است بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله
الملک الجبار العزیز القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران
سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرک بی شیئا واشکر لی
ولوالدیک الی المصیر احییک حیوة طیبة تسبیح و تقدیس من کن که
خدای نیست جز از من بزرگ بدار و هیچ چیزی را شریک من مکن و شکر مادر و پدر خود
که باز گشت بامن است تا زندگانی خوش دهم ترا و خون ناحق مریز که بر تو حرام کردم
و الا آسمان و زمین بر تو تنگ شود و بنام من سوگند بدروغ مخور که من توفیق
ندهم آنرا که او را پاک نکنند گواهی مده الا آنچه بوقت شنیده باشد

گواهی
و چشم دید و دل دانسته که من فردای قیامت اهل شهادت را بدان مردم از ایشان
بپرسم و بر مردمان حسد برند بفضلی که من ایشان را داده‌ام که حاسد عدوی نعمت من باشد
و کفران نعمت من کرده باشد و زنا مکن تا روزی رحمت از تو باز نگیرم و درها
اسمان بر تو در نه بندم و ذبیحه جز بنام من مکش که هیچ قربان از زمین بآسمان
نرود که آن را بر نام من نکشته باشند و با زن همسایه غدر مکن که ان خطایی عظیم
بنزدیک من و بر مردمان آن خواه که بخودی خواهی و این ده نصیحتست که در الواح بود
خدای تعالی موسی را الواح داد و وی را امر کرد و گفت فرا گیر این را و ایشان را قوت
و جدی و جهدی تمام و اجتهادی بلیغ و عزمی درست باشد چه اگر عزم صمیم بود
در عمل سست باشد و قوم خود را بفرما تا به نیکوترین آن فرا گیرند و کار بندند از رخصت
و سنن حلال حلال داشتند و حرامش را حرام داشتند و هرچه آن را ثواب بیشتر باشد
بدان مواظبت کنند و گفته‌اند که احسن بمعنی حسن است گفته‌اند که
در تورات هم فریضه است و هم سنت آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید
گفت که من زود بود که بشما نمایم سرای نابکاران که با ایشان چه رفت و عبرت گیرید
و مثل آن نکنید و گفته‌اند که مراد بدین دیار عاد و ثمود است که گذر ایشان
بران بود و گفته مراد بلاد و ران از دیار فرعون بود که غرق آب تا خدای تعالی فرمان
داد تا آب قوم فرعون را بر سر آب آورد و ایشان بر سر آب می گردیدند و مردم عبرت می گرفتند

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا

كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ

سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ

الا ما کانوا

إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ زود بود که بگردانیم از آیات خود و باز دارم آن را که تکبر
کنند نا حق در زمین انکه خدای لا حکم و فرو گذارم تا تفکر نکنند
و اعتبار نگیرند در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت چون امت من دنیا را تعظیم کنند
هیبت اسلام از ایشان برود و چون امر معروف و نهی منکر نکنند از برکت قرآن
محروم مانند و گفته‌اند که معنی آنست که ایشان را منع کنم از ابطال آیات خود تا نتوانند که
ابطال کنند و گفته‌اند که کافران حاضر آمدندی و مردمان را از سماع قرآن منع کردندی
و شعرها می خواندند و ملاهی و حکایتها می گفتند و لغو سخنها می‌گفتند تا کسی قرآن
نشنود چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کند قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا
القرآن والغوا فیه خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضور آنکه منع ایشان را از حضور صرف
کند و روا بود که این وعده بود از خدای تعالی و هلاک ایشان رسید بسیادت موسی را
و قوم او را و این منتظر بود و وعده بود بکار اظهار دلایل و بیناتی که در بصیرت ایشان بیفزاید
و دیگر هلاک این ظالمان چون هلاک کرده باشند مصروف باشند از آیات چون بحال
که بود این کنایت بود از هلاک ایشان بیانش ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا
ذلک اشارت بصرفست و ایشان بتکذیب آیات او مستحق هلاک شدند بس معنی
این بود که من باز دارم ایمان خود با که هلاک کردم انم آن را که در زمین تکبر کنند
بنا حق تکبری بود که حق بود و آن تکبر مومنان و متقیان باشد و تنزه ایشان از ذمایم
و آثام و برتر داشتن ایشان خود را که بان آلوده کردند و تکبر ایشان بر کافران خود بود
از اعتمادی که کرده باشند بر کرم خدای خود آنکه صفت این متکبران و حال ایشان
بیان کرد و گفته هر آیتی و معجزاتی که ممکن باشد ببینند ایمان نیاورند
چنان اصرار کرده‌اند بر کفر که بهیچ چیز از آن برنخواهند گشت از خوی بد گزیند
و در باطل می اویزند کار ایشان بغایت جهالت و گمراهی بینند آن را راه خدا گیرند
و کار با راست و رشد و صواب بینند آن را راه خود نگیرند و آن را رها کردند
و مراد بسبیل رشد دلایل و معجزاتی بود که مردی بود با طریق حق و مراد بسبیل غی
محالات و سفسطه‌هاست که آن را شبهه سازند چنانکه سحره فرعون کردند و شبهها که

مبطلان اورد بیهمی از ادله سازند و بناشد ابا ایشان را حجت شناسند ورا باطل
و حق را باطل دانسته حق را انکار کنند و بباطل اقرار دهند برای و سخنی بد
و طمع حطام دنیا چنانکه بسیار کس کرده اند و می کنند و خدای تعالی حکایت کرد
از جهودان و یکتمون الحق وهم یعلمون که حق تعالی بیان فرموده که صرف کردن
ایشان از آیات ما با هلاک ایشان و فرو گذاشتن ایشان را و رفتن ایشان بگمراهی
و جهالت از آنست که ایشان بدروغ داشتند آیات و دلالات و اخبار ما در کتب منزله
از آنچه بود و خواهد بود و از آن هم غافل بودند و غفلت سهوی باشد که معنای علم
ضروری کنند بر سامع تکلیف نباشد و دو کلفه را مذمت نکنند و اعماد
مجازست نه حقیقت یعنی حال ایشان در عدول و اعراض از آیات خدای تعالی و تامل
کردن اندران با حال کسانی ماند که ساهی و غافل باشد چنانکه گفت انا که تکذیب کردند
آیات ما را و بقیامت و ثواب و عقاب و ایجاب نیاوردند و رسیدند ایشان قیامت انکار کردند
ایشان آنانند که عملهای ایشان را باطل شد یعنی عملهای ایشان بر وجهی واقع شد که ایشان بران
مستحق ثواب باشند برای آنکه بر خلاف مامور کرده اند و هر کجا که در قرآن لفظ احباط
برین معنی تفسیر باید داد زیرا که اتفاقست ما را با کسانی که باحباط گویند که
کافر را هیچ عملی نباشد تا بجزء از معصیت محیط شود انکه برسبیل توبیخ و تنبیه
گفته که این کافران هیچ فعلی نکردند که ایشان مستحق آن بودند بلکه جزای
ایشان بر وفق عملهای ایشان بود در حسب کردار ایشان برسبیل عدل نه برسبیل ظلم

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا

ظَالِمِينَ وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

قالوا لئن

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

اهل سیر گفتند که چون موسی علیه السلام از مصر بیرون خواست آمد با بنی اسرائیل
عیدی بود ایشان خواستند آمدن نزدیک قبطیان آمدند و حلی ایشان بعاریت بستدند
و از شهر بیرون آمدند و در شب برفتند و شهرها کرده اند جماعه تعلقه ایشان
گذشت و فرعون از پی ایشان بیامد و او با قوم خویش در دریا غرقه گشت
و حلی در دست ایشان بماند چون موسی علیه السلام بمیقات خدای برفت بمناجات سامری
مردی بود منافق و زرگر بود و در کوشت زهاد در فتنه در بنی اسرائیل تا بود داشت
ایشان را گفت از آن حلیها بمن آرید تا برای شما چیزی سازم که از آن شاد شوید
همه بیاوردند و بوی دادند و از آن گوساله ساخت از زر و جایگاهی چنان ساخت که
مخارق گلوی وی چنان بود که چون باد در وی رسیدی از دهن وی آوازی بیرون آمدی
چون آواز گاو چنانکه مخارق نای ها در آواز های مختلف بیرون آید چون باد در آنجا
دمند از اعضا باد در گلوی که او بود و در مهب باد بنهاد و چنان بنهاد که باد در زیر او شدی
و دبر هین او بیرون آمدی از وی آوازی بیرون آمدی که آواز گاو را مانند بود و این قول جبائی
و بلخی و جماعتی محققانست دیگران گفتند که او خاک اسب جبرئیل داشت
و در وی انداخت گوساله شد از گوشت و خون و او را آوازی بود بیامد چون آواز گاو
و قصه این در سوره طه بیاید انشاء الله تعالی حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد
گفت ای قوم موسی بعد از آنکه موسی بمناجات رفت از حلی و زیوری که ایشان را بود
گوساله کردند و ساختند که تنی بود بی جان و قالبی بود بی روح که او را بانگی بود چون
گاو و گفته اند یک بار بیش بانگ نکرد و گفته اند که بانگ کردی و بیکدیگر بجنبیدی
و آنکه از خاک اثر جبرئیل گفت گفت همان یکبار بانگ بیش نکرد و آنکه گفت که
هر وقت بانگ کردی و بجنبیدی آن گفت که در مهب باد بودی و ساز او راست بودی
بانگ کردی آنگه حق سبحانه و تعالی برسبیل تنبیه و تقریع گفت ایشان
نمی دیدند و ندانستند یعنی این گوساله را که با ایشان سخن نگفت و راه نمی نمود و ایشان را بود

عجب آنکه ایشان که این همه دیدند او را یعنی این گوساله را بخدائی گرفتند ایشان را مبالغه کردند
ظالم بودند که عبادت نه اندر موضع خود نهادند و ظالم نفس خود بودند با آنکه گوساله
پرستی خود را مستحق عقاب کردانیدند تا آنکه خبر داد که ایشان بدانستند
و از دست خود در افتادند و پشیمان گشتند از مذلت و پشیمانی گفتند که اگر خدای
بر ما رحمت نکند و ما را نیامرزد ما از جمله زیانکاران ایم حزیمی گفت
همه گوساله پرستیده بودند مگر هارون که موسی خود را و هارون را دعا کرد
و اگر مومنی دیگر بودی او را با خود و هارون شریک کردی و نگفتی که رب اغفر لی و لاخی

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ
أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ چون موسی علیه السلام از میقات باز گشت او قوم خود
را دید که همه گوساله پرستیده بودند و گفته اند خدای تعالی موسی را
در میقات خبر داد و چون باز آمد خشمگین و اندوهگین روی با ایشان آورد و
زبان ملامت در ایشان بگشاد و گفت هر خلافی که بود شما کردید و همه خلفاء
گنشتگان بودید از پس من رفتم بطور و شما را بگفتم آیا تعجیل کردید و سبقت
بر فرمان خدای شما و کار او با شما گفتند با خود که میعاد او آخر رسید و موسی باز نیامد

و دو برده اید

داو برده است چون از بکف الواح از دست بیفکند از خشم و سر برادر خود را بگرفت
و بخود کشید یعنی او را بسر گرفت و دست در گردن وی آورد از آنکه جمله روز
بیکدیگر پیوسته بودند این با وی از سر شفقت و مهربانی کرده نه از سر غضب
و استخفاف که این فعل سفیهان باشد و موسی علیه السلام بدانست که برادر وی را
در آن جرمی نیست و برین حمل کردن اولیتر باشد تا آنکه بر استخفاف و اهانت
و معنی لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي در جای دیگر گفته شود ان شاء الله آنکه برادر خود را
گفت ای برادر با این قوم چگونه بودی و چه کردی هارون گفت ای برادر من و ای
پسر مادر من و هارون برادر موسی بود پدری و مادری و ذکر مادر برای آن کرد
تا مهربانی موسی بیفزاید که شفقت و مهربانی از قبل مادر بیشتر بود
و گفت ای برادر این قوم مرا ضعیف کردند و تنها یافتند با این همه هیچ تقصیر
نکردم و ایشان را وعظ کردم و بیم کردم ایشان گفتار من نشنیدند و نزدیک بود
که مرا بکشند از غایت انکاری که من کردم بر ایشان ای مجمل مقال الله
اگر در حق موسی با هارون در غیبت کاربرد این معامله کردند و او را ضعیف کردند
و بیم آن بود که او را بکشند و او خلیفه موسی بود و وزیر او بود بر قومش که
بر وصی رسول آن و ماند این کنند چه عجب باشد چون موسی هر دو برادر برگرفت
و سر در کنار داد بود و او در حال غضب و خشم بود جهان دیدند پنداشتند
که این عتاب می کند هارون گفت ای برادر درین حال که تو می دشمنان که از دور
نگاه می کنند می پندارند که تو این عتاب می کنی و شماتت این جرم می کردند
که ایشان خود این تعظیم را استخفاف پندارند شماتت کنند و مرا با این ظالمان
که درین خوض کردند و رضا دادند قرین مگردان و این سخن بر من مسئله که چرا
از پس بیامدی و مرا خبر نکردی که امر مطلع نبود چون ایشان در حضور من گوساله
پرستیدند هانا که در غیبت من بتر کردندی و عذر این می خواست و می گفت
إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي چون موسی علیه السلام
برا او ساحت هارون بدانست از تقصیر کردن گفت بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا

در رحمت و مغفرت و آمرزش خود داخل کردان و بسیار رحمت کن و تو بیان خدایی که رحمت کننده ترین رحمت کنندگانی و این دعا که کرد برای گناه نبود بلکه انقطاع بود بخدای و خشوع تا بدان تحصیل ثواب و رفع درجات کنند و ذکر را در برای آن کرد تا بدانند که انچه با هرون کرد از گرفتن موی سر و بخود کشیدن نه بر وجه استخفاف و غضب بود لا کلیکه هرکسی چنین معامله کند از عقاب او را جان دعا کند

وَإِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ وَالَّذِينَ

عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا

لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي

نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ

و انانکه گوساله را معبود گرفتند گوساله را پرستیدند زود باشد که برسد بایشان از خدای ایشان در دنیا فرا گیرد ایشان را غضبی و خشمی و مذلتی و خواری و آن خشم که بایشان رسیدن بود که ایشان را فرمود تا یکدیگر را بکشند و یکدیگر را تیغ بی دریغ بکشیدند تا توبه تمام قبول باشد و ذلت آن بود که از سرای خود بیرون شدند و شهر خود بگذاشتند و غربت و ذلت باشد و آن مقصود بنبت را ایشان بلکه هر که دروغ گوید بر خدای از خدای همین جزا یابد از غضب و مذلت و این جزا بهر دروغ زننده تا روز قیامت ما اللبث انر گفت که هیچ مبتدع نباشد و الا از بلای سر خود مذلتی یابد و گویند این مذلت هر کریمی است که بر آثار بهاء اند

که گفت ما

که گفت ما بچنین جزا دهیم دروغ گویندگان را و هیچ دروغی عظیم تر از آن نبود که سامری گفت و اشارت بگوساله کرد که هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ آنکه گفت الکبر که ایشان بدی کردند و بخدای کافر شدند و معاصی کردند بر آنکه توبه کردند و ایمان آوردند و از معاصی باز ایستادند ما در توبه بایشان بسته ایم توبه ایشان قبول کنیم و ایمان ایشان بپذیریم و ایشان را بیامرزیم بدرستی که خدای تعالی بحق آمرزنده و مهربانست بر ایشان که توبه کنند گناهای ایشان بیامرزد و گفته اند برای آن لفظ توبه و ایمان جدا کرد که توبه ایشان نه بلفظ بود و نه بدل بلکه بکشتن بود ایمان آوردند و تیغ برداشتند و در یکدیگر نهادند و ضیا و ظلمتی که پدید آمد چون روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند چون موسی خشم گرفته بود و در غضب شده از غضب بود که در این سخن گفتن می بایست چنانکه گفتی از خشم او سخن می گوید چون خشم او بنشست و کم گشت از سخن گفتن خاموش گشت بر این بهانه گفت که چون خشم موسی خاموش گشت یعنی خشم او ساکن شد الواح را که برگرفته بود برگرفت برای آن بینداخته بود که از قوم در خشم شده بود و او را الواح برای قوم خود می بایست چون دید که ایشان بت پرستی کرده بودند و روی بعجل آورده از خشم ایشان الواح بینداخت چون ساکن شد آن الواح برداشت در نسخه آن الواح نوشته آن هدایت و بیانی بود هر چیزی را که بدان محتاج بود تا امور دینی و رحمتی و منفعتی بود کسانی را که از خدای خود بترسند و برای ترس از خدای خویش و عقاب او بر انچه در الواح است عمل کنند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ

سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ

أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ

هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا

وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ سدی گفت سبب اختیار کردن موسی هفتاد
مرد را آن بود که خدای تعالی گفت که وی را با خود بیارد تا از گناه گوساله پرستی
عذری خواهند موسی از هفتاد مرد را اختیار کرد و با خود برد ایشان می بایست که
عذر خواهند ایشان گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما ترا باور نداریم
تا خدای را معاینه نه بینیم حق تعالی گفت اگر کنند ما ایشان را مهلت دادم و تعجیل کردم بعذاب ایشان
مهلت نخواهم داد و حق عقوبت تعجیل نخواهد بودن و صاعقه از آسمان فرستاد و آتشی
بیامد و هر هفتاد را بسوخت و وهب گفت جمعی از بنی اسرائیل گفتند ما را و دیدت که خدای تعالی
با تو بی واسطه سخن می گوید از چنین بودی ما را با تو ... نمای که هیچ آدمی طاقت
ندارد که کلام وی بشنود اگر راست میگویی ما را با خود ببر تا بشنویم که با تو سخن میگوید
چون ببرد و سخن گفتن بشنیدند گفتند چه این باشیم که این کلام خدای است
یا سخن شیطان است ما ترا باور نداریم تا خدا را نه بینیم آتشی بیامد و همه را بسوخت
بعضی دیگر گفتند خدای تعالی گفت موسی را که از هر سبطی شش کس را گزین
برگزید هفتاد و دو کس بیامدند موسی علیه السلم گفت هفتاد می باید دو کس درین میانه بگریه
شاحه کردند هر کسی میگفت من نشینم یوشع بن نون و کالب بن یوفنا گفتند
نشینیم ایشان ... فرستاد و آن ... کنند ... خود رسیدند ... آیت که خدای
تعالی خبر داد و گفت که موسی علیه السلم اختیار کرد از میان قوم خویش هفتاد مرد را
و ایشان را بطور سینا برد بمیقات خدای خویش چون موسی نزدیک کوه رسید ابری
بیامد و همه را بپوشید خدای تعالی با موسی سخن گفت از امر و نهی و زجر ایشان می شنیدند
چون ابر باز شد موسی علیه السلم گفت شنیدید گفتند شنیدیم و لیکن ما را همان
باقیست ایمان نیاوریم و باور نداریم که آن سخن خدای است او را نه بینیم چون ایشان این گفتند
زلزله در کوه افتاد و آن هفتاد مرد بیفتادند و بر جای بمردند و از امیرالمومنین علیه السلم
روایت کنند که گفت که موسی و هارون با من کوه شدند و آنجا نشستند هارون در خواب شد
و هم در خواب فرمان خدای برسید موسی علیه السلم وی را بنشست و هم آنجا دفن کرد
و پسران هارون علیه السلم شبیر و شبر با وی بودند چون باز گشتند بنی اسرائیل گفتند

هارون را چه کردی گفت وفات رسید او را گفتند تو هارون را بکشتی و بیامدی
و باز آمدی و اکنون میگویی که وی را وفات رسید و ایشان هارون را دوستتر داشتندی
موسی علیه السلم گفت با من بیایید تا دعا کنم تا خدای وی را زنده کند و بگوید
من وی را کشته ام گفتند ما همه نتوانیم آمدن تو هفتاد مرد را اختیار کن و با خود
ببر اختیار کرد و بیامدند تا بر قبر هارون موسی دعا کرد خدای تعالی وی را زنده کرد
پس گفت ای برادر ترا من کشته ام هارون گفت معاذ الله من بمرگ خود
مرده ام خجل شدند خدای تعالی رجفه فرستاد و ایشان همه هلاک شدند و گفته اند
که این رجفه مرگ و هلاک نبود آن بود که چون بمیقات رسیدند از هول و هیبت
آن مقام لرزه در اندامهای ایشان پدید آمد که نزدیک بود که مفاصل ایشان از یکدیگر
جدا شود چون موسی آن بدید دعا و تضرع کرد تا خدای تعالی دلهای ایشان بر جای بداشت
و ایشان را آرام داد و آن ترس از دلهای ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند
و کلام خدای بشنیدند موسی گفت رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ
ای بار خدای تو توانایی که ایشان را هلاک کنی و مرا نیز ای بار خدای تو مرا هلاک میگردانی
آنچه سفیهان و بی خردان قوم کردند از پرستیدن گوساله و آن طلب کردن دیدار
تو و این رسید استعطافات یعنی ای بار خدای ما را هلاک مکن بفضل خود و کرمت ...
که سفیهان قوم ما کردند این نیست الا ابتلا و امتحانی که ما را کلفا کنی در باب تشدید
تکلیف و تعبد و صبر کردن با آنچه فرستادی از رجفه و صاعقه بدان قوم از سبب
سوال رویت تا عقوبت باشد ایشان را و این چنانست که گفت اولا یرون انهم
یفتنون فی کل عام مرة او مرتین یعنی ایشان را امتحان کنیم ... در هر سالی یکبار یا دو بار
امتحان کنیم با بلا ابن عباس گفت که معنی فتنه عذابست یعنی این نیست الا
عذاب تو بر کفر و معصیت ایشان و سوال رویت و عبادت عجل و خدای تعالی عذاب را فتنه خواند
فی قوله یوم هم علی النار یفتنون و بر معنی اول نیست این الا محنت و بلا چون تو آن
سخن گفتی ایشان سخن تو شنیدند و گوش بر سخن گفتن تو داشتند الا خواستند
بر رویت تو داشتند لا لقاسد تا در فتنه افتادند و تو بمحنت و ابتلا هلاک گردانی

ازانکه خواهی بانها که ترا شناسند و باین محنت و فتنه در معرفت تو ثابت قدم باشند
و چون سبب ضلالت و هدایت محنت بود و آن از خدای بود از سبب بی مرد و را بخدای
اضافت کرد چنانکه گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون سبب زیادتی
رجس ایشان شد باشد اسناد آن باسوره کرد و تقدیر آن خدایی که خداوند ما ای آنکه
خواهی بفتنه تا صبر کنند و ثواب صابران یابند انتقام خذلان باشد و انجاد
حوالهها ... ای رفته انک که خواهی باالطاف و توفیق و تثبیت و تویی خدای ما
و خداوند کار ما و او لیتنا را از هر کسی اما بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین آمرزندگانی

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ
عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ
وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ
آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ

اولئک

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ   و بنویس از برای ما ای خداوند کار و پروردگار ما درین سرای
نزدیکتر که ما نزا دنیا خوانند برای ما یعنی نیکویی از برای ما ثابت و واجب گردان
چیزی و عافیتی و سرا های نیکو و روزی فراخ و عیشی خوش و تن درست و کرامت
گردان بانواع راحت و مسرت و توفیق دادن بعمل صالح تا همه افعال و اعمال و اقوال ما
تحقیق شد و هیچ شبهه نباشد و در آخرت ثواب جزیل و نعیم بهشت و مرافقت ابرار
بصدق و حقیقت که ما بندگان توییم رجوع با تو کردیم و با درگاه تو گریختیم و بر کردهای
خود پشیمان شدیم خدای عز و جل گفت من عذاب خود با کسی رسانم و عذاب کسی کنم
که خواهم از آن کسانی که درین عاصی شوند و مستحق عقوبت من گردند و رحمت من
بخشایش من فراخ است همه چیزها شاملست و بر همه عامر است در دنیا بر مؤمن و کافر
و بر فاسق و فاجر و ذلک قوله الرحمن و خاص است در آخرت بر مؤمنان و ذلک قوله الرحیم
عطیه عوفی گفت رحمتی واسع است بر همه کس الا آنست که بواجبی شیئا آید
نه بینی که گفت فسأکتبها للذین یتقون و خدای تعالی در دنیا کافران را برکت مؤمنان
روزی دهد و بطفیل مؤمنان عذاب از ایشان باز میدارد و صرف میکند و ایشان بمنزله
کسانی اند که در روشنایی چراغ چیزی باشند چون آن چیز برود در روشنایی باوی برند
فردای قیامت مؤمنان بجای خود برود و نور و رحمت و روشنایی از ایشان برود
کافران در ظلمت و ضلالت و تاریکی و شقاوت باشند و گفته اند آن رحمت عامر از
یکجزو رحمتهاست که در میان جمله خلایق قسمت کرده است این شفقت و مهربانی خلق را
بر یکدیگر از آن جزو رحمتست ابن عباس گفت چون این آیت آمد ابلیس طمع
در رحمت کرد گفت من نیز چیزی ام چون رحمت او بر همه چیزی عامر است من نیز برسد
خدای تعالی قطع طمع او کرد و گفت فسأکتبها للذین یتقون من این رحمت
از برای متقیان بنویسم نه برای تو و نه برای کسانی که طریقه و روش تو دارند جهودان
و ترسایان نیز گفتند چون ما متقی ایم گفت که رحمت متقیان راست آن کسانی که از معاصی
اجتناب کنند و زکات بدهند و بآیات خدای مؤمن باشند چنانکه گفت من این رحمت را
برای متقیان بنویسم و ثابت و واجب گردانم برای کسانی که متقی باشند از معاصی حذر کنند

نعت

و زکوة مال بدهند و بآیات ما ایمان دارند رحمت خدای بایشان رسد و این رحمت اشارت حق سبحانه
کفت ای فرزندان یعقوب یعنی جهودان و ترسایان طمع مدارید که ایشانرا تخصیصی در عقبات
الذین یتبعون الرسول النبی الامی این رحمت سابقه است که در آخر الزمان باشند و محمد را دریابند
و بوی ایمان آورند و متابعت و پس روی وی کنند که وی رسول رفیع القدر عالی المحل بود به
معجزات باهره و دلالات ظاهره امی نانویسنده بمجان مانی که از مادر زاده علی بیاموخته
کتابتها استفاده نکرده از شهر مکه که اصل شهرهاست اورا یعنی نام و نعت او و صفت او
و ذکر کتاب او را اهل کتاب که جهودان و ترسایانند در توریة و انجیل که نزدیک
ایشانست مکتوب و نوشته می یابند و نشان و علامات وی از کتاب توریة و انجیل
می خوانند که او ایشانرا به نیکوئی فرماید و از ناشایسته نا بایست نهی کند و باز دارد
ایمان فرماید و از شرک باز دارد و بمکارم اخلاق و صلة الارحام فرماید و از عبادة
اصنام و قطع الارحام منع کند و حلال کرده اند بر ایشان چیزهای حلال را
که بر ایشان حرام بود و باز دارد ایشانرا از جنابت پلید پلیدیها که می خوردند از حلال
داشتند چون مردار و کوشت خوک و خون و غیر آن و فرو نهاد از ایشان بارهای کران
و عهدهائی که در توریت بر ایشان نهاده بود و تکلیفهای دشوار که ایشانرا فرموده بودند
از نماز پنجاه وقت و روزه نیم سال و زایل کرده اند از ایشان غلها که بر کردن ایشان بود و بیم
عبارتست از تکالیف شاقه که در کردن ایشان بود چنانکه ایشانرا فرموده بودند
که بر هر جائی که نجاست رسیدی ببرند از جامه و اندام ایشان ببرند و غنیمتها که بکیرند بسوزند
پس آنانکه بدین رسول ایمان آوردند و اورا تعزیز و توقیر کنند و در کارها وی را نصرت
و یاری دهند و متابعت نور کنند که قرآنست با امر حق که ایشانند که مفلحان و ظفر
یافتکان باشند بثواب خدای عز و جل و در تفسیر اهل البیت اخبار آمده است
که این نور علی بن ابی طالبست چون جهودان از آن نور باز پس کشتند تا ما مطیع رحمت ایشان
کردند خدای تعالی کفت بیاسید این را تخصیصی دیکر در عقبات در رسیدن این رحمت
بر آن موقوفست و آن متابعت این رحمت است که در آخر مذکورست که از جمله نورهای وی یکی
نورست و آن علی بن ابی طالبست علیه الصلوة والسلام و او نوریست که با نور محمد پیش فرو فرستاده

العرش خدای و باین نور در نعتی کردند و ایشان هر دو یکی بوده اند و بایکدیکر ایشانرا فرو فرستاده
از اصلاب پاکان بارحام پاکان چنانکه روایات ثقات شده و اینکه کرده اند که رسول صلوات الله علیه
در بیماری که وفات یافت بیماری وفات رسید روزی کفت ادعوا الی قریبی قریبی مرا بخوانید
عایشه کفت پدر مرا می خواهید اورا بخواندند چون بیامد و بنشست رسول صلوات الله علیه
روی نکاه کرد کفت ادعوا الی قریبی حفصه کفت پدر مرا می خواهد فرستاد و عمر را حاضر کرد
رسول صلوات الله علیه روی نکاه کرد و همان سخن اول کفت ام سلمه کفت یا ادعوا الی علیا
بخدای که حضرت علی را می خواهد برفتند و امیر المؤمنین را بخواندند چون اورا بدید کفت
هذا قریبی فی الدنیا والآخرة کان قریبی فی ظهر آدم و آدم فی الجنة وکان قریبی
فی ظهر نوح و نوح فی السفینة وکان قریبی فی ظهر ابرهیم حین القی فی النار
وهذا قریبی فی ظهر اسمعیل حین بطح للذبح ثم لم نزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام
الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالی ذلک النور والنطفة فجعل
نصفه فی عبد الله فجئت منه فجعل نصفه فی ابی طالب فجاء منه علی که وی را
و یاد وی تبرکی دراز بکفت و زبان در دهان کرد چون مرغی که بچه را دانه کند
اورا زقه می کرد چون باز برآمد کفت هذا عبد الیک و امیر المؤمنین علی علیه السلام کفت
علمنی الف باب من العلم ففتح لی کل باب الف باب ما در از باب از علم بیاموختکی
از هر دری هزار در بکشاد و اینجا در تفاخرت پیغمبر کفت که اطعمنی زقا و اثبت
زقنی العلم زقا فیه صرت فقیها و پیغمبر را امی می خوانند برای آنکه نبشتن بلد نبود
نکرد چنانکه کفت و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک و پیغمبر کفت
انا امة امیة لا نکتب ولا نحاسب و صفت او در توریة چنانست که در قرآنست
کعب الاحبار کفت در توریة استاخه دیدم که یا ایها النبی انا ارسلناک
شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین انت عبدی ورسولی سمیتک المتوکل
لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ای پیغمبر ما ترا بفرستادیم کواه بر خلقان و بشارت
دهنده و ترساننده و حرزی و معقلی امیانرا یعنی امت خودرا تو بنده منی و رسول منی
ترا متوکل نام نهادم فظ بمعنی درشتخوی که بدخوی و سطبر دل باشد و انکه دارنده کلیه

نباشد در بازارها و بدی را بدی جزا نکند لکن عفو کند و در گذارد و ما او را احوال خود
تا دین کج او را راست کرده ایم و بگشاییم او دلهای بسته و چشمهای نابینا و گوشهای کر و بود
او بمکه باشد و هجرت او بطابه باشد و ملک او بشام رود و یاران او سادات باشند و بر همه حال شکر
کنند و دستهای خود را وضو کنند جامه از ساق برگیرند تا همه بپاکیزگی مراقبه
آفتاب کنند برای نماز و هرجا که نماز ایشان را دریابد نماز کنند صفهای ایشان در نماز
چنان باشد که صفهای ایشان در قتال آنکه برخوانده که ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و صفت او در کتاب بنی هارون که مبدل
نشده است اینست که احمد از فرزند ابن اسمعیل باشد و آخر پیغمبرانست و او بر دین حنیفی
دین ابرهیم آمده و ازار در میان بندد و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد در میان دو شانه
مهر نبوت باشد مانند سر ... نه دراز باشد و نه کوتاه ... در او بینند
و با اندک قناعت کند و بر خر سوار شود و در بازار رود ... نه حرب و قتل وحشی و عادت
باشد و تیغ بر دوش نهد و از هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند با او هدایتی باشد که
اگر با قوم نوح بودی بطوفان هلاک نشدندی و اگر در عاد بودی بباد هلاک نکشتندی
و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی و مولد او بمکه باشد و منشاش همانا باشد
و ابتدای نبوتش آنجا بود و سرای هجرتش یثرب باشد میان حیره و نخل و سبخه
امی باشد چیزی ننویسد حامد باشد در همه حال شکر خدای کند بر شدت و رخا
ملکش بشام باشد صاحب او از فرشتگان جبرئیل باشد از قوم خود رنج بسیار بیند
و او را اجر عظیم کنند آنکه او را ایشان زحمت دهند تا ایشان از جان زودکه
کشته شده ... او را وقعها باشد بیثرب بهری او را بود و بهری بر او بود و لیکن
عاقبت او را باشد جمعی با او باشند که مرگ ایشان ... تر باشد از آنکه ایشان از مرگ
دلهای ایشان دفترهای ایشان باشد قربان ایشان خونها باشد شیران روز باشند
و زاهدان شب ترس او در دشمن را بیکماهه راه ببرد شفیع خویش کار را زار کند تا بر چیزی کنند
و حرص ندارد امر معروف و نهی منکر کند و هم در توریتست که ... باشند تو
از ایشان ای موسی کلمه خود در دهن او نهم هرچه او را وصیت کنم بگوید برایشان

بر کشت کرده ازو دوازده بزرگ بیاید و او را جای امت بزرگ ... و در انجیل نام او
فارقلیط است و در انجیلات که بشارت داده هم نام او فارقلیط و چند جایگاه بگفت باید چون
بیرون آمد اهل عالم را سعید کند و بجمله حق بیان کند و بکارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد
و مدح کنند او را و برای من گواهی دهد

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ
إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ
يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول خویش را و گفت بگوی ای محمد که من رسول خدا و فرستاده ام
بشما همه آن خدایی که ملک پادشاهی آسمان و زمین او راست خدایی که هیچ خدای نیست جز او
زنده گرداند و میراند قادرست بر خلق جمیع ... پس ایمان آورید بخدای
و پیغمبرش آن پیغمبر امی که او بخدا ایمان دارد و بکلمات و سخنهای او از آیات قرآن
مجاهد گفت مراد بکلمات عیسی مریم است متابعت او کنید یعنی پی او روید تا باشد
که مهتدی شوید و راه راست یابید آنکه گفت که از قوم موسی جماعتی است که
بحق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند امام محمد الباقر علیه السلم گفت این قوم
یکی ... تغییر و تبدیل نکردند تا دعوت پیغمبر با ایشان رسیده است ایمان آوردند
کرده اند بعضی گفتند ... است خبری از رسول صلوات الله علیه روایت
کردند که او گفت شب معراج مرا با آسمان بردند ... بر ایشان بود ایشان
این حق گفتند ... با ایشان سخن گفتم جبرئیل علیه السلم گفت دانید که
با که سخن می گویید گفتند نه گفت این محمد است پیغمبر آخر الزمان محمد نبی امی ایمان
آورید بوی ایمان آوردند گفتند موسی علیه السلم ما را وصیت کرده است

برموسی اد

که هر که از شما که احمد را بیابد از پس من سلام برساند رسول صلوات الله علیه گفت سلام مرا
انک ایشان را داد، سوره از قرآن بیاموختم و از شرع جز نماز و زکات نیاموخته بودند نماز
و زکوة فرمودم ایشان را و از شنبه منع کردم و بر آدینه دلالت کردم ابن جریج گفت چون
اسباط بنی اسرائیل دست بغصب دراز کردند پیغمبران را می کشتند و در زمین فساد می کردند
چند سبط از جمله اسباط ایشان گفتند ای خدایا ما از ایشان بیزاریم میان ما و میان ایشان جدائی
افکن تا ایشان را در زمین تا بروند بکنار عالم چیزی یافتند تا نور را همین افتادند
آنجا مقام کردند و مسلمان اند و روی بقبله ما می آورند وَقَطَّعْنَاهُمُ

اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ

أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا

قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا

عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا

وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ما بنی اسرائیل را دوازده سبط کردیم و سبطی
در بنی اسرائیل بمنزلت قبیله باشد در بنی اسمعیل و ایشان دوازده بودند ایشان را که از
دوازده فرزند یعقوب بودند و برای آن جدا کردیم ایشان را که رتبت ایشان مختلف بود
تا فاضل از مفضول پیدا شود و ما وحی کردیم بموسی چون قومش ازو آب خواستند گفتیم
او را که عصای خود بر سنگ زن سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی سه چشمه برون
آمد اسباط هر سبطی چشمه تا ایشان را با یکدیگر خلافی نباشد و چنان می آمد که
بر روی زمین می رفت و قطره از آن با آن مختلط نمی شد پس موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد
و دوازده چشمه آب روان شد که هر قومی سبطی مشرب و مورد خود بشناختند که

چشمه او کدام است و ابر را بر ایشان فرستادیم جهت سایه یعنی در تیه تا گرمای آفتاب ایشان را
نرنجاند و من و سلوی ترنجبین و سمانه برایشان فرو فرستادیم و گفتیم ایشان را
که بخورید این روزیهای پاک و حلال که ما شما را کرامت کردیم و با این همه که با ایشان
کردیم ظالم و کافر بودند و بکفر و ظلم بر ما ظلم نکردند لکن بر خود ظلم کردند
که خود را از ثواب دایم و نعمت ابد محروم کردانیدند وَإِذْ قِيلَ

لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ

وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي

قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

و یاد کن ای محمد چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشینید و ساکن شوید درین شهر که
بیت المقدس است گفته اند که زمین شام بود و بخورید ازین ده یا ازین شهر
از هر جا که می خواهید و استغفار می کنید و آمرزش می خواهید و می گویید اللهم حط
عنا خطایانا و ازین که در شوید سجده کنید تا گناهان شما بیامرزم و حسنات
و نیکوئی و زر بیفزایم نیکوکاران را نعمت و فضل بیفزایم که ظالم بودند
از ایشان بدل آنچه ایشان را فرموده بودیم و گفته اند حطه ایشان بسبیل استهزا
حنطه گفتند و ایشان را توبه و استغفار فرمودند ایشان قولی دیگر گفتند
و بدل اختیار کردند لاجرم فرو فرستادیم ما بر ایشان عذابی از آسمان بجزای آن ظلمی که کردند

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ

فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ

لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ وَإِذْ قَالَتْ

أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ

عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

حق تعالی گفت ای محمد بپرس ایشان یعنی این جهودان نه بسبیل توبیخ و تقریع نه بسبیل استفاده از احوال آن ده که بر کناره دریا بود یعنی از احوال مردمان آن ده که چون روز شنبه تعدی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و صید ماهی کردند در آن روز و ایشان را از آن نهی کرده بودند ابن عباس گفت آن شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا که آنرا ایله خواندندی زید گفت میان مدین و عینون بود زهری گفت نام او طبریه بود ایشان از فرمان خدای در گذشتند چون می آمدند ایشان ماهیان شان روز شنبه بر سر آب ظاهر و چون روز شنبه نکردندی یعنی تعظیم روز شنبه نکردندی و تعظیم شنبه آن بود که ایشان را فرموده بودند که صید ماهی مکنید و بعبادت و طاعت مشغول باشید و چون ایشان شنبه کردندی ماهیان با ایشان نیامدندی و ما ایشان را بر ابتلا و امتحان کردیم و همچنان می آزمائیم و ابتلا می کنیم بآن فسق و نافرمانی که می کنند عکرمه گفت روزی نزدیک عبد الله عباس شدم اورا دیدم مصحف در کنار دری گریست گفتم ای پسر عم رسول خدای چرا می گریی گفت از جهت این که می خوانم در سورة الاعراف گفتم آن ایات کدامست گفت این ایت و گفت ایله می شناسی گفتم آری گفت بدانکه در آن شهر جماعتی بودند در عهد داود علیه السلم که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند در روز شنبه و سبب آن بود که جهودان تعظیم روز آدینه نفرمودند و عبادت در وی چنانکه ما را فرموده اند ایشان خلاف کردند در روز شنبه

بد کردند

بد کردند خدای تعالی گفت چون ایشان خلاف کردند و فرمان من این روز شنبه بر ایشان حرام کردم و ایشان را فرمودم بتعظیم این روز هر که این روز معصیت کند و جز بطاعت مشغول باشد اورا عذابی کنم و ایشان را در روز شنبه از صید ماهی منع کردم چون شنبه بودی چندان ماهی بر روی آب پدید آمدی که از آب پیدا نبودی همه بزرگ و نیکو و فربه شکمها چون شکمهای شتران آبستن و بر یکدیگر می افتادند و از بسیاری روی آب پوشیده شدی ایشان آن ماهی را می دیدند و زهره نداشتند که کسی تعرض کنند و چون شنبه بگذشتی یکی از آن ماهیان ندیدندی و این کار بر ایشان دراز گشت و چون روزگاری برین برآمد شیطان ایشان را وسواس کرد گفت ای بیچارگان بی تدبیر شما را از روز شنبه نهی کرده اند برابر این دریا جامها و حوضها و آبدانها سازید و روز آدینه آب دریا در آن رها کنید تا ماهیان در آن حوضها و جاها شوند در روز شنبه آنگه روز یکشنبه بگیرید ایشان کنند این حیله لطیف است همچنان کردند و بدین وجه ماهی گرفتند ابن زید گفت مردی از ایشان پای مرد روز شنبه یکماهی بگرفت و ریسمانی در دم او بست و بنالاو بست در کنار دریا میخی فرو کوفت و ریسمان در آن میخ بست و ماهی را در آب رها کرد روز یکشنبه آن ماهی را بگرفت و بخانه برد و بریان کرد همسایگان بوی ماهی بشنیدند در سرای وی رفتند و آن ماهی را بدیدند دانستند که صید کرده گفتند ای مرد چرا این کار کردی از خدای نترسیدی که بتعجیل عذاب کند و اورا وعظ گفتند او نشنید و یکدو روز منتظر عذاب می بود چون عذاب نیامد دلیر شد و دیگر شنبه دو ماهی بگرفت و بخانه آورد بهمان وجه که اول گرفته بود چون عذاب نیامد آن مردمان بگفت مردم همه این کار پیش گرفتند و خوردند و بفروختند و از آن مالهای بسیار جمع کردند و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند گروهی کاره بودند و نهی کردند و گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گروهی آن بودند که ناهیان را می گفتند لم تعظون چرا وعظ می گویید قومی را که خدای ایشان را هلاک خواهد کردن یا عذاب سخت بدیشان خواهد رسید ایشان جواب دادند و گفتند یعنی ناهیان که ناهی بودند که از بهر آن ایشان را وعظ می گوییم تا نزدیک خدای ایشان را عذری گفته باشیم تا باشد که ایشان حذر کنند از این معصیت و ما نگیرند بعذاب خدای و ایشان نادان نشود آنگه ایشان که ایشان را نهی کردندی گفتند که ما با شما درین کار

بانیم و دربی شهر مقام نکنیم این شهر را با شما قسمت کنیم شهر را قسمت کردند و دیواری بستند
در میانه برآوردند چون یک چندی برآمد و ایشان برین اصرار کردند خدای تعالی عذاب
فرستاد و همه را خوک و بوزینه کرد آن روز که آن مصلحان برخاستند از آن جانب شهر هیچ
آوازی و حسی نشنیدند و هیچ کس بیرون نیامد در بگشودند گفتند که این مردمان
همه مست بوده اند و امروز هیچ بیدار نشده اند چون روز نیک برآمد نردبانها بیاوردند
و بدیوارها بر نهادند و فرو نگریستند مردمان جانب شهر همه خوک و بوزینه شده بودند
قتاده گفت جوانان بوزینه شده بودند و پیران خوک این مردمان در آن شهر شدند آنها را
که خویشان و آشنایان بودند می شناختند ایشان می آمدند و خویشتن را در ایشان می مالیدند
و می گریستند و ایشان می گفتند نه گفتیم شما را که مکنید که عذاب خدای بشما آید
ایشان سر اشارت می کردند سه روز ایشان چنان بودند تا آنکه همه مردند

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

مفسران خلاف کرده اند در آنکه این سخن گفتند که لم تعظون نجات یافتند یا هلاک شدند
برای آنکه این بر سبیل سرزنش گفتند و ناهیان را نهی کردند از نهی منکر کردن و می گفتند
که ایشان نجات یافتند و ایشان این سخن از سر اعتقاد گفتند تا آنکه دانستند که ایشان را کفر

معرند و این قول موافق ظاهر است و بیشتر برین اند و بیان را بگفت انجینا الذین ینهون
یعنی ناهیان و آنانکه گفتند لم تعظون قوما که بجانب قوم ظالمان فراموش کردند ناخذنا یا
یاددادند از عذاب و از نهی کردن صید ماهی روز شنبه ما نجات دادیم کسانی را که ایشان
از بدی یعنی از نافرمانی حق و از صید ماهی بود و بگرفتیم آنان را که ظلم و تعدی کردند
بعذابی سخت بسبب آنچه ایشان می کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنگه که ایشان
در گذشتند از اندازه آنچه ایشان را نهی کردند و عاصی شدند ایشان را گفتیم باشید بوزینگان
خوار و ذلیل و رانده از رحمت و رشته مقاتل گفت که ایشان هفت روز بودند
پس آنگه بمردند و یاد کن ای محمد آنگه اعلام کرد و بیاگاهانید و اعزم کرد و سوگند
خورد خدای که بفرستد بریشان و مسلط کند کسی را که ایشان را میرنجاند و تکلیف
عذاب سخت می کند ایشان را تا بروز قیامت و آن رسولست که ایشان را بجور و معطل داشت
بقتل و سبی و جلا و جزیه و ضمان کرد برایشان که این عذاب ایشان را تا قیامت
ماند و گفته اند که ایشان جزیه بگبران می دادند تا بوقت رسول و حضرت رسول
جزیه بر ایشان نهاد و همچنین با ایشان باشد تا روز قیامت آنگه گفت که خدای تو
ای محمد زود عقاب است کسانی را که مستحق عقاب باشند و او غفور و رحیم است آمرزنده
و مهربانست بر مومنان که مستحق رحمت و مغفرت اند با ایشان تفضیل کند

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ

عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا

مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَالَّذِينَ

يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ

ما ایرا کنده کردانیدیم در زمین جماعتی بسیار ازیشان بعضی صالحان و نیک [مردان]
بودند صالحان جهودان آنان بودند که بعیسی علیه السلم و محمد صلوات الله علیه ایمان
آوردند و گفته اند آنانند وراء جوی اند و بعضی ازیشان فرود این اند که
ازین اند یعنی کافر و فاسق اند و بلوناهم یعنی بیازمودیم ما ایشانرا بحسنات
یعنی نیکوئی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و بالسیئات یعنی قحط و بیماری و تنگ
و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبل خدای آنکه بیان کرد که غرض ازین ابتلا
و امتحان آنست که باشد که ایشان رجوع کنند و با حق آیند و با سر فرمان
شوند پس باز ماندند از پس ایشان جمعی که فرزندان ایشان و عوض ایشان بودند و فرزند
چون صالح بود خلف گویند و چون طالح بود خلف گویند مجاهد گفت
مراد ترسا ایانند که از پس جهودان ماندند و گفته اند جماعتی جهودان بد سیرت اند
که از پس آن گروه اول بودند و گفت این جماعت که از پس ایشان باز ماندند کتاب
یعنی توریه را بمیراث برداشتند ایشان فرا می گیرند مال دنیا را برشوت بر احکام
و حکم خلاف راستی می کنند و مال دنیا را برای آن عرض خوانند که ماندنی
ناپاینده است و با این همه که ایشان می کنند از معاصی تمنای مغفرت و آمرزش می کنند
و می گویند که ما را بیامرزند یعنی خدای تعالی ما را با این مخالفت نکنند و
بیامرزد آنکه بیان کرد که ایشان برین که می کنند مصر اند و پشیمان نیستند
اگر عرض دیگر هم ازین جنس متاع دنیا با ایشان آید آنرا هم بستانند و باک
نکنند و چندانکه بیش می ستانند سیر نمی شوند الم یوخذ علیهم

ایا فرا کرفتند

آیا فرا گرفتند بر ایشان میثاق و عهد در توریه که بر خدای تعالی جز راستی نگویند
یعنی ایشان که در شرع رشوت می ستانند و تغییر و تحریف توریه می کنند
ازیشان عهد و پیمان ستده اند که بر خدای تعالی دروغ نگویند و آنچه او فرستاده است
در کتاب با و حواله نکنند و حال آن حمد است که ایشان می خوانند و می دانند
آنچه در کتابست یعنی در توریه و ایشان را یاد کرده اند و از یاد ایشان نرفته است
ای عجب با این همه حجت که بر ایشان گرفته اند این همه می کنند گویی که خیر و صلاح
خود نمی شناسند در دنیا آویخته اند و آخرت بهتر است نیکو ترسایان که از خدای
بترسند و از معاصی اجتناب کنند ایشان بهتر گذاشته اند و در خسیس ترین
چیزها آویخته اند آیا ایشان در نمی یابند و عقل ندارند و خرد را کار نمی بندند و اندیشه
نمی کنند تا بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشانرا بهتر است ازین حطام دنیا
و غرضی فانی که ازان ثباتی و بقایی نیست والذین که چنگ در کتاب زده اند و توریه
کتاب ایشانست دست او بر نداشته اند نماز بپای داشته اند و صلاح می ورزند
ما مزد صلاح ورزندگان ضایع نکردانیم توریه را اگرچه متضمن بود بر نماز و [غیر آن]
نماز را ازبرای تخصیص کرده که شرف و منزلتش بیشتر است چنانکه بعضی
موضع الصلوة من الدين كموضع الرأس من الجسد وَإِذْ نَتَقْنَا

الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا

مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ

عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

إِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا

مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یاد کن ای محمد که چون بر کندیم کوه را و برداشتیم و بر بالای سر ایشان چنانکه
که سایه ابست از بر سر ایشان بداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة را
قبول نمی کردند و کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود تا کوهی از آنجا برکند
و بر بالای سر ایشان بداشت مقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ در یک فرسنگ بود
چون ایشان آن بدیدند در سجده افتادند یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه
دیگر در کوه می نگریستند ترسان که کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که جهودان سجده بر
ابروی چپ کنند و گویند این سجده مبارک آن سجده است که با ما عذاب از ما برداشتند
و در اخبار اهل البیت است که آنها که منافقان بودند سجده بر یک نیمه روی کردند
و آنانکه مؤمنان بودند سجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال کمال می بردند
که این کوه بر ایشان خواهد افتاد و ایشان را گفتیم که فرا گیرید آنچه شما را دادیم
یعنی توریة بقوت جهد و جد و شادی و کتاب را عمل کنید بر آن مفسران گفتند
که چون موسی علیه السلم آن الواح را اظهار کرد هیچ سنگی و درختی نماند الا که اهتزاز کرد
لاجرم هیچ نباشد که توریة خواند یا بر او خوانند الا که اهتزاز کنند و بنشاط آیند
و بر جنبانند و ایشان را فرمود که واذکروا و یاد کنید و یاد دارید آنچه در توریة است
تا همانا که متقی و پرهیزکار باشید و از معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد که
لطف باشد شما را در ادای واجبات و اجتناب از مقبحات قوله واذ اخذ ربک
یاد کن ای محمد که چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان
مفسران سلف و اصحاب حدیث گفته اند که خدای تعالی پشت آدم را بمالید و جمله

فرزندان او در بطن نعمان که وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند بدهنا از زمین هند
سدی گفت در آسمان بود حاجب بهشت را و بمالید و فرزندان او را از آنجا بیرون آورد
سیاه و گفت که بدوزخ شوید و لا ابالی و با ایشان خطاب کرد و گفت بدانید که
جز از من خدای نیست شما را با من شرک میارید و بعد پیغمبران و کتابها بشما خواهم فرستاد
تا عهد من یاد شما دهند حجه خواهی کردن ایشان گفتند تو خدای مایی و ما را جز تو
خدایی نیست گروهی بطوع اقرار کردند و گروهی بر وجه نفاق و از ایشان عهد بستد
آنگه آجال و ارزاق و مصائب ایشان بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشان را
مختلف دید بعضی خوب و بعضی زشت و بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی درویش و بعضی
توانگر گفت بار خدایا ایشان را چرا چنین کردی گفت خواستم تا شکر من زیادت
کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران بودند چون چراغهای درخشان در آن
میان نوری بلند دید گفت بار خدایا این کیست گفت این پیغمبریست از فرزندان تو داود
گفت عمر او چندست گفت شصت سال گفت بار خدایا بیفزای گفت قلم
برفت باجال بندگان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال در عمر او بیفزای و عمر آدم
هزار سال بود چون بنهصد و شصت رسید ملک الموت بیامد گفت بچکار آمده
گفت تا جانت بستانم گفت مرا چهل سال عمر مانده است گفت بداود دادی انکار کرد
و گفت ندادم جحود کرد تا فرزندانش جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدای را
تا فرزندانش فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندانش خطا کردند و این همه ترهات
و اباطیلی است که مخالفان آورده اند مخالف عقل و قرآن و گویند ملک الموت باز گشت
و گفت بار خدایا آدم چهل سال دیگر دعوی می کند گفت برو بگوی که بداود دادی
گفت گفتم انکار می کند گفت برو و حجتی بستان که با ما جحود راست نیاید
برفت و آدم را حجت بستد چون عهد فرزندان بسته بود ایشان را گفت که باشید تا نوبت
که من قیامت بر نینگیزم تا از شما هیچ زنده باشد در وجود نیاید و عمر و روزی مستوفی
نیست اند و این خبریست که مخالفان آورده اند مخالف عقل است از آنجا که این
فرزندان بعد عاقل نبودند و با ایشان خطاب کرد و گفت الست بربکم کامل عقل بودند

باید که این حال بر یاد ایشان بودی و فراموش نکردندی و طول مدت نه اگر نسیان آوردی آن
تفصیل آوردند از جمله و اگر تخلل مرگ را درین تاثیر بودی تخلل نوم و سکر و زوال
عقل را هم تاثیر بودی و بایستی که اصحاب کهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستندی
دانستندی بایستی که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای تعالی گفت غرض من ازین آنست تا فردای
قیامت نگویند انا کنا عن هذا غافلین اما خلاف و ظاهر قرآن است که خدای گفت
وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره
و گفت ذُرِّيَّتَهُمْ و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین و این برای آن کرد تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند
تا حجت بر ایشان قایم شود اگر فراموش کنند و غافل شوند حجت ساقط گردد دیگر گفت
اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ آبَاؤُنَا تا نگویند که پدران ما مشرک بودند و شرک پدران
عذر بیاورند و این در حق کسانی صورت نبندد که پدران ایشان مشرک بوده باشند و آنانکه
از پشت آدم بودند چگونه گویند که اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم
و چون این باطل شد معنی درست و تاویل صحیح آنست که این خطاب با جماعتی است از فرزندان
آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد
ایشان را و بزبان پیغمبران تقریر کرد که الست بربکم ایشان از پس نظر و استدلال و تحصیل علم
و معرفت بخدای تعالی گفتند بلی و ایشان را بر یکدیگر گواه گرفت تا فردا قیامت نگویند
که ما ازین غافل بودیم یا تعلل کنند بشرک پدران و گویند پدران ما مشرک بودند ما اطفال
بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل آیت آنست که چون خدای تعالی ایشان را
بیافرید ببدیع فطرت و کمال عقل و ترکیب عجیب آفرید که دلیل می کند بر آنکه ایشان را خالقی
قادر و عالم و حی و موجود و حکیم و سمیع و بصیر و مدرک و کاره و مرید حاصل بر صفات کمال
است و درین خلق عبرت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد تا الست بربکم گفته شود ایشان را بدین
بمنزلت معترفی باشند و اگر چه آنجا استشهادی و اعترافی حقیقی نباشد و مثله شاهدین
علی انفسهم بالکفر و معلوم است که هیچ کس بکفر بر خود گواهی ندهد و مراد آنست
که ایشان فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی آیت اینست که یاد کن ای محمد چون

واذ

فرا گرفت خدای تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و این کنایت از
خلق و ایجاد ایشان و اخراج و نقل از اصلاب آبا و ارحام امهات ایشان و آنکه گواه گرفت
ایشان را بر نفسهای خود یعنی بر یکدیگر از آنجا که همه یک نفس واحدند تا بر یکدیگر
گواهی دهند و آنکه تقریر کرد با عقلا و کاملان عقلا که من خدای شما ام ایشان
جواب دادند که بلی تو خدای مایی ما گواهی میدهیم و اعتراف میدهیم آنگه
بیان کرد که من این چرا کردم از بهر آن تا شما نگویید که ما ازین غافل بودیم تو ما را آگاه
نکردی یا از بهر آن تا نگویید که پدران ما مشرک بودند و ما فرزندان ایشان بودیم از پی
ایشان اقتدا کردیم تو ما را بدانچه مبطلان کردند هلاک خواهی کرد آنگه خدای تعالی
بیان کرد که ما تفصیل آیات و دلالات و حجج و بینات بجد کنیم تا ایشان استدلال
کنند و از گمراهی باز راه راست آیند
فَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ

الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ
الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ
وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ
يَلْهَث ذَّلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَاَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ
فَاُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب می کند رسول خود را

محمد صلوات الله علیه و می کوید که بر خوان ای محمد برایشان خبر آن کس که ما او را آیات خود دادیم
او از میان آن بیرون آمد چنانکه مار از پوست خود بیرون آید تا که کافر شد این آیت
و اگر ما بر آن خود را فکند و شیطان از پس ایشان در رفت و او را با خود خواند
و او از جمله غاوین و گمراهان و کافران گشت یعنی بر جحود آن خوان خبر او که او عالمی بود
از علمای بنی اسرائیل که او را علم بعضی از کتابهای خدای داده بود و بعد از کار بکرد امیر محمد الباقر
علیه السلام گفت اصل در بلعم آنست که خدای تعالی مثلی زد بهر کسی را که هوای نفس بر هدی
اختیار کند از اهل قبله و این بلعم باعورا از شهری بود که آن را بلقا خوانند و پادشاه
آن شهر بالق بود و قصه او در روایت عبد الله عباس و محمد بن اسحاق آنست که چون موسی قصد
کار زار جباران کرد و زمین کنعان فرود آمد از زمین شام قوم بلعم نزد بلعم آمدند
و او مردی مستجاب الدعوه بود او را گفتند تو دانی که موسی علیه السلام مردی تیز است و لشکر
بسیار دارد و بکار زار ما می آید تا مردان ما را بکشد و زنان را بردگی برد و شهرهای ما
فرو گیرد و ما را قوت و بنا نیست و تو مردی مستجاب الدعوتی بیرون آی و دعا کن و دعا کن برای ما
تا خدای تعالی او را از ما دفع کند و گفت و یلکم او پیغمبر خداست و بفرمان خدای
می آید من چگونه بر وی دعا کنم و اگر این بکنم دین و دنیا از من بشود ایشان الحاح
کردند گفت تا خدای تعالی را مشورت کنم بطریقی که وی را بود مشورت کرد هیچ جواب نیامد
ایشان گفتند دیدی اگر خدای کاره بودی دعای ترا نهی کردی چون نهی نکرد دلیل است
که کاره نیست دعای ترا او بدین فریفته شد و بر خری نشست و بر کوه آمد که تا ایشان را بر لشکر
موسی مطلع شدی چون پاره ای برفت خر وی فرو خفت فرو آمد و خر را بزد بسیار تا برخاست
برنشست و پاره ای دیگر برفت و فرو خفت همچنین تا سه بار نوبت سیم خر با وی در سخن آمد
که و یحک یا بلعم کجا میروی و مرا ایزنی نمی بینی که فرشتگان در پیش روی من می زنند تو خر را
رها کرده و میروی تا بر پیغمبر خدای دعا کنی این بشنید و هم مشغول نشد خدای تعالی چون
این معنی بروی حجت کرفت او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه شد و قوم او با او تا
لشکر موسی را دید دست بر داشت و دعا کردن گرفت خواست تا قوم خود را دعا کند
و بر موسی و بر قوم او نفرین کند خدای تعالی زبان او بگردانید موسی را دعا کرد و قوم خود را نفرین

کرد او را گفتند ای بلعم از چیست که چرا چنین کنی گفت قصد من خلاف این بود و لکن زبانم
چنین رفت که شنیدید این کار بیست خدای و خدای را غلبه نتوان کرد خدای تعالی زبان او
دادتا زبانش از دهن بفتاد و بر سینه افتاد گفت نه من گفتم که دین و دنیا
از من بشود اکنون برفت و هیچ چاره نماند مکر حیله و مکر چاره آنست که زنان
بیارایید و متاعها بدیشان دهید تا بلشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان
عرضه کنند و اگر کسی ایشان را دعوت کند ایشان را منع نکنند که اگر یک تن از ایشان
زنا کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد ایشان همچنین کردند زنان را بیاراستند
با متاعها بلشکرگاه موسی فرستادند زنی در غایت جمال بمردی بگذشت از بزرگان
بنی اسرائیل نام او زمری بن شالوم و او پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید
و با خویش خواند آن زن وی را اجابت کرد او دست آن زن بگرفت و پیش موسی آورد
و گفت دانم که خواهی گفت که این زن با این جمال بر ما حرامست دست از وی بدار
گفت والله که بنداریم و فرمان تو نبریم دست او بگرفت و بخیمه خود برد و با او خلوت
کرد و همچنین مردانی دیگر با زنان همین معامله کردند خدای تعالی در میان ایشان طاعون
فرستاد تا از ایشان بطاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان لشکر موسی نام او
فنحاص از نبیره هارون با شوکت و قوت و سپهسالار لشکر موسی بود و درین وقت غایب بود
چون باز آمد و آن حالت دید گفتا بیان چکونه قصه با وی باز گفتند حربه برداشت
و بخیمه زمری آمد او را با آن زن خفته دید حربه فرو کرد و هر دو را با هم بر دوخت و حربه
برگرفت و بهوا برداشت و در لشکرگاه موسی میگردانید و میگفت اللهم هذا جزاء
من یعصیک خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت و از آن وقت که طاعون در ایشان افتاد تا آنکه
که فنحاص این عمل بکرد بآن ساعت هفتاد هزار مرد بطاعون هلاک شده بودند و این قدر یک روز
نبود بلکه در یکساعت بود و از بخاست که بنی اسرائیل ذبیحه که کنند فرزندان فنحاص را
نصیبه دهند خدای تعالی این آیت بفرستاد و طرفی از حدیث بلعم با رسول بگفت و دیگر
مفسران گفته اند که این آیت در حق مردی آمد نام او [illegible] و او مردی بود که او را دعا
بود و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت زن او را گفت اینک کار طلب کن بعفی

دعای دیا بس بکن گفت روا باشد چه می خواهی گفت دعا کن تا خدای تعالی مرا نیکوترین زنی کند
در بنی اسرائیل و دعا کرد خدای تعالی اورا جمالی داد که نیکوترین اهل زمانه شد و مردم را فتنه شد
واو چون جمال خود را بدید شوهر را گفت که ترا نخواهم و از و رغبت نمود مرد را خشم
و دعا کرد تا خدای تعالی اورا ماده سگ کند و آن کنند کرد ایند دو دعا در کار او کرد
فرزندان او بیامدند و پدر را ملامت کردند و پدر را گفتند ما را بر صبر نباشد
که مادر ما سگ باشد دعا کن تا خدای تعالی وی را با همان حالت برد که او بود دعا کرد او را حال اول
شد و هر سه دعا در کار او شد پس خدای تعالی ذکر او کرد و گفت که این شخص که حال او شنیدی
ما اگر خواستی او را بدین آیات رفیع کرده ایدی یعنی بآن آیات اگر تامل و تدبر کردی و ایمان آوردی
و عمل صالح کردی بر روایت اول اما با این دعا صلاح دینی و دنیاوی و رغبت خود خواستی
و رضا و مغفرت و نعیم بهشت ما طلبیدی و لکن گرد بزمین یعنی بدنیا میل کرد
و مراد و هوای خود طلبید در دنیای فانی و پس روی هوای نفس خود کرد دنیا بر آخرت
بگزید و بآن گفت که این هوا آن و پس بر روایت آخرین یعنی هوا بعشق زن خود
تا هر سه دعا کرد در کار وی شد پس آنکه خدای تعالی وی را و هر کسی را که بر طریقه وی باشد
مثل زد بخسیس ترین چیزی که آن سگ است گفت مثل او داستان او و صفت او چون داستان سگ است
اگر بار بر و نهی زبان از دهن بیرون آورد کند و اگر بار بر و ننهی هم زبان از دهن بیرون
افکند حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت و یکی باشد بر جمله احوال زبان خود از دهن
خود بیرون افکند این کافر نیز حال و همین است اگر وعظ گوی سود ندارد و اگر نگوی همین بود
وعظ گفتن و ناگفتن و نا گفتن بر وی یکسان بود ابن عباس گفت اگر کلمه حکمت بر وی حمل کنی
بر نگیرد و اگر رها کنی مهتدی نشود چون سگ که اگر طرد باشد و اگر رها بحش کند و بر
صفت باشد حسن بصری گفت که مثل منافق است که اگر دعوت کنی و اگر نه با حق رجوع
نکند چنانکه گفت سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون
چون این مثل زد اشارت کرد این شکنه زد و گفت این مثل و داستان قومی است که
ایشان با آیات ما تکذیب کردند و آنرا دروغ داشتند از جهودان برای محمد قصه کن تا
با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند و دریابند یعنی خبر اسلاف با این اهل کتاب بگوی

تا باشد

تا باشد که تفکر کنند و دریابند یعنی خبر اسلاف با این اهل کتاب بگوی تا باشد
که این خبرها موافق کتابهای ایشان است و تو خواندن نیاموخته و ایشان در این اندیشه کنند
بدانند که بوحی خدای و خبر جبرئیل گوی حجت بر ایشان لازم گردد آنکه گفت بدترین
داستانی است مثل قومی که ایشان با آیات ما تکذیب کردند و آنرا دروغ داشتند
و بر نفس خود ظلم کردند و نقصان حظ خود کردند و هر کرا خدای هدایت کند
بثواب و نعیم او مهتدی باشد براه اسلام و ایمان و این عبارت است که گویند هرکه او در بهشت
شود مومن باشد و هر کرا گمراه کند از راه ثواب و بهشت ایشان آنانند که زیان کار باشند
بکفر که حظ نفس خویش بکفر بر خویشتن تباه کردند ابو القاسم بلخی گفت که
هر کرا خدای هدایت کند بالطاف و تمکین وی او قبول هدایت کند و اجابت
دعوت کند او مهتدی باشد و هر کرا خدای او بوی گذارد بسر آنانکه لطف
و تمکین کرده بود و از ضلال و کفر بجبر منع نکند او خاسر و زیان کار باشد
و چون ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد از این سبب با خدای اسناد کرد چنانکه
زیادتی کفر و ایمان با سوره اضافت کرد و گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم
چون عند نزول السوره بود تا هر کرا خدای بهدایت حکم کند مهتدی بود و
هر کرا بضلالت حکم کند او خاسر بود و تا محکوم به بدان صفت نباشد حکم
بآن حکم نکند که حکم حاکم تبع حکم محکوم به بود ولقد ذرانا

لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها

ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها

اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون

ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه

يُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ

وَبِهِ يَعْدِلُونَ حق سبحانه وتعالی می گوید که از پریان و آدمیان بسیارند که
بر کفر اصرار کنند و گوش با دعوت پیغامبران نکنند و حجت عقل را کار نه بندند
و در سابق علم هست که ایشان هرگز ایمان نیاورند جز اختیار کفر نکنند و چون چنین
کنند مرجع و بازگشت و عاقبت ایشان جز دوزخ نباشد گویی که ایشان را خود در
اصل خلقت برای دوزخ آفریده ایم بدرستی که بیافریدیم بسیاری را از جنیان و انسیان
که عاقبت و بازگشت ایشان دوزخ خواهد بود بسوء اختیار ایشان و در آنکه ایشان
در آیات تدبر و تفکر نکنند و همه افعال اهل دوزخ کنند چنانست که
ویرا از بهر دوزخ آفریده باشند آنگه ایشان را صفت کرد ببلادت و بعد فهم
و قلت تفکر و ترک انتفاع بمحل علم و حواس بر وجه مبالغت گفت ایشان را دلها
که بان چیزی ندانند و ایشان را چشمها هست که بان چشمها هیچ نمی بینند و گوشها داده اند
و بان چیزی نمی شنوند یعنی چشم از بهر آن داده ایم تا ببینند و دل از بهر آن داده ایم
تا بدانند و گوش از بهر آن داده ایم تا بشنوند شنیدنی نشنوند و دیدنی نه بینند آنگه
در آنچه شنوند و بینند نظر و تفکر کنند تا علم حاصل شود و حواس باطل نباشند
پس چون این آلات دارند و استعمال نمی کنند ایشان بمنزلت چهارپایان باشند بلکه
ایشان از چهارپایان گمراه تر و ضال تر اند از آنجا که چهارپای را چون برانی برود و چون
باز داری بایستد و چون براه داری برود و ایشان بهیچ چیزی راه نمی یابند از امور دینی
و با آنکه ایشان را عقل است مانع باشد و منع کنند از فساد و چون عقل استعمال
نمی کنند و با این آلات منتفع نمی شوند ایشان از بهایم گمراه تر باشند و در
این وجهی دیگر است و آن آنست که معنی ولقد ذرأنا این بود که ما بیافرینیم بسیاری از جن
و انس تا بدوزخ بریم باستحقاق گناهی که کرده باشند و کفری که آورده باشند
و کفری که آورده باشند چنانکه معنی و نادی اصحاب النار اینست که آواز دهند
و ندا کنند نه که او آواز داده و ندا کرده اند بدین وجه که لابد باصل خود باشند

انگه گفت

آنگه گفت و ایشانند که غافلانند از کار آخرت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
و تدبر در آیات و حجج و خدای راست نامهای نیکو چون ذکر کافران کرد و مذمت مذهب
ایشان گفت مومنان را ترغیب کرد بدعا کردن و خدای را خواندن و گفت خدای را
نامهاست نیکوترین نامها که نامهای خدای همه نیکو باشد و خدای را نود و نه نام است اگر کسی
و معانی بعضی راجع با صفات ذات او چون قادر و عالم و حی و آنکه بعضی راجع با صفات فعل او
چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی با تمجید و تقدیس و تقدیری دهد چون قدوس
و سلام و غنی و واحد گفت خدای را بنامهای نیکو خوانید و دست بدارید از آنها
که ایشان در نامهای خدا الحاد می کنند و میل می کنند و می گردند در نامهای او
از حق و او را باوصافی وصف می کنند که با او لایق نباشد و نامهای او در بتان می نهند
بعد از آنکه در آن تغییری کنند در برابر الله لات می گویند و در برابر عزیز
عزی می گویند و در برابر منان منات می گویند و جمله بتان را خدای می خوانند
و بعضی گفته اند که الحاد نام آن خدایی که او را بنامی خوانی که او را بدان نام نخوانند
باشند و در کتاب و سنت نیامده باشد و اینست دلیل بر آنکه خدای را جز
بنامی نتوان خواند که بدان سمع وارد بود مقطوع به از قرآن یا خبری معلوم
آنگه ایشان را وعید کرد و گفت سَيُجْزَوْنَ ایشان را جزا و پاداش دهند
بآنچه کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول آیت آن بود که بعضی مشرکان شنیدند
که رسول خلق را دعوت می کرد با خدای آنگه شنیدند که خدای را رحمن و رحیم می خواند
گفتند محمد دعوی می کند که من یک خدای را می خوانم و یک خدای را می پرستم که
الله است اکنون رحمن کیست و رحیم کیست خدای تعالی آیت فرستاد که ولله الاسماء الحسنی
ابوهریره از رسول صلوات الله علیه روایت کند که رسول صلوات الله علیه فرمود که
خدای را نود و نه نام است هر که آنرا بشمارد و او را بآن بخواند بهشت شود که
خدای تعالی صفت قومی دیگر گفت و از جمله آنکسانی که ما ایشان را بیافریدیم گروهی
و طایفه اند که ایشان بحق هدایت کنند و راه نمایند و بحق عدل کنند در احکام
و راستی نگاه دارند در خبر است که پیغمبر علیه السلام این آیت بخواند گفت این است امت مرا

بنام الله

که ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از پیش تا قومی بوده اند همچنین آنکه
این آیت برخواند و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع بن انس
گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که از امت من قومی باشند که بر حق ثابت
کنند و ایستاده باشند تا آنکه که عیسی فرود آید و در خبری دیگر گفت که همیشه
گروهی از امت من بر حق باشند تا آنکه که فرمان خدای آید بدیشان و ایشان را زیان
ندارد خذلان کسی که خذلان ایشان کند و خلاف کسی که خلاف کند و در تفسیر اهل بیت است علیهم السلام که این آیت مخصوص است
بائمه معصومین صلوات الله علیهم و این صفات ایشان لایق است برای آنکه خدای
مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و ایشان باید که نباشند الا که
مأمون الجانب باشند و مقطوع علی عصمتهم امام محمد و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند
مراد این آیت امیرالمؤمنین علی است و هم او گفت بحق آن خدای که جان من در دست
اوست که این امت هفتاد و سه فرقه اند همه در آتش دوزخ باشند الا فرقه که خدای تعالی
گفته است و صفت او کرده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون

وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ وَأُمْلِی لَهُمْ
إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ أَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ
إِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ أَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ
فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِیَ لَهُ وَیَذَرُهُمْ
فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و آنکسانی که بدروغ می دارند آیات ما را و انکار می کنند

وبدان ایمان

و بدان ایمان نمی آورند ما ایشان را در نوردیم اندک اندک و درجه درجه و نزدیک گردانیم
بهلاکت و عذاب ایشان را از آنجا که ایشان ندانند و خبر از آمدن عذاب و هلاک ندارند و ایشان را
مهلت دهم و عذاب ایشان تأخیر می کنم و ایشان نمی دانند که کید من متین است
و گرفتن من ایشان را بعذاب عظیم سخت است … ایشان از تأخیر عذاب
و مهلت که خدای داده از آنجا که در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان … گفت
که معنی آنست که هر وقت که ایشان معصیتی می کنند خدای ایشان را نعمتی نو دهد
و ایشان را فرو گذارد و تعجیل عذاب نکند که تعجیل آنکس کند که ترسد که
فایت گردد و هیچ چیز از قبضهٔ قدرت او فایت نگردد و عذاب او سخت است
کسی طاقت عذاب او ندارد آنگه گفت اولم یتفکروا این کافران
و مشرکان اندیشه نمی کنند تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی محمد جنونی و دیوانگی
نیست تا او را دیوانه می خوانند و این چنان بود که رسول صلوات الله علیه در وقت
موسم بر کوه صفا رفت و قبایل و بطون را خواند قریش و غیر قریش را با خدای عز و جل
دعوت می کرد و می گفت یا بنی فلان و یا بنی فلان از خدای بترسید و از کفر و معاصی توبه کنید
و به یگانگی خدای تعالی ایمان آورید و بت را عبادت مکنید و ایشان را تخویف می کرد
گروهی از ایشان می گفتند ان صاحبکم لمجنون یصیح صیاح … الی الصباح
این صاحب شما را دیوانه است که تا بانگ بر می دارد چنانکه دیوانگان … خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت چرا اندیشه نکنند تا بدانند که او را هیچ دیوانگی نیست
و دیوانه ایشانند که او را دیوانه می خوانند از آنکه چون وی شخصی را با حلم
و سکینه و وقار و کمال عقل و وفور فضل و اجتماع خصال خیر دیدند آنگه بدو نسبت کنند
خلاف آنست دیوانه آن باشند که این گمان دارند و جمع کردن میان دو صفت متناقض
هم از دیوانگان آید و بلکه وی را دیوانه خوانند و گاهی ساحر و کاهن و اتهام
از کسی آید که بغایت کمال عقل و ذکا باشد و هیچ عاقل روا ندارد که این دو لفظ
در حق کسی بکار دارد لیکن ایشان را از سر تحیر و سرگشتگی … سبب
شبهه نمی کنند که کاهن است و چون معجزات خارق عادات دیدند گفتند که

ساحرست چون نظم قرآن یافتند که عرب و عجم از نظم عاجز بودند گفتند که شاعر
و چون خدا را بی چون دیدند و بی چگونه و بی مثل و بی مانند و بی جای و بی مکان و بی ضد
خواندند گفتند که دیوانه است تا آنکه هرچه او می گوید نتواند بود خدای تعالی
فرمود که او دیوانه نیست او پیغمبری است هویدا و ترساننده ظاهر است خلق را از عذاب
و عقوبت آنکه گفت اولم ینظروا آیا نمی کنند و نمی دانند و تفکر و اندیشه نمی کنند
در ملکوت و ملک آسمان و زمین در آسمان نگاه نمی کنند که آن را با عظمت
و ثقل چگونه در هوا معلق داشته است بی عمادی و ستونی از زیر آن و بی علاقه
از زبر آن و مزین کرده است آن را به ستارگان و هفت ستاره و دوازده برج که در آن
عجایب است بسیار متفاوت و در زمین که گسترده است به انواع نبات و حدایق و
اصناف بدایع از جمادات و حیوانات و در آنکه خدای تعالی بیافرید از هر چیزی که
نامرئی بود و واقع شود یعنی هرچه این نادر بر روی زمین است از منفعت و آیات و
و نیز در آن اندیشه نمی کنند که شاید بود و تواند بودن که مرگ ایشان نزدیک این است
تا این اندیشه داعی باشد ایشان را به آنکه در دین احتیاط می کنند و مال و مرجع خود را
و از دنیا و حرص دنیا دور شوند و بدان نزدیک شوند که ایشان را عز ابدی و فخر
جاودانی بیار آرد اما چون بدین حدیث که قرآن است ایمان نمی آورند با غایت بلاغت
و فصاحت که آن راست و جمله عالمیان عاجز شدند از آوردن نظیر آن پس کدام حدیث
ایمان خواهند آوردن آنکه فرمود که من یضلل الله هر که را خدای اضلال کند
یعنی هر که را خدای تعالی تضلیل کند و یا افتضاح کند تا او عند آن ضال شود او را هادی نباشد
که او را دلیلی آرد و برهانی انگیزد و باشد آن راه که خدای نصب کرده است برای او
پاینده آن و چون تضلیل و افتضاح کند و ایشان اختیار ایمان نکنند استیلای کفر
و طغیان کنند بگذارد ایشان را در طغیان و ضلالت و جهالت ایشان سرگشته و متحیر
و روا بود که معنی آن بود که هر که را خدای تعالی بهشت گمراه کرده از راه بهشت نماید
بر سبیل استحقاق عقاب بر کفر او را هیچ خدای راه نمای نباشد و رها کند و ایشان را در
تاریکیهای قیامت و عرصات موقف متحیر گردد تا آنکه فرشتگان به عذاب کشند

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا
عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ
إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ
لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ
أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا
إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ این منکران و جاحدان حشر و نشر
از تو ای محمد سؤالی می کنند و می پرسند که وقت آن کجاست کی خواهد بودن
و قیامت را ساعت خوانند از جهت که ناگاه باشد یا از بهر آنکه با طول و درازی که
آن راست نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد از ساعتهای خلق و ساعت عبارت است از وقت
نفخ صور اول و دوم که خلایق همه بمیرند و باز همه زنده شوند ایشان را جواب ده
بگوی که علم آن نزدیک خدای منست و پدید نیارد آن را و ظاهر نکرده اند
به وقت آن الا که او قادر بر کمال است و خدای تعالی قیامت را از برای آن از خلق پوشیده
داشته است تا ایشان مجوز باشند و روا دارند که هر وقت و هر روز و هر ساعت
این باشد و نیت باز نگذارند و بر سر توبه و طاعت باشند و از هر دو معنای تکلیف
آنکه گفت که گرانست بر اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و
یعنی فزع او و علم او باشد ایشد امری که ایشانست که هم او بیان کرده و فرموده که
قیامت بشما نیاید الا ناگاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن او می پندارند که تو

عالم و دانایی بحقیقت همال و امدن ان که از تو سوالی می‌کنند و توانا نیک بدانستند
و پای پندارند که تو دوست می‌داری سوال ایشان را و می‌خواهی که از تو سوال کنند
یعنی تو کاره سوال ایشانی از ان سبب که این علم غیب است و جز خدای نداند و لکن
بیشترین مردمان نمی‌دانند که او مخصوص این علم است ابن عباس گفت این سوال جهودان
کردند رسول صلوات الله علیه فرمود که قیامت برخیزد و مردم هر یکی بشغل خود مشغول
یکی حوض را اصلاح می‌کند و یکی چهارپای را آب می‌دهد و یکی در بازار قیمت متاعی کند
و یکی میزان گرفته را ترتیب می‌دهد و جای می‌سازد [illegible] تمام از رسول صلوات الله علیه
روایت کرده که گفت جبرئیل مرا گفت که قیامت برخیزد تا سه خصلت پیدا شود
قول بسیار کرده و عمل اندک شود و مردم وصیت کنند و هر کسی آنچه دارد بخیل کند
و چون بجای باشد که اتخاذ کرسی خدای کنند گویند که ان بعنایات [illegible]
پیغمبر خود را فرمود که بگو ای محمد که مالک نیستم مرای نفس خویش نفعی و ضری و سود و نقصان را
من نتوانم که نفعی بخود رسانم و شری از خود باز دارم این بخدای تعالی تعلق دارد و علم دارد
و در دست من نیست الا انچه خدای خواهد [illegible] تمکین او اگر مرا
ممکن کرد از اجتناب نفعی بخود و دفع ضری از خود توانم و اگر نه نتوانم و اگر من غیب
دانستمی بسیار شدی مرا خیر و خیر خود بسیار کردانیدمی هیچ بد و کرده بمن نرسیدی
و لیکن من نمی‌دانم و مرا این علم را نیست ابن عباس گفت که اهل مکه گفتند
رسول را که خدای ترا خبر ندهد که نرخ کی گران خواهد بود و کی ارزان خواهد بود
تا تو در وقت ارزانی برای گرانی بخری و در ان سود کنی که خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفت بگو که من این ندانم و نتوانم الا که خدای مرا اعلام کند و تمکین دهد
و من این نتوانم کرد و نیستم الا ترساننده و بشارت دهنده آن را که ایمان
آورند و مرا تصدیق کنند و قول من باور دارند و این آیت دلیل است بر آنکه قدرت
قبل الفعل باشد برای آنکه گفت که دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد بر
خیر اگر قدرت مع الفعل بودی که اگر غیب بدانستی سنگ را خیر نتوانستی کردن

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

منها زوجها

مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا
فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ
شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَيُشْرِكُونَ
مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا
وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ
سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ [illegible]

که بیافرید شما را از یک نفس و از یک تن یعنی آدم علیه السلام و هم از آدم جفت او را که حوا است
بیافرید چنانکه در اخبار است که حوا را از پهلوی چپ آدم را بیافرید تا آدم را بدو سکونی
و آرامشی باشد چون از و و از جنس او بود که جنس را بجنس خود میل بیشتر بود و از ناجنس
رمنده‌تر باشد چون آدم علیه السلام با او خلوت کرد یعنی بجماع باردار گشت از آدم بار
سبک برای آنکه هنوز آب بود در رحم او پس بگذشت با این بار و روزگاری
بر آمد گران بار شد بر آن نیم که گران بار شد آدم و حوا خدای خود را بخواندند
و از وی فرزند صالح خواستند با سلامت از همه عیبها و گفته‌اند که مراد بصالح فرزند
فرزند نرینه است یعنی که ما را پسری ده ما از جمله شاکران نعمت تو باشیم چنانکه
آدم و حوا این دعا کردند و این حاجت خواستند هیچ کس نبود از فرزندان ایشان
تا این دعا کرد و این حاجت خواست پس مراد از دعوا الله آدم و حوا باشد

و فرزندان او از زنان و شوهران بیکدیگر بیامیزند که ایشان را فرزند صالح داد یعنی
آدم نه آدم و حوا را از مرد و زن ایشان یعنی هر یکی از ایشان مر خدای را شریکان پدید
کردند در آنچه ایشان را خدای داد بآنکه بر فقند و فرزندان خود را که همه عبد الله
بودند بنده و آفریده خدای بودند عبد العزی و عبد الله و عبد اللات و عبد منات
نام نهادند و خدای تعالی تنزیه کرد نفس خود را از آنچه وی را شریکی باشد
و گفت خدای تعالی متعالی و بزرگوار است از آنچه با وی شرک آورند و دلیل
بر آنکه مراد از آن ضمایر تثنیه کفار اولاد آدم است نه آدم و حوا آنست که
عما یشرکون گفت و نگفت عما یشرکان محمد بحر اصفهانی گفت
کنایت در جمله این آیات متعلق است بفرزندان آدم و حوا و از آن هیچ آدم و حوا
متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم من نفس واحدة و آن خطاب کرد
با جمله مکلفان از مومن و کافر و بر و فاجر آنگه تخصیص کرد کافران را
و خبر داد از ایشان بآنچه کردند و کنند و وجهی دیگر آنست که مراد بجعلا له
آن باشد که کردند ایشان مر فرزندان را شرکای خود یعنی چون خدای تعالی
ایشان را فرزند بداد که خواستند چون بداد خدای تعالی آن فرزندان دیگر طلب کردند
تا شریکان فرزند باشند و شریک جز مخلوق را نباشد خالق را شریک نبود از بهر
این گفت که خدای تعالی منزه است از آنچه کافران او را شریک می گیرند چون در
لفظ شرک بود خود را از آن منزه کرد و وجهی دیگر آنست که خطاب قریش راست
و ایشان آل قصی اند معنی این بود که شما را که قریشید از یک نفس آفرید یعنی از قصی و زن
او را هم از نفس او آفرید یعنی عربی و قرشی و ایشان از خدای فرزند صالح خواستند چون
خدای ایشان را بداد آنچه طلب کردند ایشان مر خدای را در آنچه ایشان را داد شریکی
پدید کردند آنجا که ایشان را چهار فرزند بود یکی را عبد مناف نام کردند
دیگری را عبد العزی و یکی را عبد قصی و یکی را عبد الدار و این وجه در معنی آیت
نیکوست اما آنچه گفته اند که این جمله آدم و حوا کردند نیکو نیست و از آنست
که گفته اند چون حوا بار گرفت ابلیس با و آمد بصورت شخصی و او را گفت تو

می دانی که آنچه در شکم تست چیست گفت نه گفت چه ایمن باشی از آنکه حیوانی باشد
از جانوران که در زمین است از سگ و خوک و غیر آن که جمله زمین از جنس ایشان مملوست
و از جنس شما نباشد حوا گفت بر چه باید کرد گفت من مردی ام که مرا بنزدیک خدای
تعالی منزلتی هست و دعای مستجابست اگر من دعا کنم فرزندان از جنس شما آید
گفت برو دعا کن گفت بکنم تا آنگه که شرط کنی که چون بزاید عبد الحارثش نام کنی
و ابلیس را عبد الحارث نام بود شرط کردند که چنین کنند چون بزاد عبد الحارثش
نام کردند فذلک قوله جعلا له شرکاء فیما آتیهما و این از جمله قبیحه عظیم است
که بآدم و حوا نهادند آدم پیغمبر و خلیفه بود منزه و معصوم از معاصی و جمله پیغمبران
از گناه صغیره و کبیره معصوم باشند که اگر نباشد طبع از قبول قول او نفرت آید و چون روا
نبود که ایشان صغیره و کبیره کنند بگو نه از ایشان شرک و کفر روا دارند و این روا
ندارد الا کسی که پیغمبران را نشناسد و خواند که و جعلا له شرکا و شرک نصیب بود
یعنی او را نصیب کردند در آنچه خدای داد از مال اما تنزیه خدای خود را
از شرک برای آنست که ذکر شرک رفته است آنگه گفت با شریک می کردانید
با خدای آنرا که چیزی نتوانند آفرید و ایشان آفریده اند یعنی جمادی را می پرستند که
ایشان قادر نه اند بر اصول نعمت تا بآن مستحق عبادت شوند و عبادت خدای که قادر
لذاته است و بر همه مقدورات قادرست رها کرده اند و عبادت اصنامی می کنند
که مخلوق اند و نتوانند که عابدان خود را یاری کنند و نه نیز توانند که
خود را یاری کنند و آنکه چنین باشد در غایت عجز و مذلت باشد الهیت
و عبادت را نشاید و اگر ایشان را بخوانید تا شما را راه دهند یا راه نمایند ایشان
شما را متابعت نکنند بمراد و مطلوب شما از آنکه جماداند عقل و حیات و سمع و بصر ندارند
و معنی دیگر آنست که اگر شما این بت پرستان را بهدایت دعوت کنید و بار بار
خوانید ایشان شما را اجابت نکنند دعوت شما را متابعت نکنند از آنجا که تقلید الف کرده اند
و قبول النظر نمی کنند تا دانی و غفلت بر ایشان مستولی شده است چنانکه ایشان
یکسانست دعوت کردن شما ایشان را و دعوت ناکردن ایشان و خاموش بودن از ایشان

یعنی اگر ایشان را بخوانید با هدایت و اگر نخوانید و از ایشان خاموش باشید برابر است
از آنجا که در ایشان فلاحی نیست و بر کفر اصرار کرده اند و بر جحود و انکار مقیم شده

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ

فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا

أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ

آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ

حق سبحانه و تعالی خطاب می کند با بت پرستان و می گوید که آنکسانی که شما ایشان را
می پرستید و می خوانید بیرون خدای ایشان همه بندگانند و محتاج و عاجز و اسیر امثال
و مانند شما چنانکه شما عاجز و اسیر و محتاج اید و اگر باور نمی دارید که ایشان عاجز و
محتاج اند ایشان را بخوانید تا شما را اجابت کنند اگر راست می گویید و چون اجابت دعا
خواهید از ایشان و اجابت نکنند بدانید که آن از آنست که ایشان نشنوند و نه خبر شنوند و نه
دانا اند و قادر و عالم نه اند و غنا و کفاف نکنند آنکه ایشان را بر وجهی دیگر تنبیه
کرد و گفت که ایشان را پایهاست که بدان بروند یا ایشان را دستهاست که بدان گیرند
یا ایشان را چشمهاست که بدان ببینند یا ایشان را گوشهاست که بدان بشنوند و این جمله
استفهامات بر سبیل انکار و تقریع یعنی نه پای رونده دارند و نه دست گیرنده
و نه چشم بینا و نه گوش شنوا و چسم را قدرت این آلات نبود چون ایشان را این آلت
چگونه قادر باشند و چون قادر نباشند الهیت را چگونه شایند و سزای عبادت
چگونه باشند و وجهی دیگر در معنی آیت آنست که آنکسانی که شما ایشان را می پرستید چون بتان
ایشان بندگانند مانند شما و این بر سبیل استهزا گفت ایشان را یعنی بتها که اصلا دایشان

آنست که

آنست که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر چنین باشند ایشان بندگان باشند
مانند شما و هیچ فرقی و فضلی نبود میان شما چنانکه شما محتاج ایشانید ایشان هم محتاج باشند
و چنانکه شما عاجز اید ایشان نیز عاجز باشند آنکه این صفتها از ایشان نفی کرد
و گفت ایشان را پایست که بدان بروند یا دستی هست که بدان بگیرند یا چشمی و گوشی هست که
بدان ببینند و بدان بشنوند یعنی نیست آنکه رسول را خطاب کرد و گفت این کافران را که
شریکان و انبازان خود را یعنی این بتان را که می پرستید ایشان را بخوانید و آنکه همه
که بید و با من کید کنید در مضرت من و رای زنید و مرا هیچ مهلت مدهید و بنگرید تا هیچ
زیان توانید رسانید و این سخن نگوید الا کسی که واثق باشد بعصمت و نگاهداشت خدای
چون مشرکان وی را تخویف کردند و به بتان خود بترسانیدند خدای تعالی وی را فرمود که با ایشان
این سخن جواب ده

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ

يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ

نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ۝ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا

وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ

وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝ می گوید ای محمد کافران را که ولی من و یار و یاور من
خداست آن خدایی که کتاب قرآن را فرستاد او مرا نگاه دارد و نصرت دهد و او بنفس خود
متولی کار صالحان باشد و باکی نیست مرا از کید شما و آنانکه شما ایشان را می پرستید بغیر
از خدای از بتان شما را نصرت نتوانند داد و خود را هم یاری نتوانند کرد از آنجا که
جماد اند صلاحیت قادری ندارند و اگر ایشان را بخوانید با هدی و دین اسلام روا است
بشنوند از آنجا که آلت شنودن ندارند و گفته اند که سماع یعنی قبول است
یعنی قبول نکنند و نپذیرند و تو ای محمد می بینی ایشان را که در تو می نگرند و نمی بینند

یعنی ایشان بانکه بندگان نمی اند از انجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی که در ایشان بنگرد
می پندارد که ایشان می نگرند و تقلیب حدقه می شوند بر چنانست که گویی می بینند
که رسول را علیه السلام فرمود بمسامحه و مساهله در معامله و معاشره و مکارم اخلاق
کار بستن و ترک تشدید و تعسیر کردن گفت فرا گیر از ایشان انچه بر ایشان آسانست
بی مشقتی و تکلیفی عبدالله بن عباس و سدی گفته اند که مراد آنست که انچه خود بدهند
از زکوة اموال و صدقات برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان انچه عفو
و سهل باشد نزد ایشان و استقصا و مبالغه مکن و گفته اند این پیش از نزول آیت
وجوب زکوة بود چون آیت زکات آمد این آیت منسوخ شد و واجب شد گرفتن زکوة
بطوع و کره و از جمله این بود که رسول صلوات الله علیه عاملی را فرمود بگرفتن زکوة
بعد شمردن و قبیله عاملی فرستاد و بر عموم حمل کردن اولیترست و دیگر وی را فرمود که مردمان را
به نیکویی فرمای لطاعت خدای از واجبات و مندوبات و هرچه نیکو باشد عقلاً و شرعاً
روایت کرده اند که رسول صلوات الله علیه گفت که چون این آیت آمد جبرئیل علیه السلام مرا گفت
در این آیت که و امر بالعرف معنی آنست که ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عمن ظلمک
و شاعری این معنی نظم کرده است و گفته   مکارم الاخلاق فی ثلثة   من کملت
فیه فذلک الفتی   اعطاء من یحرمه و وصل من   یقطعه و العفو عمن اعتدی
امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت که خدای تعالی بمکارم اخلاق فرمود بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق و بعضی از زنان رسول صلوات الله علیه گفته اند مکارم اخلاق
ده چیزست که راست گوید و صدقها را راستگوی دارد و سایل را عطا دهد و مکافات
به نیکویی کند و صله رحم کند و ادای امانت کند و همسایه را حرمت دارد و دوست
با یار نگیرد و مهمان را طعام دهد و سر همه مکارم اخلاق شرم داشتن است
آنکه فرمود که از جاهلان روی بگردان و با ایشان مخالطه مکن و اگر سفیهی سفاهت
دی خردی ترا بر نجاند تو در مکافات او مکوش بعضی مفسران گفته اند که مراد ابوجهل
و اصحاب او اند که به آیت قتال منسوخ شد   و اما ینزغنک من الشیطان
نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم   ان الذین اتقوا اذا مسهم

طائف

طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون   و اخوانهم
یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون   و اذا لم تاتهم بایة قالوا
لولا اجتبیتها قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی هذا بصائر من
ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون   اگر بتو رسد از شیطان
نزغی و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوت کند بافساد و بنا
خطاب بپیغمبرست و مراد امت او و بنا از انکه بدلیل معلوم شده است که شیطان پیغمبر را
وسوسه نتواند کرد و گرد او نتواند گردید تا از وسوسه وی بناه [illegible] و باد رگاه
کریم تا او ترا از شر شیطان نگاه دارد و از مکر او که او شنونده [illegible]
وسواس شیطان [illegible] احوال آنکه ذکر متقیان و پرهیزکاران کرد
و گفت الکسائی که متقی و خدای ترس پرهیزکار باشد چون از شیطان وسوسه بایشان
رسد یاد بیارند که از جنس سود او خیز [illegible] یا باد آوردن خدا یا و اوامر و نواهی او را
کار بندند و نار خدای بر بند مجاهد گفت که این مردی باشد که خواهد که معصیتی کند
خدا را یاد کند و ان معصیت رها کند و رشد و صلاح خود را ببیند بعضی علما
گفته اند که المتقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر و اما الکسائی که ایشان برادران شیطان اند
از کفار و نفاق شیطان ایشان را بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت میکشد
و در آنجا فرو میکشاند بخلاف متقیان که اگر ایشان را وسوسه باشد و یا قصد معصیتی
کنند و گناه ازیشان در وجود آید ایشان توبه کنند و از میانه بیرون آیند اخوان شیاطین
و برادران دین بخلاف ایشان کنند و از معصیت باز نایستند و بر آن اصرار کنند آنکه
با رسول خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو با ایشان نیاوری آیتی که از تو اقتراح
کنند گویند چرا اختیار آن نکردی و آن آیت نیاوردی و از خدای خود نخواستی تا آن

تو ایشان را جواب ده و بگوی که این در دست من نیست و بر من نیست که از خدای [مصلحتی من]
بکنند و اگر نماند نکنند جز متابعت آن نتوانم کرد که بمن وحی می‌کنند از آن
که آن وحی است بمن از خدای من و مرا نباشد که من چیزی از خویشتن گویم و چیزی گویم
و این قرآن بصیرتها و حجتها و دلیلهاست از خدای شما که حق از باطل بدانید
و نیک از بد بشناسید و هدایتی و بیانی و رحمتی است مر مومنان که ایشان بدان منتفع
شوند و از آن فایده گیرند نه کافران که ایشان انکار کنند تا عمل بجا آرند

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَاذْكُرْ
رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

عبد الله بن عباس و ابن مسعود
فرمودند که سبب نزول این آیت آن بود که در ابتدای شرع در نماز روا بودی که یکدیگر
سلام کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد زهری گفت این آیت در حق جوانی انصاری آمد
که چون رسول صلوات الله علیه در نماز آیتی خواندی او به آواز بلند با رسول خواندی
خدای تعالی این آیت فرستاد و او را و دیگران فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قرائت
امام کنند کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع کردندی خدای تعالی
این آیت فرستاد بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که استماع قرآن و انصات در نماز
فرمود برای آنکه اوامر قرآن نه بر وجوب اند و اتفاق است که استماع قرآن جز در نماز
واجب نیست خدای تبارک و تعالی می‌گوید که چون قرآن خوانند گوش با قرآن کنید
و اوامر و نواهی آن بگوش جان بشنوید و چنان مکنید که مشرکان کردند و گفتند
لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه شما گوش با قرآن کنید تا معانی آن بدانید

و بمواعظ و احکام آن متعظ و منتفع گردید بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و در آن تدبر نمایید
عمل کنید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان مواخذت نکنند
آنگه خطاب کرد با رسول و جمله مکلفان در تحت این خطاب داخل اند گفت یاد کن پروردگار
در نفس خویش یعنی با خود ذکر خدای کن قرآن خوان و دعا کن و تسبیح و تهلیل و تحمید
گوی بتضرع و زاری و خوف و ترس از عقاب او باواز که جهر و بلند نباشد تا از ریا دور باشد
و بقبول اجابت نزدیکتر بود ابن عباس گفت مراد قراءت است در نماز که
قراءت خوان چنانکه بیان او بود و نه [illegible] و این محمول باشد بر آنکه امام قراءت
بلند خواند و او را [illegible] مجاهد و بعضی از اهل معانی گفتند که خدای تعالی
مکلفان را فرمود تا او را یاد دارند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و
استکانت و خشوع و بدعا و حاجت که خواهند آواز بر ندارند چه با کسی گویند که
بروی پوشیده نیست احوال ایشان و [illegible] متعظ شوند و بدین باشد معتبر کردند چون او را
یاد کنند طاعت در اوامر و بتضرع و تملق بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن
خوانند و نماز کنند آواز بلند بر ندارند ندا نکنند. و وقتش معین کرد و گفت
بامدادان و شبانگاهان و تخصیص این دو وقت برای تفضیل است و گفته اند
مراد بدین دو اول و آخر روز و شب [illegible] کرده اند و گفت
ولا تکن من الغافلین و از جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند از ذکر خدای
و مشغول باشند الا آنکه نزدیک خدای تعالی اند یعنی آنانکه فرشتگان مقرب باشند
بفضل و رحمت خدای استکبار و گردن کشی ننمایند از عبادت خدای و پرستیدن او
او را تسبیح و تحمید و تمجید و تنزیه می‌کنند از آنچه لایق حضرت وی باشد و وی را سجده
می‌کنند چون این فرشتگان با رفعت و منزلتی که ایشان راست و قرب مقام ایشان [illegible]
رحمت او بیند و شب و روز بطاعت و عبادت او مشغول می‌باشند و خشوع و خضوع می‌نمایند
فرزند آدم بطریق اولیتر باشد که شب و روز به بندگی مشغول باشد و تقصیر خود را بیند

مدنیست عبد الله عباس گفت اول سورتی که بمدینه فرود آمد
این سوره بود و این سوره هفتاد و پنج آیت ابو امامه از ابی کعب از رسول صلوات الله علیه

روایت کرد که هر که سورة الانفال بخواند و سورة براءت من شفیع او باشم روز قیامت و گواه
و او بیزار است از نفاق و او را بعدد هر منافقی و منافقه که در دنیا بوده باشند ده
نیکی بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه رفیع کرده باشند و تا در دنیا زنده باشد
حاملان عرش بروی صلوة فرستند

سورة الانفال

بسم الله الرحمن الرحیم

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

عبدالله عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که رسول صلوات الله علیه فرمود که
هر که فلان جای شود و برا از نفل یعنی از غنیمت چندین بدهم و هر کس که یکی را بکشد
و برا چندین بدهم چون توبت روی بهم آورد جوانان بشتافتند و پیران و معروفان قوم با رسول
صلوات الله علیه در زیر رایت بایستادند چون خدای تعالی ظفر داد مسلمانان را هر کار از آن
جوانان آمدند و آنچه رسول گفته بود طلب داشتند پیران و بزرگانی که با رسول بودند گفتند
ما برای آن نشتافتیم که ما را قوت و هنر نبود ما را قوت و هنر بود و لیکن از برای آن
نشتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت را رعایت کردیم و این اولی تر داشتیم چه اگر

رسول تنها ماندی

رسول تنها ماندی از مشرکان ایمن نبودی که بروی حمله آوردندی و رنجی بدو رسانیدندی
و رایت را بر افکندندی و ما در آن مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم و مردی ما کمتر
از مردی شما نبود ما رها نکنیم که غنیمت شما ببرید و ما بی غنیمت بمانیم و در آن جمله انصار یکی
نام او ابو الیسر برخاست و گفت یا رسول الله تو گفتی هر که مردی را بکشد او را چندین
غنیمت باشد و هر که اسیری را بیاورد چندین باشد ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد اسیر را
آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله آن مرد که ایشان طلب کردند ما را بنا ایستادن
از ایشان بد دل تر بودیم و لیکن نخواستیم که صف تو تنها ماند و رسول صلوات الله علیه
در آن کار توقف کرد مردم در سخن و گفت و گوی افتادند سعد گفت یا رسول الله
مردم بسیارند و غنیمت اندک اگر آنچه وعده داده بایشان دهی مردم دیگر را چیزی نماند
و متشکی شوند خدای تعالی این آیات فرستاد و رسول صلوات الله علیه آن غنیمت را در
میان ایشان بسویت قسمت کرد عباده بن صامت فرمود که این آیت در حق اهل بدر آمد
سعد ابی وقاص گفت روز بدر من سعد ابیه را بکشتم و او را تیغی بود که او را
ذو الکتیفه گفتند برداشتم و پیش رسول آوردم و گفتم یا رسول الله این تیغ بمن ده
که من خدا و ندش را بکشتم گفت این تیغ مرا نیست و ترا نیست مسلمانان راست
برو و در سر غنایم نه من بیامدم و بر سر غنایم نهادم و رنجی عظیم بمن رسید با خود گفتم
باشد این تیغ بدست کسی افتد که این رنج نبرده باشد خدای تعالی آیت فرستاد و
رسول صلی الله علیه و سلم غنایم قسمت کرد و آن تیغ بر سول افتاد بمن بخشید و گفته اند
که در باب مهاجر و انصار آمد که در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن
با رسول افکند تا چنانکه صواب داند قسمت کند حق سبحانه و تعالی گوید
که ای محمد از تو می پرسند که غنایمی که روز بدر حاصل شد کراست بگوی و جواب ده که
ان انفال خدای راست و رسول خدای را عکرمه و مجاهد و ضحاک گفتند که چون رسول
صلوات الله علیه سریتی بجایی فرستادی چون باز آمدندی با غنیمتی پرسیدند که این غنیمت
کراست خدای تعالی گفت بگوی که خدای را و رسول خدای راست عطا گفت که آن چیزی
بودی که بدست مسلمانان افتادی بی قتالی از بند و پرستار و اسب و گفته اند که

و رسول راست
مراد ازین خمس است چون خمس غنیمت بر دفعتی برسیدند که این کراست گفت خدای
از امام محمد باقر و از امام جعفر صادق علیهما السلم روایتست که انفال هر زمینی بود که
اهلش آنرا بازسپارند و هر زمینی خراب که مالکی و مستحقی نباشد و سر کوهسارها
رودها و بیشهها و زمینهای موات که بیان زرع نکرده باشند و آنرا رب نباشد و اقطاعهای
پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غصب باشد و میراث کسی که او را وارثی نباشد
و کنیزکان و اسپ قیمتی و جامهای زیبا که از نظیری نباشد در غنیمت این همه پیش
از قسمت از جمله انفال بود و چون قومی قتال کنند بی دستوری امام هر غنیمت که
از ان جمله امام را بود و این جمله آنست که رسول را بود و از بعد او قایم مقام او را که ناظر
باشد در کار مسلمانان بعوض وی ظاهر باشد و در حال غیبت شیعه خود را رخصت
داده اند که در ان تصرف کنند بانچه ایشانرا از ان چاره نبود از متاجر و مساکن
و مناکح و در قراءت اهل البیت و ابن مسعود چنین است که یسئلونک الانفال
ای محمد انفال از تو می خواهند بگوی که شما را در ان حقی نیست ان خدایراست و رسول خدایرا
پس از خدای بترسید و طلب چیزی مکنید که شما را در ان حقی نباشد بلکه آنرا که
در ان حقی بودی بخدای بگذارید فاتقوا الله خلاف کرده اند اندران که این آیت
منسوخ است یا نه مجاهد و سدی و عکرمه و جماعتی از مفسران گفتند که منسوخ است بقوله
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و دیگران گفتند که منسوخ نیست و درست
برای آنکه نسخ محتاج بود بدلیل و چیزی نیست که دلیل نسخ او کند و منافی
نیست میان این آیت و آیت خمس و نسخ انجا باشد که تنافی بود میان ناسخ و منسوخ و قوله
سوال کردید میان ایشان آنکه خدای تعالی گفت فاتقوا الله از خدای بترسید
و طاعت او و امر او را کار بندید و از معاصی اجتناب کنید و اصلحوا ذات بینکم
ارید قتاده گفت که مراد باین اصلحوا ذات بینکم آنست که در عهد رسول چون
کاری بود ایشان را بعضی با بعضی که روز بدر را بودی چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه
نبود تا بعضی بر بعضی رد میکردند بر وجه مصالحه و توسط مجاهد گفت
مراد بدین امر و نهی است از اختلاف که ایشان کرده اند روز بدر در غنیمت گفت

خلاف

خلاف میکنند و حقیقت حال خود را اصلاح کنید و آنچه سبب بغض و مفارقت
از میان بردارید و خدا را و رسول را طاعت دارید و اوامر ایشانرا کار بندید و از نواهی
ایشان منتهی شوید اگر شما گرویدهاید بخدای ایمان دارید که آنکه ایمان دارد
بخدای و ثواب خدای و عقاب او ایمان او بر اصلاح باعث بود بر طاعت خدای و رسول اگر
وصف مومن مخلص کرد بر وجه بلیغ و گفت انما المؤمنون و انما اینجا چیزی را
بود و نفی هر چه جز او بود باشد گفت مومنان آنانند که چون در پیش ایشان
ذکر خدای کنند و نام خدای برند دلهای ایشان بترسد و چون آیات خدای
بر ایشان خوانند ایمان ایشان در زیادت کرده اند و در همه کارها بر خدای توکل کنند
و کارهای خود باو گذارند از آنچه ترسند و امید دارند و نماز بپای دارند
و بشرایط و ارکان آن گذاردن در اول وقت تیمار نمایند و از آنچه ایشانرا دادیم نفقه
کنند این جماعت که بدین صفات مخصوص اند مومنی بحقیقت اند و مستحق اطلاق
اسم ایمانند ایشانراست نزدیک خدای پروردگار ایشان درجات شریف
و مقامات رفیع جزای اعمال نیکوی ایشان با نعیم بهشت و لذات مشارب و مآکل و هنات عیش
در جنت که از هفتاد درجه باشد هر درجه چندانکه اسپی نیک دو هفتاد سال
تاختن کند و این نزات آمرزش و روزی با کرامت و بزرگواری بعضی منافع ایام
بر سبیل تعظیم و این آیت دلیل نیست بر آنکه هر که نه چنین باشد مومن نباشد برای آنکه
خدای تعالی ذکر افاضل مومنان کرده است و مومنان در طاعت متفاضل اند اگرچه
در ایمان متساوی اند و باجماع وجل القلوب و تصدیق در ایمان از شرط نیست اگرچه کر
این کرده است نه بینی که در ذکر آیت فرمود که الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم
بذکر الله و اگر هر دو از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی لکن مراد آنست
که از فضل مومن آنست که چون ذکر خدای کنند از عقاب او بترسد و بوعد او دلش
نرم شود و چون آیات بر او خوانند و در ان تامل کند معارفش بیفزاید و آنرا زیاده
داند که طریق باز یابد و ایمان عبارتست از مجموع علومی تا جمع نشود ایمان نتوان خواند
چنانکه عقل عبارتست از مجموع علومی تا جمع نشود عقل نگویند و نماز و زکوة

هم از فضل ایمانست نماز شرط اول است که هر یکی مشتمل است بر فریضه و سنتی و ادب

و گفت که اخلال نماز سنت و ترک نفقه سنت ایمان را خلل و نقصان کند خلاف اجماع

عبد الله عباس گفت که هر که منافق نباشد او مومن باشد حقا مردی حسن بصری را گفت

تو مومن هستی گفت ایمان دو ست اگر ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت

و بهشت و دوزخ و بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی من بدان مومنم و اگر

این خواستی که انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم از ایشان

نمیدانم که از ایشان هستم یا نه علقمه گفت ما در سفری جماعتی را دیدیم گفتیم شما چه مردمانید

گفتند ما مومنانیم حقا ما ندانستیم که ایشان را چه جواب دهیم تا که عبد الله مسعود را

دیدیم و برا گفتیم گفت شما را می بایست گفتن اگر راستی گوید قطع کنید که

شما از اهل بهشتاید که مومن حقیقی لامحاله بهشتی بود و هر که گواهی دهد که مومنست حقا

و قطع کند بر آنکه از اهل بهشتست او به نجات مومن باشد و به نجی کافر

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ

وَهُمْ يَنظُرُونَ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ

أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ

وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

حق جل جلاله و تعالی میفرماید که ای محمد این بسبب مجادله می پرسند و توانرا الکفار را مبارک گری

که حق گفت و ایشان آنرا کاره اند و با تو جدال کردند همچنانکه جدال کردند با تو آنگه که

خدای ترا گفت از خانه بیرون شو بطلب عیر چون بیرون شدی و ابو جهل از مکه با ایشان

از مکه بیرون آمده بود و خدای ترا نصرت وعده داده بود بر عیر که کاروان قریش

بار نفیر که لشکر ابو جهل است و تو ایشانرا دعوت بجنگ ابو سفیان کردی و ایشان

آنرا کاره بودند همچنین کاره اند از حکمی که در انفال و قسمت غنایم کردی اینجا

کاره بودند توفیق و با کراهت ایشان شکر بیتی اینجا نیز بروان خدای بر رو با کراهت

ایشان منکر و قصه این آیت آنست که عبد الله عباس و عبد الله زبیر و سدی

روایت کرده اند که مردی نام او کرز بن جابر الفهری کله مدینه غارت کرد و براند

تا بجایی که آنرا صفرا خوانند خبر برسول رسید براثر او برفت و برا دریافت

باز آمد و آن سال بفارکرد خبر آمد که ابو سفیان از شام می آید با کاروانی از قریش

عمرو بن العاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل زهری با جمل سوار از بزرگان

قریش و مال عظیم با خویشتن داشتند از مال تجارت و مبلغی عطر داشتند چون نزدیک

رسیدند خبر برسول الله یاران خود را خبر داد با زکی قوم و بسیاری مال بیرون شوید تا که

باشد خدای تعالی روزی شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال و غنیمت بیرون شدند

شتابیدند و بی سلاح بگمان آنکه کارزاری نباشد چون ابو سفیان بشنید که رسول الله

برا ایشان آمد ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و اهل مکه را این خبر کرد

و گفت که اگر تقاعد کنید مالها ببرند و ایشان توانگر شوند و شما درویش

و ابلیس بصورت سراقه ابن جعشم بمکه آمد و این خبر داد و گفت لا غالب لکم

الیوم من الناس و انی جار لکم بگر تا نترسید که امروز در جهان کسی شما را غالب

و من یار و معاون شما ام اهل مکه چون این بشنیدند همچنان جاهلیت را کار بستند

و ندا در مکه دادند که هر که در مکه باز ایستد سرای وی ویران کنند و مال وی

بغارت برند و رسول صلی الله علیه از مدینه با لشکر خویش بیرون آمد تا بوادی رسید که

آنرا ذفران گویند خبر بوی رسید که قریش این خبر یافته و ساز کرده می آیند

تا کاروان را حمایت کنند و ببرند رسول الله اصحاب برگرفت و برفت و چون آمد جاسوسی از آن
قریش بگرفت و او خبر قوم بگفت و رسول دو جاسوسی فرستاد یار او و عبدالله بن اریقط
باز آمد و خبر قوم آورد و کاروان در پیش افتاد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله
خدای تعالی ترا وعده می‌دهد که یک طایفه ازین دو گروه یعنی عیر یا قریش ترا خواهد بودن
صحابه اختیار عیر کردند و رسول صلوات الله علیه با اصحاب مشورت کرد که چه صلاح باشد
از پی عیر رویم یا نفیر که قریش‌اند کارزار کنیم قوم دو گروه شدند بعضی با کاروان
و بعضی با قریش و هر که نه با این بود و نه با آن در از روند در شما نبود تا مثل شد به عرب
در حق کسی که او را ازو نیابند در خیر و شر و نیک و بد و گفت لا فی العیر و لا فی النفیر
صحابه هر کس رای خود گفتند و سخنهای نیکو گفتند مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله
آنجا که می‌روی برو که ما در خدمت تو ایم ما آن نگوییم که بنی اسرائیل پیغمبر خود را گفتند
اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون بخدای که اگر در آتش روی
روید در رویم و اگر بر دریا گذر کنی باز نه ایستیم رسول صلوات الله علیه دیگر بار مشورت
باز گرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که ما را می‌خواهی این تعریض که انصار را
فرمود که بلی گفت یا رسول الله ما دست به بیعت تو دادیم و بخدای و بتو ایمان آوردیم
اگر در دریا شویم و طاعت تو داریم و با تو بر شرط عهد و پیمانیم که کرده‌ایم رسول
صلی الله علیه و سلم این معنی از بهر آن گفت که انصار چون با رسول صلی الله علیه و سلم بیعت کردند
بعقبه گفتند یا رسول الله تو هنوز در ربقه ما نیستی تا برای ما نزدی چون برای ما در
آمدی با تو ما ترا حمایت کنیم رسول صلوات الله علیه اندیشه کرد که نباید که برای آنکه مال
مدینه بیرون آمدیم انصار بار گران برند که این شرط رعایت با ایشان و لیکن
چون سعد معاذ این بگفت رسول صلوات الله علیه و آله شاد شد و فرمود سیروا علی اسم الله
و برکته و ابشروا که خدای تعالی یکی ازین دو طایفه یعنی عیر و نفیر مرا وعده داده است
و در عیر ابوسفیان بود با جماعتی و در نفیر ابوجهل بود با لشکری صحابه رسول را میل
و اندیشه می‌کردند که اگر ایشان از پی کاروان بروند قریش از پس ایشان در آیند
و کاروانیان روی باز پس کنند و ایشان را در میان گیرند و رسول صلی الله علیه و سلم قریش

می‌بایست از آنجا که بوده است که چون ایشان کشته شده باشند مالهای ایشان جمله او را بود بس
که خدای تعالی می‌گوید کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین
لکارهون ایشان این مخالفت را کاره‌اند چنانکه حالت رفتن ترا بدان کاره
کاره بودند و آن آن بود که خدای ترا بیرون آورد از خانه تو به مدینه که مهاجر شد با تو
تو بود بیرون آوردن به حق و حکمت و صواب و جمعی از مؤمنان کراهت کاره بودند
با تو مجادله می‌کردند در آنچه حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش بعد از آنکه ایشان را
روشن شد که آن خواست و امر خدایست بر زبان وی است و رفتن ایشان از کراهت
کراهت چنان بود که گفتی که ایشان را بمرگ می‌رانند و می‌برند تا بکشند
و ایشان می‌نگرند و مرگ و اسباب مرگ را می‌بینند و بکام و ناکام می‌روند
و یاد کن ای محمد که چون خدای شما را وعده داد که یکی ازین دو گروه یا عیر
یا نفیر شما را اند و شما دوست می‌داشتید که کاروان که بی سلاح و شوکت‌اند شما را باشد
و خدای تعالی می‌خواهد که حق را حق کرداند یعنی امر محمد و کار اسلام را آشکارا کرد
و دابر دشمن قطع کند و کلمه خود را اعلی کرد و رؤسا و وجوه قریش را هلاک
کرد اند بکلمات خویش یعنی امر و فرمان خویش که شما را به قتال کفار فرمود
و بوعده ظفر که شما را داد و اصل کافران برید و ایشان را مستأصل کرد اند و تا حق را
حق کرداند و تا انکار کند باطل را چنانکه مردمان باشند که حقوق را باطل
باطل کرده‌اند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگر چه کافران گناهکاران
انکار کاره باشند   اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم

انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین   وما جعله الله الا بشری

ولتطمئن به قلوبکم وما النصر الا من عند الله ان الله

عزیز حکیم   وی گوید که یاد کنید ای مسلمانان چون شما استغاثت می‌کردید

وفريادي خواستيد از خداي خود راوي خبر گويد كه چون رسول صلوات الله عليه به بدر رسيد
در بدر بديد و ايشان كثرت و شوكت ديد و اندكي مسلمانان در عرق شد و روي بقبله كرد و جمعي
از صحابه با وي دست برداشتند و گفت اللهم انجز ما وعدتني بار خدايا
تو داني كه اگر اين گروه هلاك شوند ترا در زمين عابدي نباشد چندان تضرع و زاري
كرد كه ردا از دوش وي بيفتاد يكي از جمله صحابه گفت يا رسول الله چندين مناجات تو
با خداي چنين باشد هيچ انديشه مدار كه خداي وعده ترا انجاز كند خداي تعالي
اين نعمت ايشانرا حكايت كرد كه شما فريادي خواستيد و دعا مي كرديد خداي تعالي
دعاي شما را مستجاب كرد انگه گفت كه من مدد كنم شما را بهزار فرشته
يكي از دنبال ديگر بعضي ايشان از دنبال خود دو هزار بوده باشند و گفته اند
سه هزار فرشته بودند [illegible] راوي خبر گويد روز بدر جبرئيل امد با پانصد فرشته
و ميكائيل امد با پانصد فرشته جبرئيل بميمنه رفت و ميكائيل بميسره رفت
همه با جامهاي سپيد و عمامهاي سپيد دنباله ها در ميان دو كتف فرو گذاشته
اين كار زار اگر كردند كه پيش از ان نكرده بودند و بعد از ان نكردند و جز فرود امدندي
عدد را مدد كردندي و قتال نكردندي عبد الله عباس گفت چون مشركي بر مسلماني
حمله بردي از بالاي سر ان مشرك آواز تازيانه برامدي مرد مسلمان كه نگاه كردي مشرك
افتاده بودي و اثر تازيانه بروي پيدا بودي و مردمان بيامدند و از اين حال رسول را
خبر كردند گفت راست ميگوييد ان فرشتگانند كه خداي تعالي ايشانرا بمدد و ياري
فرستاده است اميرالمومنين علي عليه السلام پرسيد كه فرق ميان كشتگان ما و كشتگان
فرشتگان چيست گفت آنكه كشتگان ما را زخم و جراحت پيدا بود و كشتگان
فرشتگان زخم نداشتند و اثر پيدا نبود حسن بصري فرمود كه اين هزار با آنكه در سوره آل
عمران گفت پنج هزار بودند و بعضي گفتند كه اول سه هزار بودند و انكه اين هزار
كه اينجا گفت از دنبال ايشان جمله پنج هزار بودند و بعضي گفتند كه اول پنج هزار بودند
و سه هزار ديگر جمله هشت هزار بودند والله اعلم بذلك انگه گفت كه خداي تعالي اين مدد
فرستادن را نكرد الا از بهر بشارت مر شما را يعني تا شما را بشارتي بود و دلهاي شما بدان بيارامد

وساكن بود

وساكن شود و نصرت و ظفر و ياري نيست مگر از خداي كه او غالب است و كسي او را غلبه نتواند كرد
حكيم است هرچه كند بر وفق حكمت و صواب كند و براي ان با خداي اضافت
كرد كه كسي گمان نبرد كه از جهت فرشتگان بود كه اگر نه فرمان خداي بودي فرشتگان
فرو نيامدندي و مومنان همه منصور باشند اگر غالب باشند و اگر مغلوب كه اگر مغلوب
باشند بحجت منصور باشند بر جمله بحجت منصور باشند و يكبار بقهر و غلبه
و براي ان گفت الا بشري تا اين عدد بسيار اطمينان بود مومنانرا و الا يك فرشته دمار
از جمله كفار اهل زمين بر توانستي اوردن نه بيني كه جبرئيل عليه السلام چون شهرستان
قوم لوط را از جاي بركند و بر دوش نهاد و چندان برد كه اواز مرغان اهل
آسمان شنيدند انگه سرنگون كرد فجعلنا عاليها سافلها و چه رنج امدي بر ان قومي
كه قومي ضعيف را غلبه كند از انجا كه ديرانه بينند عبد الله بن مسعود فرمود كه من
ابوجهل را مي كشتم گفتم ان ضربتها كه از هوا مي امد و ما كسي را نمي ديديم از چه بود گفتيم
كه ان فرشتگان بودند گفت مارا ايشان غلبه كردند نه شما
اذ يغشيكم

النعاس امنة منه وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم
به ويذهب عنكم رجز الشيطان وليربط على قلوبكم
ويثبت به الاقدام اذ يوحي ربك الى الملائكة اني معكم
فثبتوا الذين امنوا في قلوب الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق
الاعناق واضربوا منهم كل بنان ذلك بانهم شاقوا الله
ورسوله ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب

ذلکم فذوقوه وان للکافرین عذاب النار   یاد کنید آنرا که
(خدای)
بشما رسید و در شما پوشانید خواب را و نعاس ابتدای خواب بود و در قتل منی بود از قبل
و در شما زغفلتی بود از قبل شیطان و این خواب ایشان را ایمنی بود از قبل خدای و فرو فرستاد
بر شما از آسمان آبی تا شما را پاک کرداند و اثر دیو از شما ابلیک کرد اند و وسوسه او دلهای
شما را بر جای بدارد و پایهای شما را ثابت کرداند و قدمهای شما را در زمین استوار کند
و این چنان بود که چون مسلمانان برسیدند مشرکان بر سر چاه بدر فرود آمده بودند
و آب بدست گرفته مسلمانان برا ثر ایشان تشنه اندر یک سخ فرود آمده بودند
که پایهای ایشان بر وی قرار نمی گرفت و سم اسب بروی می نشاند و آب نداشتند بخفتند
بیشتری ایشان را احتلام افتاد ابلیس بر صورت شخصی بیامد و ایشان را گفت ای
اصحاب محمد شما دعوی کنید که پیغمبر خدای در میان شماست اینک شما نماز می‌کنید
بر جنابت و مشرکان شما را غلبه کردند و آب بدست فرو گرفتند و شما در زمینی گرفتار
شده اید که قدم بر وی قرار نگیرد چگونه امیدی دارید که شما را بر ایشان غلبه بود
هم اکنون ایشان بعضی را از شما بکشند و بعضی را بمکه برند مسلمانان از این
اندوهگین شدند خدای تعالی بارانی فرستاد چنانکه رود خانه پر از آب گشت
مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب بگرفتند رجز شیطان از ایشان
که خود را و جامهای خود را شستند و زمینی سخت گشت بآن باران چنانکه قدمهای
ایشان و چهارپایان ایشان بر آنجا قرار گرفتند یاد کن ای محمد که چون خدای تو وحی کرد
بفرشتگان که من با شما ام بنصرت و ظفر و معاونت شما مومنان را بر جای بدارید بقوت دل
و صحت عزیمت و بیند چهار کفار ابودر و گفته فرشته بیامد بصورت مردی و
با اصحاب رسول می‌گفت و اتوانستید فتح و ظفر که ایشان با یکدیگر می‌گویند
که اگر مسلمانان بر ما حمله کنند از ما کسی بر جای نماند مسلمانان قوی دل شدند که آنکه بشارت
دیگر داد و گفت سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب من ترس در دل کافران
اندازم و خوفی بر ایشان غالب کردانم رسول صلوات الله علیه فرمود نصرت بالرعب مسیرة شهر

ما ترس

ما ترس بیفگندیم که هیبت و ترس من یک ماهه راه برود آنکه حق تعالی ایشان را کیفیت
و چگونگی شمشیر زدن در آموخت و گفت بزنید بر زبر گردنهای ایشان و بکشید و کشتن کار
ایشان و گفته اند که فوق یعنی علاست یعنی بزنید بر گردنهای ایشان رسول صلوات الله علیه
فرمود که مرا نفرستاده اند تا بعذاب خدای کنم اما بعذاب فرستاده اند بضرب الاعناق و شدوا
الوثاق است یعنی قتل و اسیر و بن سوختن باتش و بزنید از ایشان و بیندازید
هر انگشتی عبدالله عباس گفت مراد اطراف و مفاصل است بیان گفت مراد بنوف
الاعناق و صنادید و روسای قریش است و گفته اند کنایت است از سفله و در بستان
عبدالله عباس گفت مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پسرعم من روز بدر بر کوهی
کوهی شدیم منتظران تا ظفر کرا باشد و ما نیز خود را در میان نماندایم و غنیمتی گیریم
تا گاه ابری بر ما آمد و ما در میان آن ابر چیره اسبان می‌شنیدیم و آواز سواران که می‌گفتند
اقدم حیزوم پسر عم من از ترس بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در بر فوق
نمانده بود عکرمه گفت ابو رافع مولی رسول الله شنیدم که گفت من غلام
عباس بن عبدالمطلب بودم و اسلام در خانه ما بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان
آورده بودیم و عباس ... بود با ایمان آوردن ابولهب بجنگ بدر نرفته بود اما عاص بن
هشام را بعوض خود فرستاده بود چون خبر ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ابن زدیک
زمزم خیمه زده بودیم ام الفضل در آن خیمه بود و من در گوشه نشسته بودم و تیر
می‌تراشیدیم ابولهب بیامد و در بر خیمه بنشست پشت او با پشت من بود خبر آمد که
ابو سفیان رسید کس فرستاد و وی را بخواند بیامد وی را گفت ای برادر این حال چگونه
گفت چکنیم چنان بود که ما ایشان را بدیدیم پشت بهزیمت نهادیم و ایشان تیغ
در ما نهادند و می‌کشتند و اسیر می‌کردند چنانکه می‌خواستند و من آن مردم را ملامت
نمی‌کنم که ما جماعتی را دیدیم سپید روی بر اسبان ابلق نشسته در میان آسمان و زمین
که کسی پیش ایشان نمی‌توانست ایستاد ابو رافع گفت من دامن خیمه برداشتم و گفتم
آن فرشتگان بودند ابولهب دست برآورد و بر روی من زد ام الفضل چوب خیمه برگرفت
و بر سر وی زد چنانکه بشکست و گفت وی را از بون گرفته‌ای که سید وی غایب

او برخاست و برفت ذلیل و مهین از پس هفت روز بر نیامد که خدای تعالی ویرا طاعون کرد
تا بدوزخ رسید چون وی بمرد هر دو پسر وی و برادرها کرد نیامدند و از ترس طاعون
که بدیشان تعدی کند بگریختند و در خانه بکندند مردم ایشان را ملامت کردند
با خر تنی چند را مزد گرفتند تا بیامدند و آب بر وی ریختند از دور و بیاوردند و
در زیر دیواری بنهادند و سنگ بر وی انبار کردند عبد الله عباس گفت آن
مرد که بدر مرا اسیر کرد مردی بود از بنی سلمه او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا بود و
عباس دراز بالا و قوی و فربه رسول صلوات الله علیه او را گفت عباس را چگونه گرفتی
گفت مردی با من یار بود در گرفتن او که من او را پیش از آن ندیده بودم و نیز از پس
ندیدم بدین شکل و بدین هیأت رسول صلوات الله علیه فرمود که لقد اعانک علیه ملک
کریم آنکه یار بود او فرشته بزرگوار بود آنکه خدای سبحانه و تعالی بیان کرد که
این همه ایشان را بدان رسید که گفت سبب آن بود که ایشان با خدا و رسول مخالفت
کردند و هرکه با خدای و رسول وی مخالفت کند خدای تعالی سخت عقوبت است و بر
بعذاب سخت عقوبت کند و معذب گرداند آنگه گفت ان عذاب همه عقوبت
این است کشتن شما و اسیر کردن بچشید مر عذاب را پیش از آنکه بعذاب
آتش دوزخ رسید و کافران را عذاب آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا

اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من

یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة

فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر

حق سبحانه و تعالی درین آیت خطاب کرد مومنان را و فرمود که ای گرویدگان و باور دارندگان
من و رسولان من چون شما ببینید که کافران یکبار بر سر شما آیند و بر سر شما حمله آورند

وانبوهی

و انبوهی ایشان ببینید نگر تا پشت بر نکردانید و هزیمت نروید مگر برای
استقباح حال را گفت تا باشد که ایشان از آن استنکاف کنند و نگریزند
با این همه مبالات نکردند و بگریختند آنگه گفت هرکه پشت بر کرداند در آن روز
و برود مگر از بهر آنکه تا سازی در آتی و سلاحی بستاند و جای دیگر باید دشمن را که وی منهزم
شده است آنکه باز گردد و بر وی حمله آورد یا خواهد که از میان جماعتی که با ایشان
تا نزدیک جماعتی دیگر رود از مسلمانان که بوی و یاری وی محتاج تر باشند و هرکه
بیرون این دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بدشمن کند با خشم خدای باز گشته بود
و مستوجب غضب وی شد و جای وی دوزخ بود و بد جایست دوزخ بعضی از علما گفته اند که
حکم این آیت خاص است بروز بدر برای آنکه در آن روز مسلمانان همان بودند که با پیغمبر حاضر
بودند اگر کسی بگریختی او را جای نبودی الا که با مشرکان دیگر بختی امروز اگر برود با نزدیک جماعتی
از مسلمانان این حکم در حق ایشان ثابت نباشد نه بینی که روز بدر چون بگریختند خدای تعالی
عذر خواست برای ایشان و فرمود انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد
عفا الله عنهم و گفته اند حکم این آیت ثابتست بروز احد و روز حنین که بگریختند
و ایشان دوازده هزار بودند و فرار از زحف معصیتی کبیره است ابن عباس فرمود اعظم
الکبائر الشرک بالله ثم الفرار من الزحف و این قول مانع مجاهد و قتاده و اما حسن و ضحاک
و دلیل بر عموم آیت الفاظ عموم در قرآن واجب بود که بر عموم برند و بر خصوص
حمل نباید کرد الا بدلیلی و آیت عفی الله عنهم دلیل است بر آنکه گریختن از زحف گناه
بودی که خدای تعالی عفو ببخشید است و عطا گفت این آیت منسوخ است بقوله
الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا این قول نیکو نیست از بهر
آنکه جمع میان هر دو آیت ممکن است و جایی که جمع توان کرد نسخ نبود

فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله

رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم ذلکم

وَأَنَّ اللّٰهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیت باز نمود بر سبیل مبالغه
که آنچه روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوت و عزت تو نبود بل بفضل و رحمت
و تقویت و تایید و نصرت ما بود که فرشتگان را فرستادیم از بهر مدد شما و این مبالغه بحدی
رسانید که از او نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد چنانکه یکی را گوید که این کار بقوت
و قدرت تو نبود و آن نه غایت نصرت ما بودی تا اضافت کرد چنانکه یکی را گوید
این کار بنامدی تو بحقیقت خدای تعالی گفت تو نکشتی ایشان را و لیکن خدای کشت
و تو نینداختی ایشان را و لیکن خدای انداخت در خبرست که چون رسول صلوات الله علیه
ببدر رسید فرمود که هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم پدید آمدند گفت هذه
قریش جاءت بخیلائها و فخرها یکذبون رسولها اللهم انی اسألک
ما وعدتنی ایشان قریش اند که جامه فخر و کبر پوشیده می کنند رسول خود را
بدروغ زن می دارند بار خدایا از تو می خواهم آنچه مرا وعده دادی جبریل علیه السلام
آمد گفت قبضه خاک برداره و در روی ایشان انداز چون صفها راست شود رسول
امیر المومنین را گفت پاره خاک بمن ده امیر المومنین علی علیه السلام پاره خاک و سنگ ریزه
بوی داد و نگاه می کرد تا چه خواهد کرد آن خاک را در روی ایشان انداخت و گفت
شاهت الوجوه زشت باد این رویها هیچ مشرک نماند که خدای تعالی پاره از آن خاک و سنگ ریزه
در چشم وی نرسانید و بدهن و بینی وی آنگه مومنان روی بدیشان نهادند و کشتن
و اسیر کردن گرفتند سعید بن المسیب گفت که ابی بن خلف الجمحی آن روز بدر اسیر گرفتند
وی خویشتن را باز خرید چون خواست که برود گفت یا محمد اسبی دارم که او را هر روز
فرقی از گاورس دهم تا بر آن اسب ترا بکشم (?) رسول صلوات الله علیه فرمود که بلکه
من ترا بکشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف در آمد بر آن اسب نشسته تا خویشتن
را بنزدیک رسول صلوات الله علیه رسید جماعتی مسلمانان پیش او باز شدند تا او را بکشند
رسول صلوات الله علیه فرمود رها کنید شما ایشان دور شدند رسول صلوات الله علیه حربه
در دست داشت بینداخت بر پهلوی او آمد و چند استخوان پهلوی او بشکست او را
از آنجا برگرفتند و می گفتند باکی نیست که زخم کارگر نیامده است گفت با من بگوید (?)

بخدای

بخدای که محمد مرا طعنه زد که اگر بر همه اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کرد اند
و من از این جان نبرم و شما نشنیدید که محمد روز بدر گفت من ترا بکشم ان شاء الله
و او دروغ نگوید او را بر دست گرفته می بردند هم برسیدن ایشان جان بداد در راه و او را
دفن کردند گفته اند که در روز خیبر کمانی بخواست و تیری بر آنجا پیوست و بجانب
خیبر انداخت تیر آمد بر کنانه ابی الحقیق آمد و او را بر بستر خسپانیده بود عاقبت
جماعتی صحابه در بعضی کشتگان خلاف کرده اند این گفت من کشتم و آن گفت من
کشتم خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود شما نکشتید ایشان را لیکن خدای کشت
و تو نینداختی ای محمد سنگ ریزه و خاک یا آن حربه و تیر بلکه خدای انداخت
یعنی اجزای خاک و سنگ ریزه و آن تیر تو نرسانیدی خدای رسانید بر وجه معجز تو
از بهر آنکه اثر آن در هیچ آدمی نیاید و برای آن کرد تا مومنان را ابتلا کند
و بیازماید امتحان کردنی نیکو و عطا دهد و نعمت کند ایشان بنصرت و
غنیمت و اجر و مثوبت و تا بدانند که خدای برایشان چه نعمت کرد از فتح و ظفر
با اندکی ایشان و بسیاری دشمن تا شکر آن بگذارند و خدای تعالی شنونده گفتار
و کردار ایشانست و غرض از این جمله آن بود تا خدای تعالی نعمت در مومنان را و ضعیف
سست کرداند   إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ

وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ

فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ   يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

اهل مکه چون خواستند که از مکه بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند اللهم
انصر علی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین بار خدایا نصرت
کن از این دو لشکر آنرا که بلندتر است و از این دو گروه آنرا که راه یافته‌تر است و از این
جماعت آنرا که گرامی‌تر است و از این دو آنرا که فاضل‌تر است خدای تعالی نصرت رسول خود را
کرد بر ایشان و این آیت فرستاد و ایشانرا خطاب کرد بر سبیل سرزنش و گفت اگر شما
فتح و نصرت می‌خواستید فتح و نصرت بشما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللهم
ایّنا کان افجر واقطع للرحم واتانا بما لا نعرف فاضرب علی جبهته الغداة
بار خدایا هر که از ما فاجرتر و قاطع‌تر است رحم را و چیزی آورده است که از آن آشنا نیستیم
فردا بر پیشانی وی زن و مهلت مکن حق سبحانه و تعالی دعای وی بر وی بشنید و او را
دو مرد زدند یکی را عوف نام بود و یکی معوذ برادر از یکدیگر بودند و عبدالله مسعود
وی را تمام بکشت ابی بن کعب گفت این خطاب با اصحاب رسولست که ایشان نصرت
کنند یا رسول الله برای ما از خدا فتح بخواه رسول صلوات الله علیه روی سرخ کرد
و فرمود که آنانکه پیش از شما بودند ایشانرا انواع عذاب کردند و به اره
بدو نیم کردند و از دین خود بر نگشتند و اعضای ایشان از یکدیگر
جدا می‌کردند و از دین بر نمی‌گشتند تا آنکه چنان شد که سواری از صنعا بحضرموت
آمدی از کس نترسیدی مگر از خدای عز و جل و گوسفند از گرگ نترسیدی شما را
تعجیل است بفتح و نصرت خدای این آیت فرستاد از آنکه از خطاب مومنان عدول
کرد با خطاب کافران و گفت که اگر شما از کفر و دشمنی رسول باز ایستید
شما را بهتر بود و اگر باز گردید بدشمنی و عداوت و حرب محمد آیید ما باز گردیم بفتح و ظفر و نصرت او
ایم و جمعیت که کنید و لشکر که آورید شما را سودی نکند از آنکه خدای
با مومنانست بنصرت و تایید آنگه مومنانرا گفت که ای گروندگان طاعت
دارید خدای را و امتثال فرمان ایشان کنید و از وی بر مگردید و حال آنکه
شما دعوت او و کلام خدای می‌شنوید و مباشید مانند آنکسانی که ایشان گفتند
که ما شنیدیم و ایشان نمی‌شنوند یعنی بشنیدن منتفع نمی‌شوند چون منافقان و مشرکان

وجهودان

وجهودان و ترسایان بر اختلاف اقوال — إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ

الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ — وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا

لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

حق تعالی می‌گوید که بدترین جانوران و چهارپایان و روندگان بر روی زمین نزدیک
خدای عز و جل کرانند و گنگانند که حق نشنوند و در حق اندیشه نکنند تا آنرا
از باطل تمییز کنند خدای ایشانرا چهارپای خواند و آنکه بیان فرمود که از چهارپای
بدترند و اگر خدای تعالی درین جماعت که حال ایشانست چیزی دانستی که اگر با
ایشان لطف کند بآن منتفع شوند با ایشان لطف کردی تا بشنوندی چنانکه مومنان می‌شنوند
و کار می‌بندند و لیکن از ایشان اختیار بد و اصرار بر کفر دانسته که اگر ایشان بشنوند
نشنوند و از آن اعراض کنند امام محمد باقر علیه السلام گفت ایشان بنو عبدالدار بودند
ایشان ایمان نیاوردند الا مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله و می‌گفتند که نحن صم
بکم عمی عما جاء به محمد و ایشان اصحاب لوا بودند روز احد همه کشته شدند
ابو علی گفت جهودان بودند که ایشان گفتند که ما آنگه باور داریم که جماعتی را از
قصی بن کلاب که سالها است که ایشان مرده‌اند از نو زنده کنی تا ایشان با ما سخن
گویند و ما سخن ایشان بشنویم خدای تعالی فرمود که اگر خدای در ایشان چیزی دانستی مردگان
ایشانرا بشنوانیدی و اگر نه بشنوند اعراض کنند و ایمان نیاورند و این آیت
دلیلست بر بطلان قول آنکس که می‌گوید که روا بود که در معدور لطفی بود که اگر
با او کنند ایمان آورند و بنکند چه اگر چنین بودی بود ناقض غرض حق تعالی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

حق تعالی درین آیت خطاب با مومنان می کند و می گوید ای گرویدگان اجابت کنید خدا را
و پیغمبر را چون بخوانند شما را دعوت کند بچیزی را که آن چیز شما را زنده کند و آن
ایمانست و ایمان حیاتست و کفر مرگ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ و با سبب حیات
س عمل صالحست مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً
طَيِّبَةً و گفته اند که جهاد و شهادت سبب حیاتست وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ و مراد
باستجابت دعوت طاعتست ابو هریره از رسول صلوات الله علیه روایت کرد
از رسول صلوات الله علیه ابی بن کعب را گفت و او در نماز بود او را آواز داد و گفت
یا ابی تعالی ابی نماز سبک کرد و نزدیک رسول شد گفت ای ابی چرا جواب ندادی
چون ترا بخواندم نشنوده که خدای تعالی گفته است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ گفت ندانستم یا رسول الله این پس
هرگه که بخوانی اجابت کنم و اگرچه در نماز باشم انگه گفت ترا خبر دهم بسوره
که مثل آن در توریت و انجیل و زبور و قران نیست گفتم بلی یا رسول الله
گفت در نماز چه خوانی گفت فاتحة الکتاب گفت بان خدایی که جان محمد بدو است
که مثل این سوره در توریت و انجیل و زبور و قران نفرستاده اند و آن سبع المثانیست
و خدای عزوجل نداد ما را سایه که خدای خطاب کرد و گفت که خدای تعالی
منع کند و جدا اندازد میان مرد و دل او مرگ یا جنون و زوال عقل پس منتفع نباشد
بدل خود و بآن نبادرکه فایت شوانستکردن و این بروجه تحریص باشد بر توبه
کردن یعنی توبه کنید پیش از آنکه این حال پیدا شود و وجهی دیگر آنست که خدای قادر
که منع کند میان دل او افعال او و از اعتقادات و ارادات و کراهات پس معنی آن
بود که افعال جوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال قلوب بدست خدای خواهد
حایل و مانع باشد میان او و شما و دیگر آنست که مومنان هر و قت اندیشه کردندی

که دشمن بسیارست و عدد ما اندک خوفی در دل ایشان آمدی خدای تعالی بازگفت که
منع کنم میان دل ایشان و میان خوف تا در خایف نباشند و میان دل کافران
و امن تا همیشه ترسان باشند و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی در دل
پیر انجنانکه گفته شد پس وصیت میطلبید از وی یا شود از اخلاص دل
و طاعات و علاج کردن دل تا سلیم گردد پس گویی که خدای میگوید که این حیات
شما باداد امر غنیمت دانید و این فرصت را نگاه دارید و دل خویش را صلاح آورید
و خالص توجه حضرت خود کردانید و بدانید که شما را حشر کنند و بنزدیک او گرد آورند

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ

قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ

فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ حق سبحانه و تعالی میفرماید که بترسید از فتنه
که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند و مراد بفتنه بلا و معصیت
و ظلمیست که در میان خلایق افتد ابن عباس گفته در این آیت که خدای تعالی
می گوید که بر منکر خاموش مباشید و اعضا مکنید و رضا مدهید که عذاب
خدای بیاید ظالم را از غیر ظالم تمیز نکند ظالم را از عذاب بر ظلم بود و انرا که
ظلم نکرده باشند بر آن بود که امر معروف و نهی از منکر نکرده باشند و با مکلفان
از اطفال و مجانین و بهایم رسید آن بخاصیت اعتبار و لطف بود و غیری را یعنی
بترسید از فتنه که عام بود و از عذابی که جمله خلایق برسد از خاص و عام و ظالم

کردن نیست

وغیر آن چون عذاب استیصال که امت سلف را بود حسن بصری گفت که این آیت در حق
صحابه رسول آمد طلحه و زبیر زبیر این آیت می‌خواندم می‌گفت ما سالها این آیت می‌خواندیم
و ندانستیم که ما اهل این آیتیم تا بدیدیم این آیت خود اندر حق ما بوده است ابن عباس
گفت چون این آیت فرود آمد پیغمبر خدای گفت چون این آیت فرود آمد پیغمبر
خدای گفت من ظلم علیا مقعدی هذا بعدی فکانما جحد نبوتی
و نبوة الانبیاء قبلی هر که بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته‌ام و این مقام
از وی باز گیرد بعد از وفات من چنان باشد که انکار کرده بود نبوت مرا و نبوت
پیغمبرانی که پیش از من بوده‌اند حذیفه یمانی گفت که رسول خدای صلی الله علیه وسلم
فرمود که یاران من پس از من کارهایی کنند که باشد که خدای تعالی ایشان را صحبت من
بنا مرزد و جماعتی بر آن کار کنند و بروند بر آن جای ایشان دوزخ باشد ابو هریره
گفت که رسول خدای تعالی فرمود که قیامت برنخیزد تا پیدا نشود فتنه عمیا
مظلمه که آنکس که در آن فتنه خفته بود بهتر از آن باشد که نشسته بود و آنکس که نشسته
باشد بهتر از آن بود که بر پا بود و آنکس که بر پا بود بهتر از آن بود که رونده باشد
و اگر رونده باشد بهتر از آن بود که دونده باشد یکی از صحابه گفت ای رسول الله این فتنه
مرا در یابد پس در تاختن باشم گفت باید گفت و اگر ایستاده باشم گفت بنشین
گفت اگر نشسته باشم گفت دست با خویشتن گیر و نگاه کن اگر بنده مظلوم باشی
بهتر از آن باشد که بنده ظالم باشی و رسول خدای گفت که چون فتنه بیاید بنده خدای را
و عالم از آن فتنه بیم نجات باید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت
آنکه خدای تعالی خطاب با مهاجر و گفت یاد کنید آن را که چون شما در مکه
بودید اندک بودید و ضعیف قوت در ابتدای اسلام قریش شما را ضعیف کرده بودند
شما می‌ترسیدید از آنکه مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب با اهل فارس و روم
چون می‌خواستید که از مکه بیرون آیید و به مدینه هجرت کنید خدای شما را
بسلامت به مدینه رسانید و در مدینه شما را جای داد و شما را تأیید و تقویت کرد
و دست شما قوی کرد و ایمن بنصرت و ظفر که شما را داد در روز بدر و مدد فرشتگان

و روزی داد

و روزی داد شما را از روزیهای حلال و پاکیزه از غنیمت است که شما را حلال کرد و بر
پیغمبران پیش از شما حلال نبود و این برای آن کرد تا شکر نعمت او گویید قتاده
گفت که مراد جمله عرب اند که ایشان در جهان ذلیل بودند و بیشتر گرسنه و برهنه
زندگانی شقی تر از همه بودند با شقاوت و شر بودند چون بمردند مستحق دوزخ شدند
و بر دو دشمن سخت واقف بودند با پارسیان و رومیان خورده همه جهان بودند ایشان را
چندان نبود که کسی را از ایشان حسد آید چون خدای تعالی رسول را صلی الله علیه وسلم
بفرستاد و اسلام ظاهر گشت ایشان فراخ روزی و مستظهر و مسلط شدند بر بسیار
نعمتی و جهانی هر آینه شکر باید کردن و این برای آن کرد تا شکر کنید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ

وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ خدای تعالی خطاب می‌کند مر مؤمنان را و می‌گوید
که ای کسانی که ایمان آورده‌اید با خدای خیانت مکنید بترک اوامر و ارتکاب
مناهی و با رسول بترک سنت و شریعت او و در امانتها که میان شماست با یکدیگر
خصومت مکنید و شما می‌دانید که عاقبت و سرانجام خیانت و بال بود
جابر بن عبد الله انصاری گفت سبب نزول این آیت آن بود که جبرئیل آمد و گفت که
ابو سفیان فلان جای فرود آمده است با جماعتی از مشرکان ساز حرب کنید و
خبر پوشیده دارید و ناگاه بر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نوشت و
ابو سفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد زهری گفت در ابو لبابه آمد که رسول
صلوات الله علیه جهودان بنی قریظه را حصار می‌داد بیست و یک روز ایشان
و طلب صلح کردند بر آنکه بنو النضیر کرده بودند که جای خود باز گذارند و با ذرعات
شوند و رسول صلوات الله علیه گفت صلح نکنم الا بر آنکه بر حکم سعد

فرو آیند گفتند که ابولبابه را پیش ما فرست تا با وی مشورت کنیم رسول صلی الله علیه
وی را فرستاد و او را با ایشان دوستی قدیم بود برای آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان
بود او را گفتند چگوئی در حکم سعد معاذ و اتکه ما را میفرماید تا بحکم او
فرو آییم گفت بباید و اشارت بحلق کرد یعنی کشتن بود ابولبابه گفت
فرو نیایم بر حکم او خدای تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا
الله والرسول ابولبابه گفت من هنوز ایستاده بودم و قدم از قدم برنداشته
دانستم راوی خبر گوید که ابولبابه بیامد و خویشتن را در ستون مسجد ببست و سوگند
خورد که طعام و شراب نخورم تا خدای تعالی توبه من قبول کند هفت شبانروز
طعام و شراب نخورد تا بیفتاد و ضعیف شد و بیهوش گشت خدای توبه او بپذیرفت
او را گفتند خدای تو توبه قبول کرد گفت والله که من خود را باز نگشایم جز
که رسول مرا باز گشاید رسول صلوات الله علیه بیامد و او را باز گشود ابولبابه گفت
تمام توبه من آنست که از زمین و سرایی که در وی این گناه کردم بروم و از جمله
مال خود بیرون آیم رسول صلی الله علیه فرمود که ثلثی از مال خود بصدقه ده تا کفارت
گناهت شود و این از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند
ابن عباس گفت مراد بامانات هر چیزیست که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون
نماز و روزه و غسل جنابت قتاده گفت که مراد دین خداست یعنی این دین که
خدای بامانت بشما داده است با او بسپارید که ادای امانت واجبست اکنون خدای تعالی گفت
بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه اند و بلا نیست مر شما را یعنی آن مالها و فرزندان
که به بنی قریظه است بدین وجه این مخصوص باشد با ابولبابه و اگر چه سبب او بود
دیگران در تحت خطاب داخل باشند و مورد آیت اینست که بدنیا و بمال و فرزندان
فریفته نشوید که از سبب فتنه شما است و آن یاد کنید که بنزدیک خداست
مزد عظیم و ثوابی جزیل اگر متابعت حق کنید و مخالفت هوای نفس کنید

یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر



عنکم سیئاتکم و یغفر لکم والله ذو الفضل العظیم

و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک

و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین

ای مومنان و ای گرویدگان اگر شما از خدای تعالی بترسید و از فرمان او در نگذرید
و از خیانت کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق و باطل
فرق پدید کند و روز بدر را فرقان خواند یوم التقی الجمعان یعنی روز الفتح
و الظفر و این فرق نصرت شما باشد و خذلان ایشان و ثواب شما و عقاب ایشان
و گفته اند که شما را هدایتی دهد که باز دلهای شما فرق کند میان حق و باطل
و گناه شما را باز پوشد و تقوی شما را کفارت گناهان شما گرداند و شما را بیامرزد و خدای
خداوند فضل و نعمت عظیم است و یاد کن ای محمد که چون کافران با تو مکر کردند
و خواستند که در خفیه و نهان ترا در خانه باز دارند یا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند
عبدالله عباس و جمعی مفسران گفته اند که چون انصاریان ایمان آوردند و با رسول بیعت
کردند قریش از آن بترسیدند و بزرگان و مشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند
تا با یکدیگر در کار او مشورت کنند و روسای ایشان در آن روز عتبه و شیبه بودند
و ابوجهل و ابو سفیان و طعیمه بن عدی و نضر بن الحارث و ابو البختری و زمعة بن الاسود
و حکیم ابن حزام و نبیه و منبه و هشام بن عمرو و امیة بن خلف و ابلیس
بصورت پیری بیامد چون او را بدیدند گفتند که تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد
که شما رای خواهید زدن در کار محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم و رای شما بشنوم اگر
صواب باشد بپذیرم و اگر خطا باشد رای زنم که شما از من نصیحت پند
و شنوید ابو البختری گفت رای من آنست که او را بگیرید و در خانه محبوس باز
دارید در آن خانه رها کرده سوراخی باز دارید و از آنجا طعام و شراب بدو میدهید

باشید تا بیرون چنانکه با دیگر شاعران کردند از زهیر و نابغه ابلیس انکه برروی زد
وگفت هذا رایی است که تو زدی این با کسی توان کرد که او را اهلی و عشیرتی
نباشد اما محمد که از بنی هاشم باشد و از قوم او جمعی کثیر باشند و اتباع دارد اگر او را
روز محبوس کنید خویشان او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصار یاران و با شما
قتال کنند و او را بیرون آرند و رای شما باطل شود ایشان از سر این برفتند
و گفتند اینک گفتی ای شیخ نجدی هشام بن عمرو گفت رای آنست که این مرد را
بر شتر نشانید و سر در بیابان دهید و از میان خویش بیرون کنید تا برود
و شما از کشتن و گوی او برهید ابلیس گفت بئس الرای ما رایت ندیدی مردی بدین
صفت که محمد است با حسن خلق و خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی
از شما برود هر کجا که شود و هر کرا که دعوت کند اجابت کنند و مفتون وی
شوند بس انکه لشکر جمع کند بیاید و بر شما زند مردان شما را بکشد و زنان
بردگی برد همه گفتند صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت که رای من انست که ده مرد را
از بطون امهات قریش اختیار کنند تا او را بکشند انگاه چنانکه مردمان ندانند که
او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود طلب قصاص نتوانند کردن
لا بد بدیت راضی شوند شیخ گفت نعم الرای و روایتی دیگر آنست که این رای
ابلیس زد و همه بر رای او آمدند و گفتند الرای رای الشیخ النجدی انکه ده مرد را
از قریش اختیار کردند تا این کار بکنند جبریل علیه السلم آمد و این آیت آورد
و رسول را خبر داد از احوال او و گفت خدای میفرماید که هجرت کن و مضجع خود رها کن و از
شهر بیرون رو رسول صلوات الله علیه امیر المؤمنین علی را علیه السلم بخواند و گفت خدای
مرا فرموده است که از این شهر بیرون رو تو امشب بر جای من بیا بخفت تا اگر ویش بر من
کنند جای من خالی نه بینند بر اثر من نیایند و اگر مکروهی بمن خواهند بتو
نرسانند و جامه خود بر کند و بوی داد و گفت در پوش و بجای من بخسب امیر المؤمنین
چنان کرد و رسول صلوات الله علیه از سرای خود بیرون آمد و بر جماعت برد و بر سرای او
بودند این آیت می خواند که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم

مقمحون الی قوله فهم لا یبصرون و هر یکی را پاره خاک بر سر کرد و بگذشت
و بغار رفت و امیر المؤمنین علی را بکه بر سر اهل و خانه و آنچه او را بود و آنچه
از ودایع مردمان بنزدیک او بود وصی خود کرد و آن مشرکان همه شب امیر المؤمنین را
نگاه می داشتند بر گمان آنکه او محمد است تا صبح بر آمد در سرای رفتند با تیغها تا
رسول را بکشند امیر المؤمنین علی از آنجا برخاست و گفت بچکار آمده اید و چه
می خواهید گفتند محمد کجاست گفت ما کنت علیه رقیبا ایشان از سرای
بیرون آمدند پی دید میکنند که محمد رفته است و هر جا که این خاک بر سر وی
کرده است پی بر گرفتند و آمدند تا در غار خدای تعالی عنکبوتی را فرستاد
تا در غار را نسج کرد ایشان گفتند تا اینجا بود و در این غار نشد است چه
اگر در غار شدی بودی نسج عنکبوت درین بودی از اینجا یا بزمین فرو شده است یا بآسمان
برده اند و بر او خدای تعالی در حق امیر المؤمنین علی علیه السلم این آیت فرستاد که
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ و درین قصه این
فصل و وعده کرد اذ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کافران در کشتن تو
ای محمد مکر کردند و کید سگالیدند و خدای بر ایشان مکر کرد
یعنی جزای مکر ایشان معد ساخته کرد آنکه جزا را مکر خواند برای ازدواج
چنانکه گفت وجزاء سيئة سيئة مثلها اما ایشان معامله مکاران کرد
فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه در معنی عدل باشد و خدای بهترین مکر کنندگانست
برای آنکه ایشان مکر کردند و خواستند بدان نرسیدند و هر چه خدای خواهد
هر آینه باشد وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

بِحِجَارَةٍ مِنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ

وَاَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

حق سبحانه و تعالی درین آیت حکایت کرد از عناد و جحود کافران و گفت چون آیات
از قران برایشان خوانند گویند که ما بشنیدیم این قرآن که ما نیز خواهیم که مثل این گوییم
این نیست الا فسانه پیشینیان این آیت در حق نضر بن الحارث آمد که او بفارس و حیره
رفته بود بتجارت و کلمات ایشان شنیده و ذکر اخبار و جهودان و ترسایان
دیده بود که توریة و انجیل خواندندی و نماز گذاردندی چون شنید که رسول الله آیات
که قران می خواند مفاخرت کرد گمان برد که این چنین آیت گفت اخبار اولین است و قصه
امم پیشین و چون شمعهای اهل حیره است ما نیز اگر خواهیم مثل این گوییم عثمان مظعون
وی را گفت اتق الله از خدای بترس و این چنین سخنها مگوی که محمد حق است و حق می گوید
گفت من نیز حق می گویم گفت محمد می گوید لا اله الا الله و لیکن من می گویم هولاء بنات الله
نضر بن الحرث گفت ای خدایا اگر چنانکه این کلام حق است بر ما سنگ باران از آسمان
یا عذابی با فرست مولم و دردناک در رنج انداز چون این دعا کرد خدای تعالی این آیت فرستاد
سال سائل بعذاب واقع للکافرین سعد جبیر گفت که رسول صلی الله علیه و سلم
روز بدر سه کس را از قریش بکشت طعیمه بن عدی را و عقبه ابن ابی معیط را و نضر بن الحارث را
و نضر اسیر مقداد بود چون رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نضر را بکشند مقداد گفت
یا رسول الله اسیر منست رسول گفت که دانی که او در کتاب خدای چه گفته است مقداد
دگرباره شفاعت کرد رسول همان جواب گفت نوبت سیم رسول صلوات الله علیه گفت
اللهم اغن المقداد من فضلک بار خدایا مقداد را از فضلت بی نیاز کن مقداد گفت
یا رسول الله من نیز همین دعا طمع داشتم مشرکان گفتند که ما از عذاب ایمنیم اگر محمد
راست می گوید که پیغمبرست از برای آنکه هیچ امتی را عذاب نکنند که پیغمبر ایشان در میان ایشان
باشد و نیز آنکه ما استغفار میکنیم عذاب بنا یید خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله وما لهم

الا یعذبهم

الا یعذبهم الله و گفته اند که این کلام مستانف است عطف نیست بر کلام کافران
خدای تعالی می فرماید که ای محمد تا تو در میان ایشان باشی خدای ایشان را عذاب نکند و اگر
ایشان استغفار کنند این آیت بمکه فرود آمد و رسول صلوات الله علیه در میان ایشان بود
چون از آنجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان مانده بودند جای دیگر ندیدند خدا که استغفار می کردند
چون مسلمانان از آنجا بیامدند خدای تعالی ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان
روز بدر محمد بن قیس گفت که قریش گفتند چگونه افتاد که خدای تعالی محمد را از میان ما اختیار
کرد اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَآءِ
چون شب در آمد بترسیدند و از گفتار پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم
غفرانک نگفتند خدای تعالی فرمود وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ

وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا اَوْلِيَآءَهُ اِنْ اَوْلِيَآؤُهُ

اِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ

صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ اِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ باشد و بر سد ایشان را و این منزلت و مرتبت بود
ایشان را که خدای تعالی بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و بسبب ذنوب ایشان
که ایشان باز می دارند و منع می کنند رسول خدای را و مومنان را از زیارت خانه حق
و مسجد حرام و این همه می گویند که ما اولیای خدای و خاصگان ایم دروغ می گویند
ایشان اولیای خدای و خاصه او نیستند دوستان خدای جز متقیان و پرهیزکاران
نباشند و روایتی دیگر از امام محمد الباقر علیه السلام آمده است که ایشان یعنی قریش گفتند
که ما اولیتریم بمردمان مسجد الحرام و الیا ایم حق تعالی بر ایشان رد کرد و گفت
دروغ می گویند اولیتر بمردمان مسجد الحرام جز مومنان نباشند و متقیان

وبکون بین ایشان نبوده اند حسن بصری گفت که این آیت که وما لهم الا یعذبهم الله
ایت اول منسوخ است این درست نیست برای آنکه نسخ در اوامر و احکام باشد نه در اخبار
وان ایت خبرست و جمع میان این آیت وان ایت آنست که مراد بنفی عذاب در آیت اول
عذاب دنیاست و اثبات وی در دوم اثبات عذاب آخرت خواسته است وجهی دیگر آنست که در آیت
اول نفی عذاب استیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسیر و اما شرط استغفار
مراد بآن ایمان نبود که هرکه ایمان ندارد استغفار او درست نباشد و چون ایمان آرند
عذاب ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت تا که چیزی کنند که در آخرت میان مستحق
عذاب گردند آنگه گفت کار نماز کافران چنین بود که نزدیک خانه کعبه که خانه
خداست نماز می کنند کانهم برید و میپنداشتند که آن آغاز قربت و عبادت است
تا سبب دفع نماز نماز باشد یا بر سبیل استهزا که نماز ایشان نزدیک خانه خدای نیست
الا صفیر کردن و دست برهم زدن جعفر بن ربیعه گفت که این همه را بر سبیل
از آن آیت دستها بهم بر نهاد و باد در دهن کرد تا آوازی بیرون آمد گفت مشرکان
چنین کردندی چون رسول صلوات الله علیه طواف کردی جماعتی از بنی عبد الدار
از پس رسول رفتندی بر طریق استهزا و بدهن صفیر زدندی و دستها بهم بر نهادندی
و چون عادت کردندی و مشرک بیامدندی بر دست راست او بایستادندی و دو بر دست چپ
و صفیر کردندی و دست زدندی تا رسول را بغلط افکنند ابو علی گفت
مکاء و تصدیه ایشان بجای دعا بودی و تنبیه بودی یکدیگر را یعنی ایشان بجای
آن کردندی برای آن فعل ایشان را نماز خواند که این بنزدیک ایشان بجای نماز بود
و چون فعل ایشان این بود چه بر سبیل استهزا و چه بر سبیل غلط و کفت
لاجرم جزای ایشان دوزخ و عقاب آمد تا در عقوبت ایشان را بر سبیل استهزا
گویند که بچشید امروز این عذاب را بجای آنچه کافر شدید در دنیا بخدای و رسول خدای

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا

ثم تکو

ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ
يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى
بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

این آیت در حق ابو سفیان آمد که روز احد جهل وقیه زر بر مشرکان خرج کرد محمد بن اسحق
گفت چون روز بدر آن واقعه افتاد و قریش با هزیمتیان بمکه آمدند و ابو سفیان کاروان
خود را بمکه آورد عبدالله بن ربیعه و عکرمة بن ابی جهل و صفوان بن امیه با جمعی که پدران
و برادران ایشان را کشته بودند ابو سفیان را گفتند یعنی که محمد چه کرد پدران و برادران
و غیر ایشان ما را بکشت اکنون تمامی این مال که از وی بجا ماند ما را یاری باید داد
تا کینه خود ازو باز خواهیم گفتند که همچنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بداد بسبب
خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد و سعید جبیر گفت که این آیت در حق ابو سفیان
کاروان احد دو هزار مرد از احابیش مزد بستد و بجنگ رسول صلوات الله علیه آورد
بیرون آنکه از قبایل بمدد خواسته بودند لشکری کرد بود. خدای تعالی می گوید که
آنانکه مالهای خود را نفقه می کنند بر امید آنکه تا بود که غالب شوند و ایشان را
دستی و ظفری باشد و تا مردمان را از خدای و دین و شریعت مصطفی باز دارند و در روز بود که
ایشان بر ایشان این مالها را نفقه کنند آنگه که بنگرند مراد ایشان بر نیاید
و مقصود حاصل نبود مال از دست بشده باشد بر ایشان جز حسرت چیزی دیگر نمانده بود
و عاقبت غلبه بر ایشان بود همه مغلوب و مقهور کردند هم خسارت مال ایشان باشد و حسرت
نارسیدن مقصود و هم مذلت عقوبت ایشان در دنیا و آنکه مذلت آخرت بود
در دوزخ با ایشان جانب بیرون آوردند آنرا که کافر شدند ایشان را برانگیزند و همه را در
دوزخ آورند کافران در عقاب دوزخ باشند و مومنان در ثواب نعمت بهشت باشند
و این برای آن بود تا خدای تعالی تمییز کند و جدا گرداند پلید را از پاک یعنی مومن را

از کافر و نیک کردار را از بدکردار و کافر پلید را با کافر پلید جمع کند و عمل بد ایشان
اعمال بد ایشان ضم کنند و بر هم نهند چون پلیدان با یکدیگر کرده باشند این پلید جمع
کند و بر یکدیگر او کنند بعضی را بر سر بعضی را بر سر بعضی چون متاع بود که بهیچ کار
باز نیاید آنکه آنرا بدوزخ اندازد تا همه سوخته گردد و اینها که چنین باشند
وصفت ایشان این بود زیان کاران باشند در کفر و معصیت بسر برده باشند
عمرها را در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده   قل للذین کفروا

إن ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف وإن يعودوا فقد مضت

سنت الأولين وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون

الدين كله لله فإن انتهوا فإن الله بما يعملون بصير

وإن تولوا فاعلموا أن الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير

حق سبحانه و تعالی رسول خود را میفرماید و می گوید ای محمد این جماعت کافران
بت پرستان را که اگر شما ازین کفر باز ایستید و امر را نگهبند و از گناهها که گذشته
شما را بیامرزند و بر آن عقاب نفرمایند توبه از کفر با ایمان بود و از معصیت بطاعت
و پشیمانی باشد و بر عزم آن بودن که تا شود از گناه رجوع نکنند و اگر باز گردند
با گناه و بر سر معاصی و کفر شوند در کفر اصرار کنند بدرستی و حقیقت که
سنت و طریقه ما گذشته است و رفته در حق اولیان از نصرت مومنان و خذلان
کافران آنکه مومنان را فرمود که قتال کنید و با کافران شمشیر زنید و کارزار کنید
تا آنکه که هیچ کفر و شرک و فتنه نماند و شما کارزار و بر من نصرت شما
و خذلان کفار تا اسلام عزیز گردد و کفر و شرک خوار و حقیر گردد

و دین و اسلام همه خدای را بود و هیچ شیطان نماند طاعت خدای دارند و طاعت شیطان نکنند
و اگر این کافران باز ایستند از کفر خدای تعالی احوال ایشان و اعمال ایشان بیناست
جزا دهد ایشان را موافق [illegible] ایشان و بر حسب عملشان و اگر چنان بود که برگردند
و روی بگردانند از اسلام بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست اعتماد بر خدای است
و خدایست مولی شما و ولی نعمت شما و او ولی تربیت شماست و او یار و یاری کننده شماست
و او بیک خداوندی نیکو یاری دهد [illegible] بر شما را   واعلموا انما

غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى

والمساكين وابن السبيل إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا

على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل

شيء قدير   حق تعالی خطاب می کند با مومنان و میفرماید که بدانید که هر
غنیمتی که شما میگیرید از هرچه باشد پنج یک از خدایست و رسول خدای را
و آن خویشان که خداوند قرابت رسول است و یتیمان و مسکینان را و راه گذریان را
و این بر شما واجب و لازم است اگر شما بخدای ایمان دارید و بدانچه ما فرو فرستادیم
بر بنده خود محمد صلی الله علیه و سلم از قرآن در روز فرقان یعنی روزی که خدای
فرق کرد آن روز میان مومن و کافر و حق و باطل و آن روزی که دو جمع بهم رسیدند
و ملاقی و متقابل یکدیگر شدند و آن روز که روز آدینه بود و هفدهم ماه رمضان
سال دویم از هجرت رسول صلوات الله علیه و این روایت از امام جعفر صادق است علیه السلام
و خدای تعالی بر همه چیزی قادرست بر [illegible] شما از آنکه جزای هر کسی بر وفق عمل و استحقاق
وی دهد و غنیمت اهل حرب را باشد که مسلمانان از کفار بقتال و کارزار برگیرند
و آن همه است از خدای تعالی مسلمانان را و بعضی فرق کرده اند میان غنیمت و فیء

گفته اند که غنیمت آنست که بقتال بدست آید و بستانند و فیء آنست که بی آنکه قتال کنند
بدست آید و گفته اند که غنیمت مال منقول باشد و فیء زمینهای ایشان و فیء خاص رسول را
و از پس او امام را و از اهل بیت او و هیچ کس را در آن حقی نباشد لقوله تعالی ما افاء الله
علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
و قول آنکس که میگوید که این آیت منسوخ است بآیت واعلموا انما غنمتم من شیء
درست نیست برای آنکه تنافی نیست میان هر دو آیت و جمع کردن میان ایشان ممکن است
و نیز نسخ آیت بدلیل وی حکم نتوان کرد نسخ قرآن و سنت نبی را
آنگفت تا قائل استعارت هدو هیچ ازو بیرون نشود حتی الخیط والمخیط
و آنچه غنیمت کرده باشند پنج قسمت باید کرد و یک قسمت که خمس است از وی جدا کردن
و آن چهار دیگر را قسمت باید کرد میان لشکری که قتال کرده باشند و بقتال حاضر شده
سواری را دو سهم دهند و پیاده را یک سهم و اگر مردی بود که او را اسب بسیار باشد
و یا ضیعه و اسب بیش نه دهند و اگر جمعی بیاری مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ
و مسلمانان از حرب فارغ گشته و غنیمت قسمت کرده ایشان را بر نصیب ندهند آن خمس را
تمام که خمس است بر شش قسمت باید کرد یکی خدای را و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول
که متولی کار ایشان باشد از پس او و آن امامست و قسمتی یتیمان را و قسمتی مسکینان را
و قسمتی ابناء السبیل را که از بنی هاشم باشند از فرزندان امیر المؤمنین علی و عباس و
جعفر و عقیل و حقیقت دگر راستی نباشد طالبیان را و عباسیان را و از فرزندان
عبد المطلب جز هاشم کسی دیگر را نصیب نبود این یک قسمت که خدای راست و رسول را است
و بعد از رسول قسمت خدا و آن رسول امام را باشد و ابو العالیه مردی بود از تابعین
بغایت صالح او گفت سهم اول از خمس کعبه را باشد قوله فان لله ای للبیت الله و خمس
نزدیک اهل البیت در پنج چیز واجب شود در غنیمتی که از دار الحرب آرند و در ارباح
تجارات و مکاسب و زراعات بعد از آنکه مؤنت او و عیال او از آنجا بود و هر چه
از معدن بیرون آورند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و سرب و ارزیز
و نمک و نفط و کبریت و هر چه از معدن بیرون آید از زرنیخ و مومیا و گنج که یابند و غیر آن

و هر مال حرام که با حلال آمیخته بود و تمییز نتوان کردن و مالی که بیرون یابند
از کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد این جمله آنست که بدست کسی افتد در عرف
آن را غنیمت خوانند و غنیمت آن ثابت شد فاین را که بهم در رسید و بعموم آیت استدلال
توان کرد در وجوب اخراج خمس این جمله برای آنکه لفظ عموم شامل است آن را و مورد
ان کنتم آمنتم بالله تقریع و توبیخ است جماعتی که بعضی از ایشان گفتند بیفتاد و چون
آن سخن گفتند مراد آن نباشد که بر کافران واجب نیست مراد آنست که تو در کافر سیرتی
در ترک نماز اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم
بالعدوة القصوی والرکب اسفل منکم ولو تواعدتم لاختلفتم
فی المیعاد ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وان الله لسمیع علیم
ذکر آنگه که شما بکنار وادی دنیا بودید که به مدینه نزدیکتر است و ایشان بکناره
که از مکه دورتر بود یعنی شما بجانب خود نزدیکتر بودید و قریش از خانه
خود دورتر بودند و شتر سواران یعنی ابو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند
با خود با رسول صلوات الله علیه اجنی بوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی
و ابو سفیان کاروان را بکنار دریا برده بود تا بمکه آورد و این کاری بود
که خدای تعالی انداخت و تقدیر کرد که اگر شما وعده و میعادی نهاده بودید از
میعاد شما خلاف افتادی شما را که معلوم نبود مگر از شما منع کردی از حاضر آمدن و فی
کرده باز وعده و بسیاری لشکر ایشان از جهت هیبت و بیم منع کردی از آمدن
پس شما را اتفاق و ملاقات نبودی و لیکن خدای تعالی این کار را تمام کرد تا بنمودن
برآورد یعنی میعادی و وعده از سر لطف و کرم خود تا کاری که کردنی و واجب بود تمام کرده شود

از اعزاز دین و اذلال کفر و ظفر مسلمانان و انچه کرد بحجت کرد
و تعلیم کرد بعد از اظهار معجزات و ایراد دلالات و انزال ایات محکمات
و تعلیم کرد تا هر که هلاک شود از سر حجتی شده هلاک شود و هر که زنده ماند
از سر حجت زنده ماند مومنان زنده اند و کافران مرده اند چرا که مومنان با حیات
که امام مرگ نباشد و آنکه کافران باشد کیست که در عقبی راحتی نباشد خدای تعالی
از ایشان غافل نیست بلکه شنوا و داناست باقوال و احوال ایشان و بنیت هر کس سمیع علیم

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا
لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ
قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا
وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی ایشان را بتو نمود در خواب
اندک و این چنان بود که رسول صلوات الله علیه در خواب دید که قریش را که کافر بودند
اندک بودند چون رسول صلوات الله علیه اصحاب خود را از این خبر داد ایشان قوی
دل شدند و خوش دل گشتند و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی ایشان را در چشم او اندک
نمود و محقر و مقلل کردانید که اگر ایشان را در چشم شما بسیار نمودی شما همه بد دل شدندی
و در میان شما در این کار منازعت و خصومت افتادی و هر یکی دیگر را اندیشه دیگر و تخویف کردی
بودی و لیکن خدای تعالی شما را سلامت داد و از آفت بد دلی و منازعت و خصومت
برهانید و این بر خدای تعالی پوشیده نبود از انکه او داناست بدانچه در سینهای
شماست از اسرار و ضمایر و نیز یاد کنید چون شما نمود ایشان را در چشمهای مومنان

اندک نمود

اندک نمود تا قوی دل باشند تصدیق خواب پیغمبر بود ابن مسعود گفت ایشان در چشمهای ما
چنان اندک نمودند که من یکی را که در پهلوی من ایستاده بود گفتم ایشان هفتاد مرد باشند
او گفت من چنین می پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که مردی را از ایشان بگرفتیم پرسیدیم
که شما چند باشید گفت هزار مرد باشیم و مسلمانان در چشم کافران چنان اندک نمودند
که یکی از ایشان گفت بباید که تا ترک کنیم که کاروان بسلامت رفت ابو جهل گفت
بروم تا آنکه که ایشان را مستاصل کرده باشیم انگه گفت هیچ سلاح بر مگیرید که
ایشان را دستگیر کنیم که با ایشان بسلاح جنگ کردن احتیاج نیست و این از
بهر آن کرد تا از آن دو لشکر هر یکی بر صاحب خود دلیر شوند تا خدای تعالی
حکمی که خواست کردن بکند و تمام کرداند و باز گشت جمله کارها با خدا است
چون صدور یافته بود باز گشت هم بدو بود و ملک همه ملک او باطل نبود و حکم همه
باطل گردد حکم همه خاص او باشد در قیامت جمله کارها و اندک نمودن خصم
ایشان روا بود که از مانعی بوده باشد چون گرد و اعتبار بعضی بعضی
و نیز روا بود که قطع شعاع بوده باشد میان رائی و مرئی بر سبیل معجزه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ
كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا
فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

خدای تعالی درین آیت

میفرماید مومنانرا و می گوید که ای کسانی که ایمان آورده اید چون شما جمعی از کافران ببینید
در جای ایستید و قرار گیرید و مکریزید و بناه با خدای تعالی دهید و ذکر خدای کنید
بسیار و تضرع و زاری نمائید و دعا کنید تا بود که فلاح و ظفر یابید و مراد و مقصود
خود برسید و طاعت خدای دارید و فرمان پیغمبر برید با یکدیگر مخالفت و منازعت
مکنید انگه بد دل شوید و ضعیف گردید و دولت شما برود و دشمن شما بر شما غلبه
کند چون باد دولت و نصرت رفته باشد صبر کنید بر شدت و سختی و وقایع
و حروب که خدای تعالی با صابرانست و هر که خدای با وی بود منظفر و منصور بود خدای تعالی
مومنانرا بصبر فرمود و ترک منازعت و مخالفت که هر کجا که اختلاف امد رحمت برخاست
که الجماعة رحمة والفرقة عذاب مجاهد گفت و هنی که مومنانرا روز احد رسید
نه بود الا از جهت منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی
هرگز انچه ایشانرا رسید نرسیدی انگه خدای تعالی مومنانرا نهی کرد و گفت زنهار تا
شما چون انانکه از سراهای خویش بیرون رفتند نه از بهر خدای بلکه از بهر بطر
و ریاء مردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آن بود که ایشان از مکه بیرون امدند
تا کاروان خویش را حمایت کنند چون بجحفه رسیدند ابو سفیان رسید بایشان و گفت
برگردید که ما کاروان را بسلامت بیاوردیم ابو جهل گفت بازنگردیم تا انگه که به بدر
و انجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را
طعام دهیم و مهمانی کنیم و عرب چون ذکر ما بشنوند عبرت نمایند چون برفتند
بجای کشتن شتر خود را کشتند و بجای کاس خمر کاس مرگ خوردند و بجای مطربان
نوحه گری کردند برایشان و بجای عزت ذلت و خواری یافتند خدای تعالی فرمود که
اهل مکه برین وجه بیرون امدند شما که مومنانید برین وجه بیرون شوید
و ایشان برای بطر و ریا رفتند شما برای تقرب بخدای روید و ایشان مردمانرا از
راه خدای که اسلامست و شریعتست منع می کنند و خدای تعالی با عمال ایشان می کند
عالم است و بر ایشان قادرست همه در قبضه قدرت وی اند و او محیط است بایشان
وَاِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ

لکم الیوم

لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاِنِّی جَارٌ لَکُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ
نَکَصَ عَلٰی عَقِبَیْهِ وَقَالَ اِنِّی بَرِیٓءٌ مِنْکُمْ اِنِّی اَرٰی مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّی
اَخَافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَدِیْدُ الْعِقَابِ عبدالله عباس و کلبی و سدی گفتند
که قریش چون خواستند که از مکه بیرون ایند ایشانرا یاد آمد که میان ایشان و بنی
بنی کنانه کارزاری هست و کینه قدیم گفتند باید که این کنانیان مارا تعرض رسانند
درین جا توقف باید کرد و اندیشه کارزار باید ایشان درین بودند که
ابلیس امد با لشکری بر صورت سراقة بن مالک بن جعشم کنانی و او از جمله اشراف
و سادات بنی کنانه بود و قریش را دلگرمی میداد و میگفت مترسید لا غالب
لکم الیوم من الناس خدای تعالی میفرماید که یاد کنید انرا که شیطان بر صورت
سراقه بیامد و اعمال کافران مکه را تزیین کرد و در چشم و دل ایشان آراسته کرد و
ایشانرا گفت که امروز هیچکس از مردمان شمارا غلبه نتواند کرد و من همسایه شما ام
و پشت و پناه و زینهار دهنده شما ام بروید و مترسید چون این بشنیدند گفتند
که از بنی کنانه ایمن شدیم و روی ببدر نهادند و شیطان با او بود را
چون دو لشکر روی بهم اوردند و مدد فرشتگان از آسمان رسید ابلیس برسید
و بر ان حاله که آمده بود بعقب باز گشت و بگریخت درین حال ابلیس دست در دست
حارث بن هشام نهاده بود و در صف مشرکان ایستاده بر صورت سراقه چون فرشتگان
بدید و فرشتگان جبریل را بود در پیش پیش حضرت رسول ایستاده بود و عنان برد
گرفته او را بشناخت و روی بهزیمت اورد حارث وی را گفت ای سراقه درین
حال کجا میروی و ما را فرو میگذاری که درچنین حالی مارا رها می کنی گفت که بیزارم از شما
من می بینم انچه شما نمی بینید و شما نمی بینید انچه من می بینم من از خدای میترسم انگه
روی بهزیمت نهاد و قوم او همه بهزیمت رفتند چون بمکه باز امدند گفتند سبب هزیمت
سراقه چه بود و او مردم را منهزم کرد اینخبر بسراقه رسید گفت شنیدم که شما گه

قریش می گویند که سبب هزیمت شما من بودم چنانکه من از رفتن شما خبر داشتم و از قتال شما
و من خود شما را منع کرده ام تو تنها که روز آمدی و مرا وعده ها دادی و غرور کردی
و گفتی لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم سوگند خورد که من این خبر
ندانم چون جماعتی از ایشان ایمان آوردند پس از آن دانستند که آن ابلیس بوده است
و این روایت امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام حکایت کرده اند در ظهور شیطان
ایشان او را بدیدند پس بو علی و جماعتی متکلمان گفتند که خدای تعالی صورت او
بگردانید مجنون حضرت رسول صلوات الله علیه و تشدید مکلفان و شکست
کافران و نصرت مومنان و ابو القاسم بلخی و جمعی گفته اند مقصود وسوسه بود
و آنکه ابلیس گفت انی اخاف الله من از خدای میترسم دروغ گفت گریختن او
از بیم بود از آنکه دانست که او را قوت ایشان ندارد و عادت ابلیس است که
اصحاب خود را بهلاکت رساند و خود بگریزد آنکه گفت و الله شدید العقاب
خدای سخت عقوبت است مر او را باشد که ابلیس و غیر او از عقاب او بترسد طلحه بن عبید الله
گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که هیچ روز شیطان ذلیل تر نباشد از روز عرفه
برای آنکه در این روز رحمت بی قیاس ببندگان کند الا از امت من وفرو می آید
الا روز بدر که چون در نگرید جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آید آن روز
بغایت ذلیل شد إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا

الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

یاد کن

یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان اندر مدینه و آنکسانی که در دلهای ایشان شک و نفاق
بود گفتند اندر ایشان جماعتی بودند از منافقان که در مکه بودند با رسول هجرت
نکرده بعلت آنکه گفتند که خویشان ما ما را رها نکنند چون قریش ببدر رفتند
با قریش بیرون آمدند چون قلت مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شک ایشان زیاده شد
یکبارگی منافق شدند و در روی قتال رسول آوردند و از جمله ایشان قیس بن الولید
و حارث بن ربیعه و عاص بن منبه چون در میان معرکه افتادند فرشتگان بر روی
و پشت ایشان میزدند ایشان در آن حال که ببدر حاضر آمدند گفتند این جماعت
که مومنان و صحابه رسول بودند دین ایشان ایشان را بفریفته و مغرور کرده اند
ایشان اعتماد بر چه کردند که این کار را پیش گرفتند خدای تعالی فرمود که اعتماد
بر خدای کردند و هر که اعتماد و توکل بر خدا کند خدای تعالی عزیز و غالب
و قاهر است هیچ او را غالب نشود حکیم است قهر و غلبه جز بحکمت و صواب
نکند و اگر تو ببینی ای محمد وقت آن حال که جان ایشان می ستانند بر پشت و
پهلو و رویهای ایشان میزدند یعنی بر جمله اعضای ایشان بر قول سعید بن جبیر و عبد الله
عباس گفت مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی مسلمانان تیغ بر روی
ایشان زدندی چون پشت بر عیب دادندی فرشتگان در ایشان رسیدندی
مقامع و سیاط بر پشتهای ایشان زدندی و ایشان را گفتندی بچشید عذاب
آتش سوزان در دوزخ بعد از آنکه این ابتر چشیدند در بعضی از تفاسیر
آورده اند که فرشتگان نیز زخم که بر کافران زدندی از جراحات ایشان آتش
بار فرو خیق اگر تو این حالت و واقعه دیدی کاری منکر و حالی عظیم را مشاهده کردی
آنکه گفت این جمله بار رسید و آن عذاب که چشیدند بظلم نبود بلکه باستحقاق
بود بگوی ایشان را که این همه بسبب معاصی و کفر شما بود که خود کردید و بدست خود
آنرا مقدم کردید چون شما کردید ملامت جز شما را نباشد خدای پاک و منزه است از ظلم بر
بندگان خود بیاد کن و ظلم نیست آنچه کند جزای عمل بود و بر وفق استحقاق
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا

بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا

مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ

بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ

عادت ایشان یعنی اهل بدر و طریقه و روش ایشان همچون طریقه و سنت و عادت اتباع
واتباع فرعون وآنکسانی که از پیش ایشان بود اند که کافر شدند بآیات خدای پس
خدای ایشانرا بآن گناهانی که ایشان کرده بودند وخدای تعالی سخت عقوبتست
طاقت و قوت عقوبت وی نباشد این عذاب بآن بود و بسبب آن بود که در حکمت خدای
صحیح نیست و نکند و نکرد اند نعمتی را که با قومی کرده باشند تا آنکه که ایشان
آن با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تعالی این نعمت با ایشان
نمیکرد کلی گفت نعمت اهل مکه بود و چنین و بود خدای تعالی که اطعمهم من جوع
وامنهم من خوف و محمد را صلی الله علیه با ایشان فرستاد شکر این نعمت نکردند بکفران
بدل کردند تا خدای تعالی این نعمت را از ایشان بگردانید و بعذاب بدل کرد حق تعالی در این
بیان کمال عدل خود می فرماید و می گوید منم آن خدایی که چون نعمتی مبتدا بر سبیل تفضل
با بندگان خویش کنم از کرم خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم تا آنکه ایشان
حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای اعتراف جحود آورند
آن خدایی که بکرم خود روا ندارد که نا واجب دنا مستحق از بنده بگرداند که روا باشد
که بنده را بگناه ناکرده یا بفعلی که او در آن نباشد بگیرد و عذاب کند کلا و حاشا

بجا

بلکه هر چه کند از سر حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه آل فرعون کرد
و آنانکه پیش از ایشان بودند از انواع عذاب که ایشانرا بکشتند ایشان هلاک
کردانید بعضی را بآب و بعضی را بآتش و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ و بعضی را
برجفه و بعضی را ببلا و بعضی را بصیحت و بعضی را به تیغ چنانکه فرمود که
وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ما غرقه کردانیدیم آل فرعون را و ایشان همه یعنی غرق
و قتل شدگان ظالمان بودند چون خدای تعالی ظلم از خود نفی کرد و حواله با کافران
کرد نیکو نبود که غیری ظلم را از مخلوق نفی کند و بخالق حوالت کند

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ

وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ

مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ

خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

خدای تعالی می گوید که بدترین همه جانوران بنزدیک خدای آنکسانی اند که ایشان کافر
شدند بخدای و رسول خدای و برای آنست که دو ابخوانند که ایشان همانا بستوران اند
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ آنکه خبر داد که ایشان ایمان نیاورند
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ تا رسول صلی الله علیه وسلم توقع نکند و دل عزیز خود را در بند
ایمان ایشان ندارد آنکه گفت آن کافران که تو عهد از ایشان بستدی ایشان
بنو قریظه بودند که با رسول عهد کرده بودند که با او قتال نکنند و کس را یاری ندهند

ایشان یکبار عهد بشکستند و مشرکان مکه را به سلاح یاری دادند چون رسول
صلوات الله علیه کس فرستاد بدیشان و ایشان را ملامت کرد گفتند که ما آنرا فراموش کردیم
و خطا کردیم دیگر بار عهد کردند و روز خندق عهد را بشکستند و بترسیدند
از عاقبت عار و نار پس اگر تو ایشان را در کارزار بیابی و مر ایشان را دست یابی با ایشان
کاری کن که دیگران از آن پراکنده شوند و عبرت گیرند کسانی که از پس ایشان باشند
و سخن ایشان باز گویند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان نشکنند
و از نکث عهد و عقوبت ایشان حذر کنند و هیچکس را دلیری و بارگی نبود که عهد کنند
و اگر ترسی و گمانی بری تو ای محمد که قومی با تو خیانت کنند و عهد را بشکنند با آنکه
که ترا ظاهر کرده چنانکه بنو قریظه کردند تو نیز عهد ایشان با ایشان انداز بر راستی
ظاهر و آشکارا با ایشان نیز دانند که تو حرب ایشان را می سگالی گمان نبرند تو بی
عهدی که اگر آشکارا نکنی و ایشان گمان برند که تو بی عهدی و ساز حرب ایشان کنی
این مانند غدری باشد و سوی تو باشد و سوی تو باز باشد که ایشان از تو همان دانند
که تو از ایشان دانی و خیانت مکن با ایشان تا که بی اعلام ایشان بقتال ایشان روی
و ایشان پندارند که تو بر عهدی که خدای تعالی خاینان را دوست ندارد و نفع و ثواب
ایشان نباشد چه ایشان مستحق عقاب و اهانت باشند و این همه در بنی قریظه آمد
و اندکی گفته اند که در بنی قینقاع آمد و این آیت رسول صلوات الله علیه بر زبر خویش
ایشان رفت و با ایشان قتال کرد   وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ

مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ

فی سبیل الله

فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

خطاب می کند محمد را و می گوید که مپندار که کافران یعنی آنکسانی که کافر شدند بر ما سبق
توانند بردن و از عذاب ما بتوانند گریختن ایشان بر ما بنتوانند که از قبضه
قدرت ما بیرون نتوانند شدن و ما را عاجز نتوانند کرد ایشان بلکه همه در قبضه
قدرت ما اند و در ملک ما اند هرچه خواهیم با ایشان توانیم کردن
و جزا بر وفق عمل ایشان توانیم دادن که ایشان ما را بهیچ حال فایت نتوانند شدن
آنگه خطاب کرد مومنان را و گفت بسازید و بدست بنهید از بهر جنگ
کارزار با ایشان آنچه می توانید ساختن و نهادن از آنچه شما را بدان حاجت باشد
از سلاح و تیر و کمان و اسبان فربسته تا قوی شوند و طاقت حرب و کارزار دارند
و گفته اند که قوت تیر انداختن است و رباط الخیل بستن اسبان است و رباط
در اصل بستن باشد که اسبان را باز بندند گفت چنین کنید و بترسانید
دشمنان خدای را و دشمنان خود را و جماعتی دیگر را مراد به دشمنان خدای و دشمنان
مومنان اهل مکه اند و گفته اند که بنی قریظه اند و اهل فارس و گفته اند
که مراد روم است جمله دشمنان دین را شامل است و جماعتی دیگر مراد منافقانند
از آنکه گفت شما ایشان را می نشناسید از بهر آنکه نماز می کنند و روزه دارند
و لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان میرانند اما خدای ایشان را می شناسد از آنکه
وی مطلع است بر سرایر و ضمایر اند که هر یکی در سر و ضمیر خود چه دارند آنگه گفت
ایشان چنانند آنگه گفت هرچه شما نفقه کنید در راه خدای از مال
و مال را خیر خواند که آن خیر توان کرد ثواب آن تمام و کامل بشما دهند
و بر شما هیچ ظلم نکنند و از ثواب ایشان هیچ بنکاهند و کم نکنند

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ

وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(قریظه)
و اگر چنان باشد که ایشان که ناقضان عهد و شکنندگان میثاق اند ای
و غیر ایشان میل کنند با صلح و تو نیز میل کن با ایشان بصلح و از غدر و مکر
ایشان مترس و توکل و اعتماد بر خدای کن و کار با او گذار تا یار و نگهدار تو باشد
او شنوا است اقوال و دعوات بندگان او دانا است بمصالح ایشان اگرچه کار حق
امر است اما هر امری وجوب را نباشد پس روا بود که کفار صلح جویند و نبی
صلی الله علیه وسلم یا امام مصلحت در خلاف صلح بیند صلح نکند و دلیل برین (اجماع)
اهل بیت است و بعضی مفسران گفته اند که این آیت منسوخ است برای آنکه این آیت
در حق مشرکان است و آن در حق اهل کتاب از بنی قریظه و بنی النضیر و دیگر آنکه
اقتلوا المشرکین در شأن نسخ و نزول آمده است پس از آن با اهل نجران
صلح کردند بر دو هزار حله که هزار در صفر بدهند و هزار در رجب پس (هم درو)
آیت تنافی نیست و آنچه برود دعوی نسخ کردند ناسخ بنزول منسوخ فرود
آمده است و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ قول حسن بصری و قتاده
آنکه گفت و اگر خواهند یا بنی قریظه با اظهار صلح و خدیعت اطماع امری (مرغوب)
بود برای حصول مراد خود با ابطال خلاف این چون فریب تو خواهند تو از آن (اندیشه)
مکن و دل تنگ مدار که خدای تعالی ترا بس است و اوست که ترا مؤید کرد (بسبب)
و نصرت داد بیاری و نصرت خود و متابعت مومنان و جمع کرد میان دلهای (ایشان)
که اگر تو هرچه در زمین است در آن خرج کردی تا در میان ایشان الفتی انداختی و جمع
آری نتوانستی میان دلهای ایشان جمع کردن و لیکن خدای تعالی میان ایشان جمع کرد

استعداد و این آن عداوت که میان اوس و خزرج بود خدای تعالی ببرکت رسول الله برداشت
از مومنان با صلح و محبت و مودت در میان ایشان پدید آورد چنانکه همچون (برادران)
یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته اخوانا و اوست آن خدایی که عزیز و غالب است و محکم کار
و نیکو کردار است یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ

مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ

مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ

خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ

مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ

بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ حق تعالی خطاب می کند رسول او و تخویف می دهد
وی گوید که ای پیغمبر با قدر و منزلت خدای ترا بس است و آن مومنان که تابع وی (دو)
توانند اگر دیگران ترا فرو می گذارند ترا هیچ زیانی نباشد در تفسیر اهل البیت
که مراد بازان امیر المومنین علی است و ظواهر اخبار شاهد این قول است برای آنکه
مستفاد آیت نصرت است و آن نصرت که بعد از تأیید الله مر رسول را بود از امیر المومنین
علی علیه الصلوة والسلام بود و از هیچکس دیگر نبود پس بدیع نباشد که آیت خاص باشد
بعد از آنکه پیغمبر را فرمود که ای پیغمبر مومنان را بر قتال تحریض فرمای و ایشان را بر کارزار
با دشمنان خدا دلالت کن و بگوی که خدای تعالی می گوید که اگر از شما بیست مرد باشند
صبر کنند بر کارزار با ایشان بر دویست مرد از کافران غلبه کنند تا بیدو نصرت حق

و اگر صد مرد باشند از شما بر هزار مرد ایشان غلبه کنند از کافران هر مردی با ده برسد

و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان عدد اندک بود چون این آیت به بدر فرود آمد

در غزوه بدر پیش از جنگ کردن این برای آنست که ایشان قومی اند که نمی دانند قتالی

که می کنند بر جهالت و عمیا می کنند نه چون شما که بر بصیرت می کنید و امید ثواب

می دارید این آیت اگرچه ظاهرش خبرست معنی وی امرست بدلیل آنکه این آیت منسوخ حکم است

باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ درو روا نشدی پس گفت که اکنون خدای از شما

تخفیف کرد آنچه تکلیف کرده بود چون خلق بسیار آمد و مسلمانان بسیار گشتند خدای تعالی

فضل کرد و تخفیف این تکلیف کرد از ایشان و این آیت فرستاد و حکم آیت اول

آن بود که اگر مسلمانی از ده مرد مشرک روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحق

و عقاب و خدای تعالی این تخفیف کرد و یاد آورد و گفت اکنون خدای سبک گردانید

از شما و دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون حکم آنست که اگر شما که مومنانید

صد مرد صبر کنند باشید صد مرد را غلبه کنید و اگر هزار باشید دو هزار را غلبه

کنید بفرمان خدای تعالی این آیت بدین خلاف ناسخ است در رفع حکم آیت اول

و حکم ثابت و مستقرست و هر که امروز از دو کافر روی بگرداند او فاسق بود

و مستحق [illegible] و عقاب باشد پس صبر کنید ای مومنان که خدای تعالی با صابرانست

یعنی نصرت یعنی آنکه ثبات در جهاد و سعادت آن صبر کنند

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ

عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ

مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا

مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون روز بدر اسیران آوردند رسول صلوات الله علیه

در حق ایشان با صحابه مشورت فرمود گفت چه می بینید با این اسیران ابوبکر گفت

گفت یا رسول الله قوم و خویشان تواند استمالت باید کرد باشد که خدای تعالی توفیق

کند که ایمان آورند و مال ایشان فدیه بستانید و رها کنید و ایشان [illegible]

باز و عده شود و کارزار دیگران کنند [illegible] عمر گفت یا رسول الله ایشان

کافرانند و ایشان ترا تکذیب کردند و از خانه خویش بیرون کردند بر ایشان

رحمت نباید کرد بباید کشت عقیل را بدست امیرالمومنین علی علیه السلام

باز ده تا بکشد و فلان را بدست من باز ده و او مردی بود از خویشان وی

تا من وی را بکشم عبدالله رواحه گفت رای من آنست که بفرمایی که ایشان را جمله در

وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آرند و همه را بسوزانند

عباس گفت قطع رحم خواهد کرد پس رسول صلوات الله علیه هیچ جواب نداد در خانه

در رفت و مردمان هر یکی چیزی می گفتند یکی گفت که رای ابوبکر گیرد

دیگری می گفت رای عمر باشد و یکی گفت رای عبدالله رواحه کار بندد

پس رسول صلوات الله علیه بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی از دلهای مومنان نرم کند

تا از شیر نرمتر باشد و دلهای بعضی سخت کند تا از سنگ سخت تر باشد آنگه

روی با اسیران کرد و فرمود کار شما از سه وجه بیرون نیست یا اسلام آرید

تا بزنند یا فدیه بدهید عبدالله مسعود گفت الا سهیل بن بیضا

چون روز دیگر بود باز آمد رسول صلی الله علیه و سلم دیدم گفتم که از سهیل کلمه اسلام

شنیدم رسول صلوات الله علیه هیچ جواب نداد عبدالله گفت من سخت بترسیدم

و گمان بردم که سنگ از آسمان فرود آید تا چرا در میان سخن کردم در حدیث رسول تا رسول

صلی الله علیه و سلم گفت الا سهیل بن بیضا چون دیگر روز بود باز آمدم و رسول را

دیدم که سخت گریسته بود و ابوبکر می گریست من گفتم یا رسول الله

چه حادثه افتاد مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نیاید بتکلف خود را

بگریانم گفت بر اصحاب تو می گریم که خدای تعالی بر ایشان عذاب خواست فرستادن

و عذاب ایشان بجان نزدیک بود که از درخت بما و نزدیک‌ما درختی بود و خدای تعالی
این آیت فرستاده بود ما کان لنبی ان یکون له اسری این آیت بدان
آمد که هوای صحابهٔ رسول پیشتر آن بود که اسیرانرا نکشند و فدیه بستانند
چه ایشانرا میل بمال بود و آنچه خدای دانست از مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند
مشغول شدند که اینهارا فدیه بایستد و رها کردن خدای تعالی این آیت بعتاب
فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است اما عتاب با قوم است تریدون که گفت
تریدون عرض الدنیا و قول اکثر که گفت رسول عتابست اصحابش را
دنیا که بیغمبر هرگز دنیارا نخواست و مال دنیا نطلبید و خدای تعالی دنیا و ملک دنیا
بروی عرضه کرد و او قبول نکرد خدای تعالی میگوید که هیچ نسزد و درست نبود
ازوی که او را اسیران باشند تا او رفت و هنگام که اسلام قوی و عزیز گردد بدان سبب که
قهر و غلبه خود بر کافران فاش کرده باشند بکشتن هر اسیری که بدست آید
یعنی ازوی درست نباشد که اسیرانرا باز فروشد و رها کند در اول اسلام
چون اسلام را قوتی نبود و چون اسلام را قوتی پیدا شود روا باشد آنکه بر سبیل کرم
گفت ایشانرا چون رغبت در فدا کردند و مال دنیا خواستند که شما که مسلمانانید
عرض دنیا یعنی از دنیا می‌خواهید و مال دنیارا از برای آن عرض خوانند که وی را بقائی
نبود چنانکه عرض را بقائی نبود و خدای تعالی برای شما آخرت و ثواب آخرت می‌خواهد
و ثواب آخرت که از انقطاع نبود با تعظیم و تبجیل و خدای تعالی عزیزست
و غالب و کسی بروی غلبه نتواند کرد حکیم است هرچه کند و خواهد
و فرماید حکمت و صواب باشد آنکه گفت که اگر نه نوشته است که آن از عذاب
و سبقت گرفته است و بشی برده و ثابت گشته در لوح محفوظ که غنیمتها و
اسیران امت محمد را حلالست هر آینه با آنچه شما گرفتید از اختیار فدیه و مال
عذابی بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفتند که اگر نه آن بودی که خدای
تعالی در لوح محفوظ نوشته است که اهل بدر را عذاب نکند با آنچه شما کردید عذاب
عذاب ایشان فرو فرستادی عبیده سلمانی گفت که رسول صلوات الله علیه صحابرا

گفت در باب اسیران

گفت در باب اسیران بدرو ایشان هفتاد مرد بودند که اختیار کنید که
خواهید ایشانرا بکشید و شمارا اسلام ایدر از آفت و اگر خواهید فدیه بستانند
و بعدد ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدیه کردند لاجرم روز احد هفتاد
مرد از مسلمانان کشتند بعدد آنکه روز بدر باز فروخته بودند آنکه خدای تعالی
فرمود فکلوا مما غنمتم بخورید از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاک
گفته اند که صحابه دست از غنایم کشیده داشتند و این امر بر سبیل اباحت
ابن عباس گفت که رسول صلوات الله علیه فرموده است که مرا پنج چیز داده اند
که هیچ پیغمبر را پیش از من نداده اند خدای تعالی زمین را مسجد و طهور من کرد
تا هرجا که رسم نماز کنم و هرکجا که آب نیابم بخاک تیمم کنم هیچ پیغمبر را نماز
روا نبودی مگر در محرابش و مرا نصرت داده با ترس در دلهای دشمنان تا هرجا که من روم
یکماهه راه ترس از پیش من برود سیم آنکه خدای تعالی پیغمبرانرا خاصه بقوم فرستاد
و مرا بجن و انس فرستاد پیغمبران پیش از من خمس از مال جدا کردندی تا آتش بیامدی و بخوردی
آنرا و مرا فرمود که بر قوم خود قسمت کن چهارم هر پیغمبری را مرادی بدادندی
و حاجت من شفاعت من کرده ذخیره برای امت من آنکه گفت
واتقوا الله بترسید از خدای تبارک و تعالی آنچه فرمایدتان بکنید و نافرمانی مکنید
و اگر وقتی نافرمانی کنید خود را در بایید و از آن باز گردید و توبه کنید
تا خدای تعالی شمارا بیامرزد که آمرزنده و مهربانست یا ایها
النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم
خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و یغفر لکم والله
غفور رحیم وان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من قبل

فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ حق تعالی امر کرد رسول را که گفت
بگوی مر آن کسانی را که در دست شما اند از اسیران که اگر در دلهای شما خدای تعالی خیری و نیکی
داند در ایمان آوردن و طاعت داشتن و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر و بهتر از آن
چیزی که از شما گرفتند بدهد و بهتر آنکه از شما گرفته باشند با شما دهد و شما را بیامرزد
و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست عباس عبد المطلب گفت که این آیت در حق من و یاران
من آمد و عباس از جمله آن بیست مرد که طعام کرده بودند از کافران
و آن روز نوبت عباس بود و عباس برای خرج آن روز بیست اوقیه زر داشت چون آن روز
حرب پیوسته شد آن زر نرسید که آن روز خرج کند و قوم کشته و اسیر و منهزم شدند
و آن بیست اوقیه زر در کار زار از وی بستدند آن وقت که او را پیش رسول آوردند
رسول صلوات الله علیه بروی سه کار عرضه کرد اسلام و قتل و فدا گفت آن بیست
اوقیه زر بستدند در میان کار زار بعضی را بعد فدیه از من برگیرند رسول صلوات الله علیه
فرمود که آن زر که تو آورده بودی تا بر کار زار صرف کنی
آن از حساب فدیه چگونه باشد برو و محال مگوی فدای خود و آن برادرزادگان
خود عقیل و نوفل بن حرث بیار گفت آن از برای تست و برای فرزندانم عبد الله
و عبید الله و فضل و قثم و اگر آن بدهم مرا و عیال مرا سؤال باید کرد از مردمان
روا داری که تکدی کنی آن زر که بوقت داد انا بخدمت بام الفضل داد گفت خدای
و آن بوزن چندین بود و کیست و کیست از گفت عباس اندیشه کرد و گفت
این حدیث کسی ندانست و این نتوان دانستن جز بوحی از خدای گفت یا محمد
می گویی و این سری بود میان من و ام الفضل و کسی بر آن اطلاع نبود و انا اشهد
ان لا اله الا الله و انک رسول الله تعالی حقا بیکبار که او برای آن تا فدیه نباید داد
اظهار اسلام کرد و در دل نداشت که گفت یا رسول الله دستور باشد که ام الفضل
و کودکان را بیاورم گفت برو چون از مدینه بیرون شد در دل آورد که با مکه روم
و آنجا مقام کنم و بر سر کفر باشم و با مدینه نیایم جبرئیل آمد و رسول را از سر آن خبر داد
رسول صلی الله علیه کس فرستاد و او را باز آوردند گفت ای عباس ای عم چون بتوانی

جای دیگر بت کردانیدی و گفتی با مکه روم و دیگر روی بمدینه نیاورم اعجب عجبی
نمایی تا ایمان آوردی و ایمان درست یا نیت کرده خود را عباس اندیشه کرد و گفت اگر آن سر
میان من و ام الفضل بود این سر میان من و خدای بود و کسی را بر آن اطلاع نبود مگر خدا
گفت یا محمد امروز مرا شد حقیقت که تو پیغمبر خدایی و ترا از آسمان وحی می آید
بغیب و اسرار دلها دست بدار مرا تا ایمان آورم ایمانی درست آنکه ایمان او درست او
درست شد و اسلامش نیکو بر حق تعالی در حق او و امثال او این آیت فرستاد
بگو ایشان را که اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض آن که از شما بستدند
شما را عوض دهد از آن و پس از آن بمدت عبد الله عباس گفت که پدرم گفت
صدق الله فیما اخبر آن بیست اوقیه زر بردند خدای تعالی مرا عوض چندان مال داد
که بیست غلام خریدم هر یکی را بسیار مال بدادم تا بتجارت رفتند برای کمترین
غلامی بیست هزار درم سرمایه داشت آنکه گفت بر خدای کمتر این نکند
مال را که بردند اضعاف آن یافتم و مغفرت بر سر و امروزش و نیز عزیز تر بشتر
که من بعوض آن جمله مال ها ملک بستانم حق تعالی فرمود که ای محمد اگر ایشان
خواهند یعنی این اسیران که با تو خیانت کنند تو از آن دل تنگ مباش که
از پیش تر با خدای خیانت کرده اند یعنی بعالمی که کرده اند صورت خیانت دارد
با کافر بوده اند که از خدای پوشیده است از اخبار خیانت نام کرده اند
یا آنکه خدای و دوستان خدای خیانت کرده اند لاجرم خدای تعالی
با ایشان کرد آنچه کرد و تمکین کرد از ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید بعضی
کشته شدند و بعضی اسیر گشتند و بعضی بهزیمت رفتند همچنین اگر با تو خیانت
کنند و نقض عهد تو کنند و با تو باطل کاری کنند که در ظاهر خلاف آن دارند
خدای تعالی نیز ترا تمکین کند از ایشان و خدای تعالی عالم است باسرار ایشان
و حکیم است با نچه فرماید در باب ایشان یک بار از امهال و یک بار از تعجیل عقوبت
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا

أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ

مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ

فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ حق سبحانه وتعالی چون ذکر کافران کرد و آنچه ایشان کردند
و آنچه در حق ایشان فرمود در عقب آن ذکر مومنان مهاجر مجاهد کرد و گفت آنانکه
ایمان آوردند و بگرویدند بخدای و رسول و آنچه تصدیق آن واجبست هجرت کردند
از مکه بمدینه آمدند و موافقت توحید [illegible] خود رها کردند و در سبیل حق جهاد
کردند بمال و جان ابذل کردند و جان در راه خدای صرف کردند و آنانکه
تمامی اصحاب را جای دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری کردند یعنی انصار
که اهل مدینه بودند ایشان آنانند که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند از روی معنی
و حکم ایمان و حکم اسلام همه یکی اند و اما آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند
با تو از مکه بمدینه نیامدند شما را از ولایت میراث ایشان هیچ چیز نباشد
حسن و قتاده و سدی گفتند مراد آنست که ایشان اولیای یکدیگرند در میراث
و این آن بود که در بدایت اسلام میراث بایمان بود و هجرت تا آنانکه هجرت کرده بودند
از میراث مهاجران چیزی نرسیدی و اگرچه خویشان بودندی و برای آنکه هجرت کرده
بودند چون آیت و اولوا الارحام بعضهم آنرا منسوخ کرد امام محمد باقر علیه السلام
گفت و مجاهد که میان ایشان از داد میراث گرفتندی بعضی گفتند مراد بولا
یکدیگر ستی است آنکه حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان و ایشان
چه آنانرا ایمان و هجرت بود و قومی دیگر را ایمان بود بی هجرت حکم ایشان
دیگرست که ایشان غنایت نگرفتند و شما را آن باید [illegible] که ایشان باشید
آنگه گفت اگر چنان باشد که ایشان از شما استعانت کنند و از شما نصرت و یاری

خواهند

خواهند بر شما واجب و لازم باشد نصرت ایشان مگر که این استعانت و نصرت بر قومی خواهند
که میان شما و ایشان میثاقی باشد که آنگه شما را بر ایشان نصرت نباید کرد
نباید کرد و ایشانرا نباید داد تا نقض عهد کرده باشید و خدای تعالی بهر چه
کنند دانا و بیناست   وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ

أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

و اما آنانکه کافر اند بعضی از ایشان اولیای بعضی دیگرند همه دوستان یکدیگرند
یکدست اند بر آنانکه از مکه اند عبدالله گفت مراد از ولایت میراث است
که کافران مادام که اهل کلمت باشند از یکدیگر میراث گیرند قتاده گفت
سبب نزول این آیت آن بود که مردی [illegible] میان هر دو [illegible] فرود آمد و گفت اگر اینها
دست با شما [illegible] و اگر ایشان از دست باشد [illegible] حق تعالی این آیت فرستاد
و بیان کرده که از مومنان آنکه باشد و مومن بود أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
و از کافران آنکه کافر باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
تا الکفر حکمی باشد که نماز [illegible] بود و [illegible] آنگه گفت إِلَّا تَفْعَلُوهُ
اگر نکنید شما آنچه شما را فرمودند در قسمت میراث و بخشیدن آن در زمین
فتنه عظیم و فساد بزرگ حاصل آید ابن جریج گفت اگر معاونت و نصرت
و یاری نکنید یکدیگر را فساد و فتنه عظیم پدید آید آنگه گفت آنانی
که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند و آنانکه
شما را جای دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مومنان بر حقیقت اند مهاجران ایمان

خود را بهجرت و جهاد در راه خدای ببذل مال و جان مخصوص کرده اند و انصار یاران
با یواء و نصرت و مجاهدت بجان و مال مخصوص کردند تا لاجرم همه را یک حکم داد
در ثواب و با استحقاق و آمرزش گناه و درودی بزرگوار که آن بهشت است علما
خلاف کرده اند که حکم هجرت برخاست یا نه بعضی گفته اند که امروز
هجرت نیست لقوله علیه السلم لا هجرة بعد الفتح از پس فتح مکه هجرت نباشد
و درست آنست که حکم هجرت برنخاسته است تا اینها و آنرا که در سرای حربیان دارد
و خان و مان و اسباب در املاک رها کند و بسرای اسلام آید آن باشد که حکم او حکم
مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان است جمله او همان کرده که صحابه رسول کردند
از انتقال از مکه بمدینه و اما قوله علیه السلم لا هجرة بعد الفتح چون فتح مکه
مخصوص است و نفی هجرت حکم او و اهل مدینه مخصوص باشد برای آنکه هجرت ایشان
که ایشان را اختیار خانه‌ها کنند از سرای حرب بسرای اسلام آید و بعد از فتح مکه
مکه سرای اسلام بود چون ثابت آن باشد که هر دو یکی باد و سرای بود از سرای با سرای حرب

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ
مِنكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما
هجرت کردند و در دین خدای با شما یکدست شدند جهاد کردند یعنی کر ایشان
بر پی شما بودند و با شما بودند بلکه از پس شما بودند چون اختیار خود برای
و اسباب خود رها کردند و در پس شما آمدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند
ایشان از شما اند در وجوب موالات و بذل نصرت و وجوب میراث و خداوندان
رحمها یعنی خویشاوندان بعضی از ایشان بعضی را اولیترند در میراث هر کرا که در میراث
نزدیکتر باشد و معتق را اولیتر باشد بمیراث بعضی از ایشان چون جهت

استحقاق میراث

استحقاق میراث قرابت است و سابق رحم هر چه بقرابت نزدیکتر باشد مرده بمیراث او اولیتر
و از اسباب دیگر است بر آنکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر نباشد
و اگر نسبیه باشد و اگر نباشد برای آنکه نسبیه را حکم نباشد با قرابت قرب
و این آیت ناسخ است حکم نباشد و این آیت ناسخ است حکم میراث را و نصرت
و هجرت را آنکه گفتند که ولایت در آیت اول صرفه است دون ولایت میراث
گفتند که هر دو آیت محکم است زجاج گفت فی کتاب الله یعنی در حکم خدای
خدای یا در قرآن که کتاب خدایست و خدای تعالی بهمه چیزها عالم و داناست و این سوره
دیغای بدر فرود آمد هفت هم ماه رمضان هجده ماه از هجرت رفته بود

سوره براءت صد و بیست آیتست قتاده و مجاهد گفتند
که مدنیست و آخرین سورتیست که بمدینه فرود آمد حذیفه یمانی گفت این سوره را
چگونه سوره توبه خوانند این سوره عذابست عبد الله عباس گفت
که عثمان بن عفان را پرسیدم که سورة الانفال از مثانیست و سوره براءت از
مئین است چرا جمع کردی میان ایشان و بینهما سطر بسم الله نه است چرا سورة الانفال
در میان آوردی چرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در اول او گفت برای آنکه چون
آیتی چند آمدی رسول صلی الله علیه مکانت آن را گفتی این آیات در فلان سوره بنویس و این آیات در
سوره یونس و سورة الانفال و سورة التوبه هر دو بمدینه فرود آمدند و در هر دو ذکر عهد
بود و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم که از رسول صلی الله علیه و سلم در آن میان بسم الله الرحمن
الرحیم ننوشتیم که ندانستیم که تا آنجاست آخرین سوره یا اول این سوره مبرد و سفیان عیینه
گفتند بسم الله الرحمن الرحیم آیت رحمت و امانست و سوره براءت در خوف کافران و منافقان
و ایشان را امان و رحمت نیست برای آن ننوشتند

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

اعوذ بالله من النار و من شر الکفار
القرآن الله تبارک و تعالی

حق تعالی گوید که این سوره بیزاری است از خدای و رسول او بآنکسانی که شما با ایشان عهد
کرده اید از مشرکان حق تعالی نه عهد ایشان با ایشان انداخت برای آنکه ایشان عهد کردند
و وفا نکردند و بشکستند و هر شرط که کرده بودند خلاف کردند تا نکته از خیبر
و گفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه و بحج رفتن ایمن باشید و این ماه از حرام است
عبدالله عباس گفت سه ماه از آن جمله حرام بود و یک ماه حلال و آن ماه شوال بود
و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم حرام بود محمد بن اسحق گفت این اجل چهار ماه از برای آن
بود که جماعتی بودند ایشان را با رسول عهدی بود نا گسسته از چهار ماه حق تعالی ایشان را
برای یک ذی حجت داد چهار ماه تمام مهلت داد و دو وجه دیگر آن بود که ایشان را عهدی
نبود ایشانرا درین اجل و روز تا اندیشه کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود
اعتقاد آنکه صلاح ایشان است اگر بعد از چهار ماه تمامی ایمان نیاورند تقتل و حبس و اسر
و مانند این باشد و اول مدت یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول تا آنانکه عهد بود با رسول
و آنانرا که عهد نبود پنجاه روز مهلت ایشان بود تا ماههای حرام بدین تیره تا ذی الحجه
و یکماه تمام محرم زهری گفت سوره اول در شوال فرود آمد و اول مدت آن بود تا آخر
محرم مقاتل گفت آیت در سه قبیله آمد بنی خزاعه و بنی مدلج و بنی خزیمه
و ایشانرا با رسول عهدی بود در حدیبیه تا ده سال حق تعالی گفت خبر ده ایشانرا
که این عهد تا چهار ماه است برای خود اندیشه کنند پیغمبر صلی الله علیه و سلم با بنی کی
عهد کرده مجاهد و دیگر مفسران گفته اند که در حق اهل مکه آمد که با رسول صلوات الله علیه
عهد بستند عام الحدیبیه تا ده سال برای آنکه گفت تا مردمان ایمن باشند و آمد و شد
کنند و بنی خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش میان این دو قبیله
خصومت افتاد قریش معاهدان خود را قوت و مدد کردند و ایشانرا کشتی
رسانیدند چون خزاعه دیدند که قریش عهد بشکستند یاری خواستند بگو آمدند
و با معاهدان رسول شد زاری کردند عمرو بن سالم الخزاعی بیامد و در مدینه پیش
رسول بایستاد   یا رب ابینا و ابیه تلدا   کنت لنا ابا و کنا ولدا
ثم اسلمنا و لم ننزع یدا   فانصر هداک الله نصرا اعتدا   وادع عباد الله یأتوا مددا

فیهم رسول الله قد تجرّدا   ابیض مثل الشمس ینمو صعدا   فی فیلق کالبحر یجری مزبدا
ان قریشا اخلفوک الموعدا   و نقضوا میثاقک المؤکدا   و بیّتونا بالحطیم هجّدا
و قتلونا رکّعا و سجّدا   رسول صلی الله علیه و سلم چون این بشنید گفت
لا نُصرتُ ان لم انصرکم برخاست و ساز کرد و بجانب مکه رفت و مکه بگشاد
و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آنکه رسول بغزای تبوک بود و منافقان
اراجیف افکنده بودند و تمنی آن نا بجا دلیری کردند و عهدی که میان ایشان
و رسول بود بشکستند حق تعالی فرمود تا عهد ایشان پیش ایشان رد و خبر داد ایشانرا
بکارزار و ذلک قوله اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء
چون سنه نهم بود رسول صلوات الله علیه خواست تا حج کند آنگه گفت مشرکان
حاضر باشند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن را بینم ابوبکر را بخواند و او را
با جمع بر اهل موسم فرستاد و چهل آیت از اول سوره براءت بجمله با وی داد و گفت
برو و بر اهل موسم خوان و ابوبکر را مخیر کرد اگر خواهد با تو بیاید و اگر
خواهد باز بر گردد امیر المومنین بیامد بر ناقه عضبای رسول صلوات الله علیه
نشسته و ابوبکر را بذو الحلیفه یافت جابر بن عبدالله انصاری گوید که
من با امیر المومنین علی بودم چون رسیدیم که از عرج گویند وقت صبح بود
و ابوبکر نماز بامداد خواست کردن ناقه امیر المومنین رغای آواز کرد
ابوبکر گفت والله انه رغاء ناقة رسول الله العضباء و همانا که رسول را رای
بپیش آمده است که او بحج نیاید بعلی را گفت چه کار آمدی گفت که رسول
صلی الله علیه مرا گفت تا آیت از تو بستانم و تمامی سوره برداد تا بر مشرکان
خوانم و عهد ایشان بیندازم گفت مرا چه فرمود گفت فرمود که تو مخیری
اگر خواهی با من بیایی و اگر خواهی باز گردی ابوبکر برگشت و پیش رسول آمد و گفت
یا رسول الله امرتنی امر اطالت الاعناق لاجله الی فلما ارجعت بعض الطریق
عزلتنی قال ما فعلت و لکن الله فعل قال انزل فی شیء قال لا و لکن نزل
جبرئیل و قال ان الله یقول لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک از بعد علی را

وآن نامه را که واستد امیرالمؤمنین بیامد چون روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد
مردم را خبر داد و سوره برائت بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت و خبر داد ایشان را
با نقض خدای فرموده بود محرز بن ابی هریره گفت پدرم با امیرالمؤمنین بود آن سال چون امیرالمؤمنین علی
خسته شدی او از مشرکان گفتی پدرم بنیابت بنیابت او آواز برداشتی و مردم را جمع کردی
شعبی گفت من او را گفتم که بپرس تا چه میگفتی و بچه آواز میداری گفت بچهار
چیز یکی آنکه برابر این هیچ برهنه طواف نکند و هر کرا عهدیست تا مدتی پیش
از مدت او را مهلت نیست اگر ایمان آرد و الا گردنش بزنند و هیچ کس بهشت
نخواهد شدن الا مؤمنی یا مؤمنه و بر آنکه امسال هیچ مشرک گرد مسجد الحرام گردد
و حج نکند مگر که ایمان آورد مشرکان گفتند که ما از عهد تو و عهد پسر عم تو
بیزاریم و عهدها تیغ و نیزه است و امیرالمؤمنین علی سوره تمام ادا کرد
و حج بگزارد و با مدینه آمد و رسول صلوات الله علیه سال دیگر و آن سال ده
عشر بود من الهجره بحج رفت و حج وداع کرد و با مدینه آمد و بقیه ذو الحجه و محرم
و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بود و با جوار رحمت ایزدی رفت صلی الله علیه و آله
حق سبحانه و تعالی چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار ماه که در این چهار ماه
مهلت است آنگه گفت بیندازید که این مهلت برای عجز نیست و شما خدا را عاجز
نتوانید کردن بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید کردن و بر وی غالب
نتوانید گشتن خدا است که عاجز کرداند جمله خلایق است همه اسیر قبضه قدرت او
و خدا رسوا کنند و هلاک کرداند جمله کافران وَأَذَانٌ
مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

الا الذین

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ
يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ
إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ واعلامی و آگاه کردنی است وارد شده و صادر گشته
از خدای و رسول خدای بمردمان روز حج بزرگ که این روز روز
عرفه است بروایت از عکرمه و عبدالله عباس و بروایت اصحابنا از امیر
المؤمنین علی و ابن منبه و ابو حنیفه است و بروایتی دیگر از رسول صلی الله علیه
و آله امیرالمؤمنین و امام محمد الباقر علیهما السلام روز عید است و آن را برای
آن حج الاکبر خوانند که مسلمانان و مشرکان در آن روز بحج حاضر آمده بودند
و بعد از آن مشرکان حج نکردند یحیی بن الجزار گفت که امیرالمؤمنین علی را دیدم
روز عید بر استری سپید نشسته و بمصلی میرفت مردی بیامد و زمام استرش گرفت
و گفت روز حج الاکبر کدام است گفت این روز که تو در آنی مجاهد گفت
حج اکبر حج قران باشد و حج اصغر حج مفرد و بعضی دیگر گفته اند که
حج اکبر حج است و حج اصغر عمره که علی نا اقراش از حج اکبر گفت در این روز
که حج اکبر است اعلام میکرد ایشان را که خدای و رسول خدای بیزار اند از جمله
مشرکان و بت پرستان آنگه گفت که اگر چنان باشد که شما که مشرکانید توبه کنید
و از کفر باز گردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اگر برگردید و ایمان باو و دین
و بت و برسول خدای و گفتار وی او دید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید
کردن و از قبضه قدرت وی بیرون نتوانید آمدن و توای محمد بشارت ده
آنکسانی را که بخدای و رسول خدای کافر شدند بعذاب درد ناک و لفظ بشارت
بر سبیل تهکم و سخریه گفته است یعنی عادت شما در امید خیر و نفع می کنند
اکنون بشارت ده ایشان را و لکن بجای خبر تیغ است ایشان را در دنیا
و عذاب است در آخرت آنکه استثنا کرد و گفت الا الذین عاهدتم

مگر آنانکه شما با ایشان عهد بستید و بیان کردید از مشرکان و ایشان بر عهد ثبات
کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل بیاوردند و کسی را بر شما یاری ندادند
و با دشمنان شما هم دست نکشتند و ایشان را بعده مدد و سلاح معاونت نکردند
تمام آن عهدی که کرده اید با ایشان تا مدتی نگاه دارید از عهد را تمام کنید
وارمعت را آخر رسانید خدای تعالی متقیان را دوست میدارد فرا گفت مراد جماعتی
از بنی کنانه که از آنجا نشان نمانده بود خدای تعالی فرمود تا ایشانرا باتفاق
مدت ایشان مهلت دهد و چهار ماه با ایشان خطاب و مواخذ نکند درین قول استثنا
من قوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر مجاهد گفت قومی بود از خزاعه
و مدلج و گفته اند که گروهی اند از اهل ذمت که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان
او را معاونت نکردند و گروهی دیگر که رسول صلی الله علیه و سلم با ایشان عهد هدنه بود
د مصالحتی بر خراجی و جزیه برای آنکه رسول صلی الله علیه و سلم بتبوک میرفت در آن راه
در آن راه با جماعتی بیار عهد هدنه کرد چون اهل هجر و اهل عربن و اهل ایله و دومة الجندل
و ایشان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه نوشت و جزیتی برایشان نهاد
و ایشانرا در ذمت گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا که از دنیا رفت لاجرم محمد
با ایشان بر ثبات تا روز قیامت مادام که شرایط عهد بجای آرند و از ذمت بیرون نیایند
قتاده گفت این جمع مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول عهد کرده بودند و از مدت
ایشان چهار ماه مانده بود روز عید اضحی خدای تعالی گفت این مدت تمام باید کرد

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ

وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ

وَآتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

حق

حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون ماههای حرام بگذرند و ماههای حرام رجب است و ذو القعده
و ذو الحجه و محرم است گفت چون این چهار ماه بگذرد هر کجا مشرکان را می یابید
میکشید فرا گفت که در حل باشد و اگر در حرم و اگر در حصن باشد و اگر ماه حلال باشد
و اگر ماه حرام بگیرید ایشانرا و باز دارید و بنشینید برای ایشان بر رهها و طریقها
تا ایشانرا بگیرید پس اگر توبه کنند و از کفر با ایمان آیند و نماز بپای دارند
و زکوة مال بدهند و شرایط اسلام بجای آورند راه ایشان بگشایید و دست
از ایشان بدارید که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست بعضی گفته اند که این دلیل است
بر آنکه تارک نماز عمدا مستحق قتل باشد چنانکه ایمان سبب حقن خونست نماز
و زکوة هم سبب حقن خون گفته است که فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة
حسین الفضل گفت که این آیت ناسخ است هر آیتی را که در وی ذکر عفو و اعراض فرموده
ضحاک گفت که این آیت منسوخ است بآیت فاما منا بعد و اما فداء و درست آنست که
محکم است برای آنکه اتفاق است از اول کار تا آخر کار رسول صلوات الله علیه
هم قتل کرد و هم عفو کرد و هم فدا ستد و هم در زیادت می بود و خذوهم
و بگیرید ایشانرا و گرفتن اسیر کردن باشد و حدیث ثمامة بن اثال دلیل است
که او گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر کرده نام او ابو امامه و او سید یمامه بود
رسول صلوات الله علیه او را گفت بیا اسلام آور یا خویشتن را باز خر یا تا بکشم
یا آزاد کنم گفت ای محمد اگر مرا بکشی مردی بزرگ را کشته باشی و اگر فدا بستانی
مردی بزرگ را فدا ستانیده باشی و اگر آزاد کنی مهتری را آزاد کرده باشی و اما اسلام نخواهم آورد
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که برو که آزادت کردم چون او این بشنید گفت
اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله کرم تو دلیل نبوتست که تو رسول خدایی برحق
و با یمامه رفت و طعام مکه را ماده از یمامه باشد طعام را از اهل مکه منع کرد
گفت شما را طعام ندهم تا آنگه که ایمان آورید اهل مکه هنوز با رسول بجنگ بودند
پیش رسول صلوات الله علیه نامه نوشتند و شکایت او و رسول فرمود که یا ابا امامه طعام
از ایشان منع مکن او بقول رسول صلوات الله علیه ایشانرا طعام میداد

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ

ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ

لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ

الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ

إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

حق تعالی می‌گوید که اگر کسی از مشرکان با تو پناه دهد و از تو زنهار طلبد تو او را زنهار ده
و در پناه خویش گیر و در جوار خویش آور تا سخن خدای بشنود و حجت بر وی متوجه گردد
اگر اسلام آرد نجات یابد و آخرت یابد و الا او را با مأمن گاه خود رسان که بایست
و زنهاری تست بر ایشان اگر خواهی با وی قتال کن تا با وی غدر و خیانت نکرده باشی
و این همه برای آن می‌باید که ایشان قومی جاهل و نادان اند بر ایشان تعجیل نباید کرد تا
که بدانند و این دلیل است بر آنکه کلام خدای هم از قبیل حرف و صوت است برای آنکه
سماع جز در حرف و صوت صورت نه بندد آورده اند که جماعتی جمع شده بودند
و راه بزدند و کسانی را که بر مذهب ایشان نبودند می‌کشتند اتفاق را کاروانی
بر ایشان بگذشت و ابو الهذیل در میان ایشان بود ایشان بترسیدند و امید از
جانهای خود ببریدند ابو الهذیل گفت هیچ اندیشه مدارید و این کار را به من
گذارید که من دفع ایشان بکنم ایشان برسیدند که شما چه مردمانید و کدام قومید
ابو الهذیل گفت ما قومی از مشرکان مستجیر آمده ایم تا کلام خدای بشنویم خارجیان

گفتند که مرحبا و آیتی چند از قرآن بر ایشان خواندند ایشان گفتند آمنا و صدقنا
گفتند اکنون که شما در جوار مایید بروید به سلامت ابو الهذیل گفت نه [illegible]
گفتند چگونه گفت ما را با مأمن گاه رسانید که خدای تعالی می‌گوید و ان احد
من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه گفتند راست گفتی
با ایشان برفتیم و ایشان را با مأمن گاه خود رسانیدیم آنکه خدای تعالی فرمود بر سبیل انکار
و تعجب که مشرکان را چگونه عهدی بود نزدیک خدای و پیغمبرش یعنی نباشد و
محال بود که ایشان را عهدی بود با غدری و خیانتی که در دل خود دارند طمع در عهد ایشان
مکنید که بعهد وفا نکنند مگر آنکسانی که شما با ایشان عهدی کردید نزدیک
مسجد الحرام عبد الله عباس گفت که قریش بودند مجاهد گفت که خزاعه اند ابن اسحق
گفت که قومی از بنی کنانه بودند و بنی ضمره که ایشان غدر کردند و عهد
نشکستند بفرمود ما را تا ایشان بر عهد باشند استقامت کنند شما نیز بر آن عهد
باشید و تعرض ایشان مشوید که خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران را دوست می‌دارد
آنکه بر سبیل انکار و استبعاد ثبات مشرکان بر عهد تکرار استفهام کرد
و گفت چگونه ایشان را عهدی باشد یا چگونه ایشان را [illegible] و چگونه
مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی که اگر چنان بود که ایشان را بر شما ظفری بود و دست یابند
بر شما نه مراقبت عهد شما کنند و نه حرمت خویشی شما نگاه دارند و شما را زنده
رها کنند پس شما چگونه بر ایشان اعتماد کنید [illegible] و جبرئیل آمد
و رسول را از سر او خبر داد رسول صلوات الله علیه کس فرستاد و او را باز آوردند گفت
ای عباس وای عم چون [illegible] که ایشان را چگونه رها کنند
و ایشان شما را به دهنهای خود یعنی به زبانهای خویش راضی می‌کردانند به زبان یعنی
می‌گویند که شما از ما راضی می‌شوید و دلهای ایشان منکر است که به زبان می‌گویند
ایشان هم کافرند هم منافق چه باطن خلاف ظاهر دارند و سیرت منافقان دارند
و بیشترین ایشان فاسق اند و این اشارت است از کل یعنی همه منافق اند
اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ

فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

حق سبحانه و تعالی این مشرکان را صفت کرده و گفت که ایشان خدای را بهای اندک
بستدند و این قوم ابو سفیان بود و امثال او که کافران را طعام میداد و بزرگی کرد
تا محمد را یار نباشند و خلفای رسول را نمی داد جبائی گفت که این جهودان بودند
که در عهد رسول عهد بشکستند بخطای اندک و طمع قلیل که ایشان را بود از سفله
و برای آن قلیل خواند که با منافع آخرت ایشان از خود فوت کردند از ثواب آخرت
اندک بود بر این کافران مردم را از راه خدای باز داشتند بد کرده اند و بد کاری
بود که ایشان می کردند و در هیچ مومن مراقبه و محافظت هیچ عهدی و خویشی
و قرابتی نمی کردند و این را برای آن مکرر کرده اند که این آیت در حق ایشان
که آیات خدای عوض اندک ستاندند و از راه دین خدای مسلمانی مردمان را منع کنند و این اول
در حق جمله ناقضان عهد است و بر قول جبائی جهود اند آنکه گفت ایشان اند که
ظالمان و متعدیان از راه حق بگشته اند و از حدی که ایشان را نهاده بودند در تکلیف
تجاوز کردند پس اگر چنان باشد که ایشان توبه کنند و ایمان آورند و نماز
پنج گانه اقامت کنند و شرط اسلام در ادای زکوة بجای آرند ایشان در دین
برادران شما اند و چگونه برادر از شما باشند که ایشان هم مومن باشند و هم مسلمان
آنگه گفت ما تفصیل و بیان آیات و حجج می کنیم برای قومی که بدانند و اندیشه
می کنند تا علمشان حاصل آید وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ

مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ

لعلهم

لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا

بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ

أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و اگر ایشان سوگندها که
خورده اند بشکنند پس از آن عهد کرده باشند و سوگند را خلاف کنند
در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند با ایشان قتال کنید که ایشان
ائمه کفر اند و پیشروان اهل شرک اند عبد الله عباس گفت که ائمه کفر
ابو سفیان بن حرب است و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل
و دیگران از رؤسای قریش که عهد رسول بشکستند مجاهد گفت که اهل
فارس اند و اهل روم حذیفه یمانی گفت اهل این آیت هنوز نیامده اند
و لیکن خواهند بود و با ایشان قتال کنند و علی از اولیاء الله علی بن ابی طالب
روز جمل این آیت برخواند آنگه گفت اما و الله لقد عهد الی رسول الله صلی الله
علیه و سلم و قال لی یا علی لتقاتلن الفئة الناکثة و الفئة الباغیة
و الفئة المارقة گفت ائمه کفر را کارزار کنید که ایشان را سوگند نباشد
یعنی سوگند وفا نکنند و حرمت سوگند ندارند و بر آن ثبات ننمایند
از آنکه ایشان اعتقاد ندارند بخدای و حرمت سوگند و قدر او نشناسند
با ایشان قتال کنید تا باشد که ایشان از کفر و عناد باز ایستند
آیا کارزار نکنید شما با قومی که سوگندها را نقض کردند و قصد آن کردند که
پیغمبر را از مکه بیرون کنند و ایشان اول کارزار با شما ابتدا کردند روز
بدر و ابتدا کردند بقتال بنی خزاعه که حلفای رسول بودند آیا می ترسید شما از ایشان
بترسید از خدای ترسید و خدای سزاوارتر است از و بترسید در ترک قتال
ایشان اگر شما مومنید از خدای و عقاب خدای بترسید قَاتِلُوهُمْ
يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ

وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ

عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا

وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

حق سبحانه به سبیل بشارت و معجزه به باب اخبار از غیب می گوید که کارزار کنید
با این کافران تا خدای تعالی ایشان را به دست شما کشته کرداند بعضی کشته کردند
و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل کرده اند ایشان را به قهر و اسر و نصرت کند
شما را بر ایشان و شفا دهد سینهای کروهی مومنان را مجاهد سینه کنند
که ایشان خزاعه اند حلفای رسول صلوات الله علیه و نیز تا ببرد خشم از دلهای ایشان
برای آنکه چون یار خود دریابند و انتقام بکشند از دشمنان خود دلهای ایشان
خوش کرده و این آیت معجزیست از معجزات رسول برای آنکه این خبرست از غیب
و مخبر به وفق خبر آمد این وعدها به انجاز رسید و این نباشد الا به وحی و نقل خدای
تعالی آنکه به سبیل استیناف گفت و خدای تعالی قبول کند توبه آنکه که
خواهد و ابی لطفی کند که نزد آن اختیار توبه کند و توبه وی بپذیرد چون عکرمه
ابن ابی جهل و سهیل بن عمرو و در این بشارت است آنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد
و نیز معجزه باشد رسول را چون مخبر به وفق خبر باشد و بکرد آنکه تا بدانند که
قتال با ایشان موجب توبه نخواهد بود و خدای تعالی دانا است به توبه ایشان چون
توبه کنند و حکیمست نکند و نفرماید به قتال ایشان الا از بهر آنکه در
حکمتی بود آنکه خطاب کرد و گفت یا خود پنداریدی شما که شما را رها کرد
و بکذاشتی استفهام به سبیل انکار و توبیخ است یعنی شما را بکذارند و رها نکنند

را بجهت شما

برانجه شما را بیند تا آنکه که مخلصان که مجاهد اند در راه خدای از دیگران ممتاز
نکرده اند و حکونه بکذارند شما را و هنوز خدای ندانسته است که از شما
مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد
نباشند خدای شما را مجاهد نداند در حال و اکرچه در ازل عالم بود به آنچه معلوم
و علم آنکه از چیزها خواهد بود به وجود آن چیز چون موجود شود و گفته اند
که معنی آنست که خدای تعالی با شما معامله آن کرده که ایشان با اختیار و امتحان
استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت داشت این مجاز
بر وی روا کرد و لم یتخذوا و خدای از ایشان ندانسته است که ایشان جز از خدای
و رسول و مومنان دوستی کرفته اند یعنی هنوز نا کرفته اند و مراد نفی علم نفی
معلوم است و خدای تعالی آنچه شما می کنید دانا و خبیرست جزای آن از نیک و بد شما

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ

بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ

وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که چون عباس را اسیری بگرفتند
روز بدر مسلمانان روی در روی نهادند او را ملامت کردند به کفر و قطع رحم و سخن
درشت در روی او گفتند عباس گفت چونست که مساوی ما می گویید و محاسن ما
فراموش کرده اید امیر المومنین علی [illegible] گفت شما را چه محاسن است گفت عمارت
مسجد حرام و حجابت کعبه و سقایة الحاج و فکاک الاسری خدای تعالی این آیت فرستاد

ورد کرد بر عباس و گفت درست نباشد که عمارت مسجد الحرام کنند در حالی که ایشان بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشند که بر خود بکفر اقرار دهند و گواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشند که بر خود گواهی داده باشند یعنی ایشان را نرسد که چون ایشان از عمارت مسجد الحرام خوانند و ایشان بر کفر اصرار کرده باشند و مسجد حرام را مساجد خواند بلفظ جمع برای آنکه جمله مسجدها روی فرا وی دارند و برای آنکه مردم در وی از همه جانب نماز کنند روی فرا او جهت کعبه کرده و گواهی ایشان آنست که گویند ما مشرکیم چنانکه جهودان و ترسایان گویند که ما جهود و ترساییم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجده بتان بود آنکه می‌کنند که بتان مخلوق اند آنکه گفت ایشان آن باشند که اعمال ایشان باطل است یعنی آنچه ایشان پنداشتند که آن عبادت است عمل نبود و ایشان همیشه در دوزخ و عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجدهای خدای تعالی آن کس کند که بخدای ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة بدهد و نترسد الا از خدای تعالی بس این جماعت که برین صفت باشند شاید که ایشان از جمله راه یافتگان باشند و لفظ عسی را برای آن آورد تا از معاصی بر حذر باشند و عمارت مسجد را متعهد باشد بنماز جماعت و انبوهی نماز کنندگان ابو سعید خدری گفت که از رسول صلوات الله علیه شنیدم که گفت چون بینی که مردی آمد و شد می‌کند بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده بر ایمان او برای آنکه خدای تعالی می‌گوید إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ نعمان بن بشیر گفت من نزدیک منبر رسول نماز میکردم مردی گفت که باک ندارم از آنکه هیچ عملی نکنم بر از آنکه حاجیان را آب می‌دهم دیگری گفت که من باک ندارم اگر هیچ عمل نکنم بعد از آنکه عمارت خانه خدای می‌کنم و دیگری گفت جهاد از همه فاضلتر است ورا خدای عمر گفت خاموش باشید و خصومت نزدیک منبر رسول مکنید رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آید من از وی بپرسم تا کدام فاضلتر است از هر سه چون رسول صلوات الله بیرون آمد حکومت پیش او بردند خدای تعالی این آیت فرستاد انما یعمر مساجد الله

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

شعبی و حسن بصری و محمد بن الکعب القرظی گفتند که این در شان امیر المؤمنین علی و عباس بود که که دو عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت می‌کردند عباس گفت که من بهترم زیرا که سقایة الحاج بدست منست و حاجیان را آب می‌دهم طلحه بن شیبه گفت من بهترم که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن بمن تعلق دارد و اگر خواهم همه شب در خانه توانم بودن این گفت و گوی درمیان ایشان دراز شد گفتند باید که او لین کسی که این را آرزوی احکام کردانیم تا درمیان ما حکم کند گفتند و باشد نگاه کردند امیر المؤمنین علی را دیدند که می‌آمد گفتند الله اکبر ما را بهتر از حاکم نباید بستاد و گرفتند و بنشاند و قصه در پیش او باز راندند و گفتند الا داد لکما علی خیر منکما من نماز را نام بکسی که او بهتر از شماست گفتند که او کیست گفت من ضرب هامکما

بالسیف حتی تأذن کما الی الاسلام از شما بهتر کسی است که تیغ از سر شما باز نگرفت کنند
تا آنکه که شما را باسلام آوردند کفتند هذا تا این از خود کفایت می کنی کفت بلی وجه منع
از آنکه این کویم و من بیرون آنکه صاحب جهاد بوده مردد در خدای بدو قبله بار خلق
نماز کردیم و بیش از شما مدتها با رسول عبادت خدای کرده ام ایشان خصومت خود فراموش
کردند و روی با او آوردند و کفتند ما را خصومت با تو افتاد بیا تا پیش رسول روم
پیش رسول آمدند و کفتند یا رسول الله یا رسول الله این کودک آمده است و بر ما
تفاخر می کند رسول صلوات الله علیه کفت چگونه قصه شروی باز کفتند
رسول صلوات الله علیه هیچ نکفت منتظر وحی بود تا کی نکوید ساعات این آیه
علی می کند خدای تعالی این آیت فرستاد اجعلتم سقایة الحاج ایا شما آب دادن حاجیان
و عمارت کردن خانه کعبه را مانند کسی می کنید که وی ایمان آورد بخدای و رسول خدای
و بروز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای و بروز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای
شما ایمان و ثواب کسی می دانید که وی حاجیان را آب داد و عمارت خانه خدای کرد
نه هرکز این نباشد که ایشان با یکدیگر یکسان باشند و نزدیک خدای
نباشد با یکدیگر و ایشان را با یکدیگر یکسان ننهد در ظلم باشد و خدای تعالی
ظالمان را هدایت نکند و او بهشت نماید آنکه وصف کرد آنان را که تفضیل داد
ایشان را بر عباس و شیبه و کفت آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند از مکه
و بمدینه آمدند و در راه خدای جهاد کردند ایشان به درجه و پایه و منزلت بزرگ نزد
خدای بزرکوارتر تعالی ایشانند که ظفر یافتکان و رستکارانند و این آیت امیر المومنین علی
لایق تر است که هیچ کس را آن درجه و منزلت نیست نزدیک خدای بعد از پیغمبر که امیر المومنین را
و رسول خدای کفت ان احب الناس الی یوم القیمة و ادناهم مجلسا امام عادل
و او عادلتر امام بود و رسول خدای در حق او و شیعه او کفته است چنانکه جابر بن
عبد الله انصاری روایت کرد که علی و شیعته هم الفائزون علی ابن ابی طالب و شیعه او
رستکارانند و چون وی بران شقی الاشقیا ضربتی زد کفت فزت و رب الکعبه
آنکه خدای تعالی بیان حال ایشان کرد و کفت خدای ایشان پروردکار ایشان را

بشارت می دهد

بشارت می دهد برحمتی و بخششی از خویش و رضا و خشنودی و بهشتها که ایشان را در آنجا
نعمتی مقیم و جاوید باشد نانکه ازیشان منقطع کردد و ایشان در آن بهشت
و بآن نعمت خالد و جاوید باشند و نزدیک خدای تعالی مزدی بزرک و ثوابی عظیم است

يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم واخوانكم اولياء ان
استحبوا الكفر على الايمان ومن يتولهم منكم فاولئك
هم الظالمون قل ان كان آباؤكم وابناؤكم
واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واموال
اقترفتموها وتجارة تخشون كسادها ومساكن ترضونها
احب اليكم من الله ورسوله وجهاد في سبيله فتربصوا
حتى ياتي الله بامره والله لا يهدي القوم الفاسقين

عبد الله عباس کفت چون خدای تعالی مومنان را فرمود که با رسول صلوات الله علیه
هجرت کنند و از مکه بمدینه روند و ترک پدران و برادران و خویشان خود کنند
چون کافر باشند و بر دین شما نباشند مسلمانان کفتند یا رسول الله اکر ما
تبرا می باید کرد از کافران بومانا از پدران و برادران و خویشان تبرا باید کرد
مالها و تجارتهای ما همه تباه شود و سرایهای ما خراب کردد خدای تعالی این آیت
فرستاد و کفت ای مومنان وای کرویدکان وای آنانکه ایمان آوردید مپندارید پدران خود

وبرادران خود دوستی مگیرید و با ایشان اختلاط مکنید که ایشان ایمان نیاورده‌اند و اختیار کفر
وکفر را بر ایمان برگزیدند و دوست داشتند و هرکه از شما با ایشان موالات کند
او از جملهٔ ظالمان باشد ای محمد بگو که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان
و خویشاوندان شما و مالهایی که آنرا کسب کرده‌اید و تجارتی که از بازرگانی که از
کسادی و ناروایی آن می‌ترسید و مسکنها و سراهایی که شما آنرا پسندیده‌اید اگر
این همه شما را خوشتر است و دوست داشته‌تر است از خدای و رسول او و جهاد کردن در راه
دین او پس شما چشم دارید و منتظر باشید تا آنگه که خدای تعالی کاری که خواهد
کردن بکند و امر خود یعنی کار خود بیارد از فتح مکه و گشادن آن بر دست
مومنان حسن بصری گفت هذا وعید بلیغ یا اجل که ایشان را بان وعید
کرده است و خدای تعالی راه ننماید فاسقان و بیرون آیندگان از امر حق بهشت
ابو صالح از ابن عباس روایت کرد که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که هجرت کنید
مرد بیامدی و زن و فرزند و برادر و خویشان را گفتی که من بمدینه می‌روم
اگر با من بیایید و الا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نماند اگر این
از پی با بجا آیید من با شما التفات نکنم کس بودی که هجرت کردی و رغبت کردی
و کس بودی که گفتی من بیایم و کس بودی که در او آویختی از زن و فرزند و برادران
و گفتی من رها نکنم که تو بروی مرد آنجا از شفقت بر ایشان باز ایستادی و هجرت نکردی
خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد و پیدا کرد که کار دین و اسلام مقدم است
بر نسب و قرابت از بهر دین ترک زن و فرزند و مالی باید کرد و چون قطع مادر و پدر
و برادر از بهر دین واجب است قطع اجنبی واجب‌تر و لازم‌تر باشد رسول خدای
میفرماید لا یجد احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله هیچ کس از شما
لذت ایمان و حلاوت آن نیابد تا آنگه که دوستی او و دشمنی او در رضای خدای و دین او باشد
و درین آیت بر جملهٔ مومنان واجب کرده آمده اند که از بهر دین خود از پدر و مادر و جملهٔ
خویشان و جملهٔ منافع و مکاسب و حظوظ دنیا بجده شوند خدای تعالی ما را توفیق دهاد
تا در دین قیام نماییم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم

لقد نصرکم الله

فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا
لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلک جزاء الکافرین
ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم

حق سبحانه و تعالی منتی که بر مومنان کرده است باز یاد ایشان می‌دهد و می‌گوید که
خدای شما را نصرت کرد و یاری داد در مقامهای بسیار و جایگاههای کارزار
و در روز حنین و این نام وادی است میان مکه و طایف که مسلمانان را آنجا با کافران
حربی افتاد و اتفاق چنان بود که چون رسول را صلی الله علیه و سلم فتح مکه بود در ماه رمضان
چند روز از ماه شوال گذشته بود از مکه بیرون آمد و روی بحنین نهاد برای قتال هوازن
دوازده هزار مرد با رسول بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جملهٔ طلقا و از آن
بیشتر عجبی که آن روز بود هرگز نبود و مشرکان چهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف
رئیس هوازن مالک بن عوف النصری بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل بود چون
بیکدیگر رسیدند ابوبکر گفت لا نغلب الیوم من قلة رسول صلوات الله علیه
بشنید خوشش نیامد از آنکه کارزار در پیوستند و حرب آغاز کردند و درهم
آویختند و بر هم ریختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند و ایشان را بازپس بردند
و پراکنده کردند و جمله بغنیمت گرفتن مشغول شدند مشرکان که گریخته بودند یکدیگر را
گفتند یا حماة السوء کجای گریزید و زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده
این بگفتند و باز گشتند و خود را بر مسلمانان زدند و ایشان همه بغنیمت مشغول

کی بودند لشکری عظیم بر مسلمانان افتاده بود همه منهزم شدند قتاده گفت
و با رسول صلی الله علیه کس نماند الا ده کس از بنی هاشم و هم ایشان مرد انصاری بود با او
ایمن بن ام ایمن او کشته شد و آن نه کس ماندند امیر المومنین علی علیه السلم بود در پیش
ایستاده و رایت در دست گرفته قتال می کرد و عباس بن عبد المطلب بر راست او
ایستاده بود و فضل عباس بر چپ او و ابو سفیان بن الحرث بن عبد المطلب از پس
پشت او و نوفل بن الحرث و ربیعة بن الحرث و عبد الله بن الزبیر و عتبه و معتب
پسران ابو لهب گرد او در آمده بودند دیگران همه گریخته بودند عباس بن عبد المطلب
درین وقت گفت   نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة   وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا
وقولی اذا ما الفضل کر بسیفه   علی القوم اخری یا بنی لیرجع   وعاشرنا لاقی الحمام
لما ناله فی الله لا یتوجع   چون رسول صلوات الله علیه دید که قوم بهزیمت شدند
عباس را گفت که آواز ده در ایشان و عباس مردی بلند آواز بود چنانکه روایت
کرده اند که روزی در مکه غارت بود عباس آواز برداشت که وا صباحاه هیچ آبستنی
نماند که آواز او بشنید که کودک از شکمش جدا نشد عباس ندا کرد بآواز بلند و گفت
یا معشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون
اذکروا العهد الذی عاهدتم علیه رسول الله چون آواز عباس بشنیدند همه
باز گشتند لبیک لبیک گویان و این هزیمت در شب بود و رسول صلوات الله علیه
در میان وادی بود و مشرکان کمین گشاده بتیغ و نیزه و عمود با مسلمانان جنگ کردند
چون مسلمانان باز گشتند و خود را بر مشرکان زدند و تیغ و تیر در کار فرمودن گرفتند
رسول صلوات الله علیه در آن شب یک لحظه روی باز نگریست چون ماه شب چهارده آن
نور از روی او بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی که ماه شب چهارده است الله در
و مسلمانان را بر قتال کردن تحریض کرد و نگریستن [illegible] بآواز بلند می گفت این ما
عاهدتم الله علیه هیچکس نماند که آواز رسول صلوات الله علیه نشنید و باز نگریست
راوی خبر گوید مردی می آمد از هوازن بر شتری نشسته سرخ موی و رایتی سیاه در دست
گرفته و در پیش قوم ایستاده چون ظفر یافتی از مسلمانان و فرصت نیزه بر وی زدی

و وی را بکشتی و بر لشکر زدی و چون فرصت یافتی رایت بر داشتی و جماعتی با او در عقب
هر عقب [illegible] امیر المومنین علی علیه السلم در عقب [illegible] آهنگ او کرد و در
سیفی بزد بر شتر او آمد و بیفتاد و مرد بر زمین افتاد تیغی بر وی زد و او را
بدوزخ رسانید چون مشرکان آن را بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی بدیشان
آوردند و تیغ و نیزه را کار فرمودند و رسول صلوات الله علیه گفت اللهم انک
اذقت اول قریش نکالا فاذق آخرهم نوالا و رسول صلی الله علیه در رکاب
خود بر پای خاست و گفت الآن حمی الوطیس اکنون حرب گرم شد و آنگاه گفت
انا النبی لا کذب   انا ابن عبد المطلب پاره خاک بر گرفت و در روی مشرکان
انداخت و گفت شاهت الوجوه از آن لشکر هیچکس نماند که آن خاک بچشم وی نرسید
و خدای تعالی پنج هزار فرشته را بمدد فرستاد حسن بصری گفت هشت هزار بودند
سعید بن المسیب گفت یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون
ما را ملاقات افتاد با مسلمانان بر ایشان زدیم و ایشان را منهزم کردیم
تا نزدیک خداوند شتر سپید رسیدیم یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم پیرامن او
مردانی دیدیم نیکو روی سپید جامه چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه
و در روی ما نهادند و ما را هزیمت کردند من گفتم یا رسول الله ما ایشان را
ندیدیم ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و ذلک قوله و انزل جنودا
لم تروها راوی خبر گوید چون امیر المومنین ابو جرول را بکشت از آنجا مشرکان
بهزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و ایشان را می کشتند تا که دو زن گرفتند
منادی رسول آواز داد که رسول صلوات الله علیه میفرماید که اسیران را مکشید
مردم دست از کشتن بداشتند و در ایام فتح مکه از بنی هذیل مردی را بجاسوسی فرستادند
که او را ابن الاکوع گفتندی روز حنین وی را اسیر گرفتند عمر خطاب بگذشت او را بدید
انصاری را گفت دانی که این مرد کیست این آنست که در ایام فتح مکه ما را
جاسوس بود او را بکش که دشمن خداست انصاری وی را بکشت رسول را صلوات الله علیه
از آن خشم آمد و گفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید گفت

بقول عمر گشتم و از عذر خواست مشرکان از انجا بگذر بخشید و با وطاس امدند رسول صلوات الله علیه
مردی را نامزد کرد از اشعریان نام او ابو عامر و لشکری بدو داد تا او برفت و ایشان را
پراکنده کرد و امیر مشرکان مالک بن عوف النضری بطایف گریخت و انجا در حصن رفت
رسول صلی الله علیه و سلم بر اثر ایشان بطایف شد و طایف را حصار داد و در شوال
تا اخر کارزار کرد و چون ذو القعده درآمد که ماه حرام بود باز ایستاد و از انجا بر نشست
امد که از جعرانه گویند و انجا احرام گرفت بعمره و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس
قسمت کرد و نصیبی تمام داد مؤلفه قلوب را چون ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن
ابی جهل و صفوان بن امیه را و حارث بن هشام را و عبد الله بن امیه و معاویه ابن
ابو سفیان حرب را و هشام بن مغیره را و اقرع بن حابس را و امثال ایشان را هر یکی را از پنجاه
تا صد شتر بداد و انصار را از آن نصیبی اندک داد از چهار و پنج و مانند این انصار را از آن
سخت امد و در سخن گفت و گروی کردند یکی گفت این شد در ما که هیچ روی نمی باید
دیگری گفت همه غنیمت بقوم خود داد و ما را محروم کرد و یکی گفت تیغ ما زدیم و غنیمت
کافران بردند و عباس بن مرداس در این معنی گفت   اتجعل نهبی و نهب العبید
بین عیینة و الاقرع   فما کان حصن و لا حابس   یفوقان حبذی فی مجمع
و ما کنت دون امرئ منهما   و من تضع الیوم لا یرفع   این حدیث بسمع رسول رسید
بفرمود تا انصار را ندا کردند تا جمع شوند و در جایی بنشینند که کسی دیگر میان
ایشان نباشد که از ایشان نبود ایشان بنشستند و جمع گشتند رسول صلوات الله علیه
با امیر علی بن ابی طالب بیامد و در میان ایشان بنشست و گفت مرا از شما چیزی بگوش رسید جواب
دهید گفتند که بگو یا رسول الله گفت نه شما ضال بودید خدای شما را بمن هدایت کرد
گفتند بلی یا رسول الله و لله المنة و لرسوله گفت نه شما پراگنده بودید خدای
شما را بمن برهانید گفتند بلی و لله المنة و لرسوله گفت نه شما اندک بودید خدای شما را
تمکین بسیار کرد همه گفتند بلی و لله المنة و لرسوله آنگه خاموش شد ساعتی و گفت
جواب دهید مرا یا که نزدیک شماست گفتند جواب ادیم انجه دانستیم و سپاس داری
کردیم و گفتیم منت و فضل خدای راست و آنکه تراست که رسول را بی رسول صلوات الله علیه

فرمود

فرمود که اگر خواهید می توانید گفت و انت فقد کنت جئتنا طریدا فآویناک
و خایفا فآمناک و مکذبا فصدقناک ترا براندند ما با خود گرفتیم و خایف
بودی ایمنت کردانیدیم و ترا دروغ زن داشتند ما تصدیق کردیم انصاریان که
این بشنیدند گریه آغاز کردند و زاری کردند و برخاستند و دست و پای رسول را بوسه دادند
و گفتند ای رسول خدای تن و جان ما فدای تو باد هر مال که ما راست بگیر و اگر خواهی
بر قوم خود تفرقه کن و جوانان ما که این سخن گفتند بدانستند که این برای دفع فتنه بود
اکنون توبه کردند و استغفار می کنند برای ایشان استغفار کن رسول خدای فرمود
اللهم اغفر للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار یا معشر الانصار
اما ترضون ان یرجع الناس بالشاء و النعم و انتم ترجعون و فیکم رسول الله
شما راضی نباشید که مردم باز گردند و نصیب ایشان گوسفند و شتر باشد و در نصیب شما
رسول خدای بود گفتند بلی رضینا بالله و عنه و برسوله و عنه و رسول صلی الله علیه
فرمود الانصار کرشی و عیبتی و لو سلک الناس وادیا و سلک الانصار شعبا لسلکت
شعب الانصار انصار با زن صاحب سر من اند و خواص منند اگر مردمان بیک وادی فرو شوند
و انصار براهی دیگر فرو شوند من براه انصار فرو شوم آنگه عباس بن مرداس بیت خواند
و گفت تو گفتی اتجعل نهبی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع آنگه علی را گفت
یا علی قم فاقطع لسانه برخیز و زبان او ببر عباس گفت والله که این سخن
سخت تر آمد که دشمن را با شمشیرها آمده در برابر یا علی دست من گرفت و می برد والله
من دانستم که کسی باشد که مرا از وی باز ستاند فریاد خواستمی و لیکن دانستم که کسی
پای پیش او نتواند نهادن جز مرا پایه ببرد گفتم یا علی زبان من بخواهی برید
گفت آنچه مرا فرمودند در حق تو خواهم کردن و هر ساعت که مرا پیشتر می بردی
من همین گفتمی و وی همین جواب دادی مرا آورد تا نزدیک شتر غنیمتها که مرا گفت
رسول ترا چه فرمود است از غنیمت شتر گفتم که چهار فرمود است گفت اکنون
برو و از چهار تا صد بشمار که تراست من گفتم یا علی رسول زبان بریدن من
این خواست گفت آری گفتم پدر و مادر من فدای شما باد چه کریم و حلیم و علیم

مردمانید شما انکه گفتم که با تو مشورت می کنم مراد بین جه صواب باشد گفت صواب انست که
جون رسول انجهار شتر فرموده بود و انا اهل جهار کرده تو نیز جهار استانی و انا اهل جهار بانی
یعنی انا انصار و مهاجرانی بیش از بنجاه است سعید بن المسیب میگوید در روز شش هزار برده بیاورد
و قسمت کردند و رسول صلوات الله علیه که هر زن که ابستن است باوی نزدیکی مکنید
و هر زن که ابستن نیست او دو روز باشید تا انکه که استبرا کنند بحیض انگه جماعتی از هوازن
بیامدند بطوع اسلام اوردند و گفتند یا رسول الله تو بهترین و کریم ترین جهانیانی
زنان و فرزندان ما را که بیاوردی و امروز مسلمانیم بفرمای تا بما دهند رسول صلوات الله علیه
فرمود که این غنیمت است لیکن از طریق مسامحت زنان و فرزندان می خواهید که با شما
دهم یا مال گفتند یا رسول الله ما بر حسب خویش کبرنمیم بفرمای تا زنان و فرزندان ما را
با ما دهند رسول صلوات الله علیه فرمود که هر جه حصه من و نصیب بنی عبد المطلب است
من دهم بنی هاشم من با ایشان دادم گفت که ما موافقت کنیم همه گفتند که ما موافقت
کنیم و هر جه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان ایشان همه باز دادند رسول صلوات الله علیه
فرمود که این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمت افتد عوض باز دهم و هر که نخواهد که
از هر زنی جهار شتر فدیه بستاند همه گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم و فدا نمی خواهیم
همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت و ان زن را او برداشته بود
با ایشان بخانه برد راوی خبر گوید که جون رسول صلوات الله علیه غنیمت حنین بخشید مردی بیامد
دراز بالای کندم گون پیشانی ناکرده و بر دو میان دو پیشانی او اثر سجود گفت بدیدم که این
غنایم جه کردی گفت جه کردم گفت عدل نکردی رسول را خشم امد و گفت ویحک
جون عدل نزدیک من نباشد نزدیک که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری
تا گردن او بزنیم فرمود دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق
السهم من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه گفت رها کنید وی را که وی را
اتباع باشد که از دین بیرون شوند جنانکه تیر از نشانه و خدای تعالی ایشان را بدست دوست
داشته ترین کسی بکشد که او را از همه خلقان دوست تر دارد و جنان بود که رسول خدای
خبر داده بود همه بر دست امیر المومنین کشته شدند در نهروان تا بحق جانکه حق تعالی ایشان را گفت

که یاد کنید

که یاد کنید و زحنین را که شما در ان روز بسیار بودید و کثرت که شما را بود شما را بعجب آورد
و خوش می امد و بدان مینازیدید ولم تغن عنکم شیئا و ان کثرت و بسیاری
شما را هیچ سودی نکرد و ان لشکر اندک بر شما غلبه کردند و زمین با این
فراخی که وی را بود بر شما تنگ گشته بود از غلبه ایشان تا بانکه برگشتید
و پشت بدادید و بهزیمت شدید پس خدای تعالی سکینه و ارامی بر رسول خود و بر مومنان
فرو فرستاد الیوم انکه همه برفتند و رسول را تنها رها کردید رسول با ندای ان دیگر
خدای تعالی ایشان را حرم فرستاد تا ثبات نمودند تا از حضرت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد
لشکری که شما ایشان را ندیدید یعنی جنانکه گفت این فرشتگان مومنان را تشجیع و تقویت
دل میدادند و کار زار نکردند الا روز بدر و خدای تعالی عذاب کرد انکسانی را که
کافر شدند بقتل و اسر و سبی اموال و اذلال و همچنین باشد جزا و پاداشت کافران
که جون رسول را رها کردند و بگریختند انکه توبه کردند و باز امدند و گریختن از
زحف گناهی بود که توبه از او واجب بود و همچنین از کافران توبه قبول کند
جون از کفر باز ایند و ایمان ارند جنانکه بعضی از قبیله هوازن بعد از جنگ
باز امدند از کفر و اسلام اوردند و خدای تعالی امرزنده و مهربانست با ایشان
رحمت کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا
الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ
عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
حق سبحانه و تعالی مومنان را خطاب کرد و اعلام فرمود که ای مومنان و ای گروندگان
بدانید که انانکه مشرکانند بخدای شرک اوردند ایشان نجس و پلیدند از عقیدت
و فعل گفتند نجس بمعنی قذر است ابن عباس گفت المشرکون الا رجس خنزیر کلب

وکافر نیز دیگر شافعی و فقهای دیگر نجس الحکم چون جنب و مذهب اهل شیعه کافر نجس العین
و نجس الحکم است و ظاهر آیت بر این دلیل میکند که نجس العین است و هم نجس الحکم
برای آنکه میان ایشان تنافی نیست و مراد بنجس العین آنست که هر که بکافر باز رسد پلید
شود و اگر نجاست او مقصور بودی بر حکم تعدی نکردی چنانکه جنب و حائض
و مراد با آنکه نجس الحکم است آنست که با ایمان حکم نجاست او زایل شود پس کافر
از یک وجه نجس العین است و از یک وجه دیگر نجس الحکم و حکم سایر اصناف کفار
حکم مشرکانست الا آنکه اگر کافر تر باشد بباید شستن و اگر خشک باشد آب بر او باید زد
و اگر مصافحه کنند و خشک باشد بخاک بباید مالید حسن بصری گفت من صافح
مشرکا فلیتوضا گفت که مشرکان پلیدند باید که نزدیک مسجد الحرام نروند و گرد مسجد
نگردند و ظاهر آیت اقتضای آن میکند که ایشان منهی اند از آنکه در حرم روند و گرد آن
گردند از بهر آنکه حرم نزدیک مسجد است و هر که در حرم شود نزدیک مسجد شده باشد
و اخبار اهل البیت بر این وارد است حق تعالی میفرماید که نباید که هیچ مشرک نزدیک مسجد الحرام
شود بعد از سال ایشان این سال یعنی هیچ کافر حج نکند الا این حج که در وی اند
و این سال نهم بود از هجرت که امیر المؤمنین علی سوره برائت بر ایشان خواند
و عهد ایشان بینداخت چون این آیت آمد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان نیایند
طعام نیارند بر ما طعام تنگ گردد و تجارت منقطع شود و بازارها کاسد گردد و مرافق و منافع
فایت شود خدای تعالی این آیت فرستاد وان خفتم عیلة واگر خایف بودید که شما از درویشی
می ترسید که خدای تعالی شما را از فضل و رحمت و نعمت خود مستغنی کرده اند و دری دیگر
از درهای رزق بر شما بگشاید و خدای ایشان را توانگر کرد اند با آنکه اهل جرش و صنعا
ایمان آوردند و از یمن طعام آوردند بر پشت چهارپایان و در زمین بارانها و حرش فراخی پدید آمد که
اهل مکه از آن توانگر شدند ضحاک گفت خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بجزیه اهل کتاب
و توانگر کرد ایشان را بغنیمت خود باز بستاد از سبب کار ایشان یعنی باز رفتن ایشان بجبر نرسید
و از نهیان تا شکرهان با خدای گریزند و امید بدرگاه او دارند و خدای تعالی عالم

بمصالح شما

بمصالح شما در تکلیف و حکیمست در منع مشرکان از مسجد الحرام قاتلوا
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ
عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ابن عباس گفت چون خدای تعالی مشرکان را نهی کرد از آنکه
بمکه آیند شیطان در دل این جماعت انداخت که ایشان بنیایند تا حج خود بدو طعام
از کجا بیند خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را بقتال اهل کتاب فرمود و بجزیه که ایشان
قبول کنند مستغنی شان کرد اند کلبی گفت که چون این آیت آمد رسول بغزای بنی قریظه
و بنی النضیر رفت و ایشان مصالحه کردند و آن جزیت اول بود و در اسلام که اهل کتاب
گزاردند و اول ذلتی بود که بایشان رسید میگوید بقتال آیید رسول الله صلوات الله علیه
وسلم و مسلمانان را که قتال کنند با آنکسانی که ایشان بخدای ایمان ندارند بنفس خود تعالی
جهودان و ترسایان را وصف کرد بانکه ایشان ایمان ندارند بخدای و اگر چه خدای گویند
خدا را نشناسند برای آنکه خدا را فرزند روا میدارند و آنکه در حق خدای این روا دارد
خدا را نداند و بوی ایمان نیاورده و نیز گفت که بقیامت ایمان ندارند و ایشان اگرچه معتقد
این چیزها باشند مؤمن نباشند برای آنکه اعتقاد آنکه ایمان باشد بعلم باشد و از
دلیل باشد و گفت که ایشان حرام نمیدارند آنچه خدای و رسول آنرا حرام کرده باشد
برای آنکه بشرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند و دین حق که دین خدای
و رسولست ندارند با دین حق که خدا است و حق نامیست از نامهای خدای تعالی ندارند
و این آیت دلیلست بر آنکه جهودی و ترسایی باطلست در حق یشان گفت که از آن
با آنان که صفت ایشان اینست آنکه بیان کرده و گفت از جمله کسانی که ایشان را کتاب
داده اند یعنی توریت و انجیل تا آنگه که جزیت بدهند بدست خود بغیر واسطه ایشان
ذلیل و صاغر باشند و حکم اهل کتاب آنست که اول ایشان را دعوت کنند

باسلام اگر قبول کنند مسلمان شده‌اند و اگر قبول نکنند جزیه بر ایشان عرضه کنند
و شرایط ذمت اگر قبول کنند بر ایشان قرار دهند ایشان را رها کنند و اگر قبول نکنند
با ایشان کارزار کنند تا آنکه ایمان آورند یا جزیه قبول کنند ابو علی گفت معنی
عن یدٍ آن است که باید که بدست خود دهند و روا نباشد که نایبی باز دارند تا مذلت و
صغار ایشان زیادت گردد و گفته‌اند که عن یدٍ یعنی بنقد دهند بنسیه ندهند و گفته‌اند
که ید قدرت و ید نعمت یعنی جزیه بدهند از نعمتی که تمام با ایشان کرد باشید قبول جز
و آنها که از ایشان جزیه گیرند جهودان و ترسایان و گبرانند و صابیان را حکم سایر کفار
دیگر باشد و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی با این موافق است و مجوس اهل کتاب باشند
یا نه شافعی را درین دو قول است و ابو حنیفه بر آن است که ایشان اهل کتاب نیستند و امیر المؤمنین
علی روایت کرده‌اند که او گفت که ایشان را پیغمبری و کتابی بود پیغمبر خود را بکشتند
و کتاب را بسوختند و جزیه را حدی نیست جز آنکه امام مصلحت داند از ایشان
می ستاند یا بر ایشان نهد بر رعیت و شافعی گفت کمتر از دیناری نستانند
اگر درویش بود و اگر توانگر بود چهل و هشت درهم و اما اگر که مالی باشد و کسی بود او را
روی جزیه نباشد و روا نباشد که هیچ ذمی را رها کنند که در حرم شود بهیچ حال
نه برای رهگذر اگر گویند جزیه اهل کتاب طاعتست یا معصیت اگر طاعت است
باید که بدان مستحق ثواب باشند و اگر معصیت است نشاید که خدای تعالی معصیت فرماید
جواب از آن آنست که ستدن امام از ایشان طاعت است و اما دادن ایشان نه طاعت است
و نه معصیت بر سبیل فدیه و دفع قتل است از نفس خود و بنا شستن و جزیه را جزا
و جزا را وصف نکنند بر آنکه طاعت است یا معصیت   وقالت الیهود
عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم
یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون

حق سبحانه و تعالی خبر می دهد از آنچه جهودان و ترسایان می گفتند و بر ایشان رد می کند
گفتار باطل و دروغ ایشان را گفت که جهودان گفتند عزیر پسر خداست
و ترسایان گفتند که مسیح یعنی عیسی بن مریم پسر خداست اینجا سوال کنند و گویند
که خدای تعالی این از جهودان حکایت کرد و ایشان این را منکرند جواب آنست
که با قول خدای تعالی انکار جهودان را تاثیری نباشد چون این آیت آمد جهودان عهد
رسول را منکر نبودند چون سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و مالک بن الصیف
و سبب آنکه جهودان در حق عزیر این گفتند آن بود که از عبدالله عباس روایت
کرده‌اند که او گفت عزیر از جمله اکابر و بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی گفتند
که او پیغمبر بود و توریت در میان ایشان بود و از عزت او را جای تابوت بود و مردم بعضی
یاد داشتند چون معصیت مشغول شدند و ظلم و عدوان پیشه گرفتند خدای تعالی تابوت
از میان ایشان برگرفت چون فراموش کردند توریه از دلهای ایشان برگرفت و از یاد ایشان
برفت منبعد رنج برآمد ایشان پشیمان شدند و از آن عقوبت شناختند توبه کردند و بازگشتند
عزیر دعا و تضرع کرد و از خدای درخواست تا توریت باز وی دهد خدای تعالی
دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد و توریه با یاد او داد و بیامد و قوم را این بشارت
داد و توریه با ایشان بخواند گرفتند بعضی از ایشان اعتماد کردند و بعضی نکردند
تا آنکه خدای تعالی تابوت با ایشان داد و آنچه از او نوشته و یاد گرفته بودند
آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند حرفی کم و زیاد نبود ایشان گفتند
تخصیص عزیر برای آنست که او پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون سدی گفت
که سبب آن بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند و ایشان را می کشتند
و هر جا یافتند ایشان بگریختند و متواری گشتند و در عالم پراکنده شدند
عزیر نیز بگریخت و در بعضی کوهها خدای را عبادت می کرد و از کوه فرود نیامدی
الا روز عید روزی از روزهای عید فرود آمد بر گوری ایستاده و می گفت
وامعشراه و اکاسباه و عزیر در تضرع و دعا بسیار می گفت بار خدایا بنی اسرائیل را علم
دها کردی عزیر فراشد و [illegible] کرد و گفت خدای بترس و او [illegible]

چنان بود که اگر او شوهر بود بیست گفت ای زن تو چنان دانی که روزی بدست شوهر تو
روزی تو بر خداست ترا او شوهر تست او جمله خلایق را گفت می‌دانی که روزی جمله خلایق
بدست خداست و هیچ کس را بی روزی رها نکند گفت دانی که علم جمله عالمیان از دست
بنی اسرائیل برفت علم رها نکند عزیر گفت دانستم گفتی و لیکن تو کیستی گفت من [?]
آمده‌ام تا ترا بشارت دهم با که از غار گاه تو چشمه‌ای پدید خواهد آمد و درخت
بر کنار آن چشمه بخواهد رستن از زمین آن آب از آن چشمه بخور و از آنجا وضو کن و دو رکعت
نماز بگذار که خدای تعالی ترا چیزی خواهد داد عزیر از آنجا که برفت
و با غار گاه خود رفت [?] و چشمه آب اندر بدید گاه او پدید آمد و درختی بر کنار او
پیدا شد و از آن میوه و از آن آب بخورد چون نگاه کرد پیری را دید که می‌آید فراز این
و او را گفت دهن باز کن او دهن باز کرد چیزی بدر دهن او نهاد گفت فرو بر
فرو برد آنگه او را گفت از آنجا بدین چشمه می‌رو تا بقوم خود رسی و عجبان چشم در آن
برفت چندانکه برفت علمش در روز زیادت می‌شد تا آنگه که بقوم خود رسید
جمله توریة یاد گرفتن بود قوم را گفت بروید قلمی چند بیاورید برفتند و چند
قلم بیاوردند بهر انگشتی قلمی بست و توریة نوشتن گرفت بجمله قلمها تا توریة جمله
نوشت ایشان چون آن بدیدند برفتند و آن نسخهای توریة که در کوهها پنهان کرده
بودند بیاوردند و معارضه کردند با آنکه او نوشته بود که حرفی تفاوت نبود
گفتند برای آنست که وی پسر خداست تعالی الله عن ذلک و اما سبب آنکه عیسی را پسر خدای خواندند
آن بود که ترسایان پس از آنکه عیسی را بآسمان بردند هشتاد و یکسال بر طریقه صلاح و سداد بودند
نماز می‌کردند و روزه می‌داشتند و عبادت می‌کردند تا آنگه که میان ایشان و جهودان
کارزار افتاد و در آن میان مردی بود شجاع نام او بولس بیامد و بسیاری را از ترسایان
بکشت آنگه جهودان را گفت من می‌ترسم نباید که ترسایان بحق بوده باشند و ما بر باطل
و اگر حق باشد ایشان بر باطل و اگر حق باشد ایشان بهشت شوند و ما بدوزخ و لیکن
من کیدی سازم که ایشان نیز بدوزخ شوند آنگه بیامد و اسپی داشت نام او عقاب
اسپی بی‌نظیر بود در میان دو لشکر [?] اندو دست کرد و جامه چاک کرد و گفت ای قوم ترا

می‌دانیند گفتند نی گفت من [?] که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم
و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبه تو قبول نخواهد بود تا آنگه که ترسا شوی
که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا از آسمان ندا کردند
که توبه تو قبول نخواهد بودن تا آنگه که ترسا نشوی اکنون من ترسایم و توبه
کردم و شما را آگاه کردم تا با خبر باشید از کار من آنگاه از آنجا برفت و یکسال تمام
کلیسه نوشته انجیل بیاموخت و آنگه انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت
مرا از آسمان ندا کردند که خدای توبه تو پذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان
او را دوست داشتند از آنجا به بیت المقدس شد و مردی را از ایشان خلیفه کرد نام او نسطور
و او را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند با خدای شدند این نسطور [?]
و آنجا دست که ترسایان می‌گویند و از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت
تلقین کرد و گفت عیسی انسی نبود و جسم نبود و لیکن پسر خدای بود
و مردی دیگر را پیش گرفت نام او یعقوب و این مقاله او را بیاموخت آنگه
مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی خدای بود لم یزل و لا یزال
آنگه هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت از [?]
این قوم را بر این دعوت کنید که من شما را آموختم و بدانید که عیسی را در خواب دیدم
مرا گفت از من راضی شدم و من فردا خویشتن را بجای هم کشتن [?] و فردا چون در کرد [?]
بمذبح آمد و خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او ترسایان را دعوت می‌کردند
هر یکی را گروهی متابعت می‌کردند و میان ایشان خلافها افتاد چنانکه خدای تعالی
این جمله از ایشان حکایت کرد و گفت جهودان که عزیر پسر خداست و ترسایان
گفتند که مسیح پسر خداست آنچه ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدهنها
یعنی بزبان خود می‌گویند و آن را حقیقتی و اصلی نیست مانند آنست که جهودان
گفتند که عزیر پسر خداست و آنچه این هر دو قوم گفتند مانند آنست که مشرکان
عرب گفتند که فرشتگان دختران خدای اند با آنچه جهودان و ترسایان همه قول کنند
که عزیر و مسیح پسران خدا اند مانند آنست که جهودان متقدم گفتند که عزیر پسر خداست

که خدای تعالی ایشان را کافر کرد که گفتند لعنت و عذاب گناه و ایشان نباشد
و هلاک کرد ایشان را که آخر ایشان را این همه آیات و دلالات و حجج چگونه از حق
بر می گردانند و از راه راست چگونه ایشان دوری می کنند و میرانند

اِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ
ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَيَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

حق سبحانه و تعالی درین آیت مذمت
و منقصت جهودان و ترسایان می کند و می گوید که جهودان و ترسایان از سر
جهل و نادانی رفته اند عالمان و زاهدان خود را خدایان گرفته اند آنچه
ایشان می گویند که حلال است حلال میدارند و آنچه حرام است یعنی بقول ایشان حرام
حلال میدارند و آن حرام است یعنی بقول ایشان حرام حلال میداشتند و حلال حرام
میداشتند عدی بن حاتم گفت من ترسا بودم بنزدیک رسول آمدم و صلیبی از زر در
گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن دور کن من آنرا از گردن برآوردم
و بینداختم آنگه رسول صلوات الله علیه سورهٔ براءت بخواندن گرفت تا این آیت رسید
که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله گفتم که ما ایشان را
نپرستیم گفت نه بقول ایشان حرام را حلال میداشتید و حلال را حرام کنیم آری گفت

نه تا ایشان را آنچه می فرماید طاعت میداشتید گفتیم آری گفت پس این عبادت ایشان بود
و نیز مسیح بن مریم را خدای گرفته اند یعنی ترسایان او را آنچه می گویند ان الله ثالث ثلثة
و این جهودان و ترسایان را نفرموده اند الا آنکه ایشان خدای را که یکیست آن
خدایی که سزای پرستش نیست الا او و پاکست و منزه از آنچه با او انباز گیرند و شرک آرند
آنگه گفت که ایشان آنچه می کنند می خواهند تا نور خدای را بنشانند
دلائل حق را انکار کرده اند و دین خدای را باطل کرده اند بدهنهای خود
بگفتارهای باطل خود ابن عباس گفت مراد جهودان و ترسایان است که می خواهند
که آیت و حجت رسالت را باحبار و رهبان نهند و نور خدای را که توحید است
و اصل دین او بنشانند باقوال باطل خود ضحاک گفت معنای مرکد سول می کنند
بعضی از اهل معانی گفته اند که ایشان در تمنای محال که کرده اند تا بگفتار باطل خود دین
خدای باطل کنند تا کسی مانند آنکه خواهد که نور آفتاب بباد دهن بنشاند چنانکه
کسی آتش چراغ را بباد دهن بنشاند یعنی می پندارند که این دین ضعیف است که بگفتار
ایشان باطل خواهد شد چنانکه چراغ ضعیف که بباد دهن کشته شود سدی
گفت نور خدای اسلام است حسن بصری گفت قرآنست یعنی کنند حجت و دلیل
در بعضی ازین جمله را باشد ایشان می خواهند که این نور را بنشانند و خدای تعالی
اباکرد و منع کرد الا آنکه نور خود را تمام کرده اند یعنی می خواهد الا تمامی نور
خود را اگرچه کافران کاره اند و می خواهند که دین خدای ظاهر شود آنگه گفت او
آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم با قرآن که هدی است و با بیان ادله
و حجج و بینات حق و دین حق که مسلمانیست تا ظاهر کند و غالب گرداند
از بر همه دینها و اگرچه مشرکان کاره باشند ابن عباس گفت که معنی است
که تا محمد را بر جمله شرایع اسلام مطلع کرد اند چنانکه هیچ چیز بر وی پوشیده
نماند ابوهریره و ضحاک گفتند تا خدای تعالی دین حق را ظاهر کند بر همه دینها
و این نزد خروج مهدی باشد که همه دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام آید
هنوز پدید نیامده است و قیامت نباشد تا آنگاه که این پدید آید

رسول صلوات الله علیه روایت کرد که او گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر
الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز وبذل ذلیل اما ان یعزهم فیجعلهم الله
من اهله واما ان یذلهم فیدینون له ابو سلمه از عایشه روایت کرد که
او گفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که روز و شب بسر نشود تا وقتی لات و عزی پرستند
گفت من گفتم یا رسول الله من پنداشتم که این باشد بر آنکه خدای تعالی این آیت فرستاد
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون گفت این باشد مدتی چند که
خدای خواهد آنکه خدای تعالی بادی خوش بفرستد هر کرا در دل او مثقال ذره خیر باشد قبض
کند تا نماند الا آنکه در دلهای ایشان خیری نباشد یا ایها الذین
آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل
ویصدون عن سبیل الله والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم حق تعالی خطاب کرد با مومنان و کسانی
که ایمان آورده اند بسیاری از احبار که علمای جهود اند و بسیاری از رهبان که زاهدان
ترسایان اند مالهای مردم بباطل و ناحق می خورند بآنکه در احکام رشوت می گیرند
و تحریف کتاب خدای می کنند بر مراد و هوای ایشان و بر آن جعلی و طعمه می ستانند
و شرایع را بر عوام خود تخفیف می کنند و از ایشان چیزی می گیرند و از وجه حرام
کسب می کنند و حرام را ملک خود می کرده اند و مردم را از راه خدای و دین او
می گردانند و رها نمی کنند تا مردم اندر اسلام آیند پس باید که شما از صحبت ایشان دور
باشید و از مجالست ایشان حذر کنید و آنانکه از زر و سیم گنج می نهند و آنرا در راه خدای
نفقه نمی کنند ایشان را بشارت ده بعذاب دردناک عبد الله عمر گفت هر مالی که از او
زکوة بدهند گنج نباشد و اگر چه در زیر زمین باشد و هر مالی که از او زکوة نداده باشند
گنج باشد و اگر چه بر روی زمین باشد و جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس هم این گفته اند

و از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده اند که او گفت هر مالی که از چهار هزار درهم افزون باشد
آن گنج باشد اگر زکوة آن داده باشد و اگر نداده باشد ثوبان روایت کرد از رسول صلوات الله علیه
که چون این آیت فرود آمد گفت تبا للذهب تبا للفضة و این لفظ سه نوبت تکرار کرد
اصحاب را بر رسول الله سخت آمد گفتند یا رسول الله کدام مال گیریم و کدام سرمایه سازیم گفت
لسانا ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة مومنة تعین احدکم علی دینه
زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مومنه که بر دین یاری دهد ابوذر غفاری رحمة الله علیه
گفت که نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم شدم و آنحضرت در سایه کعبه نشسته بود
چون نزدیک او رسیدم گفت هم الاخسرون اعمالا ایشان بعمل زیان کارترند
بترسیدم و گفتم مگر از من حادثه در وجود آمده است گفتم یا رسول الله کیستند ایشان
گفت الاکثرون الا من قال بالمال هکذا وهکذا عن یمینه وشماله
وخلفه وقلیل ما هم گفت زیان کارترین بندگان بسیار مالان اند الا آنکسی که مال
خود از چپ و راست خرج کند در رضای خدای تعالی از چپ و راست و پیش و پس و ایشان
اندک اند و همچنین از ابوذر غفاری روایت کرده اند که هر مالی که صاحبش بندد
زر یا سیم آن گنج باشد و هر که او بمیرد و گنج زر و سیم بگذارد داغ کنند
بآن او و رسول صلی الله علیه فرمود که هر که ده هزار درهم رها کند آنرا صفایح کرده
و او را بآن عذاب کنند تا خدای تعالی از حکومت خلقان فارغ شود عمار یاسر گفت
قوم عیسی ما این خواستند جز آنکه اندک اندک بدان کار شدند و شما را طمع کرده اند که
زر و سیم و گنج نهید گنج می نهید و باز می ایستید و در کفت بالغ می نهیم گفت بگذرید
آن یکدیگر را کشید ابو امامه گفت که مردی از اصحاب صفه فرمان یافت
در جامه او دو دینار یافتند رسول صلوات الله علیه فرمود که ایشان این دو دینار دو داغ است او را
از هر یکی بر یک مال جمع کنند و آنانکه حقوق خدای اخراج نکنند و چون
جمع کرده باشند حقوق خدای ادا نکنند ایشان را عقابی بود اما مال از حل آن باید که
حلال بود جمع کرده باشند و پیغمبر صلی الله علیه فرمود که کسی که ادی زکوة ماله
فقد ادی الحق الذی علیه ومن زاد فهو خیر له و هر که زکوة مال بدهد او را بر روایت

عبدالله عمر را از این آیت پرسیدند گفت هر که زر و سیم و گنج نهد وای بر وی و هر که زکوة بدهد
روا باکی نیست اکنون گفت من باک ندارم از انکه مرا بوزن کوه احد زر باشد و من عدد آن
دانم و زکوة آن بدهم و در طاعت خدای صرف کنم يَوْمَ يُحْمَى

عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ

هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ

می گوید که بشارت ده ایشان را بعذابی دردناک در روزی که این زرها و سیمهای ایشان
تابنده در آتش دوزخ و آتش را بر زر و مالهای ایشان که جمعها از زر و سیم کرده باشند
تا از حرارت آن چون گرم شود بر آن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را داغ کنند عبدالله عباس
از این آیت پرسیدند گفت والله که دینارها و درمها که بدان داغ کنند هیچ دو
بیکدیگر ننهند ولیکن خدای تعالی پوستهای ایشان فراخ کند تا هر درمی و
دیناری را داغ گاهی باشد و تخصیص پیشانی و پشت و پهلو بدان کرده که چون اول
سایل را ببیند گره بر پیشانی زند انگه پهلو از و دور گرداند و آنگه پشت بر وی کند
محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه بشارت ... پیشانی بوده و پهلو و روی وی
احنف بن قیس گفت چون بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی درآمد
خشن و درشت خوی و درشت جامه و درشت اندام و درشت روی که بیامد و آنجا بایستاد
و گفت بشارت باد از شما آنها که مال جمع می کنند و بر هم می نهند که خدای تعالی
فردای قیامت ایشان را داغی سازد که چون بر پیشانی مرد نهند بتفش بیرون شود و چون بر
نهند از پیشانی او بیرون آید و این پیشانی و پشت ایشان داغ کنند آن قوم چون
این بشنیدند سر در پیش افکندند و هیچ کس با او نگاه نکرد و او را جوابی داد ایشان
بر گردید و بنزدیک ستونی نشست من نزد او رفتم و گفتم چیست این سخن تو و ترا
خوش نیامد گفتار ایشان ... ندانستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند که ابوذر غفاری است

چون این داغ

چون این داغ بر ایشان نهند ایشان را گویند که این آنست که شما گنج نهاده اید بر خویشتن
و خدای را غضب کردید و از آنچه نهادید عطا و مجاهد از عبدالله عباس روایت کند که چون این آیت
آمد مسلمانان را سخت آمد و گفتند چگونه توان کردن که چیزی از مال برای فرزندان ضعیف خود
چیزی بنهیم که ایشان را مرجع باشد انگه پیش رسول صلوات الله علیه آمدند و گفتند
یا رسول الله این آیت بر ما سخت می آید رسول صلوات الله علیه گفت شما را مژده باد
که خدای تعالی زکوة بر شما واجب نکرد الا از بهر آنکه تا مالهای شما پاکیزه شود چون
زکوة داده باشید باقی پاکیزه است و میراث فرض کرد در مالهای شما که
باز ماند آنگه گفت که خبر دهم شما را به بهترین گنجی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی
یا رسول الله گفت زن صالحه که در وی نگرد شاد شود و چون کاری فرماید
طاعت دارد و چون غایب شود حفظ الغیب او کند زید بن وهب گفت
بربذه بگذشتم ابوذر غفاری را دیدم آنجا او را گفتم یا ابوذر ترا بدین منزل که فرود آورد
گفت بشام بودم مرا با معاویه گفت وگوی افتاد در این آیت او گفت در حق اهل کتاب
است گفتم در حق ماست و امثال ... آنجا با معاویه اندر نامه بعثمان نوشت
بشکایت من مردم روی در من نهادند و مرا ملامت کردند پنداشتی که ایشان هرگز
مرا ندیده اند من بشکایت پیش عثمان رفتم گفت مرا این شهر با تو خوش نیست
ترا اینجا باید رفت و سینه با ... کردن من سر بنه با ... کردم بدینجا آمدم
ابو هریره از پیغمبر روایت کند که ... حق مال زکوة نیست که خدای تعالی روز قیامت آن
پاره دینار و درم بر پیشانی و پشت و پهلو ایشان داغ می کنند در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار
سال باشد از سالهای شما چون خدای تعالی کار بندگان ... کرده باشد و حساب ایشان همه کرده
بکرده تا ... اگر اهل بهشت باشد به بهشت فرستند و اگر اهل دوزخ باشد بدوزخ
و اگر مرد صاحب اشتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی ... تا او را در پای ... کنند
... و اشتران بر او می روند ... ایشان باز آید تا آنکه که
خدای فصل کند میان ... و آنکه صاحب گوسفند بود او را بپای ...
و ... تا آنکه که خدای فصل کند میان خلقان در روزی که مقدار آن ...

چهار هزار سال باشد و گفت که ما [illegible] که ذکر کرد بانو ثوبان روایت کرد از رسول صلوات الله علیه
که او گفت هر که گنج نهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی آن را ماری بیافریند
که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود تا با او می رود هر جا که او می رود گوید و بگه تو کیستی
گویند [illegible] گوید که من آن گنجم که تو نهاده بودی با تو آمدم تا ترا خورد بشکنم و [illegible]
آنکه بیاید و دست [illegible] بگیرد و نکند و فرو برد و همچنین اعضای یک یک
تا همه را فرو برد

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ
شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ
حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا
الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

می گوید که عدد ماهها نزدیک خدای دوازده ماهست و حرام ماههای تازیانست و محرم
و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاول و جمادی الآخر و رجب و شعبان
و رمضان و شوال و ذو القعده و ذو الحجه و محرم را برای آن محرم خواندند که عرب
حرام داشتندی درین ماه قتال کردن و صفر را برای آن صفر گفتند که همه درین ماه خالی
بودی از مردمان و گفتند از بهر آنکه درین ماه ایشان درین و بائی (?) [illegible] که روی
ایشان زرد شد ابو عبید گفت برای آنکه درین ماه منگهای ایشان از شیر خالی شد و این دو ماه
ربیع برای آن خوانند که درین ماه نبات زمین بسیار شدی و برای آنکه [illegible]
ای قاعوله (?) [illegible] مسکنهای خود مقیم شدندی و دو ماه دیگر را جمادی برای آن خواندند
که آب درو بفسردی و رجب را برای تعظیم رجب خواندند و برای آنکه درین ماه قطع قتال
کردندی و ترجیب تعظیم باشد و از رجب شنیده بود و در خبر است که از رسول
صلی الله علیه وسلم پرسیدند که رجب چه باشد گفت رجب نام جویی است در بهشت

ازشیر

از شیر سفید تر و از انگبین شیرین تر هر که یک روزی ازین ماه روزه دارد حق تعالی او را
از آن جوی آب دهد و شعبان را برای آن شعبان خوانند که حسنات و ارزاق [illegible]
درو منشعب شود و رمضان را از بهر آن رمضان گفتند که ترمض الذنوب [illegible]
بسوزد و شوال را برای آن شوال خوانند که [illegible] الاذناب و ذو القعده
را برای آن ذو القعده خوانند که درین ماه قعود کردندی و ذو الحجه را برای آن ذو الحجه
که درو حج کردندی و ماههای عرب دوازده است چنانکه ماههای عجم [illegible]
[illegible] دوازده ربیع گفت ماهها دوازده است نزدیک خدای در کتاب و نبشته در لوح محفوظ
گفته در کتابها که [illegible] از فرستاده است تا روز قضا و حکمی که کرده است روز
که آسمانها و زمین آفرید ازین ماهها او را تعرض رسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها حرام
کی چهار از ایشان رجب است و سه پیوسته و آن ذو القعده است و ذو الحجه و محرم و عرب این
حرمت داشتندی و تعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر را دیدی درین ماهها او را تعرض
نرسانیدی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت و فضیلت بیفزود خاصه ماه رجب که حق
او را ازین چهار ماه برگزید امام حسین علیه السلام روایت کرد [illegible] گفت هر که یک روز از
ماه رجب [illegible] روزه دارد [illegible]
[illegible] کنند و هر که سه روز روزه دارد [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و هر که [illegible]
دارد [illegible] که [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که هر که [illegible] روزه دارد بهشت واجب شود او را و هر که یک روز [illegible]
شفاعت او قبول کنند [illegible] و هر که یک روز [illegible] روزه دارد او را
جمله پادشاهان بهشت کنند و شفاعت او قبول کنند حتی جمله خویشان [illegible]
علی علیه السلام گفت هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد حق تعالی [illegible]
میان او و میان دوزخ [illegible]
او را بهشت واجب است او را البته [illegible] ذلک الدین القیم
[illegible] رسول صلوات الله علیه فرمود [illegible]

کاری کنند

من دان نفسه وعمل لما بعد الموت یعنی زیرک کسی است که حساب نفس خود بکند و از بهر پس از مرگ
کار و برا سود کند های محب خدای تعالی بود ماهها که صلاح و معاش خلایق بدان متعلق است
خلایق باز کند ذات گفت که عند الله فی کتاب الله عدد ائمه که صلاح دین و سواد
او بست چگونه با خلایق کرده ماهها که صلاح و منافع منوطات است دوازده کرد
ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و عدد نقبای بنی اسرائیل نوشته بعث الله
و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و اگر چشمهای آب بود که موسی علیه السلم
کشاده بود هم بر آن او بود فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و اگر نجات موسی
بیشتر از ماههای دریا بود هم دوازده بود از لطف صنع و کمال فضل و انجه نجات داد و خلاص
بهترین است از آن هم دوازده باشد الائمة من بعدی اثنا عشر این دوازده ماه
چهار حرام کرد منها اربعة حرم ازان دوازده ماه این چهار را بیک نام برآورد
الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی و اوسطهم علی و آخرهم علی و تاسعهم قائمهم
علی و آخرهم مهدی گفت امامان پس از من دوازده اند اولین ایشان علی است و او
مرتضی است و چهارم ایشان علی و سید عباد و اصفیاست و هشتم ایشان علی است و او
علی بن موسی الرضا و دهم ایشان علی بن محمد النقی که او زین اتقیاست و آخرین ایشان که
مهدی است و او در میت خلفاست چون شمار کردی اطلاق کن و برخوان ذلک الدین القیم
این دین قویم و صراط مستقیم است فلا تظلموا فیهن انفسکم ماههای حرام را بدین دوازده ماه بر نفس خود ظلم
مکنید یعنی هیچ گناه مکنید که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد
بر یکدیگر ظلم مکنید که همه برادران یکدیگرید و هر که بر برادر خود ظلم کند بر خود
ظلم کرده باشد که المؤمنون کنفس واحدة وقاتلوا المشرکین و با جمله
مشرکان کارزار کنید چنانکه ایشان همه با شما کارزار می کنند و همه هم دست
و هم پشت شوید چنانکه ایشان بر شما هم دست و هم پشت شدند و از ایشان نگریزید و
با ایشان بکوشید تا غلبه شما را باشد و تقوی و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای با شما
که خدای با متقیان و پرهیزکاران است قتادة و عطای خراسانی گفتند که قتال
در ماههای حرام کاری قوی و عظیم باشد قل قتال فیه کبیر بر منسوخ شد

وقاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفت قتال در ماههای حرام بود
خدای سبحانه و تعالی سوره براءت فرستاد آنکه منسوخ شد ابن جریج گفت که عطای بن
رباح را پرسیدم که تا امروز حرام منسوخ هست یا نه سوگند خورد که منسوخ نیست یعنی
آنکه دیگری قاطع نیست و نسخ او
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ
يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا
فيحلوا ما حرم الله
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْكَافِرِينَ جمعی از مفسران و علما گفته اند که عرب این چهار ماه را حرام داشتند
از عهد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم و کار عرب حرب و غارت بود کشتن و غارت کردن را
اینست و ما بتوالی این ماهها بر بحری نتوانستند و نخواستند که یکبارگی حلال ماههای
حرام کنند برفتند و نسی کردند یعنی ماهها را زبر داشتند و حلال را معهود
داشتند محرم را با صفر آوردند و تا مغربین بودند که صفر را حرام داشتند و محرم را حلال
می داشتند آن را احد الصفرین می خواندند کما ایشان را حاجتی افتاد که آن صفر
تاخیر کردند تا ربیع و از آن ماهها نیز تاخیر کردند تا بر دوازده ماه بگردید تا چون اسلام
ماه حرام را بحرام افتاد بود و این از بس روزگار دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال
حج در ماهی از ماههای حرام کردندی دو سال در ذو القعده و دو سال در ذی الحجه و دو سال در محرم
و دو سال در صفر و این سنت ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که رسول صلوات الله علیه
سوره براءة فرستاد حج در ذو القعده کردند پس سال دیگر که رسول صلی الله علیه وسلم حج الوداع
کرد حج در ذی الحجه افتاده بود خدای تعالی این سوره فرستاد و نسی حرام کرد و
رسول در حج الوداع خطبه کرد و در آنجا گفت الا ان الزمان قد استدار کهیئته
یوم خلق السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متوالیات
ذو القعده و ذو الحجه والمحرم و رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان روزگار برگردید

سبحانه شد که بود ماههای حرام را بجای خود افتاد و نسی باطل شد ابن عباس و ضحاک و مجاهد
گفتند اول کسی که نسی کرد ملک کنانه بود و از بزرگان ایشان ابو ثمامه جنادة بن
عوف بن امیة الکنانی هر سالی که موسم در آمدی بر خری نشستی و گفتی لا اعاب ولا اجاب
ولا مردّ لما اقول انا حرمنا المحرم واخرنا صفرا و اخرنا المحرم و اصفرنا صفرا
حرام کردیم و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی حرام کردیم محرم را مشرکان سلاحها از
نیزه‌ها بیرون کردندی و آهنها از نیزه‌ها بکندندی و بیخها بار کردندی تا محرم
بگذشتی و اگر گفتی این ماهها یعنی محرم را حلال کردیم سلاحها و نیزه در کردندی
و سلاحها بر دست گرفتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که این نسی که این کافران کردندی
زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند یعنی که
کردند گمراه شدند آنکسانی که کافر بودند و دیگران را گمراه کردند سالی آنرا حلال می دارند
و سالی حرام آنچه خدای حرام کرد یعنی محرم ایشان حلال کنند تا مراعات عدد ماههای حرام
کرده باشند و اگرچه در تعیین تغییر و تبدیلی کنند و این اعمال بد ایشان برای ایشان آراسته شد
می پندارند که نیکوئی کنند و آن خود بدست ایشان با ... ایشان را
تا چنان می پندارند که نیکوست و خدای تعالی هدایت نکند و راه ننماید کافران را

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

حق تعالی در این آیت عتاب کرد
مومنانرا و توبیخ کرد بر تثاقل و تکاسل که نمودند از جهاد چون رسول بجنگ تبوک

خواستند رفتن و از حر تابستان بکشته بود و مردم رنجور بودند و روزگاری تنگ بود و در زمین
قحطی بود و وقت دخل نزدیک شده بود و میوه‌ها برآمده مردم را دل بجای ماند که در وطنها نشینند
و بغزای تبوک کردند و بنا بر این سبب تقاعدی و تکاسلی کردند و رسول صلوات الله علیه تمام بودی که
بجایی خواستی شد آنرا اظهار کردی الا بکنایه و تبوریه گفتی تا مردم از آن کار واقف نشوند
و احوال او ندانند تا آن کار ببرد چون سفر دور بود و مشکل رفتن غزای تبوک که رسول علیه السلام
آنرا صریح کرد تا مردم سلاح تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون که مردم
ازین سبب تهاون کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای کسانی که
ایمان آوردید این شما را چه بود و چه کار افتاده است که چون شما را گویند که بروید
در راه خدای بجهاد کردن شما گرانی می نمایید و کاهلی می کنید و اختیار زمین
و ساکن شدن می کنید برای آنکه وقت میوه و دخل است آیا شما بحیوة دنیا و زندگانی
این جهان از آخرت راضی شدید و ببدل آخرت دنیا و متاع دنیا اندکست که در عاقبت
که بباید بگذارد و اگر چه چیز [illegible]
بروی ظفری نباشد و عید کرد [illegible]
عذابی سخت کند [illegible] نتوانید
یعنی خدا را [illegible] و خدای بر همه چیزی قادر است بعذاب شما و باستبدال
و ضرر نرسانیدن بخود بی شما

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

حق سبحانه وتعالی می گوید که اگر شما یاری رسول نکنید خدای تعالی قادرست
بر آنکه بی شما کار وی براند و یاری کند چنانکه وی را یاری کرد
شب غار چون کافران وی را از مکه بیرون کردند و قصد کشتن او کردند
او بیرون شد از مکه دویم و دو تن بود یعنی دویم صاحب خود بود و آن ابا بکر بود
و او صاحب خود را می گفت که مترس و اندوه مبر که خدای با ماست ما را نصرت کند
و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و خوف او از آن بود که می گفت یا رسول الله
اگر مرا بکشند من یک مردم و اگر نعوذ بالله ترا بکشند هلاکت امت باشد
و اگر ایشان بنگرند ما را ببینند رسول صلوات الله علیه او را گفت مترس که خدای با ماست
مجاهد گفت که رسول صلی الله علیه وسلم سه روز در غار بود عروه گفت ابا بکر را گوسفندی
چند بود نام شبان عامر بن فهیره آن گوسفندان را بدان غار راندی ایشان از شیر آن
گوسفندان می خوردند قتاده گفت عبد الرحمن ابا بکر آمدی بامداد و شبانگاه
و ایشان را بو شنیدن طعام آوردی چون خواستند که بروند یک شتر آوردی یکی رسول
سوار شد و یکی ابا بکر چون برفتند چهار کس بودند رسول بود و ابا بکر و عامر بن فهیره
و عبد الله بن اریقط اللیثی زهری گفت که رسول صلوات الله علیه چون در غار رفت
و نام آن غار ثور بود و در آن غار ثمامه بر دمانید و عنکبوت آنجا تار باف تا آنجا خانه کرد
و کبوتر بیامد و آنجا بیضه بنهاد چون سراقه بن مالک آنجا رسید دامن کوهی عظیم بود
گفت تا باینجا پی هست با آسمان رفته است و در غار رفتن متصور نیست برای آنکه خانه
عنکبوت بر جایست و بدین تنیده است و بیضه کبوتر شکسته نگشته است و پای
این ثمامه نرسیده است راوی خبر گوید که چون ابا بکر را خوفی بود رسول وی را می گفت
خوشدلی باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم آنکه یکی از ایشان خواست
تا ادرار کند پیغمبر صلوات الله علیه روی نکرد ابیند و گفت ابا بکر دیدی
که ما را نمی بیند اگر ما را دیدندی اب نکردندی رسول صلی الله علیه دعا می کردن
و می گفت اللهم اعم ابصارهم عنا چشمهای ایشان از ما کور گردان حق تعالی شر ایشان
صرف کرد از ایشان تا هم در کوه می گردیدند و در غار نشدند این سبب

که در عهد

که در عهد عمر خطاب رضی الله عنه جماعتی می گفتند که در آن تفضیل عمر بود و ابا بکر
عمر گفت شما آنست که ما تفضیل شب ابا بکر و الله که یک شب ابا بکر که از شب غار
بود و او در صحبت پیغمبر بود بهتر از همه عمر عمر که او در آن شب گاه در پیش رسول بودی
و گاه از پس و گاه از راست رسول صلی الله علیه وی را گفتی یا ابا بکر چرا چنین می کنی گفت از پس
بترسم که مبادا کسی از پیش کمین کرده باشد تا اگر از کمین بیرون آید و چیزی
و برس اید به تو نیاید و مرا کبرد و ترا کمبرد و چون با از پس باشم اندیشه از آن بود
که اگر کسی از پس ما بیاید به من رسد من سپر تو باشم چون بغار رسید خواست رسول
صلی الله علیه وسلم که در غار رود رها نکرد گفت تا من اندر روم و بنگرم نباید که
کسی کمین کرده باشد در غار رفت گرد بر آمد و بنگریست چون کسی را نیافت
رسول را گفت در آی و در آن شب ابا بکر این ابیات می گفت
قال النبی و لم اجزع یوقرنی ونحن فی سدف من ظلمة الغار لا تخش شیئا
فان الله ثالثنا وقد تکفل لی منه باظهار وانما کید من تخشی بوادره
کید الشیاطین قد کادت لکفار والله مهلکهم طرا بما صنعوا وجاعل المنتهی منهم الی النار
فانزل الله سکینته علیه خدای تعالی بر وی سکینه و وقار بر رسول فرستاد و گفته اند
که معنی این است که بر ابو بکر و وقار فرستاد برای آنکه رسول صلی الله علیه وسلم هرگز از سکینه
خالی نبود دیگر آنکه خوف ابا بکر را بود نه رسول را برای او بسکینه محتاج تر باشد
و آنانکه گفتند مراد رسول است از بهر آنکه همه ضمیرها رسول است از اول آیت
تا آخر پس باید که این هم با وی راجع بوده و در مثل این آیت تصریح کرده است
بسکینه رسول فی قوله ثم انزل الله سکینته و سکینه ایمنی بود از دشمن و ایمنی
بیفزود اید که دشمن بوی نرسد و این جز پیغمبر را نبود و ایده بجنود لم تروها و در روز بدر
لشکر فرستاد برای نصرت و یاری شما که شما آن لشکر را نمی دیدید آن لشکر فرشتگان بودند
و کلمه آنان که کافر بودند فروتر کرد و کلمه خداست که بلند تر است مراد بکلمه
دعوت و شان و کار ایشان یعنی کار ایشان فرو نهاد و مر ایشان را مقهور و مغلوب کرد اند
و کلمه خدای یعنی دین او و شریعت رسول همیشه بلند بود ابن عباس گفت

کلمهٔ کفار ترکست و کفر و کلمهٔ خدای بانست و کلمتهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله
و خدای تعالی عزیزست او را بنصرت کسی احتیاج نبود و رسول را نه از سر عجز بغزا فرستاد
بلکه از جهت حکمت   انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا

وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ   لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ

وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا

لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ

الْكَاذِبِينَ   ابو الضحی گفت اول این سوره براءت که فرود آمد این بود که
انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا چون رسول صلی الله علیه وسلم صحابه را استنفار کرد
و جهاد فرمود که بجهاد روید هر کسی بچیزی بکری و بهانه دیگر عذر آورد خدای تعالی
فرمود که بهانه میارید و بجهاد روید اگر سلاح دارید و اگر ندارید مشغول اشغال اید و اگر
بیکار اگر جوانید و اگر پیر اگر آسانست شما را و اگر دشوار و اگر درویش اید و اگر توانگر
و اگر غنیید و اگر که خدای و اگر تن درستید و اگر بیمار و اگر سلاح دارید و اگر با سلاح
و کارزار کنید در راه خدای تعالی و مال و جان بذل کنید و مال بخل مکنید که
این شما را بهتر و نیکوترست اگر بدانید انس روایت می کند که ابو طلحه این سوره می خواند
چون بدین آیت رسید فرزندان خود را گفت جهزونی جهزونی کار ساز دید و تعبیه
من کنید تا بغزاء روم پسران او را گفتند تو پیری ما از تو نیابت تو می داریم

گفت سازند کنید تا مرور با او کردند بغزاة در بار فند درگشتی زبان بافت
زهری گفت سعید بن المسیب بغزا رفت و یک چشم او رفته بود او را گفتند ابن
بر تو واجب نیست تو مردی پیری گفت نه که مرا نیز فرموده اند بدین آیت که
انفروا خفافا وثقالا اگر چه کار سیاهی توانم کرد سواد مسلمانان بسیار کنم
و متاع مسلمانان بسیار کنم و متاع ایشان نگاه دارم عبد الله عباس گفت که این آیت
منسوخ است بقوله لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی چون رسول صلوات الله علیه
عزم غزاء تبوک کرد و از مسافتی دور بود تا بحد روم منافقان طمع کردند که چون رسول
برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند ایشان بر خانهٔ رسول زنند و چیزی که
یابند ببرند و زنان و کودکان را ببرده کنند خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و از آن
حال رسول را خبر داد پس رسول صلی الله علیه وسلم گفت بر چه باید کرد چون گفت
خدایت سلام میرساند و میگوید درین غزا که میروی تیغ نمی باید زدن که صلح است
میان تو و ایشان فرمان آمد که امیر المؤمنین علی را بجای خود بداری در محراب و منبر
بود می و بسیاری تا هم این نیابت بکند و هم مدینه را حمایت کند و نیز تا بدانند
که چون با حیوة تو صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو دارد بعد از وفات تو او ولی
که ولی عهد تو و نایب تو او باشد و از آنجا بود رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را
بر جای خود بنشاند در مدینه را بدو سپرد منافقان چون این بدیدند بدانستند که
کید ایشان باطل شد چون رسول صلی الله علیه وسلم از مدینه یک منزل برفت زبان طعن دراز
کردند و گفتند الآن محمدا قد قلی علیا الا تراه و قد خلفه مع النساء
والصبیان محمد علی را دشمن میدارد و از وی سیر آمد نمی بینی که او را با کودکان و زنان
رها کرد امیر المؤمنین چون این بشنید بروی سخت آمد برخاست و سلاح پوشید
و شمشیر حمایل کرد و از پس رسول صلوات الله علیه برفت تا بدو رسید
و رسول صلوات الله علیه از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه می کرد علی را بدید
و گفت ای ثمامل علی ثمامل علی بیم چون نزدیک رسید گفت یا علی ما حملک علی
تراچه بر آن داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت منافقان ... حنین

گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی بانک وزیری و وصیی وخلیفتی
وقاضی دینی ومنجز وعدی وحامل لوائی وانت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی امیر المومنین علی گفت رضیت رضیت رضیت وانگه
برگردید واین بیتها می گفت لا ابعد الله اهل النفاق واهل الاراجیف والباطل
یقولون لی قد قلاک الرسول فخلاک فی الخالفین الخاذل وما ذاک الا ان النبی
جفاکم وما کان الفاعل فرق ویبکی علی قاتهم الی الراحم الحاکم الفاضل
فلما اتی هذا قوله وقال مقال الاخ الفاضل کهارون من موسی ولم یأتی
اسم ابرح فاسانه ارحاق ذی الحمد الله اجل فقال اخی انت من دون بعدهم
کهارون من موسی ولم یأتی دران وقت که پیغمبر صلوات الله علیه عزیمت سفر تبوک کرد
منافقان هریکی بهانه وعلتی آوردند تا باز ایستند خدای تعا فرمود که ای محمد اگر آنچه تو
ایشان را بدان دعوت می کنی عرضی ومتاعی بودی نزدیک وغنیمتی بودی عاجل وسفری
بودی میانه وراهی بودی نه دور ایشان متابعت تو کردندی و در خدمت تو بیامدندی
ولیکن مسافت دور است وراه دشوار آنگه خدای تعا پیغمبر را خبر داد که ایشان
بیایند وپیش تو سوگند خورند بخدای که اگر ما توانستیم آمدن می آمدیم و ایشان
بدروغ سوگند خورند تا از غزا وجهاد تخلف کردند ونفس خود را هلاک می کنند و خدای تعا
میداند که ایشان همه دروغ زنانند آنگه خدای تعا بر سبیل عطف و تلطف وعتاب
بر سبیل خبر گفت که خدای از تو عفو کناد چرا ایشان را دستوری دادی ایشان را
دستوری نبایستی دادن تا ترا ظاهر شدی وپیدا گشتی که صادق از ایشان کدام است و کاذب
کدام جماعتی که ایشان را اعتقادی درست نبود بایکدیگر گفتند چه مهمات اما بر خا
و بعضی روم رفتن در موافقت محمد که اگر چنان باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان نماند
نبرد تدبیر آنست که هر یکی بهانه گیریم وعلتی جوییم که از تخلف کنیم آنگه بیایند و دستوری
می خواستند ومی گفتند که ما سلاح نداریم و برگ نکرده ایم دستوری ده تا روزی چند مقام
کنیم و برگی بسازیم وانگه از پی تو بیاییم خدای تعالی از نفاق ایشان رسول را
صلوات الله علیه خبر داد و گفت کدام قوم باشند که دستوری خواهند کدام قوم باشند

که دستوری

که دستوری خواهند چنانکه گفت لا یستأذنک الذین یؤمنون
بالله والیوم الآخر وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون
ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله انبعاثهم
فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین لو خرجوا فیکم ما زادوکم
الا خبالا ولاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة وفیکم
سماعون لهم والله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة من قبل
وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون
ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا

گفت دستوری نخواهند آنکه بخدای وقیامت ایمان دارند اگر جهاد کنند
بمالها وجانهای خویش وجانهای خویش چون بینند که تو جهاد کنی با ساز رفتن کنی
جنگ دشمنان وایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان واجب است ایشان را دستوری خواستن
چه حاجت باشد پس که دستوری خواستن در آمدن کار مومنان باشد دستوری
خواستن در بازماندن چگونه کار مومنان باشد آنگه گفت که این اشراط و علامت
برای تقوی باید تا ایشان را بشناسی والا من خود عالم باحوال ایشان مرحله و تفصیل
و بدان واسرار ایشان و نیک و بد و خدای تعالی عالم است بمتقیان و پرهیزکاران
که کیست که تقوی دارد وکیست که تقوی ندارد آنگه گفت که دستوری

درین معنی اند خواهند که بخدای و قیامت ایمان ندارند و دل ایشان شاک و در ریب باشد
و ایشان در شک و عمیا متردد باشند و متحیر نه کفر صرف و نه ایمان بیقین بحقیقت چون
درویش نه دنیا و نه دین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء
انکه حق تعالی گفت که این منافقان اگر خواستندی که بیرون ایند برعزم
بیرون امدن بودندی هر اینه ساز آن کردندی و عدت آن بساختندی برای
ایشان ساز آن نکردند دلیل می کند که نخواستند که بیرون ایند و برعزم آن نبودند
ولکن کاره داشت خدای که از جای خود بجنبند و از مقام خود بجنبند از بهر انکه
اگر امدندی از ایشان تخلیط و فساد و تضریب و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل
نشدی برای این سبب بود که ایشان را تثبیط کرد و بر جای بداشت تا این شر نکنند
و این فتنه ننهند از دو ایشان را گفتند که بنشینید با نشینندگان تا بعضی گویند رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را گفته باشد بر وجه تهدید و شاید که یاران ایشان از
منافقان گفته باشند که مروید و شما را بچه کار اید در خانه خویش در خانهای
خود بنشینید با ایشانکه در مدینه نشسته اند از زنان و کودکان و بیماران محمد بن اسحق
گفت انانکه دستوری خواستند روسا و اشراف منافقان بودند چون عبدالله ابی سلول
و رفاعه بن التابوت انکه خدای تعالی اف و فساد نیت ایشان باز گفت و گفت
باشد که ایشان بیایند با شما جهاد اگر بیایند جز خیال و فساد نیفزایند و در میان شما
شتاب کنند و در و نیمه کاری و بخبری جستنی و فتنه جستن تا فتنه و فسادی که
خواهند در میان شما خواهند در میان شما انداز ندو در میان شما اند جاسوسان و خبر
بران ایشان که احوال و کارهای شما معلوم می کنند و ایشان را از آن خبر می دهند
و اگر چه در میان شما اند اما در امر و فرمان ایشان اند و خدای تعالی داناست بظالمان
که اند که هر کسی جدا اند بر دل دارد از فساد و شر و فتنه راوی خبر گوید که چون رسول
صلوات الله علیه لشکرگاه بثنیة الوداع برزد عبدالله ابی لشکرگاه جدا با جمعی منافقان
بنی حبلی که فروتر از ثنیة الوداع است برزد و لشکر او کم از لشکر رسول نبود چون رسول
صلوات الله علیه ازان بخیلر رفته بیشتر شد ایشان برخاستند و با رسول فتنه

رسول صلوات الله علیه و لشکر شد خدای تعالی این ایات فرستاد که لقد ابتغوا الفتنة
من قبل و قلبوا لک الامور ای محمد همیشه کار این منافقان این بوده است
که ایشان فتنه جسته اند شر انگیخته و فساد انگیخته اند در میان شما و خواسته اند
تا شما را از دین خدای و از جهاد برگردانند و باز دارند بانواع مکر و حیله
و خدیعه چنانکه روز احد عبدالله ابی کرد و قصد کرده اند با کارهای
توار کرده اند و زیر و زبر کنند سعید جبیر گفت که از منافقان دوازده
در غزو تبوک در شعبه بر ثنیه ایستادند تا ناگاه رسول خدا را بکشند
و ایشان همه در زره شدند و حیلها می کردند تا انکه که حق امد یعنی نصرت خدای
و ظفر و کار دین خدای پیدا شد و اشکارا کرد و اسلام را قوت پدید امد
و این منافقان کاره بودند انرا وان جهنم لمحیطة

بالکافرین ان تصبک حسنة تسؤهم وان تصبک مصیبة
یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ویتولوا وهم فرحون قل
لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا وعلى الله فلیتوکل
المؤمنون قل هل تربصون بنا الا احدى الحسنیین ونحن
نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا
فتربصوا انا معکم متربصون ابن ابی جد بن قیس
و او از روسای منافقان یکی بود که چون رسول صلوات الله علیه به تبوک
خواست رفتن او را گفت یا ابا وهب هل لک فی جلاد بنی الاصفر تتخذ منهم

وصفات

سرانی و وصفا، افتنتی که لا بنی الاصفر یعنی رومیان کارزار کنی و انا نخاس بیته
اوری و رومیان از بنی الاصفر ای زیرا که خواهند که حبشه بر روم غالب شدند و از ایشان
برده آوردند و فرزندانی که حاصل شدند از ایشان بر سواد حبشه و بیاض روم
بودند یعنی رنگ ایشان زرد فام آمد چون رسول علیه السلام جد بن قیس را این سخن بگفت او جواب داد
یا رسول الله قوم من دانند که من بر زنان مولع باشم و می ترسم که مباد اگر زنان
روم را ببینم از ایشان شکیبم را نتوانند بدین سبب کن و آنچه جد گفت
این که خدای تعالی باز گفت ازو و گفت از ایشان شخصی است که می گوید از رسول الله
مرا دستوری باشد تا بنیایم برو مرا که اگر بیایم در فتنه زنان روم افتم دستوری بده
و مرا در فتنه میفکن در بزه میفکن آنکه گفت جان ای محمد که ایشان خود
در فتنه افتاده اند و در کفر مانده اند و می ترسد که در رجح نظر روسیان گرفتار
شود و خود در دریای کفر غرقه شده است آنرا فتنه می شناسد و کفر را فتنه نمی
شناسد و دوزخ خود محیط است بکافران از آن آمده است چون این آیت آمد
رسول صلی الله علیه و سلم بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه سید ما کیست
گفتند جد بن قیس است الا آنست که او بخیل است و بیدل رسول صلوات الله علیه گفت
و ای داء ادوی من البخل کدام درد است که بدتر است از بخیلی بل سیدکم الفتی
الابیض الجعد بشر بن البراء بن معرور و حسان ثابت درین معنی گفته است
و قال رسول الله و الحق لا حق بمن قال منا من سیدکم فقلنا له جد بن قیس علی الذی
نبخله فینا و ان کان سیدا فقال و ای الداء ادوی من الذی رمیتم بها جدا و علی بها
و سود بشر بن البراء بجوده و حق لبشر ذی الندی ان یسود اذا ما اتاه الوفد انهب ماله
و قال خذوه انه عائد غدا آنکه حق تعالی وصف افعال منافقان در حق مومنان کرد
و گفت اگر نعمتی و خیری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد غمگین و اندوهگین گردند
و ایشان را غمگین کرده اند و اگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند
ما نیکو کردیم و حزم و احتیاط بجای آوردیم که آنجا حاضر نیامدیم و بخانه خود بنشستیم
و کار خود فرا گرفتیم و آنچه ما را می بایست کردن بکردیم از حزم و احتیاط

وانان مقام

وانان مقام که این گویند برگردند و شادان و خرم باشند بگوی ای محمد این جماعت را
که بما نرسد الا آنچه خدای تعالی بما را نوشته است و ما را بان خاص کرده این است از نصرت
و ظفر بر دشمنان یا شهادت و درجات جنان حسن بصری گفت که مراد آنست که کار
مهمل نیست بلکه دراجست با مدبری حکیم که کار بتدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد
بودن از نیک و بد در لوح محفوظ نوشته تا اعلام باشد فرشتگان او لطف باشد در این
هو مولینا اوست که خدای ماست و مدبر کار ما بندگان و ما بندگان اویم و معنی که
بما رسد از دوست و ضرری که از ما دفع بشود بلطف و عنایت و حرات اوست و توکل
کار بروی کرده ایم و مومنان باید که بر خدای توکل کنند در نصرت و مجاهدت منافقان
آنکه گفت بگو ای محمد هل تربصون بنا هیچ می کشید و چشم می دارید با و توقع می کنند
الا یکی از دو نیکویی که بما رسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت برای آنکه حال کار
کند این دو بیرون نیست یا دست ورا باشد یا برو بود اگر دست ما را باشد این
یک خصلت است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ما کشته شویم بر
حق دیگرست که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد بودن و ما نیز منتظریم که شما را
یکی از دو یکی ما عذابی از خدای در قیامت اگر از تیغ بجهید و یا بدست ما کشته شوید
و گفته اند که مراد بعذاب آن انواع عذابست که بامت سلف رسید از صواعق
و جزان و اگر آنچه در دل دارید از نفاق آشکارا کنید خون شما حلال کرده و بدست ما
کشته شوید اکنون شما چشم دارید آنرا که شیطان وعده داد شما را از غرور و اباطیل
و دوهن سلطان مرگ رسول صلی الله علیه و سلم که ما نیز بر راستها دیم و وعدهای خدای را
در اظهار دین او و نصرت رسول صلی الله علیه و سلم قُلْ أَنْفِقُوا

طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ

وبرسوله ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم

کارهون ولا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله

لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون

حق تعالی می گوید ای محمد شما مال خود را نفقه کنید بطوع و رغبت یا بکراهت
از نفقه شما هرگز از شما مقبول نخواهد بود از برای آنکه شما قومی فاسقانید
و این امر بمعنی خبرست یعنی آنچه شما نفقه می کنید از شما قبول نخواهند کرد
برای آنکه شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از کافران بمحل قبول نیفتد که علی بای
و اعتقاد درست قبول نبود آنکه بیان این علت کرد و گفت که هیچ منع نکرد
از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافر شدند و بخدای و رسول نگرویدند
و کسی که بخدای و رسول کافر باشد صدقه وی مقبول نباشد آنکه از سر ایشان
خبر داد و گفت که ایشان نماز بنیایند الا از سر کسالت و کاهلی و این علامت
نفاقست در خبرست که مردی نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله چون نماز
کنم منافق باشم رسول صلی الله علیه و سلم گفت یا هذا اگر تنها باشی نماز کنی گفت
آری گفت برو که تو منافق نیستی که من ترا دیدم که نمازی کرد گفتم ای مرد
این چیست که تو می کنی و این برخلاف طریقه سنت گفت عادت البلد و بایشان
و حمایت الاهل و الولد دیگر علامت نفاق ایشان آنست که آنچه نفقه کنند
بکراهت کنند و بطوع و رغبت نکنند آنکه گفت ای محمد ترا عجب نیاورد مالهای ایشان
و فرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشانست بلکه آنست که خدای تعالی می خواهد
تا بدین مال ایشان و فرزندان ایشان ایشان را عذاب کند در دنیا بآنکه مال ایشان را
در غنیمت آرد و فرزندان ایشان را در معرض سبی و باقی مصایب که فرزندان و مال ری
ایشان رساند بتکلیف شان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند این جمله ایشان را عذاب

کند و نیز ایشان

کند و نیز ایشان چون با جان مال اند و انتفاع از عمری برابود شمت کسب و رنج و حفظ
بر ایشان بود و نفع دیگران را باشد و در دل ایشان جز حسرت و ندامت چیزی
دیگر نباشد و گفته اند که درین آیت تقدیم و تاخیری هست و معنی چنینست
و معنی چنینست که عجب نیارد ترا مالهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی
می خواهد که ایشان را عذاب کند بآن اندر آخرت و تزهق انفسهم و تا هلاک شود
نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ ایشان رسد و ایشان بمیرند
و از کار آخرت و نظر اندر آن مشغول باشند   و یحلفون بالله

انهم لمنکم وما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون   لو

یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون

آنکه حق تعالی گفت از بلای دیگر و جرات و دلیری ایشان بر خدای تا بحدیست که سوگند دروغ خورند
بخدای و می گویند که ما از شمائیم و بر دین شمائیم حق تعالی تکذیب ایشان کرد
و گفت که ایشان دروغ می گویند ایشان از شما نیستند و بر دین شما نیستند
و لکن ایشان قومی اند که از شما می ترسند این شما برای خوف می گویند اگر این منافقان
ملجائی یابند و پناهگاهی چند یا غاری و شکافی اندر کوه که اندر آن جای گریزند
یا جائی که اندر آن جا شوند و دوستانی که ایشان را حمایت کنند ایشان از شما بر
گشتندی و روی بآنجا نهادندی سرکشیده و شتابان چنانکه اسبی سرکش و جموح

ومنهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا

وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون   ولو انهم رضوا

ما آتیهم الله و رسوله وقالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله

ورسوله انا الی الله راغبون ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان که
چون رسول صلوات الله علیه صدقات قسمت کردی ایشان را توقع بودی که رسول چیزی
بدیشان دهد و رسول هیچ بدیشان ندادی از آن سبب که ایشان اهل آن نبودند و
استحقاق نداشتند ایشان را خشم می آمد و رسول را عیب می کردند و طعن میزدند
و می گفتند محمد آنچه می دهد بهوای نفس خود می دهد آنرا می دهد که می خواهد
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که ازین منافقان کسانی هستند که در قسمت
صدقات تو عیب می کنند و در آن بر تو طعن میزنند اگر تو ایشان را از صدقات
چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمی دانند که استحقاق صدقات را
شرایطی هست اول ایمان آنکه صلاح و طاهر ستری و آنکه درویشی ایشان کافر
و ناتوانند و تا نکرد مستحق صدقات نباشند اگر کسی را قوت و کفاف کسب است
زکوة بوی نتوان داد و اگر کسی را متصل درهم باشد و بدان صرفی نتواند کرد
زکوة بدو بباید دادن آنکه گفت اگر ایشان راضی بودندی و خورسند شدندی
بدانچه خدای و رسول خدای بدیشان داد و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای بسنده است
و از سر وثاقت و اعتماد بر خدای گفتندی که زود بود که خدای تعالی ما را از فضل
خویش و نعمت خویش نصیبی دهد و رسول او عطا کند و ما رغبت در فضل
خدای کرده ایم و امید در وی بسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشان را
نیکوتر و بهتر بودی انما الصدقات للفقراء والمساکین

والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین

وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم

حق تعالی بیان مستحقان زکوة می کند و می گوید که زکوة نتوان داد الا
بدرویشان و مسکینان عبدالله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفتند
که فقیر آن باشد که سوال نکند و مسکین آنکه سوال کند ابو هریره از رسول
صلوات الله علیه روایت کرد که مسکین آن باشد که او را غنائی و کفافی
نباشد که بدان مستغنی بود از مردمان و از مردمان سوال نتواند کردن و نداند
و گفته اند فقیر آن بود که او را هیچ چیزی نباشد و مسکین آن بود که
او را چیزی بود دون کفاف و دلیل برین قول خدایست اما السفینة فکانت
لمساکین یعملون فی البحر خدای تعالی صاحب سفینه را مسکین خواندست
و کشتی در دریا سلطانی ارزد فراک گفت فقراء اهل صفه بودند که ایشان را مأوی و مسکنی
نبود و مسکین آنکه او را جائی و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند
که بر آن عمل می کنند و آن را می ستانند و جمع می کنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار
سهم او خلاف کرده اند مقاتل و ضحاک گفتند ثمن آنچه حاصل باشد
او را دهند و بنزدیک شافعی آنست که آنچه بوی دهند باید که بقدر عمل وی دهند
و روایت عبدالله عباس و حذیفه یمانی و سعید و قول امام محمد الباقر و امام جعفر
الصادق علیهما السلام آنست که مفوض باشد با امام تا آنچه صلاح داند بدهد و دیگر
از مستحقان زکوة مؤلفة قلوبهم قتاده گفت ایشان جماعتی بودند از عرب
که رسول صلوات الله علیه دل ایشان بر ایمان نرم کردی و استمالت دادی ایشان را تا باشد که
ایمان آورند عبدالله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام نزدیک
رسول صلوات الله علیه آمدندی و از وی چیزی خواستندی اگر بدادی گفتندی
دینی نیکست بدین او تفاخر کردندی و اگر ندادی بر گشتندی و او را عیب کردندی
که صفوان بن امیه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم را عطای داد و در همه جهان
از و دشمن تر نبود بر دل من تا چندانی بمن داد که از و دوست تر کسی را در جهان نداشتم
فهذا معنی قوله والمؤلفة قلوبهم شعبی و حسن بصری گفتند که مؤلفه
قلوبهم در عهد رسول بودند و این معنی در عهد ابابکر منقطع گشت و بیشتری اهل علم گفتند

نزدیک

که ایشان سهمه وقتی باشند الا آنست که موقوف باشند بر جهاد و وجود امام عادل
اهل شیعه و مذهب شافعی آنست که ایشان بریده شدند سهم ایشان اند و مشرکان
مشرکان ساقط اند و اما سهم ایشان برجاست و سهمی دیگر از زکات در آزاد
کردن بندگان صرف کنند بی ترتیب فقها گفته اند که مکاتبان باشند
که خویشتن را باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده باشند سهمی از زکوة
بدیشان دهند تا که خویشتن را از بندگی آزاد کنند و این مذهب شافعی است
و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد در وقتی که امام
متصرف نباشد مخیرست اگر خواهند در وجه مکاتبان صرف کنند و اگر خواهند
بندگان مسلمان و نمازکن را که در رشته رنج باشند بازخرد و آزاد کنند و سهم دیگر
در وجه وامداران نهند بشرط آنکه ایشان آن مال در معصیت صرف نکرده باشند و امام محمد
باقر علیه السلام گفت غارم آن باشد که وام ستده باشد و صرف کرده نه در معصیت
امام از بیت المال وام او ادا کند و قسم دیگر عادت که آن را فی سبیل الله خوانند
چون اصحاب سلاح و غزاة و مرابطان اگر درویش باشند اگر محتاج و اگر درویش نباشند
و این مذهب شافعی و اهل شیعه است که نزدیک اهل شیعه درویشی معتبر نیست در این صنف
و مذهب ابوحنیفه آنست که اگر توانگر باشد نتوان داد و دیگر از این مستحقان
زکوة ابن السبیل است یعنی مسافر و راه گذری مجاهد گفت مراد با ابن السبیل کسی
که با او زر و مال باشد او چیزی ندارد که با وطن خود رود و اگرچه در شهر خود خداوند مال
باشد و نزدیک ابوحنیفه این صنف حاجیانند که با ایشان زر نباشد شافعی
گفت کسانی اند که بغیر طاعت خواهند رفتن و برگ ندارند که سفری کنند و نفقه
که معصیت است آنکه گفت فریضة من الله خدای تعالی در مال شما برین توزیع نصیبی
و حقی نهاده است و فریضه کرده است و شما را اداء این فرموده و او همیشه عالم بوده است
و هست بمصالح شما و حکیم است آنچه مر شما را فرمود حکمت و صواب بود
و صلاح شما در آن باشد مال الزکات با وجود رشد با نایب از واجب باشد که بیشتر آن
بوند تا چنانکه مصلحت داند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال آن را

پنج قسمت

پنج قسمت کنند از بهر فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران
ساقط باشند و او مخیرست بهر یکی چندانکه خواهد بدهد الا آنست که کمتر
از نصیب یک نصاب ندهد و اگر خواهد جمله بیک صنف دهد و بیک شخص دهد
و چون در شهر مستحق زکات یابد بجای دیگر نفرستد ومنهم
الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ
یُؤْمِنُ بِاللهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ
یُؤْذُونَ رَسُولَ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یَحْلِفُونَ بِاللهِ لَکُمْ
لِیُرْضُوکُمْ وَاللهُ وَرَسُولُهُ اَحَقُّ اَنْ یُرْضُوهُ اِنْ کَانُوا
مُؤْمِنِینَ اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّهُ مَنْ یُحَادِدِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَاَنَّ لَهُ نَارَ
جَهَنَّمَ خَالِدًا فِیهَا ذٰلِکَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ می گوید از جمله این منافقان
کسانی اند که پیغمبر خدا را میرنجانند و این جماعت جلاس بن خالد و حلاس بن سوید
و ابان بن قشیر و سماک بن یزید و عبید بن هلال و رفاعة بن عبد المنذر
و رفاعة بن زید بودند که ایشان رسول را رنجانیدندی و گفتندی که او گوش است
و گفته اند که هر وقتی که پیغمبر ایشان را گفتندی یکی از ایشان گفتی در غیبت او سخن
چیزها گویید که نباید که بسمع او رسد دیگران گفتندی اکنون هرچه خواهیم
می گوییم اگر با او رسد بیاییم و عذر خواهی کنیم و انکار کنیم که او از جمله باور کنندگان
و او گوش است یعنی هرچه گویند او بشنود جمعی از مفسران گفته اند که این آیت

در حق مردی آمد از منافقان نام او نبتل بن الحارث بود و او مردی بود سیاه کالبین
موی موی بهادار کشیده سرخ چشم شوه الخلق ذمیم الوجه و آن بود که رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ الشَّیْطانَ فَلْیَنْظُرْ اِلی نَبْتَلِ بْنِ
الحارث هر که خواهد که در شیطان نگرد گو در نبتل بن الحارث نگر و او حدیث
رسول با منافقان نقل کردی اورا گفتند این مکن اگر محمد بداند ترا ملامت کند
او گفت انما هو اذنٌ سامعةٌ او مردی شنونده است هر چه بگویند بشنود
و قبول کند و اگر قبول نکند سوگند خوریم تا باور دارد چون این گفت
خدای تعالی جل جلاله این آیت فرستاد و رسول را صلوات الله علیه ازین خبر داد
و گفت بگوی که او گوش چیزست خیر شنود و قبول کند و شر شنود و قبول نکند
یا خود او گوشی است بهتر مر شما را یعنی نیکو شنود و تصدیق کند شما را اقرار آن
باشد که چون شنود تکذیب کند و باور ندارد بخدای باز آورده و گوش وحی کند
و مومنان را تصدیق کند و منافقان را تصدیق نکند مومنان را امان دهد و از
دوزخ ایمن کرده اند و رحمتی بود آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و آنکسانی که
رسول خدای را صلی الله علیه وسلم بیرنجانند ایشان را عذابی دردناک است سدی گفت جمعی
از منافقان می گفتند در میان آنکه رسول را صلی الله علیه وسلم استهزا می کنند
که اگر این خواست که محمد می گوید ما از خر بدتریم کودکی انصاری بشنید خشم گرفت
و گفت بلی بخیر است انچه محمد می گوید خواست و شما از خر بدترید و بیامد و خود را
خبر داد رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را بخواند و ازین حال پرسید ایشان انکار
کردند و سوگند خوردند که این کودک دروغ می گوید رسول صلی الله علیه وسلم سرای سوگند
ایشان را باور داشت علامت دل تنگ شد نام او عامر بن قیس بود سر سوی آسمان کرد
و گفت اللهم صدق الصادق وکذب الکاذب ای خدایا راست و دروغ این
عذر پیدا کند تا معلوم گردد که راست که گفت و دروغ که گفت خدای تعالی
این آیت فرستاد و آن کودک را راست گوی کرد و منافقان را دروغ زن قتادة گفت
جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مومنان باز آمدند ایشان عذر

آمدند

آوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند خدای تعالی
این آیت فرستاد و گفت این منافقان سوگند می خورند بخدا شما را که اصحاب رسولید
خشنود گردانند و خدای و رسول خدای سزاوار ترند که ایشان را خشنود گردانند
اگر ایشان مومنانند و ایمان دارند بخدای و رسول ایا این منافقان نمی دانند که هر که
با خدای حرب کند و مخالفت کند و عصیان آورد و از حدی که خدای نهاده باشد
درگذرد او را باشد و لحد او استحقاق آتش دوزخ که او در آنجا خالد و جاوید باشد
اینست رسوائی عظیم و عذاب دوزخ تا بشد مر او را یَحْذَرُ المُنَافِقُونَ

اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا

اِنَّ اللهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ

اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَ [illegible] آیَاتِهِ وَرَسُولِهِ

كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ خدای تعالی رسول را از سر منافقان خبر داد
می ترسیدند این منافقان از آنکه سوره با ایشان فرود آید که در آنجا کشف سر
ایشان باشد و خبر دهد این سوره از ضمیر دل ایشان آنکه رسول بهدید گفت
ای محمد این منافقان استهزا می کنند بگو منافقان را که شما استهزا کنید
که خدای تعالی سر شما را پوشیده نگذارد آشکارا کرده اند آنکه شما از اظهار آن
می ترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه گفتندی از آنجا که درو رسوائی
منافقان و کشف اسرار ایشان است ابن کیسان گفت این آیت در شان دوازده کس
از منافقان آمد که در شب عقبه بر رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و بر عقبه کمین
کردند در شب تاریک تا رسول را بکشند یا اشتر را برمانند تا او را بیفکند
و گفتند که ایشان بیست و هشت مرد بودند و با این همه خایف شدند

از آنکه خدای و رسول را خبر دهد و ایشان رسول اند و رسول صلوات الله علیه از این حال
بی‌خبر بود تا آنکه که جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول صلوات الله علیه
امیر المومنین علی را گفت تو امروز پیش ناقه من برو او بیامد و مهار ناقه در خول
بدست بگرفت و بدست دیگر تیغ داشت حذیفه یمانی را فرمود که سایق بود
چون رسول آنجا رسید که ایشان کمین کرده بودند آواز داد و یک یک را نام ایشان بخواند
و گفت یا فلان و فلان چون ایشان بدانستند که رسول صلی الله علیه و سلم سر ایشان مطلع
شد پیش رو بدند رسول صلوات الله علیه فرمود که شما را چه بر آن داشت که ما را رها
کرده بودید ایشان بیامدند گفتند یا رسول الله این جای مخوفست و ممکن که
دشمن ما بیاییم تا اینجا نگاه بکنیم تا اگر دشمنی باشد او را برانیم و دور یا بگیریم
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بخلاف اینست که شما می‌گویید و خدای تعالی
از سر بد و خبث نیت شما خبر داد امیر المومنین علی علیه السلام گفت یا رسول الله دستوری
ده تا همه را گردن بزنیم فرمود که نخواهم که مردمان گویند که محمد قوم خود را و صحابه
خود را می‌کشد خدای تعالی کار ایشان را کفایت کند به بلیه کنند یا رسول الله
چه باشد فرمود دبیله در قفای ایشان از دوزخ که خدای تعالی در دل ایشان زند تا جان
ایشان از آن نیست شود قوله تعالی و لئن سألتهم عبد الله و قتاده و دیگران
اسم کنند که مردی از جمله منافقان در غزای تبوک گفت که ما ندیدیم از
قرای ما شکم بزرگتر و دروغ زن‌تر و بددل‌تر در کارزار یعنی از اصحاب رسول
عوف بن مالک بشنید بانگ بروی زد و او را گفت دروغ می‌گویی منافق آنگه
بیامد و رسول را خبر داد مرد منافق بیامد و رسول بر نشسته بود در رکاب رسول آویخت
و عذری خواسته می‌گفت انما کنا نخوض و نلعب ما بازی می‌کردیم
بر سبیل هزل و خلع سخنی می‌گفتیم خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود اگر
تو سوال کنی از ایشان که شما چه می‌کنید ایشان گویند ما در حدیث بودیم
و در میانه خلع می‌کردیم بگو ایشان را ای محمد چون این سخن گویند که شما
بخدای و کتاب و رسول استهزا می‌کردید ضحاک گفت ابن سلول آمد که بعیال
و رسول استهزا

رسول استهزا کردی خدای تعالی از سر او رسول را خبر داد که انما کنا نخوض و نلعب
لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف عن طائفة
منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین المنافقون
والمنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر وینهون
عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین
هم الفاسقون چون منافقان می‌آمدند و از فعال بد خود عذر می‌خواستند
حق تعالی فرمود که هیچ عذر نمی‌خواهید که جای عذر نماند است بعد از آنکه اسرار شما
منکشف گشت شما را اعتذار سودی ندارد بدرستی که شما کافر شدید بعد از آنکه اظهار
ایمان کرده بودید یعنی کافر شدید بعد از آنکه منافق بودید یا برای آنکه بعد از ایمان
درست نیامدید و بر کفر و نفاق بماندید و اگر جمعی را از شما عفو کنند بآنکه ایمان آورند
و از نفاق توبه کنند جمعی را که ایمان نیاورند و توبه نکنند و ایشان را
عذاب کنند یا اگر طایفه را که پیغمبر را رنجانیده باشند و بر وی استهزا نکرده
باشند عفو کنند دیگران را عفو نکنند که استهزا کرده باشند عاصی برای آنکه
که ایشان کافر و منافق بوده باشند منافقان که گفته مراد بطایفه اول یکی مرد است
نام او مخشی بن حمیر الشجعی که هر که ایشان این سخن می‌گفتند بر ایشان انکار
کردی و معاونت نکردی و ایشان را مفارقت کردی چون این آیت آمد پیش رسول آمد و
گفت یا رسول الله خلق را اند که هر که که این آیت در شان منافقان است
کس از جمله ایشان نام من پوست بر تن من می‌لرزد یا رب خدایا ایمان آوردم یا از درست
بار خدایا وفات من قتل کن در راه توبه نیامد جنانکه کسی گوید که

شتم و سخن کفر کردند او را روز بیامد بکشتند و چندانکه جستند نیافتند
آنکه حق تعالی فرمود که منافقان از زن و مرد همه از یکدیگرند و بعضی از بعضی
شیراند بعمری بمعنی تکلای کنند با ناشایستی فرمایند و از نیکویی از آنچه
در شرع و عقل واجبست منع می‌کنند و باز می‌دارند و خیرات نمی‌کنند خدا را
فراموش کرده اند و طاعت خدای نمی‌دارند لاجرم خدای تعالی ایشان را ثواب نمی‌دهد

وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ

خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَاَكْثَرَ اَمْوَالًا

وَاَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ

كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا

اُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

خداوند وعده داده است منافقان را از مردان و زنان و همه کافران را آتش دوزخ
که ایشان در آن آتش همیشه باشند آتش ایشان را بسنده است و این دلالت کند بر سختی
عذاب ایشان و آنکه عذاب بلیغ تر از این نیست و خدای تعالی ایشان را از رحمت
و خیر خود دور کرده و لعنت کرده است و خوار و حقیر کرده و ایشان را عذابی باشد دائم که
منقطع نشود و شاید که مراد آن بود که خدای تعالی ایشان را در دنیا لعنت کرده
و از رحمت خود دور کرده است و ایشان را عذابی مقیم و دائم با ایشان و التبع

نفاقد

نفاقست و ترس فضیحت و رسوایی آنکه خطاب کرد با ایشان و گفت شما همچون آنانید
که پیش از شما بودند و همان کردید که ایشان کردند از دین چشم دارید که شما را
رسد که بایشان رسید با آنکه ایشان را قوت بیش از شما بود و مال و فرزند بیش از شما
داشتند ایشان تمتع کردند بنصیب خویش از دنیا و شما هم تمتع کردید
چنانکه ایشان کردند و فریفته شدید و خوض کردید شما در باطل و لهو
چنانکه ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و استهزا
بمومنان بر آنچه ایشان کردند اعمال ایشان همه باطل شد یعنی واقع نشد بر وجه خود
چنانکه عمل مومنان که برای ثواب آخرت باشد آن علمای ایشان باطل شد در دنیا آنکه
خدای تعالی اوقات ایشان را کردند تا عملی که می‌کنند که آن عمل بیان باشد که همچون
اعمال مومنانست مومنان را معلوم شود که نیست و در آخرت آنست که بر آن ثواب
نبود و ایشان زیان کار اند ابوهریره از رسول صلوات الله علیه روایت کرد
که رسول صلوات الله علیه گفت لَتَاْخُذُنَّ كَمَا اَخَذَتِ الْاُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ
ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَشِبْرًا بِشِبْرٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ حَتّٰى لَوْ اَنَّ اَحَدًا مِنْ اُولٰئِكَ دَخَلَ
فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ گفت شما همان طریقه گیرید که آنانکه پیش از شما
بودند گرفتند ارش ارش و بدست بدست تا اگر یکی از ایشان در سوراخ سوسماری
شده باشد شما نیز همه در روید و مصداق این حدیث قول حقست کالذین من قبلکم
کانوا اشد منکم قوة واکثر اموالا واولادا الی الآیة گفتند یا رسول الله
چون فارسیان و رومیان و اهل کتاب گفت هستند این مردمان مگر ازیشان
ایشان عبدالله عباس در این آیت گفت ما اشبه اللیلة بالبارحة این قوم
بنی اسرائیل اند که ما با ایشان تشبیه کرده اند عبدالله عباس گفت شما مانند
مردمانید به بنی اسرائیل الا آنست که نمی‌دانم که شما گوساله می‌پرستید یا نه و حذیفه
یمانی گفت منافقان شما بتر اند از منافقان عهد رسول گفتم چگونه گفت
آنکه ایشان نفاق پنهان داشتند و شما نفاق آشکارا کردید اَلَمْ يَاْتِهِمْ
نَبَاُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ اِبْرَاهِيمَ

وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ایا بنیامد و نرسید با ایشان یعنی باین منافقان خبر آنانکه پیش از ایشان بودند
هر قومی را رسولی بایشان آمد و حجتهای روشن آورد ایشان بر رسول خویش کافر شدند
و بوی ایمان نیاوردند تا خدای تعالی ایشان را بگرفت و هر قومی را بعذابی دیگر مبتلا
کرد چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک کرد و قوم هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد
و ثمود را که قوم صالح بودند ایشان را برجفه و صیحه هلاک کرد و قوم ابراهیم را
که نمرود و اتباع او بود ایشان را به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را که اصحاب
مدین بودند بعذاب یوم الظله هلاک کرد و مؤتفکات که زمینها
و شهرستانهای قوم لوط بود آنرا زیر و زبر کرده اند و این عذاب که
ایشان را کرد با ایشان ظلم نکرد بلکه ایشان بر خود ظلم کردند که کافر شدند
در خدا و بخود تا خدای تعالی ایشان را بجزای هلاک کرد ایشان بحدای تعالی عدل

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ

عدن

عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

حق سبحانه و تعالی چون ذکر منافقان کرد و سیرت ناپسندیده ایشان باز گفت عقیب
آن ذکر مؤمنان کرد و طریقه نیکوی ایشان را بیان کرد و گفت مردان مؤمن
و زنان مؤمنه برخی از ایشان دوستان برخی اند همه دوست یکدیگرند و اهل ولایت
و محبت یکدیگرند و یکدیگر را کار نیکو کنند امر بمعروف کنند و از منکر
و ناشایست باز دارند و فرمان خدای و پیغمبر بندگان کنند که خدای و رسول فرموده
اند ایمان و طاعات و خیرات و بدان فرمایند و از آنچه نهی کرده اند باز ایستند
و دیگران را از آن باز دارند و نماز فرایض بپای دارند و زکوة واجب بدهند
و اوامر خدای و رسول را انقیاد نمایند این جماعت آنانند که خدای تعالی زود باشد
که بر ایشان رحمت کند و او عزیز است هیچ چیز او را غالب نگردد و حکیم است
آنچه کند بحکمت کند و خدای تعالی وعده داد این مؤمنان را از مردان
و زنان بهشتهایی که درختان آن زمین را بپوشیده باشد و در زیر درختان آن
جویهای آب روان باشد و ایشان درین بهشتها جاوید باشند و وعده داد ایشان را
جایها و مسکنهای خوش حسن بصری گفت که از ابو هریره پرسیدم که درین
آیت چیزی از رسول صلی الله علیه چیزی شنیدی گفت آری رسول خدای گفت
کوشکی باشد در بهشت یک پاره از لؤلؤ و هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر
سرایی هفتاد خانه باشد از زمرد سبز در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد
بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی از حور العین در هر خانه هفتاد خوان نهاده بر هر خوانی
هفتاد لون طعام حق تعالی بنده مؤمن را چندانی قوت شهوت دهد که بر همه گذرد
و از طعامها و شرابها و فرشها تمتع کرده و این کوشک بدین صفت در بهشتهای
عدن باشد و رسول صلوات الله علیه گفت جنة عدن بهشتی است خاص از
بهشتهای خدای هیچ چشم مثال آن ندیده باشد و بر خاطر هیچ بشر نگذشته
در آنجا نباشد جز سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی گوید خنک آنان

که در اینجا شود عبد الله مسعود گفت که آن بطنان بهشت است یعنی میان بهشت که
اینجا بهتر از آن جای نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجه است در بهشت
و چشمه وی تسنیم است و بهشتها بر اسن آن شوند از آنکه که خدای تعالی
وی را آفریده است پوشیده کشف نخواهد شد تا آنکه که اهلش در روند فرو بیاشند
و اما او انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان باشند و از آنکه خدای تعالی
وار کوشکها از زر و یاقوت و در بوده باد خوشی از زیر عرش می جهد
بر بشتهای مشک سپید آنرا در آن کوشکها می برد و بوی آن پانصد ساله راه برود
و با این همه ایشان را رضا و خشنودی خدای بود و رضای خدای ایشان را از بهشت
بهتر و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول شنیدم
که او گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تعالی گوید
یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید
گویند یا رب خدایا چگونه راضی نباشیم و تو داده ما را آنچه کس را نداده بودی
حق تعالی گوید که من شما را بهتر از این بدهم گویند یا رب خدایا به از این چه باشد
گوید رضا و خشنودی من از شما رضایی که بر ایشان هیچ سخطی نبود ذلک
الفوز العظیم و این ظفری بزرگست یا ایها النبی

جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم

جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا

کلمة الکفر وکفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا

وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا یک

خیراً لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذاباً الیما فی الدنیا والآخرة

وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر ای پیغمبر برگزیده و ای رسول بارفعت
جهاد کن با کافران بتیغ و با منافقان بدست و اگر نه بزبان و اگر نتوان بدل و
بعضا بیان باشر با ایشان روی ترش دار عبد الله عباس گفت جهاد با منافقان آنست
که جدا کنند ایشان را و رفق و مدارا نکنند با ایشان و سخت و درشت گویند و روایتی
دیگر آنست که جهاد با منافقان و با کافران بود غلظ و تخویف باشد و در قراءت اهل بیت
این است که جاهد الکفار بالمنافقین با منافقان با کافران جهاد کن و با ایشان درشتی
نمای و از رفق و لطف و خوی خوش که ترا با مومنانست با ایشان مکن که جای ایشان
دوزخ است و آن بد جایست باز گشتن را عبد الله عباس گفت که رسول صلوات الله علیه
در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت این ساعت مردی بشما بدر شما کرد
بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی آمد ازرق چشم
رسول صلوات الله علیه او را بخواند و گفت تو چرا مرا دشنام میدهی و اصحاب تو چرا
مرا دشنام میدهند او برفت و اصحاب خود را بیاورد و سوگند خوردند که
ما نگفتیم خدای تعالی این آیت فرستاد یحلفون بالله ما قالوا قتاده گفت سبب
نزول این آیت آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری و یکی جهنی از حلفای
انصار بود غفاری بر جهنی غلبه کرد عبد الله بن ابی گفت انصروا اخاکم فوالله
ما مثلنا و مثل محمد الا کما یقال سمن کلبک یاکلک نکه گفت لئن رجعنا
الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول انتشار افتاد رسول
صلوات الله علیه وی را بخواند و گفت این سخنها تو گفتی سوگند خورد که
نگفته ام خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ایشان سوگند می خورند
که این سخن نگفته اند براستی که ایشان این سخن که گفتند و سوگند که خوردند
کلمه کفر گفتند از بهر آنکه سوگند دروغ خوردند و از آن کافر و منافق
بود که او اعتقاد نداند و این منافقان همت کردند بچیزی که آنرا نیافتند

و بدان که سبب نزول این آیت مجاهد گفت آن بود که چون آن منافق این سخن بگفت
مومنی بشنید دانست که وی قصد کند خواست که تا آن مومن را بکشد تا نقل
سدی گفت مراد آنست که ایشان گفتند که ما چون بمدینه رسیم تاج بر سر عبدالله ابی
نهیم و ورا پادشاه کنیم برغم رسول صلوات الله علیه وسلم و کلبی گفت این آیت
در باب آن پانزده مرد آمد که عهد کردند که رسول را بکشند چون رسول
علیه الصلوة والسلام بر احوال ایشان مطلع شد ایشان سوگند خوردند که
ما ازین معنی هیچ نگفته ایم و نیز کار نبوده ایم حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان
کرد و گفت که ایشان قصد کردند بانچه آنرا نیافتند از کشتن رسول
و ایشان بران مومنان کینه ورزیدند الا ازبرای آنکه خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد
بفضل و کرم خویش کلبی گفت که این چنان بود که پیش از آنکه رسول علیه السلام
بمدینه آمد ایشان در تنگی و جهد و مشقت بودند چون رسول صلوات الله علیه با ایشان آمد
ایشان را بانفال و غنایم مستغنی کرد و این مثل مشهور است که اتق شر من احسنت
الیه از شر کسی که بترس که با وی احسان کرده باشی آنکه حق تعالی گفت
فان یتوبوا یک خیرا لهم و اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا از بیم لعنت
و عار برهند و در قیامت از عذاب دوزخ و اگر برگردند و اعراض کنند
از توبه کردن و ایمان آوردن خدای تعالی ایشان را عذاب کند در دنیا بقتل
و در آخرت بدوزخ و ایشان را در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشان را حمایت کند

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ
مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا
وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ

يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

ابوامامه الباهلی گفت که ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد و رسول را صلوات الله علیه گفت
یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی بدهد رسول صلوات الله علیه گفت ویحک
یا ثعلبه برو و قناعت کن بدین که داری اندکی که شکر آن کنند به از بسیاری که
شکر آن نکنند روزی چند برفت و باز آمد و هم این سخن بگفت و گفت یا رسول الله
من حق خدای را در و بدهم و حقها بگذارم و با وصلها الرحم کنم رسول صلوات الله علیه گفت
بار خدایا ثعلبه را مالی بده و او را گوسفندی چند بود خدای تعالی آنرا زیاده کرد
تا چندانکه مورچه فزایند افزود چون مالش بسیار شد خویشتن را بانفقه و
مال مشغول گردانید که پنج نماز با رسول در مسجد گذاردی چنان شد که بمدینه جای
نیافت که گوسفندان را آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول کردی و نماز بامداد و شام و
خفتن آنجا کردی چون گوسفندان زیاده تر شد از آنجا برفت بود وادی بود دور از مدینه
آنجا رفت و جای بکند و از پنج نماز با رسول کردن باز ماند و روز آدینه بیامدی
و نماز آدینه بکردی چون مالش بیشتر شد از نماز آدینه نیز باز ماند و آنجا مقیم شد
و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از وی پرسیدی رسول گفت یا ویح ثعلبه سه بار
گفت چون خدای تعالی آیت صدقه فرستاد رسول صلوات الله علیه مردی را از جهینه
بخواند و یکی از بنی سلیم و برای ایشان احکام و اسنان صدقه فرستاد و بفرمود تا بنوشتند
و گفت بروید و از ثعلبه حق خدای بستانید و بفلان مرد سلیمی روید و از او
بستانید و از دیگر زکوة بستانید ایشان بثعلبه آمدند و نامه رسول صلوات الله علیه
بر ثعلبه خواندند و از او زکوة خواستند و گفت که این جزیه است که
می خواهید بروید بجای دیگر روید تا من رای خود ببینم ایشان برفتند بر
آن مرد سلیمی و نامه رسول بروی خواندند و گفت سمعا وطاعة لامر الله ورسوله

انکه در بیابان شتر از رفت و انجه رسول صلوات الله علیه فرموده بود و نوشته بود
اناشان شتر بگزید و خیار و بهترین آن کفتند رسول صلوات الله علیه مارا
نفرموده است که بهترین مال بستانیم او کفت حاشا که من جز خیار و کزیده مال
بخیلی و رسول خدای دهم ایشان بشنیدند و باز امدند بنزدیک ثعلبه او دکر بار همان مقالت
کفت که این نیست جز جزیه است برو بیجای دیکر تا من رای خود درین معنی بد بینم
ایشان پیش رسول امدند و این کفتند رسول صلوات الله علیه کفت یا ویح ثعلبه
و سه بار دعا کرد بجبر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیت فرستاد ومنهم
من عاهد الله لئن آتانا من فضله الایة و رسول صلوات الله علیه این آیت بر ثعلبه خواند
یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود بنزدیک ثعلبه امد و کفت و یحک یا ثعلبه در حق تو
سه آیت امد است ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول امد و کفت یا رسول الله من صدقه
بیاوردم حبا نکه تو فرمایی رسول صلوات الله علیه کفت خدای فرموده است که صدقه
تو قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد زدن کرفت رسول صلوات الله علیه
کفت این آنست که ترا کفتم و تو فرمان نبردی او برخاست و باز کشت و بجای خود رفت
و رسول صلوات الله علیه در آن رفت باحوار رحمت ایزدی پیوست و صدقه او قبول نکرده
در عهد ابابکر بیامد و درخواست کرد که صدقه من قبول کن کفت رسول صدقه تو
قبول نکرده و او در آخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تعالی می کوید که از ایشان یعنی
از منافقان کسی هست که با خدای عهد و نذر کرد و کفت اکر خدای ما را مالی دهد
ما آن را صدقه دهیم و از جمله صالحان باشیم چون خدای تعالی بداد ایشان را انچه خواستند
از مال ایشان بآن بخیلی کردند و انچه بر ایشان واجب کرده بود ندادند و بخل در شرع
عبارتست از منع واجب برای آنکه بخل اسم ذمست و بخیل مذموم باشد و بر ترک تفضل
کریم را نشاید کردن و تولوا یعنی برکردیدند و حال خود آن بود که ایشان
اعراض کرده بودند و روی بکردانیده بر خدای تعالی اظهار نفاق کرد که
در دلهای ایشان بود و اعلام کرد رسول را که ایشان ابر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن
و آن را عقاب و جزا ایشان خواند که بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد

الی یوم یلقونه

الی یوم یلقونه تا آن روز که ایشان پیش خدای شوند و حاضر آیند آنجا که حکم او را
باشد یعنی ایشان را جزای آن باشد که ایشان آن وعده که با خدای کرده بودند خلاف کردند
و بآن دروغ که کفتند این آیت دلیلست بر آنکه لقا بمعنی رؤیت نیست برای آنکه خدای
در حق منافقان اطلاق کرد و کفت تا آن روزی که ایشان را با خدای ملاقات بود
و باتفاق منافقان خدایرا نه بینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد و هرجا که این لفظ
باشد بر حسب اقتضای معنی یا بر ثواب حمل کنند یا بر عقاب یا بر رجوع آنجا که
حکم و فرمان او را باشد و کسی دیکر را نبود و هم برین معنی بود قول رسول خدای
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه
یعنی هر که بخواهد و دوست دارد که بخدای برسد با ثواب و جزای خود برسد و هر که کاره باشد
و نخواهد نبرد و معنی دیکر فاعقبهم نفاقا آنست که خلف وعد ایشان
و بخل ایشان ایشان را بجای رسانید که نفاق ایشان ظاهر کشت یعنی بخل ایشان ایشان را
در عقب آورد مثل بخل ایشان نفاق بود سعید بن ثابت کفت که ایشان این معنی
در دل داشتند و بزبان نکفتند نه بینی که خدای تعالی کفت الم یعلموا ان الله
یعلم سرهم ونجواهم یعنی ندانستند ایشان که خدای تعالی سر ایشان داند یعنی آنچه ایشان
در دل دارند و آنچه می کویند و نجواهم و آنچه با یکدیکر کویند از آنکه فی کمان ایشان
اعتماد دارند و خدای تعالی داننده غیبهاست آشکار او نهان ایشان داند حسن بصری
روایت کرد از رسول صلوات الله علیه و عبد الله عمر کفت اربع من کن فیه
فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مؤمن اذا حدث کذب واذا خاصم
فجر واذا ائتمن خان واذا عاهد غدر و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه
روایت کرده اند از مقاتل بن حیان که او کفت من بر قضای سمرقند بودم
ابو سعید مقری از رسول صلی الله علیه روایت ابو هریره نقل کرد ثلث من کن فیه
فهو منافق اذا حدث کذب واذا ائتمن خان واذا وعد اخلف این حدیث بر من سخت آمد
بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان از آنکه کم کسی باشد که از این خالی بود و قضای سمرقند
رها کردم و به بخارا آمدم از علمای بخارا این حدیث پرسیدم از آن هیچ بنانم

بر آمد و از علمای وی پرسیدم هیچ راحت ندیدم به نیشابور آمدم از و هیچ فرجی نیافتم
شنیدم که شهری خوب بخاراست ببخارا رفتم و این حال روی عرضه کردم مرا گفت
کسی نیز عجوز تو جانیفیم بولایت ری توجه نمای که سعید جبیر آنجاست و از وی
بپرس بری آمدم و این حدیث پرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من درین حیرتی
می دانم بر خاستم و ببصره رفتم پیش حسن بصری و قصه باز گفتم رحمه الله شهیدا
و سعیدا این چنان بود که چون رسول این حدیث بگفت صحابه در اندوه شدند
و نتوانستند که از رسول بپرسند بحجره فاطمه آمدند و گفتند یا بنت رسول الله
پدرت امروز حدیثی گفت که ما همه از آن اندیشناکیم فضل کن برای ما از پدرت بپرس
که معنی این حدیث خاص است یا عام فاطمه زهرا بیامد و این حال بر رسول عرضه داشت
رسول صلوات الله علیه سلمان را فرمود تا آواز داد که الصلوة جامعة چون مردم جمع
آمدند بر منبر رفت و خطبه کرد آنگه گفت ای مردمان من گفتم شما را که هر کسی
که این سه خصلت است منافق بود اول آنکه در حدیث دروغ گوید
و در امانت خیانت کند و وعده را خلاف کند این حدیث شما را نخواستم
منافقان را خواستم اما آنچه گفتم در حدیث دروغ گفتند منافقان و بنزدیک
من آمدند و گفتند ما بتو ایمان آوردیم و به نبوت تو مقریم من این سخن باور نداشتم
خدای تعالی در حق ایشان آیت فرستاد اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله
والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و آنچه گفتم
چون امین کنند خیانت کنند آن امانت نماز است و شرایط ایشان در آن خیانت
کردند و خدای تعالی در حق ایشان آیت فرستاد یخادعون الله و هو خادعهم
واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی ولا یذکرون الله الا قلیلا
و آنچه گفتم واذا وعد اخلف آن بود که ثعلبه بن مالک بیامد و گفت
یا رسول الله انی لی غنیمات و انی مولع بالسائمة من گوسفندکی چند دارم
دعا کن تا خدای تعالی را برکت کند که من حق خدای و حقهای دیگر بواجبی بدهم
من دعا کردم خدای تعالی او را گوسفند بسیار داد چون وقت صدقه آمد کر

فرستادم

فرستادم بخیل کرد و وعده خلاف کرد خدای تعالی این آیت فرستاد ومنهم من عاهد الله
لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین الی قوله وبما کانوا یکذبون
صحابه رسول صلی الله علیه وسلم چون این بشنیدند دلخوش شدند و مالی عظیم صدقه دادند
و وجهی دیگر گویند معنی این خبر آنست که ممتنع نباشد که رسول صلوات الله علیه وسلم این
حدیث آن خواسته باشد که هر که این سه خصلت را کار بندد و اعتقاد جواز آن
کند منافق بود

الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم

مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که رسول صلوات الله علیه صحابه را بر صدقه حث
کرد عبدالرحمن عوف بیامد و چهار هزار درم بیاورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درم
داشتم چهار هزار برای عیال باز گرفتم و چهار هزار صدقه کردم رسول صلوات الله علیه
او را دعا کرد و گفت بارک الله لک فیما اعطیت وفیما امسکت خدای تعالی
چنان مال داد او را که پس ازو چهار هزار درم بهر زنی را افتاد ...
و عاصم بن عدی صد وسق خرما بیاورد و صدقه کرد و رسول صلوات الله علیه
او را تحسین کرد مردی انصاری ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورد و گفت یا رسول الله
دی همه روز کار کردم و دو صاع خرما مزد دادند یکی برای عیال باز گرفتم و یکی برای صدقه آوردم
رسول صلوات الله علیه گفت بر سر جمله صدقه کن منافقان چون این بدیدند طعن
کردند و گفتند عبدالرحمن و عاصم آنچه دادند بریا دادند و خدای تعالی مستغنی است از
صاعی که ابو عقیل بیاورد و نیکو خواست تا نام او در شمار آید خدای تعالی این
آیت فرستاد و گفت آنانکه عیب کنند و چشم زنند ... بر آنانکه برغبت دهند
و متطوع صدقات دادند از مؤمنان چون عبدالرحمن و عاصم و بر آنانکه ایشان را نیابند ...

الا مقدار جهد و طاقت و کوشش خویش و مال بسیار ندارند چون ابو عقیل و ازیشان فسوس می‌دارند
و سخریه می کنند و خدای تعالی ازیشان فسوس دارد یعنی جزای سخریه ایشان بدهد
و ایشان را عذابی باشد رنجاننده و دردناک اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ

أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ

لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گفته اند که این آیت در حق عبد الله بن ابی سلول آمد او گفت
لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا پس از آن نزدیک رسول آمد و گفت
استغفر لی یا رسول الله برای من از خدای استغفار و آمرزش خواه. خدای تعالی گفت
ای محمد استغفار کن برای این منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای ایشان و ترک استغفار
تو یکسانست خواهی استغفار کن و خواهی مکن چه اگر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی
خدای تعالی هرگز ایشان را نیامرزد و تخصیص هفتاد بار برای آن کرده که این عدد
نزدیک عرب غایت مستقصیات و گفته اند برای آنکه گفته اند که هفت آسمان
و هفت عدد اغلب خلقت چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا و گفته اند
برای آن تخصیص هفتاد کرد که رسول صلوات الله علیه بر حمزه هفتاد بار تکبیر کرد خدای تعالی
گفت اگر بعدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی ایشان را نیامرزم آنگه گفت
آنکه گفتا این برای آنست که ایشان بخدای و پیغمبر کافر شده اند و خدای تعالی هدایت نکند
راه بهشت کافران و فاسقان را فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ

خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا

لو كانوا

لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ حق سبحانه و تعالی ذکر آنان می کند که ایشان
در غزاء تبوک از پیغمبر تخلف کردند و باز پس ایستادند می گوید که شاد شدند آن
باز پس گذاشتگان بمخالفت و خلاف رسول و کاره داشتند و نخواستند که جهاد کنند
بمالها و جانهای خویش در راه خدای یکدیگر را گفتند که در گرمای گرم بیرون مشوید
و این قضیه که غزای تبوک بود در فصل تابستان بود در گرمای عظیم بود و ایشان بگرما
تعلل کردند خدای تعالی گفت ایشان را که آتش دوزخ گرم‌تر است گر برین گرما صبر نتوانند
کرد بر گرمای دوزخ چگونه صبر خواهید کرد اگر ایشان دریابندی و زیرک
و عاقل باشند که ای دنیا بر گرمای آخرت اختیار کنند آنگه گفت که این
منافقان را که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن این حرف
لفظ امرست و مراد نهی یعنی مخندید و اگر جای تعجب و خنده باشد هم اندک خندید
و لفظ و لیبکوا هم امرست خبر ست انا یند یعنی بسیار [illegible] امید گریستن چون
عذاب خدای ببیند و این جزای آن باشد که ایشان کسب [illegible] کرده باشند
خنده فتحی است که در روی و دهن پدید آید چندانکه جهی بیند پیدا شود
و گریه تنگی باشد که در روی پیدا شود و عند نمی با جریان آب از چشم و این فعل
نیست برای آنکه موقوف با اختیار نیست و بی قصد و دواعی حاصل نمی آید
و بکرمه تا منتفی نمی شود با باکنا از لهو و بطر و ماشنان و رسول خدای گفت
لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا اگر بدانید آنچه من میدانم
شما اندک خندید و بسیار گرید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ

إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا

وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا

مع الخالفين ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم

بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾

اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا از دیگر گروهی از ایشان ببرد و ایشان از تو دستوری خواهند
تا با تو بجهاد روند ایشان را مگذار و بگوی که شما هرگز با من بیرون نیایید و هرگز با دشمنان
من کارزار نکنید از دو وجه یکی آنکه از شما این نیاید که شما منافقانید اندیشه جهاد
ندارید یکی آنکه چون از شما من ایمن نیم شما را نگذارم از این معنی چون چنین بود تا شما
باشید با من بیرون نیایید چرا ﴿إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ﴾ برای آنکه شما راضی شدید
[illegible] بنشینید با زنان و کودکان و بیماران و باز پس ایستادگان ﴿وَلَا تُصَلِّ
عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم﴾ و نماز مکن بر هیچ یکی از ایشان مفسران گفتند که عبدالله ابی سلول
در بیماری کس فرستاد و رسول را صلی الله علیه وسلم با بالین خود حاضر کرد ابتدا چون رسول آنجا رسید
او را گفت اهلکک حب الیهود دوستی جهودان ترا هلاک کرد گفت یا رسول الله من ترا
تکلیف حاضر آمدن نکردم من از تو استغفار خواستم اکنون برای من استغفار کن
و مرا آرزوست که پیراهن خود کفن من گردانی گفت نام تو چیست گفت ای حباب بن عبدالله
گفت نه عبدالله بن عبدالله که حباب دیو است [illegible] پیغمبر رفت و او را کفن کرد
در پیراهن خود و روایتی دیگر آنست که کفن نکرد و خواست که بروی نماز کند
جبرئیل علیه السلام آمد جامه رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیت برو خواند ﴿وَلَا تُصَلِّ
عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ و روایتی دیگر آنست که خواست تا برو نماز
کند عمر خطاب گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه گفت و فلان روز چه کرد

بود و چه گفته با یاد رسول می داد و رسول تبسم می کرد چون بسیار گفت رسول صلوات الله علیه
گفت ای عمر چند خواهی گفتن خدای تعالی مرا مخیر کرد در استغفار ایشان اگر خواهی
کن و اگر خواهی مکن و اگر من دانستمی که اگر بر هفتاد زیاده کنم قابل باشد بکردمی
آنگه بروی نماز کرد و دفن کرد و در عقب آن جبرئیل آمد و رسول را از نماز کردن
بر منافقان نهی کرد و این آیت آورد که ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم﴾ نماز مکن
بر هیچ یکی از ایشان که مرده باشد و بر گور او مقام مکن یعنی بدفن او حاضر مشو و این نماز
دعاست بی رکوع و سجود برای آنکه در وی طهارت شرط نیست و قراءت و رکوع و سجود نیست
در مذهب اهل البیت و قراءت مکروه است و مذهب ابوحنیفه همچنین است و شافعی
گفت که قراءت باید از آنجا که نماز بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کنند قراءت
آهسته خواند و اگر بشب کنند بلند خواند حمل بر نماز شب و روز تکبیر پنج
نزدیک اهل البیت و یک تکبیر بکند و از پس او شهادتین بگوید و دوم تکبیر
بگوید و از پس او صلوات فرستد بر رسول و آل او و تکبیر سیم بگوید دعا کند
مؤمنین و مؤمنات را و تکبیر چهارم بگوید دعا کند مرده را اگر مؤمن بود
و بر مرده دعا نکند اگر کافر و منافق باشد و تکبیر پنجم بگوید و نماز باز ختم کند
و شافعی تکبیر اول بگوید الحمد بخواند و تکبیر دوم بکند و شهادتین بخواند
و صلوات و دعای مؤمنان بگوید تکبیر سیم بکند و دعای مرده بکند
و سلام باز دهد و مذهب اهل البیت سلام نیست و نزدیک شافعی طهارت شرط است
برای آنکه نماز است و تیمم نشاید با وجود آب ابوحنیفه گفت که طهارت باید کرد
اگر آب باشد و اگر نباشد تیمم باید کرد و چون خدای تعالی نهی کرد از این چه گفت از سبب
آن نهی کردم که ایشان بخدای و رسول خدای کافر شدند و چون مردند بر فسق و کفر
مردند در این دلیلست بر بطلان قول آنکه گفتند ایمان اقرار بزبانست و عمل بارکان
باشد چه اگر چنین بودی ایشان را در دنیا ایمان حاصل بودی و خدای نگفتی که ﴿إِنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ آنگه بنزدیک ایشان ایمان زیاده و نقصان نپذیرد آنکه

گفت که نباید که عجب آورد ایشان را اموال و فرزندان ایشان که خدای تعالی می خواهد که ایشان را بان عذاب کند در دنیا
و جانهای ایشان بر آید و فانی شود و ایشان کافر باشند و بو علی گفت تکرار این آیت
ممتنع نیست از آنکه هر یکی ازین دو آیت در حق دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت
و جوز است در علت نفاق منافقان و وعظ مومنان و تحذیر از آنکه چشم دارند
بمال و فرزندان و غبطت کردن بر منافقان بمال و نیکو باشد و پسندیده بود

وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ

أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا

بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ

وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و چون سورتی فرستاده شد در آنجا امر باشد با ایمان آوردن و جهاد کردن و گویند ایشان را
که ایمان آرید و جهاد کنید با رسول خدای در پیش آنکه خداوندان ثروت و توانگری باشند
از تو دستوری خواهند و گویند ترا که ما را رها کن تا با کسانی باشیم که نشستگان و باز ماندگان اند
از آنانکه از اهل جهاد نباشند چون زنان و کودکان و بیماران ایشان راضی شدند
که با زنان و کودکان و بیماران باشند که ایشان در تخلف معذور اند و مهر بر دلهای ایشان

مهر کرده

مهر کرده شد یعنی نشانی نهاده آمد که فرشتگان او ایشان را بدان بدانند و فرق کنند
میان مومن و منافق تا بدان بر استغفار کنند و برای لعنت و نزد فرشتگان از آن
لطفی و اعتباری باشد و این طبع و علامت مانع ایمان نباشد نه بینی که می گوید
بل طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا که اگر مانع بودی همه را مانع بودی
و وجهی دیگر آنست که ایشان را از آن وجه که ایمان در دل خود را نمی دهند و نظر نمی کنند
نمی کنند چون کسانی اند که مهر بر دلهای ایشان کرده باشد و این مبالغتی تمام دارد
در آنکه ایمان نخواهند آوردن و نخواهند دانستن آنکه گفت لیکن رسول خدای
و مومنان جهاد کنند بمال و جان خود هر دو در راه خدای بذل می کنند ایشان را
خیرات دیگر بسیار باشد و زنان نیکو در آخرت و ایشان رستگاران باشند و ظفر
یافتگان و مراد رسیدگان و خدای تعالی ساخته باشد و بنهاده از بهر ایشان بهشتها
که می رود در زیر درختان آن جویهای آب و اثر باشند و ایشان در آنجا جاوید باشند
از آنجا غایب نشوند این فوزی عظیم و ظفری بزرگوار است وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ

مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ

وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ

وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا

مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ إِنَّمَا السَّبِيلُ

عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ

وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ   می‌گوید که امده

بنزدیک رسول خدای کسانی که عذر خواهندگان یا تقصیر کنندگان بودند
و ایشان را عذری نبود می‌خواست تا ایشان را دستوری دهد در نا آمدن بجهاد باوی
حسن گفت که عذر ایشان همه دروغ بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخواند که
المعاذیر اکثرها اکاذیب یعنی عذرها بیشتر دروغ باشد و ایشان رهط عامر بن الطفیل
بودند روز غزای تبوک بیامدند و گفتند یا رسول الله اگر ما با تو بیاییم اعراب طی قبیله ما را
تعرض رسانند ما را دستوری ده تا مقام کنیم رسول صلوات الله علیه گفت خدای تعالی مرا از اخبار
و اخبار شما خبر داده است قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ایشان بعذرها اوردند
و این حدیث کنند و کسانی که ایشان با خدای و رسول دروغ گفتند و عذر آوردند
یعنی منافقان که کفر در دل داشتند و در ظاهر ایمان محمد بن اسحق گفت آیة در شان
جماعتی آمد از بنی غفار خفاف بن ایما که ایشان خویشتن را بر رسول عرضه می‌کردند
و خفاف ایشان را بود تا رسول ایشان را دستوری دهد تا باز گردند می‌گفتند که ما بجهاد
محتاجیم و در دل آن داشتند و عاقبت وفا نکردند و عاقبت وفا نکردند و نشستند و بجهاد
نرفتند خدای تعالی گفت زود بود که برسد بدانانکه ظلم کردند از ایشان یعنی کافران
عذابی دردناک و از بهر آن گفت منهم که ایشان که تخلف کردند همه کافر نبودند بعضی کافر
بودند و عذر بدروغ آوردند و بعضی مؤمن بودند و ساز و برگ سفر و جهاد نداشتند
تا لاجرم خدای تعالی ایشان را معذور داشت و گفت نیست بر ضعیفان که قوت ندارند
و نه بیماران که صحت ندارند و نه بر آن کسانی که نیابند آنچه نفقه کنند برخویشتن
و بی برگ و ساز باشند و بر ایشان حرجی و تنگی و بزه نیست چون نصیحت کنند خدای را
و رسول را و عمل باخلاص کنند و بر محسنان و نیکوکاران هیچ راهی نیست یعنی هیچکس را
با ایشان کاری نیست و ملامتی با ایشان راه نیست و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست

و بر

و نیز هیچ حرجی نیست بر آن کسانی که پیش تو آمدند تا تو ایشان را برداری یعنی بر چهارپایی نشانی و زاد ایشان
با تو بیایند در جهاد بسیاری گریه کنند و تو گفتی ایشان را که من هیچ چیزی نیابم که شما را بر آن نشانم
ایشان چون شنیدند نا امید گشتند در گریه بودند که باز گشتند از دیدهای ایشان ریزان
از غایت اندوه و اندوه ایشان برای آنکه چیزی نمی‌یافتند که نفقه کنند و در خدمت تو بیایند
واقدی گفت هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بگریستند در میان رغبت ایشان
ببینید و در جهاد عثمان دو مرد را برنشاند و عباس دو مرد را و یامین بن کعب سه مرد را
چون عذر ایشان بخواست گفت بر ایشان ملامت و راهی نیست راه ملامت و مذمت
بر آن کسانیست که ایشان می‌آیند از تو دستوری می‌خواهند و ایشان همه توانگرانند
و مال دارانند راضی شده اند که با زنان و کودکان و با ماندگان بنشینند و بجهاد
حاضر نیایند و خدای تعالی توفیق خود از ایشان باز گرفته است و مهر بر دل ایشان نهاد
بر ایشان هیچ کاری ندانند از آن سبب که نظر و فکر نمی‌کنند و چیزی نمی‌دانند
که تفکر کنند و نظر کنند   يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ

إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ   سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ

لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ

جَهَنَّمُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ   يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

خدای تعالی خبر می دهد رسول خود را و می گوید این متخلفان و بازپس ماندگان
که از جهاد تخلف کردند و بهانه و علت باز پس ماندن ایشان بیایند بنزدیک شما و عذر خواهند
چون شما باز گشته باشید و باز نزدیک ایشان آیید و فرق میان توبه و عذر آنست که توبه
رجوع باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند
که از جنایت واقع نبود است و توبه با خدای درست بود و اعتذار درست بود و بعضی گفتند
که قبول عذر واجب بود چون صاحب عذر باشد چنانکه شاعر گوید
اذا اعتذر الجانی محا العذر ذنبه و گفته اند لا یقبل العذر مذنب و مذهب آنست که
قبول توبه و عذر بر خدای واجب نیست در عقل و شرع و چگونه واجب بود قبول عذر
والمعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه قبول توبه متفضل باشد انکه رسول خود را فرمود
که بگوی ایشان را که عذرها میاورید و بهانه مجوئید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما نتوانم
که خدای تعالی ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که آن همه دروغ و باطل
که می گویند و روا بود که خدای تعالی و رسول خدای بداند و مومنان هم بدانند
عمل کردن شما را که شما توبه میکنید یا نه و روا بود که شما را انکار کرده اند
بان خدای که او داننده پیدا و نا پیدا است نفاق و اشکار اراداند آنکه خبر دهد با آنچه
کرده باشید از نیکوئی و جزای هر یکی از نیکی و بدی بشما رساند جائی که حکم در آنجا
جز خدای را نباشد انکه خدای تعالی خبر داد از اسرار ایشان و گفت زود بود که
ایشان بر شما سوگند خورند چون شما باز گشته باشید تا از ایشان اعراض
کنید و از سر توبیخ و تقریع و ملامت ایشان در گذرید و دست از ایشان بدارید فاعرضوا عنهم
و حکما عتاب و ملامت در حق ایشان فائده نکند توبیخ و ملامت مومنان را سود دارد
هر گناهی که کرده باشند یاد داشته اند ایشان رجس باشند و این ابسته پلیدی کنند
جای که حکم منافق بحکم کافر است آنکه گفت که یحلفون لکم لترضوا عنهم سوگند خورند
و کامل تر یدکه ایشان را شما می گویند اگر شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان بدانید

خدای راضی نشود

خدای راضی نشود و خشنود نگردد ازین فاسقان و منافقان با آنکه ظاهر و باطن ایشان داند

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا

وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ

وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و تعالی می گوید که عربانی که نشو و نما و تربیت ایشان
در بیابان و بادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت تر و بیشتر باشد برای آنکه در میان ایشان علما
و دانایان نباشند و با اهل حضر اختلاط نکنند که از ایشان بشنوند و یاد دارند تا بیت
جماعتی اند که بر ایشان پوشیده بود ندانند قبیله اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق سخت تر بودند
و ایشان سزاوار تر باشند بانکه حدود و شرایع و احکام شرع ندانند انکه در بادیه
بوده باشند و علما و فقها را نا دیده باشند آورده اند که زید بن صوحان در کارزار نهاوند
دست چپش بینداخته بود روزی نشسته بود با جماعتی و اخبار و احادیث روایت میکرد
اعرابی بیامد و بنشست و گوش با حدیث او کرد و گفت ان حدیثک لیعجبنی وان
یدک لتریبنی حدیث تو مرا خوش می آید ولیکن دست تو مرا بتهمت می اندازد گفت چرا
برای آنکه بنادا که تو دزدی بوده باشند گفت دزد را دست راست برند این دست چپ است
اعرابی گفت من این ندانم که راست برند یا چپ زید گفت صدق الله حیث یقول
الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم

حکیمست

اعراب و لیترند بانکه حدود و احکام شرع ندانند و خدای تعالی عالم است باحوال ایشان و
در اجرای احکام بر ایشان آنچه حق تعالی اعراب را در وقت گرد گرفت بعضی ایشان آنانند که
آنچه نفقه میکنند در سبیل خدای غرامت و تاوانی دانند و چشم میدارند بشما رسیدن حوادثها
و انقلابات و گردشهای روزگار سرنگون کند تا که واقعه بشما رسد از مرگ و قتل که آنچه
ایشان بشما میخواهند بخود بینند و آنچه بشما میپسندند بایشان رساد و گردشهای بد
بایشان باد و خدای تعالی شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست و بعضی دیگر از اعراب
کسانی اند که ایمان دارند بخدای و روز باز پسین روز قیامت که از بعد او دیگر نباشد
و آنچه نفقه میکنند در راه خدای آنرا قربتها و وسیلتها میگیرند و میدانند نزدیکی بخدای
و قربتهای فعلی باشد بر آن وجه که فرموده باشند طلب رضای خدا باو و ثواب او را و نیز صلوات
رسول را و استغفار و آمرزش را و دعای او را چیز بر برکت قربتی میشناسند و ثوابی و رحمتی
و ثوابی و رحمتی میدانند و بحقیقت که صلوات رسول و دعای وی ایشانرا قربتی و ثوابیست بود
که خدای تعالی ایشانرا در رحمت خود برد و بر ایشان رحمت کند که او خداییست آمرزنده
گناهکاران بخشاینده بندگان کلبی گفت که این آیت در حق بنی اسلم و غفار و جهینه آمد

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

میگوید که سابقان پیشی و پیشی گیرندگان اولین از مهاجر و انصار و آنکسانی که ایشانرا
متابعت کرده اند و پیروی نموده به نیکویی و احسان یا نکه پیروا ایشان رفته در ایمان
و نصرت کردن یعنی پیروا ایشان ایمان آورده اند از سابقان گفته اند آنان بوده اند که پیش از رسول
ایمان آورده اند در عهد صحابه و در عرف آنانرا که در عهد رسول بوده اند در صحبت و صحابه خوانند

و آنانرا که پس از تابعین بوده اند اتباع تابعین خوانند خدای تعالی همه را فرا گرفت و در رحمت
کشید و گفت که ایشان کسانی اند که خدای از ایشان راضی شده است و ایشان نیز از خدای
راضی شده اند و از بهر ایشان ساخته است و بنهاده بهشتهایی که در زیر درختان آن
جویهای آب روان باشد ایشان در آنجا جاوید باشند و آنست رستگاری و ظفری عظیم باشد
ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیت چنین میخواند والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم ابی کعب او را باز داد و گفت
لیو والانصار والذین عمر قول او نشنید تا سه بار والانصار الذین اتبعوهم
بجز خواند الذین بی واو و ابی کعب بر وی رد میکرد بار چهارم عمر را گفت چرا از من نشنوی
فالله لقد قرأت علی رسول الله والانصار والذین اتبعوهم بخدای که من بر پیغمبر خدای خوانده‌ام
و تو بقیع فرخامی فروختی عمر گفت صدقت انت کفیت و حفظنا و نسینا و تفرغتم
و شغلنا و شهدتم و غبنا آنگه گفت یا ابی انصار را در جمله سابقان نمی گفت
آری و با عمر خطاب بر این مشورت کرد عمر گفت من پنداشتم که درجت ما را رفعتی
دادند که در آن کسی را با ما مشارکت نباشد گفت خلاف آنست که تو پنداشتی تصدیق
این در اول سورة جمعه است فی قوله وآخرین منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سورة الحشر
والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان و در آخر سورة الانفال والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم
ابو موسی اشعری و سعید المسیب و تابعین گفتند که سابقان اولین آنان بوده اند که بدو قبله
نماز کرده اند عطا گفت آنان بوده اند که به بدر حاضر بوده اند و خلاف کرده اند که
پس از خدیجه ایمان آورده بود که بود و در خدیجه خلافی نیست که اول او بود که ایمان آورد بود
و در خدیجه خلاف نیست که اول او بود که ایمان آورده بود عبدالله عباس و زید ارقم
و جابر بن عبدالله انصاری و جماعه اهل بیت گفتند که ایمان آورد علی ابن ابی طالب بود ده ساله و نه
بود روایت کلبی و مجاهد و بعضی گفتند ده ساله بود و گفته اند دوازده ساله بود
مجاهد گفت که از جمله خبرها که خدای تعالی بعد داد و با وجود آنکه بوده سالی قوت الحلی
لو فرستاد و ابوطالب علیه السلام بسیار داشت رسول صلوات الله علیه گفت ای عباس ای عم قحطی عظیم

وابوطالب از سبب عیال رنجور است بیا تا برویم واز وی تخفیف کنیم گفت صواب است برفتند
در رسول صلوات الله علیه او را گفت که ای عم آمده ام تا بعضی از عیال ترا با خود برم ابوطالب گفت
که عقیل را بمن رها کنید و دیگران را تمام ببرید رسول صلی الله علیه و سلم امیرالمؤمنین علی را برگرفت
و عباس جعفر را برگرفت امیرالمؤمنین با رسول بود تا آنکه که خدای وی را نبوت داد
و امیرالمؤمنین علی اول این کسی بود که بوی ایمان آورد و او را نماز کرد و جعفر با عباس بود
تا آنکه که ایمان آورد و از ایمان مستغنی شد اسمعیل بن ایاس گفت جدم مردی بازرگان
بود گفت که بمکه میرفتم نزدیک عباس فرود می آمدم روزی با عباس رفته بودم
در مکه وقت زوال آفتاب جوانی را دیدم که بیامد و در قرص آفتاب نگاه کرد
آنگاه روی بکعبه آورد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست ایستاد و تکبیر کرد
و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی ببود آن جوان برکوع شد
ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند من عباس را گفتم
امر عظیم کاری عظیم است این چیست که ایشان می کنند و کیستند گفت نمیدانی
این جوان پسر برادر منست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب وان زن خدیجه بنت خویلد
زن محمد است و محمد دعوی می کند که خدای وی را بدین فرستاده است والله ما اعلم
علی ظهر الارض احدا علی هذا الدین الا هؤلاء الثلثة بخدای که میدانم که بر روی زمین
برین دین اند الا سه کس راوی گوید که جدم عفیف گفت که در دل من افتاد
که کاشکی من چهارم ایشان بودمی این حدیثیست و قصه روایت کرد که اسلام آورده بود
انس بن مالک گفت که رسول صلوات الله علیه گفت صلت الملائکة علی و علی علی سبع
سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله الا منی و من علی گفت فرشتگان هفت
برمن و علی صلوات دادند برای آنکه درین هفت سال گفتن لا اله الا الله با سمان
الا از من و علی معاذه عدویه گفت از امیرالمؤمنین علی شنیدم بر منبر بصره که می گفت
انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یؤمن ابی بکر و اسلمت قبل ان یسلم صدیق اکبر منم که من ایمان
آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد ابو نخیله گفت که من نزدیک ابوذر رفتم در موسم حج و گفتم
که در میان مردم اختلاف پدید آمده چه باید کرد او گفت الزم کتاب الله و علی بن ابی طالب

فاشهد

فاشهد علی رسول الله انه قال علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق
الاکبر والفاروق الاعظم بین الحق والباطل و هو یعسوب المؤمنین والمال
یعسوب الظلمة یعنی علی اول کسیست که بمن ایمان آورد و او کسیست که دست در دست من
نهد روز قیامت و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم است و فرق کند میان حق و باطل
و او پیشوای مؤمنانست و مال پیشوای ظالمانست و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین
درین معنی گفته است ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم
ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتکم و اعرف الناس بالآثار و السنن
و آخر الناس عهدا بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل والکفن ما ذا الذی ردکم عنه فنعلمه
ها ان بیعتکم من اغبن الغبن مخالفان گویند از جمله سابقان ابوبکر بوده
و زید بن حارثه و گویند امیرالمؤمنین علی و گویند علی اگرچه پیشتر ایمان آورد اما کودک بود
و ابوبکر پیر بود و ایمان کودک را آنان موقوف باشد که ایمان ابوبکر گوییم چون چنین بوده
لاجرم ایمان علی لا عن کفر بوده و ایمان ابوبکر عن کفر بود و انگاه اندر وجه
بیرون نبود ایمان علی یا رسول الله او را دعوت کرد یا نکرد اگر نکرد علی عیب نبود
که وی را ایمان می باید آورد و اگر دعوت کرد امیرالمؤمنین مکلف بود و محل قبول ایمان
نا فرمان و رسالت بر سول باشد و اگر محل قبول ایمان داشت او سابق باشد و صغر سن کودکی
از من مانع نباشد از بهر آنکه اعتبار بکمال عقلست نه بصغر سن چون روایت
که عیسی بیک ساعت در گهواره پیغمبر باشد و گوید انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی
نبیا و یحیی را گوید و آتیناه الحکم صبیا یعنی النبوة چرا نشاید
علی نه ساله و بروایتی ده ساله و بروایتی دوازده ساله مؤمن باشد و ایمان او موقع
قبول باشد و بر اتفاق که علی جز یکبار ایمان نیاورد اگر آنرا وفق نبود
و بدیگر وقت کفر اندر که نبود او خود مؤمن نبوده باشد و جه دریافت
رسول وجه بعد از وفات رسول عثمان که ایمان اش کرد و این روا ندارد الا کافری بس معلوم شد
که ایمان او موقع قبول بود و او بر مهاجران سابق بوده است در ایمان و اما سابقان
انصار چنانکه در اخبار آمده است اهل بیعت بودند بر عقبه بیعت اول ایشان

هفت کس بودند و در بیعت دوم بر عقبه هفتاد کس بودند و آن انکار بود که ابو زراره مصعب بن
عمیر نزدیک ایشان رفت و ایشان را قرآن آموخت و او اولین کسی بود که در مدینه نماز
جماعت کرد و او صاحب رایت رسول بود روز احد چون در هزیمت شدند او با رسول
مقام کرد تا شهید شد و رسول در حق او گفت که من او را بر غیر چنین دیدم او را
بمکه دیدم بردی قیمتی پوشیده و نعلین در پا کرده شراک آن از زر و دو غلام بر راست
و دو غلام بر چپ و هر یکی قصبی خبیص در دست گرفته مر او را نزاع می دادند و او آن بود که
خدای تعالی در حق او فرستاد وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى دو برادرش اگر فتند برای مصعب ستاذ و با شند
دستار و بلا شند بند بر او نهادند مصعب را که مادرش را شد بند بر نهادند
بالحجرت تو گفت لا اکراه بندگان بروید تا اسلام آرد یا فدیه
بند بر او نهادند چون خود را فدیه کرد روز احد برادر خود را دید مصعب گفت
گفت والله که این را انکشم فرصت کو تو بلاست تا که فرصت یافت برادر خود را
بکشت خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد واما من طغى وآثر الحيوة الدنيا وآثر
الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى و نام و کنیت او ابو عزیر بود

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا

عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ

إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا

وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

می گوید که از گرداگرد شما اند از عربان منافقانند که بیرون مدینه اند

پیرامن
مفسران گفتند که چند قبیله بودند مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار و از جمله
مدینه بودند و درون مدینه هم جمعی منافقانند که بر کفر و نفاق تمرد و مصر شده اند
تو که محمدی ایشان را نمی دانی ما ایشان را می شناسیم و می دانیم برای آنکه نفاق خلق باطن داده اند
بظاهر مومن و مقرند و بباطن کافر مصر تو ظاهر ایشان شناسی و من باطن ایشان
شناسیم ایشان را عذابی دو بار کنیم ابن عباس گفت که یک بار آن بود که رسول صلی الله علیه
روز آدینه بر منبر خطبه می کرد برخاست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون شو
از مسجد که تو منافقی و یا فلان و یا فلان جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی داد
و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را این فضیحت یک عذاب است و عذاب دوم
عذاب گور است این روایت سدی است مجاهد گفت عذاب اول سبی و قتل است و عذاب
دوم عذاب گور است مقاتل بن حیان گفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم
نیز دیگر که عطا گفت عذاب اول محن دنیا و امراض است بی عوضی با آنکه ایشان بینند که گوید
در آخر سوره أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ
و عذاب دوم عذاب گور است و گفته اند که عذاب اول اخراج کردن ایشانست و دوم جواب
و دوستان خویش کشتن ثُمَّ يُرَدُّونَ پس آنکه باز گردانند ایشان را در قیامت
با عذاب بزرگ که عذاب دوزخ است چون ذکر ایشان کرد و گفت وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا
و جمعی دیگر از ایشان اند که ایشان بگناهان خود معترف آوردند مفسران گفتند جماعتی بودند
که از رسول باز ایستادند در غزات تبوک چون رسول صلی الله علیه وسلم برفت ایشان پشیمان شدند
و گفتند ما در سایه و راحت و آسایش و رسول و صحابه او در جهاد و شدت و رنج سفر
خدای که ما خود را در ستونهای مسجد بندیم و باز نگشاییم تا رسول ما را باز نگشاید
و توبه ما قبول نکند همچنین کردند چون رسول علیه الصلوة والسلام در آمد گفت
ایشان کیستند و چرا خویشتن را بر بسته اند گفتند ایشان آنانند که با تو بغزا نیامدند
سوگند خوردند که خود را باز نگشایند تا آنکه که تو ایشان را باز نگشایی
گفت من نیز سوگند خوردم که ایشان را باز نگشایم تا آنکه که مرا فرمایند
ایشان تنعم کردند و باز ایستادند و از صحبت سعادت جهاد بی رغبت بودند خدای تعالی

این آیت فرستاد و رسول صلی الله علیه وسلم بفرمود تا ایشان را باز گشادند ایشان بیامدند
و گفتند یا رسول الله مالهای ما خدای است بعزای تا برداری و بصدقه دهی
تا کفارت باشد گناه ما را و برای ما استغفار کن رسول صلوات الله علیه گفت مرا
نفرموده اند که از مال شما چیزی بردارم این آیت فرستاد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ از امیر المؤمنین علی علیه السلام
و عبد الله عباس روایت کرده اند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو لبابه بن عبد المنذر
بود و هلال و مرداس و ابو قیس و ضحاک گفت هفت کس بودند عطا گفت پنج کس
بودند زهری گفت این در باب ابو لبابه آمد چون بغزای تبوک نرفت پشیمان شد
خویشتن را بستون مسجد باز بست و گفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه
من بپذیرد هفت شبانروز هیچ نخورد تا بیفتاد و هوش و قوت از وی برفت خدای تعالی
این آیت فرستاد و توبه او قبول کرد و رسول صلوات الله علیه بنفس خود بیامد
و وی را از گشاد ابو لبابه گفت یا رسول الله سرایی که در وی این گناه کردم
بجا بگذارم رها کنم و مالی که بدو رستم از تو رها کردم آن بدهم رسول صلوات الله علیه
گفت جمله مال نه و لیکن یک ثلث خدای تعالی ذکر وی کرد و آنجا گفت که
شمار کردند و گفت از جمله آنها که باز بسته بودند و بغزای تبوک نیامدند
ایشان بودند که اعتراف آوردند بگناههای خود کردار نیکو با کردار بد بیامیختند
شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و از سر گناه ایشان برخیزد و ببخشاید
بر بندگان خود و عسی از خدای واجب بود و برای آن لفظ عسی آورد تا مکلف
قطع نکند و نزدیک شود میان خوف و رجا خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ
صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ

الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ
وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای محمد از مالهای ایشان صدقه
بستان یعنی زکات که ایشان پذیرفته اند که این زکات دادن است که ایشان کنند از
جمله مالهای خود بیرون آرند خدای تعالی همه مالهای ایشان نه فرمود بعضی از مالهای ایشان را
صدقه بستان تا ایشان را پاکیزه گردانی تنهای ایشان را از چرک گناه و مالهای ایشان را از
المظالم و زیادت گردانی برکات و منزلت ایشان را از منازل منافقان دفع گردانی
و دعا کن ایشان را و از خدای تعالی در حق ایشان رأفت و رحمت خواه که دعای تو ایشان را
سکونی و طمأنینتی باشد و دلهای ایشان آرمیده شود دانند که خدای تعالی از ایشان
قبول کرد گفته اند این صلوات آنست که چون والی از ایشان بستاند بگوید آجرک الله
فیما أعطیت و بارک الله فیما أبقیت عبد الله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقه
پیش رسول آوردی او گفتی اللهم صل علی آل فلان روزی پدرم صدقه بنزدیک
رسول برد رسول صلی الله علیه وسلم گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی ابو علی جبائی
گفت واجب بر ساعی که دعا کند متصدق را چنانکه رسول دعا کرد
والله سمیع علیم و خدای شنونده است بشنود گفتار ایشان و دعا که درباره ایشان
دعای تو که بر قبول صدقات ایشان می کنی و کیفیت حال ایشان می داند أَلَمْ يَعْلَمُوا
آیا نمی دانند که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه نیکو کنند
و صدقات ایشان بپذیرد چون از خلوص نیت صادر گردد عکرمه گفت چون خدای تعالی
توبه ایشان بپذیرفت و ایشان را با منازل خود برد منافقان طعن زدند و گفتند این
همان قوم اند که دی روز با ایشان حدیث نمی شایست کرد مکالمه و مسالمه

روا نبود اکنون چه افتاد که با پایهٔ خود رفتند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که
کو طعن بزدند نمی دانند که قبول توبه بخداست و صدقات او ستاند قبول کند
ابوهریره گوید که از رسول صلوات الله علیه شنیدم که او گفت بآن خدایی که جان من بامر
اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال و خدای تعالی جز حلال و پاک نپذیرد و بر
آسمان نشود الا صدقه پاک و حلال که آن صدقه در دست کرم خدای می نهد خدای
تعالی از وی بستاند او را و می پروراند چنانکه یکی از شما اسب کره را می پروراند لقمه که برای
خدای داده باشند اندک و بی عظیم شود و آنگه این آیت برخواند که ان الله هو التواب الرحیم
و خدای تعالی از ایشان و کار او قبول توبه تایبانست و رحمت کردن و بخشودن بر بندگان
و بگوی ای محمد بندگان تایب را تا ایشان را تحریص و ترغیب بود که بکنید اعمال که
می خواهید که آنچه می کنید بر خدا و رسول و مومنان پوشیده نیست لا محاله اعمالتان عرض
خواهد رسید بر خدای و بر پیغمبر و بر [illegible] پس بنگرید تا طاعت چگونه می کنید و درین
عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیامت باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است
که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول صلوات الله علیه عرض می کنند و برانند
و مراد بمومنان امامان معصوم اند آنکه گفت وستردون روز بود که شما را باز
گردانند با خدایی که داناست حال نهان و آشکار را خبر دهد شما را با آنچه کرده باشید
جزا و پاداش آن بشما رسد وآخرون مرجون لامر الله و گروهی دیگرند تأخیر
کرده و باز پس داشته ایشان را از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت موقوفست
یا عذاب کند ایشان را اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند لیکن توبه کنند
و خدای تعالی داناست باحوال ایشان حکیم است آنچه فرماید [illegible] ایشان بر وفق حکمت
و علم باشد و ایشان سه گروه بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن الربیع که درحق
ایشان آمد که وعلی الثلثة الذین خلفوا از غزای تبوک باز ایستادند اما نه از سر نفاق
ولیکن از توانایی و تقصیر و انگاه آن اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که
ابولبابه کرد و اصحابش رسول را بفرمود تا ایشان را براندند و کس با ایشان صلاح و سلام
نبود و زنان ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیاییم گفت نه

دیگر

ولیکن ایشان را نزدیک مکنید از مقاربت ایشان پرهیز کنید بماندند و متحیر شدند
بحزن و گریه و خوف و اضطراب و خلق تا آنکه قبول توبه ایشان آمد و این آیت دلیل است
بر آنکه خدای را باشد که قبول کند تفضلاتست چه اگر واجب بودی موقوف
نبودی بر مشیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا
وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ
يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُطَّهِّرِينَ مفسران گفتند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا نمازگاه خود بکردند
و رسول را صلوات الله علیه آنجا بردند تا یک روز نماز جماعت کرد بنو غنم بن عوف
که بنو عم ایشان بودند بر ایشان حسد کردند گفتند ما نیز مسجدی بنا کنیم در پهلوی
مسجد ایشان و از رسول صلوات الله علیه درخواهیم تا آنجا نماز کند با ما و ابو عامر الراهب
که از شام باز آید او را امام این مسجد کنیم و این ابو عامر ایشان بود و پدر حنظله
بود که او را غسیل الملائکه گفتند روز احد او را بکشتند و در معرکه او را
شسته یافتند رسول را گفتند گفت من دیدم فرشتگان را که از غسل وی بپرداختند
بودند با ابریق زر [illegible] و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیت
چون رسول صلوات الله علیه بمدینه آمد انکار او کرد وی نزدیک پیغمبر آمد و گفت این
دین چیست که آوردی رسول صلوات الله علیه گفت این دین حنیفی است
دین ابراهیم پیغمبر علیه السلم گفت من بر آن دینم رسول صلوات الله علیه گفت تو بر آن دین نه

او گفت که این دین ابراهیم است و لیکن تو چیزی درآورده که از آن نیست رسول
صلوات الله علیه گفت نه چنین است که تو گفتی و لیکن جئت بها بیضاء
نقیه ابوعامر گفت امات الله الکاذب منا طریدا وحیدا غریبا آنکه از ما
دروغ می‌گوید خدای تعالی او را بمیراند غریب و تنها رانده پیغمبر گفت آمین و او را
ابو العامر الفاسق خواند او برفت گفت هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند الا
که با ایشان باشم بر تو و احد و حنین غزای در میان کافران با رسول صلوات الله علیه
و با مومنان کارزار کرد تا روز حنین چون هوازن بگریختند او نیز بگریخت و بشام رفت
و کس فرستاد بمنافقان که چندانکه توانید ساز و سلاح بدست بنهید و برای من
مسجدی بنا کنید که من بنزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم و بیایم
و با محمد کارزار کنم و ایشان از مدینه دوازده کس بجماعت بیامدند و دوازده مرد بودند
ثعلبة بن حاطب و معتب بن قشیر و ابو حبیبة بن الازعر و عباد بن حنیف و جاریة بن
عامر و پسرانش مجمع و زید و نبتل بن الحارث و بجاد بن عثمان و بحزج و ودیعة بن ثابت
مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن جاریه امام مسجد بود چون فارغ شدند
بنزدیک رسول صلوات الله علیه آمدند و گفتند یا رسول الله یکروز آنجا آی و یکبار
نماز کن برای ما و ایشان وقتی بود که رسول صلوات الله علیه ساز غزای تبوک کرد
گفت من مشغولم چون باز آیم بگویم که چه باید کردن چون رسول صلوات الله علیه باز
آمد ایشان آمدند و گفتند ما می‌خواهیم تا بمسجد ما آیی و دعا کنی ما را تا برکت تو مستفیض شویم رسول
صلوات الله علیه هنوز در شهر نرفته بود پیراهن بخواست تا در پوشد و برود جبرئیل آمد
و گفت خدای سلام می‌گوید و این آیت آورد والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا
ای محمد آن منافقان که ایشان از قرا رفته بنا کردند مسجدی را برای مضرت رسانیدن و کردن
برادران و برادران خود را که اصحاب مسجد قبا اند و از سر کفر و نفاق عزت کفر را
و تقویت نفاق را و برای تفرقه کردن و جدائی انداختن میان مومنان تا از
یکدیگر متفرق شوند و کلمه ایشان مختلف گردد و از برای آنکه تا باشد
و استعداد کنند برای کسی که او حرب کرد با خدای و رسول پیش از این یعنی

ابوعامر الراهب

ابوعامر الراهب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد و این منافقان با این همه سوگند خوردند
که ما نخواستیم این که کردیم الا خیر و نیکویی یعنی ما از بهر خدای و برای یاران و ضعیفان
و بیماران کرده ایم که ایشان نتوانند که بمسجد توانند برای شبهای زمستان و روزهای
باران خدای تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت لا تقم فیه بآن مسجد مرو و در آنجا
نماز مکن هرگز خطاب اگرچه با رسول است اما مراد رسول است و جمله مومنان رسول صلوات الله علیه
چون این آیت بشنود مالک بن الدخشم و معن بن عدی را گفت بروید و آن مسجد را ویران کنید
و بسوزید ایشان برفتند و آتش در زدند کسانی که آنجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد آنجا
مقام کرده بودند آتش بایشان رسید و بعضی را از ایشان بسوخت رسول فرمود تا آن
موضع را مزبله و جای خاکانداز کردند و ابوعامر الراهب بشام مرد غریب و وحید
و تنها در حدیث است که مجمع بن جاریه که امام مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامد و او
امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا و لا کرامة نه تو امام مسجد ضراری
گفت مهلا لا تعجل علی ساکن باش و در من تعجیل مکن که من در آن وقت
جوان بودم و ایشان جوان نبودند و پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند
و من بر احوال ایشان مطلع نبودم که اگر بودی یکساعت با ایشان مقام نکردمی
عمر او را معذور داشت و امامت مسجد قبا فرمود بانکه هیچ مسجدی دیگر کرد و گفت
و گفت که مسجدی که از ابتدا بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند از اول روزی از
روزها بنا یعنی مسجد قبا که رسول صلوات الله علیه از ابتدا بنا نهاد و در و نماز کرد
بنماز او بیا و گفته اند که مسجد پیغمبر است بمدینه و در آن مسجد اولیتر است سزاوارتر
که نماز کنی در آنجا مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست می‌دارند و خدای تعالی دوست دارد پاکیزگان را
و ابوسلمه از عبدالرحمن بن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیدی در این مسجد که خدای
گفت اسس علی التقوی من اول یوم گفت از پدر شنیدم که روزی رسول در حجره بعضی از زنان
بود من نزدیک او شدم و گفتم یا رسول الله این مسجد که بر تقوی بنا نهادند کدام است
سنگریزه برگرفت و بینداخت و اشارت کرد بمسجد خود و گفت مسجدکم
هذا المسجد المدینه آفمن أسس بنیانه علی تقوی من الله

وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ
جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

می گوید که آیا کسی بهتر باشد که بنای مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضای خدای نهاد
یا آنکس که بنای مسجد خود بر کنار چاه ویران و خرابه فرو افتاده بنهد که آن
بیفتد او را در آتش دوزخ اندازد یا آنکس بهتر باشد که بنای دین خود بر قاعده
محکم نهد که آن تقوی خدا و رضای وی است یا آنکس که بنای دین خود بر قاعده
ضعیف نهد از باطل و نفاق که شک و در قلت ثبات چون بنایی باشد که بر کنار
رود خانه نهاد که آب زیر بنای او تهی کرده ناگاه بی افتد و بنای
او در قعر آتش دوزخ اندازد و خدای تعالی ظالمان را ننماید راه بهشت از جابر
عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفت آنجا بگذشتم دودی دیدم که از آنجا
بر می آمد خلف بن یاسین کوفی گوید با پدر بحج می رفتیم از مسجد پرسیدم که پیغمبر
در وی روی قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار
بنی امیه بود چون کار با ابو جعفر منصور افتاد فرمود تا قبله بگردانیدند که
نباید که کسی نداند آن قبله نماز کند یعنی مسجد قبا و مسجد ضرار را دیدم
ویران گشته و دودی از وی بر آمد و امروز مزبله شده است انکه حق سبحانه و تعالی
باز نمود که آن مسجد علامتی است ایشان را بر کفر و نفاق ایشان و گفت در آن بنا
در دل ایشان شکی و نفاقی است ثابت که در دل ایشان زایل نشود تا دلها جای باشد
محکم که دلهای ایشان زایل نشود تا دلها جای باشد و پاره پاره شود
بر وجهی دیگر معنی اینست که همیشه خراب کردن بنای ایشان سبب شک
و نفاق در دل ایشان است و آن از دلهای ایشان منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد

وخدای

وخدای تعالی داناست بانچه در دلهای منافقان است از کردن بنای مسجد خود
حکیم است در آنچه فرموده از خراب کردن آن إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

محمد بن کعب گفت که چون انصار لیلة العقبه با رسول صلوات الله علیه بیعت کرد
و ایشان هفتاد مرد بودند عبدالله رواحه گفت یا رسول الله شرطی که
خدای با ما است و شرطی که تراست با ما بگوی گفت اما شرط خدای بر آنست
که او را بپرستید با او شریک نیاورید و شرط من آنست که از آنچه جان و مال خود را
از آن حمایت کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند کردیم یا رسول الله فما لنا
بر ما چه باشد گفت شما را بهشت باشد گفتند ربح البیع فلا نقیل
ولا نستقیل خدای تعالی این آیت فرستاد ان الله اشتری بدرستی که خدای تعالی
بخرید از مومنان نفس و مال ایشان را به بهشت در بیع بایع و مشتری و دلال و بها
باید مشتری خدای جبار است و دلال محمد مختار است و بایع بنده مومن دیندار است
و بها بهشت دار القرار است نعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم
و نعم الثمن جنة النعیم نکته گفت که بهشت بس عزیز است گفت بنده می خرم از بهر آنکه
هر که چیزی فروشد یا از بهر سود فروشد یا از بهر حاجت و این هر دو بر خدای محال است
و اگر نه بهشت می فروشم کار من آن بودی که گفتمی من می خرم این بهای بهشت دارم

بهشت تا هیچ با تنگی و بنده از این خبر بر او بی‌باری پدید آمدی و افلاس پدید شدی
گفت که این بایعت مرا با مومنانست که کافران نشناسد و آنکه گوهر را نشناسد چیزی
قیمتی از وی بهای اندک خرد و کافر را از منزلت نشمر که با وی بایعت کنیم و کافر را
از منزلت نشمر که با وی بایعه کنم تا از تو متابعت نباشد از تو متابعت نباشد
متابعت آل محمد مختار باید تا بایعه باد و اخلاص جبار حاصل شود مبایعه در سرای ع
میرود و شارع تا این میان دلالست هر که با این دلال آشنا شود او را کی رسد که
با ما بایع باشد بایع ما شود تا تابع تو شود فاتبعونی یحببکم الله
دعوی دوستی او می‌کنی کمر خدمت او بر میان بند تا از وجزا محبت یابی
هر که چیزی بهایی دارد آنرا بدلال دهد تا دلال عرضه کند تا گرانبها باشد
و کالای مرا جان و مال بهایی نیست که جز در بر درگاه بشر رایی نیست هر که چیزی با بها
دارد در بر درگاه بر بها دارد بی او کدام معرفت دارد از دلال شفقت بود و کان
بالمومنین رحیما تا از مشتری صفت بود ان الله اشتری من المومنین
تا تو بیگانه باشی او را چه کار کند لیکن تا تو ترا کند و چون آشنا شدی او را
چه منع کند از آنکه با تو بیع کند مرا او لقد رضی و دست بیعت
تا بنویسد و هم بر صفقه بیع بر دست نه شد ای در نه و دست بیعت و جان و مال
از دست بر نا چه حالت باشد کالت باشد و چون جان نباشد جانان و جانانت باشد
چون از سلطان خود بیزار شوی مملکت دری با ملک با ملک مملکت کار شود در
بر مملکت آن من راه شود با علی المحسنین من سبیل نفرموده نه سر شتابت
و جوارح او سواد و عروقش چاه‌ها که آب و خونها و خواس وی بروج و سراجها رحمت
یکی آنجا در که ابوالبشرت خلقکم من نفس واحدة دیگی با ابرهیم
ملة ابیکم ابرهیم و یکی با محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم
ویکی با پدرت آدم عهد کلاً با سعد و بروی چهار درت یکی بر توحید و شهادت
گشاده و یکی بر صدق و نهادت نهاده و یکی با خلاص و طاعت و یکی با جمعه و جماعت
نفوس منین اختیار کرده و او را خواستم از آنکه او را خواست منافق

چون مرا نخواست نخواستمش و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم
چون با لشر مرا نشایند گفتمش قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم
مومن چون مرا اختیار کرد من هو اجتبیکم نه هر درختی بستان را شاید
هر نباتی ریحان را و نه هر تنی و مالی در کار ما را شاید عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص و معالی
اهلش را بخدمت او مشغول کرد و اهلش را گفت اکرمی مثواه محبت حق سبحانه
چون ترا بخرید ملکت ملکوت را بفرمود تا بعضی حافظان تو باشند وان
علیکم لحافظین کراما کاتبین و بعضی همراه تو باشند کراما کاتبین
و بعضی وکیل در راه و بعضی خواهان تو باشند و یستغفرون لمن فی الارض
زلیخا یوسف را بخرید دل بدو داد و او را بمنزلت کرامت فرود آورد و آنکه
محبوس کرد و آنکه ملکت بدو داد حق تعالی ترا بخرید بانواع اکرام
و اعزاز مخصوص کرد و لقد کرمنا بنی آدم و در زندان دنیا باز داشت
الدنیا سجن المومن و جنة الکافر آنکه در زندان از سر آن با تو راز آغاز کرد
من دعانی اجبته و من سالنی اعطیته و من اعطانی شکرته
و من عصانی سترته و من عرفنی جرته و من احبنی احببته و من
احببته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته
هر که مرا بخواند اجابت کنم و هر که از من بخواهد بدهم و هر که طاعت من
دارد شکر کنم و هر که در من عاصی شود راز بپوشم و هر که قصد کند مقصود
در کنارش نهم و هر که مرا شناسد بحریش کردانم و هر که مرا دوست دارد مبتلاش
مبتلا کرده ام و هر که را دوست دارم بیمار کنم و هر که را بکشم دیت دهم و انرا که دیت
دهم دیت وی من باشم ولقد تعلقها فی حبها کیما تکون خصومتی فی المحشر
حتی یطول علی الصراط وقوفنا فتلذ عینی من لذیذ المنظر فتکون اول عاشقین نخاکما
یوم القیمة و الخلایق حضرا آنکه ترا از حبس و قتل پادشاهی نبود هد و اذا رایت
ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا تا بخر بیدنا الیس از تو طمع بردارد و بداند که
ملکی کرد تو کرد ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ای بنده ترا نفسی

هست و مالی و مرده و محنت تو و آنت توانند نفس و دشمن تو است اعدا عدوک التی بین جنبیک
و الرقت تقوا شده مر بهشت است بلی فسق و نعمتی است بی محنت و لیکن مر اسکار است
آن آفت بیار و بدین نعمت بیلکن جان بیار و جانان شان ما لیده و رضای رحمن
شان رفو کن جامهٔ خلق خود برای آنکه با صلاحش نادر باشد خدای بی عیب
بنده بر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها بروی بپوشید و گناهش بیامرزید
در خبرست که روزی حضرت رسول در بعضی سفرها بود مردی شتری داشت بر ضعیف [illegible] مرد
باوی درماند و کسی وی را نمی خرید بنزدیک رسول صلوات الله علیه آمد و زاری شکایت کرد
رسول صلوات الله علیه گفت او را بمن فروش گفت یا رسول الله وی را چه جای کردن
که هیچ کار را نشاید گفت دو است رسول صلی الله علیه و سلم از او بخرید چون در ملک رسول آمد
شتر قوت و نشاط شد و در میان لشکر پیش از همه شتران رفتی اگر حسن ملکیت
رسول بر شتر پیدا شود چه عجب باشد که حسن ملکیت مالک الملوک بر بنده عاصی
پیدا شود جابر بن عبد الله انصاری گوید رسول صلوات الله علیه این شتر را بمن [illegible]
ببدر حاضر آمد با حد حاضر آمد و بحدیبیه حاضر آمد و رسول از این بخشید
من نگه داشتم او را تا پیر شد و بعهد عمر خطاب پیر شد و گفتم حکمی که [illegible]
ببدر و احد و حدیبیه با ما بود و امروز از وی کاری نمی آید گفت آن گیت
کنم این شتر رسول او را از من بخرید بهای تمام و آزاد کرد و لیکن روی [illegible]
تو خزینه خدای امید است که آزاد کرده او باشی هم نادره بتا [illegible]
و در اخبار هر کس که چیزی خرد و عیبناک بود شرعا او را عیب نتواند کرده
چون علام الغیوب ترا بخرید با سایر عیوب بخرید بگناه ترده نکند و در
بندگی و [illegible] که ترا بندگی [illegible] آزادی دیگران آزاد مکن ز بندگی خویش
کین بندگی از هزار آزادی به هر که بنده بخرد او را تا آزادی نخواند بنزدیک بعضی
فقها حق تعالی بخرید او را نام مومن است [illegible] امید آنست که نام
خود را از آتش دوزخ آزاد کرده اند نفس و مال از تو بخرید تا [illegible]
[illegible] که [illegible] احوالی و حالی [illegible] منازل حلالی برای آنکه کسی برای مال

دگران

دگران با تو خصومت کنند تا از درد سر ایشان ایمن باشی و در روز مان عزیز و مکرم باشی
نفس و مال تو بخرید تا از هر دو بیزاری تو آنی که دلیل بر آن کنی مگر او بنده خرد و
بنده را مالی باشد بنده و مال سید باشد مگر سید مال به بنده رها کند
با بنده آزاد شود حق تعالی می گوید مال تو و ما کردیم و مرا بمال حاجت نیست
وما تنفقوا من خیر فلانفسکم مال را خوار دار که تو است نفس را عزیز دار
که مراست عبدی و انت لی هر که بنده خرد و او را کاری فرماید او را اجرت نباید
کرد ما و بکر که بنده خود بمال خود بخرید آنکه او را کاری فرمود و گفت
ای بنده من مزد تو بر منست انا لانضیع اجر من احسن عملا هر که بنده خرد
آن بنده را عاقبت باز فروشد اگر محتاج باشد یا آزاد کند اگر کریم باشد
حاجت بر روا است تا بفروشیم و من اگرام لا کریمیم چه منع کنند تا آزاد
کنیم مخلوقان که بندگان خرند از برای آن خرند تا ایشان را نگاه دارند
ترا برای آن خریدیم تا نگاه داریم اگر در خواب باشی و اگر بیدار قل من یکلؤکم
باللیل والنهار [illegible] [illegible]
عادت چنان رفته است که هر که بنده خرد و فرزند کند و او را تمام دارد چیزی که دارد
وی کند صورت حال این با تو بنده تو بنده منی و مرا از فرزند نیست هر چه
مراست بخشیم الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
هر که بنده خرد بر سر او چون از وی بار گرفت شرعا و عرفا ... از وی بر خاست
تو بار امانت من داری آن باری که آسمان و زمین تاب آن نداشت انا عرضنا
الامانة علی السموات تا امانت حلیه تست بیع بر تو حرام است ایمن باش که از
ملکیت خود ... آنکه بار دارد تا بار نهد و ندانند که حقیقی
بوده است ... نخواند تو بنداند که بدین [illegible] بدین معانی
و امانتی که داری نگاه داری و در وی خیانت نکنی چه اگر چنین کنی هر چه کرده باشی
که صورت ... برداری دارد ... باد عدل ... تا چون خرمن کاه
جائی که آب باشد آنجا در آتش زند وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا

قوله تعالی بأن لهم الجنة یعنی خدای تعالی جان و مال مؤمنان را بخرید بآنکه
بهشت ایشان را باشد از هر بیعی که خدای تعالی با مؤمنان کرد در بهای جان مؤمنان
هیچ نپسندید جز بهشت در خبرست که اعرابی بر رسول صلوات الله علیه بگذشت
رسول صلوات الله علیه این آیت می‌خواند گفت این کلام کیست گفتند کلام خدای
گفت بیع الله مربح لا نقیله و لا نستقیله بیعی سودمند هرگز این را اقالت
و استقالت نکنیم آنگه با رسول صلوات الله علیه بغزا رفت و باز گشت تا که
شهید شد اصمعی گفت امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای دون همت تو خود را نمی‌شناسی
بگذار خویش را جز بهشت نفروشی که بهای تو بهشتست بأن لهم الجنة
من یشتری قبة فی الخلد عالیة   فی ظل طوبی رفیعات مبانیها
دلالها المصطفی والله بایعها   ممن اراد و جبریل منادیها   یقاتلون
فی سبیل الله در راه خدای کارزار کنند با دشمنان دین جهاد کنند و بکشند
دشمنان خدا را و کشته می‌شوند در راه خدای وعده است که خدای داده است
مجاهدان را وعده ثابته لازم در توریه و انجیل است چنانکه در قرآن و این دلیل
بر ثواب و عوض ثواب بر یقتلون که قتال کنند و کشته شوند و عوض بر یقتلون
که ایشان کشته شوند زجاج گفت که این دلیل است بر آنکه جهاد واجب
بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد واجب است آنگه گفت
کیست که وفا کننده تر بود بعهد و وعده خویش از خدای تعالی یعنی هیچکس از او
وفا کننده تر نیست از برای آنکه خلف وعد قبیحست و آنکه کریم
مستغنی بود بر آن اقدام نکند فاستبشروا ببیعکم یعنی شاد باشید آنکه
کرده اید خوش دل و شادمان باشید بدین بیعی که کرده اید که فانی را بباقی
فروخته اید و رذایل را بجلایل عوض کرده اید و اینست فلاح عظیم و ظفر بزرگوار
که شما یافته اید   التائبون العابدون الحامدون

السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون

عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین

آنگه صفت مؤمنان کرد و مدح و ثنای ایشان گفت و گفت این مؤمنان توبه کنندگان
و باز گشت کنندگان اند و عبادت و طاعت و بندگی بجای آورندگان اند و سیاحت
روزه است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت سیاحة امتی الصوم سیاحت
امت من روزه باشد چنانکه زهد و عادت امت سلفان بود که در زمین رفتندی
و برای آن روزه دار را سایح خوانند در خبرست که فردای قیامت هر کسی را در بهشت
جای باشد معین مگر روزه دار را که خدای تعالی او را گوید که تو در بهشت می‌گرد
و سیاحت می‌کن تا آنجا که ترا خوش آید فرود آی و سایحان غازیان باشند و سایحان
طالبان علم اند که در طلب علم سیاحت کنند و از جای بجای روند و علم از اهل علم
طلب دارند و این مؤمنان رکوع کنندگان و سجود کنندگان باشند بروز و به
و شب بنماز و امر نمایند بامر معروف کنند به نیکویی و طاعت فرمایند و از ناشایست
و معصیت باز دارند و بر حدود خدای از اوامر و نواهی و فرایض محافظت کنند
ای محمد این مؤمنان را بشارت ده و شاد گردان بما لا عین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر   ما کان للنبی

والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی

من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم   وما کان

استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما

تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لأواه حلیم

مفسران گفته‌اند که چون ابوطالب را وفات نزدیک رسید رسول صلوات الله علیه
به بالین او آمد و گفت یا عم انک اعظم الناس علیّ حقاً ای عم در جهان
آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست وان دوستی تو که در دل منست کسی را نیست
وحق تو از حق پدر بر من بیشترست مرا بکلمه یاری ده یعنی کلمه شهادت
ابوجهل و عبدالله امیه حاضر بودند گفتند ترغب عن ملة عبد المطلب
و بروایتی دیگر عن ملة ابرهیم و گفت انا علی دین عبد المطلب دین ابرهیم
نه ما هیچ از تو شنیدیم و تو گفتی من بر ملة ابرهیم گفت امروز نیز همچنین
می‌گویم من بر ملة ابرهیم رسول صلوات الله علیه گفت لاجرم برای تو استغفار
کنم رسول صلوات الله علیه برای وی استغفار می‌کرد این آیت آمد و این باطل است
ازیراکه باتفاق این سورة باخر عمر رسول آمد و ابوطالب را ابتدای اسلام فرمان
یافته بود دیگر اگر این درست باشد دلیل ایمان ابوطالب کند نه دلیل کفرش
برای آنکه گفت من بر دین عبد المطلبم و عبد المطلب نزدیک ما مسلمان بوده است
و در اخبار ما و مخالفان آنست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهه صاحب حبشه
که عبد المطلب نزدیک وی رفت برای شفاعت اشتران خویش و گفت‌ای ملک
بفرمای تا اشتران من باز دهند او گفت من پنداشتم که عذر داری بر این لشکر
گران و پلیدان روان آمدی از برای تا خانه که شرف شما قدیماً و حدیثاً در آنست خراب کنیم
تو از برای اشتری چند گرم سخن می‌گویی گفت مرا با اشتر خود کارست و خانه را
خداوندی که خداوندست ان للبیت ربا یحفظه این حدیث مؤمن موحدست
نه حدیث ملحد مشرک دیگر آنکه گفت بر ملة ابرهیم ام آنکه بر ملت ابرهیم باشد چگونه
کافر باشد رسول را می‌فرماید و اتبع ملة ابرهیم و از یوسف حکایت است
واتبعت ملة آبائی ابرهیم دیگر آنکه روایت کردند که رسول صلی الله علیه وسلم
استغفار می‌کرد و این جمله دلالت بر ایمان برای آنکه رسول قبله و قدوه اهل عالمست
در علوم دین چگونه روا باشد که این را ندانند که برای مشرکان استغفار نشاید کرد
و در امثال و کتب این همه این مسئله فائده نیست استغفار دلیل ایمان ابوطالب بود

و چون رسول صلوات الله علیه استغفاری کرد جمعی که ایمان ابوطالب برایشان پوشیده بود
پنداشتند که رسول برای مشرکی استغفار می‌کند ایشان نیز برای مشرکان استغفار
می‌کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را بر ظن خطا بود رسول خدای تنبیه
کرد و گفت با ابوطالب گمان بد مبرید که او مشرک نبود و رسول برای مشرک
استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را نباشد و نه مؤمنان ایشان را که ایشان برای
مشرکان استغفار کنند و آمرزش خواهند و اگرچه این مشرکان خویشاوندان ایشان باشند
برای آنکه پیغمبر را و مؤمنان را ظاهر شده باشد و دانسته باشند که ایشان اهل
دوزخ اند از آنکه بر شرک و کفر مرده باشند آنکه حدیث ابرهیم پیغمبر کرد
و بیان آنکه وی بچه علت و سبب استغفار کرد پدرش یعنی عمش را آزر و گفت که
نبود استغفار ابرهیم ویرا وعده کرده او وعده داد ابرهیم را و گفت که ایمان
خواهم آوردن تا استغفار مشروط بوده باشد بشرط ایمان و گفته باشد و اغفر لابی
انه کان من الضالین بیامرز پدرم که او از جمله ضالان بود اگر بظاهر ایمان بیاوردی
چنین گفتی که بیامرز پدرم را که از جمله ضالان است دلیل بر آنکه آن وعده اظهار
ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورد فلما تبین له چون ظاهر شد او را که دشمن خدای است
وانها بایمان و نفاقست از وی تبرا کرد و بیزار شد و این عم ابرهیم را درد بنا بود
بعضی مفسران گفته‌اند که روز قیامت باشد و پندارد که عمش مؤمن بوده است
وار وعده او حق بود در آید و گوید اللهم الی اللهم الی حق تعالی گوید برد
بیا دید او را بر صورت کفتاری بیاورند گویند این کیست گویند این عمت
آزرست تراش و او بر کفر بود با تو دروغ می‌گفت و منافق بود چندان حال ابرهیم
از وی تبرا کند ان ابرهیم لاواه حلیم ابرهیم بسیار ناله و مسکین بود از ترس
خدای و عظیم بردبار بود انس بن مالک روایت کند که زنی نزدیک رسول آمد بود و
سخنی گفت که رسول را از آن کراهتی بود عمر بانگ بر وی زد رسول صلوات الله علیه
گفت دعواها فانها اواهه گفتند اواه چه باشد گفت که خاشعه باشد
کعب الاحبار گفت اواه آن باشد که چون ذکر دوزخ کنند آه کنند و

که ذکر خدای بسیار کند روایت کردند که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی
و روزگار خود را مستغرق تسبیح و تهلیل کرده بود حدیث او پیش رسول کردند
گفتا و مردی اوّاه بود اوّاه کسی باشد که قرآن بسیار خواند ابن عباس گفت در عهد
رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را وفات رسید رسول برو نماز کرد و او را
دفن کرد آنگاه گفت رحمک الله انک کنت اوّاها و گفته اند آن باشد که
آواز بلند بر دارد بذکر خدای و دعا و قرآن و در این معنا بسیار گوید در حضرت که
ابرهیم علیه السلم بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا ینفع آه . از آتش دوزخ پیش
از آنکه آه سود ندارد . وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ مجاهد گفت چون خدای تعالی مسلمانان را
نهی کرد از آنکه برای کافران استغفار کنند از آنکه پیش از این استغفار کرده
بودند گفتند یا رسول الله بر حکم آن چه کنیم که ما ندانستیم که استغفار نباید کرد
خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که خدای تعالی حکم نکند و نام نبرد گروهی را
بضلالت پس از آنکه ایشان را توفیق هدایت ایمان داد و با ایشان الطاف کرد
و ایشان عنان اختیار طاعت ایمان کردند تا آنکه که بیان کند ایشان را
از آنکه واجبست از آن اجتناب کردن آیت اگرچه خاص است در استغفار برای
مشرکان اما عامست برای جمله معاصی ... کنند که چون خدای تعالی احکامی
فرو آمد از فرایض و مسلمانان آن را یاد گرفتند کار بستند چون غایب شدند مصلحت
متغیر شد آن را نسخ کردند چون باز آمدند صحابه را دیدند که بر خلاف آن عمل می کردند
گفتند یا رسول الله حکم ما چیست در آنکه ما عمل کرده ایم و ندانستیم که منسوخ است

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت که خدای تعالی ابطال عمل قومی نکند که ایشان
بر منسوخ عمل کرده باشند از سر نادانی نه بقصد تا آنکه که بیان کند مر
ایشان احکام ناسخ را و ایشان را از آن پرهیز باید کرد و خدای تعالی به چیزی
عالم است که مصالح در آن باشد آن را بیان کند و این منسوخ است بحکم و علم
خدای از آنجا که ملک آسمان و زمین او راست خلقا و ایجادا حکما و تغییرا
پس بیانست تدبیر او را رسد و تصرف بر حقیقت او را باشد که او ست قادر بر آنکه
مرده زنده کند و زنده را بمیراند شما را که خلق اند بجز او یاری و یاوری
متولی کار شمات و او نیست بر شما او ست . لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى
النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ
مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ میگوید که باز گشت و با سر رحمت رفت
خدای تعالی بپیغمبر و مهاجر و انصار و توبه ایشان قبول کرد از پیغمبر در وجود نا آمده
چیزی که بر حسب توبه باشد و اما ابتدا بنام او از بهر آن کند که او سبب توبه
مهاجر بود و توبه پیغمبر از گناه نباشد برای آنکه ایشان از گناههای صغیره و کبیره
معصوم اند و توبه ایشان بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع باشد با خدای و از امام رضا
علیه الصلوة و السلم روایتست که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار
خدای تعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت کرد از
مهاجر و انصار که متابع پیغمبر بودند در ساعت دشواری و تنگی طعام و شراب و
نایافت چهارپایان خستگی و ماندگی و نابودن چهارپای عجب بود که هر ده مرد را
یک اشتر بود که بنوبت بر نشستندی و زاد ایشان خرما بود و جو و روغن کار و ...
در دهن نهادی و پاره بمکیدی و بجرعه ماء ... نهادی تا او نیز بمکیدی تا با آخر آن

دیدی آنکه چو عذاب بر ایشان باز خوردند ابن عباس گفت بلای اصحاب به غایت رسیده بود که
روزی به غزوه بودیم گرمای روز بود تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود
که تنها منقطع شود و مرد بود که اشتر را می کشتند و آبی که در شکم وی بودی می خوردندی
صحابه نزدیک رسول آمدند و گفتند ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا خدای تعالی
ما را آب دهد صحابه نیز یک صفت چون این عرض کردند رسول صلوات الله علیه دست
برداشت و دعا کرد باران عظیم و سیل بسیار در آمد ما آب خوردیم و آب برداشتیم
چون از لشکرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشک بود و باران جز در لشکرگاه نبود و آیت
بیان آن بود که نزدیک گشته بود که دلها کجی گرداند آنکه بر ایمان و اتباع
رسول ثابت باشند و ایشان آن بودند که در ساعت عسرة و تنگی از بی زادی و بی برگی
ایشان را رنج رسیده بود و نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد حق تعالی
ایشان را توفیق و لطف مدد کرد که ثابت کردند و توبه ایشان بپذیرفت چون توبه
کرده بودند از خطرات و وساوس آن خدایی که بر بندگان خویش رحیم و مهربانست
گفته اند که ابو خیثمه از رسول صلوات الله علیه باز ماند در غزای تبوک در روزی بود
یک روز گرمای روز بود زنان او جای رفته بودند و آب زده و جامه افکنده
و آب سرد نهاده و طعامی ساخته زنانش در سایه ایستاده گفت سرو دایم
که اینجا بنشینم با چنین حال و رسول خدای و صحابه با سلاح در گرما و سرما و بی برگی
والله که من با این زنان حدیث نکنم تا آنکه از پس رسول بروم اشتر پیش آورد
زادی برداشت و از پس رسول برفت تا که به تبوک رسید مردم چون او را بدیدند گفتند
یا رسول الله از دور سواری می آید رسول صلی الله علیه گفت کن یا ابا خیثمه ابو خیثمه بس
رسول الله رسول صلوات الله علیه پرسید که چگونه بود که باز ایستادی آنگاه بیامدی
و کار خانه رفته بود شکایت کرد خدای تعالی این آیت فرستاد بر آنکه ذکر و چون
ابو خیثمه و مانند او از جماعتی که از صحبت رسول باز ایستادند نزدیک بود که
کژ گردد حق تعالی ایشان را توفیق داد تا برفتند و رضای رسول حاصل کردند
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ

الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ
مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
حق سبحانه و تعالی می گوید که برای سه شخص که ایشان تخلف کردند و از غزای
تبوک باز ایستادند تا قبول توبه ایشان تاخیر کردند و باز پس داشتند از آنکه
توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان از حیرت و سرگشتگی در کار خویش چنان شدند
که زمین بدین فراخی بر ایشان تنگ شد چنانکه هیچ جایی قرارگاهی نیافتند و هیچ
و قرارگاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین بشدند
که ایشان را جز از خدای تعالی هیچ ملجا و پناهگاه و گریزی نیست از خشم خدای الا
با درگاه او گریزند و پناه با وی دهند بر آنکه حال ایشان چنین شد
خدای تعالی به رحمت ایشان در گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد تا اختیار
توبه کردند تعالی کرد مستقبل ایام از ایشان و امثال ایشان گناهی در وجود آید توبه کنند
و توبه ایشان بپذیرد که او ستان خدایی که توبه بپذیرد از ایشان و بخشاینده بندگانست
این سه کس که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک بود و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه
کعب گفت که من در هیچ غزوی از رسول صلوات الله علیه تخلف نکرده
چون غزای تبوک بود و رسول صلوات الله علیه ساز رفتن می کرد گرمای گرم بود و هنگام
میوه ها و وقت خوشی آمد و میوه و سایه عزیز داشتم که برو مرو و دو شتر را ساز نا
کرده و چیزی دیگر بایست که بدست نبود گفتم امروز و فردا بخرم
تا که رسول صلوات الله علیه برفت و من و مرارة بن الربیع و هلال باز ماندیم
علیهم پدید آمد تا آنجا که در جمله مدینه جز زنان و کودکان و بیماران و جمعی
منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول صلوات الله علیه بسیار بودند

نظر وی بمن نمی‌رسید مرا یاد نکرد تا که بتبوک رسید گفت ما فعل کعب بن مالک
یکی گفت که او را از آمدن تنعم منع کرد و خویشتن داری معاذ گفت خلاف است حرف
آنکه تو می‌گویی ما از وی الا خیر ندانیم چون رسول صلوات الله علیه غزای تبوک
تمام کرد و روی با مدینه نهاد با خود اندیشه کردیم که چه عذر آورم گفتم
که هیچ بهتر از راستی نیست که با راست گویم چون رسول صلوات الله علیه در مدینه
آمد اول بمسجد در رفت و نماز بگزارد و عادت او این بودی که هر جا که
رفته بودندی یکی می‌آمدند و عذری بدروغ می‌آوردند رسول صلوات الله علیه
قبول می‌کرد و برای ایشان استغفار می‌کرد من در پیش رسول شدم در روی
من تبسمی کرد با خشم گفت نه چهار پای خریده بودی تا بیایی گفتم یا رسول الله
با تو جز راست نتوان گفتن گفت مرا هیچ عذر نبود تقصیر کردم
و در آمدن کاهلی کردم امید می‌دارم که بسبب راست گفتن خدای تعالی
توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول صلوات الله علیه روی بتو گرد کرد
و گفت این مرد راست گفت آنکه مرا گفت خیز و برو تا خدای در تو چه حکم کند
برخاستم و از مسجد بیرون آمدم قوم روی در من نهادند و مرا ملامت کردند که
چرا عذر نخواستی تا از تو قبول کردی برای تو استغفار کردی من گفتم اگر
دروغ گفتمی نجاتی بودی در راست گفتن اولیتر بودی از آنجا برفتم
رسول صلوات الله علیه صحابه را گفت که با ایشان سخن مگویید و اختلاط
مکنید همه کس کرد ما گشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما نگفت دل
تنگ شدیم و چنان دانستیم که جهان تاریک و متغیر شد و چنان پنداشتیم که خانها
و منازل نه آنست که بود و من در مسجد می‌شدم بنماز رسول صلوات الله علیه گوشه
چشم بمن باز کردستی و روی از من بگردانیدی و زنان ما را از ما جدا کردند و یاران ما از ما
دور شدند و ما در تنگی و گریه و جزع بماندیم تا شبی برخاستم و بابر سرای ابن عم خود شدم
و بروی سلام کردم جواب نداد و چندانکه کردم با من سخن نگفت گفتم
بخدای بر تو سوگند می‌دهم که تو میدانی که من خدای و رسول خدای را دوست میدارم

جواب نداد

جواب نداد تا آخر گفت که خدای بهتر داند از آنجا بیرون آمدم روزی که در بازار مدینه
نشسته بودم مردی ترسا در بازار آمد و گفت کعب بن مالک کدام است او را
بمن نشان نمودند بیامد و نامه بمن داد از ملک غطفان در آن نامه نوشته بود
که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و مرا نه چون تو مردی ضایع نماند
پیش من آی تا آنچه مراد تو باشد حاصل کرده گفتم که این تمامی محنت است
آن نامه را بسوختم چون چهل روز برآمد رسول صلوات الله علیه مرا گفت از زن دور شو
گفتم یا رسول الله طلاق دهم گفت نه او را نزدیکی مکن من بخانه رفتم
و او را گفتم برخیز و بخانه خود رو و آن دو کس را همین فرمود زن هلال بن امیه پیش رسول آمد
و گفت یا رسول الله او مردی پیر است و بزنان احتیاج ندارد اما از خدمتکاری
گزیر نباشد تا او را خدمت کنم گفت که روا باشد برین کار پنجاه روز
بگذشت بر بام سرای خویش نماز بامداد می‌کردم از سر کوه سلع ندایی شنیدم
که بشارت باد ترا ای کعب بن مالک بسجده در افتادم و دانستم که خدای تعالی فرجی فرستاد
همان ساعت سواری می‌تاخت و بشارت آورد که از سر کوه آواز داد تو گفته اند آنجا جامه که
داشتم باو دادم و برخاستم و بمسجد رفتم چون از در مسجد در رفتم ابوطلحه برخاست
و مرا در کنار گرفت گفت مبارک باد که خدای تعالی توبه شما قبول کرد من
بیامدم و بر رسول صلوات الله علیه سلام کردم و روی رسول از بشارت
روشنایی می‌داد مرا گفت که بشارت باد ترا بهترین روزی که در عمر تو بود
تا که از مادر بزادی گفتم یا رسول الله امن عندک ام من عند الله
گفت بلکه از نزدیک خدای و این آیت برخواند لقد تاب الله علی النبی
تا آنجا که وکونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله از توبه من آن باد
که من عهدی می‌کنم که جز راست نگویم و از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه
کنم گفت نباید بعضی بده و بعضی باز گیر خدای تعالی برکت صدق من
و صدق آن دو یار من ما را توبه بشیر گرد قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر مرا نگه دارد
از آنکه دروغ گویم بس این سه کس اینها بودند که از رسول تخلف کردند

از ریشه فرو بکن از سر تکاسل و توانی آنکه حق تعالی خطاب کرد و گفت ای
مومنان از خدای بترسید و با صادقان بود راستگویان باشید تا مراد بدین صادقان
کیست نافع گفت که محمد است و آل محمد صلوات الله علیهم و از امام باقر علیه السلام
این روایت کرده اند کلبی از ابن عباس روایت کرد که علی ابن ابی طالب و دو برادر
از اینه که صادق باشند در دین خدای گفتار و کردار و نیت بعضی دیگر گفتند
که مراد آنانند که در این آیت ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله
فمنهم من قضی نحبه عبیده بن الحارث بود و حمزه عبد المطلب و منهم
من ینتظر علی ابن ابی طالب بود ابن جریج گفت مهاجرانند لقوله تعالی
للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبر است که لا یزال العبد
حتی یکتب عند الله صدیقا همیشه بنده راست گوید تا نام او در جریده صدیقان
بنویسند و همچنین دروغ گوید تا چنانکه نام وی در جریده دروغ زنان نویسند
و پیغمبر صلوات الله علیه می گوید بالصدق فانه یهدی الی البر یهدی الی الجنة
راست گویید که راستی به بر رساند و بهشت داند تا بدو دور باشید از دروغ که
دروغ بفجور دارد تا بدو فجور بدوزخ رساند در خبر است که بو ذر غفاری حدیثی
از رسول صلوات الله علیه روایت کرد جمعی ویرا تصدیق نکردند چون رسول الله
شکایت با رسول کرد رسول صلوات الله علیه گفت ما اظلت الخضراء و لا اقلت
الغبراء علی صدق لهجة من ابی ذر در این سخن بود که امیر المومنین اندر مسجد
در آمد رسول صلوات الله علیه گفت الا هذا الرجل المقبل فانه صدیق الاکبر
والفاروق الاعظم ما کان لاهل المدینة

ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا
بانفسهم عن نفسه ذلك بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب

ولا مخ

ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون
من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر
المحسنین فلا ینفقون صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون
وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون

ظاهر این کلام خبر است و معنی وی نهی است مومنان اهل مدینه را و غیر ایشان را
آنانکه از رسول خدای تخلف نمایند می گوید که نباشد و نرسد و روا نبود
اهل مدینه را و آنانرا که پیرامن مدینه اند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم
و اشجع و بنو غفار که از پیغمبر علیه السلم باز ایستادند بغزای تبوک نه آنکه
رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان خویشتن از تن او که خود را نگاه دارند و او را
نگاه ندارند و تن و جان خود فدای تن و جان رسول نکنند نه که واجب باشد بر ایشان
بر هر غزوی از غزوات که پیغمبر رود در رفتن با وی و جان و مال خود فدا کردن
ذلك بانهم و این وجوب ایشان را بسبب آنست که چون ایشان بروند هیچ چیز
با ایشان نرسد از تشنگی و رنج نا و گرسنگی در راه خدای و جهاد با مشرکان و پای بر
هیچ ننهند و هیچ قدمی برندارند که در آن کافران را غیظی باشد و نیابند از دشمنان
یا فتحی آنکه کشتن و غارت کردن و نهبی کردن الا که بهر چیزی از آن ایشان را حسنه
و عمل صالح و کردار نیکو نویسند و ایشان را مباغه کنند نیکوکار باشند و خدای
مزد نیکوکاران ضایع نکرده اند در حکم این آیت بعضی از اهل علم فتاده است قتاده
گفت که خاص است برسول چون او بنفس خود بجهاد رفتی هیچ کس را نبودی که
تخلف کردی اما آنانکه معذور بودند از ائمه واجب باشد بر جمله مسلمانان
مساعدت کردی اما آنانکه بعد از او بودند که چون بعضی بدان قیام نمایند

اندیگران سفیان اوزاعی و ابو جابر و جبو گفتند که این ایت و ایت ابن زید گفت این انکار بود
که در میان قلبی بود چون مسلمانان بسیار شدند این ایت منسوخ شد بقوله وما کان
المؤمنون لینفروا کافة و این قول صحیح است ازانجا که در شوند که جهاد از فروض
کفایاتست که اگر منسوخ بنودی از فروض اعیان بودی انکه گفت ولا ینفقون نفقة
و هیچ نفقه نکنند از خرد و بزرگ اندک و بسیار در جهاد هیچ را . و زنند و قطع
زادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان و هیچ قدم بر ندارند الا که انرا از بهر ایشان
بنویسند تا خدای تعالی بر وقت جزا ایشانرا پاداشت دهد بهتر و نیکوتر از انچه کرده باشند
امیر المؤمنین علی و ابو درداء و ابو هریره روایت کردند که پیغمبر علیه السلم گفت هر که نفقه
فرستد برای غازیان و اوا در خانه نشسته بود برای هر درمی هفتصد درم بنویسند و انک
هر که او بسفر خود غزا کند بهر درمی که دران خرج کند خدای تعالی او را روز
قیامت بهر درمی که دران خرج کند هفتصد هزار درم بدهد انگاه این ایت برخواند
که والله یضاعف لمن یشاء

وما کان المؤمنون

لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة

لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون

ابن عباس گفت چون رسول صلوات الله بغزو رفتی هیچکس باز نماندی الا معذوران
و اصحاب بلا یا و منافقان چون خدای تعالی ایت فرستاد و عیب و نفاق ایشان اشکارا کرد
مسلمانان گفتند که ما ازین پس هرگز باز نه ایستیم اگر رسول بود و اگر لشکر فرستد چون
رسول صلوات الله علیه لشکرها نامزد کردی جمله مسلمانان بیرون رفتندی و رسول را
تنها رها کردندی خدای تعالی این ایت فرستاد و گفت مؤمنان نباید که جمله بروند
و رسول را صلوات الله علیه تنها رها کنند چرا از گروهی طایفه نروند و گروهی از رسول
مقام کنند تا از و فقه اموزند و قوم خود را که رفته باشند چون باز ایند از غزا



فقه اموزند

فقه اموزند و زجر و وعظ کنند ایشانرا کلبی گفت این ایت در باب بنی اسد امد که
ایشانرا قحطی عظیم رسید برخاستند با زنان و کودکان با مدینه امدند و گفتند اما
تا از رسول فقه اموزیم نرخها گران کردند و راهها پلید شد خدای تعالی این ایت فرستاد
که نیکو نکردند چرا از گروهی طایفه جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت
بیاموزند و چون باز دیگر قوم خود روند تا ایشانرا بیم کنند و خبر دهند از انچه خدای
و رسول خدای گفته است تا ایشان حذر کنند از معاصی این ایت دلالت کند که طلب علم
فریضه است و اگر ممکن نشود که جمله روند در طلب علم بعضی بروند و علم بیاموزند
و باز ایند و بقوم خود بیاموزند که اگر ممکن بود که همه بروند بر همه واجب بود
لقوله علیه السلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة یا ایها

الذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم

غلظة واعلموا ان الله مع المتقین واذا ما انزلت سورة فمنهم

من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین امنوا فزادتهم

ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم

رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون ای مؤمنان

با ای گروه نیکان قتال کنید و جهاد با انانکه بشما نزدیکانند از کافران و متعلق اند
از خویشان و همسایگان و نزدیکان و باید که با ایشان درشتی کنید و از شما درشتی
و رنج دیدنی نه بینند و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران و متقیان است این ایت
دلیل است که قتال با همه کافران واجب و ابتدا کسی باید کرد که نزدیکتر باشد

چنانکه گفت قوله وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ورسول خدا ابتدا بقوم خویش کرد
و گفته اند که مراد این کافران بنی قریظه و نضیر و فدک و خیبر اند و این بکوشت
برای آنکه چون این سوره سخت نازل شد و رسول صلوات الله علیه از کار ایشان خبر داده
آنکه گفت اگر سوره نازل شود از جمله منافقان کسی باشد که گوید بعضی منافقان یکدیگر را
گویند که کیست از شما که این سوره ایمان او در زیاده کرد اینده و این بر جبیل سرزنش
و تحزیه گفتند یعنی ما را بنزول این سوره هیچ از ایمان در نیفزود و حق تعالی بجواب ایشان گفت
که اگر ایمان شما نفزود ایمان مومنان بیفزود و ایشان بنزول این سوره شادمان و خوشحال اند
و اما آنکه در دل ایشان شکی و نفاقیست این سوره کفر بر کفر ایشان بیفزود و در دل
ایشان که شک و نفاق بود تجدید بدو و بنزول سوره آن کفر ایشان زیادت و مستحکم شد
و ایشان بمردند و همه کافر بودند تا ایمان زیاده و نقصان بپذیرد یا نه سلف گرفته بوده اند
و از صحابه روایت کرده اند که رسول صلوات الله علیه گفت لو وزن ایمان علی بایمان
اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المومنین علی روایت کرده اند که او گفت
الایمان یبدو لمظة بیضاء فی القلب وکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلك
البیاض حتی تبیض القلب کله وان النفاق یبدو لمظة سوداء وکلما ازداد
النفاق ازداد ذلك السواد حتی یسود القلب کله آنکه گفت بخدای که اگر دل
مومن شکافی سفید یابی و اگر دل منافق شکافی سیاه یابی و این دو بیت ما حقیقت یابی
ایمان زیادتی ادله و طرایق باشد در هر دینی که نظر کند علم عدلی حاصل شود و آن
ناقص دو ایشان باشد زانکه ایمان عبارتست از جمله علوم توحید و عدل و نبوت و امامت
و وعد و وعید این همه تا جمع شود ایمان نخوانند بس بعضی از این علوم ایمان باشد
و اگر چه علم باشد   أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ
عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِذَا
مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا

صرف الله

صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ   این منافقان نمی بینند
و نمی دانند و اعتباری نمی گیرند از آنکه هیچ سال بر ایشان نمی گذرد تا ایشان را یک بار دو بار
امتحان و ابتلا نمی کنند با نواع بیماری و احتیاج و شدت و سختی و دوالی و فضیحت
باظهار نفاق و آنگه ایشان باز نمی گردند و توبه نمی کنند و متعظ نمی گردند
و در آیات و عبر تفکر و اندیشه نمی کنند و چون سورتی فرود آید ایشان چشم بیکدیگر
می کنند و با بروا اشارت کنند از انکار و وحی که در دل ایشان باشد و با یکدیگر
گویند که هیچکس از مسلمانان شما را می بیند یعنی هیچ کس از ما مومنان با نظری هست که
اگر باشد بنشینند و بر جای باشند و اگر مسلمانان را با ایشان نظری بود برخیزند و بروند
تا ایشان را نباید شنیدن از ترس آنکه مبادا که در خواب ایشان بود سبب ایشان باز گشتند که
خدای تعالی دلهای ایشان را باز گردانید از رحمت خویش و از آنچه در دل مومنان است
از انشراح صدر بعقوبت آنکه ایشان اندیشه نمی کنند در آنچه واجبست بر ایشان
نمودانند والله اعلم و احکم   لَقَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
یعنی که آمد شما پیغمبری هم از شما نه مجهولی که شما او را ندانید و حسب و نسب او
ندانید و اصل و شرف و دیانت و امانت او شما را معلوم نباشد و از عرب است
و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست که وی را نسب
نیست از مضری و ربیعی و یمانی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ولادت حا...

هیچ بوی نرسید یعنی از پدران تا وی هیچ کافر نبودند در اخبار آمده است که پدران او بعضی انبیا
بودند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک و در سوالها این [illegible] که بخوانند یعنی پیغمبری شما اند
از محتشم ترین شما و نفیس ترین شما قتاده گفت دور از شریفترین ایشان کرد
تا حسد برند بنوشاد عزیز علیه [illegible] گفت دشوارست بر وی عزیز و مکه
و در عقبه افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و هدایت و ایمان مهربان و بخشاینده است
بر مومنان یحیی بن جعده گفت که عمر خطاب هرگز که این آیت آوردی از قرآن ثبت کردی
تا دو گواه گواهی ندادی بگاه این دو آیت مردی بیاورد و بنوشت گفت گواهی نخواهم
کان رسول الله کذلک یعنی که رسول خدای چنین بود گفته اند که این آخرین
آیتها است از قرآن که فرود آمد و این سوره آخر سورت است که بیکبار فرود آمد
که مردی صالح رسول را صلوات الله علیه بخواند بد که تشنه بود و جمعی صحابه با وی
تشنه بودند مردی از جمله آنها باز و برآمد و بخواست تا بنشیند رسول دست او بگرفت
و بر بالای صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان
صحابه گفت این مردیست که در عقب هر نمازی آخر این سوره برات خواندی از انجا
که لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره فان تولوا برای محمد اگر
برگردند شما از متابعت تو و قبول قول تو و اعراض کنند از ایمان آوردن بتو
بگوی که بس است مرا خدای بنصرت و معاونت و مرا بکسی حاجت نیست و بجز او خدای
توکل بر وی کردم و اعتماد من بر ویست و او خداوند عرش بزرگوار است سعید بن جبیر
از ابن عباس پرسید از بن ابیت و سوره قال تلک الفاضحة این سوره رسوا
کننده است همیشه میامد منهم و منهم در بیان حال ایشان تا که ترسیدند که هیچ کس
نماند الا که ذکر وی کرده شود صد و نه آیت است
ابی کعب از رسول روایت کرده که هرکه این سوره بخواند خدای تعالی بعدد آنکه هرکه
ایمان داشت بیونس و آنکه نداشت و بعدد آنانکه غرق شدند با فرعون حسنه بنویسد
و ثواب بسیار باشد و امید نجات داشته باشد ان شاء الله تعالی

سورة یونس مائة وتسع آیات مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلک آیات الکتاب الحکیم أکان للناس عجبا
ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذین آمنوا
ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا
لساحر مبین قتاده گفت الر نامیست از نامهای قرآن ابو روق گفت
که ابتدای سورتهاست و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید جبیر گفته اند الر و حم
و نون چون جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند که نام این سورتهاست یعنی این سوره
آن آیاتی حکیم محکمات و مراد این توریه و انجیل و کتابهای پیشین است
و این قول قتاده و مجاهد است دیگران گفتند که قرآنست و گفته اند که
لوح محفوظ است یعنی آنچه این سوره این آیات قرآن متضمن است آیاتی که در
لوح محفوظ مثبت بود و بعضی انا الله گفته اند یعنی منم خدای بینم منکران و رسول
و قرآن را و می دانم انچه در ضمایر دارند از انکار قرآن و آیات قرآن آیات کتابی
محکم است دور از باطل و در وی هیچ دروغ نیست حاکمست حکم کند میان حلال و حرام
و بهشت آنرا که طاعت خدای دارد و بدوزخ آنرا که در خدای عاصی شود و ارزاق
و اجل برو فرا یاد است عجب صلحت انکه گفت که عجب باشد مردمانرا و عجب است
از انکه ما وحی فرستیم بمردی از ایشان و از امر و نهی ایشان یعنی محمد صلوات الله علیه
که انذار کن و بترسان مردمانرا یعنی اهل مکه را و بر جمله خلایق بر عموم و این هیچ عجب
نیست از بهر آنکه خدای تعالی از بهر رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل این بود
و تحمل اعباء رسالت تواند کرد و این چنان بود که چون خدای تعالی محمد را به پیغمبری
فرستاد کافران گفتند که او را از میان پیغمبری باشد و ازین تعجب کردند
خدای تعالی گفت که هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان که ایشان ازو

وبشارت ده کسانی که ایمان آوردند بآنکه ایشانرا نزدیک خدای منزلتی بزرگوار و شرفی
عظیم و نعمتی مقیم باشد که ایشانرا حیوتی بود که باز مرگ نبود زید بن اسلم گفت که قدم
صدق شفاعت رسولست ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد ایشانرا از سعادت در ذکر
اول مجاهد گفت که اعمال صالحه و ساعی جمیله را قدم صدق گویند آنگه گفته
این کافران که قرآن می شنوند می گویند از عجز و تحیر خویش این قرآن سحری هویدا
و جادویی روشنست إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ
مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

بحقیقت که خدای شما و آفریدگار شما و پروردگار شما آنکه عبادت و بندگی وی ازبهر وی باید
کردن آن خدایست که آسمان و زمین آفرید در شش روز و آنرا انشا و اختراع کرد با
انواع بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العینی بیافریند تا فرشتگانرا در وی
لطفی و اعتباری بود و بکر مکلفانرا لطف شود و تا دورتر باشد از اتفاق
و دعوی طبع را ابطال و اجابه مبطلان و ملحدان کنند بر آنکه قصد عرش کرد و مستولی

شد بر وی تدبیر می کند و تقدیر می فرماید کارها را و اجرای می کند آنرا بر وفق مصالح و حکمت
از تقدیر و قضای او بیرون نشود هیچکس را شفاعت نرسد و نتواند که شفاعت کند
الا بدان تا امر و فرمان او دستوری وی تا معلوم شود کسانرا از مشرکان که ایشان گفتند
هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشانرا شفاعت نباشد بیان خدای که آسمان و زمین آفرید
و قدرت او بر عرش عظیم مستولی شد خداوندکار و آفریدگار شماست او را بپرستید
که مستحق عبادتست و بنعمت که با شما کرد از اصول نعم که نعمت همه نعمتها بوی تمام
شود از حیات و قدرت و شهوت و قوت و کمال عقل هی اندیشه نمی کنید تا
بدانید بطلان آنرا که شما می پرستید که اگر اندیشه شما را بحق رساند چون بطریق تذکر
نعمت خلق او رجوع کرده بر طریق ترغیب و ترهیب گفت الیه مرجعکم بازگشت
شما با وی است در عاقبت کار و سرانجام شما بنگرید تا اکنون چه خواهند بود و چه خواهند
گفت و این وعده ایست که خدای تعالی داده است و وعده او حقست که در وی خلف
نباشد او آنست که او ابتدا می کند آفرینش و انشا آغاز کرد و از عدم بوجود آورد
آنگه بعد از عدم دیگر اعاده کند و از عدم بوجود آورد و باز آفریند جزا دهد آنرا که
ایمان آورده باشد و عمل صالح کرده جزای بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد
و آنکسانی که کافر شدند ایشانرا شرابی باشد گرم و آبی باشد تافته و عذابی
و بدرد آرنده و بآن کفر که آورده باشند هُوَ الَّذِي

جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ

فی السموات والارض لآیات لقوم یتقون اوستان خدایی که آفتاب
سبب روشنایی روز کردانید وماه را سبب روشنایی شب کرد کلبی گفت روی
ماه وآفتاب اهل هفت آسمان را روشنایی می دهد وپشتشان اهل هفت زمین را
چون ضیا بلیغ تر از نور بود با شمس ضم کرد ونور را با ماه وتقدیر کرد ماه را منزلها
تا عدد سالها بدانید وحساب اوقات از ماهها وایام بشناسید وساعات واجال
معلوم آن کردد ومنازل ماه بیست وهشت منزلست بر عدد شبهای ماه چون ماه دو شب
در سرار باشند که آنرا نه بینند از آنکه در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا آن وقت
که دوازده درجه از وی باز برافتد وهر شب بیک منزل باشد واین منازل
شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفر زبانی اکلیل قلب شوله نعایم بلده
ذابح بلع سعود اخبیه فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر
بطن الحوت وبروج دوازده است حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
واین منازل ماه وآفتاب وزهره ومشتری ومریخ وزحل وعطارد است
وخدای تعالی مقام این کواکب درین بروج مختلف کردانید مقام ماه در هر برج
دو روز وثلثی از روز بود وفلک را به بیست وهشت روز قطع کند وعطارد در هر برجی
بیست وپنج روز باشد ومریخ چهل وپنج روز ومشتری یکسال وزحل دو سال وآفتاب
صد وشصت بار چند زمین است وماه سی ونه بار چند زمین است والله اعلم
تحقیق ذلک آنکه بیان کرد که ما این تقدیر ماه وآفتاب از بهر چه کردیم
گفت از بهر آن کردیم تا شما عدد سالها بشناسید از آنکه حساب دو است
حساب فارسیان وآن بر آفتاب باشد وحساب تازیان بماه بود آنکه گفت که بیافرید
حق سبحانه وتعالی این همه را الا بحق نه بباطل بحکمت نه ببازی ما همچنین
بیان کنیم وهویدا کردانیم آیات ودلالات را برای قومی که دانند واندیشه کنند

تا باشد

تا باشد إن في اختلاف الليل بدرستی که اختلاف شب وروز وآمد وشد
واختلاف مطلع او در رنگ وشکل او از ظلمت وضیا ونور وروشنا ودرازی وکوتاهی
هر یکی که در روز نا فزاید آنچه از شب کاهد ودر شب بیفزاید آنچه از روز بکاهد
ودر آنچه خدای آفرید در آسمان وزمین از آفتاب وماه وکواکب سیاره وثابت
وعرش وکرسی ولوح وقلم وآنچه در زمین است از انواع حیوانات وجمادات
از کوه ودریا وآدمیان وپریان وبهایم وسباع ووحوش وطیور وآن همه
آیاتی ودلالاتیست آنرا که متقی باشند واز عقاب او ترسند واز معاصی او
اجتناب کنند ابن عباس گفت که سبب نزول این آیت آن بود که کافران گفتند
ای محمد ما آیتی آور تا ما بتو ایمان آوریم وخدای تعالی این آیت فرستاد وگفت آیتی
آیات صحیح ودلالات باهرست وحجتهای روشن ولکن کسی را آیات باشد که درو
نگرد ونظر کند   إن الذين لا يرجون لقاءنا

ورضوا بالحيوة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم عن آياتنا غافلون

أولئك مأويهم النار بما كانوا يكسبون

آنانکه ثواب ما امید ندارند واز عقاب ما نترسند وبعث ونشر ایمان نیاورند ورسیدن
بجای ما وکتاب ما قبول نکنند وبزندکانی دنیا راضی شوند وبا دنیا سکون کردن
کرویدند ودل در دنیا بستند واعتماد بروی کنند واز آیات صحیح وقرآن وشرایع
اسلام بی خبر وغافل باشند ایشان آنان باشند که ماوای وجای ایشان دوزخ باشد
بدانکه کرده باشند   إن الذين آمنوا وعملوا

الصالحات يهديهم ربهم بإيمانهم تجري من تحتهم الأنهار

فی جنات النعیم دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم

فیها سلام وآخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین

اما آنانکه بگروید بخدای و رسول خدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کار نیکو
خدای ایشان را هدایت کند یعنی ثواب و جزا دهد و بهشت را [illegible] نماید بجزای
ایشان و سبب کردار نیکوی ایشان بهشتی که زیر بناهای آن جویهای آب روان باشد
بهشتی مقیم و نعمتی دایم باشد که فنا و زوال بروی راه نیابد مجاهد گفت
یهدیهم بالجنة علی الصراط در خبرست که رسول صلوات الله علیه جبرئیل را
گفت کیف تجوز امتی علی الصراط است بر صراط چگونه بگذرد جبرئیل
رفت و باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید انک تجوز الصراط
بنوری و علی بن ابی طالب تجوز الصراط بنورک و امتک تجوز الصراط بنور علی بن ابی طالب
و نور علی من نورک و نورک من نور الله گفت تو بر صراط بنور من بگذری
و علی بن ابی طالب بنور تو بگذرد و امت تو بنور علی بن ابی طالب بگذرند
و نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدای در خبرست که
رسول صلوات الله علیه گفت چون بنده سر از گور بردارد عمل صالح وی پیش وی آید
بر نیکوترین صورتی و هیاتی و گوید که تو کیستی که من ترا بس نیکو روی میبینم
و نیکو سیرت و نیکو طریقت گوید من عمل صالح توام آمده تا ترا یاد کرده بهشت و چون
کافر سر از گور بردارد عمل خود را بیند بر صورتی زشت و هیاتی قبیح گوید تو کیستی که
بس زشت روی و قبیح منظری گوید من عمل بد توام از تو مفارقت نکنم تا ترا در دوزخ
دیگر انکه گفته اند یهدیهم ربهم بایمانهم الاعمال الصالحات را بر برکت ایمان
هدایت داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستوجب و مستحق بهشت شدند
که در زیر کوشکها و سراها و میان بوستانهای ایشان آب روان باشد در جویها که هر

تجری

جوی که رود از آب و می و شیر و انگبین که با یکدیگر آمیخته شود و بعضی گفته که تجری من تحتهم
الانهار و بقدرتهم و بامرهم چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سریا و معلوم است که جوی
در زیر ایشان نبود و لیکن بحکم او بود و در تحت امر او بود انکه گفت دعویهم فیها سبحانک اللهم
و کلامهم یعنی سخن ایشان و گفتار ایشان در آن بهشتها آن بود که گویند پاکا خدایا که تویی
و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب بدان راه یابد از رسول صلوات الله علیه پرسیدند که
سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء ابن الکوا از امیر المؤمنین علی
پرسید معنی سبحان الله گفت کلمة رضیها الله لنفسه مفسران گفتند که این کلمه
نشانیست میان اهل بهشت و خدمتکاران ایشان در طلب طعام و چون ایشان را آرزوی طعام و شراب باشد
گویند سبحانک اللهم از بهر ایشان طعام و شراب حاضر کرده آید و بنهاد خوانی
که طول آن یک میل باشد بر آنجا انواع طعام چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر
خدای بگزارند و گویند الحمد لله رب العالمین مراد آنست که آخر
سخن ایشان باشد و دعوی قولی باشد که بدان دعوت کنند باکاری و تحیتهم
فیها سلام تحیت اهل بهشت سلام باشد یعنی بسلامت رسیدید بر یکدیگر سلام کنند
و فرشتگان بر ایشان سلام کنند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
با ایشان سلام کنند سلام قولا من رب رحیم و امتازوا الیوم ایها المجرمون
این بیان کرد اقتتاح کلام بتوحید و عدل کنند و اختتام
بشکر و حمد او و ذلک قوله وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
آخر دعوی و گفتار ایشان آن باشد که حمد و ثنا و ستایش خدای که پروردگار عالمیانست

ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم

اجلهم فنذر الذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون

وآنچه
حق تعالی در این آیت آن نمود که آنچه از آن خبر باشد شتاب و تعجیل کرده اند

از باب شر باشد دران تعجیل تمام بکند تا خیر کنم گفت که اگر خدای تعجیل کردی [در دعای] [ادمیان]
خود را با یکدیگر شر و بدی اجابت یعنی اگر دعای ایشان برسید بکر مستجاب [کردی]
چنانکه در باب خیر مستجاب می کرد امید بود داد بهلاک ایشان بر امدی و باجل و مرگ
ایشان حکم کرد. معنی این ان باشد بقول مجاهد که مرد در وقت ضجارت و دلتنگی خود
واهل ومال خود نفرین کند خدای تعالی گفت سر این دعا تعجیل اجابت نکنم که دانم که
این نه از دل کند و بوقتی دیگر پشیمان شود و شهر بن حوشب گفت در بعضی کتب خوانده
که خدای تعالی بو کلان را گوید که انچه بنده من در حال ضجارت گوید بر و منویسید [وهم]
درین معنا است یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا
بعضی مفسران گفتند که این ایت در باب نضر بن حارث امد که او گفت اللهم ان
کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا
بعذاب الیم بعد انچه گویند و خواهند مبذول ندایم بلکه بگذاریم الکسانی را [که]
ایشان امید لقای ما ندارند و بقیامت ایمان ندارند و انا هوال و صعوبت وی نترسند
تا در جهل و طغیان خود متحیر میشوند و از کتاب خدای بر سبیل عقوبت بکفر [میشدند]

واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا

عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلک

زین للمسرفین ما کانوا یعملون حق تعالی درین ایت ضجع ادمی و [قلت صبر]
بیان کرد و باز نمود که چون ادمی را اندک المی برسد اندر دنیا مرکا نماید [و با تمام جمع]
کند بر سایر احوال خود ما را خواند اگر بر پهلو خفته باشد و اگر بر جای خود
نشسته باشد و اگر بر پای ایستاده باشد از برای کشف بلا و مشقت چون
ان رنج و بلا و مشقت را ازوی کشف کنیم و باز بریم و رنجوری صحت بدل کنیم
و درویشی بغنا و ثروت او باز دیگر با سر طریقت و روش خویش شود گویا که در کارها

نخواند و از برای دفع ضری و رنجی که بوی رسید ما را نطلبید همچنین بیارایستند در نظر
کژ رایند برای مشرکان و متعدیان انچه ایشان می کنند از اعمال دنی بپندارند که انچه
می کنند نیکوئی کنند چنانکه گفت قوله تعالی وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا

ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا وجاءتهم

رسلهم بالبینات وما کانوا لیؤمنوا کذلک

نجزی القوم المجرمین ثم جعلناکم خلائف
من بعدهم
فی الارض لننظر کیف تعملون حق تعالی یاد کرد و گفت [ایات ما]
انچه او بکسان کرده است و در وی عاصی شدند و گفت ما هلاک کردیم
گروهانی را که پیش از شما بودند چون ظلم و بیدادی کردند چه بر نفس خویش
بکفر و معصیت چه بر دیگران انواع عذاب و حال ان بود که پیغمبران ایشان امده بودند
با ایات روشن و معجزاتی هویدا ایشان ایمان نیاوردند و از اهل ایمان نبودند انکه وعید کرد
که ما کسانی را که ایمان نیاورند و گفت ما همچنین جزا و پاداشت دهیم [قومی]
گناه کاران که گناه کنند و از کفر و معصیت باز نه ایستند و گفتار رسولان
نشنوند چنانکه ایشان را هلاک کردیم پس انکه شما را در زمین خلیفه کرده ایم
و مسکن و مقام ایشان با شما گذاشتیم و شما را بر جای ایشان رها کردیم
تا بنگرید که تا چه خواهید کرد از خیر و شر تا بر حسب انچه کنید خدا
بیند و این بر سبیل تنبیه و وعظ است یعنی دیدید انچه ایشان کردند
اکنون بنگرید تا شما چه خواهید کردن نگرید تا از ان کنید که ایشان کردند
تا بشما نرسد انچه بایشان رسید واذا تتلی علیهم

آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن

غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان

اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم

قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم به

فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون

حق تعالی حکایت احوال قوم رسول می کند و آنچه ایشان گفتند گفت که چون
آیت روشن ما که در وی هیچ اشتباهی و التباسی نیست بر ایشان خوانند کسانی
که از عقاب ما نترسند و بهشت امید ندارند و بحشر و نشر نگروند رسول را
گویند ما را قرآنی دیگر آور غیر این قرآن که در وی نباشد آنچه ما را خشم آرد
از مذمت بتان و وعید پرستان یا خود این قرآن را بدل کن که بجای آیت
عذاب آیت رحمت باشد و مذمت بت پرستان نباشد بگو ای محمد ایشان را
جواب ده و بگوی که مرا نباشد و نرسد که قرآن را از قبل نفس خویش و بخود
تبدیل کنم جواب از تبدیل گفت از بهر آنکه این مقدور بشر شد و قرآن دیگر
آوردن مقدور بشر نیست از بهر این ذکر آن نکرد آنکه گفت که بگو
ای محمد که من متابعت نمی کنم الا آنرا که بمن وحی کنند و بنزد که من می فرستند
یعنی من جز از وحی نگویم که اگر گویم ایمن نباشم از عذاب روز بزرگ و من از عذاب
آن روز می ترسم بدان این نه نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعت وحی آنکه تنبیه کرد
ایشان را بر نبوت و صحت دعوی خود گفت بگوی ای محمد که شما اندیشه می کنید
که من سالهای دراز و عمری تمام است که در میان شما ام هرگز این معنی بر دل و خاطر من

گذر کرد

گذر نکرد و من تعرض شما این نکردم اگر خدای نخواستی و نفرمودی من این معنی نکردمی
و این قرآن را بر شما نخواندمی و نیز شما را آگاه نکردی و خبر ندادی می شما عقل ندارید و خرد
کار نمی بندید که اگر این کار ساخته و انداخته من بودی در مدت چهل سال که در
میان شما بودم از من پیش از این بودی رسول صلوات الله علیه چهل ساله بود که وحی
بوی آمد و بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و چون با جوار رحمت ایزدی رفت
شصت و سه ساله بود از اینجا گویند که عمر بالا عمری است ومن اظلم

ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح

المجرمون ویعبدون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم

ویقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا یعلم

فی السموات ولا فی الارض سبحانه وتعالی عما یشرکون

بر سبیل تقریع و توبیخ و ملامت می فرماید که کیست ظالم و ستمکارتر از آن کسی که او بر خدای
دروغ فرا بافد و چیزی گوید بر خدای که نگفته باشد چنانکه ایشان بخدای
شرک آوردند و معصیت و نا شایست کردند و آنگه گفتند که خدای ما را فرمود
قالوا الله امرنا بها خدای گفت که نه چنین است که شما می گوئید خدای این نفرماید
قل ان الله لا یأمر بالفحشاء یعنی هیچکس از وی ظالمتر و ستمکارتر نباشد از آن کس که
آیات خدای را تکذیب کند از قرآن که معجز محمد است و دیگر معجزها هرگز که
و را این صفات بود مجرم و کافر باشد و کافران هرگز فلاح و ظفر نیابند و چگونه
از عقاب خدای خلاصی یابند آنکه ایشان از راه رفته اند و عبادت می کنند و می پرستند
جز از خدای تا آنکه صفت ایشان آنست که هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ سود نتوانند

رسانیدن الا آنجا که قادر نباشند بر نفع و ضر با آنکه چنین می کنند چون از بتان پرسند که
چرا اینها را می پرستید اهل طایفه لات پرستیدندی و اهل مکه عزی و مناة و هبل و اساف
و نائله را جواب دهند که اینها را از بهر آن پرستیم تا شفیعان ما باشند نزدیک خدای و سبب
آن بود که ایشان گفتند که عبادت ما خدای را نشاید ما از مخلوقات او چیزی را اختیار
کنیم و او را پرستیم تا وسیله باشد ما را نزدیک خدای و این نیز خطا بود که ایشان پرستند
که عبادت غیر او ایشان را نافع تر بود از عبادت او و گفته اند که ایشان این چنان نداشتند
که ایشان شفیعان ما اند در اصلاح معاش از بهر آنکه ایشان بعث و نشور ایمان
و سوگندی خوردند که خدای مرده را زنده نکند چنانکه گفت و اقسموا بالله
جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت آنگه رسول را فرمود که ایشان را بگوی بر سبیل
الزام که هیچ آمدی تا خدای را خبر دهید از چیزی که او نداند از شفاعت اصنام
و این چیز بسته در علم خدای نیست اینجا که او را اصلی نیست و او را معلوم نیست و اگر
او را اصلی بودی و از جمله معلومات بودی در علم خدای بودی اینجا که وی عالم است بجمله معلومات
و هر چه در علم وی نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین و اگر بودی
یا در آسمان بودی یا در زمین و خدای تعالی عالم است بهر چه در آسمان و زمین است آنگه تنزیه خویش
کرد و گفت پاکست و منزه است او از آنچه با وی انباز می گیرند و هر چیزی می گویند از تشبیه و غیر آن

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ حق سبحانه و تعالی درین آیت خبر می دهد که مردمان همه بر یک دین بودند
فما کان نبود مردمان الا یک امت یعنی یکگروه متفق بر یک دین و ملت و امت جماعتی باشند

مجتمع بودی

مجتمع بودند و مستمر بر طریقی و این دین دین آدم بود علیه السلام و درو خلاف نبود تا آنگه که
قابیل هابیل را بکشت آنگه خلاف پدید آمد عبد الله عباس گفت میان آدم و نوح ده قرن
بود و میان ایشان خلاف نبود حسن بصری گوید که آن دین شرک بود چنانکه در دیگر
گفته قوله تعالی کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین
و منذرین کلبی گفت که پیش از ابراهیم مجتمع بودند بکفر خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد
مختلف شدند بعضی ایمان آوردند بعضی بر کفر استادند و گفته اند که جمله
خوانده است در حرف عبد الله مسعود شده و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی
فاختلفوا عنه و این قراءت تقویت این قول می کند و این چنین نیز که کل مولود
یولد علی الفطرة و ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه همه مسلمانان باشند
در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند پس از آن بدخول شهوات و تقلید کفر و نظر در دعوت
مادر و پدر مختلف شوند هر یکی مذهبی و اعتقادی اختیار کنند آنگه فرمود که اگر نه
کلمه ایست سابق شده از خدای که بندگان را تعجیل عقوبت نکند در دنیا و آنگه
هر یکی را مدتی و اجلی نهاده و گفته که هیچکس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت
چنانکه گفت و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر نه آن بودی هر آینه
حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا در آنچه خلاف می کنند تا مومن بهشت
و کافر بدوزخ ابو روق گفت که روز قیامت کافر بدوزخ برد و مومن را بهشت آنگه حق تعالی
از تحکم و تعنت کافران حکایت کرد و گفت که ایشان می گویند چرا خدای برای محمد
آیاتی و علاماتی نفرستاد و گفته اند که ازان آیات که ما اقتراح می کنیم و مراد دلالتست
که ایشان عند اضطرار و مضطر کرده بمعرفت و مراد ایشان معجز بود چه معجزات رسول الله
بود و خدای تعالی محمد را فرمود که بگوی غیب خدایراست و او داند که مصلحت مکلفان
در چیست از اظهار آیات و ایراد معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی کنید
از آنکه باشد که آن چیز مصلحت نباشد پس شما منتظر باشید رسیدن آنچه شما
از ان اقتراح می کنید که من نیز منتظرم تا خدای با شما چه خواهد کرد از عناد و تمادی
در جحود آیات وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً

مِن بَعدِ ضَرَّآءَ مَسَّتهُم اِذَا لَهُم مَكرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللهُ اَسرَعُ

مَكرًا اِنَّ رُسُلَنَا يَكتُبُونَ مَا تَمكُرُونَ   وچون چشانیم ما مردمانرا

یعنی کافران مکه را رحمتی را آسایشی از فرستادن باران ونعمتهای دیکر از پس سختی و بیماری
وقحط که بایشان رسیده بود خدای تعالی بر اهل مکه هفت سال قحط مسلط کرده بود
تا که نزدیک بود که همه هلاک کردند چون بر ایشان رحمت کرد وآنرا بخصب ورحمت باران
بدل کرد اذا لهم مکر چون بر ایشان رحمت کرد بباران وخصب ناکاه بر عقب آن
ایشانرا مکری بود ثابت وحاصل وطعن زدن در آیات ما وتمسخر وکید کردن با رسول
یعنی ما چون ایشانرا نعمت کردیم می بایست که ایشان در مقابل آن شکر کفتندی
ودر حمد فزودندی ایشان خود در آیات ما مکر کردند با آنکه استهزا وتکذیب کردند
مقاتل بن حیان کفت این مکر آنست که ایشان عذاب را نسبت نکنند که این
روزیست که خدا با ما داده است وکفتند که سقینا بنوء کذا ما را بنوء فلان باران
دما نستد آب داده اند وباران را بنجوم حواله کردند ونوء برآمدن ستاره با فرو شدن آن
چون ایشان مکر کردند خدای تعالی محمد را صلی الله علیه وسلم کفت بکوی که خدای تعالی
سریع مکر است در نزول عقوبت وعقوبت را برابر مکر خوانده که در برابر مکر
ایشان بود برای ازدواج ونیز آنکه صورت مکر دارد از امهال واستدراج چنانکه
کفت سَنَستَدرِجُهُم مِن حَيثُ لَا يَعلَمُونَ وجای دیکر فرمود که واملی
لَهُم اِنَّ كَيدِي مَتِينٌ وسرعت مکر وعقوبت او آن بود که ایشانرا عقوبت
وعقاب وعذاب فرستد پیش از آنکه در اطفای نور اسلام سعی کنند آنکه کفت
اِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما یعنی فرشتکان موکل اندر فرزند آدم از نویسندکان
می نویسند آنچه ایشان می کنند ومی کویند از باب مکر از کفر واستهزا
وحواله افعال خدای با غیر   هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُم

فِي البَرِّ وَالبَحرِ حَتَّى اِذَا كُنتُم فِي الفُلكِ وَجَرَينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ

وَفَرِحُوا بِهَا جَآءَتهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ المَوجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ

وَظَنُّوا اَنَّهُم اُحِيطَ بِهِم دَعَوُا اللهَ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن اَنجَيتَنَا

مِن هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ   فَلَمَّا اَنجَاهُم اِذَا هُم يَبغُونَ

فِي الاَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا بَغيُكُم عَلَى اَنفُسِكُم مَتَاعَ

الحَيَوةِ الدُّنيَا ثُمَّ اِلَينَا مَرجِعُكُم فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُم تَعمَلُونَ

حق تعالی درین آیت تذکیر نعمت خود کرده است تا کافران کفته است خدایی که می برد شما را
در بیابان ودر دریا در خشکی وتری تمکین واعطاء ادوات وآلات کرده است وانچه
محل سیر است از دست وپای وجوارح خلق اوست وقدرت که مرو فعل توان کردن از فعل اوست
وشما را که بدو راه برند وعقل که بدو هدایت یابند از فعل اوست چهارپای که بر پشت او سیر
توان کرد این همه از خلق اوست از بهر آن کفت که او می برد شما را آنکه خطاب کرد
که چون شما در کشتی باشید از خطاب بغیبت شد کفت که کشتی ایشانرا ببرد
بسبب بادی نرم وخوش وچون باد خوش باشد نرم کشتی خوش وراست وایشان
وفرحوا بها وایشان یعنی ساکنان کشتی شادمان وخوشدل شدند وکمان بردند که همیشه حال همچنین خواهد بود
ناکاه باد سخت برآید ودریا آشفته کرد وموجها برخیزد ودر روی ایشان آید
وایشان ازین سخت بترسند ونومید شدند که ازین برهند ویقین دانستند که عذاب خدای بایشان
دو وهلاک نزدیک آمد ایشان دست بدعا بر دارند وخدای را باخلاص بخوانند
ودل با خدای راست کردانند وکویند ای خدای که ما را ازین ورطه هلاک نجات دهی
وازین دریای خونخوار برهانی ما شکر نعمت تو کوییم واز جمله شاکران باشیم بلکه
خدای ایشانرا نجات دهد وایشان از ورطه هلاکت برهاند وسرعت آن همی ناکاه بغی آغاز

که بار کفر و بغی بر وند و بزمین ظلم و فساد کنند خدا یرا فراموش کنند و کفتار انبیا و
و واعظان نشنوند انکه کفت که ای مردمان می پندارید که انچه می کنید مرا زیان
یا در مملکت من نقصانی است انچه می کنید انظلم را خود می کنید و بال ان بر نفس شما
خواهد بود و عقاب و پاداش ان شما خواهید کشید و این بغی و ظلم که می کنید بر
خود متاع دنیا است و منفعت این جهانیست روزی چند که بباشد فانی شود و وبال آن
دایم و باقی با شما بماند و انچه تعلق بدنیا دارد ازو بقایی نبود بس که مرجع و بازکشت شما
با ما باشد تا شما را بیاکاهانیم و خبر دهیم بانچه شما کرده باشید چون خدای تعالی
بد بتمام و کمال بشمارد

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ

النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ

وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا

أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَٰلِكَ

نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ حق تعالی حال دنیا را در سرعت
انقضا بحال نبات زمین و کیاه تشبیه کرده است و کفته اند که مثل دنیا
و زندکانی دنیا و حال حیوة دنیا مانند ابیست که ما از اسمان فرو فرستیم بر کیاه زمین
با آب امیخته شود یعنی ازو دو نبات شده باز و بنانشد تا ما دام که نبات نیکو تر برسد
نماید انکه تفصیل داد نبات را و کیاه را و کفت از جمله انچه غذا و خورش چهار پایان است
و چهار پایان خورند از انواع کیاه و حشیش و از انچه مردم خورند از انواع حبوب و دانها که
تا آنکه که بغایت تمامی برسد و زمین زینت خود فرا کیرد و اراسته شود و اهل زمین کمان برند

که ایشان بران

که ایشان بران قادر باشند و در تحت تصرف و ملکیت ایشان حاصل شده است از مستخلص کشت
می ناکاه فرمان ما بیاید شب یا بروز یا هلاک کنیم بعضی از آفات و عاهات و آن را درو
کرده انیم در قطع و استیصال آن که هیچ از ان باقی نماند تا چنان شود که پنداری که دی نبود
بوده است و موجود نکشته و از ان پیدا نشده تا این تشبیه عبث بعضی از اهل
معانی کفته اند که تشبیه بابست که چون از اسمان فرو دآید پاک و لطیف بود و صافی و نیم
انکه با نبات مختلط شود و طعم بکرداند و چون مدتی در زمین بکیرد
بماند نضوبت کند و خشک شود مال دنیا و متاع او و زندکانی دنیا این می ماند بعضی کفته اند
که تشبیه بنبات است که اول چون بر اید در وقت ربیع هوا باعتدال بود و بباران نهایت یابد
نبات بروید سبز و تازه و نیکو باشد چون روزی چند بر اید و هوا کرم شود و باز ایستد کیاه زرد
و خشک شود همچنان حیات دنیا در قلت وفا و بی بقایی بمثابه کیاه ماند و کفت
که ما همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم ایات و دلالات را از بهر قومی که اندیشه کنند
تا بعبرت اشان منتفع شوند

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ

وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حق سبحانه و تعالی رسول را صلوات الله علیه کفت
ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ خلقان را بار اسلام خود دعوت کن و این کار پیغمبر است که
این کار نیست دعوت باشریعت و بان طریقت تعلق دارد و حواله است دعوت نیست
از انکه ... است چون نوبت يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ رسید که ... کنج بی رنج
و راحت بی محنت و کرامت بی ملامت کفت تو خاموش باش تا این دعوت من کنم
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ خدای تعالی دعوت می کند بسرای سلامت و سلام یا مراد
یعنی با سرای خود چون سرای ... و مهمان ... ما دعوت کنیم
که دعوت من کنم ای بنده یعنی ... اجابت ... دعوت
... دعای ... اجابت کنم ... اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ
و ان دعوت که ... و اجابت ... که وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ
أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ چون داعی الله نیکو باشد داعی

رسول الله بود چگونه بود اهل اشارت گفته اند از السلام دعاء الانام من دار الملام
الی دار السلام فمن اجاب دخلها علیه حرام ومن لم یخلّه الاکدار والانعام ومن دار
التکلیف الی دار التشریف ومن دار البلوی الی جوار المولی ومن دار الفناء الی
دار البقاء ومن دار العناء الی دار الغناء ومن دار الزوال الی دار النوال
ومن دار اوّلها بکاء واوسطها عناء وآخرها بقاء سرای او سرای
دیگر است سرای بقای او در تشریف عطای او در وعن بقای او اید لقای او نعم الدار
نعم الجار ونعم الجواد ونعم المراد و برای آن سرای سلامت خواند که در وی از عاهات
و آفات و نکبات و بلیات ایمن باشد و از اعراض و امراض و صدود و اعراض و سکرات
موت و حسرت فوت خایف نباشد چنانکه گفت ادخلوها بسلام آمنین
و برای آن دار السلام خواند که با آنجا که رسند با فشای سلام و اطعام طعام رسند
چنانکه پیغمبر خدای گفت افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام
وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام و فرشتگان که نزدیکان او اند
باسلام درود والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم
و تحیت ایشان در آنجا سلام بود تحیتهم یوم یلقونه سلام و از خدای بر ایشان
بود سلام قولا من رب رحیم و از خدای تعالی بر ایشان سلام بود از بهر آنکه ایشان
از خسارت گناه کاری خود بعظمت و بزرگواری او نگرند نخواهند که انبساط کنند
حق تعالی بر ایشان سلام کند تا ایمن شوند جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد
که رسول صلوات الله علیه گفت که در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود و میکائیل
بر پایین با یکدیگر میگفتند که برای وی مثلی بزن آنگه گفت بشنو گوشت
شنوا باد و بدان که دلت دانا باد که مثل تو و مثل امت تو چون پادشاهی باشد که سرایی بنا کند
و در آن سرا خانه سازد و در آن خانه خوانی نهد آنگه رسول صلوات الله علیه فرستد تا قومی
بدعوت خواند بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خدا است که پادشاهی وی را
زوال نیست و سرا سرای سلام است و خانه خانه بهشت است و تو که محمدی رسولی
هر که ترا اجابت کند باسلام درآید و هر که باسلام درآید در طعام حاضر آید و بآن

عمّ

ممتنع شود ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم چون دعوت کند لطف کند با آنکه
او خواهد تا مهتدی شود براه راست و ایشان کسانی اند که در معلوم خدای بود که
لطف ایشان سود نکند و نشاید که مراد براه راست بهشت باشد یعنی براه بهشت
راه نماید آنرا که خواهد و اهل اشارت گفته اند که دعوت عام کرد و برای حجت و هدایت
خاص کرد که طریق نعمت است للذین احسنوا
الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئک
اصحاب الجنة هم فیها خالدون کسانی که احسان کنند
و خیرات و طاعات بجای آرند ایشانرا ثواب و جزایی باشد از آن نیکوتر و زیاده بر حسنی
که در برابر احسانست باستحقاق باشد و زیاده بتفضل که داده که با منتصد
و از ابن عباس روایتست که مراد باحسان گفتن لا اله الا الله است و مراد بحسنی
بهشت و زیاده نظر بذات او یگانه مراد بید که انا بحار در رست و مجاهد
گفت که حسنی حسنه است مثل حسنی و زیاده مغفرة و رضوانست و آنکه
گفته اند که مراد بزیاده بدل حسنات یکی بیست آنانکه اداء آن بر خدای
عشر و سبعی که این معنی بر خدای روا نیست و نیز آنانکه این می گویند
بر نزدیک ایشان جایز نیست و خدای تعالی حسنی و زیادتی جزء عمل کرده است
و تغییر آیت بر وجهی که نقل اصل ما در مولد ایشان بود ایشان را و آنچه بود
دیگر آنکه زیادت بر چیزی باید که هم از آن جنس بود چنانکه اگر کسی چیزی خرد
و او زیاده خواهد هم از آن جنس خواهد و نیز زیاده بر چیزی کمتر از آن چیز بود
چنانکه کسی پاره کرد خرد نیکو نبود که گوید زیاده بر پانصد سکستم
پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد و زیاده بتفضل آنگه گفت ولا یرهق
وجوههم و نرسد بروی ایشان غباری و گردی و سیاهی و رنجی و غمی و مذلتی

چنانکه بدی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت جاوید خالد باشند

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ

ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ

قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ چون ذکر مومنان و مطیعان کرد و پاداشت ایشان و عقوبت
ذکر کافران کرده در ابتدا لیا[ن] فضل خود بر مومنان و در این آیت بیان عدل خود با کافران
اغاز کرد انجه حق تست بدهم و زیاده از انجا که حق داد[ن] عدلست و زیاده دادن
فضلست هم عدل و اکار بسته بود و هم فضل را در این آیت کفت چون جزای ایشان هم
یکسان است نکی پاداشت دهم تا عدل کرده باشم و اکر نقصان کنم فضل کرده باشم جمله حق
و قبض و استیفاست و در اسقاطات اسقاط حق عیری نیست که همه اسقاط کنم
اولی تر افضل لیکن حکمت اقتضای آن کرد که عقاب کفار اسقاط نکنم
می کوید که انانکه کسب بدان کردند و کسب برای آن کفت که ایشان پنداشتند
که خود سودی می کنند سیئه فعلی باشد که صاحب آن بدو مکین کرده اند
انها که بدی کرده اند جزای ایشان هر یکی بدی بود مانند آن و بران بر نیفزایند
چنانکه بر جزای حسنه بیفزایند و ایشان رسد مذلت و خواری زیرا جزای کافران آمد
و اهانت بود و جزای مومنان با تعظیم و تبجیل و این صفت ثواب و عقابست ذلت بایشان
رسد و چکونه ذلتی ذلتی که مانند صفت نتوان کرد و در ایشان در خلایق بنابند
و ایشان را از عذاب خدای هیچ عاصمی و نکاهدارنده نباشد و روی ایشان سیاه بود
تا بنداری که پاره های از شب سیاه بر روی ایشان پوشانیده اند و در روی ایشان لیل بپوشند
و ایشان اهل دوزخ باشند و ملازمان آتش در دوزخ بر سبیل تخلید و تابید

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا

مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ

وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ فَكَفَى بِاللَّهِ

شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ

لَغَافِلِينَ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ

مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یاد کن ای محمد روزی که ما حشر کنیم و برانگیزانیم در آن روز کافران را و ایشان را کرد کنیم
از هر جای و از هر مکانی و انکه کوییم این مشرکان و بت پرستان را که بر جای خود باشید
شما و ایشان از شما یعنی معبودان شما تا بنکرید که با شما چه خواهد رفت و در میان
شما حکم چکونه خواهد بود و آن وسایلی که میان ایشان بود منقطع کردانید
وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و آن شریکان و معبودان ایشان کویند که شما ما را نپرستید
و شیطان را پرستیدید انجا که وی شما را فرمود تبع هوا و وساوس تا بخدای شرک آوردید
و این وقتی کویند که خدای تعالی بتان ایشان را با آواز آورد تا کویند که ما خبر نداریم
از عبادت شما و کفته اند که این فرشتکان کویند و آنانکه ایشان را بدو ز خدای عبادت
کردند بر کویند برانکه ای خدای تعالی میان ما و شما کواه که شما ما را نپرستیدید
و ما از عبادت شما غافل بوده ایم و این خبر راستست برای انکه جمادات بیجان بی خبر
بودند از عبادت عابدان ایشان را انکه کفت هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ انجایکاه
و در ان مقام بیازمایند و بدانند هر نفسی انچه کذاشته باشند و کرده اند اعمال تا چه کرده اند

وجه برد. وجه كماشته اند چون آنچه كرده باشند جزا بينند و رد كنند و با خداى بزرگ
آن خدايى كه خداى ايشانست بحق و گم شود از ايشان آن افترا و دروغ كه ايشان نهاده
و آنچه آنرا پرستيده اند ايشان بدروغ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ

مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ

فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

فَأَنَّى تُصْرَفُونَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ

فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حق سبحانه و تعالى رسول را در طريق مجادله فرمود كه
با ايشان بگوى كه كيست آنكه شما را روزى مى دهد از آسمان بباران و از زمين بنبات
از آسمان بتقدير و از زمين بتسبيب يا كيست آنكه مالك سمع و بصر و شنوايى و بينايى
شماست و قادرست بر حفظ آن بر وجهى كه بدو بينند و بدو شنوند و نگاه مى دارد آنرا
از آفات و عاهات در حيرت كه خدا بر چشم موكل شد از فرشتگان كه شياطين را
از چشم ما باز مى رانند چنانكه يكى از ائمه گفته است باز دارند و كيست آنكه زنده
از مرده بيرون آورد چنانچه جوانرا از نطفه و مرغ را از خايه و مرده از زنده بيرون آورد
چون نطفه از آدمى و خايه از مرغ و كيست آنكه او تدبير كارها كند در آسمان و زمين
چون اين همه از ايشان سؤال كنى و بر هيچ جوابى نباشد الا آنكه گويند كه خداست آنكه
بر همه قادرست و اين جمله در قبضه قدرت و امر اوست نه آنكه ايشان اعتراف آورند
تو بگوى ايشانرا كه پس شما نمى ترسيد از عقاب خداى حذر نمى كنيد چون او را مى شناسيد
و شكر نعمتهاى او نمى كنيد كه نعمت بر شما منقطع كرده اند و شما را مواخذه كنند

عاجلا و آجلا پس آن خدايى كه موصوف بصفات كمال خداى حق و معبود مطلق شماست
و خدايست و از پس حق نباشد الا ضلالت و گمراهى چون از حق در گذريد جز در ضلالت قدم
ننهيد پس شما را از اين حق واضح و برهان روشن دعوات باطل بچه گونه بر مى گرديد
آنكه گفت كذلك حقت همچنانكه حق گشته و واجب شده كه بعد از حق
ضلالت نباشد همچنين حق گشته و واجب شده كلمه عذاب خداى بر كسانى كه كافر شدند
و در كفر بغايت و نهايت رسيدند براى آنكه ايشان ايمان نياوردند و در زمره مومنان
مومنان نباشند از آنچه كه معلومست كه ايشان بر كفر مى ميرند و هيچ اختيار ايمان نكنند

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ

يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ قُلْ هَلْ

مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا

ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

بگوى اى محمد با اين مشركان مكابره و كافران معاندان كه هيچ كس از اين بتان و معبودان شما
كه آنرا با خداى شريك كرده ايد و ايشانرا عبادت كرده ايد در سبيل ابتداى خلق تواند آفريد
و آنگاه اعادت تواند كرد يعنى چون بيافريند و بميراند باز تواند آفريد اگر ايشان جواب دهند
و تسليم كنند كه معبودان ما اين نتوانند كرد و اين جز فعل خداى نباشد فهو المراد

قادر باشد
عبس

وا گر عناد کنند و جوابی نگویند تو بگوی که خدا است آنکه ابتدای خلق کند و باز اعاده
از آنجا که قادر ذات است پس چون ابتدا نمود بی التزام محال محجوب نیست و اگر چه هنوز
معترف می بایستند بگونه از بین میکرده اند و کجای برند و بگوی ایشان را تا حجت بر ایشان
ظاهر کرده که هیچ کس هست از این شرکان شما که او کسی را بحق راه نماید و ایشان خود می شناسند
و یقین میدانند که این بتان کسی را راه نتوانند نمود اگر لجاج و عناد ایشان را نگذارد
که معترف شوند تو بگوی که خدای است که خلق را بحق راه نماید بالطافی که ماندگان لایند
از خدا است که آیا او لایق تر بود و سزاوارتر آنکه پیروی کنند و تابع شوند کسی را
که وی بحق راه نماید یعنی خدا را بطاعت او دارند یا کسی که وی بنفس خود مهتدی نشده باشد
نبود و راه نداند الا که بدو راه نمایند پس چیست شما را و چگونه حکم می کنید شما
باطل که قایل به چیزی شده که لایق بود شرکا را حق را بانه ضلالت کنند پس بدو می داد
نبود و اگر بر اصنام حمل کنند گویند اصنام را که جماداند چگونه هدایت کنند تا ایشان
غیری را هدایت توانند کرد گفته اند این برای آن گفت که مشرکان بتان را بجای معبودان
نهاده بودند و توجیه عبادت بایشان کردند حق تعالی از ایشان حکایت ...
چنانکه گفت ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم
آنکه گفت این کافران که عبادت اصنام می کنند جز متابعت ظن و گمان نمی کنند
و ظن که بجای آن رسد نشان نیابند از آن حکمی نباشد برای آنکه بر تقلید پدران و متابعت
رای ایشان می کنند و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت
ظن نمی کنند از آنکه بی دلیل و حجت می گویند و ظن در معرفت خدای از حق که
علم است هیچ سودی نکند اینجا که علم باید بمعرفت خدای و صفات او و اصول دیانت
از عقلیات جز علم بکار نشاید و جز علم بکار نشاید و جز علم سودی نکند و ظن جایی
باشد که علم ممکن نباشد ظن را حکمی بود آنکه بر سبیل تهدید گفت که خدای
عالم است بانچه ایشان می کنند و هیچ چیز بروی پوشیده نیست و هر کسی را بحسب استحقاق
جزا دهند از ثواب و عقاب   وما کان هذا القرآن
ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل

الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه قل فأتوا
بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلک
کذب الذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة الظالمین
ومنهم من یؤمن به ومنهم من لا یؤمن به وربک اعلم
بالمفسدین   کافران و مشرکان گفتند که قرآن را بافته محمد است خدای تعالی
و گفت این قرآن را بافته و افتری نیست جز از خدای که کلام هیچ مخلوق و هیچ
آدمی نیست کلام خدا است و تصدیق کتابهاست که از پیش او بوده است و کتابهای
از پیغمبران چون توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم با تصدیق آنست که در شریعت ... از بعث
و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و فرا گفت حق آنست که شاید نباشد و ممکن نبود
که چنین کتابی و معجزی در غایت بلاغت و فصاحت و براعت معجزی باشد و از ...
خلق باشد که هر چه از نزد خلق بود دیگری بمثل آن قادر بود بلکه کلام خدا است ...
پیغمبران کتبها است و بیان شریعت و فرایض و احکام است و در وی هیچ شکی نیست که از
خدای عالمیان است آنکه استفهام کرد بر سبیل تعییر و الزام حجت بر سبیل انکار و استبعاد
ایشان که می گویند که قرآن را افترا کرده و دروغ گفته است تو ای محمد ایشان را بگوی
که اگر این قرآن فرا بافته من است و از جنس کلام بشر است و مثل آن توان آورد و شما
فصحای عرب اید بیارید مثل آن هم برای نظم و ترتیب و هر کسی را که خواهید دون خدای
آنچه توانید بخوانید تا شما را یاری کنند اگر شما راست می گویید این خبر آنچه
من دون الله از پیغمبران گفت که خدای قادر باشد برای که مثل این قرآن بیاورد

دکنند اثر

آنکه گفت که نه این کافران قرآن تکذیب همای کردند که ایشان نه شنیدند
او را شناخته اند و بر تاویل و معانی او وقوف نیافتند و مردمان دشمن آن باشند که ندانند
الناس اعداء ما جهلوا و چون بر آن وقوف نیافتند فلا جرم دروغ خواندند و اذ لم یهتدوا
به فسیقولون هذا افک قدیم و لا یاتیهم و هنوز بایشان نرسید و نیامد تاویل
تفسیران ضحاک گفت آنچه عاقبت باز شود از ثواب و عقاب و آنچه مشتمل است
از اخبار غیوب و عواقب و سرانجام هر کسی پیش از آنکه در آن اندیشه کنند و بیاید
شان تکذیب کردند تکذیب امتان آری همچنین که ایشان تکذیب کردند پیش از ایشان
بنگر که عاقبت ایشان چه بود و سرانجام ایشان چه باشد از هلاک و عذاب
استیصال عاقبة ایشان که علامت آن زود پدیدار شد هم از بعد آنکه خبر داد از ایشان
که ایمان آرد و باور دارد در نفس خویش دانند که آن حق است و لیکن عناد کنند
و کسی بود که تصدیق نکند و ایمان نیاورد و باکی بود که ایمان از وی عکس بود که
ایمان نیاورد و بر کفر بمیرد و خدای تعالی عالم است بدانستن مفسدان و معاندان
و دانند که بکفر که بمانند که عاند

وان کذبوک

فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بریء
مما تعملون ومنهم من یستمعون الیک افانت تسمع الصم
ولو کانوا لا یعقلون ومنهم من ینظر الیک افانت
تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون ان الله لا یظلم
الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون

نکذیب کنند
اگر چنانکه ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان مایوس شوی تو ایشان را
بگوی ایشان را که آنچه بر من بود بکردم و عذر شما منقطع کرده اید و اکنون شما را با شما
گذاشتم آن عملی که من می کنم مراست و ثواب آن مرا بود و عمل شما شما راست و وبال
آن بر شما بود معصیت شما مرا زیان ندارد و طاعت من شما را فایده ندهد شما آنچه
من می کنم بیزارید و من از کردار و اعمال شما بیزارم این آیت قتال منسوخ است
آنکه گفت که این کافران بعضی از ایشان اند که گوش با سخن تو می کنند
و قرآن و احکام شریعت می شنوند و لیکن قبول نمی کنند و یاد نمی گیرند پس
ایشان ناشنوندگان باشند و ایشان بمثابت کران باشند می توانی ایشان را که کران شنوند
تو سخن خدای شنوانید و تو قادر باشی بر آنکه ایشان را بشنوانی و اگر چه ایشان را
عقل نباشد و این بر سبیل قطع طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون با کری
لا یعقلون دیوانگی باشد هرگز ممکن نباشد و میسر نگردد که ایشان بشنوند
و میسر نگردد که ایشان بشنوند و فهم کنند و بدانند و منهم من ینظر
الیک و از ایشان کسی هست که بسوی تو نگرد و لیکن بمثابت کوران باشد از آنجا که
می بیند از آن منتفع نمی شود هیچ تو کوران را توانی نمود با آنکه ایشان نه بینند
و بصیرت ندارند یعنی این چیزیست که معقول و متصور نیست تو طمع از ایمان ایشان بدار
و خاطر عزیز خود پریشان مدار حقیقت که خدای تعالی بر آدمیان ظلم نکند هیچ چیز
آنچه تعلق بمصالح ایشان دارد هیچ چیز فرو نگذارد و روز قیامت پیش از
استحقاق عذاب نفرماید و کم از استحقاق عذاب نفرماید و ثواب ندهد و لیکن
مردمانند که بر نفس خود ظلم می کنند بکفر و معاصی تا مستوجب عقاب می گردند

ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار
یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله وما کانوا

مهتدین وإما نرینك بعض الذی نعدهم أو نتوفینك فإلینا

مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون ولكل أمة رسول

فإذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون

یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و برانگیزیم ایشان را یکبارگی
وایشان در کرد[ن] خویشند اندک بودن در دنیا اندک شمرند اندک داشتند
از قطاع ایشان بدنیا اندک بوده باشد یا بودن خود در گور اندک پندارند از هول روز
که پیوند تا پنداری که در دنیا یا در گور بجز ساعتی از روز نبوده اند ثم اگر چه دراز
جون امروز یا ایشان بود اندک باشد و ایشان باعمر ایشان که در قیامت خواهد بود
ساعتی بود و ایشان یکدیگر را بشناسند و اشارت دهند چنانکه در کوی یکدیگر را
دیده باشند و این همه دلالت می کند که ایشان این خود را اندک شمرند با آنکه
با طول عمر تعارف نبوده اگر نه آنان را که تکذیب کرده اند ایشان بلقای حق نه رسیدگی
باشند اگر با تو نمایم ای محمد ما بخدای ایشان را وعده می دهیم از عذاب اندر دنیا تا ای
باجل رحمت بخود می بیند و قبض روح تو کنیم و ایشان را در عذاب نا کرده مرجع و بازگشت
ایشان با ماست پس گواهیم و حاضر بر اعمال ایشان می کنیم جزای ایشان را و عقاب
ایشان باید رسانیم و از ما فایت نخواهند شد و گفته اند هر امتی را پیغمبری و رسولی
بوده است چون پیغمبر ایشان بایشان آید و حجت بر ایشان گیرد و معجزات بنمود
ایشان تکذیب ایشان کردند میان ایشان و آن پیغمبر خدای تعالی حکم کرده
حکمی بحق که پیغمبر را نجات داد و ایشان را عذاب کرد و شاید که مراد این بود که
هر امتی را رسولی و پیغمبری که ایشان را بآن بشناخته اند در قیامت چون پیغمبر
ایشان آمد و ایمان ایشان بایشان گواهی دهد میان ایشان حکمی بحق کرد خود
چنانکه بر هیچکس از ایشان ظلمی و تعدی و ستمی نرود

ویقولون

ویقولون متی هذا الوعد إن كنتم صادقین قل لا أملك لنفسی

ضرا ولا نفعا إلا ما شاء الله لكل أمة أجل إذا جاء أجلهم فلا

یستأخرون ساعة ولا یستقدمون قل أرأیتم إن أتاكم

عذابه بیاتا أو نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون

خدای تعالی حکایت کرد از استبطای ایشان قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ
گفت این کافران می گویند که این وعده که شما می دهید کی خواهد بود اگر شما راست
می گویید در آنچه وعده می دهید ما را خبر دهید و وعده چیزی بود متضمن نفع
و راحت و وعید چیزی بود متضمن مضرت و مساءت و صدق چیزی بود که خبر بر وفق آن
باشد انکار محمد را بفرمود که بگوی این جماعت را که این سوال که می کنند
بر سبیل انکار و استبعاد که اگر نفع است یا رد اگر ضرر است در قیامت لکن
انکار که من که محمدم مالک نیستم از بهر نفس خود نه نفعی و نه ضرری و نه چیزی
از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و قبض و بسط و حسنه و ثواب و عقاب
این جمله بخدای تعالی تعلق دارد و در دست قدرت و مشیت اوست و هر تصرف که ما کنیم
و تمکین و تیسیر تا در آن تصرف و تمکین کند ما نتوانیم کردن لیکن
آنچه خدای خواهد و مراد آن بود این جمله آن باشد و هر چه مراد بود خود
بود آن بنا شده بود که معنی این بود الا ما شاء الله را که هر هیچ این قادر باشم
و ما الله تو را الا آنچه خدای را مراد قادر کرد تا بدو قوت دهد هر امتی را در هر قرنی وقت اجلی
و هر قرنی را وقتی تمام مانی است مر وفات او را و عذاب او را که چون اجل ایشان بیاید یک ساعت
تقدیم و تاخیر نبود بگوی ای محمد این جماعت را که استعجال می کنند عذاب خدای را که
همی خواهند و می بینند اگر عذاب خدای بشما آید در شب که ساکن و در راحت شوید یا

یا در روزی که بطلب اسباب معاش افتاده باشید که بیاید و چه کونه حیری بود که
مجرمان و کافران بتعجیل آمدن آن می کنند یعنی اگر دانستندی که هول آن و سختی آن چگونه
باشد هرگز تعجیل آن نکردندی أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم
بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ
حق تعالی می گوید ایشان را بر سبیل توبیخ و ملامت و استعجال عذاب که می برد از آنکه عذاب
بشما آید ایمان آورید ایمان شما را نفع نکند و سودی ننهد پس اگر عذاب که فرود آید بشما
ایمان آورید شما را گویند که اکنون ایمان می آورید که عذاب معاینه بدیدید و شما پیش
ازین بعذاب تعجیل می کردید ثم قیل بس آنگاه گویند مر ظالمان را و کافران که عذاب همیشه
که اکنون بچشید یعنی عذاب دایم بر آن کفر معتقد که شما را بود که این ایمان که در وقت الجا
و مضطر شدی بدان آن کفر را بر نداشت آنکه بر سبیل تقریر و تقریع که شما را هیچ جزا داده نشد
الا بر آنچه شما کرده اید یعنی نکردید تا در بن هیچ ظلمی و حیفی بر شما می کنند بر آنچه شما
کرده عقوبت می کنند وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ
إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ
لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم
بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ

والیه

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ای محمد از تو می پرسند بطریق خبری کنند و می گویند که این عذاب که مارا
وعده می دهند حقست و راستست و این بر سبیل استهزا و انکار گفتندی خدای
تعالی او را فرمود که بگوی ای محمد که آری بحق خدای من که این حقست که شما را وعده می دهند
از عقاب بدان وعیدی کنند از حقست و بودنیست و خواهد بودن و چون باشد
شما را قوت و قدرت آن نباشد که عذاب از خود دفع کنید و از قبضهٔ قدرت خدای
بیرون روید و از عذاب وی بگریزید بتمکین نرسید هر جا که باشید و بقبضه در
بشارت و چون رسیده باشد اگر خواهید که خویشتن را از آن عذاب باز خرید باز نتوانید شد
که اگر هر نفسی را که ظلم کرده بود آنچه در زمین باشد از مال و ملک وی را بود خواهد که
فدا کند و خویشتن را باز خرد بجای خویش را آن روز فدیه قبول نکنند ورشوت
نتوانند بانکه امروز خود را باز خرند که امروز فدیه قبولست و در توبه گشاده
اما چون توبه نکنند و از معاصی منع خود باز نیایند فردا که عذاب را معاینه
ببینند پشیمانی و ندامت در دل آرند و از غایت هیبت و حیرت طاقت گریه و زاری
نداشته باشند و نیز پشیمانی را روا از سفلگان ابتاع روی پنهان دارند تا از زبان ملامت
دیگران دراز نگردد و میان ایشان حکم بحق و عدل کنند در آن
هیچ ظلمی و حیفی نرود از رسول صلوات الله علیه پرسیدند که ایشان را چه سود دارد
پشیمانی پنهان ایشان گفت [illegible] آنکه گفت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این کافران خواهند که نفس خود را از روز باز خرند
و فدیه کنند از عذاب هر چه در آسمان و زمین باشد از آن همه خدای را بود و
همه ملک و ملکی باشد بدانید آگاه باشید که وعدهٔ خدای حقست در آن
وانچه وعده باشد مؤمنان را و کافران را از ثواب و عقاب بود بودنیست و باشد
ولکن بیشترین مردمان نمی دانند و خدا را نمی شناسند و شناسند خدایی که
زنده کرد شما را که مرده بودید نباشد آنکه حق در وی بیافریند و بمیراند از ان که
بود حیات در زندگی باشد حق را خراب کند چنانکه حق تواند
بودن و هیچ از کشتن جمله خلایق آدمیت آنجا که کس را در حکم نباشد که وی را

يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم

وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين قل بفضل الله

وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون

حق تعالى خطاب مى كند جمله مومنان را و كافران را و مى كويد اى مومنان بشما آمد كتابى
مشتمل بر مواعظ و زواجر يعنى قرآن كه مشتمل است بر آنچه دعوت كند باصلاح و زجر كند
از قبايح و معاصى و تنبيه كند بر توحيد و عدل و داروى دردها و شفاى سينها
از عقايد فاسده و مذاهب باطل و مراد بصدر دل است و سينه را براى آن صدر خوانند كه جاى
دل است و قرآن را براى آن شفا خوانند كه بمنزله دارو است كه دواى دوى جهل باشد و قرآن
مايه علم است و هدايتى و دلالتى است كه بحق راه نمايد و رحمتى و نعمتى است اين قرآن
مومنان را كه باو ايمان آورده اند و بر مقتضى او عمل كنند اى محمد بگو ايشان را يعنى اين مردمان را
كه بمال و متاع دنيا شادمان مباشيد كه مال دنيا را بقايى نيست و متاع دنيا ثبات ندارد بلى مى بايد
جمع تا مادام بود بفضل خداى شادمان باشيد و برحمت او خرسند و نازان باشيد و اين بهتر
كه اين بهتر است از آنچه اهل دنيا از آن جمع مى كنند ابو سعيد خدرى گفت فضل خداى
قرآنست و رحمت او آنكه شما را اهل قرآن كردانيد مجاهد گفت فضل خداى قرآنست و رحمت او
ايمان كسانى گفت فضل خداى نعمت ظاهرست و رحمت او نعمت باطن واسبغ عليكم
نعمه ظاهرة وباطنة ذو النون مصرى گفت فضل الله نعمتهاست و رحمت او
نجات از دوزخ و ميراث المصطفى محمد باقر عليه السلام گفت فضل الله اقرار برسول خداى
محمدست و رحمت او اقرار بولايت على مرتضى است فرحى كه از اين نوع بود محمودست فرحين
بما آتيهم الله من فضله و فرحى كه نه از اين نوع بود محمود نيست مذموم است لا تفرح
ان الله لا يحب الفرحين قل ارايتم ما انزل الله
لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل الله اذن

لكم

وما ظن الذين يفترون

لكم ام على الله تفترون على الله الكذب يوم القيمة ان الله

لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون

حق سبحانه وتعالى درين آيت خطاب كرده است با مشركان عرب بزبان رسول و گفته اى رسول
خود را اى محمد بگوى مر اين كافران را كه بر خويشتن چيزهايى كه حرام بود حلال كرده اند كه هيچ
ديده ايد آنچه خداى فرو فرستاده براى شما از روزى حلال شما از آنچه بعضى را حرام كرده ايد
حلال بر چيز دهيد و بگوييد كه خداى شما را دستورى داده است بدين فرمودن يا خود شما از خود
حرام كرده ايد بى حقى يعنى آنكه آن را بر خداى بسته ايد و افترا كرده ايد چون فرمانى از آن نيامده
از بهر آنكه خداى دستورى نداده باشد عيانند الا آنكه ايشان افترا كرده باشند و دروغ
بر خداى نهاده اند آنكه تهديد كرد ايشان را و گفت چه گمان مى برند ايشان كه بر خداى
افترا مى كنند در روز قيامت كه با ايشان چه خواهد رفت همانا كه ايشان را اميد ثواب
و رحمت نيست كه چنين افترا و دروغ بر خداى تعالى دليرى مى نمايند و گمان ايشان بآن
كه ايشان را نهاده است ساخته از انواع عقوبت در روز قيامت و خداى تعالى خداوند
فضل و افضال و نعمت و احسانست بر جمله خلايق و نعمتهاى بسيار است و فضل او بى شمار و ليكن
بيشترين خلقان شكر نعمتهاى او نمى كنند و در نعمت او كفران مى ورزند لاجرم
آنچه بايشان رسد از وبال و عقوبت همه از افعال و كردار ايشانست آية دليل است
بر آنكه هيچ كس را روا نيست كه از روى حكمى از احكام شرع برسيد كه مفتى بود
در تجويز لا تجوز الا بعد از اتقان و ايقان و احتياطى تمام تا از جمله آنها نباشند
كه بر خداى افترا كردند در تحريم و تحليل   وما تكون

في شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا كنا

عليكم شهودا اذ تفيضون فيه وما يعزب عن ربك

مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِی الأرضِ وَلا فِی السَّماءِ وَلا أصغَرَ مِن ذلِکَ وَلا أکبَرَ

إلّا فِی کِتابٍ مُبینٍ أَلا إنَّ أولِیاءَ اللهِ لا خَوفٌ عَلَیهِم

وَلا هُم یَحزَنُونَ خطاب با محمد است و جمله امت در این خطاب داخل اند ایشانند و مراد
می گوید که ای محمد تو در هیچ کاری نباشی از کارهایی که از خطیر و قدری و چیزی نبود
در هیچ کاری از کارها نباشی و هیچ قرآن نخوانی و از آن چیزی ندیهی و هیچ عملی از اعمال و افعال
نکنی الا که ما بر آن جمله گواه باشیم و حاضر می بینیم و می دانیم و جزا بر وفق استحقاق آن بدهیم
و این برای آن گفت تا مکلفان متنبه و متعظ شوند و غافل و بی خبر نباشند
بدانند که ما برایشان رقیبان و نگاهبانانیم خدا فا از سر وی نکنند و گرد آن کاری
نگیرند که خدای گواه است بر آنچه ایشان در آن شروع می کنند و از وی غایب نشود
و دور نگردد از اعمال ایشان مثقال ذره و هم سنگ مورچه خرد نه در آسمان و نه اندر زمین
نه کمتر و نه بیشتر الا در کتابی روشن نوشته است و ثبت کرده باشد و آن کتاب لوح محفوظ است
با صحایف اعمال ایشان اما بدانید آگاه باشید که دوستان خدای را هیچ ترسی و خوفی نباشد
و ایشان نترسند در روزی که دشمنان خدای از خدای ترسند ایشان اندوهگین نشوند
آنها که این پایه نهادند و این منزلت یافتند که بشنید سعد جبیر گفت از رسول
خدای پرسیدند که اولیاء الله کیست گفت اولیای خدای آنند که چون مردمان ایشان را ببینند
خدای را یاد کنند و بر جمله هیبات و طریقتشان ... سیرتهای ایشان لطف بود نادی
خبر گوید که از رسول خدای شنیدم که می گفت که خدای را بندگانند که ایشان نه پیغمبران
باشند و نه شهیدان پیغمبران و شهیدان ایشان را غبطت بود روز قیامت بمکان ایشان
از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل ایشان چیست با ما بگوی تا ما
ایشان را دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای نه
آنکه میان ایشان خویشی و رحمی بود و نه مالی که بیکدیگر دهند والله که روی
ایشان نوری تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان بترسند ایشان نترسند

و چون مردمان اندوهگین باشند ایشان نباشند آنگه این آیت برخواند الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون از امیر المومنین علی علیه السلام پرسیدند
گفت ایشان کسانی اند که از بی خوابی که برده باشند در شبها از بسیار گریستن چشمهای ایشان
آب می ریزد و از عبرتی که دیده باشند روی ایشان زرد شده باشد و از بسیاری که گرسنگی
کشیده باشند و روزه داشته شکمهای ایشان باریک شده باشد و از تشنگی
لبهای ایشان خشک شده باشد الَّذِینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ

لَهُمُ البُشری فِی الحَیوةِ الدُّنیا وَفِی الآخِرَةِ لا تَبدِیلَ لِکَلِماتِ اللهِ

ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ وَلا یَحزُنکَ قَولُهُم إنَّ العِزَّةَ

لِلّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ دیگر وصف اولیای خدای است که
می گوید که ایشان آنانند که بخدای و رسول خدای و آیات کتاب خدای ایمان آورند
و از خدای ترسند از ثواب اجتناب کنند و گرد معاصی نگردند و اوامر کار بندند
در خبر است که رسول را صلوات الله علیه پرسیدند که ولی خدای کیست دست بر
امیر المومنین علی علیه السلام نهاد و گفت هذا ولی الله ولی خدای این مرد است دوستی
کن با وی و اگر چه کشنده پدر و برادرت باشد و دشمن خدای دشمن این مرد است
دشمنی کن با دشمن وی و اگر چه پدر و برادرت باشد و باجماع امت این دو صفت که خدای
تعالی در آیات ذکر کرده است بر وجه مزید و تفضیل وی را حاصل بود از بین جمیع دنیا
و ولی الله کسی که ایمان سابق بود در تقوی مقتدا بود تا او را اول المومنین و امام المتقین
گفتند بر خدا دوستان و متابعان او را این بشارت داد که لهم البشری
مر ایشان مومنان متقی و پرهیزکاران مهتدی را بشارت در دنیا و زندگانی دنیا
چیست آنکه عبادة بن الصامت گفت که رسول را صلوات الله علیه پرسیدم از این بشارت
گفت الرؤیا الصالحة یریها المسلم او یری له خوابی نیکو باشد که مرد مسلمان بیند خود را

یا از بهر وی بینند و بشارت آخرت بهشتست ابو هریره از رسول صلوات الله علیه روایت کرد
که چون قیامت نزدیک رسد خواب مرد مسلمان کم خطا آید و خواب وی راست تر بود که هر که سخن
وی راست تر بود آنکه خواب سه گونه باشد یکی بشارت بود از خدای و یکی از حدیث
نفس بود که با خود گوید و دیگر از شیطان و خواب مؤمن یک جزوی است از چهل جزو پیغمبری چون یکی
از شما چیزی بیند که آن را نا خوش بود وی را باید که از آن باز نگوید و بیدار خیزد و دو رکعت نماز
بکند انکه گفت که من قید را دوست دارم در خواب و غل را کاره باشم چه قید ثبات
باشد در دین زهری گفت بشارت دنیا آنست که فرشتگان بهشت بیند در وقت مرگ
و گویند الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
و بشارت آخرت آمدن فرشتگانست باستقبال مؤمنان و بشارت ایشانست بسلام علیکم
طبتم فادخلوها خالدین بشارت دنیا آنست که بر زبان پیغمبرانست و قوله
الذین آمنوا و بشارت آخرتست که در جزای اعمال ایشانست وکانوا یتقون
[illegible] انکار گفت لا تبدیل لکلمات الله کلمات خدای را تبدیلی نیست
و وعدهای خدای را خلفی و تغییری نیست نافع گفت که روزی حجاج خطبه می خواند
آن خطبه را دراز باز کرد عبد الله عمر سر بر کرد تا بنهاد حجاج گفت عبد الله زبیر
کتاب خدای را تبدیل کرد عبد الله عمر گفت نه تو توانی و نه او لا تبدیل
لکلمات الله حجاج گفت لقد اوتیت علما و از سر آن حدیث برفت
ذلک الفوز العظیم این بشارت مؤمنانرا و این کرامت متقیانرا فیروزی
عظیم و ظفری بزرگوارست انکه رسول را خطاب کرد و وی را تسلی داد و دلخوشی کرامت
فرمود و گفت ای محمد نباید که ترا دل تنگ گرداند و اندوهگین کند گفتار
ایشان در تکذیب تو و نه بر ایشان در ابطال کار تو که من که خدایم ان العزة
و عزة و غلبه همه خدای راست دوستان همه عزیز باشند و غالب و دشمنان همه
ذلیل و مخذول باشند دشمنان تو غلبه کنند ترا بر ایشان ظفر دهم انا لننصر رسلنا
و داند شنوا اقوال ایشان و داناست احوال ایشان انچه گویند شنود و انچه
اندیشند جمله معلوم کند داند بر حسب آن جزا با ایشان رساند

الا ان لله من فی السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین یدعون
من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون
هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات

لقوم یسمعون می گوید که بدانید و آگاه باشید که هر که در آسمانها و هر که
در زمینهاست از فرشتگان و آدمیان و پریان همه خدای راند همه بندگان و پرستاران منند
چون ایشان که عاقلانند با تمیز بندگان وی باشند و بندگی خدای خود می نمایند
اولیتر بود که غیر ایشان از خلق وی را باشد و بزرگان که بجز خدای تعالی می پرستند و ایشان را
ترکا می خوانند چه چیزست که ایشان از آن متابعت می کنند یعنی هیچ چیز را متابعت
نمی کنند که آن را اصلی باشد چه با خدای در خدایی و الهیت شریک محال بود و ایشان را
در آنچه می گویند و می کنند علمی حاصل نشده است ایشان جز متابعت ظن و گمان
نمی کنند و این گمان ایشان باطلست و ظن ایشان محال جز دروغ چیزی دیگر نمی گویند
هر چه می کنند باطلست و هر چه می گویند دروغ است خوی کفار در ترک کار
و نفی ما بطل ایشانرا یاد کرد تکلیف نظر در توحید و عبادت با اخلاص تحریض فرمود
با دلیله که ساخت بر توحید او تنبیه کرد و ان افعالی است که خدای
دال محقق است که متفرد در قدرت او بود کسی دیگر را نیست اند کرد گفت او ستایش خدایی که
شبها از بهر شما آفرید و آن را لباس شما کرده اند تا در وی ساکن شوید و آرام گیرید
شب را لباس خواندند که لباس پرده پوشش است و شب نیز همین عادت دارد و جعلنا اللیل
لباسا و لباس نیست بالحقیقه و لیکن شب را پرده و پوشش است جای آرام و آسایش
تا از رنجهای روز برآسایید از تاختن و زدن و سعی کردن در حوایج که اگر روشنایی
همیشه بودی حرص ترا رها نکردی که از حرص و رنج بیاسودی چنانکه شد
از بهر آن کرده تا با فرمان مشغول شوی روز را روشن و بینا کرد تا در وی با اسباب

معنیت قیام نمائی به درستی و حقیقت که در بر جمله از او رنیت روز و شب بر سخنان باقی
و علامات و کلام آیت قوی تا که بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا

ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

حق سبحانه و تعالی گفتار مشرکان و کسانی که خدای را فرزند گفتند باز می گوید و رد می کند
بر سه گروه بر مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله و بر جهودان که گفتند که
عزیر ابن الله و بر ترسایان که گفتند المسیح ابن الله و چنانکه حقیقت این بر خدای
روا نیست مجازش هم روا نباشد برای آنکه پسر و دختری گرفتن بر آن کس روا بود که وی محتاج
بود و خدای تعالی از این منزه است چنانکه گفت سبحانه یعنی منزه است و دور از آنکه
در وی گمان برند بخلاف آنانکه حقیقت این حدیث را بجمیع کنند
بهر آنکه فرزند هم جنس پدر باشد و مانند پدر بود و او را مانند و جنس نیست
و مجازش را از احتیاج کنند و هو الغنی و او توانگر و بی نیاز است
از آنکه او راست آنچه در آسمان و زمین است و همه ملک ملک او است او را نیاز به چه جا
بود آنگه خطاب کرد این جماعت را و گفت شما را این که می گویید هیچ دلیلی
و حجتی و برهانی هست هرچه بی دلیل و حجت بود علم نبود جهل بود بر خدای چیزی
می گویید که آن نمی دانید بگوی ای محمد و اعلام کن کسانی که بر خدای افترا می کنند
و چیزی که بر خدای روا نیست روا می دارند ایشان فلاح و ظفر نیابند هرگز رستگاری نبود

ایشان را این گروه که می گویند بر خدای متاع اندک و منفعتی حقیر در دنیا که زود بگذرد
و باقی نماند که در عقبی آن شقاوت دایم و رنج مخلد بینند ثم الینا مرجعهم
پس باز گشت ایشان بما است باز گشتن ایشان به حساب ثم ایشان را عذاب سخت از آنکه کافر بودند به آیات
و آن دروغ که بر خدای بستند قوله تعالی وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ

لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ

فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ

ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ

حق سبحانه می گوید ای محمد بر خوان بر ایشان یعنی بر این کافران خبر نوح پیغمبر علیه السلام
و قصه او چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر چنانست که بر شما بزرگ می آید
مقام کردن من در میان شما و یاد دادن من شما را آیات و علامات و دلالات بر یگانگی
خدای و شما از این سبب قصد رنجانیدن و کشتن من کرده اید من بر خدای
توکل کردم و اعتماد کلی بر وی دارم شما در کار خود بهم آیید و عزم مصمم کنید
بر کشتن من شما و شریکان شما در این کار هیچ فرو مگذارید از شرکا
و بتان و معبودان خود استعانت و یاری خواهید پس باید که کار شما و قصد شما
در هلاک من مخفی و پوشیده نباشد پس آنگاه بیایید پس آنچه در دل دارید
از قتل و هلاک من و مرا هیچ زمان مهلت مدهید و این از وقت گفت که ایشان از آنچه
نوح علیه السلام می گفت ملالت امیدی آنکه نوح بسیار مدت و شبانگاه
و بی وقت بر ایشان ایستاده بود و ایشان را دعوت می کرد و از خدای می ترسانید
و عقاب خدای بیاد ایشان می داد و او را بیم می داد و در کردن یاد
نجات ایشان کنند ندیدند که او را آن بیم کنند و نوح نیز کار خود ...

ما بر ایشم نزد یک حال نوح علیه السلام گفت با قوم از گران کبر علیکم مقامی

فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَمَا سَاَلْتُکُمْ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ وَاُمِرْتُ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَاَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِینَ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا اِلٰی قَوْمِهِمْ فَجَاۤءُوهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلٰی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ

هم از سخن نوح بحضرت علیه السلام که با قوم خود گفته است که ای قوم اگر شما بر می گردید و وعظ و پند نمی شنوید و قبول نمی کنید که من برین دعوت که شما را می کنم و وعظ و پند که شما را می دهم اجری و مزدی طمع می دارم که من از شما مزدی می خواهم و مزد من جز خدای نیست و مرا فرموده اند که من از جمله مسلمانان و منقادان امر حق باشم و متابعت شما نکنم آنکه خدای باز نمود که قوم او را و جلد کردند او جه کرد گفت قوم او را به دروغ داشتند و باور نداشتند و قصد کشتن او کردند ما او را نجات دادیم و کسانی را که با او در کشتی بودند و ایشان را خلیفه کردیم یعنی باز ماندند و قائم مقام ایشان کردانیدیم بطوفان عام پس ببین عاقبت کار آنانکه ما ایشان را انذار کردیم و ایشان قبول نکردند بکجا رسید و چگونه بود آنگاه ما پس از نوح بفرستادیم پیغمبران را چون

هود و صالح و ابرهیم و لوط و شعیب علیهم السلام ایشان بیامدند و قوم خود را بترسانیدند و آیات و دلایل و حجج اظهار کردند ایشان بر همان انکار کردند که قوم نوح کرده بودند از تکذیب و ایمان نیاوردند و آنچه کافران پیشین از تکذیب کرده بودند همچنانکه بر دلهای ایشان مهر کردیم یعنی مخذلان از سبب عصیان ایشان بر کفر و عصیان ایشان ترک کردیم بر دلهای ایشان اعلامتی بود فرشتگان را همچنین مهر کردیم بر دلهای آنها که ظالمان و متعدیان شدند و فرمان ما در کنند و از امر ما تجاوز نمایند

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسٰی وَهٰرُونَ اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِاٰیَاتِنَا فَاسْتَکْبَرُوا وَکَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِینَ فَلَمَّا جَاۤءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُبِینٌ قَالَ مُوسٰی اَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَکُمْ اَسِحْرٌ هٰذَا وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُونَ قَالُوا اَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَیْهِ اٰبَاۤءَنَا وَتَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیَاۤءُ فِی الْاَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَکُمَا بِمُؤْمِنِینَ

پس فرستادیم از پس آن پیغمبران موسی و هارون را بفرعون و قوم او تا ایشان بترسانند و فرعون و قوم من را دعوت کردند ایشان استکبار و گردن کشی کردند و پای از حد خود بیرون نهادند و ایشان قومی مجرم و گناهکار بودند بکفر و عصیان که آوردند پس آنگاه که موسی با ایشان آمد و حق با ایشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا و ید بیضا و غیر آن از حجج و آیات و ایشان بدانستند و معلوم ایشان شد هیچ دفع نداشتند جز آنکه گفتند

که این سحر است ظاهر و باطل شود و شوند که ما می‌بینیم و سحر ایشان مر معجزها اندر وجه
تلبیس و حیله و هر که سحر کند و معتقد صحت آن بود کافر باشد و هر که اعتقاد صحتش
نکند فاسق باشد موسی علیه السلام ایشان را گفت چون ایشان این سخن گفتند
که همی شما خود که بشما الحق می گویند و بران طعن می زنید و عیب می کنید
همی شمار از آیات و معجزات نگر باشند سحر عجب چگونه یاد کردید و اثری شود هرگز
اینها که ساحر باشند و جادوی کنند فلاح نیابند و ظفر نه بینند فرعون و قوم
موسی را گفتند همی آمدی تا ما را این سحر و جادوی خویش از طریقه پیدا کردی
و ما را از آنچه پدران خود بر آن رفته ایم از دین و اعتقاد دور کردی و تا همه تو موسی
و برادرت هارون را بزرگی و پادشاهی بود در زمین ما شما را باور نداریم و تصدیق
نمی کنیم و این از آن گفتند که پنداشتند که غرض ایشان پادشاهی و جباری
بود در زمین و هر کسی دیگری هم از اندیشه کند که گمان برد که در دل او باشد

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ
قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى
مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ
عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ
فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ
أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ

فرعون را چون گمان آن بود که آنچه از موسی می‌بینند سحر است این چنان در دماغ او
سخت محکم شده بود تا آنجا که روزگار ساحران بود فرعون که بدید که در قطار
تن یک گرد دید هر کجا که جادوی عالم و ساحری دانا شنید به نزد او برد
و بر فرستاد و ایشان چون بیامدند به پیش کرد و اندر هر صنفی اسباب بیندید
و پیش موسی آوردند موسی ایشان را گفت بیفکنید آنچه خواهید انداختن ایشان
آنچه داشتند بینداختند موسی علیه السلام چون چنان دید دانست که آن سحر است
و آن را حقیقتی نیست گفت ما جئتم به السحر آنچه شما آوردید سحر است
و خدای تعالی آن را زود باطل گرداند و هر کسی مفسدان را اصلاح نیاورد
و تا بیستد و ایم نگذارد بلکه هلاک گرداند و حق را حق گرداند با ظهار دلیل و حجت
بیان و باطل را باطل گرداند با آنکه دلیل بر بطلان آن ظاهر گرداند -
مجاز و کافران کاره آن باشند چون موسی علیه السلام دعوت کرد موسی را ایمان نیاوردند
الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندانی که از قوم موسی بودند و پدران ایمان
نیاوردند از ترس فرعون عبدالله عباس گفت ایشان ششصد هزار مرد بودند
یعقوب پیغمبر علیه السلام با هفتاد و دو مرد به مصر در آمد آن گه دو نسل و فرزندان ایشان
ششصد هزار شدند بعضی دیگر گفتند که ایشان جماعتی بودند که مادران ایشان از
بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبط و گفته اند که مراد این قوم فرعون
که از ایشان کسی ایمان بیاورد الا جمعی اندکی آسیه بود و خربیل مومن آل فرعون و ماشطه
دختر فرعون و دختر او و زن خازن فرعون بود ایشان ایمان آوردند و ترسیدند
قوم را آنکه فرعون ایشان را در فتنه اندازد و از دین شان بر گرداند
یا عذاب کند ایشان را بکشد و فرعون جباری قاهر بود در زمین مصر و از جمله مسرفان بود
و آنانکه از قدر و اندازه خود در گذشتند وَقَالَ مُوسَى
يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ

فَقَالُوا عَلَى اللهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

موسی علیه السلم قوم خود را تقویت داد و استمالت فرمود گفت ای قوم اگر چنانست که
بخدای ایمان دارید بر وی توکل کنید اگر تمام مسلمانید یعنی اگر خود مسلمان بوده اید
که در کارها بر خدای توکل کند مهمات او کفایت کرده شود ایشان جواب دادند
و گفتند که ما بر خدای توکل کرده ایم انگه دعا کردند و گفتند ای بار خدای
ما را فتنه ظالمان مکردان و ما را با ساحر نجات ده از دریای فتنه کافران
گفت که ایشان را بر ما دست مده که پس کمان برند که ایشان را بر ما بهتری مفتون شوند
ایشان را بسیم مجاهد گفت ما را مکن ما بعدل ایشان عذاب مکن که انکه ایشان گویند
که ایشان اگر بر حق بودندی عذاب نیافتندی و ایشان را عذاب کردندی و ما را برحمت
خویش و فضل خویش ازین کافران رهان وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى

وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ

قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ

آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا

عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا

حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ حق تعالی حکایت میکند انانجه وحی کرده بود بموسی
و هارون گفت ما بموسی برادر او هارون وحی کردیم که برای قوم خویش بمصر خانها گیرید

ومسکنها

ومسکنها سازید و خانهای خویش قبله خود کردانید یعنی مسجد خود گیرید و در روی
کنید بیشتر مفسران گفتند که سبب آن بود که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرموده بود که جز در مسجد
نماز مکنید ایشان نماز در مسجدها کردندی چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند
و ایشان را منع کردند از نماز کردن اندر مسجد حق تعالی وحی فرستاد و گفت که
نماز اکنون رخصتست که در خانها نماز کنید خانها را قبله نماز گاه خود سازید
عکرمه و مجاهد گفتند که ایشان در کنایس نماز کردندی چون خایف شدند
بفرمود تا در خانها نماز کنند و روی بکعبه آورند سعید جبیر گفت که مراد آنست
که خانها سازید که گفت تعالی اقیموا الصلوة و نماز بپای دارید و بران مواظبت
نمایید و ای محمد مومنان را بشارت ده بهشت مومنان را و گفته اند که خطاب با رسول است
صلی الله علیه وسلم وَقَالَ مُوسَى موسی گفت ای بار خدای تو ایشان را
اتباع فرعون را مالی و زینتی دادی از متاع و لباس فاخر و گرانمایه در دنیا
اند . تو به کم شوند خداوندا مالهای ایشان سنگ کردان و مهر
بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیاورند الا انکه عذاب دردناک ببینند و این دعا بگفت
که وی را از ایمان ایشان منقطع کردید و خشم بر ایشان گرفت و دانست که
ایشان مستحق خذلان شدند و موسی علیه السلم این دعای کرد و هارون امین می گفت
حق سبحانه و تعالی دعای ایشان مستجاب کردانید و مالهای فرعون را سنگ کرد از
از زر و نقره و انواع حیوانات از صامت و ناطق و چهارپایان همه سنگ شدند
سوال کنند که ظاهر آیت دلیل قول مجبره می کند که ایشان گویند که خدای تعالی
بندگان را آلت تمکین برای ضلالت و گمراهی دهد و او مرید باشد جواب
آنست که معنی لِيُضِلُّوا لئلا يُضِلُّوا یعنی ای بار خدای تو با آل فرعون همه
با احسان کردی تا ایشان ضال نشوند و ایشان خود ضال شدند چنانکه در آیت
كه لئلا تضلوا و نا یدکه لام عاقبت باشد و معنی آنست که بار خدایا تو آل فرعون
و قوم او این نعمت کردی و ترا معلوم بود که عاقبت ایشان این خواهد بود که ضال
و گمراه شوند و گفته اند که لِيُضِلُّوا دعاست بلفظ امر چنانکه

ربنا اطمس واشدد یعنی ای بار خدای که گواه تویی که ما از فضل ایشان بیزاریم

ایمن نخواهند بودن و گفته اند که معنی واشدد علی قلوبهم آنست که ای بار خدای

دلهای ایشان سخت گردان و تاریک گردان تا هلاک شوند و در ان مالهای مطموس شده

و سنگ گردیده می نگرند بغم و حسرت بر حسرتشان می افزاید ولا فلا یؤمنون

بمعنی لن گفته اند یعنی هرگز ایمان نیارند تا آنگه که عذاب ببینند و در ان وقت

ایمان قبول نبود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورد و قبول نبود ابو مسلم محمد بن

یحیی الاصفهانی گفت که این لام غرض و [illegible] ان حال که ایشان زیادت در سبیل

عقوبت و عذاب بود در کفر شوند ایشان و این آیت نظیر اینست که گفت فلا تعجبک

اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم

وهم کافرون پس موسی علیه السلام گفت بار خدایا مرا معلوم است که تو ایشان را دولت

نه برای کرامت ایشان دادی بلکه بر سبیل عقوبت در دنیا تا مفتون شوند و در فتنه

افزایند [illegible] کردند بار خدایا ایشان را از نعمت گردان تا حسرت بود در دلهای ایشان

و دلهای ایشان سخت گردان تا برین حال مکر [illegible] که ایمان

نیاورند مگر [illegible] که عذاب ببینند و [illegible] شوند قال

قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان سبیل الذین

لا یعلمون چون موسی و هارون دعا کردند خدای تعالی گفت ای موسی و هارون

دعای شما مستجاب شد و بر هدف قبول آمد پس اکنون شما بکار خویش باشید و دعوت

و اداء رسالت [illegible] که فرموده اند مقیم و مستمر باشید

و بهیچ چیز متابعت مکنید آن کسانی را که ندانند و جاهلان باشند

وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتبعهم

فرعون وجنوده بغیا وعدوا حتی اذا ادرکه الغرق

قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین

آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین فالیوم ننجیک ببدنک

لتکون لمن خلفک آیة وان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون

ما بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم و ایشان بسلامت از دریا بگذر شدند فرعون دنبال کرد

از عقب ایشان برفتند از غایت حسد و عداوت و ظلمی که ایشان را بود بر موسی و قوم او

و آنچنان بود که خدای تعالی فرعون را هلاک کرد چنانکه موسی علیه السلام فرمود تا بنی اسرائیل را

گفت تا برفتند تا جمله حلی و جواهر قبطیان بستدند و گفتند که ما را عید است حلی

ببایدتان [illegible] شب برخاستند از شهر بیرون آمدند خدای تعالی [illegible]

و خواب [illegible] ایشان را [illegible] تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نیافت و ایشان ششصد هزار

و بیست هزار مرد بودند و هر که هفتاد ساله بود در شمار نبود و هر که بیست ساله بود

در عدد نبود و هیچ سرای نبود از سراهای قبطیان که در آن شب کودکی نمرده بود

روز که برخاستند بتجهیز و دفن ایشان مشغول شدند و کسی

از بنی اسرائیل یاد نکردند تا شب در آمد و بخفتند و دیگر روز برخاستند

و انتظار می بردند تا بنی اسرائیل بخدمت ایشان روند بر عادت کسی نیامد و کسی

پدید نبود برخاستند و در سراهای ایشان رفتند همه رفته بودند و هیچ کس را

نیافتند فرعون را ازین خبر دادند فرعون بر آشفت و گفت ان هؤلاء

لشرذمة قلیلون چنانکه در ان آیات از گفتار او باز گفت آنگه

فرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون برنشست با هزار هزار سوار و ششصد هزار مرد

محمد بن کعب گفت در لشکر او صد هزار سیاه بود بیرون از رنگهای دیگر

و انجماعت فرعونی بودند برای آنکه او شعار و جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد

جمله با جامه‌های سیاه و با رایتهای سیاه بودند و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی

بر ساقه. چون موسی و بنی اسرائیل بر کنار دریا رسیدند مقدمهٔ لشکر فرعون بدیشان رسیده بود
هفتصد هزار مرد بود هر یکی بر اسبی تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بر دست
گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند ای موسی چاره چیست از پیش دریا و از پس
لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرقه شویم و اگر مقام کنیم بدست ایشان کشته
گردیم موسی علیه السلام گفت کلا ان معی ربی سیهدین
حق سبحانه و تعالی موسی را وحی کرد که ای موسی عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد
دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی در راهی روان شدند
چون پاره‌ای برفتند گفتند خبر از حال برادران خود نداریم نباید که غرقه شده باشند
خدای تعالی حکم کرد و فرمان داد تا کوههای آب طاقها شدند تا ایشان
یکدیگر را بدیدند چون ایشان همه در دریا آمدند فرعون بکنار دریا رسید
با لشکر خود چون دریا بدان حال بدید بترسید دانست که این آیات خدای تعالی است
لشکر گفتند که فرود باید رفتن او گفت که نباید رفتن در این گفت و گوی
بودند که جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت
اسب فرعون اسبی نر بود مادیان را بدید از پی در رفت فرعون باز نتوانست ایستادن
و میکائیل بر ساقه لشکر فرعون می‌آمد تا همه را بدریا فرو کرد چون جمله در دریا درآمدند
و قوم موسی از دریا برآمدند خدای تعالی آن طاقها برهم زد و دریا برابر شد
فرعون چون بدید که غرق نزدیک رسید حتی اذا ادرکه الغرق گفت ایمان آوردم
بخدای بنی اسرائیل و هیچ خدای نیست الا آن خدای که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده‌اند
و من از جملهٔ مسلمانانم جبرئیل پاره‌ای از گل دریا برگرفت و در دهن او زد و گفت
الآن و قد عصیت اکنون ایمان می‌آوری که هلاکت خود معاینه بدیدی و پیش
ازین از جملهٔ عاصیان و مفسدان بودی. گفت روزی جبرئیل بر صورت مردی
بنزدیک فرعون آمد و او را گفت من از ... آمده‌ام مرا فتوی هست که از تو
مسئله پرسم گفت چگویی در حق بنده که او را خداوندی باشد نعمت و بهر انواع داده
چون نعمت او بر وی بسیار شد از حد و نهایت برگذشت او سپاس کفران کند و گوید خداوند منم

سزای او

سزای او چه باشد گفت سزای او آن باشد که در دریا غرق کرده شود گفت این جواب بنویس بخط
او بنوشت بخط خویش که یقول ابو العباس الولید بن مصعب جزاء العبد
الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر جبرئیل آن نوشته را بستد تا امروز که او در دریا
گرفتار شد بروی عرضه کرد و گفت این خط تو هست گفت آری گفت بر فتوی
خود بفعل خود گرفتار آمدی چون جبرئیل موسی را علیه السلام خبر داد بهلاک فرعون
و موسی قوم را خبر داد گفتند که ما را الحاح معلوم شود که فرعون غرق شد
خدای تعالی فرعون را با سلاحها که پوشیده بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب می‌گردد
و دریا موج زد و او را بکنار دریا انداخت و بنی اسرائیل او را مرده بدیدند گفتند
از آن وقت باز آب هیچ مرده را فرو نبرد اینست که حق گوید فالیوم ننجیک
ببدنک امروز بالا دهیم ترا از زمین با تن بی‌روح تو با این ذرع که تو پوشیده
و آن زره بود از زر ساخته تا ترا بازشناسند و بدانند و تو کسانی را که از پس
تو آیند عبرتی و علامتی باشی یعنی بنی اسرائیل که در دل ایشان چنان بود که فرعون از آن
بزرگوارتر باشد که او را در دریا غرق کنند خدای تعالی او را بکنار دریا آورد تا
ظاهر شود مردمان را دعوی باطل او و عبرتی باشد کسانی را که بعد از وی باشند
بر مثال آنکه وی کرد و آنرا گفت بسیاری مردمان از آیات ما غافل‌اند
و این بر سبیل تنبیه گفت تا مردمان از خواب غفلت بیدار شوند ولقد

بوّأنا بني إسرائيل مبوّأ صدق ورزقناهم من الطيبات
فما اختلفوا حتى جاءهم العلم إن ربك يقضي بينهم
يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون وإن كنت في
شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرءون الكتاب

مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ

الْمُمْتَرِينَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ

بدرستی که ما باز ساختیم و جای دادیم فرزندان یعقوب را و فرزندزادگان او را جای
و منزلی نیکو بسندیده که آن بیت المقدس است و شام را ازین معربت که از پس هلاک فرعون
خدای تعالی مصر را به بنی اسرائیل داد بمیراث و گفته اند که زمین اردن فلسطین بود
و آن زمین مقدسه است که خدای تعالی ابراهیم و فرزندان او را وعده داده بود و بتحقیق
نه بکرا و دادم [illegible] و ایشان را روزی کردیم از چیزهای پاکیزه حلال و لذیذ این
جهودان که فرزندزادگان ایشان بودند خلاف نکردند تا آنگه که بایشان آمد العلم
یعنی آمد لهم حجج که دلیل صحت نبوت رسول میکند و شاید که مراد بالعلم
معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوت محمد صلی الله علیه وسلم تا آنگاه که معلوم ایشان
بود صحت نبوت وی بایشان آمد و ایشان او را می شناختند و بعثت وی را میدانستند
از آنجا که نام و صفت وی در توریت و انجیل خوانده بودند چون بیامد در وی خلاف کردند
بعضی گفتند که وی است بوی ایمان آوردند و بعضی گفتند که نیست تخلف آن
بر کفر اصرار کردند ای محمد بدرستی که خدای تعالی روز قیامت در میان ایشان حکم کند
در آنچه ایشان خلاف می کنند اکنون خلاف می کنند تا کرا از ایشان داد دهد و باز گشت
فی شک بر کار چنانست که تو در شک باشی مراد بخطاب امت اوست یا خطاب هر یک
از مخاطبان بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول آیت آن بود که کفار قریش
گفتند که این قرآن بر محمد شیطان القا میکند که او را می گویند جماعتی کفار
و جز ایشان بشک افتادند این آیت آمد بعضی گفته اند که این معنی [illegible]
یعنی با آنکه تو در شک نیستی آنچه ما بتو فرستادیم از قرآن از کسانی بپرس که
ایشان کتاب می خوانند تا ترا بصیرت زیادت شود چنانکه ابراهیم علیه السلام گفت
لیطمئن قلبی و خوانندگان کتاب علمای جهودان و ترسایانند چون عبد الله سلام

و بحیرای راهب

و بحیرای راهب گفت ازیشان بپرس تا اقرار دهند و گویند که این کتاب از نزدیک خدای
و بر آن معنی که مراد امت است معنی آن بود که اگر شما در شکی افتاده اید از آنچه بشما فرستادیم
از علمای اهل کتاب بپرسید تا ایشان بگویند و از وی خبر دهند بدرستی
که حق بتو آمد است از خدای تو و تو از جمله شک کنندگان مباش و وجهی دیگر آنست که
این شک مشروط است و مشروط موقوف بود بر شرط چون شرط هم نباشد لاجرم
چون این آیت آمد رسول صلی الله علیه وسلم گفت ما کنت شاکا و این وجهی
خوبست و لا تکونن و مباش از جمله آنانکه آیات مرا تکذیب کردند
که آنگه تو نیز از جمله زیانکاران باشی   إِنَّ الَّذِينَ

حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ

حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا

إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ   آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان
و سزاوار گشت سخن خدای و حکم وی در حق ایشان آن کلمه که در لوح
محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایشان ایمان نیارند و بکفر میرند
بیمبری ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند آورد [illegible] دلها بستند ایشان
ندای بعضی گفته اند که مراد بکلمه لعنت است که ازانا و غضب
و خشم اوست برایشان ابن عباس گفت که کلمه قول اوست در لوح محفوظ که
فلان لا یؤمن از آنجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفتند
که کلمه او سخنانست با ابلیس که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ
أَجْمَعِينَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگر بایشان آید هر آیتی و دلالتی که ممکن باشد

ایشان را دانسته بود که لطفی نخواهد بود و ایمان نخواهند آورد تا آنکه که عذاب ببینند در ذلک را
آنکه ایمان آوردند و آن ایمان ایشان را سودی نکند چنانکه فرعون
نکرد و وجه حسن تکلیف ایشان با ایمان همان وجه حسن تکلیف مومنانست
و آن تعریضاتست بثوابست چون از خدای تعریض و از وی قبول باشند تا و آنچه روی بود
آنکه گفت فلولا کانت قریة یعنی اهل شهر و دهی بود ند که ایمان آوردند وقتی که
عذاب بمعاینه بدیدند و مشاهده کردند و ایمان ایشان را سود داشت از عذاب بیکبارت
یا فتند الا قوم یونس که ایشان چون علامات عذاب بمعاینه بدیدند و مشاهده
کردند ایمان آوردند خدای تعالی از ایشان کشف کرد و رسوایی عذاب دنیا از ایشان دفع
کرد و ایشان را مهلت داد و متمتع کردانید تا وقتی و زمانی دیگر و تا بدانی مراد
ازین حتی تخصیص بود که قوم را بایمان آوردن و معنی چنین باشد که جز اهل شهری
این شهرها که ما ایشان را هلاک کردیم ایمان بیاوردند پیش از آنکه عذاب را بمعاینه
بدیدند تا ایشان را ایمان قبول بودی و عذاب از ایشان دفع شدی چنانکه قوم
یونس ایمان آوردند و عذاب از ایشان دفع شد ایمان ایشان را سود کرد یعنی درین وقت نخبه
هیچکس ایمان بیاورد الا قوم یونس علیه السلام و قصه او چنان بود که خدای سبحانه و تعالی
یونس را به نینوی فرستاد از زمین موصل تا اهل نینوی را دعوت کند
یونس علیه السلام ایشان را دعوت کرد ابا کردند و ایمان بیاوردند یونس با خدای
شکایت کرد حق سبحانه و تعالی گفت بگوی ایشان را که اگر ایمان بیاورید از امروز
تا سه روز دیگر عذاب بایشان رسد یونس این بگفت و از میان ایشان بیرون رفت
آن روز که وعده بود بامداد آثار و علامات پیدا شد و آن ابری بود در و بادهای
آتش گرد شهر ایشان درآمد و هم گفت ابری سیاه بود باد و دود سیاه که بر شهرها
ایشان افتاد در و بامهای ایشان همه سیاه کرد چون آن بدیدند پادشا چو مضطرب کردند
پادشا گفت رای آنست که یونس علیه السلام مردی راستگوست و ما هرگز از او
دروغی نشنیدیم و این علامت عذابست برو ید و او را پیدا کنید اگر در میان
ما ساکن باشید که این عذاب نیست و اگر رفته باشد یقین دانید که عذا

رفته

رفته طلب کردند نیافتند پادشا را گفتند که او رفته است پادشا که مردی عاقل
بود گفت طلب کردن او از بهر آن بود تا بوی ایمان آوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون
وی رفته است بیایید تا جمله بصحرا رویم آنکه بنمود تا جمله شهر
بیرون شدند از زن و مرد و پیر و جوان و چهارپایان را بیرون بردند و نوزادان و فرزندان را
از مادران جدا کردند و بچگان چهارپایان را از مادران ایشان دور کردند و او جامه
ملوکانه بینداخت و پلاس بپوشید و مردمان را همه پلاس در پوشانیدند و یکبار
بانک و زاری و فریاد در گرفتند چهارپایان بناله افتادند و کودکان و مادران را
همه در گریه افتادند و آوازها بلند شد و غریوی از آنجا برخاست پادشاه
سر برهنه و روی برهنه بر خاک نهاد و گفت ای خدای یونس ما خواستیم
تا یونس را وسیلتی سازیم اکنون یونس بنوی گناه ما از میان ما رفته است
اکنون ما بیچارگان توایم و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان آوردیم بار خدایا رحمت تو
بر بندگان است و بقدرت و جاه و منزلت یونس که این عذاب از ما بردار حق سبحانه
و تعالی از ایشان صدق بپذیرفت و عذاب از ایشان برداشت عبدالله مسعود گفت
صدق پذیرفتن ایشان آن بود که هر مظالم که ایشان را بر یکدیگر بود همه رد کردند
تا اگر مردی سنگ بگرفته بود و در بنا کرده او بیامد و آن سنگ را برکند
و باز براى او بکشید صالح بن المری روایت کرد که پیری در میان ایشان
بود از بقیه علما ایشان را فرمود که ایمان آورید و خدای را بدین نامها بخوانید
یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی یا حی لا اله الا انت
تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدای را باین کلمات بخواندند عذاب برخاست
بدانکه اولیتر که چون مومنی خدای را باین نامها بخواند حاجات دین و دنیا
اجابت مقرون شود چون خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت گفتند که یونس را
طلب کنید تا بوی ایمان آوریم و یونس را از حال قوم خبر بود برخاست و بر
کوه آمد و نگریست شهر برجای خود بود گمان برد که شهر بر جاست و مردم شهر
همه هلاک شدند آنگاه نگاه کرد شبانی را دید که از شهر بیرون می آمد و شنید

بیا را از شهر بیرون آورد و بر کوه آمد بکوسفند چرا میدیدت یونس را و گفت که مردمان نینوی را
چگونه رها کرد. گفت بخیر و سلامت اند گفت هیچ عذاب و آفتی بدیشان نرسید گفت نه
گفت یا خدایا اینان مرا هم کرز بدروغی نسبت کنند مرا تکذیب کردند اکنون چون
مرا بدروغ بیازمودند قول من کی باور دارند از انجا رفته و روی در بیابان نهاد و ذلک قوله
وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند
با ایشان در کشتی می نشست و کشتیها بیاراستند همه برفتند هیچ نماند
الا آن کشتی که یونس بر وی در آن کشتی بود گفتند میان ما بنده گریخته هست
یونس گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید که سلامتی یابید مرا در آب اندازید
گفتند حاشا ما بر تو اثر بندگان گریخته نمی بینیم تو سیمای صالحان داری
گفت من خود را از شما بهتر دانم گفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو بکوئیم
قرعه زدند چند بار هر بار بر نام یونس علیه السلم بر می آمد مردمان کشتی گفتند این
جای عجب است او را بگرفتند تا بدریا اندازند خدای تعالی نون را گفت
که دریا ببین من یونس را گفتم من شکم تو روزی چند زندان وی خواهم کردن
و او طعمه تو نیست نگر تا هیچ پوست و استخوان او را نیازاری نون بتاختن از
اقصای دریا بیامد چون او را بکنار کشتی آوردند سر بر داشت و دهن باز کرد
اهل کشتی گفتند اگرچه این کار بدست ما رویدا بدهن ماهی باید
انداختن بجای دیگرش بردند دیگرباره ماهی بیامد و دهن باز کرد
تا بهر جا نشر کردایند همچنین می آمد و دهن باز می کرد گفتند که در ضمن این
سری است او را بدریا انداختند ماهی او را فرو برد در حضرت که ماهی دیگر
امد و آن ماهی را فرو برد و این هر دو ماهی را ماهی دیگر فرو برد و او در شکم سه
ماهی محبوس گشت و خدای سبحانه و تعالی شکم آن ماهیان بروی چون آبگینه
کرد اینجا ماهی در هفت دریا بگردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون
او را بقعر دریا رسانیدند تسبیح اهل دریا شنید او نیز موافقت ایشان گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

و او چهل شبانروز در شکم ماهی بماند چون مدتی بگذشت خدای سبحانه و تعالی فرمود ماهی را
تا او را بر صحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء وهو سقیم
انکه درختی کدو نزدیک او برویانید تا زود برامد بروی سایه افکند و او زیر
آن درختی بود و بزکوهی را فرستاد تا او را شیر میداد و چون روزی چند درخت
کدو آب نیافت خشک گشت یونس دلتنگ گشت خدای سبحانه و تعالی باو
وحی کرد که ای یونس برای درختی کدو دلتنگ شوی برای صد هزار مرد و زن باید
که هلاک شدندی دلتنگ نمی شوی اکنون ایشان ایمان آوردند [illegible]
توانند بر یونس علیه السلم بیامد چون بشهر رسید شبانی را دید او را گفت
توجه مردی گفت من یونس بن متی ام گفت پادشاه و مردمان شهر همه آرزومندی تو اند
چرا در شهر نمی روی گفت نمیروم و لیکن چون بشهر روی پادشاه شهر را از من سلام
برسان شبان گفت تو عادت این شهر و مردمان دانی که هر کس که دروغ گوید و گواه
نکند اگر از من بینه خواهند چکونم گفت از درخت و این سنگ
گواه توانند شبان برفت و پادشاه را گفت که مردی بدین شکل و بدین صفات گفت
من یونس بن متی ام سلام من بپادشاه برسان و بگوی که یونس ترا سلام میرساند
او برفت و پادشاه را گفت پادشاه گفت ای کذاب مدتی در ازست تا در آرزوی
طلبیم و نمی یابیم گفت ای پادشاه بر آنکه می گویم درخت و سنگ گواهی می دهند
پادشاه را عجب آمد وزیر را گفت با جماعتی معروفان بروید و بنگرید اگر آنچه
می گوید است سخن آرید و اگر دروغ می گوید گردنش بزنید
ایشان بدان مقام آمدند شبان نزدیک سنگ و درخت آمد و گفت بر شما
سوگند میدهم که شد یونس اینجا حاضر بود و مرا بملک فرستاد اینجا مرا [illegible]
درخت و سنگ بر گواهی دادند شبان بشهر باز آمدند و ملک را خبر دادند پادشاه دست
شبان بگرفت و او را بجای خود بنشاند و گفت این جای تو بسزد و پادشاهی ترا ست
و او برخاست بطلب یونس تا که وی را دریافت عمری در صحبت وی برد و آن شبان چهل سال
پادشاهی آن شهر بکرد   [illegible]

و او چهل

ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا أفأنت تكره الناس

حتى يكونوا مؤمنين واگر خدای تو خواستی که ایشان ایمان آوردندی بسبیل اجبار
و اکراه هر که در زمین است همه ایمان آوردندی باکراه نه باختیار پس تو
ای محمد اکرای خواهی که مردمان را مکر بایمان داری تا ایشان مومن باشند تو این
نتوانی و در قدرت تو نیاید خدای تواند و وی برین قادر باشد اما نکند برای منافی
حکمت و تکلیف باشد وما كان لنفس أن

تؤمن إلا بإذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون قل

انظروا ماذا في السموات والأرض وما تغني الآيات والنذر

عن قوم لا يؤمنون فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين خلوا

من قبلهم قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين

ثم ننجي رسلنا والذين آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين

هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد بی آنکه وی را خدای تعالی تمکین کند و آلت دهد
و اذن بمعنی علم باشد یعنی هیچکس ایمان نیاورد الا که خدای تعالی از وی بآن داند
و خشم او و لعنت و عذاب او بر آن کسانی باشد که کار نبندند الا آنچه خرد را مستعمل نکنند
و شاید که رجس بمعنی خذلان کند و وی کار کند کسانی را که ایشان نه دانند یعنی
اندیشه نکنند تا بدانند و بر کفر اصرار کنند آنکه گفت بگوی ای محمد این کافران
بی اندیشه و تفکر را که بنگرید و تفکر کنید تا چیست عجب در آسمانها و زمین

از آیات و علامات و دلایل و غیر آن که صحت وحدانیت و انشاء و اعادت از گردش شب و روز
و انواع نبات و حیوانات و زروع و ثمار و آسمان بر هوا معلق بی عمادی و زمین
مطبق بی استنادی تا بدانند که این همه بفعل و صنع منست آنکه گفت که چه کند
آیات و دلالات و بیم کنندگان از پیغمبران از قومی که ایشان ایمان نیاورند
چون نظر نکنند در آن بر وجهی که مؤدی بعلم باشد یعنی ایشان را آن آیات هیچ
سودی نکنند آنکه گفت هیچ می نگرند و منتظری باشند ایشان مثل
روزگار آنانکه پیش از ایشان بگذشتند از عذاب استیصال که بایشان رسید
و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان یعنی هیچ غم ندارند از آیات و ادله که با ایشان نمایند
اکنون عذاب مانده است که بایشان آید بگو ایشان را که منتظر باشید که
من نیز از جمله منتظرانم آنکه گفت که ما هلاک کنیم باستحقاق
آنرا که هلاک کنیم و چون عذاب فرو آمد باشد نگاه داریم و برهانیم پیغمبران
خویش را و مومنان را که با ایشان ایمان آورده باشند همچنین است حق است و واجب است
آنکه نجات دهیم مومنان را و برهانیم ایشان را از عذاب

قل يا أيها الناس إن كنتم في شك من ديني فلا أعبد الذين

تعبدون من دون الله ولكن أعبد الله الذي يتوفاكم

وأمرت أن أكون من المؤمنين وأن أقم وجهك للدين

حنيفا ولا تكونن من المشركين ولا تدع من دون الله

ما لا ينفعك ولا يضرك فإن فعلت فإنك إذا من الظالمين

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ

فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

بگوی ای محمد جمله مردمان را که از مکلفان که اگر شما در شک باشید از دین من و نمی دانید
صحت آن نمی باید که بر مذهب من آنست که من این بتان و اصنام را که شما آن را
بدون خدای پرستید من نمی پرستم ولیکن خدای را می پرستم که جان را از شما بستاند و جان
از تن شما بیرون آرد و او سزاوار آنست که او را پرستند و از عقاب وی ترسند و مرا فرموده اند
که من از جمله مؤمنان باشم و توحید یگانگی خدای را و مرا گفته اند کلمات
که ان خود را فرا این دین مستقیم و یکسو دی خود باین آورد این را باش یعنی
روی بدین دگار بر دین کن از ادای رسالت و قیام نمودن بادای آن چنانکه اگر کسی
روی بکاری کند و جملگی آن باشد که چون روی باو آرد جمله تن و دل او باشد
جمله تن و دل او با وی باشد و شاید که این معنی را محتمل بود که روی خود را است کردن
بجانب کعبه که آن شعار دین حنیفی است و از جمله مشرکان مباش و مخوان
و مپرست بدون خدای چیزی که ترا نفع نکند که گویا پرستی و گزند
نرساند اگر وی را بپرستی زیرا که جمادی است و جماد را قدرت نباشد تا اگر بپرستی
بدون خدای آنرا که ضرری و نفعی نتواند کرد آنگه تو از جمله ظالمان باشی
و شاید آن که مخاطب مراد او بود که نام که بایشان را چرا کنی چنانکه کافران
می کنند و اما ترا بنام خدای مخوان که ایشان ترا نفع نکنند و زیان نرسانند
با آنکه اگر توانستندی هم قبیح بودی عبادت ایشان خدای را باید پرستیدن که
اگر ترا بلا و آفتی رساند از بیماری و کشتن ایشان نتواند کرد و اگر چیزی و نعمتی خواهد
که به تو رساند و با تو فضلی کند هیچ کس فضل او را و نعمت او را از تو نتوانند کرد این
این فضل و خیر و نعمت خویش برساند بآنکسی که وی خواهد از بندگان وی و مراد
بفضل آنست که بر وی واجب نباشد از نعمت و احسان بنیاد و خیر بود آنرا دهد

وی خواهد عبادت ایشان خدای که امر زنده است و بخشنده و بخشاینده بر بندگان خویش

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى

فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا

عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ

وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بگوی ای محمد بن عبد الله مر مردمان را که ای مردمان که حق
شما را از خداوند و پروردگار شما و آن قرآنست و شریعت که هر که بدین حق کار
کند نجات یابد چون حق بشما آمد شما را عذری نماند و نه هیچ حجتی بر خدای
هر که اختیار حق کرد راه راست یافت و آن را راست پیش خویش
یافت و نفع آن باوی راجع خواهد بود و هر که گمراهی شود و اختیار
ضلالت کند و بال آن و ضرر آن بر نفس وی خواهد بود و کسی را از آن
دانستن وی را و من وکیل شما نیم و موکل بر شما نیستم تا اصلاح و فساد
شما از شما پرسند ما را گفتند برسانید و گفتند که بشارت دهد و ترسان
بشارت داده و بترسانید آنگه با خطاب رسول آمد و گفت متابعت کن
و راست تو از چیزی ها که به تو فرستاده اند و ترا بدان فرموده اند و از آن روی مکن
و کافران را اینجا نند و در ادای رسالت رنجی به تو رسد تحمل کن و صبر و شکیبایی پیش گیر
تا آنگه که خدای تعالی حکم کند میان بندگان و داد مظلومان از ظالمان بستاند
و ترا بهجرت فرماید و جهاد کردن و حرب و قتال درآید و ترا بر ایشان نصرت و ظفر دهد
و او بهترین حاکمانست زیرا که حکم حاکمان بظاهر باشد از آنجا که جز ظاهر ندانند
و او حاکمیست که بظاهر و باطن حکم کند از آنجا که ظاهر و باطن شناسد و حکم جز
راستی نکند و در حکم حاکمان دیگر جور و ناراستی بود و وی بهترین حاکمانست

این سوره مکیست و صد و بیست و سه آیتست بعدد کوفیان و صد و بیست و دو
بعدد بصریان ابو جحیفه روایت کرد که رسول را گفتند که اسرع الیک الشیب
پیری شتافت بتو گفت شیبتنی هود و اخواتها سوره هود و اخوات او مرا پیر
کرد اند یعنی اخوات او الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک حدیث
الغاشیة زید بن ثابت گفت که رسول را صلی الله علیه و سلم بخواب دیدم و سوره هود
بروی خواندم چون ختم کردم مرا گفت بخواندی کریم مکجات در حدیث
آمده است که هر که این سوره بخواند او را ده حسنه بدهند بعدد هر که تصدیق کرد
نوح را و بعدد هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب و لوط و ابرهیم
و موسی را و روز قیامت از جمله نیکبختان اشد از امام محمد باقر علیه السلام روایت
که هر که ادینه این سوره بخواند روز قیامت وی را در زمره پیغمبران برانگیزند و حساب
آسان کنند و روز قیامت هیچ گناهی نا شده او را سورة مائة و ثلث و عشرون آیة

هود

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر
الا تعبدوا الا الله اننی لکم منه نذیر و بشیر وان استغفروا
توبوا الیه
ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا الی اجل
مسمی و یؤت کل ذی فضل فضله وان تولوا فانی اخاف
علیکم عذاب یوم کبیر الی الله مرجعکم و هو
علی کل شیء قدیر الا انهم یثنون صدورهم

لیستخفوا

لیستخفوا منه الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون

انه علیم بذات الصدور الر نام سوره است و گفته اند که نام قرآنست یعنی
این سوره یا این قرآن کتابیست که آیات او را محکم کرده اند و در لفظ وی داد آید
که در وی تقصیری و خللی نباشد و از فساد منع کرده اند ابن عباس گفت یعنی که وی را
منسوخ نکرده اند بکتابی دیگر چنانکه بادیگر کتابها کرده اند
پس آنگاه مفصل و مبین کرده اند بدیل حلال و حرام و شرایع و احکام
و امر و نهی و ثواب و عقاب آیت آیت مفصل کرده اند بدلایل توحید و احکام و قصص
چنانکه قلاید را مفصل کنند و این احکام و تفصیل از نزدیک خدایست
حکیم که وی را محکم کرد اند بر حسب حکمت خویش عالمی و دانایی که
وی را مبین و مشرح کرد بر حسب علم خویش و این جا کرد از قرآن تا که شما
نپرستید الا خدای را یا خود درین آیات محکم و مفصل شما را فرمود که
مپرستید الا خدای را یا خود درین آیات من که محمدم شما را بیم کنم و می ترسانم از
عقوبت وی اگر دون وی را پرستید و بوی شرک بیاورید و شما را فرمود که
استغفار کنید از خدای خود و آمرزش خواهید از درگاه وی گرز بید
و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا از دنیا برخوردار دهد
و ممتع گرداند تا آنگه که اجل مسمی یعنی وفات شما رسد و در خبرست که
استغفار کردن مال و عمر بیفزاید و در آخرت بدهد خداوند فضلی را در عمل
جزای فضل او و از آن هیچ ناقص نکرداند و کم نکند یا بدهد هر نفسی که فضل
از خود الا نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب در قیامت او را بر وفق مصلحت حکمت
و دو دیم بر حسب استحقاق و معدلت او را گفته که استغفار کنید آنگه
لفظ ثم آورد و این نشانه و مقصد آن زید آنکه توسل کنید بدان توبه بکرد
یعنی توبه کنید که تا توبه مخففت رسید و وجهی دیگر آنکه استغفار کنید
تا ثواب یابید و توبه کنید تا از شما عذاب ساقط کرد اند دیگر آنکه

خطاب بازگشت یعنی از شرک بازگردید و خواهید آنکه با طاعت بدرگاه او شوید
و دیگر از گناههای گذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که باز
مراجعت نکنید که توبه با این هر دو درست آید پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده
دیگر آنکه استغفار کنید و بران استقامت نمایید چنانکه گفت ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا که اگر روی از من برگردانید مستوجب
عذاب شوید و من بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است ترسم
میکنید و از کردهای خویش پشیمان شوید عمل خود را با صلاح آورید
که بازگشت شما با خدای خواهد بود شما را بر حسب آنچه کرده باشید جزا دهد
اگر کفر و معصیت باشد عقاب کند و اگر ایمان و طاعت باشد ثواب دهد
و او بر همه چیزی قادر و توانا است یعنی هم قادر باشد عبدالله مسعود گفت هر که را
سیئه واقع شود یک سیئه بنویسند وی را و هر که حسنه ازو واقع شود
ده حسنه نویسند وی را و اگر بران سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند
ده حسنه خالص وی را ماند و اگر نکنند یک حسنه برابر یک سیئه بود و نه بماند
انگاه گفت هلک من غلب احاده عشراته ای سیئاته حسناته عبدالله عباس
گفت هر کرا حسنات بر سیئات بیفزاید بدوزخ نرود و هر کرا سیئات بر حسنات
بیفزاید بدوزخ رود و هر کرا حسنات و سیئات برابر باشد از اهل اعراف باشد
مدتی آنجا باز دارندش انگاه ببهشت شود الا انهم یثنون صدورهم
بیان حالت منافقان میکند ابن عباس گفت آیت در حق اخنس بن
شریق آمد و او مردی بود شیرین منظره شیرین سخن چون رسول صلی الله علیه وسلم
هم سخن نیکو گفتی و مراد و حب او گفتی در دل آن نداشت که بر زبان گفتی
عبدالله عباس گفت یکی بودی از منافقان که هر گاه که برسول بگذشتی سر در پیش
افکندی و روی بپوشیدی تا وی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نه بیند
و پیغامبر نیز وی را نه بیند حق سبحانه و تعالی گفت این منافقان می گردانند
سینهای خود را یعنی روی از شنیدن قران میگردانند و از آنجا منحرف می شوند

تا قرآن نشنوند و کسی روی ایشان را نه بیند در آن حال الا تغیر روی و دلیل نسازد
بر نفاق وی چنانکه گفت لیستخفوا منه تا بپوشند از خدای و پنهان شوند
و خدای و رسول و مومنان را بر آن اطلاع ندهند و بر نفاق ایشان نظر نکنند
وقت بودی که جامه در سر کشید یعلم ما یسرون میداند آنچه ایشان پنهان
میکردند و آنچه آشکارا میکردند یعنی هر دو وی را تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان
ایشان که او عالم است و دانا بانچه در سینهاست و خدای دانا است بهمه اشیا

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ
مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ
مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا
عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنبنده و خزنده و رونده الا که بر خداست

رزق و روزی ایشان و محل جوی باشد چون خدای تعالی ضامن روزی ایشان گردید است
و متکفل آن شد تفضل کرم نه بر وی واجب نه است چنانکه بندگان
وی کنند می داند و از منزلگاه و قرارگاه او را شب و روز و جایگاه که او را
دفن کنند مجاهد گفت مستقر رحم مادرست و مستودع صلب پدرست
ربیع گفت مستقر ایام حیوتست و مستودع چون در خاک نهند او را و بعضی گفتند
مستقر بهشت باشد قوله تعالی فی صفة الجنة حسنت مستقرا و مقاما
این همه در کتاب روشن که لوح محفوظ است نوشته و ثبت کرده است با آنکه عالم است
بدان آنکه کرده تا از شکاف لطفی باشد پیش بندگان تا آنکه شوند از جمله
مکلفان و اوست آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را در شش روز
با آنکه توانست که بیک طرفة العینی بیافریند تا بدانند که از بدایت خلق
کار بر نتوانست الا بجای بسطی ساخت مکلفان را چون پند با تو و بدانند که
تانی در کارها پسندیده است نه تعجیل و پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید آب بر باد
بود و عرش او بر آب کعب الاحبار گفت که حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید
و بنظر هیبت باو نگاه کرد بگداخت و آب شد لرزان آنگه عرش بیافرید
و بر سر آب نهاد ضمره گفت عرش بر سر آب ماند کشتی میرفت و آنگاه لوح و قلم
بیافرید بنور بود تا کاینات و هرچه خواست بودن نوشت آنگاه آن نوشته
خدا را تسبیح کرد هزار سال پیش از آنکه خدای تعالی موجودات را آفریند این همه که
آفرید از بهر چه آفرید از بهر حکمت تمام تا زمین را ساکن بندگان خود
گرداند و آسمانها را سقف ایشان و سایه بان ایشان کرد و در زمین بانواع نعمت ایشان
کرامت کرد و ایشان را تعریض ثواب و عزت کرد اند تا بیازماید تا کدام
از شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا کدام است تا احتیاط باز و طاعت کند
و کدام اختیار کفر و معصیت کند و چون صورت تکلیف صورت امتحان و ابتلاست
ابتلا از تکلیف عبارت کرد عبدالله عمر گفت که از رسول صلوات الله علیه معنی این آیت
پرسیدم گفت لیبلوکم ایکم احسن عملا ای ایکم اورع عن محارم الله

و اسرع فی طاعة الله تا کیست که او پرهیزکارتر است و کار کند ترتیب جواب
و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد این کافران را که شما را بعد از مرگ شما برخواهند
انگیخت و زنده خواهند کرد ایشان کافران جواب این دهند که نیست این
الا جادویی هویدا و کاری باطل در این آیات قرآن کنند از آنجا که نزول آن حق
حشر و نشر و اگر ما عذاب را از ایشان تاخیر کنیم و باز داریم تا بمدتی معلوم
ابن عباس و جمعی گفتند با جماعتی معدوده و شمرده که از پس ایشان آیند و معلوم
از حال ایشان آید که ایمان بیاورند تا عذاب را با ایشان واجب شود ایشان از سر تعنت
عذاب گویند ما یحبسه چه منع می کند این عذاب را که محمد می گوید
از آمدن آنکه خدای تعالی گفت آن روز که عذاب بدیشان رسد کسی باز نتواند گردانید
از ایشان باز دارد و فرود آمد و محیط ایشان گشت آنچه بدان استهزا می کردند
و افسوس می داشتند گفتند که ما را این عذاب بدو زبدست و گفته اند که
عذاب آخرتست اگرچه بلفظ ماضی از آن جهت داد چنانکه در آیت دیگر

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ
كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ
ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

می گوید که اگر ما بچشانیم آدمی را از خزاین رحمت خویش نعمتی و رحمتی و آنگاه آن نعمت
و رحمت از وی باز گیریم آیس و نومید شود و کافر نعمت گردد و این صفت آدمیست
که او در هیچ حالی از حالات بر قاعده خویش نباشد بطریقه خود نرود و در نعمت

شاکر باشد و بر محنتها صبر نشود تا اگر ما او را نعمتی کرامت کنیم بتفضل اگر آن نعمت را از
باز ستانیم از رحمت ما نومید شود و از آنکه آن نعمت بار دیگر با وی رجوع کنیم
امید منقطع کرده باشد و اگر ما او را نعمتی بخشانیم بعد از تنگی و سختی
گوید که آن محنتها و بدیها از من برفت و آن مصایب شدید از سر من برخاست
و او شادمان و خرم شود و فخر کرده و بزرگی کند بر مردمان با نچه خدای وی را داده است
مگر آن کسانی که ایشان باشند در محنت و شدت صبر کنند و در نعمت شکر
گویند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از قبیحات
ایشان آن کسان باشند که ایشان را بود از خدای تعالی آمرزش گناههای ایشان و ثواب
مزدی و ثوابی بزرگ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ
مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ حق سبحانه و تعالی خطاب می کند با رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل ملامت و تقریع گفت که ای محمد تا که بعضی آیات قرآن
که بتو وحی می فرستند رها خواهی کردن و دل تو تنگ خواهد شدن بمجالی و هزء
این کافران می گویند از آنکه چرا آنچه ما از تو اقتراح می کنیم حاصل نمی شود

و چرا بروی گنج فرو نمی فرستند یا چرا با وی فرشته نیست ایشان نمی دانند که تو دعوی پادشاهی
و فرشته نمی کنی تا ترا گنجی باید و فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد تو پیغام
گذارنده و ترساننده بیش نیستی که از عذاب خدا ایشان را می ترسانی و خدای تعالی
بر همه چیزی وکیل است نگاه میدارد آنچه ایشان می گویند و می کنند با ایشان
آنچه سزا باشد تو کار خویش آنچه گذاردن رسالت و ترسانیدن است و از گفتار ایشان
هیچ باک مدار لکن [illegible] بعد از آنکه گفت که نه ایشان می گویند
که این قرآن او فرا بافته است و او گفته است بگو ایشان را که اگر فرا بافته است
تمام فرا بافته خود باز دید که فصحای عرب اید و سوره مثل آن بیاورید و بخوانید و یاری
در خواهید از کسانی را که می توانید بغیر خدای از معبودان و همکاران خود
اگر راست می گوئید در آنکه ما معارضه این قرآن خواهیم آوردن چون بالای
همه فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز می شوید از معارضه آن معلوم می شود
همه عقلای جهان را که این سخن خدای سبحانه و تعالی است نه سخن محمد و درایت دلیلی است
بر اعجاز قرآن و صحت نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اما آنجا که او مردی بود از زیرک ترین
زیرک ترین ایشان اصل و نسب در میان ایشان نهاده و پرورده و هرگز پیش استادی و معلمی نرفته
و کتابی نخوانده و مردی امی بود از ولادت تا در میان ایشان و چهل سال در میان ایشان بود تا بعد
آنکه بیامد و دعوت نبوت کرد از وی معجزات خواستند گفت معجز من کلامیست
نه از جنس کلام شما که شما اهل آن باشید الفاظ و معانی آن و چون بشنیدند کافران گفتند که
قرآن [illegible] گفتند چون قصه گذشتگان کنید شما را میسر گردد گفتند که این چگونه
باشد ما فصحای عرب و امرای کلامیم و نامران بیست ماست چنانکه خواهیم کرد ایشان
کلام خطبه و کلام شعر و کلام بشر از نظم و نثر بر حسب مراد ما چون خواستند که بگویند
نتوانستند این دلیل اعجاز قرآنست اما آنچه از جهه معجز است بعضی گفته اند
اعجاز او از غایت فصاحت است که کلام هیچ فصیح بدین پایه نرسد و بعضی
گفته اند که وجه اعجاز در وی اشارتی مخصوص است که با نثر ماند و با خطبه ماند
و با هیچ نوع از انواع کلام نماند بعضی گفته اند که وجه اعجاز او صرفه است

و انکه خدای تعالی صرف کرد عرب را کاتا کمان انداختند بقرآن از ندو ترک علم کردند تا ایشان
پس از ان نتوانستند ابن در باب اعجاز بلیغ تر باشد و مذهب متاخران این است و
سید مرتضی رحمة الله علیه این اختیار کرده انکا گفت فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
پس اگر چنان بود که ایشان اجابت نکنند و معارضه قرآن نیارند و نتوانند ایشان را
میسر نگردد بدانید تمام بر یقین باشید که این نخفه فرو فرستاده شده بعلم
خدای تعالی و قدرت وست یعنی چون در وسع تمامیست که معارضه او در نتوانید
که این سخن کلام مخلوقان و محمد نیست بلکه کلام خدای تعالی و حجت ماست کلام
خدای باشد و دلیل صحت نبوت محمد کند و دلیل صدق وی در جمله مقالات
از جمله دعاوی وی یکی اینست که لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ جز وی هیچ خدای نیست توحید
حق است شرک آوردن بوی ظلم است پس شما هیچ اسلام خواهید آورد و گردن
نهادن
مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا
فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که همت وی و رای وی مصروف
بکار دنیا و زندگانی دنیا طلب کند و زینت دنیا خواهد ما ازوی دریغ نداریم
دنیا او دهیم و او بدنیا مشغول شود و برای قیامت زاد تحصیل نکند فردا
در قیامت او را ثوابی و جزائی نبود جز آنکه در دنیا بوی رسیده باشد
و اگر وقتی کاری کند که صورت خیر و حسنه باشد هم در دنیا جزای عمل وی
بوی دهیم تا فردا بر ما او را حقی نباشد و مومن چنین نباشد برای آنکه خیر دنیا
یکی را ده و یکی را هفتصد پاداشت دهیم تا آنکه از دنیا بوی رسد و باقی
ذخیره قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

که من احسن فقد وقع اجره علی الله فی عاجل الدنیا و آجل الآخرة نامرادی این
بعضی گفته اند که این آیت اندر حق آنکه مومن طالب دنیا و طالب آخرت باشد
و طلب آخرت بر وی غالب باشد بیان این اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
إِلَّا النَّارُ مجاهد گفت اصحاب ریا اند مانع المسجی گفت در مدینه شدم مردی را
دیدم که خلق بسیار بر وی جمع شده بود و آن مرد مرا از رسول خدای حدیث
می کرد گفتم این مرد کیست گفتند ابو هریره است من پیش او بنشستم
تا فارغ شد مردم برفتند گفتم مردی غریبم مرا از رسول صلی الله علیه وسلم
حدیثی بیان کن که از وی شنیده باشی گفت ترا حدیثی گویم که از لب و دهان
رسول صلی الله علیه وسلم در این خانه شنیدم و جز من کسی دیگر نشنید چه
ساعتی من بودم با رسول و کسی دیگر نبود آنگه گفت حدثنی حبیبی
رسول الله صلی الله علیه وسلم این بگفت و گریه بروی افتاد ساعتی بگریست
دیگر باره گفت حدثنی رسول الله دیگر باره گریه بر وی غالب شد نوبت
سیم چون نام رسول برد از هوش برفت و ساعتی همچنان بود چون با هوش آمد
گفت که مرا حدیث کرد رسول خدای که چون روز قیامت باشد و خلایق را
باز دارند حق سبحانه و تعالی خلقان را حکم کردن خواهد و خلقان در زانو
افتاده باشند اول گروه که ایشان را پیش حضرت عزت برند سه کس باشند یکی
که قرآن حفظ کرده باشد و مردی که او را در راه خدای کشته باشند و مردی که
او را مالی داده باشند و او بذل کرده باشد صاحب قرآن را گوید من ترا توفیق
دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی گوید بلی ای خداوند من و مولای من گوید
چه کردی بآن و عمل چگونه کردی بآن گوید بار خدایا آن را قیام کردم آناء اللیل
و اطراف النهار حق سبحانه و تعالی گوید بلی کردی نه برای من کردی برای آن کردی
که در جهان گویند فلان قاری است مقصود تو حاصل شد ترا بر من حقی نیست
آنگه صاحب مال را بیارند گوید نه من ترا مال بسیار دادم در دنیا آن مال چه کردی
گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید آن کردی و لیکن برای آن کردی

تا مردمان گویند که فلان مردی سخی است تو کردی و آنرا گفتند تا از من حقی نیست و نصیبی نیست پیش من آنکه بفرماید تا ان شهید را بیاورند گویند من ترا شجاعت و قوت و دلیری داده بودم جهد کردی در دنیا گوید بار خدایا در راه تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید بد کردی و لیکن برای آن کردی تا گویند فلان شجاع است تو کردی و ایشان گفتند ترا پیش از آن نصیبی نیست آنکه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند آنکه دست بر زانوی من زد و گفت یا ابا هریره ایشان اولین کسی باشند که خلق را بدوزخ برای ایشان بتابد مانع گفت آنکه ابو هریره این آیت برخواند مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا الی قوله تعالی یعنی آنکس که زینت دنیا و حیوة دنیا خواهند برای آن کار کنند آنرا تمام بوی دهیم در دنیا و از آن هیچ کاسته و ناقص نکنیم و چون در دنیا بایشان دهیم جزای عمل ایشان را در آخرت هیچ چیز دیگر نباشد الا آتش دوزخ و آنچه ایشان کرده باشند همه حبطه گردد و آنرا جزاء و پاداشتی نبود آنجا که نه بر آن وجه کرده باشند که ایشانرا فرموده اند و چون چنین بود آنرا وقعی نبود و بدان مستحق ثواب نباشد و آنچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع بود. افمن کان

عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ

كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ

بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ

إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

حق سبحانه و تعالی می گوید که هر آنکس که بر بینتی و حجتی و برهانی بود از خدای خویش

بر آنکه دین اسلام دین حق است و آن بینه دلیل عقل است و بر پی او بیرون آید گواهی که هم از وی است هرگز برابر بود و مقابل شود با آنکس که مرد را بنیاد نهاده باشد و طلب دنیا کند یعنی نباشد و در میان ایشان فرقی عظیم باشد و تفاوت بسیار بود در دین که این شخص بر بینه و برهان و حجت و سلطان است خرافی نیست که رسول خداست اما خلاف مفسران در شاهد آنست که ابن عباس گفت و علقمه و مجاهد و ضحاک و عکرمه نیز گفتند که جبرئیل است حسن بصری و قتاده گفتند که مراد زبان رسول است بعضی دیگر گفتند مراد سیرت رسول است و شمایل او است برای آنکه هر که رسول او بدیدی گواهی داد بر رسالت او و چون جاحد و معاند نبود حسین بن الفضل گفت خود شاهد قرآنست و نظم و اعجاز او این اقوال مضطربست اما قول آنانکه گفتند جبرئیل است نکو نیست برای آنکه گفت و یتلوه شاهد منه و ابر جبرئیل از رسول نیست و خبر از رسول نیست و قول آنکس که گفت مراد قرآنست هم باطلست برای آنکه قرآن از رسول نیست بلکه رسول بر وی قرآنست و قرآن از وی نیست و آنکه گفت مراد زبان رسولست هم باطلست باین که گفته شد و نیز زبان مرد گواه نباشد بر صحت دعوی وی و اما آنکه معتمد و نیکوست آنست که روایت کرده اند باسانید مختلف از مخالف و موافق که مراد بصاحب بینه رسول است و شاهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خویش آورده است باسناد خود تا ابو صالح از عبد الله عباس و هم او آورده است بروایتی دیگر باسناد از جبیر بن یار که گفت از امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه شنیدم که می گفت والذی فلق الحبة و برأ النسمة بحق آن خدایی که دانه در زمین دانه بشکافد و در رحم صورت نگارد که اگر از بهر من بساط و بالشی بنهند و مرا بر آنجا نشانند حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن و هیچ مرد نیست از قریش که استره بر سر او برود الا که من دانم در حق وی آیتی

بقوله هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا گفت گفت اهل حروراند یعنی خوارج
گفت خبر ده مرا از مجره گفت اشراج السماء ومنها شط الماء المنهمر
گفت خبر ده مرا از قوس قزح گفت قزح مگوی که از نام دیو است و لیکن قوس خدای گوی
و آن امان است از غرق گفت خبر ده مرا از محو آن ماه که در تو میخوانند قوله تعالی
وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار
گفت خبر ده مرا از اصحاب رسول گفت از کدام اصحاب گفت از عبد الله بن مسعود
گفت قرأ القرآن و تعلم قرآن بخواند و بدان ایستاد گفت خبر ده مرا از
ابوذر گفت عالم شحیح علی علمه عالمی بود بخیل بر علم خویش یعنی علم با کسی نمی گفت
گفت خبر ده مرا از سلمان گفت ادرک العلم الاول والاخر و هو بحر لا ینزح
سلمان علم اول و آخر دریافت که آن دریایست که وا نرسد که تمام کنند
منا اهل البیت لقمان الحکیم یعنی مثل لقمان حکیم است و او از ماست که اهل البیت ایم
گفت خبر ده مرا از حذیفه الیمانی گفت کان عرافا بالمنافقین و منافقان
بنگفتنا حتی و شکلها از حضرت رسول پرسیدی و اگر از وی بپرسید دریا
عالم یابید گفت خبر ده مرا از عمار یاسر گفت خالط الله الایمان لحمه و دمه
و هو محرم علی النار ایمان با گوشت و خون او آمیخته است و حرامست بر آتش دوزخ هر جا
که خون و گوشت او باشد گفت اخبرنی عن نفسک گفت مرا از خود خبر ده
گفت قال الله فلا تزکوا انفسکم خویشتن را تزکیه نکنید
و لکن هم او گفت واما بنعمة ربک فحدث بنعمت خدای حدیث کن
گفت اول داخل و آخر خارج و کنت اذا سالت اعطیت و اذا سکت ابتدیت
و بین جوانحی علم جم او این کسی که پیش رسول صلوات الله علیه در شدی من بودمی و آخرین
کسی که بیرون آمدی من بودمی و چون بخواستمی بازگفتی و چون نخواستمی
ابتدا کردی و میان پهلوهای من علم بسیار است گفت از قرآن
در حق تو چه آمده است گفت در سوره هود می خوانی افمن کان علی
بینة من ربه و یتلوه شاهد منه آنکه بر بینه بود از خدای رسول خدای بود

با امیر المومنین
که وی است بر بینه و من شاهد او ام مردی بر پای خاست و گفت آیت تو کدام است
گفت آیت من افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
رسول خدا است که بر بینه است و من آنکه گواهم که از ویم و در پی او ام و در دنیا
فصیح الخطیب آورده است با سناد که روزی امیر المومنین علی علیه السلام بر منبر گفت
سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین جنبی فسلوا وجدوا
پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که علم از میان پهلوهای من موج می زند
و روان می شود اگر نیابید و شما از هیچ گروهی باغی نباشید دیگری از من نپرسید
الا که من شما را خبر دهم به هادی ایشان و باغی ایشان و سایق و قاید ایشان
تا بروز قیامت ابن الکوا بر پای خاست و گفت ما ادعی شیبتنی
و لا وصی این دعوی هیچ پیغمبری و هیچ وصی نکرد دستوری است تا پرسم سل تفقها
و لا تسل تعنتا چیزی که بپرسی برای تفقه بپرس و بر سبیل تعنت مپرس چیزی
پرس که ترا بکار آید گفت چیزی پرسم که مرا بکار آید گفت بپرس گفت اخبرنی
ما الذاریات گفت مرا از ذاریات خبر ده گفت آن بادهاست گفت الحاملات وقرا
گفت چیست گفت ابرست گفت الجاریات یسرا چیست گفت کشتیهاست گفت
المقسمات امرا چیست گفت فرشتگانند گفت مرا خبر ده از بیت المعمور
گفت خانه ایست در آسمان چهارم که هر روز هفتاد فرشته در وی روند که تا روز قیامت
نوبت باز ایشان نرسد گفت که خبر ده از ذو القرنین پیغمبر بود یا پادشاه گفت نه پیغمبر بود
و نه پادشاه بنده صالح بود خدای را دوست داشت و خدای او را دوست داشت
دعوت کرد خلق را و نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنهای او
از زر بود یا سیم لیکن او بیامد و قوم را با خدای خواند بر یک جانب سرش زدند
رفت دیگر باره آمد و قوم را دعوت کرد بر دیگر جانب سرش زدند در میان شما هست کسی که
مانند اوست گفت مرا خبر ده این آیت در حق کیست که الله تعالی الذین بدلوا
نعمة الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیه و
بنو المغیره دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنو امیه و دیگری بنو المغیره گفت مراد

ومن آن کواهم که از وام ابن الکوا گفت و حقک لا تبعث احدا بعدک بحق تو که از تو نمی گذرم مکر از پی تو و اخبار در این معنی بسیار است قوله تعالی ومن قبله کتاب موسی دار پیش او یعنی از پیش رسول یا قران بود کتاب موسی که توریة است پیش روی و مقتدا و رحمة و نعمت اولئک یؤمنون به آنانکه حال این آیات اینست او یعنی برسول یا بقرآن ایمان می آورند و معنی اینست که آنکس که حجت و برهانست و یا دلیل دیانتست که اسلام دین حق است مانند کسی باشد که او را حجت و برهانی و دلیلی باشد همچو او از کتاب موسی که توریة است حجت است در اینجا بینات که اسلام دین حق است و در عقب آن کتاب عیسی که انجیل است ایشان را گواه عدلست بر امر کتاب که با حجت و برهان اند همچون مشرکان نباشند که ایشان را حجتی و کتابی نیست بر ایشان ایمان آورند ومن یکفر به دهکمان کافر شود ایمان نیاورد من الاحزاب یعنی اهل مکه و کسانی که معاونت و یاری ایشان کردند و در عداوت و دشمنی رسول خدای جای او دوزخ است و آتش و عد که او است و مراد از احزاب کفارند و برای آن ایشان را احزاب خوانند که تحزبوا علی رسول الله ای اجتمعوا علی عداوته ابو موسی اشعری گفت از رسول خدای شنیدم که گفت هیچ جهود و ترسا نباشد که نام من شنود بمن ایمان نیارد الا جای او دوزخ بود من با خود اندیشه کردم که رسول خدای این از قران گفت بطلب باید کرد اندیشه کردم مراد آمد که ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده گفتم صدق الله وصدق رسوله آنگه خدای سبحانه رسول را خطاب کرد و مراد امت وی است فلا تک فی مریة منه یعنی تا تو از در شک نباشی که آن یعنی قران حق است از خدای تست ولیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آورند و باور نمی دارند ومن اظلم ممن

افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم

ویقول الاشهاد

ویقول الاشهاد هولاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله

علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا

وهم بالاخرة هم کافرون می گوید که کیست ظالمتر و ستمکارتر از کسی که وی بر خدای تعالی دروغ فرا بافد و بخدای حواله کند آنچه لایق حضرت وی نباشد گوید که وی را انباز و فرزند است و ظلم و قبایح و دروغ از وی روا دارد از این کس ظالمتر و بیدادگرتر کسی نباشد و ظالم آن باشد که چیزی را نه در موضع وی نهد بر ایشان ظالم اند که این حوالات نه بجای خود کردند ایشان را بر خدای عرضه کنند و باز دارند در موقفی که جمله خلایق ایشان را بینند و از ایشان مطالبه کنند آنچه گفته باشند ویقول الاشهاد و گویند کسانی که گواه حاضر باشند از پیغمبران و فرشتگان که حفظه اقوال و نویسنده اعمال اند که ایشان آنانند که بر خدای دروغ گفتند و وی را شریک و فرزند پدید کردند که لعنت خدای بر جمله ظالمان باد آن ظالمان که مردمان را از راه خدای باز می دارند و اغوا و گمراه می جویند و آن را کژی صفت می کنند و از راه راست می خواهند که مردمان را بر کژ آورند و ایشان خود بقیامت و سرای آخرت نمی آورند و بدان کافر میشوند

اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض وما کان لهم

من دون الله من اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون

السمع وما کانوا یبصرون اولئک الذین خسروا

انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون   لا جرم انهم

في الآخرة هم الاخسرون   این جماعت که صفت ایشان اینست که
خدایرا عاجز نتوانند کرد و از خدای نتوانند گریختن ایشان در قبضهٔ قدرت
وی اند در بند قهر وی که خواهد بگیرد ایشانرا و هیچ علوی ناصر نباشند که ایشانرا
نصرت کنند و یاری دهند لکن ایشانرا مهلت داد و تاخیر عذاب کرد
تا عذاب ایشان دو برابر کرده از عذابی که نتوانند که صفت آن شنوند و چشم
ازو ببینند ما کانوا یعنی بودند که حق را شنوند و حق ببینند فرا گفت
معنی آیت اینست که ایشانرا عذاب زیادت کرده اند بسبب آنکه نتوانستند
که حق بشنوند نشوند و ندیدند ایشان کسانی اند که تنهای خود
زیان کرده اند یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند و هلاک
بخویشتن آورده اند سرمایه که ایشانرا بود از تن و جان در باختند و نرسید
و از ایشان گم شد آن دروغ که می گفتند و حواله شفاعت با آلهه
و بتان می کردند و می گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله
و چون گم شوند بتان ایشان از ایشان نفعی و سودی نکنند ایشانرا
هر آینه که ایشان در آخرت زیان کارترین باشند   ان الذين

آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب

الجنة هم فيها خالدون   مثل الفريقين كالاعمى

والاصم والبصير والسميع   هل يستويان مثلا افلا تذكرون

می گوید کسانی که بگرویدند و عمل صالح کردند با خدای خویش خضوع و خشوع

هردو

فروتنی کردند عبادت و طاعت او بجای آوردند و بر دین او راست بایستادند
ایشان اهل بهشت اند در بهشت خالد و جاوید باشند انکه مثلی زدند
کافر و مسلمانرا گفت کافر چون کری و کوری است و مثل مسلمان مؤمن
چون شنوای و بینای هرگز نابینا با بینا و ناشنوا با شنوا راست باشد
یعنی راست نباشد چنانکه بینا با نابینا و شنونده با کر و مثل مؤمن باشد که
در روی تبشیره حال او باشد با حال دیم   ولقد ارسلنا

نوحا الى قومه انى لكم نذير مبين   ان لا تعبدوا الا الله

انى اخاف عليكم عذاب يوم اليم   فقال الملأ الذين

كفروا من قومه ما نريك الا بشرا مثلنا وما نريك

اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادى الرأى وما نرى لكم

علينا من فضل بل نظنكم كاذبين   بدرستی و حقیقت

که ما فرستادیم نوح را بقوم او گفت ای قوم من شما را بیم کننده هویدا
و ترساننده بیان کننده ام و وجهی دیگر آنست که ما نوح را بنزدیک قوم او
باز فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان و گوید جز از خدای پرستید
که من می ترسم بر شما از عذاب روز رنجاننده و بدرد آورنده   نوح علیه السلام
چون این سخن بگفت و این رسالت برسانید جماعتی از اشراف قوم او
از آنانکه کافر بودند بر سبیل تعجب گفتند که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند خود
و این از بهر آن گفتند که گمان ایشان چنان بود که رسول از جنس رسل الیه نماند

و انا را عجب می آمد که گفتند که آدمی چگونه پیغمبر باشد و نیز گفتند که ما نمی
بینیم کسی را که پی روی شما کرد و شما را بر خود فضلی و مزیتی نمی بینیم که ما چنان
می پنداریم که شما دروغ زنانید قال یا قوم أرأیتم

إن کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت

علیکم أنلزمکموها وأنتم لها کارهون

نوح علیه السلام ایشان را اجابت داد و گفت ای قوم هیچ می بینید شما که اگر من
حجتی و برهانی و بصیرتی و بیانی باشم از خدای خود و خدای مرا رحمتی داده باشد
از نزدیک خود و آن نبوت است پس آن رحمت بر شما پوشیده باشد هیچ ما شما را
الزام کنیم و بجبر و اکراه بر آن داریم و شما آن را کاره باشید یعنی این نکنیم از بهر آنکه
روا نباشد و تکلیف مانع باشد ویا قوم لا أسألکم

علیه مالا إن أجری إلا علی الله وما أنا بطارد الذین آمنوا إنهم

ملاقوا ربهم ولکنی أراکم قوما تجهلون

ای قوم من از شما بر آنچه می گویم و پیغامی که می گذارم هیچ مالی نمی خواهم و هیچ
طمع ندارم مزد جز بر خدای نیست و من این مومنان را که بمن ایمان آورده اند
و در کردن من نشسته اند و یقین می دانند که بخدای رسند و ثواب خواهند رسید
من ایشان را نرانم و از خود دور نکرده ام و این آن وقت بود که ایشان گفتند که
ما را ننگ باشد از آنکه بتو ایمان آوریم گفت من ایشان را نرانم گفتند از آنکه ما را
در مقابله با ایشان نشستن ننگ باشد ایشان را از پیش خود بران تا بتو ایمان آوریم گفت

من ایشان را نرانم ولیکن شما را می بینم که گروهی نادان و جاهلید و نمی دانید

ویا قوم من ینصرنی من الله إن طردتهم أفلا تذکرون

ولا أقول لکم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب ولا أقول إنی ملک ولا أقول

للذین تزدری أعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله أعلم

بما فی أنفسهم إنی إذا لمن الظالمین ویا قوم من ینصرنی

هم از سخن نوح پیغمبر علیه السلام در جواب کافران چون از وی درخواستند [دانند]
مومنان را از نزدیک خود دور کرداند ایشان چنانکه کفار قریش از رسول ما
صلی الله علیه و سلم درخواستند تا خدای سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که ولا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی گفت ای قوم من مرا که نصرت کند
یاری دهد و باز دارد از عذاب خدای سبحانه و تعالی اگر ایشان را
از نزدیک خود برانم هیچ شما این اندیشه نمی کنید تا بدانید و معلوم شما گردد
که ایشان را از نزدیک خود نتوان راندن و نیز نمی گویم و دعوی نمی کنم که
که خزینهای خدای نزد منست و من توانگر تر از شمایم تا شما بر من انکار کنید
و دعوی غیب نمی کنم تا هرچه شما را باید از مغیبات از من سوال کنید
گویید که از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان ما را بگوی تا بگویم چه
که هم از بعضی مغیبات باعلام علام الغیوب است و دعوی نمی کنم که من
فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند پیغمبر باید که فرشته بود
گفتند چون دعوی نبوت می کنی دعوی ملکی کرد باز گفت من این نمی گویم و نیز نمی گویم
آنان را که چشم شما ایشان را حقیر دارد و در چشم شما بیاید که خدای تعالی ایشان را خیری نخواهد داد

دادن برای آنکه من اندرون ایشان نه ام خدای سبحانه و تعالی عالم است بآنچه در سینهای ایشان
و آنچه در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و عصیان بحسب آنچه مستحق آن باشند
با ایشان کار کند چه اگر من چنین کنم و چنین گویم از جمله ظالمان و ستمکاران باشم

قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا

ان کنت من الصادقین قال انما یاتیکم به الله

ان شاء وما انتم بمعجزین ولا ینفعکم نصحی ان

اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم

هو ربکم والیه ترجعون ام یقولون افتریه

قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بریء مما تجرمون

حق سبحانه و تعالی از قوم نوح خبر میدهد و از آنچه ایشان گفتند قوم
نوح گفتند که ای نوح با ما جنگ و جدال آغاز کردی و پا از حد و اندازه بیرون
بردی ما بتو ایمان نخواهیم آوردن آنچه تو ما را وعده میکنی از عذاب خدای
بیار اگر چنانست که راست میگویی نوح علیه السلم جواب داد که آن بدست من نیست
بلکه بفرمان خدای تعالی است بیارد اگر خواهد و شما نتوانید دفع آن
کردن و عاجز شدن و شما را سود ندارد نصیحت کردن من چون من خواهم که شما را
نصیحت کنم اگر خدای خواهد که شما را اغوا کند او است که خداوند شما است
و پروردگار شما و مرجع و مآل شما با وی است و این آیت دلیل نیست برای آنکه خدای تعالی

اغوا کرده است یا غوایت خواسته است پیش از آن که اگر خواهد که غوایت کند
نصح پیغمبر سود ندارد اما نکند از آنجا که منافی حکمت و قبیح است
قبیح جاهل و محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای سبحانه و تعالی روا نباشد
و شاید که مراد بغوایت در این آیت خیبت و حرمان باشد و غوایت در قرآن بمعنی عقاب
آمده است قوله تعالی فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی آیت آن بود که اگر
خدای تعالی خواهد شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار و نصیحت من ایشان را
شما را سود ندارد وجهی دیگر آنست که قوم نوح مجبره می گفتند و اعتقاد ایشان
این بود نوح علیه السلم ایشان را گفت اگر چنین است که شما می گویید
که کفر کافر بفعل خدای تعالی است و خواسته وی است نصیحت من شما را هیچ سود ندارد
حسن بصری گفت اغوا بمعنی اهلاک است یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر چه
خدای خواهد که شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک فرو آمدن عذاب
مقبول نباشد برای آنکه بمنزله ملجا باشد آنگه گفت ام یقولون
افتریه یا می گویند ایشان که وی افترا کرد و دروغ فرا بافت تا اینجا
کلام قوم است ابن عباس گفت قوم نوح گفتند آنچه نوح می گوید دروغ است
مقاتل گفت قریش بودند که می گفتند که محمد این قرآن را از خود می گوید و دروغ
بر خدای می بندد خدای وی را فرمود که بگوی اگر من افترا کنم بزه و وبال آن بر منست
بر شما نیست و من بیزارم از آن جرمی و گناهی که شما می کنید   و اوحی

الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا

یفعلون واصنع الفلک باعیننا و وحینا ولا تخاطبنی

فی الذین ظلموا انهم مغرقون حق سبحانه و تعالی گفت از قبل
نوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان ایشان بردار که از این قوم تو هیچ کس ایمان

نخواهند آورد خلاف اینها که ایمان آورده‌اند یعنی از آن کسانی که از ایشان ایمان
متوقع است جز اینها که ایمان آورده‌اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و تو اندوهگین
مشو و در رنج و غم مباش و غم مخور با آنچه ایشان می‌کنند چون این وحی به نوح
آمد از ایمان ایشان ناامید گشت و بر ایشان دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا حق سبحانه و تعالی دعای وی مستجاب کرد و وی را فرمود که
کشتی بساز واصنع الفلک باعیننا تو بحفظ و نگهداشت ما کشتی بساز
که ما ترا از دشمن نگاه داریم و ترا آنکه در ساختن کشتی چیزی بخاطر آری
ما می‌بینیم که چگونه می‌سازی و اگر خللی باشد بتو وحی کنیم و ترا بیاموزیم که چگونه باید کرد
و با من سخن مگوی و خطاب مکن در حق این ظالمان که هلاک خواهند شد ابن عباس
گفت که وی ندانست که چگونه می‌باید ساختن خدای سبحانه و تعالی فرمود که بر مثال
سینه مرغ می‌باید ساخت ویصنع الفلک وکلما

مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا

نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون من یأتیه

عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم

حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از کشتی ساختن نوح و آنچه قوم او وی کردند
و با وی می‌گفتند که نوح کشتی می‌ساخت و هر گه که گروهی از قوم وی بر وی می‌
گذشتند بر وی افسوس می‌کردند عبدالله عباس گفت که نوح کشتی در دو سال
تمام کرد اند درازی وی سیصد گز بود و از چوب ساج بود سه طبقه
داشت در طبقه زیرین سباع و وحوش بود و در طبقه میانین دواب و انعام
و بهایم و در طبقه بالا نوح بود و قومی که با وی ایمان آورده بودند و چیزی که ایشان

بکار بود

بکار بود از طعام و شراب رسول خدای گفت نوح در میان قوم خویش هزار کم پنجاه سال
مقام کرد و قوم را با خدای دعوت کرد بآخر کار خدای سبحانه و تعالی فرمود تا درختی
نشاند چون آن درخت بزرگ شد و سطبر گشت حق سبحانه و تعالی فرمود تا
آنرا ببرید و از وی کشتی می‌ساخت مردمان بر وی می‌گذشتند و می‌گفتند
که نوح خانه می‌سازد برای زمستان تا در وی بنشیند یکی می‌گفت مهمان خانه می‌سازد
و می‌گفتند بیایید که این مرد دیوانه است بر زمین ساده کشتی می‌سازد و هیچ
جای دریا پیدا نیست کشتی بر زمین خشک چگونه خواهد رفت و هذا معنی قوله
کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه حق سبحانه و تعالی نوح را فرمود
که ایشان را بگوی که امروز از ما افسوس می‌دارید چون در دریای آب غرقه شوید ما را حرمت
آتش سوخته کرده بود و نبود که بیایید آنکه ما کمند ببوی رسید و او را هلاک
و رسوا کرد اندر او وی خبر گوید که چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت
مردم سر بکوهها نهادند آب ببالای کوهها رسید زنی بود کودکی داشت آن کودک را
برگرفت و بر کوه شد چون آب بسینه وی رسید کودک را بسر گرفت چون آب بسر وی
رسید کودک را بر دست برداشت ایشان هر دو را آب ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر
ایشان رحمت کردی بر آن کودک رحمت کردی ابن عباس گفت روزی
حواریان عیسی را علیه السلام گفتند که کسی با ما بنمای که سفینه نوح علیه السلام
دیده بودی تا ما را خبر کردی عیسی علیه السلام ایشان را برد تا بپشته خاک رسانید
خاک برگرفت و ایشان را گفت دانید که این خاک کیست گفتند نه گفت این خاک
سام بن نوح است آنگه عصا بر آن خاک زد گفت قم باذن الله
مردی از آنجا برخاست و خاک از سر می‌افشاند و سر او سپید می‌بود عیسی علیه السلام
وی را گفت تو جوان بودی چون بمردی گفت بلی گفت پس موی ترا چه
سپید شد گفت چون آواز تو بگوشم آمد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است
از ترس و بیم سپید گشت گفت مرا حدیث کن از کشتی نوح گفت طول آن
هزار و دویست گز بود و عرض ششصد گز بود و سه طبقه داشت در یکی

دواب بود و وحوش و در دیگری طیور بود و در طبقهٔ دیگر آدمیان بود نقل است که چون
چهارپایان بسیار شد مردم از آن در رنج بودند خدای سبحانه و تعالی فرمود تا دست بر پیل
پیل بر زنخ خدای تعالی خوک از وی پدید کرد یک جفت در حال بگردیدند
و همه پلیدیها بخوردند و چون موش مردم را رنجه میداشت خدای سبحانه و تعالی
او را فرمود که بینی شیر بمالید گربه بیرون آمد و آهنگ موش کرد عیسی علیه السلام او را
گفت که چگونه نوح دانست که شهرها همه خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد
تا برود و خبر باز آورد او برفت بمرداری مشغول شد و دیر بماند کبوتر را فرستاد
برفت و بگشت و بر پای و منقار او اثر گل بود او را دعا کرد بالفت از بهر
اینست که با مردم الفت دارد و کلاغ را دعای بد کرد تا از مردم نافر باشد از بهر
اینست که ماوای او در خرابها باشد و با مردمان الفت ندارد حواریان گفتند
یا روح الله بگوی تا بابا ما بیاید تا شهر رود بر ما حدیث می کند گفت چگونه
آید با شما آنکس که در زمین گوری ندارد آنگه عیسی علیه السلام گفت قم باذن الله
بفرمان خدای سبحان خاک شد که بودی سجان گرد بر که بود ابو عمرو اللیث
گفت که نوح علیه السلام بیامدی و قوم را دعوت کردی گلوی او بگرفتندی و بفشردندی
تا بیفتادی بیهوش شدی چون بهوش آمدی گفتی اللّٰهم اغفر لقومی
فانهم لا یعلمون تا آنکه که کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت رسید
و هر گروهی که پدید آمدندی بتر بودندی از پیشینگان تا مردی نیز بیامدی
و دست کودکی بگرفتی و نوح را بوی نمودی و گفتی ای پسر این مرد دیوانه است
و جادوست مبادا گفت او شنوی و دعوت او را اجابت کنی چون کار باینجا رسید
او بخدای شکایت کرد و گفت رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم
دعائی الا فرارا نوح علیه السلام بساختن کشتی از چوب و آهن و رسن پیش گرفت
جبرئیل علیه السلام بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی چگونه باید ساخت
و خدای تعالی سه سال تمام رحمهای زنان عقیم کرد ایشان تا هیچ زن نزاید چون کشتی
تمام شد آنرا بفرمان جبرئیل بقیر بیندود درون و بیرون و آنگه گفت در برود و وحش

و این آنکه

و این آنکه بود که فرمان آمد به بیرون آمدن آب از تنور چنانکه گفت

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ

زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ

مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ چون امر فرمان آمد به بیرون آمدن آب و بر جوشیدن تنور
یعنی آب از تنور بیرون آمد بعضی گفته اند که تنور روی زمین است از امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام روایتست که صبح است یعنی صبح برآمد دیگر مفسران گفته اند
که تنور نان پزان است و آن تنور حوا بود از پس میراث بنوح رسیده بود خدای
تعالی نوح را گفته بود که هر گاه که بینی که آب از تنور بر جوشد تو و قوم تو در کشتی
نشینید چون آب از تنور بیرون آمد زن نوح بدید نوح را خبر کرد سعید و شعبی
گفتند که نوح علیه السلام کشتی در مسجد کوفه ساخته بود و تنور که آب از وی
بیرون آمد از جانب راست در کشتی بود و خدای تعالی برآمدن آب از تنور علامت
قومش کرده بود گفت که چون آب از تنور برآمد ما نوح را گفتیم بردار و در کشتی
آن هر چیزی دو دو نری و ماده که از ایشان نسل بزید و هر یکی را از ایشان زوج
خوانند و دو را یکبار زوجین گویند گفتند از هر جنس که از آن گزیر نیست
جفتی بردار نر و ماده و اهل خود را هم در کشتی آر یعنی اهل دین خود را
مگر آنکسی که بظاهر اهل بود و بباطن نااهل و آن زن او بود واعله
و پسرش کنعان که خدای سبحانه و تعالی از ایشان خبر داده بود که ایشان
از جمله اند که ایشان هلاک شوند بجهت آنکه اصرار کردند و کفر بر ایمان اختیار
کردند و نیز آنکسی را که ایمان آورد هم در کشتی نشان آنگه گفت که ایمان
نیاوردند مگر اندکی گفته اند که در کشتی نوح بود و زن مومنه که ایشانست
و سه پسر وی سام و حام و یافث و هر یکی با زنی نوح علیه السلام پیر ایشان گفته در کشتی خلوت

کنید حام مخالفت کرد و با زن مقاربت کرد نوح علیه السلم دعا کرد و گفت اللهم
غیر نطفته حق سبحانه و تعالی نطفه او را در رحم زن سیاه کرد تا هر فرزندی که
از وی آمد سیاه آمد و از نسل او همه سیاهان بودند از بخارا و ابو الاسود گویند
و شش مرد دیگر که ایمان آورده بودند هم در کشتی بودند امت نوح این شش مرد
بیش نبود مقاتل گفت امت نوح هفتاد و دو تن بودند و چون آب پدید آمد
و جمله حیوانات روی بنوح نهادند نوح گفت که مرا فرموده اند که از هر جنسی جفتی
در کشتی نشانم چه بشر از زمین های نهادم ابن عباس گفت اول چیزی که نوح در کشتی برد
مورچه خورد بود و آخر خر بود چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس دره بنالا او آویخت
چندانکه خواست که در رود نتوانست نوح از سر ضجارت گفت ادخل و ان کان الشیطان
معک خر در کشتی برفت ابلیس با وی و از بر روایت اهل حدیث است چون نوح نگاه کرد
ابلیس را دید گفت بدستوری که در آمدی گفت بدستوری تو نه تو گفتی خر را
ادخل و ان کان الشیطان معک آن وقت من با خر بودم نوح گفت بیرون رو
یا عدو الله ابلیس جزع کرد و زاری نمود نوح وی را بر پشت کشتی کرد و محمد بن اسحق آورده
که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی آور گفت بیاورم که از شما مضرت کشند با تو
عهد کردیم که هر که نام تو برد ما او را گزند نرسانیم باین شرط ایشانرا در کشتی نشاند
اکنون هر کس که از مار و کژدم ترسد این آیت خواند سلام علی نوح فی العالمین انا
کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین هیچ مار و کژدم او را گزند نرساند

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَيهَا إِنَّ رَبِّي

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ . وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ

وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ

مع الکافرین

مَعَ الْكَافِرِينَ . قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ

الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

حق سبحانه و تعالی از نوح حکایت می کند که نوح گفت آنانکه با وی بودند و در پناه
او آمن بودند که در کشتی نشینید بسم الله کشتی بنام خدای سبحانه و تعالی است و ایستاد
و بر جای بداشتن او هم بنام خداست اگر برود هم بنام خدای برود و اگر بایستد
هم بنام خدای بایستد و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای برید
ایشان در کشتی نشستند هر گه که خواستند که کشتی برود یا بایستد نام خدای
بر زبان راندندی و گفتندی بسم الله بدین معنی و حقیقت که خدای من
آمرزنده و مهربانست هر که توبه کند با در او کرده و برا بیامرزد و وی را
رحمت کند چون در کشتی نشستند و نام خدای بردند کشتی ایشانرا می برد
در امواجی از آب که موجها بر می خاست هر یکی چند کوهی عظیم و موج آب
وقتی سخت تر بود که بادی عظیم جهد درین حال نوح علیه السلم پسر خود کنعانرا
گفت و آواز داد این پسر از وی دورتر بود و بر جایی بود از وی و از دین او
گفت ای پسر کشتی بیا و با ما در کشتی باش و با کافران مباش ایمان آور تا بجرم کافران
هلاک نگردی پسر گفت من با کوه گریزم تا مرا از آب نگاه دارد
گفت امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک شدن جهان
الا آنکس که وی رحمت کند و بخشاید بر بندگان خویش یعنی امروز جز
از خدای هیچ نگاه دارنده نیست نوح و پسرش با یکدیگر درین سخن بودند
که موج آب در آمد و در میان ایشان جدایی افکند و پسر نوح از جمله آنان
شد که بطوفان غرق شدند اگر گویند پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند
از آنکه کافر را در کشتی برد نوح چگونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم که
این بشرط ایمان گفت که ما را او را که در کشتی در آی تا نجات یابی بکرانکه او

منافق بود نوح گمان برد که او مومن است ازین سبب گفت که در کشتی آی و این زودتر بود
که نوح طمع نجات داشت بود با ایمان و طمع آنکه شود که او را علم ضروری حاصل آید و او
در آن ساعت نمی دانست که هلاک خواهد شد پسر نوح گفت ساوی الی جبل یعصمنی
من الماء امید نجات نبود داشت و راه داشت که آن تا حالیست جهان باشد گفته اند
که شصت چهل روز آب از زمین می آمد و از آسمان ابر می آمد و در هوا معلق می ایستاد بعد از
چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر
و همه عالم آب گرفت چنانکه کوه کلانتر بلندتر بود پانزده گز از سر آن گذشته بود
همه عالم خراب شد و هیچ کافر نماند بر روی زمین و نوح خوشنود شد که قضای
خدای سبحانه و تعالی برفت   وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ

أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ   وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ

وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ   قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ

لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ   فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ

لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ

وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

جون نفر

جون نفر که خدای سبحانه و تعالی خواست بر آمد زمین را خطاب کرد ند و گفت ای زمین آب
خود فرو بر و ای آسمان باز ایست که آب کم شد و فرمان ما بجای آمد ایشان نابود گشت
و کشتی نوح بر کوه جودی و آن کوهیست بموصل راست باستاد و قرار گرفت مجاهد گفت
هلاکت باد مر ظالمانرا و گفت کوهها متطاول شدند که آب بدیشان نرسد
مگر کوه جودی که او سر فرو برد بر سبیل تواضع آب از بالای همه
کوهها در گذشت و بکوه جودی نرسید در خبرست که رسول صلوات الله علیه
گفت که نوح علیه السلم روز اول از رجب بکشتی نشست و بروایتی دهم از رجب و آن روز
همه روزه داشتند و کشتی ایشان را مدت شش ماه می گردانیدند و آخر
ذی الحجه بود که بر جودی باستاد و در اخبار اهل البیت علیهم
ذی حجه بود و آن روز نیز روزه داشتند و مگر که حق سبحانه و تعالی
خبر داد از نوح و فرزند او که نوح چون فرزند خود را دید غرق شد گفت
بار خدایا پسر من از اهل منست و وعده که تو دادی نجات و تو حاکمترین حاکمانی
و از وعده آن بود که خدای وی را وعده داده بود که ترا و اهل ترا نجات دهم
حق سبحانه و تعالی جواب داد که ای نوح ما گفتیم که ترا و اهل ترا نجات
دهیم حق سبحانه و تعالی او از اهل تو نیست و را عمل صالح نیست نعوذ
عمل صالح نیست نعمت او را عمل صالح خواند از سبب مبالغه منعت او را ای نوح از
من مخواه چیزی که ترا بدان علمی نیست و ترا ندانی که صوابست یا نه و من ترا وعظ
می دهم و منع می کنم از آنکه از جمله جاهلان باشی و چیزی که ندانی آنرا
طلب داری چنانکه فعل جاهلانست اگر گویند که خدای تعالی در
ایت نوح را تکذیب کرده است و تکذیب پیغمبر روا نبود و پیغمبر خود
دروغ نگوید نوح گفت که او از اهل منست یعنی از منست و از صلب منست خدای
سبحانه و تعالی گفت او نه اهل تو نیست جواب آنست که مراد خدای تعالی آنست که
او از اهل تو آنانی نیست که من وعده داده ام بنجات ایشان بلکه از آنانست که
استثنا کرده ام و گفته الا من سبق علیه القول و وجهی دیگر آنست که او از

نیست یعنی از اهل دین تو نیست و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد که خدای ولد از حکم اهل تو
بیرون آورد و است بیان این وجه آنست که گفت بر سبیل تعلیل انه عمل غیر صالح
پس معلوم شد که مراد نفی نسبت دینی است نه نفی نسب و آنانکه گفتند که نفی نسبت
قول ایشان منافی ظاهر قرآنست برای آنکه خدای تعالی مطلق گفت و نادی نوح ابنه
اگر بحقیقت پسر او نبودی چنین مطلق نگفتی و آنانکه این گفتند خیانت
زن نوح و زن لوط را فی قوله فخانتاهما تفسیر بر فجور و زنا دادند خدای
و تعالی پیغمبران را ازین منزه دارد از بهر آنکه این منفر بود از متابعت ایشان
غایت تنفیر و عبدالله عباس گفت این خیانت آن بود که زن نوح مردمان را
گفتی که وی دیوانه است و زن لوط قوم لوط را خبر دادی بمهمانان اگر گویند که چون معنی
چنینست چرا گفت فلا تسئلن ما لیس لک به علم جواب آنست که واجب نیست که نهی آن بود
که او پیشتر فعل منهی عنه بود و از بهر آنست که ما گوییم که رسول صلوات الله علیه
در نوای قرآن و نهی مشغول است با بقا و ورا در آن لطف بود و اگر چه او هرگز آن
ارتکاب بودی نکند اما چون خدای داند که او را در الطافست آن نهی کند
الطف حاصل شود بر همچنین نوح که استعاذت کرد واجب نبود که او تعالی کرده باشد
آنرا بلکه روا بود که پناه با خدای دهد از جنایت و جنونات و علتهای دیگر
این معنی او را هرگز نبوده باشد قال رب نوح گفت ای بار خدای من پناه
بتو از آنکه از تو سوال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علم حاصل نباشد بصلاح
و فساد آن و اگر تو مرا نیامرزی و بر من رحمت نکنی من از جمله زیانکاران باشم و این از انبیا
خضوع و تذلل و استکانت باشد قِیلَ یَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَکَاتٍ

عَلَیْکَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ

تِلْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْ

مِنْ قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ خطابست مر نبی را

از قبل خدای سبحانه و تعالی که ای نوح فرود آی ازین کشتی بر جودی ایستاده با
سلامتی که داده ایم ترا از غرق و بلای آن و برکاتی نازل از آسمانی و خیری بر تو و بر آنان
تو که با تو اند چیزی بدو گروهی که از پس تو خواهند بودن از فرزندان این جماعت بود
ما ایشانرا تمتع دهیم از مال و جاه و عمر آنگه با ایشان رسد از ما عذابی دردناک
و ایشان کسانی اند که خبر داد خدای تعالی که ازین قوم در وجود خواهند آمدن و کافر
خواهند بودن و ایشان هم بعذاب خدای گرفتار خواهند گشتن بسبب کفر ایشان
آنگه پیغمبر ما را خطاب کرد و گفت ای محمد این از خبرهای غیب است که ما به تو
وحی کردیم و ترا ازین جمله خبر دادیم و آگاه کردیم تو و قوم ترا ازین هیچ خبر نبود
پیش ازین و ندانستند پس صبر کن ای محمد بر ما بینی از رسالت و رنج ایشان قوم ترا
چنانکه نوح را بر نجانیدند و او صبر کرد که عاقبت نیکو در ظفر و نصرت
متقیان و پرهیزکاران خواهد بودن و لفظ امم در آیت عامست اطفال و مجانین را
شامل است و عذاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین بر سبیل
امتحان باشد و اعتبار آنکه نشوند ربا بالتعوض عظیم باشد آنرا

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ

مِنْ إِلَٰهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ یَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا

إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى الَّذِی فَطَرَنِی أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَیَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا

رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا

وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

خق سبحانه و تعالی خبر می دهد از هود پیغمبر و قوم او می گوید که بفرستادیم به قبیله عاد برادر ایشان را در نسب نه در دین هود را او برفت و ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم من خدای را بپرستید الله را معبود خود گیرید که شما را خدا و خدایی بجز وی نیست تا در پرستید این بتان نیستید الا افترا کنندگان یعنی این جه شما می گویید که هؤلاء شفعاؤنا و دعوی کردن آلهیت ایشان دروغ می گویید خدای سبحانه هود را به عاد فرستاد و مسکن ایشان میان شام و یمن بود جایی که آن را احقاف خوانند خلق نهاد باغ و بستان و زرع و آنجا بودند هود ایشان را با خدای سبحانه و تعالی خواند و ایشان عبادت خدای اجابت نکردند کفر از او دریدند و او را به دروغ داشتند خدای تعالی ایشان را به باد هلاک کرد چنانکه در بینی ایشان برفت و از زیر ایشان بیرون می آمد و اعضای ایشان پاره پاره می کرد چنانکه پس از این قصه وی گفته شد یا قوم لا اسألکم ای قوم من بنیز ادای رسالت که می کنم از شما هیچ مزدی نمی خواهم مزد من نیست مگر بر خدای سبحانه و تعالی که مرا بیافرید از نیست هست کرد ابتدا آنکه بر سبیل توبیخ ایشان را گفت که هیچ شما عقل ندارید و اندیشه نمی کنید که آن کس که شما را بی طمع کاری کند غرضی دیگر بجز نفع شما باشد نه نفع خویش آنگه گفت ای قوم من استغفار کنید و از ربش خواهید آنکه توبه کنید با او گروید تا او شما را باران فرستد پیاپی از بهر زرع و بساتین و آنجا رخشان و شما را نیز بیفزاید قوت بر قوتی که شما راست و ایشان را قوتی عظیم بود و مدت مانی بودند نهایت طویل و عریض ولا تتولوا و اعراض مکنید و از دعوت من روی بر مگردانید با جرمی و گناهی که شما راست روایت است که مردی از اصحاب معاویه امام حسن بن علی را علیهما السلام گفت در روی که او پیش وی بازگشته بود که من مردی ام مرا مال بسیار است و هیچ فرزند ندارم حرزی بیاموز مرا باشد که خدای مرا فرزندی دهد و را گفت علیک بالاستغفار

آنمرد

آن مرد همیشه استغفار کردی تا بودی که روزی هفتصد بار استغفار کردی و بر خدای تعالی ده پسر بداد این خبر به معاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا گفتی تا آنکه بار دیگر امام حسن را بدید معاویه بدان مرد از وی سؤال کرد گفت نشنودی که خدای سبحانه و تعالی در قصه هود می گوید و یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح گفت و یمددکم باموال و بنین

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ

عاد این گفتند هود را که ای هود تو ما را حجتی بنیاوردی و معجزه و برهانی ننمودی تا ما انکار کردن باید نهاد و طاعت تو باید داشت ایشان این سخن دروغ گفتند از آنکه هود علیه السلام معجزات نمود ایشان این دروغ گفتند از آنکه هود علیه السلام نمود و گفتند این سحر و شعبده است

ما این خدایان خود را رها کنیم و بگفتار تو دست از پرستیدن خدایان خود باز نداریم
و ما ترا باور نداریم و تصدیق نکنیم الا که بعضی از خدایان ما بدی بتو رسانیده است
و ان دیوانگی و جنون است در تو از آنکه تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان
خدایان نیستند ایشان نمیدانستند که انان از عقل و دیوانه کردن بندۀ خدای تعالی
جمادات اند بی قدرتی باشند و ایشان پیغمبران را به دیوانگی نسبت می کردند که
ایشان از بدیع می دانستند که پیغامبری باشد مثل بشر هود علیه السلم بجواب ایشان گفت
انی اشهد الله من خدا را گواه می کنم و شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنکه
شما ایشان را انباز خدا کرده اید و می گویید که ایشان شریکان خدا اند
و از آنچه شما بآن شرک می آورید بجز خدای و گواهی ایشان آن است که اشهد الله
برای مبالغت گفت و اشهدوا برای آن گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم
گواهی بدهد تسلیم کرده باشد و اعتراف آورده آنکه باز نمود که خدای سبحانه و تعالی
یار او است دفع کند کید شما را از وی گفت که مرا از کید شما هیچ باکی نیست
همه جمع شوید و بیکبار بامن کید کنید چون خدا مرا دارد از کید شما صبر یا
از کید بر من کارگر نیاید و من از آن نمی اندیشم که سبب آنست من جسته پناه
من باکیست گفت بر خدای توکل کردم و پشت با او دادم که او خدای منست
و خدای شماست هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی او در قبضه قدرت خود دارد یعنی هر چه هست
در قبضه قدرت و تحت تصرف او است تحقیق که خدای من بر راه راست است
در بطریق حق است هیچ ظالمی از وی فایت نشود و هیچ چیز از وی در نگذرد
پس اگر شما بر گردید و از اجابت دعوت من اعراض کنید آنچه بر من بود از رسانیدن
رسالت من شما را رسانیدم رسالت پیغامبر خدای خویش اگر قبول کنید شما را
بهتر بود و اگر قبول نکنید خدای سبحانه و تعالی شما را هلاک کرداند و خلیفه
عوض شما در زمین پیدا کنند گروهی را جز از شما و شما خدا را هیچ گزندی نتوانید
رسانید و مضرت نتوانید کردن که خدای من بر همه چیزی نگاه بان است
وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ

آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝ وَتِلْكَ عَادٌ
جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا
رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ۝ آنگه گفت چون مدت
آن کافران بسر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد و فرمان دادیم بهلاک ایشان هود را
گفتیم که از میان ایشان بیرون رو که تا تو اینجا باشی من ایشان را عذاب
نفرستم و حق سبحانه و تعالی هیچ امتی را هلاک نکرده که پیغمبر در میان ایشان بود
حق سبحانه و تعالی ما هود را نجات دادیم و کسانی را که بهود ایمان آورده بودند
برحمت و بخشایش خود از عذابی درشت و سخت آنکه باز نمود که آن عذاب
ایشان را از ظلم بود و بعد از آن گفت که آن قبیله عاد جحود و انکار کردند آیات خدا را
و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران خدای و متابعت کردند
و فرمان بردند امر هر ظالمی و متکبری ستیهنده را یعنی رؤسا و مهتران خود
در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و آثار و مقابر ایشان باقی ماند
هر که ایشان را بیند ایشان را لعنت کند در عقب ایشان باشند و تابع ایشان
کردند درین دنیا لعنت را و در روز قیامت هم در لعنت و عذاب باشند
و عقوبت باشد که این جمله ایشان از آن است که بخدای کافر شدند که هلاک باد
و عذاب مر عادی را که قوم هود پیغمبرند وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ
صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ

ثم توبوا إليه إن ربي قريب مجيب قالوا يا صالح قد كنت فينا

مرجوا قبل هذا أتنهانا أن نعبد ما يعبد آباؤنا و

إننا لفي شك مما تدعونا إليه مريب

بقبیله ثمود فرستاد برادر خود ایشان را که یکی از جمله ایشان بود صالح پیغمبر را علیه السلام
او همان گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت ای قوم من خدای را پرستید که
شما را جز اوی خدایی نیست او آن خدایست مستحق عبادت و سزاوار طاعت
شما را بیافرید از زمین یعنی پدر شما آدم را از خاک و شما را از نطفه آب که آن
هم از خاک تولد می کند که غذای شما جز آن نباشد خاک حاصل نمی شود و شما را
مدتی در روی زمین زندگانی داد و ممکن کرد اینجا در عمارت کردن زمین
و عمر دراز داد و ممکن کرد اینک شکر این نعمت را وی را پرستید و
از وی استغفار و آمرزش خواهید و باز گردید. او گرانی بدانید که خدا وند و آفریدگار
و پروردگار من نزدیکست بجمله خلایق برحمت خویش اجابت کننده دعای
بندگان خویشتن است شود و بحسب مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر علیه السلام
بر وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح تو در میان ما مردی بودی
که ما را بتو امیدها بود در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع باشد با ما از تو این
توقع نبود که ما را از عبادت معبودان که پدران ما آن را پرستیده اند منع کنی و باز
داری و این غرض را از پیغمبران گفتند که تو دعوی صالح در میان ایشان بود هیچ
او را امتحان کرده بودند و آزموده او امینی استوار بود و پارسا و مستجمع خصال
خیر بود و مجتبی است خدای تعالی هر قومی که پیغمبری فرستاد از ایشان
بر احوال او مطلع بودند و او را شناخته بودند و سیرت و طریقه او ایشان را
معلوم بود تا چون دعوت کند قریب تر باشد باجابت دعوت او و آنکه از ان

ایشان را بدیع

ایشان را بدیع آید که او کاری دعوی دارد بصورت استفهام در امر مبعثی تقریع کنند
اتنهینا ما را منع می کنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی که بتهمت می افکند
ما را از آنچه تو دعوت می کنی و این از برای آن گفتند که ایشان از دین او واجد
خلق را از دعوت می کرد خبری نبود چون او دعوی کرده معجز نمود ایشان نظر کردند

قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربي وآتاني منه رحمة

فمن ينصرني من الله إن عصيته فما تزيدونني غير تخسير ويا قوم

هذه ناقة الله لكم آية فذروها تأكل في أرض الله ولا تمسوها

بسوء فيأخذكم عذاب قريب فعقروها فقال تمتعوا

في داركم ثلاثة أيام ذلك وعد غير مكذوب

صالح پیغمبر علیه السلام ایشان را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید و هیچ می دانید
که اگر دین شما را دعوت می کنم بر حق باشم و حجت بود و دلیل بر آنکه می گویم از خدای من مرا
از خود رحمتی داده بنبوت داده باشد پس در خدای عاصی شوم شما و نگاه داشت جانب شما
و این رسالت ادا نکنم کیست که مرا از عذاب خدای نگاه دارد و با شما خود گمراه و یاری
مرا شما جز خسارت و زیان کاری نمی افزایید این حجت که شما دارید از اقتدا کردن
بپدران در دین بتقلید ایشان بودن ما اگر من این کنم که شما می گویید من
عشایر کسی باشم که زیان کند که بر از کیا بدیگر یا اگر فرمان خدای را
و زیان شما بر من در دست من همین ماند که خود را خاسر خواهم با معجزه اگر گفته باشید
آنکه حجت ناقه کرد که با قتراح ایشان معجز نمود بود و بر آن وجه که خواسته بودند

از سنگ ناقه بیرون آورد و چایشان ان نیت که ان می کردند که ان ناقه را بکشتند چنانکه قصه
وی در سورة اعراف رفت گفت ای قوم این ناقه خداست و او را ملکی و خداوندی
دیگر نیست جز از خدای چنانکه دیگران است و او آیتی و دلالتی هست مر شما را بگذارید
او را تا در زمین خدای می خورد و از آب و گیاهی که خدای او را مباح کرده است می چرد
دست بیکسو دراز مکنید و هیچ تعرض مکنید و ازی کردن و کشتن و هیچ بد
که بگیرد شما را و برسد بشما عذابی که بشما نزدیک است ایشان بگفتار صالح پیغمبر
علیه السلام التفات نکردند ناقه را پی کردند و بکشتند بر آنکه صالح ایشان را
گفت هم اکنون تا امروز تا سه روز نرسد که شما عذاب خدای رسد شما تمتع
و برخورداری گیرید در سراهای خویش سه روز که پس از سه روز شما را زندگی
نمانده است و این وعده ایست که در وی هیچ دروغی نیست فلما جاء

أمرنا نجينا صالحا والذين آمنوا معه برحمة منا ومن خزي

يومئذ إن ربك هو القوي العزيز وأخذ الذين ظلموا الصيحة

فأصبحوا في ديارهم جاثمين كأن لم يغنوا فيها ألا إن ثمود

كفروا ربهم ألا بعدا لثمود بر آنکه ظلم و طغیان ثمود بغایت
رسید و عصیان ایشان بنهایت انجامید و ایشان مستوجب عذاب و سزاوار
عقاب و هلاک شدند و قصد صالح بکشتند و فرمان ما در رسید که عذاب و استیصال
ایشان را صالح را نجات دادیم با آنکه وی را گفتیم از میان ایشان بیرون شو و کسانی را
که ایمان آورده بودند با وی نجات دادیم برحمت خویش ایشان را از رسوایی و نکال
و فضیحت و مذلت آن روز بدرستی و حقیقت خدای تو و پروردگار تو توانا
و ارجمند و بی همتاست قاهر و غالب است کسی را عنه نتواند کرد

بیان کرد که ایشان را چگونه هلاک کرد و فرا گرفت کسانی را که ایشان ظلم کردند با واز عظیم
بانگی بزرگ و آن جبرئیل بود علیه السلام که بانگی بر ایشان زد در آخر شب همه بجای مردند
بر نکشتند ایشان از هیبت آن بانگ همه برای خود بروی در افتاده و مرده تا چنان شدند
که پنداشتی که ایشان خود هرگز نبودند در آن سراها و زندگانی نکردند
و مقیم نبودند و این عذاب ایشان را بلائی بود بعدل بود و سبب کفر ایشان بود که هلاک شدند

ولقد جاءت رسلنا إبراهيم بالبشرى قالوا سلاما قال سلام

فما لبث أن جاء بعجل حنيذ فلما رأى أيديهم لا تصل

إليه نكرهم وأوجس منهم خيفة قالوا لا تخف

إنا أرسلنا إلى قوم لوط وامرأته قائمة فضحكت

فبشرناها بإسحاق ومن وراء إسحاق يعقوب قالت

يا ويلتى أألد وأنا عجوز وهذا بعلي شيخا إن هذا لشيء

عجيب قالوا أتعجبين من أمر الله رحمة الله وبركاته

عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد

بدرستی که آمدند با ابراهیم پیغمبر علیه السلام رسولان ما یعنی فرشتگان بشارت دادن
و ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند علیهم السلام امام جعفر صادق گفت علیه السلام

چهار ایشان فرشته بود و گفته اند که نه کس بودند یا ده کس بودند هم گفته اند
بر صورت امردان پاکیزه و این وقت بود که ابرهیم را از ساره فرزند نمی شد که او پیر شده بود
و ابرهیم را اندر فرزند بود ساره را کنیزکی بود نام او هاجر جوان زد را کنیز برای نگاه داشت
دل ابرهیم او را با برهیم داد ابرهیم علیه السلام او بی خلوت کرد اسمعیل از وی در وجود آمد
و نور محمدی در پیشانی وی بود ساره را از این رشک آمد حق تعالی گفت که ایشان را از اینجا
ببر تا ساره ایشان را نه بیند از اینجا بمکه چنانکه قصه این گفته شده است حق تعالی
خواست تا بجای احسان که ساره کرد و با مکافات کند و آن رنج که بسبب اسمعیل رسید
اسمعیل علیه السلام هاجر را می‌رسید جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین تا رفتند با هلاک
قوم لوط تا از پیامبر شدند و ابتدا با برهیم کردند و بشارت فرزند آوردند برهیم سنت
و بنا دشمن و نگاه داشت ادب بر حسب عادت گفتند سلاماً یعنی سلام می کنیم
سلام کردنی سلام بر تو باد و بسلامت باد ابرهیم ایشان را جواب داد و گفت سلام
یعنی کار شما و کار ما سلامت است آنکه ابرهیم علیه السلام هیچ درنگ نکرد
و دیر نماند از آنکه ایشان را گوساله بریان کرد و آورد بر حسب عادت خود که مهمانان را کرد
در حضرت که این فرشتگان بنزدیک ابرهیم علیه السلام بر صورت مردانی که هیچ چشم مانند
ایشان ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش و روی نیکو گفتند
یا خلیل الله مهمان خدای گفت چگونه نخواهم ایشان را در گرفتند بخانه بردند و بنشاندند
و ساره را گفت امروز مهمانان آمده اند که در همه عمر خویش از ایشان نیکوروی‌تر و نیکوخوی‌تر
و نیکوبخت‌تر ندیده ام برای ایشان طعامی بیار او گفت درین وقت هیچ طعامی
حاضر نیست و هیچ گوشت نیست گوساله ایست که او را می پروردم و دست و پای او را
بجناب بسته ام و زنگله مهره در گردن وی بسته از دوستی که بوی می داشت
از برای دل ابرهیم بفرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند بتعجیل و پیش ایشان
آوردند ابرهیم علیه السلام نشست بر عادت خود برسر با نکند و گمان
برد که ایشان طعام می خورند ساره از پس پرده نگاه کرد ابرهیم را علیه السلام
بخواند و گفت که این مهمانان تو طعام نمی خورند بیامد و گفت چرا طعام

نمی‌خورند

نمی خورند گفتند که تو کار خویش کن که ما کار خود می کنیم ابرهیم باز طعام آورد
ایشان هم نمی خوردند ابرهیم علیه السلام آن حال بدید بترسید که ایشان را کینه
و مکری دارند این آنست که خدای گفت فلما رآی ایدیهم جواب ابرهیم
دید که دستهای ایشان بطعام نمی رسید و نمی خوردند از ایشان بترسید و انکار کرد
حال ایشان او در دل خویش از ایشان ترس یافت ایشان چون بدیدند که ابرهیم را از حال
اندیشناک شد گفتند لا تخف ای ابرهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط
فرستاده اند اگر گویند که ابرهیم علیه السلام بچه دانست که ایشان فرستاده اند گویم
بجهت آن بود که ایشان دعا کردند تا خدای تعالی گوساله را زنده کرد ایشان
گوساله زنده گشت و در چرا کردن ایستاد و نیز بزاد و دانند که آن خدای که قادرست
بجاکه مرده زنده کرد اند قادر باشد که او را به پیری و عقیمی فرزند دهد این دیگر
آنست که چون ساره گوساله که محبوب او بود و بعوض فرزند او را می داشت چون
برای رضای ابرهیم را بکشت حق سبحانه و تعالی وی را گفت چون محبوب خود را ایثار
کردی پس ترا عوض بدهم بهتر از آن و نیز آنرا زنده کردانم تا آن تعجیل باشد آن اجل
اگر گویند که روا بود که ابرهیم طعام پیش فرشته نهد با آنکه دانسته که ایشان طعام نخورند
گویم که این پیش از آن کرد که دانست که ایشان فرشته اند برای آنکه ایشان بصورت
بشر بودند و نیز این معتقد نتوان داشت روا بود که ورا اعلام نکرده باشند که فرشتگان
طعام نخورند اگر گویند شاید فرشتگان بصورت آدمی باشند با آنکه ایشان لطیف اند
و ایشان کثیف یعنی گفته اند که ابرهیم علیه السلام چنان نمود که ایشان را نیز بیند
چنانکه سرابی چنان نماید که ابتدا آب باشد دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی
ایشان را بصورت بشر کرده در آن استعانی بود چون ایشان گفتند که ای ابرهیم ما را بقوم
لوط فرستاده اند نه بقوم تو درین حال ساره زن ابرهیم بر پای بود و از پس پرده
حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره دختر عم ابرهیم بود مقاتل و کلبی گفتند
خنده وی از بهر آن بود که ابرهیم علیه السلام چگونه از سه کس بترسید با آن خشم و خدم
بسیار که داشت قتاده گفت از غفلت قوم لوط بخندید دانا که هلاک ایشان

نزدیک بود عبدالله عباس گفت از تعجب بخندید که ایشان نه میخوردند و مگر ایشان نبودند
عکرمه گفت که ضحکت ای حاضت ساره را که در پس پیری ... بود حیض آمد
فبشرناها ما او را ساره را بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق
بفرزندزاده یعقوب نام مرا فرزند فرزند بود یعنی از فرزند فرزند اسحق یعقوب است
ساره چون این بشارت شنید از سبیل تعجب گفت و مانند زنان طپانچه بر روی خود زد
و گفت که ای وای بر من هی من فرزند آیم بدین حال رسیده و چنین پیر گشته
نود و دو ساله بود و بروایت مجاهد نود و نه ساله گفت از من پیر چگونه فرزندی
با چنین شوهری پیر که مر است و او را صد سال بود بدرستی و حقیقت که این کاری
سخت عجب است فرشتگان ساره را جواب دادند و گفتند از کار خدا
تعجب می کنی از کار خدای این عجب نباشد از آنکه دعا کرده اند اهل بیت ابرهیم را
گفتند رحمت خدای و برکات خدای بر شما باد که اهل بیت ابرهیمید
که او خدای ستوده است و بزرگوار   فلما ذهب

عَنْ إِبْرٰهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

إِنَّ إِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يَا إِبْرٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ

حق سبحانه و تعالی حکایت می کند از ابرهیم و می گوید که چون برفت از ابرهیم
واو ایمن گردید و بشارت بفرزندی یافته بود و دل او ساکن شد با ما بمجادله
که او با فرشتگان بود مجادله می کرد بعضی سوال می کرد از ایشان در حق قوم لوط و مجادله
می کرد و آن سوال و جواب باشد برای خبر وی از آن سوال و تردد در کار ایشان چنان
خواند چه لوط علیه السلم خواهر زاده ابرهیم بود و مجادله آن بود که می پرسید که این

عذاب عام بود یا خاص و لا محاله واقع خواهد شدن یا رحمت خدای در خواهد رسید
و لوط را او خود ... اند که مجادله ابرهیم را علیه السلم منع کرد و گفت ابرهیم حلیم
و بردبار است و بسیار آه کننده است و با خدای گردنده است آنگه
گفت یا ابرهیم اعرض عن هذا این دلیلست بر آنکه ابرهیم علیه السلم تعرض
آن کرده که در حق ایشان شفاعتی کند یا دعایی کند تا فرشتگان وی را
جواب دادند و گفتند ای ابرهیم از این در گذر و از این کار اعراض کن که
فرمان خدای تعیین ... است و عذاب ایشان را واجب و لازم شده است با ایشان عذاب
آینده است که بهیچ حال باز نگردد و از ایشان رد نشود در بعضی تفاسیر روایت
که مجادله ابرهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند
ایشان را نیز هلاک کنند گفتند گفت اگر چهل باشند گفتند نه گفت اگر
سی باشند گفتند نه گفت اگر ده باشند گفتند نه و همچنین مجادله تا یکی گفتند
گفت پس لوط در میان ایشانست جواب دادند که نحن اعلم بما فیها
لننجینه او را نجات دهیم و اهل او را مگر زن او را و باقی را هلاک کنیم
ابن جریج گفت در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار هزار مرد بودند   ولما جاءت
ذرعا وقال هذا يوم عصيب

رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ

إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ

بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي

أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ

مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي
إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ

گفت
این فرشتگان چون از پیش ابرهیم علیه السلم بیرون آمدند بنزدیک لوط آمدند چنانکه
ولمّا جاءت رسلنا ... چون رسولان ما بلوط علیه السلم آمدند لوط بسبب ایشان دلتنگ
گشت و اندوهگین گردید از بهر آنکه ایشان بصورت امردان بودند که در زمین کسی بجمال
ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان ندیده بود و لوط سیرت بد قوم خود می‌شناخت
و میدانست بر ایشان بترسید فسادی، و سدی گفته است فرشتگان نزد ابرهیم
پیغمبر علیه السلم بیرون آمدند و در وی بشهرهای قوم لوط نهادند و آن پنج ده بود سدوم
وعامورا و داذوما و صعوائیم این چهارده کافر بودند و ده پنجم صعد بود
و اهل آن بلوط ایمان داشتند آنرا هلاک نکردند چون بیامدند لوط را در زمین
خود یافتند که کاری می‌کرد پیش او رفتند و او ایشانرا نشناخت الا آنکه
بر صورت آدمی بودند گفتند که ما مهمانی تو آمده‌ایم لوط چون حسن و جمال
ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که ایشانرا می‌شناخت بفعلی
و قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریبی را بمهمانی بخانه خود نیاوری تا ایشان
بخانه بر ندوان یعنی فاحشه ایشانرا روا باشد لوط علیه السلم در پیش ایشان ایستاده
میرفت و خدای تعالی ایشانرا گفته بود که تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ندهد
ایشانرا هلاک مکنید لوط در راه بدیشان نگاه کرد و گفت هیچ خبر دارید
که این دهها و شهرها چه جایست گفتند چه جایست گفت بتر جایی
بفساد و در همه زمین از این مردمان پلیدتر و مفسدتر نیستند و این معنی چهار
بار باز گفت لوط ایشانرا براهی برد که کسی ایشانرا نبیند مگر مردمان
سرای وی زن لوط چون ایشانرا بدید بیرون آمد و گفت در سرای لوط مهمانانی
آمده‌اند که چشم کس بجمال ایشان آدمی ندیده است ابوحمزه ثمالی گفت که او کس
فرستاد بقوم و گفت هیولنا عجبا برای عجبی بیایند ... خوش
و این کنایت باشد بنزدیک ایشان از دعوت بفاحشه و این تا امروز زبانی است
بزبانی که میان آن قوم را شد که این معامله کنند ذکر خبر می‌آید که خدای
تعالی او را مسخ کرد و حجری گردانید چون قوم خبر یافتند بسرای لوط آمدند

وگرد سرای وی فرو گرفتند چنانکه گفت وجاءه قومه یهرعون الیه
می‌شتافتند و پیش از آن ایشان کارهای ناشایست می‌کردند و گفتند ای لوط
اینهارا از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده، و گفت ای قوم بر دید مرا
حرمتی بنهید این جماعت که دختران منند ایشانرا بخواهید بنکاح تا شما هم
که ایشان شمارا پاکیزه‌تر و حلال‌ترند از خدای بترسید و مرا در پیش مهمانان من
رسوا مکنید و شرمسار مگردانید در میان شما هیچ مرد نیک صالح نیست در اخبار
و تواریخ آمده است که لوط را یک دختر بیش نبود ایشان جماعتی بسیار بودند
چگونه گفت هؤلاء بناتی هنّ اطهر لکم گفته‌اند که ایشانرا مهتری بود
رئیس مطاع خطاب با وی کرد خواست تا رضای وی حاصل کند
تا بوی دفع شر ایشان کند و جوابی دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست
و ایشانرا بمنزله پدر بود چنانکه زنان رسول ما را بمنزله مادر از آن ذکر
گویند که شاید که او دختران خود را عرضه کند بنکاح با کافران گفته‌اند که
او این بشرط اسلام گفت او را دعوت باسلام کرد آنگه بعوض نکاح و نیز
روا بود که این در شرع او روا بود، باشد چنانکه رسول صلوات الله علیه
در بدایت اسلام دختر خود را بعتبه داد و دیگری بابوالعاص ابن الربیع داد و گفتند
وگفتند که تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حجی و رغبتی نیست و تو
میدانی آنکه مراد و مطلوب ماست چون از وی فرو ماند گفت اگر مرا منع کردن شما
نیروی قوتی بودی شما را دفع کردمی یا اگر کسی یافتمی که جای کنی باشد در منع
کردن شما پناه و ما وی بوی گرفتمی جبرئیل علیه السلم این سخن بشنید گفت
انّ رکنک لشدید در گشای و ما را با ایشان گذار

قالوا یا لوط انّا رسل ربّک لن یصلوا الیک فاسر باهلک

بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک

إنه مصيبها ولا يلتفت منكم ما اصابهم ان موعدهم

الصبح أليس الصبح بقريب   چون فرشتگان جزع لوط دیدند و [تغلّب]
ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان خدای توئیم ما را فرستاده اند تا ایشان را
هلاک کنیم تو غمگین مباش که ایشان بتو نرسند و ترا گزند نتوانند رسانیدن
لوط علیه السلم در بگشاد ایشان آهنگ فرشتگان کردند جبرئیل پر بر روی ایشان بزد
و همه را کور کرد اینچنانکه گفت فطمسنا على اعينهم ایشان
بانگ کنان از سرای بیرون آمدند با چشمهای کور هیچ گونه راه نمی دیدند گفتند
ای لوط با ما بد اکنون تا فردا کار تو بسازیم فردا جادوان را بسرای خود آوردی تا ما را
کور کردند بسحر لوط گفت کاشکی مرا رنجه دارند فرشتگان گفتند
که ما ایشان را نگذاریم که ترا رنجه دارند گفت موعد هلاک ایشان کی است
گفتند وقت صبح گفت دیر باشد گفتند الیس الصبح بقریب صبح نزدیک است
تو ای لوط برو و اهل خود را ببر بقطع من اللیل بپاره از شب ضحاک گفت
ببقیة من اللیل بناید که کسی از شما باز پس نگرد و بعضی مفسران گفتند
که این حسته است که ایشان متمنی بودند تا آنکه باز پس نگرند و بهری گفتند
کنایتست تا آنکه هیچ اندیشه مدار بدو بر هلاک ایشان و لشکر مدار بدل الا امرأتك
مگر زن تو که آنچه با ایشان رسد باو نیز خواهد رسیدن که او کافرست
همچو ایشان لوط علیه السلم بیرون آمد از شهر و گفت ای قوم باید که کسی از
پس ننگرد که هرکه باز پس نگرد عذاب باو رسد چون از شهر بیرون آمدند
پاره برفتند هدّی عظیم و آوازی سخت شنیدند کسی باز پس ننگرید مگر زن
لوط که باز نگریست گفت واقوماه و بر ایشان تاسف خورد سنگی بیامد و بر
او آمد و او را هلاک کرد و اصح آنست که لوط زن را با خود نیاورد چه دانست
که او کافرست و لا بد هلاک خواهند شد چو ایشان گفتند که موعد
عذاب ظالمان وقت صبح است لوط استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان

گفتند

گفتند چه بتعجیل است صبح نزدیکست   فلما جاء امرنا

جعلنا عاليها سافلها وامطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة

عند ربك وما هي من الظالمين ببعيد   چون صبح برآمد و فرمان خدای تعالی در رسید
بهلاک ایشان ما آن دیهها را زیر و زبر کردانیدیم و بر ایشان سنگ باریدیم
جبرئیل بیامد و پر فرو کرد و آن پنج شهرستان را برکند و بر پر گرفت
و بر هوا چندانی برد که آواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند
و آنگه زبر کردانید و بریخت در خبرست که چون این آیت آمد در صفت جبرئیل که
ذی قوة عند ذی العرش مكين مطاع ثم امين رسول صلی الله علیه وسلم
جبرئیل را گفت مرا خبر ده از قوت و مکانت و طاعت خود اما قوت خدای تعالی
مرا و موده تا شهرستان قوم لوط را برکندم از بیخ و بر پر گرفتم و در هوا چندان بردم
که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند و آنگه زبر کردانیدم اما مکانت و قطاعت
من در آسمان چنانست که اگر من گویم رضوان و مالک را بهر وقت که خواهم که در بهشت
یا دوزخ بر گشایند بی اختلاف نکنند و بگشایند اما امانت من تا الحاجت
که خدای سبحانه و تعالی هر پیغمبری که فرستاد هیچ کس را بروحی ایشان امین نداشت
الا مرا آنگه حق سبحانه و تعالی بفرمود تا سنگ بر ایشان بارید و گفته اند
که سنگ بارید بر آنها که غایب بودند از شهرها و راهها که وامطرنا عليها حجارة
مقاتل بن سلیمان گفت مجاهد را پرسیدم از قوم لوط کسی بماند گفت مگر یک مرد
که چهل روز بماند گفت چگونه گفت در حرم بود سنگی بیامد تا برو آید فرشتگان
رد کردند آن سنگ برفت و بیرون حرم بایستاد تا آن مرد چهل روز بیرون آمد
آن سنگ برو آمد و او را هلاک کرد ابو سعید خدری گفت آنانکه این کار کرده اند
سی و اند مرد بود بتعجیل رسیدند خدای سبحانه و تعالی چهار هزار مرد را هلاک کرده
برای آنکه معروف بودند و منکری نکردند ابا بکر عباس گفت از امام محمد باقر علیه السلم

برسید که خدای تعالی زنان را بکنا. مردان نکرفت کفت نه چنانکه مردان مردان
زنان بزبان مشغول بوند حجارةً من سجیل مفسران سخن خلاف کرده معنی
سنکی بود اول سنک و آخر کل عبد اسعباس کفت معربست یعنی سنک کل
نهاد. کفت کل بود بیانش قوله لنرسل علیهم حجارة من طین حسن کفت
اصلش کل بود خدای تعالی آنرا سنک کرد ابن زید کفت
از نامهای آسمان دنیا است عکرمه کفت نامه دریا بیت در هوا معلق اینجا در
زمین انداختنا که فرود آمد منضودٍ بهم نهاده. بهری بالای بهری مسومةً
بر کرده تاشان عذاب برزده یا بر هر سنکی نام صاحبش بر نوشته عند ربک
یعنی معروف و مشهور بود نزدیک خدای تعالی و ما هی من الظالمین ببعید از قوم لوط
و آنان که مثل ایشان عمل کنند انس روایت کرد که رسول صلوات الله علیه
من جبرئیل پرسید از این آیت کفت مراد ظالمان امت اند هیچ ظالمی نیست از
امت تو الا که در معرض سنکی است از آن سنکها تا فرود آید بوی قوله تعالی

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ

غَيْرُهُ ۖ وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ

وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ و فرستادیم بمدین برادرشان
در نسب شعیب را کفتند که مدین نام قبیله است و کفتند هو مدین بن ابراهیم
و شعیب فرزند زاده مدین بود شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین و فرمود که ای قوم بپرستید
و کم مکنید که من شما را می بینم که با خیرید یعنی مال بسیار و تن درستی کنند
ای نمی بایستی که نعمت و دولت و فراخی تحط و تنکی بدل کنید که شما را کاهش
تا آفت از شما باز شود و بلا از شما کرده که من بر شما می ترسم که روزی محیط تا شود
و کرد شما در آید و شما را هلاک و نا چیز سازد و یا قوم اوفوا

الکیال

الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ شعیب علیه السلم قوم خود را بامر معروف فرمود
و کفت ای قوم پیمانه و ترازو راست دارید تمام بپیمایید و تمام بسنجید با راستی
و عدل نه زیاده و نقصان و کم مدهید مردمان را و فساد مکنید در زمین
بکم سنجیدن و دزدی و غارت کردن و غیر آن و بدانید که یعنی فساد مکنید
و فساد پیشه مکیرید تا بمنزله حال و صفت شما کردد بقیة الله یعنی آنچه خدای
باقی کذاشته است از حلال آن شما را بهترست اکر هیچ ایمان دارید و کفتار مرا در
باور کنید و من شما نکهبان و حفیظ نیستم اعمال شما را نکاه ندارم من پیغمبرم
و نصیحت کر شما امر یعنی بر من جز بلاغ و رسانیدن نیست و حساب کذ که با اعمال شما

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن

نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ۖ إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ قَالَ

يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ

رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ ۚ

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ۚ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ۚ عَلَيْهِ

تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ایشان شعیب را علیه السلم کفتند بر سبیل

واستهزا کنهی نماز میفرماید ترا واین برای آن کفتند که وی بسیار نماز بود که
مارها کنیم آنرا که پدران ما می پرستیدند از بتان یا آنکه با مال خود بکنیم آنچه
خواهیم آنکه بر سبیل تهکم کفتند تو مردی حلیمی و رشیدی و عاقلی و مرد بار شعیب
جواب داد و کفت ای قوم اکر ببینید و دانید که اکر من بر حجت و نصرت باشم
از خدای خود مراد و ست باشد و روا بود که شما را بترک عبادت اصنام نهی کنم
و روزی داده باشد مرا از نزدیک خود روزی نیکو و مراد باین نبوت و حکمت است
و کفته اند که ایمان و حکمت است و هدایتست برای آنکه با علام و توفیق
اوست و ما ازید آنکه خلاف کنم شما را از نهی کنم و همچنین باید که داعی
اول خود باز ایستد از آنچه دیکری را باز میدارد و نمی خواهم الا اصلاح کار شما
مادام که توانم یعنی همیشه تا زنده باشم اصلاح کار شما خواهم تا توانم و توفیق من نیست
الا بخدای و توفیق هر آن لطفی باشد که مکلف اختیار طاعت کند علیه توکلت
بدو اعتماد کردم و با درکاه وی رجوع کنم ویا قوم لا یجرمنکم

شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او

قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید واستغفروا

ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود

ای قوم خلاف و عداوت من از آنجا که من شما را دعوت میکنم بخدای تعالی و منع میکنم
از تطفیف باعث بر آن نشود که بر شما رسد عذابی مانند آنکه بقوم نوح رسید یا بقوم هود رسید
یا بقوم صالح رسید از صیحه و قوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس دور نیست که
قوم لوط هلاک شده اند و شما دیار ایشان می بینید و بر آن کذر میکنید و آنکه کفت
استغفار کنید مراد آنست که آمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید و با درکاه او کردید

خدای من بخشاینده و دوستدار مطیعانست قالوا یا شعیب

ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک فینا ضعیفا ولولا

رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز قال یا قوم ارهطی

اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا

ان ربی بما تعملون محیط ایشان کفتند ای شعیب ما نمیدانیم و در نمی یابیم
بسیاری از آنچه تو میکوئی یعنی دشنا نیز بدار که کفتار تو نخواهیم شنیدن
و ما ترا در میان خود ضعیف و بی یار می بینیم اکر خواهیم که ترا برنجانیم میتوانیم
المراعات وحمایت داشت خویشان تو میکنیم ولولا رهطک که اکر نه خویشان
و قوم تو بودندی که ما از ایشان شرم میداریم ترا سنکسار میکردیم و تو بر ما عزیز نیستی
بلکه قوم تو عزیزند شعیب کفت ایشانرا که ای قوم رهط من و کروه من عزیز
تر اند بر شما از خدای و شما خدایرا و کار و عبادت ویرا پس پشت انداخته اید و ما ان
هیچ مبالات نمیکنید بدرستی که خدای من آنچه شما میکنید عالم و داناست

ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون

من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب وارتقبوا

انی معکم رقیب ولما جاء امرنا نجینا شعیبا

والذین امنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا

لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ای قوم بکنید انچه می توانید و مقدور شما ست
بر حالت و هیاتی که شما راست از کفر و عداوت که من نیز بکنم انچه توانم بر حسب
انچه خدای در عهد من از نصرت و قوت و روزی بود که شما ببینید که کیست انکه
عذابی باو رسد که رسواش گرداند یا زود بود که ببینید ان بتحقیق که بدو اید
عذاب و انکس که او کاذبست و دروغ زن بود وارتقبوا و چشم دارید و بنگرید
عاقبت در سرانجام را که من نیز با شما نگرنده و چشم دارنده ام ولما جاء
وانکه کامد فرمان ما بهلاکت ان قوم برهانیدیم و بخاتدادیم شعیب را و آن
مومنانی را که با وی بودند برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت انانرا که ستم کرده اند
صیحه و اوازی برکشته اندایشان را بامداد امدن در سرا افتاده و برجای خود
عانند و مرده در سراهای خود در حضرت که جبرئیل علیه السلام اوازی کرد ایشان
همه برجای خود بمردند گویا که هرگز نبودند بخبر ایشان ماند نه اثر هلاک باد مدین را
چنانکه هلاک شد ثمود و دور شدند از رحمت چنانکه ثمود دور شدند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ

وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ

قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ

وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ

بدرستی که فرستادیم موسی را علیه السلام بآیات و حجج و دلایل و حجت ظاهر و خالص

از عقوبه و تیسیر سلطان از حجت بلیغ ترست برای انکه حجت علم باشد همه جای
و سلطان در حجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد و برای انش سلطان خوانند
که مردم بروشنایی او را بر نگاه تسلیط اسنوان در روغن زیت است که از و چراغ
افروزند او را بسوی فرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم بر ایشان متابعت
فرعون کردند و فرمان او کار بسته اند و رسول را رها کرده اند و کار فرعون
و فرمان وی برشد و صلاح نبود و داعی با خیر و مصلحت که بیان حال فرعون کرد
گفت که در پیش قوم خود می اید روز قیامت تا انکه که با تش دوزخ رسند
وایشانرا با تش دوزخ برد و بد جایی است دوزخ که در روند و ورد برای تسکین
حرارت و تشنگی باشد و این حرارت بیفزاید و در پی ایشان داشتند در سرای دنیا
لعنتی و در روز قیامت یعنی در دنیا و اخرت لعنت و عذاب خدای بر عقب
ایشان برند و از ایشان مفارقت نکنند نه در دنیا و نه در اخرت و بد عطاست
عطا داده ایشان یعنی لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت نکند

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ

آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ

وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ انچه ذکر او وصف ان اخبار هلاک کرده شدگان
بعضی از خبرهای هلاک شده و خراب کرده است و بعضی از ان قایم است و ایستاده
بعضی دیوارهای او و بعضی افتاده یعنی از و اثری مانده و حصید درود باشد
و این عبارتست از دیوارهای افتاده اگر کشتیم انچه کردیم با ایشان در دنیا
از عذاب ایشان مستحق ان بودند و ما بر ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ستم کردند

از عقوبه تو...

بانکه بکفر و نتوا امر ایشان عود نه چون عذاب ما بدیشان رسید تباه و خدایان ایشان سود نکردند و عذاب از ایشان باز نداشتند هیچ چیز و هیچ نوع و نیفزودند ایشان را خدایان ایشان جز هلاک و زیانکاری وَكَذَٰلِكَ

أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ

لَهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ حق سبحانه و تعالی تحذیر می‌کند و می‌ترساند از عاقبت در اخبار اهل شهری و اهل دهی را می‌گوید همچنین باشد که خدا چون فرا گیرد شهرها را بعذاب و هلاک سبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن و رنج و عذاب او سخت و دردناک باشد چون بگیرد سخت بگیرد بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد و قصه آن گفته آمد از عذاب امم ماضیه بتحقیق نشانی هست کسی را که از عذاب آخرت بترسد یعنی چون نظر کنند در عذابی که در دنیا بایشان فرود آمد بدانند که عذاب آخرت سخت‌تر باشد از عذاب دنیا از فسق منزجر گردد و از کفر باز گردد آن روزیست که جمع کنند مردمان را برای آن روز و آن روزیست که در وی حاضر شوند وَمَا نُؤَخِّرُهُ

إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ

وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ

فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ و ما تاخیر نمی‌کنیم آن روز را الا برای اجلی و وقتی که شمرده باشد

برای ساعاتی و اوقاتی معدوده شمرده تا بنهایت آن رسند روزی که بیاید آن روز مشهود هیچ نفسی سخن نگوید مگر بدستوری وی در حضرت که روز قیامت چون جلال پروردگار صعب باشد یارا ندارد قبل رب العزت تا گفتند همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر باشند فرشتگان صفها کشیده باشند گویند ما عبدناک حق عبادتک کیست که او را پرستید چنانکه باید پرستیدن هیچ کس را زهره نباشد که جواب دهد یا این دعوی تواند کرد دیگر باره بگویند آن فرشتگان که همه عمر خود از بدایت خلق عالم تا بنهایت فنای آن عمر خود در طاعت بسر برده باشند آواز بر آورند بزبان عجز و مذلت اقرار دهند و گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منزهی تو ای خدایی که توئی ما ترا نپرستیدیم چنانکه باید پرستیدن این سخن فرشتگان نیز گویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجده و یک تسبیح بسر برده باشند چنانکه در وصف ایشان فرمود يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ و این آیت مناقض این آیت نیست که يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا برای آنکه استثنا کرد و گفت الا باذنه یعنی کسی در این روز سخن نگوید مگر بدستوری وی چون دستوری یابد مجادله در آید تا باشد که بجواب آرد که عذاب از وی دفع شود و آنگه فرمود که مردمان در آن روز بر دو نوع باشند یعنی شقی و بدبخت و بعضی سعید و نیکبخت و مراد شقی کافر و عاصی است و سعید مومن و مطیع که سعادت یافته باشند باختیار و آنکه بیان کرد و فرمود که شقی آنان باشند که بکفر و عصیان خود را اهل دوزخ ساختند و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق باشد و شهیق آخر بانگ خر و اصل زفیر ابتدای بانگ خر است من قولهم للشدید الخلق مزفور و در فتح آن از آن تا آن شد چون او برخیزد شود و شهیق آوازی که از اندرون بیاید باکثرت نفس و اصل او طول مفرط است من قولهم جبل شاهق خالدین فیها در دوزخ همیشه باشند مادام که آسمان و زمین باشد و این سبیل تمثیل دوام ایشانست در دوزخ تا آنکه آسمان و زمین باقی خواهد بود تا ابد معلق کرده اند بدوام آسمان و زمین و نیز در قیامت آسمان و زمین باشد

فاقلت

امثال این آسمان و زمین از آنکه کل ما فوقک فاظلک فهو سماء و کل ما تحتک
فهو ارض هرچه ترا سایه کند آسمان تو باشد و هرچه ترا بردارد زمین تو باشد
و برین تعلیق این تعبیر درست نباشد الا ما شاء ربک مگر آنچه خدای تو خواهد جماعتی
از مفسران گفته‌اند که مراد این استثنا آن اوقات است که ایشان در دنیا باشند و در برزخ
و در موقف قیامت پیش از آنکه به بهشت یا به دوزخ شوند تعالی آنکه چون ذکر کرد
مای ایشان این از خلود بیرون است استثنا بایست کرد که داخل نیست در آن جمله و گفته‌اند
که مراد با الا واو عطف است یعنی و ما شاء ربک سزا از آن باد علیه وجهی دیگر آنست
که استثنا از خلود باشد در نوعی از عذاب دوزخ و نعمت بهشت برای آنکه ایشان را
به انواع عذاب عقوبت فرمایند و به انواع عقوبت عذاب فرمایند و برخورداری دهند
پس معنی این باشد که ایشان جاوید باشند به نوعی عذاب الا آنچه خدای خواهد
ایشان را با عذابی دیگر نقل فرمایند و در بهشت به نعمتی از نعمتهای بهشت جاوید باشند
مگر آنچه خدای خواهد که با نوعی دیگر از نعمتها نقل فرماید و در بهشت
نعیمی از نعمتهای بهشت باشند و وجهی دیگر گفته‌اند که این استثنا نه معنی نقصان
از عدت خلود بلکه تنبیه است بر آنکه آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب
بمشیت و ارادت خدای باشد و دیگری را بر آن قدرت و تمکین نباشد و این چنان بود
که یکی از شما گوید والله لاضربنک الا ان اری غیر ذلک و او را همه عزم زدن باشد
و معنی آن بود که اگر خواهم زنم ترا نتوانم و اینجا معنی آن بود که اگر خواهد که جاوید
نکرداند تواند و بر آن قادر باشد و وجهی دیگر آنست که خروج ایشان از بهشت
و دوزخ معلق کرده است به مشیت خدای و این مشیت نباشد هرگز پس در حال
هرگز از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت پس استثنا برای آن آورد
تا خلود را مؤکد کرده‌اند و وجهی دیگر آنست که الا به معنی لکن بود و معنی آن بود که
دوزخیان در دوزخ جاوید باشند الا آنکسی که خدای خواهد از فاسقان اهل ایمان
که ایشان را بیرون آورد برای ایمان و طاعت کرده باشند و اما در حق اهل بهشت مراد
آن ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند الا آن ایام که خدای خواهد

که ایشان را

در آن حال

که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس بدین وجه شقی و سعید هر دو یکی باشند
که در دوزخ باشند شقی باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند
و این آنست که ضحاک از عبدالله روایت کرد که او گفت مراد با شقیا درین آیت
گروهی اند مخصوص از اهل توحید که خدای ایشان را به دوزخ برد و بمقدار گناه ایشان
ایشان را عقوبت کند و آنگه فرماید تا به بهشت برند ایشان را پس ایشان در حالی
شقی باشند و در حالی سعید به درستی که خدای تو کننده است آنچه خواهد هیچکس
بر او منع نتواند کرد

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ
مَجْذُوذٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا
يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ

تا که

اما کسانی که تابع پیغمبران نیکبخت شدند در بهشت باشند جاویدان و دایم
آسمان و زمین باشد مگر آنچه خدای خواهد از نقل کردن ایشان از نعمتی
به نعمتی دیگر و از نعیمی به نعیمی دیگر و از زمانی به زمانی دیگر یا از دوزخ به بهشت
چنانکه گفت عطا ایشان را دهند عطایی که هرگز بریده نشود و منقطع نگردد
چون قصه کفار گفت و آنچه از آن شد با ایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب
کرد و گفت فلا تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه این جماعت آن را
می‌پرستند ایشان الا آنچه پرستیدند پدران ایشان پیش از آنکه برسد
با ایشان آنچه بدان ایشان رسید از عاقبت و ما نصیب ایشان تمام بدهیم بی نقصانی
این تسلی دل و تخفیف است رسول را صلوات الله علیه و وعید است مر او را [illegible]
کنند از کافران

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

فاختلف فيه ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم وانهم

لفي شك منه مريب وان كلا لما ليوفينهم ربك

اعمالهم انه بما يعملون خبير بدرستی که دادیم موسی را کتاب توریة

فاستقم كما امرت ومن تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصير

پس در وی خلاف کردند بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گفتند تو

ساحری و کاذب خواندند و کتاب ترا افسانه خواندند چه عجب باشد ولولا کلمة

و اگر نه از برای حقی بودی که از خدای تعالی سابق شد در مهلت دادن امت موسی که

خلاف کردند یا در مهلت امت تو گفته ایم که ایشان را در دنیا عذاب نکنیم

هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و بدرستی که

ایشان در شکی اند بشک اندازنده وان کلا بدرستی و حقیقت که هر یکی ازین

خلاف کنندگان را تمام بدهد و تمام دهاد بایشان خدای تعالی جزای اعمال

ایشان هر چه بجهد کرده باشند از امت موسی یا از امت تو و نه آنست که انچه ایشان

کرده اند وی کند پوشیده است بدرستی که او بانچه شما میکنید کار و دانا است

ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله

من اولياء ثم لا تنصرون واقم الصلوة طرفي النهار وزلفا

من الليل ان الحسنات يذهبن السيات ذلك ذكرى للذاكرين

واصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين حق تعالی خطاب کرد رسول را

ادب و گفت ای محمد راست باش و با استقامت رو چنانکه ترا فرموده اند و آنکه

توبه کرد و رجوع کرد از کفر و با تو گروید بعبادت که خدای امر کند ولا تطغوا و طغیان مکنید

و از حدود خدای و شرع در مگذرید که خدای تعالی احوال شما بینا است بانچه میکنید

میبیند عبدالله عباس فرمود که هیچ آیت بر رسول صلی الله علیه وسلم نیامد سخت تر ازین آیت

روزی بعضی از صحابه رسول را گفتند یا رسول الله ما اسرع الیک الشیب پیری زود

بتو شتافت قال شیبتنی سورة هود والواقعة آنکه خطاب کرد امت را و گفت ولا ترکنوا

ای مکلفان از بندگان و پرستاران بناه بظالمان مگروید و با ایشان مجالست مکنید

و میل منمایید که آتش دوزخ و زبانه آتش از ایشان بشما رسد ابو العالیه گفت لا ترضوا

اعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ازین گفت با ایشان مداهنه مکنید حق

گوید در خبر است که من دعی لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه

هر که دعا کند ظالمی را ببقای عمر دوست داشته باشد که در زمین خدای عاصی شود

و نیست شما را بغیر از خدا هیچ دوستی و یاری و کسی شما را نصرت نکند در خبر است که چون روز

قیامت باشد منادی از قبل رب العزت ندا کند گوید این الظلمة واعوان الظلمة

کجا اند ظالمان و یاران و دوستان ایشان همه را جمع کنند حتی من لاق لهم

دواتا و بری لهم قلما تا کسی که ایشان را دوات نیکو کرده باشد و قلمی تراشیده که

همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ اندازند واقم الصلوة و نماز بپای

دار یعنی در دو طرف روز نماز بامداد و نماز دیگر طرف اول نماز بامداد و طرف آخر نماز پیشین

و دیگر و در پاره از شب یعنی نماز شام و خفتن وزلفا من اللیل یعنی پاره از شب

که نزدیک باشد با روز بدرستی که حسنات سیئات را ببرد یعنی نماز پنجگانه گناهان را

اعمال محو کند مفسران گفته اند که این آیت در حق ابو الیسر انصاری فرود آمد

و او خرما فروختی زنی صاحب جمال آمد تا از وی خرما خرد وی را گفت این بخانه که

در خانه بهتر ازین خرما است بنزد من شو زن با وی برفت او آن زن را در خانه در بر گرفت و بوسه داد

زن وی را گفت اتق الله از خدای بترس او دست از زن بداشت و پشیمان گشت پیش رسول

صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله چه گویی در حق مردی که با زنی بیگانه نزدیک

ایشان همه چیزی بود مگر جماع رسول صلی الله علیه وسلم هیچ جواب نداد و منتظر وحی بود

تا وقت نماز دیگر درآمد رسول صلوات الله علیه نماز دیگر بگزارد جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که
رسول صلوات الله علیه فرمود که ابو الیسر کجاست او پیش آمد گفت با ما نماز کردی گفت بلی
یا رسول الله فرمود که خدای تعالی آن نماز را کفارت گناه تو کرد و این آیت فرستاد که ان الحسنات
یذهبن السیئات و بعضی از ائمه اصول گفته اند که مراد آنست که مداومت نماید بر ادای
واجبات و نوافل تا ترک سیئات سهل شود زیرا که نماز ناشکیبا مفارقت سیئات تنبیها ذلک ذکری
یاد کرده است یاد کنندگان را واصبر صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه گیر که خدای تعالی
نیکوکاران را ضایع نکرده اند فلولا کان من القرون

من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا

ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین

وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون

چرا از امتان گذشته گروهانی که پیش از شما بودند که پس ایشان را هلاک
کرد چون قوم عاد و ثمود چرا نبودند ایشان را کردی بازمانده یعنی خداوندان نقل و عقل
و شرف که امر معروف کردندی و نهی از منکر و از فساد در زمین تا پس ایشان را هلاک نکردی
بگناه ایشان الا اندکی استثنا کرد مومنان را و گفت مگر اندکی که ایشان را رها نیدیم از
جمله ایشان برای آنکه امر معروف و نهی از منکر کردند و پی روی کردند آنانکه ستم کردند با آنکه
نهی از منکر کردندشان و نعمت دنیا که ایشان در آن بودند و ایشان خود در اصل مجرم
و گناهکار بودند آنگاه بیان کرد که پس این شهرها که هلاک کردیم از جمله قوم
نوح و عاد و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط نه بر سبیل ظلم بود که پس ایشان نباشم که
هلاک کنم شهرها در حالی که بظلم و نیکوکار باشند ولو شاء ربک
لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک

ولذلک

ولذلک خلقهم وتمت کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة
والناس اجمعین وکلا نقص علیک من انباء الرسل
ما نثبت به فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری
للمؤمنین واگر خدای تو خواستی جمله خلایق را مضطر کردانیدی بقهر و
تا همه یک امت و یک ملت بودندی ولیکن ممکن کردانید ایشان را و اختیار داد
تا بعضی اختیار کردند حق را و بعضی اختیار باطل کردند ولا یزالون و همیشه
ایشان مختلف بودند و خلاف کردند الا آنکس که خدای بر وی رحمت کرد بلطف و هدایت
تا خلاف نکرد ولذلک خلقهم و ایشان را برای رحمت آفرید و ذلک
اشارت است بمعنی رحمت که آن احسان و تفضلات است و نشاید که اشارت باختلاف بود
برای آنکه وی از اختلاف نهی کرده است و کار دهانست آنرا و وجهی دیگر آنست که
راجع است الی کونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان و خدای تعالی خلقان را
برای ایمان و طاعت آفرید کما فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ایشان ایمان نیاوردند و طاعت نکردند و سرکشی و سر برپیچیدند و طریق دیگر نهادند
و از حق دور شدند لاجرم تمام گشت سخن خدای تو در خطاب آنکه لاملأن هر آینه
پر کنند دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع مخبر باشد علی ما اخبر
عنه وکلا نقص علیک و هر قصه که گفتیم برای تو خبر دادیم از خبرهای
پیغامبران آنچه دل بدان ثابت کردانیم بدلالت و حجت که ترا از شبهه منع کند
و دل ترا ساکن کرداند وجاءک و آمد بتو درین سوره یا درین خبرها حق
و موعظتی و پندی مومنان را حق را تعریف کرد برای آنکه ثابت است و موعظت را
تنکیر کرد برای آنکه نوعی از وی خواسته است وقل للذین
لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون

وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ

وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

و بگوی ای محمد کسانی را که ایمان نمی آورند و بر کفر اصرار می کنند که بکنید بر مکنت
و توانایی خود آنچه می توانید ما نیز خواهیم کردن با شما آنچه جزای شماست و بنگرید و
منتظر باشید بلایی را که فرود آید و ما نیز منتظریم جزای عمل را و خدای راست غیب آسمان
و زمین و وی داند و باز گشت کارها با وی باشد او را پرستید و توکل بر وی کن
که خدای تو غافل نیست از آنچه ایشان می کنند کعب الاحبار گفت خاتمه
توریة خاتمه سوره هود است یعنی این آیت
مکیست و صد و یازده آیت از ابی کعب روایت است که رسول صلوات الله علیه
فرمود بندگان را که سوره یوسف علیه السلم بیاموزید که هر که هر مسلمانی که سوره
یوسف بخواند و اهل خود را بیاموزاند و زیردستان خود را خدای تعالی سکرات
موت و جان کندن بروی آسان کرده اند و او را توانایی دهد که بر هیچ مسلمان حسد نبرد

سورة یوسف مائة و احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

مراد بالف انا است و بلام الله و براء رب معنی نیست که منم خدای که می بینم بعضی
مفسران گفته اند که حروف الف لام را ضم کنی الرحمن باشد بر قسم بود یعنی و هم بر آن

که گفته شد

که گفته شد در الف لام معنی این باشد الر یعنی این حروف مقطعه آیات کتابی
روشن و هویدا کنند حلال و حرام و شرایع اسلام است و مراد بکتاب قرآنست
انا انزلناه قرآنا بدرستی که ما فرستادیم او را قرآن عربی بزبان فصیح و لغت عرب
تا وی را دریابید و معنی وی فهم کنید در این آیت دلیلات بر آنکه قرآن محدث است
از آنجا که گفت که وی فرستاده و زبان عربیست و اتفاقست که لغت را انواع صنعه
نباشد و مواضعه قدیم نیست و در این آیت سه دلیلات بر حدوث قرآن
یکی انا انزلناه و دیگری قرآنا و دیگری عربیا منزل محدث باشد و قرآن
جمع بود مجموع بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را جزئی بر وی مقدم نبود و آنچه
منسوب بود با عرب محدث بود چون لغت ایشان محدث بود نحن نقص ما قصه کنیم
بر تو قصه که نیکوترین قصه هاست از آن وجه که متضمن است نکتها و حکمتها
و اشارتها و بر آنکه در قصه های دیگر نیست بعضی گفتند که احسن بمعنی حسن است
تا لازم نیاید که کلام خدای را در حسن بعضی بر بعضی مرتبتی و تفاوتی دارد
و بعضی دیگر گفته اند که این بر ظاهر خود است و از سعید جبیر روایت است که
صحابه پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند برای ما از توریه حدیثی گوی که در توریه
بسیار قصه های نیکوست خدای تعالی این فرستاد و بیان کرد که قصه های که در قرآن است
نیکوتر است از قصه هایی که در توریه است گفته اند از برای آن نیکوترین قصه ها
خواند است که در وی ذکر انبیاست و صالحان و فرشتگان و شیاطین و انس و جن
و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقه تجار و ذکر عقلا و جهلا و اختلاف اقوال
و مکر زنان و حیلهای ایشان و نیز در وی ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب
و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش بر آنکه جامع است این جمله که
منافع دین و دنیاست تا احسن القصص خواند بما اوحینا ای بایحائنا
بوحی کردن ما بر تو این قرآنرا و بدرستی که امروز تو آنست که پیش از آنکه ما قرآن
وحی فرستادیم از غافلان بودی این اخبار و قصص بی علم و خبر بودی

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ

كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ   قَالَ يَا بُنَيَّ
لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ
الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ   چون گفت یوسف پدر خود را که
ای پدر در خواب چنان دیدم که یازده ستاره از آسمان بزیر آمدند و آفتاب و ماه و همه مرا
سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه بود و شب قدر بود یازده ستاره برادران بودند
و آفتاب و ماه پدر و مادرش بودند یکی از علما فرموده که معنی یوسف آنست که اسف
حزن باشد و اسف حزن بود و هردو در یوسف حاصل بود ابو هریره روایت کند که
رسول صلی الله علیه وسلم گفت الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن
یعقوب بن اسحق بن ابرهیم و یوسف بکسر سین لغتیست اهل علم و سیر گفتند
که ابتدای قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب درختی بود که هرگاه یعقوب را
پسری آمدی از آن درخت شاخی برآمدی و با آن پسر بالیدی چون پسر بزرگ گشتی شاخ
بزرگ بودی و قوی گشته بود ازان بگرفتی و بوی دادی و گفتی این چوب تست
و عصای تست که با تو زاد و درست و ببالید تا آنکه یوسف علیه السلم آمد اورا آن
درخت هیچ شاخی نرست چون یوسف علیه السلم بزرگ شد و برادران او هریکی چوبی
و عصایی داشتند و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و ابن یامین دوازدهمین
بود یوسف پدر را گفت ای پدر برادران مرا هریکی چوبی است و مرا نیست چرا
چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب علیه السلم دعا کرد خدای تعالی
جبرئیل را بفرستاد با عصایی از چوب بهشت و گفت ای یوسف ... یوسف علیه السلم
آن چوب بستد آن چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف علیه السلم در خواب دید
که آن عصا بزمین فرو زد و برادران او نیز بیامدند و عصاهای خود بر اس آن
بزمین فرو بردند عصای یوسف بلند شد و برگ بیاورد و شاخها کشید

و سایه بکرد

و سایه بکرد و سر در آسمان کشید و عصای برادران بر حال خود بود آنکه بادی در آمد
و عصاهای برادران را از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصای او بر جا بماند
او از خواب در آمد تعبیر به پدر گفت چه بود راست تعالی فرزند و ای قرة العین
او از خواب پدر بگفت برادران بشنیدند و از حقد و کینه درد گرفتند
و وی را گفتند ای پسر راحیل خوابی عجب دیدی همانا تو میپنداری که خدای بود و ما بندگان
و کار تو بلند شود و غالب گردد بر کار ما وهب گفت چون وی این خواب دید
هفت ساله بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید دوازده ساله بود و یعقوب
یک لحظه وی را از خود جدا نمی کرد پیش او بودی و پیش او خفتی شبی از شبها پیش او
خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه از آسمان جدا شدند
و پیش وی سجده کردند تا از خواب بیدار شد و پدر را گفت ای پدر خوابی عجب دیدم
در خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شد و نوری عظیم پدید شد چنانکه همه
جهان را فرو گرفت و کوهها و صحراها روشن گشت و دریاها دیدم که موج میزد
و ماهیان دریا بانواع لغات تسبیح میکنند و جامه نو تمام پوشیده بودند که
دنیا از حسن و نور او منور شد و کلید گنجهای زمین پیش من نهادند و
دیدم که یازده ستاره و ماه و آفتاب مرا سجده کردند و ذلک قوله انی رأیت
أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا الآیة از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که
جهودی بنزدیک رسول آمد و گفت یا محمد مرا خبر ده که نام آن ستارها چه بود که
یوسف را سجده کردند رسول صلوات الله علیه سر در پیش افکند رسول صلوات الله علیه
سر در پیش افکند انتظار وحی جبرئیل آمد و رسول را خبر داد رسول صلوات الله علیه
جهود را گفت اگر ترا خبر دهم بنامهای ایشان تو دانی که چنانست اسلام آری
گفت آری گفت نامهای ستارگان این بود جریان و طارق و ذیال
و ذو الکتفان و ذو الفرع و وثاب و عمودان و قابس و ضروح
و مصبح و فیلق چنانکه دید که وی را سجده میکردند چون خواب با پدر گفت یعقوب
گفت ای پسر من نگر تا این خواب با برادرانت نگویی که با تو کیدی

وگری ساز نجه دیو مردم را دشمنی است آشکارا گفته‌اند که یعقوب علیه السلام از خواب [با زن خود]
بگفت و وی را وصیت کرد که با کس نگوید آن زن با پسران بگفت ایشان حسد
زیادت شد و گفته‌اند این علم سر پادشاهی دارد که این خواب چنان باشد که در [جهان دید]
و کاری چنین بهر جا روا و آفتاب پدر و مادر باشند و یازده ستاره ما برادرانیم
و پدر و برادر وی تبرمی داشتند که با وی کیدی باید کرد چنانکه خدای تعالی حکایت
کرد که یعقوب بگفت فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا آنکه بر سبیل مثل گفت اِنَّ الشَّيْطَانَ
لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ و در معنی این دو وجه است یکی آنکه شیطان ایشان را اغوا کند
بکید با تو که شیطان دشمنی هویداست دوم آنکه مراد خود ایشان باشند [ایشان را]
شیطان خواند چون با او فعل شیطان کردند   وَكَذَٰلِكَ

يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ

وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ

عَلِيمٌ حَكِيمٌ   لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ

این هم حکایت است از یعقوب که می‌گوید در تعبیر خواب یوسف که همچنین خدای تعالی ترا بر [گزیند]
و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب بیاموزد و گفته‌اند که معانی کتب خدای و سنن
انبیا و آنچه مشکل باشد بر مردمان بر وی پدید کند گفته‌اند در عهد او تاویل و تعبیر
اندکی نمانده زجاج گفت مراد تاویل با ستدلال توحید عزیزان از علوم
وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام کرد این نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب چنانکه تمام کرد
بر پدران تو ابراهیم و اسحق با آنکه ایشان را برگزید و دو نعمت کرد ایشان نبوت و دنیا
نعمت خود پیوسته کرد ایشان که خدای تو دانا است داند که کرا برباید گزید
حکیم است در اتمام نعمت بر کسی که مستحق داند این احوال گفت خدای تعالی

هفصد

و فضلی و حالی از احوال یوسف برای عبرت صحیح تا رسول صلوات الله علیه تسلی شود و خوش دل گردد
آنکه بدو حسد بردند و او بر او که بیشتر از این برادران یوسف بر یوسف حسد بردند
و برای آن گویند لِلسَّائِلِينَ فیهم   لَقَدْ كَانَ حدیثی که بود وقت در قصه
یوسف و برادرانش آیاتی و دلالتی بر نبوت محمد کسانی را که سوال کنند از جهودان
برادران یوسف علیه السلام یازده بودند روبیل و او برادر مهتر بود و شمعون و لاوی
و یهودا و یالون و یسجر و مادر ایشان لیا بنت لابان بود و مادر ایشان لیا
و او دختر خاله یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریت دان و نفتالی و جاد و اشر
چون لیا او فات رسید خواهر او را احیل بزنی کرد و از وی یوسف و ابن یامین
آمد و آنکه آن کید کردند آن زده کردند و آنان آیات یوسف آن بود که
حسن و نیکویی خدای تعالی چندان که به یوسف داد و دو د جهان ابو سعید
خدری گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که شب معراج که مرا بآسمان بردند
یوسف را دیدم گفتم این کیست گفتند این یوسف است گفتند یا رسول الله
وی را چگونه دیدی فرمود که چون ماه شب چهارده کعب الاحبار گوید که [بصورت]
با دم نمودند تا او یک یک را بدید در طبقه ششم یوسف را بوی نمود تاج وقار بر سر [نهاده]
و قضیب ملک بدست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده و بر راست و هفتاد
هزار فرشته و بر چپ و هفتاد هزار از ایشان تسبیح و تهلیل می داشتند و در پیش او درختی [که]
آنرا درخت سعادت می خوانند هر کجا که او می رفت با وی رفتی آدم گفت
بار خدایا این کیست از فرزندان من گفت ای آدم این مرد عمر و دیوه است
من یاد خواهم داد گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد گفت خلقی تمام از حسن
آدم علیه السلام او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او میداد و می‌گفت لا تاسف یا بنی
فانت یوسف گویند که او را یوسف خواند آدم بود در جنت که آدم به صورت
یوسف بود در حسن و بها و نور چون از آن درخت بخورد آن نور و بها از وی برفت
و خدای تعالی آنرا بیوسف داد و گفته‌اند که شبانه ز نور روی او سپید شدی نکو روی
نکو روی بود و جعد موی فراخ چشم و راست خلق بود سطبر ساق و سطبر [ساعد]

میان باریک و تیز بینی و خوردو دندان پر در و دراشان و خالی سیاه بود و در میان دو چشم و علامتی سپید بود که بدان شناختی که او نبی است چون بخندیدی یا سخن کفتی نور از دندانهای وی تافتی و لطافت اندام وی عجب بود که اکر سبزی بخوردی در پوست او پیدا شدی و کفته اند که او حسن از جدش اسحق میراث یافت و اسحق از مادرش ساره و خدای ساره را بر صورت حور العین آفریده بود و عبد الله مسعود روایت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که جبرئیل علیه السلم آمد و مرا کفت که خدای تعالی می کوید حسن یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش

إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

چون کفتند برادران یوسف با یکدیکر که یوسف و برادرش ابن یامین دوستی تر دارند پدر ما از ما و برادر کهتر ما را از ما دوست تر دارد و ما جماعتیم ده مرد کافی که قیام می توانیم نمودن بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست ابانا یعنی پدر ما در ضلالی و ذهابی است از راه صواب و کفتند بضلال فرط محبت خواستند که کفتند چاره باید ساختن و حیله باید کردن تا دیدار پدر دور کردانیم یکی از ایشان کفت اقتلوا یوسف را بکشید یا بزمینی دور اندازید تا روی پدر تمام صافی و خالی کردد شما را روی بشما آرد و شما را باشد و باشید بعد از کشتن وی قومی صالح یعنی بعد از آنکه وی را کشته باشید توبه کنید و صلاحیت کار بسازید و کفته اند که کار معاش

شما و پدر شما صالح کردد وهب کفت این کوینده شمعون بود کعب کفت که دان بود کوینده دیکر از ایشان کفت و او یهودا بود پسر خاله یوسف و او برادر مهین بود در ایشان و در حکم وی بودند کفتند مکشید یوسف را که کشتن برادر کناهی بزرک و کاری عظیم است و لیکن در چاهش اندازید غیابت کفتند که طاقی باشد در چاه بنزدیک آنکه باب رسد و قعر چاه نیز کفته اند قتاده کفت چاه بیت المقدس بود کعب کفت میان مصر و مدین بود مقاتل کفت در سه فرسنکی خانه یعقوب بود کفت در چاهش اندازید تا بعضی از راه کذریان وی را برادند اکر لا بدست کاری خواهید کردن حسن بصری را کفتند موسی حدیث برد کفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کردی

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ

آنکه کفتند بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدایی افکنیم کفتند وی را بیاید خواست تا با ما بصحرا آید دیکر باره کفتند که پدر ما بر ما اعتماد نباشد وی را با ما ننهد تدبیر آنست که اول او را بکوییم پیش یوسف آمدند و در پیش او بازی کری کردند و انواع بازیها کردند تا آنکه کفتند هر روز ما چنین کنیم کفتند تنبه و خوشتر از این ترا دل می خواهد که با ما بیایی تا آنجا نظاره ما کنی و تو نیز بازی کنی او را راغب کردانیدند تا آنکه همه پیش پدر آمدند و بر پای بایستادند و ابن عاد

شاد و پسر شما

بود چون ایشان را حاجتی بودی بپدر گفتندی چه حاجت شما را و بچکار آمدید ایشان
گفتند یا ابانا ای پدر ما چه بوده است که ما را بر یوسف ایمن نمیداری و معتمد
نمیشناسی و ما او را نصیحت کردیم و نیکخواه اویم با او خیانت نکنیم او را فردا
با ما بفرست تا چرا کنیم و بازی کنیم یرتع بیاید و چرا کند و بازی کند
اضافت بازی با او کردند ازانکه او کودک بود و ایشان بزرگ بودند و انا له لحافظون
و نگاهبان او باشیم که ما او را حافظ و نگاهبان باشیم یعقوب گفت که
مرا غمگین کرده اند که شما وی را ببرید و میترسم که او را گرگ بخورد و شما از وی غافل
و بی خبر باشید و این سخن برای آن گفت که در آن زمین گرگ بسیار بود و گفته اند
برای آنکه وی در خواب دیده بود که ده گرگ بر یوسف در آمدندی تا او را فرو گیرند
و بر وی حمله میبردند و یکی از ایشان دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف
بزمین فرو شد و از آنجا بیرون نیامد الا بعد از سه روز و چون یعقوب این خواب دیده بود
او را از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند گفت واخاف ان یاکله الذئب
عبدالله عمر از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که مردم را دروغ تلقین مکنید
که فرزندان یعقوب نمیدانستند که گرگ او را بخورد چون یعقوب بگفت واخاف
ان یاکله الذئب ایشان از وی بیاموختند و گفتند فاکله الذئب قالوا
ایشان پدر را گفتند که اگر چنان باشد که گرگ وی را بخورد و ما ده مرد ایم او ضعیف و عاجز
و زیان کار باشیم فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه

فی غیابت الجب واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم

لا یشعرون وجاؤا اباهم عشاء یبکون قالوا یا ابانا

انا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف عند متاعنا فاکله

الذئب

الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین

و ایشان اخبار گویند چون عبدالله عباس و عبدالله مسعود چون برادران یوسف
بحیله دستان از پدر بخواستند پدر گفت که میترسم که گرگ او را بخورد ایشان گفتند
چگونه روا بود که گرگ بخورد و ما ده مرد باشیم و شمعون با ماست و او مردی بود که چون خشم گرفتی
خون بزدی همچنان که او آواز وی بشنیدی بیفتادی و اگر آبستن بودی بچه بیفکندی
و شمعون در میان ماست او چون خشم گیرد شیر را از هم بدرد چون یعقوب علیه السلام این
سخن بشنید خاموش گشت یوسف علیه السلام بیامد پیش پدر بایستاد و گفت ای پدر
مرا با برادران بفرست یعقوب گفت چون ترا می باید که بروی دستوری دادم چون دیگر
روز یوسف علیه السلام جامه در پوشید و کمر در بست و قضیب بدست گرفت و بیرون
شد با برادران و یعقوب علیه السلام سله برگرفت و آن سبدی بود که ابراهیم علیه السلام
زاد اسحق در آنجا نهادی و برای یوسف چند گونه طعام در وی نهاد و فرزندان را
وصیت کرد و یوسف را بدیشان سپرد و گفت او امانت از من بشما از خدای
بترسید و در وی هیچ خیانت مکنید بخدای بر شما که اگر گرسنه شود طعام دهید
و اگر آب خواهد آبش دهید و بروی شفقت و مهربانی بجای آرید و او را رها مکنید
و از چشم خود فرو مگذارید و در رفتن بر وی رنج منهید گفتند ای پدر او
برادر ماست و ما را بر وی شفقت برادرانست یکی از ما که بر ما فضل است برای وی
او را یعقوب بیاده با ایشان بصحرا رفت و ایشان را بخدای سپرد و یوسف را در بر گرفت
و بوسه بر سر و چشم وی میداد و گفت ترا بخدای سپردم آنگه برگردید
ایشان یوسف را بصحرا بردند و پدر از عقب ایشان می دید که وی را بر دوش گرفته بودند
چون دور شدند وی را به بیابان فرو نهادند و او را بنهادند و دشنامش میدادند
و میزدند و هرگاه که برادری وی را بزدی وی ببرادری دیگر پناه گرفتی آن برادر نیز
وی را بزدی و آن طعامی که پدر برای وی ساخته بود بخوردند و بعضی بسگان دادند
و وی را هیچ ندادند و بیاده وی را می تاختند که گرسنه و تشنه بود بردند و او

وکربت و وی گفت پدر را تو چیزی که با یوسف توجه می کنند در آن حال در
بکر بستند یوسف و بران ظلمی که برادران بعادی می کردند این حال نیکو
بحال امام حسن و امام حسین که تا رسول صلوات الله علیه در حیات بود برای تقرب وی
ایشان را اکرام می کردند تا آن روز که از حظیره بنی النجار رسول صلوات الله علیه ایشان را
مادر برد و دوش گرفته یکیک بتقرب میرفتند که یکی پیاده رسول صلی الله علیه
وسلم می گفت نعم المطیة انا و نعم الرکبان هما و ابوهما خیر منهما چون رسول
صلوات الله علیه با جوار رحمت ایزدی پیوست آن ظلم کردند و این را بتیغ
چون خواستند که یوسف را بکشند رای ایشان درین قرار گرفت یهودا که بر حال یوسف
بود گفت نه با پدر عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون
چکنیم گفت او را بجاهی افکنید که بر راه گذر کاروان باشد تا او را کاروانیان
کسی بر آید و ببرد همه برین اتفاق کردند چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد
فلما ذهبوا به چون ویرا ببردند و عزم کردند که ویرا بجاه اندازند او حیله کردیم
بوی بعضی گفته اند که وحی چیزی بود که خدای تعالی نزد ان حال ویرا پیغمبری داد و جبرئیل
آمد و او را خبر داد و بشارت بانکه خواست بودن و او را دل خوشی داد و گویند
که خدای تعالی در دل وی افکند که چیزی می توانستی و انکار ایشان دانچه باتو
می کنند و حالی آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که تو آدمی
آمده است و تو پیغمبری چون یوسف را بکنار جاه آوردند پیراهن از وی بیرون کردند
آن جای تاریک بود و ناخوش و سنگ در بن فراخ تا بر نتوانستند آمدن و گفته اند
جای بود آب وی شور که مادرین نوع کنده بود پیراهن وی کشیدند
خستند گفت ای برادران پیراهن من بدهید تا عورت من پوشیده باشد در حیات
و کفن پوشش من بود در ممات و دشنام گفتند بخواه ازین هوا و زمین و حیوانات را از خود
بانداز و ویرا گفتند آن یازده ستاره و ماه و آفتاب را که در خواب دیدی که ترا
سجده می کردند بخوان تا دستهای تو بگشایند و پیراهن با تو دهند انگه
رسن در میان وی بستند و او را فرو گذاشتند چون بنیمه رسید دیگر بار رسن

واورا در جاه

واورا در جاه افکنند خدای تعالی از میان جاه سنگی برآورد بزرگ و نرم تا یوسف
بر آن سنگ آمد و رنجی بوی نرسید و بروایتی دیگر جبرئیل را گفت در یاب یوسف را پیش که
بر زمین آید و یوسف را در میان جاه بگرفت و باسانی بر آن سنگ نهاد و او را
دلخوشی داد و احوال که بر سر او خواست رفت با او گفت چون ایشان او را افگندن
یوسف شنیدند و برا او آواز داد یوسف آواز داد یوسف جواب داد گفتند او
زنهار هنوز خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد در خبرست که
چون یوسف علیه السلام در جاه افکندند جاه تاریک بود روشن گشت آب شور بود
شیرین شد تا از آب می خورد و او را بجای طعام و شراب بود و خدای تعالی فرشته فرستاد
تا ایشان وی بشد و آن بندها از وی برگرفت و پیراهن از حریر بهشت بر ستاد تا در
پوشانیدند و در روایتی دیگر آنست که چون ابراهیم را با آتش می انداختند
او را برهنه کردند و بندها بر دست و پای وی نهادند آتش بندها بسوخت
و جبرئیل بیامد و پیراهن از حریر بهشت بیاورد و در وی پوشانیدند و او آن را
میراث با اسحق رها کرد و اسحق بیعقوب و یعقوب خواست که آن بیوسف رسد
در تعویذی نهاد و بر گردن او بست آن فرشته آن تعویذ را بگشاد و
پیراهن را در یوسف پوشانید چون شب در آمد فرشته خواست که برود یوسف
گفت چون تو بروی مرا تنها و وحشت باشد گفت این دعا بخوان تا وحشت از
تو برود یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین یا مفرج المکروبین
قد تری مکانی و یعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من یوسف این گفت خدای تعالی
فرشته را بفرستاد تا کرد او بگرفتند و او را انس می داد یهودا بیامدی
و طعام و شراب بیاوردی و بجاه فرو گذاشتی چون سه روز در جاه بود روز چهارم
جبرئیل علیه السلام آمد گفت ترا درین جاه که افکند گفت برادرانم
مرا گفت برین حسد بردند بر دوستی پدر مرا گفت خواهی که ازین جاه بدر آیی
گفت خواهم گفت این دعا بخوان که یا صانع کل مصنوع و یا جابر
کل کسیر و یا مونس کل جلیس و یا حاضر کل ملاء و یا شاهد کل نجوی

و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبا غیر مغلوب و یا حیا لا یموت
و یا محیی الموتی یا لا اله الا انت اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد
وان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا وان ترزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب
چون یوسف علیه السلام این کلمات بگفت خدای تعالی وی را فرج داد از چاه و ملک مصر
بوی داد وجاؤا اباهم عشاء یبکون چون آنچه در دل داشتند و برادران عزم کرده بودند
از آنکه او را در چاه افکنند بکردند آمدند تا بنزدیک پدر نماز شام رسیدند
و پیش ایشان یعقوب همه روز در انتظار بوده و دل مشغول بود بیوسف تا با او چه کرده اند
ایشان چون یوسف را در چاه افکندند بز بیاوردند و بزغاله بکشتند و او را بگرفتند
و پیراهن یوسف را در آن خون آغشته کردند و روی با خانها نهادند و یعقوب علیه السلام
بسر راه آمده بود با انتظار ایشان چون پدر را بدیدند بیکبار جمله بانگ برآوردند
و گریستن آغاز کردند یعقوب بجانب ایشان که ایشان را کاری افتاده است نگاه کرد یوسف را
ندید گفت یوسف کجاست ایشان بیکبار دست در نهادند و جامه بدریدند
و خروش و ناله کردند و گفتند یا ابانا ای پدر ما برفتیم تا بتک بریم و با یکدیگر
مسابقه کنیم و پیشی گیریم و یوسف را بنزدیک متاع خود بگذاشتیم گرگ وی را
بخورد وما انت بمؤمن لنا و ما را راست گوی نداری و اگرچه ما راست گوییم اهل اشارت
گفته اند که ایشان نماز شام بر پدر آمدند تا وقت تاریک شد و از آن دروغ
گفتن اثر شرم بر ایشان ظاهر نباشد و از گریه دروغ که ایشان می کردند
ابا آن همه گریه های ایشان بتر بود شعبی گفت قاضی شریح را زنی پیش آمد بحکومت
وی گریست و جزع می کرد بلا آنکه خصم روی موجه بود یکی گفت که
مسکینه چگونه می گرید همانا مظلومه است شریح گفت برادران یوسف
ظالم بودند و با ظلم می گریستند آنکه پیراهن خون آلود عرضه کردند و گفتند
این پیراهن وی است چنانکه خدای تعالی از ایشان خبر داد وجاؤا
علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم

امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون وجاءت سیارة
فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه بضاعة
والله علیم بما یعملون و آوردند خونی را بدروغ گفته در وی یعنی بر پیراهن وی
و برای آن و پیراهن بدروغ گفت که خون یوسف بود خون بزغاله بود یعقوب علیه السلام
خون بزغاله بود و پیراهن بدست گرفت و گفت چه حلیم گرگی بود که یوسف را بدرید
و پیراهن را ندرید ایشان فرو ماندند و گفتند لا بل قتله اللصوص او را دزدان بکشتند
گفت ای عجب دزدان او را رها کردندی و بکشتندی و پیراهن رها کردندی
و حاجتشان بوده بکشتن وی آنکه پیراهن بستد و بر سر و چشم نهاد و ببوسید
و نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد روزی دیگر که با جا آمد رفتند گفتند که دیگر
که پدر ما را چگونه خجل کردانید تدبیر آنست که برویم و یوسف را از چاه برآریم
و پاره پاره کنیم و استخوانهای وی پیش پدر بریم تا گفتار ما راست شود یهودا گفت
نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید و ایشان را از آن منع کرد گفتند
پدر ما را گفت اگر جانب است که راست میگوید این گرگ که وی را بخورد بگیرید و پیش
او در بیابان رفتند و چوب و رسن برگرفتند و دست و پای ببستند و پیش یعقوب آوردند
و پیش کشیدند یعقوب علیه السلام گفت دست و پای وی بگشایید و او را پیش وی آورند
یعقوب گفت ای گرگ بیا گرگ بیامد و پیش یعقوب بایستاد یعقوب علیه السلام
گفت ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنایی چشم مرا بخوردی
گرگ باواز آمد گفت لا وحق شیبتک یا نبی الله ما اکلت لحمه ولا ولغت
لحومکم و دماءکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی لمظلوم مکذوب
علی غریب فی بلادکم یعنی بحق شیبت تو که فرزند ترا نخوردم و گوشت و خون
که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلوم و بر من دروغ گفتند و من در این زمین
غریبم گفت برای چه بدین زمین آمدی گفت مرا اینجا خویشی بود بزیارت آمدم

آمد بود مر آب پیران تو را بگرفته ببستند بر تو آوردند و این دروغ بربستند
درین حال یعقوب گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ نه که نفس شما این کار بر شما آراست
در چشم شما نیکو و زیبا کرد پس صبر کردن نیکو و شکیبایی کردن است و صبر نیکو باشد
که در میان آن جزعی نباشد وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدایست که یاری از وی خواهند
من از وی یاری می خواهم و استعانت می کنم بر آنچه شما می گویید و صفت می کنند از حال
یوسف و هلاک شدن وی وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ یوسف علیه السلم سه روز در آن چاه ماند
روز چهارم کاروانی می گذشت که از مدین می آمدند و بمصر می شدند
تجارة را از راه بگردیده بودند و نزدیک آن چاه فرود آمدند و این چاه بر جاده نبود
مردی را بفرستادند تا آب آرد نام او مالک بن ذعر تا آب برد از برای
ایشان او بکنار چاه فرود آمد و دلو فرو گذاشت تا آب برکشد یوسف علیه السلم
دست در رسن زد و از چاه برآمد مردی که آب می کشید نگاه کرد کودکی دید
در غایت حسن و جمال چنانکه خدای تعالی این حکایت کرد و گفت آمد کاروانی
پیش ایشان بفرستادند وارد خود را و وارد آنرا گویند که آب آرد پیش و فرو گذاشت
دلو خود را و یوسف چنگ در ریسمان زد و از چاه برون آمد چون این وارد را بدید
گفت یا بشری یا خوش دل من ای قوم این غلام بشارت است و گفته اند که
بشری نام رفیق وی بود هَذَا غُلَامٌ این کودکی است وَأَسَرُّوهُ او را پنهان کردند
برای بضاعة و گفتند که معنی آنست که ایشان کار وی پنهان داشتند
و گفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب بما دادند تا برای ایشان بفروشیم
آنگه حق تعالی سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت که از حال یوسف
نماند بر خدای و او عالم و داناست بانچه کردند و می کنند

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى

أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ

فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یهودا را عادت بود که هر روز
یکبار بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و درین روز بر سر چاه آمد و طعام
آورد یوسف را آواز داد جواب نداد و در چاه نبود بیامد و طلب او کرد و او را
دید و یوسف را در میان ایشان بنزدیک مالک ذعر آمد و برادران را خبر داد
و مالک را گفتند این غلام ماست از ما بگریخته است مالک گفت ازو چه خواهید
از شما بخرم گفتند که از ما بخر و لیکن این غلامیست دزد و گریزنده
و ما او را بدین عیب میفروشیم مالک گفت با این عیبها چند می فروشید
گفتند چندانکه تو خواهی بشرط آنکه وی را ازین ولایت ببری گفت آخر چند می فروشید
گفتند بحکم تو بدهیم چندانکه تو خواهی بده هیچ چند معدوده ثمن ده بود و
ایشان در وی راغب نبودند عبدالله عباس و غیر او گفتند بیست درم بود بعضی
دیگر گفته اند که بیست و دو درم عکرمه گفت چهل درم بود و بعضی گفته اند که
کمتر از ده درم بود برای آنکه دراهم ریزه را گویند وی را بفروختند و درهم بستدند
و با هم قسمت کردند و یوسف علیه السلم می گریست و سخن نمی توانست گفتن که از
کشتن می ترسید در خبرست که روزی یوسف علیه السلم در آیینه نگاه کرد جمال خود را
بدید تعجب نمود و گفت اگر بنده بودی بهای من کسی ندانستی که چند ست
او را امتحان کردند و بهای وی بوی نمودند آنگاه آن کاروان از آنجا برفتند
و برادران یوسف باز آن زیر می رفتند و می گفتند این غلام را نگاه دارید که گریزنده
و دزد و دروغ زنست مالک او را بخریده بود و روی بمصر نهاد و راه ایشان بر قبر
مادر یوسف بود راحیل یوسف چون از دور گور مادر بدید خویشتن را از شتر
بزیر افکند و بر قبر مادر آمد و زیارت کرد و بگریست و گفت ای مادر از خاک

برادر و بنگر که با فرزند تو چه معامله کردند تا ای دستی خبری که برادران یوسف چه مرا از پدر جدا
کردند و در چاه افکندند و روی من بطپانچه کبود کردند و مرا شهر بشهر همی برد
بر شتر سوار کرده کعب الاحبار گفت چون یوسف این می گفت از پس پشت او هاتفی
آواز داد که واصبر وما صبرک الا بالله مالک بن ذعر باز نگریست و بر اشتر ندید
گفت آه آنکه گفتند این غلام گریزنده است راست گفتند آنکه در کاروان افتادند
و وی را طلب کردند وی را رسیدند وی را بر سر راه دیدند وی را بگرفتند و بزدند
و گفتند چرا گریختی گفت نگریختم این قبر مادر منست خواستم تا زیارت کنم
باور نکردند بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و بر شتر نشاندند
و بمصر آوردند مالک بن ذعر گفت بهیچ منزل فرود نیامدیم الا برکتی می دیدیم و برکات
پدید آمد بامداد و شبانگاه می شنیدیم تسبیح فرشتگان بر وی سلام می کردند آواز
می شنیدیم و شخص ایشان نمی دیدیم و در راه بودیم هر روز ابری سپید بیامدی و بر
بالای سر او بایستادی چون بمصر رسیدند مالک ذعر او را بحمام برد و سرش بشست و جامه نو در
وی پوشانید و ببازار برد او را و بر بیع عرضه کرد و مردی او را بخرید که خزینه دار ملک عزیز بود
نام وی قطفیر و ملک مصر در آن روزگار ریان بن ثروان بود و گفته اند که وی
پیش یوسف ایمان آورد و او از عمالقه بود از فرزندان عملاق بن لاود بن سام بن نوح
و او بیش از یوسف فرمان یافت و از بعد او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد یوسف
او را دعوت باسلام کرد قبول نکرد وهب گفت چون یوسف را در بازار آوردند
جشنها در وی حیران و متحیر ماندند در بهای وی افزودند تا بجایی رسید که گفتند
کما او را با بر زر و سیم و مشک و حریر برداد قطفیر او را باین جمله حسن برابر کرد
و بخرید و بخانه برد و زن خویش را گفت مراعات و نیکو داشت وی فرمای چنانکه
خدای تعالی از وی حکایت کرد که وقال الذی اشتریه من مصر مردی از مصر که وی را
بخرید بزن خویش گفت اکرمی مثواه مقام او جای نیکو معین کن تا باید که ما
نفع کند از وی نیکویی یابیم یا وی را بفرزندی بپذیریم و همچنین که ما او را
نجات دادیم و از مذلت برهانیدیم و وی را تمکین کردیم و جای دادیم در زمین مصر

تا پادشاهی

تا پادشاهی کردانیدیم و تاویل احادیث یعنی تعبیر خواب بدو آموزیم و خدای جل جلاله
غالب است بر کار خود کس او را غلبه نتواند کرد یا غالب است بر کار یوسف هر چه
خواهد تواند کرد و از چاه بجاه رسانید و لکن بیشترین مردمان نمی دانند

ولما بلغ اشده آتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی
المحسنین وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت
الابواب وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی
احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون چون برسید یوسف بغایت قوت خود

و راست و تمام گشت و این هجده سالگی بود عبدالله عباس گفت بیست سالگی تا
مجاهد گفت سی و سه ساله باشد آتیناه دادیم او را حکمتی یعنی حکمی با فضایل و
علمی و دانشی و گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی ساله بود
که ریان بن الولید وی را وزارت داد و سی و سه ساله بود که خدای وی را علم و حکمت داد
و صد و بیست ساله بود که متوفی شد وکذلک و همچنین جزا کنیم و پاداش دهیم
نیکوکاران یعنی چنانکه یوسف را جزا دادیم جزا دهیم نیکوکاران را وراودته التی
فی بیتها چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز رفت و عزیز او را بزن سپرد و زن عزیز
که زلیخا نام بود چشم بروی انداخت و او را دوست بداشت و هر روز جمال یوسف زیادت
می شد و عشق زلیخا بغایت رسید تا صبر و طاقت داشت پنهان می داشت چون از حد
بگذشت و بغایت رسید بروی اظهار کرد و او را بعیبت مکر با خود دعوت کرد
چنانکه گفت راودته یعنی مطالبه کرد او را آنکس که او در خانه او بود از نفس وی
یعنی زلیخا خواست که وی را بفریبد عبدالله عباس گفت از جمله مرادرتان بود که

بایوسف می‌نشست وی گفت این چه نیکو سخنی است تو یوسف گفت او چیزی که
پرکنده شود این موی باشد گفت ای یوسف چه نیکو شده‌ای تو گفت خدای تعالی
در رحم مادر نگاه داشت ایدر گفت ای یوسف حسن صورت تو من را عزیز کرد گفت شیطان را
بر تو داشت گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد آن آتش بنشان گفت اگر آن آتش
بنشانم با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و در آن خانه رو و آن ... با ... کس
گفت در آن خانه رود که کلید خانه بستد و گفت ای یوسف در آن خانه بستر حریر
باز کرده‌ام برخیز و در آن خانه آی و مراد من از خود بده گفت اگر مراد تو بدهم نصیب من
از بهشت شود گفت ای یوسف برخیز و با من در آن پرده‌ای که کسی ما را نبیند درآ
گفت هیچ پرده مرا از خدا باز نپوشد گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا آتش
تو شفا یابم گفت عزیز ببیند ولی غیرت گفت ای یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد
و ملک او بتو دهم گفت من چگونه رستگاری یابم از عقاب خدای تعالی این ... کنند
ما در ... و یوسف را آن بود که خویشتن را می‌آراست و بر وی عرضه می‌کرد
و وی را بخود دعوت می‌کرد یکبار به رغبت و یکبار به رهبت ... گفت ای یوسف
این روی من چه جمالست گفت در خاک پوسیده شود گفت این موی من چه نیکو
گفت با خاک آمیخته گردد و چون ... یوسف ... یوسف دل ازوی
بکرد اندیشه برفت و خانه ساخت از آینه و زیر و بالای آن و در و دیوار آن
همه از آینه برافروخت یوسف گفت در این خانه نگرد تا هیچ جا شکل این ...
یوسف در آن خانه رفت او بیامد ... یوسف روی از وی بگردانید
جانب دیگر نگریست زلیخا را دید در آن آینه و بهر جانب که می‌نگریست همچون
زلیخا می‌دید خواست تا بیرون آید از آن خانه درها بسته یافت چنانکه گفت وغلقت
الابواب و درها بسته استوار و محکم کرد و گفت فرا تر آی و نزدیک من آی
یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای می‌برم پناه دادنی از آنکه من چنین فعل کنم
و در این اندیشه باشد انه ربی او سید و خواجه منست مرا نیکو داشت و احسان
کرد و مقام مرا گرامی کرد ... که ظالمان را فلاح و ظفری نباشد

ولقد همت به

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

الْمُخْلَصِينَ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ

وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ

سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از
ایشان که زلیخا به یوسف همت کرد و یوسف نیز بر او اجابت کرد اصحاب حدیث
گفتند که شیطان بیامد و یک دست بر پهلوی این نهاد و یک دست بر پهلوی آن
و ایشان را جمع کرد در یک خانه و زلیخا چندان تضرع و زاری و لابه کرد تا یوسف را
نرم ساخت تا عزم کرد بر معصیت و همت هر دو بر یک وجه تقریر کرده‌اند
یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان نشینند و کار تا بشاید سراویل بند
چون یوسف عزیمت درست کرد خدای تعالی برهان بوی نمود و گفتند آن برهان آن بود
که جبرئیل بانگ بر وی زد و گفت نام تو در آسمان از جمله صدیقان و پیغمبران
رهای تو در ... این وقت ... دیگر آنست که فرشته داد بر صورت یعقوب
که انگشت بر دندان می‌گرفت و از پس پشت او در آمد ولکن ... و زد
چنانکه ... وی ... هیچ ... که اهل عدل و اهل سنت
از برای آنکه پیغمبران معصومان و مطهرانند و ادله عقلی دلالت کرده است
بر عصمت ایشان از آنچه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفر بود
مکلفان را از قبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان و غرض ... تعالی از بعثت
ایشان قبول قول ایشانست پس آنچه قبح کند واجب بود که حق تعالی ایشان را
از آن معصوم و منزه دارد و تفسیر این آیت بر وجهی که مطابق ادله عقلی بود آنست که

حق تعالی همت با هر یکی از ایشان اضافت کرد مطلوب همت یوسف را از اینجا که دلیل عقلی
دلالت می کند بر عصمت وی بر بهترین وجهی حمل باید کردن و هم و همت در کلام عرب
بر معانی مختلف آمده است بمعنی عزم بر کاری کقوله تعالی اذ همّ قوم ان
یبسطوا الیکم ایدیهم و بمعنی خطور الشی بالبال باشد و اگرچه عزم نبود چنانکه
گفت اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما و اگر این همت
عزم بودی بر معصیت و خدای تعالی ولی ایشان نباشد که او عازم معصیت بود
نه بینی که کسانی که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت و من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء
بغضب من الله وماویه جهنم وبئس المصیر و همّ بمعنی آرزو و میل باشد
چنانکه عرب گویند هذا الامر من همّی و حسن بصری آیت را بدین حمل کرد
در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم و حسن بصری را ازین آیت سوال کردند
گفت انما همّها فکان اخبث الهمّ واما همّه فما طبع علیه الرجال من
شهوة النساء بر این معانی آنچه عزم نباشد در حق یوسف روا باشد و عزم
روا باشد و گروهی گفتند و همّ بها ای بضربها و دفعها عن نفسه
او همت کرد بیوسف که در او بزد و یوسف همت کرد که دفع کند او را از خود باز دارد
اگر گویند بدین معنی و تاویل لولا ان رای برهان ربه چه فایده باشد
و چون دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان ازین منع کند گوییم که ممتنع
نباشد از برای آنکه اگر یوسف او را بزدی و بعنف دفع کردی اهل او یوسف را
بکشتندی یا تهمت بردندی بروی بزنا و او آن را حجت کردی و گفتی قصد من خود
خواند چون امتناع کرد مرا بزد خدای تعالی برهان نمود که یوسف را از ان امتناع کرد
نباید که این برهان آن باشد که ایشان گفتند از مشاهده فرشته یا صورت یعقوب
و ندای فرشته و مانند این برای آنکه این اسباب الجا باشد و تکلیف با الجا روا نباشد
و اگر الجا بودی و برادر را هیچ مدحی و ثوابی نبودی برین برهان لطفی باشد
که خدای تعالی با وی کرد نزد آن حال که او مضطر شد آنچه خواست کرد

از ضرب و قمع یا امتحان و آن لطف باشد که مکلف نزد آن از قبایح اجتناب کند آنست که
ما او را عصمت می خوانیم و گفته اند برهان معاد له الحجه بود که خدای تعالی نصب کرده بود
از او بر تحریم زنا و آنکه فاعل او مستحق عقاب بود برای آنکه او را بر صارف باشد
از فعل قبیح و روا بود که رؤیت بمعنی علم بود کذلک لنصرف یعنی چنانکه
این لطف کردیم و برهان نمودیم تا سوء و فحشا را از او دفع کنیم بگردانیم
یعنی قصد زنا که بسبب دفع و ضرب حاصل شدی و همت وی را چنانکه گفته شد
و گفته اند که سوء گمان بدست و فحشا زناست آنکه حق تعالی برات او
ساخت و گواهی داد و فرمود که او از بندگان خالص کرده است واستبقا
الباب چون یوسف را زلیخا در خانه کرد و در ببست و در روی می آویخت
و یوسف خود را از وی در می کشید و امتناع می کرد در گوشه خانه بتی
نهاده بود زلیخا جامه بر روی آن بت افکند یوسف علیه السلم فرمود که
چرا چنان کردی گفت تا معبود من شرم دارد از وی که ما اهل
معصیت کنیم یوسف گفت عجبا از تو که از جمادی که نه بیند و نشنود شرم داری
و من از خدای که خالق و رازق منست شرم ندارم گفته اند که برهان این بود که
یوسف از دست او بجست تا از درهای خانه بیرون آمد و زلیخا از پس وی می شتافت
چون بدر خانه رسید زلیخا بوی رسید و دست در پیراهن وی آویخت یوسف پیراهن از وی
در کشید پیراهن یوسف دریده شد یوسف علیه السلم از خانه بیرون جست
و زلیخا در عقب وی چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف بود بر در خانه یافتند
زلیخا پیش دستی کرد در سخن برای آنکه متهم بود از سبب آن حرکات و گفت
ما جزاء یعنی جزا و مکافات آن کس که با اهل و خانه تو بدی خواهد یعنی زنا الا آنکه او را
بزندان بازدارند تا عذابی دردناک کنند او عذاب الیم ابن عباس گفت مراد وی ضرب تازیانه
بود و این که زلیخا کرد مثل آنست که گفته اند خذ اللص قبل ان یاخذک

قال هی راودتنی عن نفسی وشهد شاهد من اهلها ان
کان

قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان

قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین

فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم

یوسف علیه السلام فرمود که او مرا طالب کرد و در من آویخت و من خود را از وی دفع کردم
چون از پیش وی بگریختم پیراهن من بدرید عزیز که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف
شاهد داری معاینه تو بر دعوی خود گواه داری گفت بلی دارم سعید بن جبیر و ضحاک
گفتند کودکی بود در گهواره یوسف علیه السلام فرمود که گواه من آن کودک
عزیز گفت کودک چگونه گواهی دهد گفت او برای گواهی دهد نیز در
گهواره کودک رفتند یوسف علیه السلام گفت ای کودک چنانکه دیدی بگوی
کودک بفرمان خدای سخن در آمد و بزبان فصیح گفت ای ان کان قمیصه اگر
پیراهن یوسف از پیش دریده باشد زن راست می گوید و مرد دروغ و اگر از پس
دریده باشد مرد راست می گوید و زن دروغ فلما رای قمیصه چون عزیز پیراهن
یوسف بدید از پس دریده بود زن را گفت این از جمله کید و مکر زنانست
و مکر شما عظیم در چیزی می آید که یوسف علیه السلام چون پادشاهی
یافت نشاد و خدای تعالی ورا بچیزی باهل آن ولایت فرستاد یکروز جبرئیل
نزدیک وی نشسته بود جوانی از در سرای وی در آمد که بعضی از مطبخیان وی بود جامه
شوخگن پوشیده و چیزی از آلت مطبخ دست گرفته بگذشت جبرئیل گفت
ای یوسف این جوان را می شناسی گفت نه گفت این کودک بود که برای تو در گهواره
گواهی داد یوسف علیه السلام گفت پس ویرا بر ما حقی ثابت شده است
بفرمود تا ویرا بیاوردند و آن جامه از وی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند
و او را وزارت خود داد استاد رحمه الله گفت در این آنست که اگر کودکی نابالغ نه باختیار

گواهی داد

گواهی داد بجز درجه وزارت یافت چون بنده مؤمن هفتاد سال بر عدل و توحید باری
و تنزیه او و اتباع گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت درجه امارت
و ولایت یابد و اگر کودکی به براءت ساحت یوسف گواهی داد و وزارت یافت
چه عجب که آنکس که با خدای بر نبوت و رسالت رسول گواهی دهد استحقاق وزارت یابد

یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبك انك كنت من الخاطئین

وقال نسوة فی المدینة امرأة العزیز تراود فتاها

عن نفسه قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین

ای یوسف اعراض کن از این و در گذر و این سخن را پوشیده دار و ای زن
گناه تراست تو گناهکاری استغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که تو کرده
گناهکار تویی عجب این حاجت بود که غایب بود ... چند مدت که سه هزار سالست بچیزی که
با او گناه یوسف حواله می کنند و عزیز مصر که حاضر بود و شاهد حال گناه در این
حوالت نکرد و زلیخا کرد وقال نسوة فی المدینة گفتند زنانی که در شهر
مصر بودند مفسران گفتند که این زنان یکی زن ساقی ملک بود و زن نانوای ملک
و زن صاحب زندان و زن صاحب دواب و ستور چنانکه عادت زنان باشد یکدیگر
گفتند که زن عزیز که خزینه دار ملک ... بعضی مفسران گفته اند که
که عزیز در کلام عرب ملک باشد تراود فتیها می خواهد زن عزیز که بفریبد و با خود
دانستکند غلام کنعانی خود را بدوستی که ... او رسیده است دوستی و محبت
شغفها ... دل باشد ... گناه را ... زلیخا بود حوالت کرد
اگر اهل این روزگار بر یوسف حواله نکنند ها تا که مستحق ملامت باشند انا لنراها
حقیقت که ما می بینیم و می دانیم که او بعشق زلیخا در ضلال مبین بلا و گمراهی روشن که ...

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً

وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا

رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا

إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ چون راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان و حدیث
و گفتار ایشان بشنید دعوتی ساخت و کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و زنان
دیگر را نام حیله از نمامی شدند همچنین ... گفت برای این حدیث ایشان را مکر کرد
و مکر خواند که ایشان این حدیث مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند
از آنکه یوسف از خانه برون نیامدی ایشان این سخن کنند تا باشد که
راعیل ایشان را حاضر کند و او را ایشان ببینند اندیشه ایشان راست افتاد
دعوتی ساخت و ایشان را بخواند و بساخت برای ایشان مجلسی و در و بالشها بنهاد
تا بر آنجا تکیه کنند و گفته اند که متکا ای طعاما یعنی برای ایشان
طعامی بساخت عبد الله عباس گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزها
ساخته بود که بکارد حاجت بود خوردن آن و هر یکی را از ایشان کاردی داد کاردها بر
گرفتند و یوسف را جامه سپید پوشانید و او را گفت بدان خانه در رو و گذر کن
او بخانه در آمد و با ایشان بگذشت و برای آنکه جامه سپید پوشانید تا نیکو
که او بجامه کرانمایه نیکوتر که حسنی که بجامه بود چون عاریتی باشد
و گفته اند که ایشان را در صفه بنشاند که برابر صفه خانه بود و یوسف
در آن خانه بود او را گفت اخرج علیهن بیرون آی با ایشان او بیرون آمد
فلما رأینه چون او را بدیدند گفتند که زلیخا ایشان را گفت که من چنین حال را
خواهم که بر شما عرضه کنم هر یکی از شما از این ترنج که دادید پاره ببرید
و بوی دهید چون و را بدیدند و بزرگ آمد در چشم ایشان ابن عباس گفت

حیض شان

افتاد
او حیض

حیض شان بدید اما لا اکبار الحیض و برین معنی آورده اند که ایشان را از هیبت
و از هیبت وی چون از جمال و کمال بدیدند مدهوش و متحیر شدند دست خود را بجای ترنج می بریدند
و از نظاره جمال یوسف خبر از درد نداشتند وهب گفت دانا ان جمله زنان ده مردند
و بعضی از ایشان دست جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای خود بریده دیدند و از
تعجب گفتند حاش لله یعنی او دور است از این کار که بر وی تهمت می کنند دوری بینیم
و بر کنار می بینیم از آنچه دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عفت و صلاح
و خواندند ما هذا بشری یعنی چنین شخص خریده نباشد و بنده نتواند بودن

قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ

وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ

عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ

لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ زلیخا گفت ایشان را که یوسف را ملامت کنید که تا
... بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را بدیدند دوری ملامت خود
و بدانستند که ایشان ملامت کننده اند و زلیخا دست یافت عذر ...
گفت این آن شخص است که شما مرا در حق وی ملامت می کردید آنکه

برخویشتن اقرار داد و گفت من او را مراوده کردم و مطالبت از نفس وی کردم او خویشتن را
نگاه داشت و امتناع کرد بجای این معنی زلیخا گوید فاستعصم می گوید واستعصی
زنان یوسف را گفتند چرا فرمان نبری گفت فرمان خدای رها نکنم و فرمان شما کنم
عند این حال زلیخا گفت اگر آنچه من میفرمایم نکند بزندانش باز دارد و از جمله
خواران و ذلیلان شود یوسف علیه السلام روی با ایشان بکرد و گفت و با خدای تعالی
مناجات کرد و گفت ای خداوند من دوستر دارم از آنچه مرا بآن می خوانند
و این دلیل می کند چنانکه هریکی از ایشان در وی طمع کرده بودند و مراد بود و اصب
واسهلات یعنی زندان را سیار ترا بیده مقام در زندان را دوستر دارم از اجابت کردن ایشان
مراد دادن ایشان والا تصرف عنی و اگر بنگردانی کید ایشان را از من بالطاف
خود مرا باخویشتن گذاری من میل کنم با ایشان و از جمله جاهلان باشم یعنی
که اگر لطف نکنی از نگاه باز معصیت کنم فاستجاب له ربه خدای دعای او را اجابت کرد
و کید ایشان از وی صرف کرد و اگر جاستی که بجبران گویند نه دعا را اجابت بودی
و نه کید مصروف بودی برای آنکه آنچه معصیت بود از عزیز بر قبیح
منها محل اینجا حاصل بود انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنوا است اقوال ایشان را
و عالم است احوال ایشان ثم بدا لهم من بعد ما راوا الآیات ظاهر شد ایشان را پس از آنکه آیات دیدند
بدیدند و بدانستند که تهمت زلیخا است که یوسف را محبوس کنند تا روزی چند یادی
حمد تا ایشان کنند بر مردمان که گناه کار یوسف است و زلیخا بی گناه و آیات براءت
دیده و گواهی کودک و اعتراف زلیخا   ودخل معه السجن فتیان

قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا وقال الآخر انی ارانی احمل

فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نراک

من المحسنین چون این خبر بگفتند و یوسف را در زندان کردند سدی گفت

سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهر خود را که این غلام کنعانی مرا رسوا کرد
در میان مردمان مرا دستوری بدهی تا بیرون روم و عذر خود ظاهر گردانم یا او را محبوس کن
تا این حدیث می نکنند و نگویند که وی مرا با خود دعوت می کرد عزیز رضا داد و گفت
و گفت مرا غلامی است و او روی گناهی در وجود من است فرمای تا وی را بزندان برند
ملک بفرمود تا وی را بزندان بردند و با او دو جوان را بزندان بردند یکی خوانسالار
و یکی شرابدار و سبب آن بود که جماعتی را از اهل مصر و رعایا از ملک رنج بود ایشان
هر دو را بفریفتند و مالها بسیار دادند تا ایشان یکی از هر دو خوانسالار آمد
و زهر بسته در طعام کرد و ساقی بسته بماند چون وقت طعام و شراب آمد
خوانسالار بر عادت خود طعام پیش آورد و بنهاد و شرابدار بیامد و گفت ای ملک طعام
مخور که زهر آلود است ملک گفت چنین است گفت دروغ می گوید گفتا و نیز
دروغ می گوید ملک ساقی را گفت این شراب باز خور او شراب باز خورد و باکی
نکرد که در وی زهر نبود صاحب طعام را گفت این طعام را بخور نخورد بیاوردند
و از طعام بدو دادند بخورد در حال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را بزندان بردند
یوسف علیه السلام در زندان تعبیر خواب کردی زندانیان از دلتنگی خوابهای
بسیار دیدند چون زندانیان بامداد برخاستندی هر یکی چند خواب مختلف دیده
یوسف را دیدندی و خوابها پرسیدندی و او تعبیر کردی خواستند که وی را تجربه
کنند خوانسالار گفت من در خواب دیدم که نان بر سر داشتمی و مرغان هوا آن
از سر من می خوردندی و شرابدار گفت من در خواب دیدم که انگوری فشردی
و بخداوندگار می دادی این قول عبدالله مسعود است بعضی گفتند که ایشان
این خواب دیدند اما هر یکی از ایشان خواب دیگر از خود بست چون یوسف تعبیر کرد
صاحب خوان گفت حاشا از خواب نیک من دیدم و خواب بد او یوسف
علیه السلام گفت قضی الامر مجاهد گفت چون این دو غلام آمدند تا از وی خواب پرسند
او را گفتند ای جوان تو سخت نیکو روی و باخرد و بخیر جوانی ما ترا دوست داریم
او گفت بخدای بر شما که مرا دوست ندارید که هر کس که مرا دوست داشت من از محنت او

را دید همه مراد دوست داشت و خلوت تا مرا جود بار کیرد کم علنا بر هم بیرون آید
بر میان بست و رخ خفته بود مردی حیرانا تا تکمه اتهمته در زدی نهاد تا بعلت آن مرا یکباره نزد
خود باز کرفت و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدیدی یکسال و برا نجه بدیدی
مسروق منه باشی کرد و بعد مراد و سخنان در محنت برادران افتاد در تا مرا بچاه
و به بندکی بفروختند و زلیخا دوست داشت مرا و محنت زندان افکند زنهار
مرا دوست مدارید کفتند دوست میداریم ترا و با تو الفت میباشد ما را از انکه همه روز
با منی و حبس شوی می شنیدندی و بروی آخر بن می کردندی تا شبی بخواب دید آنچه
حکایت کرد از ایشان دکر روز بیامدند پیش او نشستند و کفتند ایها العالم
ما دوش هر یکی خوابی دیده ایم ساقی کفت من در خواب دیدم که سه خوشه انکور از رز
باز میکردم و در کاس ملک میفشردم تا باز خورد و خبازا کفت خوابان کفت
من در خواب دیدم که سه سبد نان بر سر نهاده بودم بر انجا الوان طعام بود سباع الطیر
و مرغان شکاری از سر من آن نان می خوردند ما را بتاویل این خواب خبر ده که ما ترا
از جمله محسنان میبینیم و میدانیم که تاویل و تعبیر خواب نیکو کویی و باز نمایی
نیکویی و کاری یوسف علیه السلام همه روز تعهد زندانیان کردی و بیماران را معالجه کردی
و جامه درویشان ایشان بدوختی و ایشان را دلخوشی دادی و در خبرست که چون یوسف علیه السلام
در زندان شد اهل زندان دلتنگ یافت ایشان را کفت خوش دل باشید و صبر کنید
که خدای تعالی شما را بدین مزد دهد و بفرج عاجل و بثواب آجل ایشان خوشدل کشتندی
و کفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکو رویی و نیکو خویی و با ما نیکو [illegible] جوانی
فمن انت یا فتی ای جوان تو کیستی کفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق
ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله عامل زندان کفت ای پیغمبرزاده والله که من ترا
توانستمی آزاد کردی اکنون در خدمت و مراعات تو هیچ تقصیر نکنم

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ

قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ

لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ

آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

کفت نیاید بشما طعامی که روزی شما کنند و الا که من خبر دهم شما را بتاویل آن
پیش از انکه بشما آید این از جمله آنست که خدای مرا آموخته است کفته اند که
یوسف برای آن کفت که دانست که ما از خوابها که ایشان پرسیدند یکی
بدست و از خوش خبر انست که چون خوابی پرسند که از بد باشد تا ان عدول کنند
و تعبیر آن نکویند برای انکه از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که کفت
ان الرؤیا علی رجل طائر ما لم یعبر فاذا عبرت وقعت وان الرؤیا جزء من ستة واربعین
من النبوة فلا تقصها الا علی ذی رأی کفت خواب بر پای مرغی پرنده باشد تا تعبیر
نکرده باشند چون تعبیر بکنند بیفتد و خواب جزویست از چهل و شش جزو از پیغمبری
خواب که بینی جز با خداوند رای نکویی و بیان آغاز از علم خود کرد تا ایشان بنکنند
که او تعبیر از خوابها نمی داند کفت وقت را ان تعبیر آن نیست و شما را بنا داکه
و هم ابدکلمی در تاویل ان خواب نمی دانم که هیچ طعام شما یابند در خواب و بیشتر
معبران بیایند که در بیداری الا من شما را بیان خبر دهم بتاویل آن این جهت که کفت
عادت آن ملک این بود که چون از زندانیان کسی را بکشتنی طعامی مخصوص فرستادی
تا بخوردی و آنکه فیلاز میبردی کشت ابن حجی کفت سبب این کفتار آن بود
تا نبوت خود و علم معجزه و دلالت نبوت ایشان را ظاهر کند و معرفت خدای و توحید ای
کند الا تری الی قوله ذلکما مما علمنی ربی این از جمله است و مرا [illegible] کرده
و بکذاشته دین طریقه قومی که ایشان بخدای ایمان نیاورند و بسرای باز پسین
یعنی بقیامت کافرند که کشف نسبه مذهب خود کرد و کفت من پیروی

وشریکان
می کنم دین و ملت پدران خود را کی ابرهیم و اسحق و یعقوب‌اند و ما هیچ چیز را انباز
خدای نکنیم این طریقه و دین ما از فضل خدای بما و جمله مردمان و لکن بیشترین
ایشان شکر این نعمت نکنند از انجا که ما را بیغمبر کرد و مردمانی که ما را با ایشان رسول
تا ایشان را دعوت کنیم بحق یَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ
مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ
إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا
مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ یوسف علیه السلام
ایشان را تقریر توحید کرد و گفت ای دو رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشند یا خدای یکی
قهر کننده و برای آن این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف
می پرستیدند که در شکل و صورت متفاوت بودند تا نکته تنبیه کرد بر فساد رای
ایشان و گفت شما نمی پرستید الا نامها را که شما نهاده اید و پدران شما
یعنی شما این بتان را آله می خوانید اله آنست که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم
نکند مستحق عبادت نشود و تا قادر نباشد بر آن نتواند کرد و ازو صحیح نبود
و تا حی نباشد محالست که قادر باشد چون این از جماد بود نام آله را ایشان جز لفظی
بی معنی باشد اگر گویند چگونه گفت شما نامها می پرستید ایشان مسمی می پرستیدند
گوییم غرض الهیتست یعنی چیزی می پرستید که بر وی از الهیت و استحقاق
عبادت جز نامی بی معنی نیست ما انزل الله بها من سلطان و این نامها که شما
و پدران شما بر این بتان نهاده اید نامهاست که خدای تعالی بر آن حجتی بنهاده

حکم نیز

مگر خدای را خدای و نبود که بپرستید مگر او را پرستیدن و با وی شریک گفتن
دین راستست و طریق مستقیم و لکن بیشترین مردمان نمی دانند انجا که
نظر نمی کنند یَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي
رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ
الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي
عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

[illegible]

یوسف علیه السلام چون دید ایشان بسخن مشغول گشتند از جواب ایشان در گذشت
ایشان گفتند جواب سوال ما و تعبیر خواب ما بگوی گفت توقف کنید چون الحاح کردند
گفت اما یکی از شما ساقی ملک بود و او مدت تعبیر خواب او اینست که با سر کار خود رود
و ملک را خمر دهد و آن سه خوشه انگور که دید تاویلش آنست که سه روز در زندان بماند
بیاز از زندان رها کنند او را و مرغان مغز سر او بخورند ایشان چون این بشنیدند پشیمان
شدند گفتند ما خوابی چنین ندیدیم ما ترا از ما بتزویر کردیم یوسف بحال خود مشغول
گشت و قضا رانده شد و حکم رانده چون سه روز بیامد روز چهارم
کاشتگان ملک برسیدند و ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف ساقی را گفت که خواب
نیکو دیدی برو و دانست که وی نجات خواهد یافتن اذکرنی عند ربک نزدیک
خواجه خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی و او را از حال من خبر ده مرا بظلم در حبس کرده‌اند
درین حال جبریل امد دست یوسف بگرفت و او را بگوشه برد از زندان
و پر در زمین زد و زمین او بشکافت و گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست
گفت زمین دیدم می بینم او نیز بشکافت و همچنین تا هفتم زمین بشکافت
گفت فرو نگر تا چه می بینی فرو نگریست سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ می بینم

جبرئیل پر بران سنگ زد سنگ بشکافت و از میان سنگ کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهان گرفته
و گفت خدای سلام میرساند ترا و میگوید که این کرم را که در میان سنگ است فراموش نکردم
دو زندان کرم را روزی [illegible] از تو غافل نیم عزت و جلال من که هم سالی نجات یابی
یوسف خدای از من راضی باشد گفت آری گفت اگر این که هفت است فقط باشد
هیچ باک ندارم در حضرت که چون یوسف علیه السلام جبرئیل را دید در زندان گفت
یا اخا المنذرین مالی اراک بین الخاطئین جبرئیل او را گفت یا طاهر الطاهرین
یقرأ علیک السلام رب العالمین و یقول اما استحییت منی انا استغثت برب العزة الملک یوم الدین
بعزتی و جلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین و انساه الشیطان ذکر ربه یاد باز برد و فراموش کرد تا بنده
شرابی یاد یوسف که پیش ملک ذکر یوسف کند و حال او ویرا یاد دهد سبب آنکه یوسف
در زندان مقدار هفت سال که بوی گفت پنج سال بود تا محبوس بود بعد از آن هفت سال
دیگر بماند

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

چون مدت محنت بگذشت حق تعالی سببی ساخت و ملک در خواب دید که هفت گاو
لاغر هفت گاو فربه را بخوردند و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک گرد
در آمدند و از ایشان گردند ملک از خواب در اندیشه و خوفناک گرد و بنشاند و کهنه
و معبران را حاضر کرد اینده گفت انی اری من هفت گاو فربه دیدم در خواب

که ایشان را

که ایشان را هفت گاو لاغر بخوردند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه دیگر خشک
یا ایها الملأ ای گروه معبران فتوی دهید در خواب من شما تعبیر خواب می کنید
ایشان گفتند این خواب که تو دیدی خوابهای شوریده است و ما تاویل خوابهای شوریده
ندانیم درین حال ساقی را یاد آمد که در زندان نزدیک هست کسی که علم تعبیر نیک میداند
و ذلک قوله وقال الذی نجا منهما گفت آن کس که نجات یافت از آن دو جوان
و حال آن بود که ویرا یاد آمد بعد از مدتی دراز که من شما را خبر دهم بتعبیر و
تاویل این خواب مرا بفرستید بنزد یکی کس که من میدانم که علم تعبیر خواب نیز دارد

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ

ویرا بفرستادند چون بزندان رسید و یوسف را بدید گفت ای یوسف راستگوی
در یابنده گویی از تعبیر خواب ما را فتوی ده در هفت گاو فربه که ایشان را می خوردند هفت گاو
لاغر و در هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم و بنزدیک آن مردم
و ایشان را خبر دهم تا بدانند یوسف علیه السلام گفت تعبیر این خواب آنست که درین هفت سال

تخم که کاری آنچه حاصل شود و بدرود در خوشه رها کنید تا بماند مگر اندکی که برای
قوت بکار آید آنگاه از پس آن هفت سال قحط شود قحطی سخت که هرچه درین هفت سال نهاده
باشید همه خرج شود و خورده آید مگر اندکی که نگاه دارید از آنکه پس از آن سالی آید
که باران بارید شود مردم را و فریاد ایشان رسند و در و عصر کنند و انگور فشرند
بجای آن فرمود که در خوشه رها کنید تا بنشه در و نیفتد و شدت در وصف کرده آن
از قحط و معنی یاکلن یعنی بخورند این سالها و نیست کنند آنچه نهاده اند
در سالهای پیشین و مراد بعصر هرچیزیست که از و شراب گیرند چون انگور و سیب
و غیر آن و از ابن عباس روایتست که مراد بعصر آنست که شیر بسیار دوشند

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ

فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ

عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ

حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ

حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

چون مرد باز آمد و ملک را خبر داد بآنچه یوسف علیه السلم گفته بود گفت این چنین
بمعاملت باید او را پیش من آرید چون رسول پیش یوسف آمد گفت ملک ترا
میخواند اجابت کن تا تعبیر این خواب چنانکه این معنی ادا کردی یوسف گفت
باز گرد و پیش سید خود رو و بگوی تا آن زنان را حاضر کنند و بپرسد از ایشان تا چه بود
تا دستهای خود می بریدند این برای آن گفت تا ملک را و عزیز ملک را گناه وی گناه بوده است

و بی جرمی وی را حبس کرده بود ابن عباس گفت اگر یوسف بیرون آمدی و
ملک هر وقت که او را بدیدی با خویشتن گفتی این مردیست که با زن عزیز خیانت کرد
صلوات الله علیه از ین قصه خبر داده بود القصه قاصد برگشت و با ملک گفت
یوسف علیه السلم میگوید من بیرون نیایم تا ترا معلوم نشود که مرا بظلم و بی گناه
باز داشته اند بفرمای تا آن زنان را بیاورند و بپرسد از ایشان تا حال چه بود
ملک کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت ما خطبکن حال شما و کار شما چه
و چگونه بود او شما را مطالبت کرد از نفس شما یا خود شما وی را مطالبه کردید
وی ایشان گفتند حاش لله ما از وی هیچ بدی و خیانت ندیدیم و از وی جز خیر و صلاح
نزدیکان حال زلیخا نیز آمد و گفت اکنون حق ظاهر گشت و حقیقت حال پیدا شد
من او را بخود خواندم و او از جمله صادقانست و راست گویانست جرم و بی ادبی مرا بود

ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ

إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ این آن گفت و برای آن کردم
تا عزیز بداند که من در غیبت با وی خیانت نکردم در حق زلیخا و خدای تعالی خیانت کنندگان را
هدایت نکند در مانند آنکه خیانت ایشان آشکار کند و بپوشد مانند آنکه
آنگه یوسف علیه السلم بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس خود گفت من نفس خود را بری نکنم
که نفس مردمان را ببدی فرماینده است و بعضی مفسران گفته اند که این سخن زلیخاست
یعنی تا یوسف بداند که من در غیبت او با او خیانت نکردم و چون در سینه از حد
نکنم و خدای هدایت نکند خاینان را و من برای این خیانت نکردم

وخویشتن را میر انگنم از نیکی تا دیگران متهم نشوند بدستی که نفس سخن فرماینده است
ببدی و همه را میل ببدی است مگر آنکه خدای من او را نگاه دارد و رحمت کند و خدای جل جلاله
آمرزنده و مهربانست چون ملک تجسس و تفحص کرد و براءت ساحت یوسف را معلوم شد
گفت وی را بنزد من آورید تا وی را خاص خالص کرده ام برای خود رسول صلوات الله علیه
بنزد یوسف شد و وی را از زندان بیرون برد در حضرت که یوسف چون خواست که از زندان بیرون شود
اهل زندان بر مفارقت وی جزع کردند و بگریستند و گفتند اما بوجود تو ما را راحت
و آسایش بود اکنون که میروی ما چگونه باشیم آنگه یوسف علیه السلام دعا کرد و گفت
اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار یارب خدایا دلهای نیکان
و نیکان بر وی مشفق گردان و خبرها بر ایشان پوشیده مگردان چون بیرون آمد
بر در زندان نوشت هذا قبر الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء
این گور زندگان و خانه اندوهگینان و تجربه دوستان و شماتت دشمنان آنگه
بگرمابه شد و خویشتن را شست و پاکیزه کرد و خلعت ملک در پوشید چون بدر سرای
ملک رسید بایستاد و گفت حسبی ربی من دنیای و اعز جاره حسبی ربی من خلقه عز جاره
وجل ثناؤه ولا اله غیره چون در پیش ملک رفت گفت اللهم انی اسألک بخیرک من خیره و اعوذ بک
من شره و شر غیره چون چشمش بر ملک افتاد سلام کرد و او را تحیت گفت
بزبان عرب گفت این چه زبانست گفت زبان عمم اسمعیل که در بیابان
گردانید او را بعبرانی دعا گفت ملک گفت این چه زبانست گفت زبان
پدران منست و هفتاد زبان ملک میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن
میگفت جواب میداد بدان لغت ملک تعجب فرو ماند و یوسف سی سال
از عمر گذشته بود یوسف در جمال او نگریست و حدیث وی و علم او بشنید آنگه
میگفت این آنست که ما را خواب بود کرده و کس ندانست اکنون مرا بگوی ای یوسف که
میخواهم تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف علیه السلام گفت اول تو حکایت
تفصیل بگویم که چه دیدی چه گونه دیدی ملک گفت روا باشد گفت ای ملک
تو هفت گاو دیدی فربه نیکو سپید و روشن در نیل که رود نیلست ایشان

برآمدند بتابشهای پر از شیر بودند ایشان را نگاه میکردی و از حسن ایشان تعجب مینمودی
تا آنگه که در آب نیل [illegible] پدید آمد و از میان گل هفت گاو لاغر
برآمدند خاک رنگ [illegible] و پستان و پی شیر دندان و چنگ
داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطومهای سباع آن
گاوان در یکدیگر آمیختند و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای ایشان
بشکستند و مغزهای ایشان بمکیدند و تو در ایشان نگاه میکردی و متعجب بودی پس
هفت خوشه گندم از زمین برآمد سبز و هفت دیگر سیاه و خشک در یکجا بیکجاه
تو تعجب با خود میگفتی این خوشهای گندم عجب است در یک جا یکجا رسته هفت
سبز و سیراب و هفت دیگر سیاه و خشک [illegible] در میانه [illegible] از خوشهای
و خشک [illegible] خوشهای سبز بر زد و آتش در ایشان زد و بسوخت این آخر خواب تو است
آنگه از خواب بیدار شدی ملک از آن تعجب فرو ماند و فرمود که این گفت تو
عجبتر از خواب منست تا پنداری که این خواب تو دیدی و بعینه که هیچ خلل کردی
و خطا نگفتی اکنون ای صدیق رو نگار چه رایست ترا در این خواب که من دیدم گفت
مصلحت در آنست که بزمینها گندم بکارند و خوب بیارند که بهشت سال بیاورند بکارند
و هرچه ترا در خزانه است همه خرج تخم و عمارت زمین کن چه اضعاف آن بازیابی و چون
برآید و برسند بفرمای تا بچینند و در خوشه نگاه دارند تا بزمین نیاید و
او را بنا بیدو دانه او قوت و بیماری نباشد نگاه او و علف چهارپایان دار
طعام که حاصل آید خمس بردارند از برای نوسال و باقی در انبارها آنبنه در
همچنین کن چون این سالها برود و هفت سال ابتدای قحط آید قحط در اطراف عالم برسد
از اقصای جهان بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند و آنچه در سالها نهاده
باشی عکس مراد خود بفروشی آنکه خزینها غنی و گنجها که گرمزین باشند
ملک گفت این کار بیقیاس که کند و که تواند کرد درین حال یوسف گفت
اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم انی حاسب و کاتب و من نویسنده ام
و دانایم بحساب و کتاب نگاه دارم عبدالله عباس گفت که رسول خدا

رحم الله اخی یوسف که اگر نگفتی که مرا عامل خزاین کن در حال عزیز وی دادی

علیهما السلم یکسال شوریی بود و با وی محالست می کرد و از علم و ادب او تعجب می بود

یک روز یوسف را گفت که من می خواهم که بهر نوعی با تو اختلاط کنم

جز آنست که مرا استنکاف می آید از آنکه با تو طعام خورم یوسف گفت من اولی ترم که

استنکاف کنم که من پسر یعقوب اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله

گفت راست گفتی از آن پس با وی مکالمه می کرد و مسابقه کرد چون یکسال بر آمد

ملک یوسف را بخواند و تاج بر سر وی نهاد و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد

و او را تختی ساخت از زر مرصع بدر و یاقوت و کله از استبرق و دیبا بالای آن بزد

در آن خیمه ای سی گز و پهنای او ده گز بود و سی بستر بر افکند و شصت مقرمه و او را

بر آن سریر نشاند و ملوک و امرا را در فرمان وی کرد و در خانه بنشست و پادشاهی به یوسف

داد و کار مصر با وی گذاشت و قطفیر را از کار او معزول کرد و آن هم بیوسف

مفوض داشت و ملک زلیخا را بیوسف داد چون یوسف نزدیک زلیخا شد او را گفت

این بهتر است یا آنکه تو مرا بدان استدعا کردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بدان ملامت مکن

که من زنی بودم جوان و با نعمت و جمال و مال و شوهر مرا شهوت بزنان نبود و پیراهن من

و تو نیکوترین اهل روزگار بودی پس از عیب تو مبتلا شدم باری که مانند این کس نبود

چون یوسف دست بوی دراز کرد بدانست که دوشیزه است یوسف را از وی دو فرزند

آمد یکی افرائیم و یکی میشا و ملک مصر بر یوسف راست شد میان رعیت عدل انتظار را

کرد آیت سکینت وقال الملک ائتونی به ملک گفت این مرد را که علم عبیر داده

پیش من آورید تا من او را خالصه و خاصه خود کنم که او سزاوار آنست که او را

وزارت دهند چه جای آنکه با زندانیان عمر گذارد چون او بیامد ملک با وی

سخن گفت او را در سخن با زمود بدانست که بیش از آنست که گفته اند

گفت وی را که تو امروز نزد یک ما با مکانت و منزلت و امانی قال اجعلنی

علی خزائن الارض انی حفیظ علیم وکذلک مکنا لیوسف

فی الارض یتبوء منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء

ولا نضیع اجر المحسنین ولاجر الآخرة خیر للذین آمنوا وکانوا یتقون

یوسف علیه السلم چون آن مکانت دید از ملک ولایت طلب کرد و گفت اجعلنی

علی خزائن الارض انی حفیظ علیم اگر گویند که شاید که وی قبل السلم و از دی

وی ولایت خواهد کریم ولایت بصورت ملک مصر را بود و حقیقت یوسف را بود

ممکن نبود جز آنکه قوامی ملک بوی باشد و از خزاینات گفت مرا بر خزائن زمین

موکل کردان و کار خزاین بمن گذار که من نگاه دارم و ضایع نکنم از هر

که عالم بوجود دخل و خرج آن بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نگذارم

آنگه حق تعالی گفت که اجنا نکه یوسف را تمکین دادیم

از آنجمله که ذکر کرده شد تمکین دادیم از آنجمله که ذکر کرده شد تمکین

دادیم ویرا در زمین مصر کرد اندیم تا جای گیرد از زمین آنجا که خواهد

ما برحمت خود رسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکوکاران ضایع نکردانیم و مزد

و مزد آخرت که ثوابست بهتر از ملک مصرست که بیوسف دادیم کسانی را که ایمان آوردند

و از معاصی و گناه اجتناب نمودند وجاء اخوة یوسف

فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون

ولما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم

من ابیکم الا ترون انی اوف الکیل وانا خیر المنزلین

فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی ولا تقربون

چون یوسف علیه السلام متمکن گشت و بر سریر ملک بنیابت پادشاه بنشست
و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست می‌کرد تا سالهای فراخ بگذشت و سال قحط آغاز کرد
شبی از شبها بفرمود تا برای ملک در میانهٔ شب طعامی بساختند طباخان گفتند
ملک عادت ندارد که درین وقت طعام خورد یوسف علیه السلام گفت شما نمی
دانید طعام بسازید نیم‌شب ملک از خواب درآمد و گفت طعامی بیارید آنچه
باشد که مرا گرسنگی غالب شد و می‌گفت الجوع الجوع یوسف علیه السلام گفت تا
طعامها که ساخته بودند بیاوردند گفت این طعام کی ساختند گفتند
دیر شب گفت چه دانستید که مرا طعام در بایست خواهد شد گفتند یا
یوسف فرمود او را گفت تو چه دانستی گفت این شب اول سالهای قحط است
اسباط قحط است که خدای تعالی شهوت طعام بیشتر آفریند من دانستم که ترا
برخلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم تا بساختند ملک تعجب فرو ماند
از علم وی و در کار وی چون سال قحط درآمد باران نیامد و نبات نرست و مردم در آن
سال هرچه داشتند بخوردند و آنکه نداشتند می‌آمدند و از یوسف
می‌خریدند بزر و سیم سال اول بزر و سیم بفروخت بنرخی که معهود بود سال دوم بحلی
و جواهر سال سیم بچهارپای و اسب و اشتر و گاو و گوسفند سال چهارم ببنده
و پرستار و ممالیک سال پنجم بضیاع و عقار سال ششم هیچ چیز نداشتند
فرزندان را بیاوردند و بفروختند و طعام بستدند سال هفتم خود را بیوسف بفروختند
و همه مردان و زنان بندهٔ او شدند و یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبود
و خزانه بنهاد که کسی چنان ندیده بود ملک را گفت چگونه دیدی صنع خدای
و نعمت وی را آورده‌اند که یوسف علیه السلام درین سالها سیر طعام نخورد
تا گرسنگان را فراموش نکند فرمود تا ملک را از نماز پیشین تا نماز دیگر
طعام می‌دادند ملک گفت من گرسنه می‌باشم چرا عادت شد و با طعام نمی‌فرمایی
گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش نکنی گفت نیکو رایی
دیدی آنان باز عادت شده است که ملوک هر روز یکبار خوان نهند و چون قحط

عام شد و بزمین کنعان رسید یعقوب و فرزندان نیز با رنجی عظیم رسید چون بشنیدند که
در ولایت مصر جای طعام می‌توان یافت گفتند که عزیز مصر بیرانشان گفت لا بد است
از آنکه شما را بمصر باید رفتن و بضاعتی بردن و پاره طعام آوردن شما را
بفرستاد و ابن یامین را نزدیک خود باز گرفت که او غم یوسف بروی او بسر می‌برد
در آن وقت ایشان بفلسطین بودند و بغور شام بودند و بصحرا جای داشتند و گوسفند
مشغولی بود بتعهد گوسفندان ایشان چیزی که آلت شبانان بود بساختند از پشم و کرب
و کلیمی چند پاره پشم رنگ کرده برگرفتند و روی بمصر نهادند تا برسیدند
چنانکه گفت وجاء اخوة یوسف آمدند برادران یوسف و در نزد او شدند
ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند و نیز از برای آنکه وی را کودکی
دیده بودند چون ببین تغیر یافته بود پادشاه بود بر سریر ملک جامه‌های پادشاهانه
پوشیده تاجی مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن بعضی حکما
گفته‌اند از برای آنکه بازنشناختند که معصیت کرده بودند و معصیت دل
را تاریک کرده است یوسف با ایشان سخن گفت ایشان نیز بزبان عبرانی
سخن کردند گفت شما چه مردمانید گفتند جماعتی شبانانیم ولایت ما را قحط
رسیده است آمده‌ایم تا ما را طعامی فروشی یوسف علیه السلام گفت مبادا که شما جاسوس باشید
و آمده باشید تا ملک من و ولایت من نشان کنید گفتند کلا والله ما جاسوس نیستیم
ما برادران یکدیگریم اما پدری پیر است و پیغمبری است از پیغمبران خدای و یرا یعقوب
گویند گفت شما چند برادر بودید گفتند دوازده گفت اکنون چند
ماند این ده که آمده‌اند گفت آن دو کجا شدند گفت با ما در وی بیابان آمد
و آنجا هلاک شد گفت آن دیگر کجا شد گفتند پیر آن برادر را از همه دوست
داشتی چون او غایب گشت این برادر را بیادگار او پیش خود نگاه می‌دارد و از خود
غایب نمی‌کند یوسف گفت کیست که برای شما گواهی دهد که چنین است که شما
می‌گویید گفتند ایها الملک ما درین شهر غریبیم کسی ما را نمی‌شناسد یوسف گفت
من آنگاه دانم که شما راست می‌گویید که برویید و آن برادر را با خود بیاورید گفتند

این نوبت اورا با خود بیاورید تا بنیم که خدای تعالی او کفت فلما جهزهم بجهازهم
جون ساز ایشان راست کرد و طعام ایشانرا بداد ایشانرا کفت برادری که از پدر
شماست بنزدیک من آورید تا من شمارا نیکو دارم و کیل طعام تمام بدهم نمی بینید
که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرود آورندکان و مهمان دارانم پس اکر اورا نیارید
شمارا بنزدیک من کیل نیست و طعام دادن نیست بنزدیک من میایید و کرد من مکردید

قالوا سنراود عنه اباه وانا لفاعلون وقال لفتيانه اجعلوا

بضاعتهم في رحالهم لعلهم يعرفونها اذا انقلبوا الى

اهلهم لعلهم يرجعون فلما رجعوا الى ابيهم قالوا يا ابانا

منع منا الكيل فارسل معنا اخانا نكتل وانا له لحافظون

قال هل آمنكم عليه الا كما امنتكم على اخيه من قبل

فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين ایشان یعنی برادران

یوسف جواب کفتند ما بکوشیم و حیلت سازیم تا ویرا از پدر وی بخواهیم و انجه تواناییم
درین معنی سعی بجای آوریم یوسف علیه السلم غلامان خود را کفت که چیزی که ایشان آورده اند
در میان بار ایشان کنید که جون با خانه شوند و متاع خود را ببینند ایشانرا
باز آمدن داعیه قوی تر شود باشد که دانند که طعام ایشانرا رایکان داده اند
ایشانرا و نیز برای آنکه بباید که بعلت آنکه چیزی ندارند باز نیایند و کفته اند
برای آنکه دانست که یعقوب آن بضاعت را باز فرستد و ایشانرا باز آوردن

لعلهم يعرفونها کفت بضاعت در میان بار ایشان کنید تا باشد که
ایشان بشناسند جون باز کردند و با خانه خود روند باشد که ایشان بسبب باز
کردن ما ایشان جون باز کشتند و نزدیک پدر خود رفتند پدر ایشانرا
بپرسید که جون بودید و احوال شما جکونه بود کفتند ای پدر ما از نزد
مردی می آییم که فضل و کرم اورا وصف نتوان کرد و با ما آن انعام کرد که
اکر یکی بودی از فرزندان یعقوب با ما آنکه بیش از آن نکردی یعقوب کفت برادر
شما شمعون کجاست کفتند اورا ملک مصر کرو داد تا ما باز بنوبت دیکر ابن یامین را
با خود بریم کفت او را جه وجه داند که شما برادری هست کفتند ما کفتیم کفت
جرا کفتید کفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد و ما شرح حال
بکفتیم و او می پرسید تا حدیث برادر کردیم کفت اکر راست می کویید
در نوبت دیکر اورا با خود بیاورید تا نکه کفتند ای پدر برادر ما با ما بفرست
که ما را کیل منع کردند و کم دادند تا این کرت کیل تمام بیاوریم و از هیچ
اندیشه مکن و ما تربیت که اورا نکاه داریم یعقوب علیه السلم کفت این بستم
از شما جنانکه ایمن بودم از شما بر یوسف اورا بخدای می سپارم که خدای تعالی
بهترین حافظی و نیکوترین نکهبانی است و او بخشاینده ترین بخشایندکانست
یعنی ویرا بخدای سپردم حق تعالی کفت یوسف را برادران سپردی ضایع کردند
و ابن یامین را بمن سپردی و من خدایم که انجه بمن سپارند ضایع نشود

ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت اليهم قالوا

يا ابانا ما نبغي هذه بضاعتنا ردت الينا ونمير اهلنا ونحفظ

اخانا ونزداد كيل بعير ذلك كيل يسير

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي

بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

چون متاع و بار خود بگشادند بضاعت خود دیدند که همچنان در میان بار بود که تا [ایشان]
رد کرده بودند گفتند که ای پدر ما چه جوییم و چه خواهیم بیش از این که
مرد کریم خود ما را طعام داده است و متاع ما با ما رد کرده است و این
از برای آن کنند تا دل یعقوب گرم کرده باشند برانکه ابن یامین را با ایشان بفرستد
ما نبغی چه جوییم یعنی چیزی دیگر نماند که کار ما بدان موقوف باشد و ما از او
چیزی دیگر نمی خواهیم چه ما را برای آن نوبت که داریم کفایت یعنی این
بضاعت ما که رد کرده اند ببریم و برای اهل خود طعام آریم و برادر خود ابن یامین را
نگاه داریم و کیل یک اشتر وار بیفزاییم بنصیب او که این کیل اندک است
یعقوب گفت هرگز نفرستم وی را با شما تا آنکه که وثیقتی بدهید از عهد و پیمان
و سوگند که او را نزد من باز آورید مگر که واقعه افتد که همه را [گرفتار شوید]
و جمله در آن گرفتار شوید و چون ایشان را عهد و پیمان دادند و با وی عهد [خدای]
کردند که او را رها نکنند و ضایع نگذارند و دیگر بار یعقوب خدا را
گواه گرفت خدای را بخدای گویم گواه و حافظ است ابن عباس گفت که آن سوگند
که بعد از همه سوگندها بر ایشان داد آن بود که گفت بگویید بحق محمد مصطفی
صلوات الله علیه که خیانت نکنید ایشان بحق مصطفی سوگند خوردند که
خیانت نکنند   وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ

وَاحِدٍ ~~وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ وَاحِدٍ~~ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ

مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ

إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ

مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ

لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد و گفت ای پسران [من]
چون بمصر رسید همه بجمع از یک دروازه مروید از دروازه های پراکنده در روید
گفتند برای چه این سخن گفت گفتند برای آنکه ایشان یازده برادر بودند نیکو
و تمام بالا تا چشم بد در ایشان نرسد آنکه گفت نه از خدا خواهد که
شما را چیزی رسانم این که من گفتم شما را سود دارد و غنا کند حکم
نیست جز خدا را صبر و توکل کردم و روی باید که توکل کنند کار [توکل کنند]
ایشان چون بمصر رسیدند شهر مصر را چهار دروازه بود چنانکه یعقوب فرموده [بود]
بدروازه ها در شدند و یکی یک دروازه در شدند ما کان یغنی نبود [آن]
روی ایشان را از چهار دروازه که سوگند ایشان باز دادار خدای [من]
شیء از هیچ چیز مگر حاجتی که در دل داشته باشد یعقوب علیه السلم که
آن حاجت روا شود و آن شفقت پدرانه بود بر فرزندان و اندیشه او از
چشم بد آنکه یعقوب را وصف کرد بعلم و گفت او عالم بود بآنچه او را
تعلیم کردیم و امر حکیم و گفته اند که او عالم بود بآنچه عالم بود یعنی [بعلم]
کار کردی و لیکن بیشتر مردمان ندانند این حال   وَلَمَّا

دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ

فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ

لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و نزدیک یوسف شدند گفتند ایها العزیز
چنانکه فرموده بودی آن برادر را که خواستی آوردیم گفت نیکو کردید
فرمود تا ایشانرا جایی فرود آوردند و مهمانداری فرمود و فرمود تا از برای هر دو
برادر خوانی بیاوردند و در پیش ایشان بنهادند ابن یامین تنها بماند گفت اگر
برادر من یوسف بر جای بودی با من نشستی و من تنها نبودمی این بگفت و
بگریست یوسف علیه السلم گفت میخواهی تا من برادر تو باشم گفت تو خود
پادشاهی و عزیز مصر لکن را جای او کس نباشد گفت برخیز و پیش من آی
تا تو تنها نباشی او را بر سریر برد با خود بنشاند چون شب درآمد طعام بنهادند
همچنین کردند چون وقت خفتن شد هر دو برادر بستری بگستردند ابن یامین
تنها بماند گفت تو بجامه من درآی او را با خود بخوابانید دیگر روز گفت ای
فرزندان یعقوب من شما را جفت می بینم و همه را با یکدیگر خوش می بینم جز ابن
که تنهاست من او را با خود گرفتم تا پیش من باشد و ایشانرا جایی معین کرد
و ابن یامین را با خود گرفت چنانکه خدای تعالی خبر داد ولما دخلوا چون
یوسف شدند یوسف برادر خود ابن یامین را با خود گرفت و جای داد چون بخلوت
نشستند گفت نام تو چیست گفت ابن یامین گفت ابن یامین چه باشد گفت
ابن المثکل یعنی پسر مصیبت رسیده گفت بچه چرا ترا چنین نام نهاد گفت چون مادرم

باجوار رحمت

با جوار رحمت خود رفت مرا این نام خواند گفت مادرت جز تو پسر داشت گفت بلی
گفت هیچ پسر داری گفت ده پسر دارم یکی را از ایشان نام چیست گفت ابن جدعی
داده و چرا او را این نام نهادی گفت برای آنکه مرا برادری بود یوسف نام او را ناپدید
پنداشتی که زمین او را فرو برد از این واسطه او را این نام کردم و یکی را حیم نام داده گفت
این چه معنی دارد گفت آنکه کما نگفت که او زنده است و دیگری را ابراهیم نام نهادم
برای آنکه اگر وی را ببینم خرمی کنم و خرمی آنکه ظاهر کردند یوسف علیه السلم گفت
خواهی که برادر تو باشم بجای برادرت گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد
ولیکن اگر تو برادر من شوی چگونه برادر من باشی و ترا یعقوب پدر نیست و
راحیل مادر نه یوسف علیه السلم چون این بشنید بگریست و برقع از روی دور
کرد و گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ من برادر توام تو با ایشان هیچ مگوی و
هیچ اندوهگین مشو و باک مدار با آنچه ایشان کردند اندا تو و برادرت آنکه
فرمود تا بار ایشان بکردند و بر کار ایشان بساختند و برای هر برادری شتر واری
گندم بفرمود آنگه امر کرد تا سقایه در رحل ابن یامین نهادند سقایه گفت
ابن یامین از این حال خبر نداشت که گفت که بعد از آنکه وی بود و آن چنان
بود که یوسف ابن یامین را گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ من برادر توام ابن یامین
بغایت خرم و شاد شد و خدایرا شکر کرد و یوسف را گفت من بهیچ وجه از تو
مفارقت نکنم یوسف گفت چگونه باشد احوال پدر که او داغ هجران من بر دل
نهاده گفت فرج او نزدیکست گفت این میسر نشود الا بر تهمتی که آید تو نکوا
و آن دزدی باشد گفت همه رنجی تحمل کنم و از تو جدا نگردم گویند که
چگونه باشد که او غم بر پدر بیفزاید با آنکه دانست که تحیه ابن یامین
او را باز گیرد تا بدو بهر حال شود گویند که یوسف علیه السلم این بفرمان
خدای کرد و از خود نکرد و خدای تعالی خواست تا محنت یعقوب بنهایت رسد
تا وا رسد چنانکه شاعر گفت اذا الحادثات بلغن المدی
وکادت لهن تذوب المهج وحل البلاء وقل العزاء فعند التناهی یکون الفرج

گفته اند که سقایه کاسه زرین بود جوهر نگار که در میان او و ملک بان آب خوردی
چون طعام عزیز رسد برای عزت طعام و حرمت او بدین سقایه طعام می پیمودند
چون این سقایه را در جوال ابن یامین پنهان کردند منادی ندا کرد در میان
ایشان که ای کاروانیان شما دزدانید ندای منادی گفته اند که بدستوری یوسف
بود و منادی ایشان را نشناخت چون صاع بر جای خود ندید گفت شما دزدانید
بر سبیل خبر و گفته اند که مراد استفهام است و گفته اند مراد آنست که شما
دزدانید که یوسف را از پدر دزدیدید چون این سخن بشنیدند گفتند حال
آن بود که روی بایشان آورده بودند که شما چه گم کرده اید و چه می جوئید گفتند
ما صاع ملک نمی یابیم و هر که باز آرد ملک وی را بار شتری گندم بوی دهیم
و من ضمان آنم و این گوینده منادی یاد کرده بود قَالُوا تَاللّٰهِ

لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ

مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ
فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا

لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

گفتند بخدای که شما میدانید که ما بدین زمین نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد

بوده ایم گفتند اگر شما دروغ گوئید پاداشت این چه باشد یعنی اگر اندر بار خود
و سقایه شما گرفته باشید حکم این چگونه بود ایشان گفتند جزای آن
آنست که آن کس که از آن کرده باشد سقایه در رحل وی یابند وی را به بندگی بگیرند
ما چنین جزا دهیم ظالمان را یعنی دزدان را آنگه بفرمود تا بارهای ایشان بجستند و باز کردند
بارهای برادر وی را فرو کردند پیش از بار برادرانش تا که چون بوعای وی رسید از
وعای وی بیرون آورد کذلک کدنا چنین کردیم و ساختیم برای یوسف
ابن عباس گفت صنعنا و ربیع گفت الهمنا و این دلیل می کند که آن الهامی بود
مَا كَانَ لِيَأْخُذَ نبود که فرا گیرد برادر خود را بر عادت و دین ملک و عادت
ملک آن بود که دزد را بغرامت بستاند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ یعنی نبود که برادر را
فرا گیرد مگر بمشیت خدای و ارادت وی و اعلام و هدایت وی ابن عباس گفت
که عادت ملک آن بود که دزد را تازیانه زدی و مضاعف بخواستی و بودی که او را
ببندی و گفتند که عادت آن بودی که دو پای او بکشیدی و چشمها [illegible]
بر کشید خدای آن بود که بر زبان برادران برود که جزای دزد بندگی باشد
کما قال به بندگی بصاحب متاع دهند و مراد بدین سخن این بود که نرفع درجات من نشاء
ما رفیع و بلند کردانیم درجهای آنکس که خواهیم و از بالای هر عالمی عالمی
که از وی عالم تر بود در خبر است که برادران یوسف چون در مصر آمدند دهنهای چارپایان
ببستند تا زرع کسی نخورند چون حدیث صاع رفت گفتند ما کی دزد بوده ایم آنگه که [illegible]

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ

وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا

مكانه إنا نراك من المحسنين قال معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده إنا إذا لظالمون

جون این سخن کفت هرکو که این صاع باز او دریس و برادر اشتر واری کند بهم
ایشان کفتند معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم و اینک بارهای ما پیش تو است جو ببیند
و هرکه ازیکی عیبی و بیابی استغفار کردی تا همه جستند و چیزی نیافتند جون ببار ابن یامین
رسید رها کرد و کفت بهر حال که اینجا باشد که او این معنی و در ترسا کنند
مار رها کنیم بکرد به بین تا برات ساحت معلوم شود جون بار او بکشاد
صاع در بار او بود ایشان خجل کشتند و روی در وی نهادند و کفتند ای ابن یامین
این جیست که تو کردی ما را رسوا کردی و حرمت ما بر داشتی این چه محنت است که ما را از آل راحیل
پیش آمد این صاع که در کرفتی ابن یامین کفت کار همیشه بدی شما را بر آل راحیل پیش آید
برادری را نان می بردید و در بیابان هلاک کردید و اکنون می خواهید که تهمت
دزدی بر من نهید کفتند که این صاع در بار تو جه می کند کفت این صاع در بار
من کسی نهاد که درم و بضاعت شما را در بار شما نهاد و شما را اینجا آنکه ایشان روی سوی یوسف
آوردند و کفتند ان یسرق اکر این یامین دزدی کرد او را برادری بود پیش ازین نیز
دزدی کرد و این یوسف را خواستند و هب منبه کفت ویرا عادت آن بود که جون
خوان بنهادندی طعام بر کرفتی پنهان و برای سایلان ذخیره کردی و بدیشان دادی
ضحاک و جماعتی دیکر کفتند که اول محنت که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان
یافت و او کوچک بود یعقوب او را بخواهر خود دختر اسحق داد تا تربیت وی کند
ویرا بسیار دوست می داشت و اسحق را کمری بود از میراث فرزندان مهتر ابرهیم داشتندی
بحکم آنکه این خواهر مهتر فرزندان بود کمر وی را کرفت جون یوسف بزرگ شد
یعقوب خواهر را کفت یوسف را بمن ده کفت ندهم که وی را نشکیبم یعقوب
الحاح کرد خواهرش کفت که بکذار تا یکدو روز دیکر اینجا باشد

تاویرا بنك

تا ویرا اینک ببینم و پیرار رها کرد شبی که یوسف خفته بود با ماروان کمر بر میان او بست
جون یعقوب آمد که یوسف را باز خواهد کفت آن کمر من دزدیده اند طلب
ای دل مشغول یعقوب نیز دل تنک شد و آنرا در سرای می جست نیافت آنکه کفت
هرکه درین سرای اند همه را برهنه باید شد یکیک را برهنه می کردند تا بیوسف رسید کمر
بر میان او بود و از دین ابرهیم بود که دزد را به بندکی کیرند یعقوب کفت یوسف
می باید جندانکه خواهی تو ویرا نزدیک خود رها کرد جون یوسف آن سخن بشنید
که ایشان می کفتند آنرا در دل کرفت و اظهار نکرد و با خود کفت که شما بترید
برادر خود را از پدر بدزدیدید و در جاه افکندید یعنی آنکه بفروختید تا یوسف
جه جیز بر نفس خود پنهان کرده اند کفته اند این کلمه انتم شر مکانا بود
بعضی کفته اند آن حال که ایشان ذکر کردند از سرقه بر یوسف والله اعلم خدای تعالی
تا ملزمت بدانچه شما وصف کردید با از حالت سرقه بن یامین در خبر است
که جون صاع پیش یوسف بردند بنهادند کفتند که آن صاعی بود که او را جام
کیتی نمای کفتندی ایشان دروغ کیرنده بوی کمان کردندی یوسف در صاع
نکریست و انکشت بر وی زد آوازی از وی بیرون آمد روی به برادران کرد و کفت
می دانید که این صاع جه می کوید کفتند نه کفت می کوید که شما دوازده بودید
یکی را بردید و بفروختید ابن یامین جون این بشنید بر پای خاست و کفت ایها الملک
از بهر خدای ازین صاع بپرس که برادر من زنده است یوسف علیه السلام دست بر صاع
زد و کفت می کوید که زنده است و تو او را ببینی آنکه یوسف علیه السلام برخاست و وضو
ساخت کرد و باز آمد ابن یامین کفت ازین صاع بپرس تا او را که در رحل من نهاد
کفت وی خشمکین است ازین بر جیزی نکوید روبیل کفت ایها الملک دست از ما
بدار و ما را رها کن و کرنه نعره زنم که هیچ آبستن نماند که بجه بیفکند و موی
بر اندام وی راست شد و از پیراهن بیرون آمد و جون یکی از ایشان خشم کرفتی هم از
نژاد وی کسی دست بر وی نهادی خشم وی ساکن شدی یوسف علیه السلام بر خود راند کفت
برو و دست بر وی بنه کودک از پس پشت وی در آمد و دست بر وی نهاد خشم وی ساکن

گفت از فرزندان یعقوب کسی اینجا هست گفت یعقوب که باشد گفت بن اسرائیل الله بن ذبیح الله بن
خلیل الله یوسف علیه السلام گفت اکنون تمام بود برادر را اینجا رها کنند بحکم شرع
ایشان گفتند یا ایها العزیز او را پدری است شیخ کبیر و پیری بزرگوار است اگر هیچ
ممکن هست که یکی را از ما بجای او بازگیری ما را از محسنان و نیکوکاران می بینیم
با ما این احسان بکن یوسف علیه السلام گفت معاذ الله پناه با خدای می بریم که
از آنکه متاع ما نزد یکی وی بود رها کنیم و آنرا که نزد یکی وی بود باشد فرا گیریم
اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم   فلما استیأسوا

منه خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم قد

اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم فی یوسف

فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی وهو خیر الحاکمین

چون نا امید شدند از آنکه یوسف اجابت کند ایشان را بجائی رفتند که در میان ایشان
نبود و با یکدیگر بخلوت نشستند و راز با یکدیگر سخن می گفتند برادر مهین
ایشان گفت و او روبیل بود پسر خاله یوسف و بسال از ایشان مهتر بود و او بود
که نگذاشت که یوسف را بکشند کلبی و وهب گفتند یهودا بود گفت شما
نمی دانید که پدر از شما عهدی گرفته است بخدای و سوگند داده و پیش از این بود
این تقصیر که کردید در حق یوسف من از این فرا نشوم تا آنگه که دستوری دهد
مرا پدر من تا خدای حکم کند مرا بوی و او بهترین حاکمان است گفته اند که در
میان شاورت ایشان گفتند اگر جنگ باید کرد تا برادر را بستانیم و اختیار کنیم که
کشته شویم ایشان را یار گفتند برخ پیر درین حال بهتر باشد برین وجه معنی
این باشد تا خدای حکم کند با رفتن و برادر را بگذاشتن یا بکارزار کردن

و برادران را

و برادران را باز گردانید   ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا

ان ابنک سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین

واسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها

وانا لصادقون   یعنی ایشان گفت پدر را چنین چون باز گردید و پیش پدر بروید
و بگوئید که پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بنزد وی دیدند پدر ایشان را
گفت ایشان چه دانستند که دزد را به بندگی باید گرفتن گفتند ما گفتیم
و دین گفتن گواهی ندادیم مگر بآنچه دانستیم که دزد را به بندگی باید گرفت
وما غیب را ندانیم ما این ندانستیم که صاع از ایشان فتد بیرون کردند مجاهد و قتاده
گفتند که معنی اینست که نحن جواس مصر و رجعوا الی ابیهم ایشان از مصر برفتند
رفتند و بنزدیک پدر شدند و پدر را خبر دادند قصه ابن یامین و صاع و آنچه
رفته بود پدر گفت نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی از علم دادیم و
از آنچه دیده ایم و شنیده ایم و ما غیب ندانیم و نمی دانیم که صاع را که برگرفت
یا کسی دیگر در بار وی نهاد و پنهان کرد اکنون گفتند اگر ترا درین که ما می گوییم
شکی هست بپرس از اهل ده که ما در آنجا بوده ایم یعنی از اهل مصر و نیز از اهل این کاروان
بپرس که ما با ایشان بودیم و ما راست می گوییم در آنچه می گوییم و خلاف نیست

قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل

عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا انه هو العلیم الحکیم

وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت عیناه

مِنَ الحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللهِ تَفْتَؤُ تَذْكُرُ يُوسُفَ

حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الهَالِكِينَ

يعقوب عليه السلم ايشانرا باور نداشت انانچه با يوسف كرده بودند
و دروغها كه گفته و خيانتها از ايشان ظاهر شد گفت نه چنين است بلكه بيارا
داست بر شما نفس شما كاري را كان است كه شما آن گفته ايد و تدبير و
انديشه شما بود اسقا كر نه وي چه دانست كه دزد را جزاي دزدي چيست تا بگيرند
وليكن من چه توانم كرد و چاره من چيست جز صبر نيكو كه در وي هيچ جزع نباشد
آنكه انديشه كرد و انديشه صواب كه گفت محنت من بغايت رسيد فرج
بود بيا ما اميدست كه خداي تعالي همه را پيش من آورد و همه را از براي آنچه كرد كه
يوسف را خواست و ابن يامين را و روبيل را كه وي آنجا مقام كرده بود
تا پدر وي چه فرمايد چنانكه گفت فلن ابرح الارض حتى ياذن لي ابي
وتولى عنهم يعني يعقوب عليه السلم بر گشت و روي از ايشان بگردانيد و گفت اين
اندوها و محنتها كه مراست از مفارقت يوسف و چندان بگريست كه چشمهاي وي
سپيد شد و روشنايي از وي گشت بعضي گفته اند كه اين كنايت است از طول
انتظار چنانكه گويند از بس كه منتظر بوديم چشم براه نهاديم چشم سپيد شد
فهو كظيم پر از اندوه خشمگين بود و خشم فرو مي خورد و اظهار نمي كرد
حسن بصري گفت از اين آنگه يوسف از پدر غايب شد تا آن روز كه ديدار ديد هشتاد سال
بود كه درين هشتاد سال چشم وي از گريه سپيد شده بود و چشم وي از اشك خشك نشد
فرزندان يعقوب نزديكان حال گفتند تالله تفتؤ بخداي كه تو هميشه يوسف را ياد ميكني
تا كه از بيماري و رنج گداخته و لاغر گردي يا از جمله هالكان باشي

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

يا بني اذهبوا

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ

إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

يعقوب عليه السلم چون سخن پسران بشنيد گفت مرا اين با شما نيست و من از شما شكايت
نمي كنم چه شكايت با شما شكوى الجرح الى العريان والرم باشد شكايت با خداي
مي كنم و قصه اندوه و رنج خود با وي مي گويم گفته اند كه سبب اين آن بود
كه روزي همسايه نزديك او شد و گفت اي يعقوب پشت شكسته و درهم
فتاده مي بينم و تو بدان سن نرسيده كه چنين شوي گفت آنچه خداي مرا
مبتلا كرد از غم يوسف مرا بدين حد رسانيد خداي تعالي جبرئيل را فرستاد گفت
يا يعقوب تشكوني الى الخلق شكايت من با خلقان مي كني گفت بار خدايا خطا كردم
توبه كردم توبه كه ازان پس هر كه از وي پرسيدي كه ترا حال چون است گفتي
انما اشكو بثي وحزني الى الله در خبرست كه درين مدت يعقوب خانه ساخت
و آنرا بيت الاحزان نام كرد و در آنجا رفته و با كس نگفتي ديدار شود و در خبرست كه
روزي مردي يعقوب را گفت چشم تو چه افتاده است گفت بگريستن بر يوسف
گفت پشت چرا دو تا گشت گفت بغم يوسف گفت چرا چنين درهم فتاده
و ضعيف شده گفت بفراق يوسف خداي تعالي وحي فرستاد كه اتشكوني الى خلقي
شكايت من با بندگان من مي كني بعزت و جلال من كه اين غم از تو كشف نكنم
تا مرا نخواني نزد آن يعقوب عليه السلم گفت انما اشكو بثي وحزني الى الله
خداي تعالي وحي كرد و گفت بعزت من كه اگر فرزندان تو مرده بودندي من
ايشان را زنده كردمي و با تو دادمي و سبب اين امتحان آن بود كه روزي گوسفندي
براي تو بكشتند درويشي آمد و چيزي خواست ندادندش و من از همه خلقان
پيغمبران را دوست مي دارم و درويشان را اكنون طعامي بساز و درويشان را بخوان
تا بخورند يعقوب عليه السلم طعامي ساخت و بفرمود تا منادي در شهر ندا كرد كه هر كه امروز

روز . دارست باید که بخانه یعقوب وند بگشاید حاجتی حاضر آمدند و طعام بخوردند
خدای تعالی کشف آن محنت کرد و وهب منبه و سدی روایت کرد . اند که چون یوسف
علیه السلم در زندان بود جبرئیل علیه السلم بنزدیکوی آمد وی را گفت ایها الصدیق
مرا شناسی گفت نه جز آنکه روی نیکو می بینم و بوی خوش می شنوم گفت انا الروح الامین
ورسول رب العالمین امر یوسف علیه السلم گفت چون آمدی بدین جای گناهکاران
وانت اطیب الاطیبین و راس المقربین و رسول رب العالمین جبرئیل علیه السلم گفت
تو دانی که خدای تعالی جاها را بر دارد پاک کند و هر آن زمین که شما در آنجا باشید بهترین
زمینها شود و خدای تعالی این زندان و پیرامن وی پاک کرد بحصول تو اندر وی ای
سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان یوسف گفت ای جبرئیل مرا چرا بنام پیغمبران
نمیخوانی و از جمله پاکان و مخلصان می شماری و من در جای گناهکاران گرفتارم
و بتهمت مفسدان در زندانم گفت برای آنکه تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان آنکه با معصیت
خواند نکردی برای آن نام تو از جمله صدیقان بنوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند
و درجه پدرانت ارزانی داشتند گفت ای روح الامین خبر یعقوب چه داری
گفت خدای تعالی او را صبر نیکو داد بر مفارقت تو و او را ابتلا کرد است بحزن و اندوه تو
گفت ای جبرئیل حزن او چه قدر است گفت هفتاد چندانکه مادری را باشد
که فرزندش بمیرد گفت ای جبرئیل چه مزد شود ویرا گفت مزد صد شهید
گفت مرا ملاقات خواهد بود گفت آری یوسف علیه السلم گفت برای این
باک ندارم هرچه بمن رسد قال انما اشکوا بثی یعقوب گفت من شکایت می کنم
از غم و اندوه که مراست با خدای حسن بصری گفت بثی ای حاجتی واعلم من الله ما
آنچه شما نمیدانید من میدانم که خواب یوسف راست شود و بی بر بیاید که من و شما
او را سجده کنیم و بعضی گفته اند که گفت میدانم که وی زنده است نمرده است
گفته اند که خدای وی را اعلام کرد و گفته اند که ملک الموت را در خواب دید گفت جان
یوسف برداشتی گفت لا والله و هو فی الاحیاء دوری کرد بیامد بر یعقوب سجده کرد
گفت تو آنی که میوه دل و راحت جان و روشنائی چشم را ببردی گفت لا والله ولکن

بمهران

بمهران و فرزندان آن ترا حرامت گفت یعقوب علیه السلم انما اشکوا بثی وحزنی
الی الله حزنی بث کمان آن نهی کرده اند که معنی نوحه کردن و جامه دریدن
و روی خراشیدن است و آنکه بزبان چیزی گوید که در شرع روا نباشد منهی است
و از پیغامبر صلوات الله علیه گفت چون پسرش ابراهیم با جوار رحمت ایزدی
پیوست او می گریست و می گفت العین تدمع والقلب یخشع ولا نقول ما یسخط الرب
صبر بر مصیبت و پنهان داشتن حزن از جمله سنتهاست بسیاری دعا کنند و
بسیاری بجای آورند و برایشان عتابی و لومی نبود آنکه یعقوب علیه السلم پسران را
گفت ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجویید و تفحص کنید و از
رحمت خدای نا امید مباشید چه از رحمت نومید نشوند مگر کافران
و این دلیلی کند بر آنکه فاسق از رحمت خدای نومید نباشد و امیدوار باشد

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا
الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ
وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ
عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ
قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي
قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ چون ساز سفر کردند و عزیمت مصر کردند و بنزدیک یوسف آمدند

یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را و اهل ما را سختی و محنت و درویشی و قحط رسید
پیش تو آمدیم و بضاعتی اندک آورده ایم که بیشتر کس که دهند آنرا نپذیرند
و از خود دور کردانند عبدالله عباس و سعید جبیر گفته اند درمی بد بود که
کسی آنرا نستدی حسن بصری گفت ناستینه بود و از آنچه بدویان در دنیا ما آرند باشد
از روغن گاو و پشم و موی و مانند آن در جمله آنچه دیگران طعامی خریدند نا خریدنی بود
گفتند بضاعتنا اینست تو نظر بدین مکن بار ما را کیل تمام بده چنانکه
پیش از این میدادی و صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را
حق تعالی درین آیت بندگان خود را شرط دعا آموخته است در حاجت خواستن چون حاجتی
خواهی اول مدح و ثنا باید گفتن چنانکه ایشان گفتند یا ایها العزیز
دوم شرح حال و ضعف خود باید گفت مسنا و اهلنا الضر سیم آنچه کرده باشی
از طاعت و خیر آنرا اندک شمردن و منت ناکردن و جئنا ببضاعة
مزجیة چهارم آنکه حاجت از کریمان که لایق کرم ایشان باشد باید خواست
فاوف لنا الکیل یعنی آنچه داده شود آنرا بر سبیل تفضل باید داد
نه باستحقاق و تصدق علینا گفته اند که مراد اینست که بها کمتر است آنچه
بعوض میگیرد، و گفته اند که بما صدقه کن بآنکه برادر ما ابن یامین
با ما دهی و نگفتند ان الله یجزیک برای آنکه ندانستند که وی مؤمن است
چون ایشان از این نوع سخن گفتند یوسف بر ایشان رحم کرد و خواست که خود را
بر برادران اظهار کند ایشان را گفت هل علمتم هیچ میدانید شما که چه کردید
با یوسف و برادرش در وقتی که جاهل و نادان بودید آنچه میکردید نمیدانستید
و کودک و جوان بودید کلبی گفت سبب اظهار یوسف آن بود که یوسف ایشان را
گفت که مالک ذعر گفت من در فلان سال غلامی یافتم در چاهی بدین صفت او را
بچندین درم از وی بخریدم ایشان گفتند ایها الملک آن غلام را ما فروختیم
یوسف از این سخن خشم آمد و گفت ایشان را ببرید و گردن بزنید پس یهودا
ایها الملک اگر البته ما را خواهی کشتن این متاع را پیش پدر ما فرستی

او فلان جایگاه است و بغایت درویش و محتاج و مختل الحال است یوسف علیه السلام
چون این سخن بشنید لرزه بر وی گشت بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم
بیوسف و اخیه و گفته اند که یوسف چون ابن یامین را باز گرفت برادران
پیش پدر شدند و یکبار دیگر بمصر گشتند خواستند که باز گردند یعقوب
نامه نبشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله
الی ملک مصر اما بعد انا اهل بیت بلا بر ما موکل بوده است جد ما ابرهیم را
نمرود دست و پای ببست و بآتش انداخت خدای تعالی آتش را بروی سرد و سلامت
گردانید و پدر ما را دست و پای ببستند تا برای خدای قربان کنند کارد
بر گلوی او نهادند خدای تعالی او را فدا کرد بکبشی و مرا فرزندی بود از همه
جهان نیکوتر و از همه فرزندان نزدیکتر بمن برادران او را از پیش من
ببردند بامداد و نماز شام آمدند و پیراهن خون آلوده پیش من آوردند
و گفتند او را گرگ بخورد من در محنت او ماندم و چندان بگریستم
که چشمهای من خلل یافت و او را برادری بود از مادر وی من او را پیش خود
باز گرفته بودم و غم آن فرزند بروی او میگساردم همه برادران او را از پیش
من بردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرد و تو وی را از من باز
گرفتی و ما اهل بیت بوده ایم در میان ما دزدی نباشد اگر این فرزند مرا
فرستی اهلا و اگر نه من ترا دعایی کنم که بهفتم نسل تو رسد یوسف
علیه السلام چون این بخواند خویشتن را نگاه نتوانست داشت بگریست
و در آن حال خود آشکارا کرد و بعضی دیگر گفته اند که یوسف ابن یامین را
گفت هیچ فرزند داری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده
ایشان را گفت فرزند مهتر را یوسف نام کرده ام گفت چرا گفت برای آنکه مرا
برادری بود وی را ندانم هلاک کردند یا زنده است وی فرزند خود را یوسف نام کردم
و دیگری را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه حواله کردند که او را
گرگ بخورد و سیم را خون نام کردم گفت چرا گفت برای آنکه پیراهن خون آلوده

آلوده آوردند و حواله آن خون بگرگ کردند یوسف نزد ایشان حال گفت اگر دیگر بار اینان
باز آیند من پیش ایشان را در بند ندارم جز که خویشتن را اظهار کنم چون برادران باز آمدند
ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف هیچ میدانید که شما با یوسف و برادرش
چه کردید آنگه چون جاهل بودید و نمیدانستید که کار وی بکجا رسد یعنی یوسف را
از پیش پدر بیاوردید و در چاه افکندید و آنگاه که وی را از آنجا برآوردند
وی را بغلامی بچند درم بفروختید و چون صاع در بار برادرش ابن یامین یافتند
زبان دراز کردید یعقوب را شما رنج دادید گفتید ای بنی اسرائیل ما از شما چند محنت دیدیم
بو عبدالله عباس گفت چون یوسف آن سخن بگفت بر تمام روی گرفت ایشان در وی نگریستند
وی را بشناختند بعضی دیگر گفته اند چون یوسف بخندید پیدا از برق دندانهای وی
نور پیدا شدی این گفته با آنخندید وی را از آن بشناختند و گفته اند که
یوسف بر سر علامتی داشت که از علامت آبا و اجداد وی بود وی تاج از سر
برداشت چون بنگریستند آن علامت دیدند وی را گفتند ائنک لانت یوسف
تو یوسفی گفت آری من یوسفم و این برادر منست ابن یامین خدای بر ما منت نهاد
بانکه جمع کرد میان ما بدانا که ما ... انه من یتق و یصبر یعنی در
حقیقت که هرکه او متقی باشد از معاصی بپرهیزد و واجبات بگذارد و بر محارم صبر کند
و از جمله نیکوکاران باشد و خدای تعالی مزد نیکوکاران ضایع نکرده است و نگذارد

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ قَالَ لَا تَثْرِيبَ

عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي

بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ایشان چون این حال بدیدند از دست در افتادند و گفتند خدای

که خدای ترا برگزیند

که خدای ترا برگزیند بر ما بانواع خصال خیر از عقل و علم و فضل و حلم و تقوی و زهد
و ما مخطی و گناهکار بودیم لاجرم خدای تعالی ترا برگزید و عزیز کرد و ما را ذلیل
و خوار کرد یوسف علیه السلام حلم خود را کار فرمود و از سر توبیخ و سرزنش ایشان درگذشت
و گفت بر شما هیچ سرزنش و ملامت نیست خدای شما را بیامرزاد و شما را رحمت کناد
و رحمت کنندترین رحمت کنندگانست از ابن عباس روایت است که گفت روز
فتح مکه رسول خدای حلقه در خانه بدست گرفت مردم مکه پناه با خدا داده بودند
و گفت الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده ای اهل مکه
که مرا بیرون کردید و تکذیب کردید و از خانه و بوم خودم دور کردید
چه گمان می برید این که با شما خواهم کرد گفتند گمان خیر بریم بتو تو برادری کریمی
و پسر برادر کریمی و امروز قادری و مالکی دستغفرت ... رسول صلوات الله علیه
گفت من امروز همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم
یغفر الله لکم سدی گفت یوسف علیه السلام خویشتن را بر ایشان اظهار کرد
اول سخن وی این بود که پدرم چونست گفتند چشمهاش برفته است از بس
بگریستند و گفت اذهبوا بقمیصی هذا پیراهن من ببرید و بر روی پدر افکنید
تا بینا گردد ضحاک گفت این پیراهن جبرئیل علیه السلام از برای ابرهیم از بهشت آورده بود
چون وی را بآتش انداختند ابرهیم علیه السلام آن پیراهن با سحق داد و اسحق بیعقوب
در میان تعویذی نهاد و بر گردن یوسف بست چون برادران وی را برهنه کردند
و بچاه افکندند جبرئیل علیه السلام آمد آن تعویذ بگشاد و پیراهن در وی پوشانید
چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد جبرئیل علیه السلام یوسف را گفت این پیراهن بفرست
که از وی بوی بهشت می آید و بر هیچ مبتلا و بیمار ننهند الا که شفا یابد و گفتند
بجای آن گفت اذهبوا بقمیصی هذا که سبب محنت یعقوب پیراهن خون آلود بود
تا راحت آنجا بود که محنت بوده باشد واتونی باهلکم اجمعین و اهل
خود را همه بردارید و بنزد من آرید ولما فصلت العیر
قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون

قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه

فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون

قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال

سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم چون کاروان جدا گشت

و از مصر بیرون رفت حق تعالی باد شمال را بفرستاد باد شمال بوی پیراهن یوسف در ربود
و بمشام یعقوب رسانید مجاهد گفت از پیراهن بوی بهشت می امد یعقوب علیه السلم
چون ان بوی بشنید بدانست که بوی پیراهن یوسف است و بعضی گفته اند که
یوسف را بویی بود مخصوص یعقوب ان بوی بشنید و میان ایشان و یعقوب هشتاد روز راه
بود هشتاد فرسخ یعقوب بصحاری کنعان بود از زمین فلسطین و یوسف بزمین مصر
یعقوب بدانست که بوی بشنید مضطرب شد و گفت بوی اشنا یافتم باید گفتند
چه بوی می شنوی گفت بویی که اگر بگویم مرا ملامت کنید گفتند اخر بگوی گفت
بوی یوسف می یابم اگر نه ان بودی که شما مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و گویید خرف
شده است در حال چون این بشنیدند گفتند بخدای که تو هنوز در ان ضلالت قدیمی
از افراط محبت یوسف گفته اند که این سخن پسران گفتند و پیراهن جماعتی دیگر
اورده بودند و فتی که فرزندان یعقوب بکنعان بودند فلما ان جاء البشیر بدانکه که بشارت
بفرزند دهند و ان پیراهن را بر روی یعقوب انداخت خدای تعالی چشم یعقوب را داد ابن
عباس گفت البشیر یهودا بود یهودا گفت ان پیراهن خون الود که سبب محنت بود من
بردم و خبر گرگ خوردن وی من دادم اکنون این خبر من هم بدهم ابن عباس گفت
یهودا چون پیراهن بستد سر برهنه کرد و پای برهنه پیاده کاروان را بگذاشت
و از ان تا ده هفت روز ان داشت پیاده می امد هنوز نان تمام نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد

ودر روایتی

ودر روایتی دیگر از ابن عباس بشیر مالک ذعر بود که امد و پیراهن بروی یعقوب انداخت
یعقوب علیه السلم چشم باز کرد و از ملامت کنندگان را گفت الم اقل لکم
نه من شما را گفتم که من از خدای میدانم که شما ندانید عیسی بن سلیمه روایت کرده
که ملک الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا بزیارت یعقوب رود دستوری یافت
بیامد بیعقوب و برا گفت ای ملک الموت بان خدایی که ترا افرید که بگوی که جان
یوسف قبض کرده یا نه گفت من بخدای ازانم که هیچ جان او نستدم ملک الموت
گفت ترا کلماتی بیاموزانم که بر کتان ملک بود که میان شما ملاقات شود
گفت بگو یا دا المعروف لا ینقطع ابدا ولا یحصیه غیرک یعقوب این کلمات را
بخواند صبح نرسیده بود که بشیر امد و پیراهن در روی او افکند چشم باز شد
و قوت باز امد پسران در ان حال بتضرع و زاری در امدند گفتند ای پدر ما گناه کردیم
و تبه کردیم خط عفو در جرائد اعمال ما در کش و از سر گناه ما در گذر و از خدای تعالی
برای ما امرزش خواه یعقوب گفت زود بود که برای شما استغفار کنم و امرزش خواهم
از خدای خویش او ست خدایی که امرزنده و مهربانست گویند که حکمت بود که یعقوب
وعده استغفار داد و توقف نمود و یوسف که صاحب واقعه بود توقف کرد
و گفت لا تثریب علیکم الیوم گفته اند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل
باشد یعقوب پیر بود تانی کرد تا وقت سحر که در ابتدای نکه و تشریف وقت استغفار
باشد چون وقت سحر در امد یعقوب علیه السلم در نماز خود بگناه دو چون فارغ شد دست برداشت
و گفت ای خدایا مرا بیامرز جزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز انا بخیر
با یوسف کرده اند گفت تا او فرزندانتر را بیامرزید ای جبرئیل که تحت رسول
بریتم بحرمه عبدالله مسعود بگذشتم او می گفت اللهم انک دعوتنی فاجبت
و امرتنی فاطعت و هذا سحر فاغفر لی اورا گفت یا ابن مسعود سحر را چه تخصیص است
گفت وقت اجابت دعا باشد نه بینی که یعقوب علیه السلم پسران را وعده بسحر داد
فی قوله سوف استغفر لکم ربی و از رسول صلوات الله علیه روایت که وعده
ایشان شب ادینه داد وهب گفت بیست و اند سال هر شب برای ایشان

از پیش می‌خواست شبی کفت برای آن توقف کرد تا بداند که یوسف از ایشان راضی است
یا نه یوسف صلوات الرحمن علیه بر دست بشیر هر سازی که اشتر ای بایست و بنهاد
با دویست راحله بیعقوب باز راه کرد و روی بمصر آورد با جمله اهل بیت خود چون بنزدیک
مصر رسید یوسف را آن پادشاه که یوسف نایب او بود کفت مرا بدیدیست که او
پیغمبرخدا است و پیغمبرزاده و دیدار این همه پیغمبرانند و از کنعان بدین سو می‌آیند
توقع است که باستقبال وی آیی ملک با چهار هزار مرد از خواص خود برنشست و یوسف
با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب علیه السلم پیاده میرفت چون نگاه
کرد یوسف را دید با لشکری چنان و جهان و اهل مصر را در لباس ملوکانه یهودا را کفت
این فرعون مصر است کفت نه این پسر تست یوسف چون بیکدیگر رسیدند
یوسف خواست که سلام کند بر یعقوب یعقوب علیه السلم سبق برد و کفت السلم علیک
یا مذهب الاحزان یعنی سلام برتو ای برنده اندوهها اکر کویند چرا یعقوب را کفتند
بر یوسف سبق برد و اولی تر آن بودی که یوسف بحرمت یعقوب سبقتی جستی یا مذهب الاحزان
و درویشی و دلتنگی و دست تنگی یعقوب بی نوایی یوسف نیز که از احتیاج
افتادی یعقوب را کفتند برین که تو در رنج و دردی پیش یوسف رو
تا مملکت و ولایت بینی کودکی طفل را از تو بردند امروز پادشاه مصر است با تو خواهیم
برد در حضرت که چون خبر منتشر شد آمدن یعقوب و استقبال یوسف انکار را
کشت زلیخا پیر شده بود و نابینا و درویش کشته و از غم یوسف بهم شکسته
کسی را شفاعت کرد تا دست او کرفت و او را بر راه یوسف برد و بنشاند هر کاه که فوج
آمدی از لشکری فایده کفتی برخیز که یوسف آمد زلیخا کفتی این نه یوسف است
کفت تو چه دانی کفت من بوی او می‌شناسم تا چند فوج بکذشت بعد از آن
کوکبه دیکر پدید آمد زلیخا آواز داد که من بوی یوسف می‌شنوم مرا پیش
یوسف برید او را پیش یوسف آوردند یوسف علیه السلم نگاه کرد زلیخا را دید
باز داشت کفت ای زلیخا جوانی کجا شد کفت آن نیکویی کفت آن جمال کجا رفت
کفت تلف شد کفت جمالت کجا رفت کفت در فراق تو نیست شد کفت چشم را

جکردی کفت

جکردی کفت از کریه نابینا شد کفت مال نماند و ما را ناکاه سختی که تو می‌کفتی
از محبت هیچ مانده است کفت هر روز که بر می‌آید زیاده تر میشود آنکه کفت
سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته وجعل الملوک عبیدا بمعصیته یا کامکاری
که بطاعت بندکان را پادشاه کردانید و بمعصیت پادشاهان را بنده کردانید
آنکه دعا کرد تا چشم و جمال و جوانی باوی داد و او را در نکاح خود آورد و از
وی دو پسر آمد یوسف را فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ
أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ
عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ
مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي
مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ
الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ چون ایشان در پیش یوسف شدند یوسف پدر و مادر خود را
نیز دیگر خود جای داد و مراد بمادر خاله است چه مادر یوسف درین وقت نبود و عرب خاله را
مادر خوانند چنانکه عم را پدر خوانند وقال ادخلوا مصر کفت اندر آیید که در مصر
نوید باشید ایمن یعنی که از هیچ کس خوف و بیم نباشد شما را ابن عباس کفت این
از برای آن کفت که پیش ازین از ملوک مصر خائف بودندی در مصر نیارستندی
شدن الا بجواز و این سخن آن وقت کفت باستقبال رفته بود و پدر را دیده
بود چون در مصر رفتند و یوسف بر سریر ملک نشست پدر و مادر خود را یعنی

خاله را با خود بر سریر بنشاند حسن بصری گفت خدای تعالی پدرش را با تخت گرد کرد
تا یوسف را سجده تصدیقاً للرؤیا و گفته اند که سهر میدان برده بودند
و جمله اهل مصر از مردان و زنان حاضر بودند چون ایشان بر سریر نشستند جمله
مردان و زنان اهل مصر پیش او سجده کردند پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان نیز
سجده کردند چنانکه گفت وخروا له سجدا یوسف علیه السلام گفت ای پدر
این تاویل خواب منست که من دیده بودم پیش از این خدای تعالی درست کرد اینک این
خواب را یعقوب علیه السلام با یوسف گفت که ایشان که ترا سجده می کنند و کردند
کیستند گفت همه بندگان درست آل ابراهیم اند همه را بخریده ام و مرا این تحط اردل
از کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم در خبرست که جبریل صلوات الله علیه
با رسول صلی الله علیه وسلم این قصه باز می گفت رسول را عجب آمد از کرم یوسف
جبریل علیه السلام برفت و باز آمد و گفت خدایت سلام می رساند و می فرماید که
عجب می داری از کرم یوسف بعزت عزت من که فردای قیامت چندان شفاعت دهم ترا که
گویی حسبی حسبی گفته اند که این سجده خدای را بود و یوسف جهت بود بجهت
القبلة و بعضی دیگر گفته اند که این سجده تعظیم بود نه سجده عبادت
چون سجده فرشتگان آدم را و گفته اند که در عهد ایشان ملوک بر وجه تحیت
سجده کردندی و احسن بی و خدای من با من احسان و نیکویی کرد
چون مرا از زندان بیرون آورد در خبرست که چون یعقوب یوسف را بدید
گفت ای یوسف بگوی که برادران با تو چه کردند گفت ای پدر چه می پرسی که
برادران با من چه کردند از آن پرس که خدای با من چه کرد و گفت
اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو با من نیکویی که مرا از زندان
بیرون آورد و شما را از بیابان نزدیک من آورد یوسف علیه السلام ذکر زندان کرد و ذکر
چاه نکرد و نگفت اذ اخرجنی من الجب تا تعییر برادران نباشد و لیکن
ایشان را عذر کرده بود من بعد ان نزغ الشیطان بینی تا آنکه میان من
و برادرانم دشمنا نکنند و دوستی تباه کرد او را خدای تعالی بیکدیگر رسانید

بدستی که خدای

بدرستی که خدای لطیف و نیکو کارست مر آن چیز را که خواهد با لطف دی بود که فرا تا
بوصال بدل گشت و دانندهٔ است و درست کار و درست گفتار هرچه کند و گوید
محض حکمت باشد

رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی

من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا

والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

کلبی گفت مدت غیبت یوسف بیست و دو سال بود سلمان فارسی گفت
چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود و عمر یوسف صد و بیست سال بود
و او را از زلیخا سه فرزند بود دو پسر افرائیم و میشا و یک دختر رحمه نام که زن
ایوب پیغمبر بود وهب گفت یعقوب با فرزندان و خویشان که در مصر آمدند هفتاد و
دو کس بودند و آنگه با موسی علیه السلام از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد
مرد مقاتل بودند و باقی زنان و بیماران و کودکان هزار هزار و دویست هزار بودند
و یعقوب علیه السلام بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا نزدیک
پدرم اسحق برسان و آنجا دفن کن سعید جبیر گفت که یعقوب را علیه السلام
در تابوتی نهادند از ساج و به بیت المقدس آوردند همان روز برادرش عیص
فرمان یافته بود هر دو را در یک قبر نهادند و هر دو بهم زاده بودند و عمر ایشان
صد و چهل و هفت سال بود چون خدای تعالی آنچه مراد و آرزوی یوسف بود او را بداد
و ملک و نعمت دنیا بر وی تمام گردانید که او وی خواهان تمنای مرگ
کرد و مرگ را بر وی خواست و گفت رب ای خدای من مرا از ملک پادشاهی
بدادی و از آن بهره تمام کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب بیاموختی
ای آفریننده آسمان و زمین تو خداوند منی و من اولی تری در دنیا و آخرت توفنی
جان من مسلمانی برد از بعد لطفی که کرده دایم و باقی گردان و توفیق طاعت

و انبیا دختر و مرا بصالحان دیگر رد اند در رسان یعنی مرا با پدران من حشر کردان
و بدرجهٔ ایشان برسان خدای تعالی بمصر او را وفات داد و او را در رود نیل
دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون وی را وفات رسید
اهل مصر با یکدیگر خلاف کردند هر یکی گفتند که او را بمحلهٔ خود دفن کنیم
تا کار بجای رسید که قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند تا آب بر وی رود
و بهر جا که میرسد برکت و خیر یوسف بآن محله و آنجا که آب میرسد

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا
أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ
بِمُؤْمِنِينَ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا
وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ
إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ آنچه رفت از حدیث یعقوب و یوسف و برادرانش
از جملهٔ خبرهای غیب است که ما وحی میفرستیم بتو و ترا اعلام میکنیم بزبان جبرئیل
و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی و چون حاضر نبوده و کتب نخوانده و از کسی نشنیده
دلیل کند بر صدق نبوت تو و نیستند بیشتر مردمان مؤمن و اگرچه تو حریص باشی
بر ایمان ایشان و فراغ وسع و کوشش خود در دعوت و اظهار معجز تا ایمان آورند
بیار بعد حرص طلب چیز باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزدی نمی خواهی
بادای رسالت تا ایشان بهانه داشته باشند از اجابت دعوت و نیست این قرآن مگر پندی

مرجهانیانرا

مر جهانیان را که بخوانند و بدانند و بدان متعظ شوند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ بسا نشان
و دلیل و برهان که در آسمان و زمین است بر آن میگذرند و از اندیشه کردن
در آن اعراض میکنند و روی میگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان
آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشان بنظم و ترتیب واحد لا تختلف الحال
فیها و آیات زمین انواع حیوان و نبات و انواع اشجار و انوار و ازهار و ثمار
هر چیزی که در وقت خود بود و نمی آورند بیشتر ایشان ایمان بخدای الا و ایشان مشرکانند
ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بآیت مشرکانند چون ایشان گفتندی ما را
که آفرید گفتندی خدای آنکه این اقرار که بزبان میکنند بت میپرستند
و میگفتند ایشان انبازان خدای و شفیعان ما اند و روایتی دیگر از ابن عباس مراد
شرک ایشان است در تلبیت که مشرکان عرب گفتندی لبیک لا شریک لک الا شریک
هو لک تملکه و ما ملک و قبیلهٔ غطفان چنین گفتندی تالله لولا الله ما کنا
و نی غنا گفتندی و هم لبیک لولا الناس و نحو نکارا اما عجا
یاتوند و قریش گفتندی لبیک لبیک ... خدای تعالی در
ردن ایشان این آیت فرستاد وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
فی التلبیة عطا گفت مراد ازین آنست که چون ایشان را رنجی و قحطی و بیماری
پدید آمدی در دعا او بیختندی گفت وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و چون آن رنج زایل شدی باز بشرک و کفر شدندی
و از خدای یاد نکردندی و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد شرک طاعت است
نه شرک عبادت گناهکاران است که شیطان را طاعت داده اند و فرمان برند در ارتکاب معاصی

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ

أنا ومن اتبعني وسبحان الله وما أنا من المشركين

وما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحي إليهم من أهل القرى

أفلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين

من قبلهم ولدار الآخرة خير للذين اتقوا أفلا تعقلون

هی ایمن شده اند ایمان از آنکه با ایشان آید عذابی که باز پوشد ایشان را
از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال چنانکه همه را فرا رسد یا خود ناگاه قیامت
قیامت با ایشان رسد و ایشان را از آن خبر نباشد و ندانند و خدای تعالی قیامت را ساعت
خوانده است تا بیم باشد از قرب رسیدن او در آمدن چنانکه گفت وما امر الساعة
الا کلمح البصر او هو اقرب آنگه خطاب کرد رسول را و گفت قل هذه سبیلی
ادعوا ای محمد بگوی این راه و سنت آنکس است که یاد کرد و گفت ادعوا الی الله علی بصیرة
می کنم با خدای و با دین او بر بصیرت و حجت و برهان من دعوت می کنم و آنکه پیروی من است
همچنین دعوت می کند ابن عباس گفت مراد صحابه رسول اند که ایشان بر نیکوترین
طریقی بوده اند معدن علم و گنج ایمان و لشکر خدای و رحمن بوده اند و سبحان الله و
منزه است خدای از آنکه او را شریک باشد و ندکر شما شرک آید و من از جمله مشرکان
نیستم آنگه حق تعالی بر ایشان رد کرد آنچه ایشان گفتند که خدای تعالی
فرشتگان را از جنس آدمی فرستاد بانکه گفت وما ارسلنا و ما نفرستادیم از
پیش تو ای محمد الا مردانی را که از جمله آدمیان بود دون فرشتگان از اهل شهرها
نه از اهل بادیه که مردمان شهر عاقلتر و حلیم تر باشند که این مشرکان می گویند
چرا نروند در زمین و سفر نکنند تا بدانند که ما پیغمبران فرستاده ایم چگونه بوده اند
و کسانی که با ایشان ایمان نیاوردند حال ایشان چگونه شده بنگرید که عاقبت و سرانجام

کسانی که پیش از ایشان بودند همه هلاک شدند که ایشان می کنند تا چگونه بودند اعتبار
گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند احتراز کنند آنگه گفت که ایشان دنیا اختیار کردند
و سرای آخرت که سرای باقی است بهتر است و نیکوتر کسانی را که پرهیزکار باشند
از معصیت آیا ایشان خرد ندارند تا بدنیا مرد و کار نمی فرمایند حتی اذا استیئس

الرسل وظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من نشاء

ولا يرد بأسنا عن القوم المجرمين لقد كان في قصصهم

عبرة لأولي الألباب ما كان حديثا يفترى ولكن

تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى

ورحمة لقوم يؤمنون یعنی ما پیش از تو رسولان فرستادیم با ایشان
و ایشان دعوت کردند امتان خود را دعوت ایشان قبول نکردند و ایشان را رنجها
دادند و ایمان نیاوردند تا آنکه رسولان از ایشان نومید شدند و پنداشتند که ایشان را
تکذیب کردند و باور نداشتند ناگاه نصرت ما بایشان آمد و عذاب
استیصال بکافران رسید پس بر ما نمودیم و نجات دادیم آنرا که خواستیم و عذاب ما
چون بمجرمان و کافران آید کسی آنرا رد نتواند کرد و باز نتواند داشت لقد کان
بدرستی که بود و هست در قصه یوسف و برادرانش و قصه های پیغمبران گذشته
عبرتی و پندی و موعظتی خداوندان عقول و خرد را که در آن قصه ها نظر کنند
و اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند احتراز نمایند ما کان حدیثا
یفتری این حدیث نبوده است که فرا بافته باشند و دروغی نهاده باشند
و لکن تصدیق گفت که پیش از وی بوده است و فرستاده شد از کتابها

و تفصیل هر چیزیست که مردمان را بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی باشد گروهی را
که ایمان آرند و بدان منتفع گردند گفت قتاده گفت
حدیث ثعلبی و سند اینست از سعید جبیر عبدالله عباس روایتست که رسول صلوات الله علیه
فرمود که هر که سورة الرعد بخواند خدای تعالی ویرا بوزن هر ابری که آمده و خواهد آمدن
تا قیامت ده حسنه بنویسد و روز قیامت از جمله وفاداران بعهد باشد والله اعلم

سورة الرعد ثلث واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک
الحق ولکن اکثر الناس لا یؤمنون الله الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش
وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر
الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

عبدالله عباس گفت معنی المر آنست که انا الله اعلم و اری یعنی خدایی که
احوال تمامی دانم و می بینم تلک آیات الکتاب این آیات کتاب تمامست
و روا بود که معنی این بود که این حروف مقطعه که الف و لام و میم و راست
آیات و نشانهای کتابیست که در تورات صفت آن کردیم آنگه ابتدا کرد گفت
الذی انزل و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد ازین قرآن حق است و صواب
و درست است و راست چنانکه روزن و دست درو او بود و کار کن با آنکه
حق است بیشتر بی ایمان نمی آورند و تصدیق نمی کنند تعالی گفت که این

در جواب کافران مکه آمد که ایشان گفتند که محمد این قرآن از خود می گوید الله الذی
خدای آنست که برداشت آسمانها را بی عمادی که در زیر وی باشد و بی علاقه که از بالای وی بود
گفته اند که این آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که خدای تعالی جواب کافران داد
چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد و او را چه صنع است گفت خدای
هفت آسمان را برداشت معلق بی ستون بعضی گفته اند ستون هست اما مرئی نبود
از آنکه شما آن را نمی توانید دیدن حکما و بعضی مسلمانان گفته اند که
آسمان محیط است از جمله جوانب بزمین و زمین چون گوی نهاده است در میان آسمان
و آسمان بر مثال دوایر است که در روی یکدیگر نهند و زمین در میان او که آن
باعتمادات نگاه می دارد و فلک بفلکی دیگر که بالای اوست تا فلک نهم که فلک
الافلاک است و بدین قاعده ما لا یتناهی از افلاک لازم آید تا هر یکی از یکی
دیگر نگاه می دارد و وجود افلاک ما لا یتناهی محالست بر گفتار ایشان
محال بود و بعضی دیگر گفته اند که معنی اینست که آسمانها برداشت بی عمادی
که ببینید یعنی عماد هست نادیدنی و اگر بودی دیده شدی ثم استوی علی
العرش ای استولی پس آنگه مستولی شد بر عرش و قادر آمد بر آفریدن وی
و عاجز نشد و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و ارادت وی می روند چنانکه وی خواهد
هر یکی می رود باجل مسمی و منزل معین آفتاب یعنی تا بروز قیامت که آفتاب منکسف شود
و ماه منخسف و ستارگان منکدر یدبر الامر کارهای جهان تدبیر می کند خلق
و موت و ارزاق و آجال گروهی از کتم عدم بوجود می آرد و گروهی را از پشت
زمین بشکم زمین می رساند بر وفق حکمت و آیات و علامات همه را تفصیل می دهد
و شرح و بیان می کند و اشکال از وی دور می دارد این همه برای چه می کند برای آن
تا بود که شما یقین بدانید که مدبر و مفصل قادرست بر بعث و نشر و بدانید که شما
بآن خواهید رسید و ثواب خدای خواهید دید و بجزای آنچه می کنید از طاعات
و معاصی خواهید رسید وهو الذی مد الارض وجعل
فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین

اثنین یغشی اللیل النهار ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون

وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل

صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض

فی الاکل ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون

اوست خدایی که بگسترد زمین را و بگسترد حق تعالی در بدایت خلق زمین بیافرید
بر جای کعبه و انکه بفرمود تا جمله زمین را از زیر کعبه بیرون اوردند
انکه زمین بر پشت اب بود مانند انکه کشتی باشد بر سر اب می جنبید
وارام نمی گرفت حق تعالی کوهها را بیافرید و متقله زمین کرد بمثابت سنگهای
گران که بر کنارهای بساط نهند تا باد در نوردد و جعل فیها رواسی و در زمین
کرد و بیافرید کوههای بلند اورد و ثابت و همچنین جویهای فراخ در زمین بیافرید
واز هر نوعی میوها دو نوع و دو لون سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک
در می پوشد تاریکی شب و نور و ضیای روز تا سیاه روشن می گردد و درین چیزها
ایاتی و علاماتست قومی را که تفکر کنند و اندیشه بجای ارند تا معبود خود
وافریننده جهان اشناسند زمین پارهاست نزدیک یکدیگر و پیوسته بهم
همه از یک جنس اند و یک شکل و یک صورت دارند باز این همه مختلف اند
بعضی را صلاحیت زرع است و بعضی را نیست بعضی نبات رویاند و بعضی نرویاند
و نیز بوستانهاست از انگور و کشت و درختان خرما بعضی انست که از یک
اصل بر امده است و بعضی نه چنین است همه از یک زمین رسته از یک اب در پرورده ایم
بر حسب انچه می خواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل می دهیم در طعم و بوی و رنگ درین جمله
ایاتی و علاماتی هست که این همه تدبیر مدبریست قادر مختار حکیم کما کرخیان گوید

کطبایعیان

که طبایعیان گویند بایستی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی چون اب و هوا و خاک
یکی است جابر بن عبدالله انصاری گفت از رسول صلوات الله علیه شنیدم که امیر المومنین علی را
گفت الناس من شجر شتی انا و انت من شجرة واحدة انگه این ایت بر خواند
وفی الارض قطع متجاورات الی قوله تسقی بماء واحد مجاهد گفت در میوهها
چنان تفاضل نهاد که در بنی ادم همه از یک پدر و یک مادرند انگه این همه اختلاف در ایشان
یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید و یکی سیاه یکی عاقل و یکی ابله یکی سعید و یکی شقی حسن
بصری گفت این مثلی است که خدای تعالی زده است برای دلها که همه از یک اصل اند
چنانکه پارهای زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران قبول کند که
نرم باشد و بعضی قبول نکند از انکه سخت باشد همچنین خدای تعالی کتب فرستاد
از اسمان و ایشان را الطاف کرد بعضی را که دل نرم بود ایمان قبول کرد و بعضی که سخت بود
بر کفر و معاصی اصرار کرد انکه گفت خدای که هیچ کس همنشین قران نباشد
که الا چون برخیزد یا زیادتی یا نقصان حاصل کرده باشد قال الله تعالی وننزل من القران
ما هو شفاء و رحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا

وان تعجب فعجب قولهم ائذا کنا ترابا ائنا لفی خلق

جدید اولئک الذین کفروا بربهم واولئک الاغلال

فی اعناقهم واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

ویستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم

المثلات وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربک

لذو مغفرة للناس على ظلمهم وإن ربك لشديد العقاب

حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با رسول خود صلی الله علیه وسلم و گفت که تا عجب میداری [کافران]
که با این همه ادله و براهین و حجج و آیات و علامات که ظاهر شده و نذیر که اصرار می کنند و جمادات
می پرستند و نیز عجیبست گفتار ایشان که می گویند با چون خاک شد باشیم و در زیر خاک گم شده
و پوسیده گشته ما را دگر باره خلقی نو در خواهند آفرید و بر خواهند انگیخت اینان که این سخن [گفتند]
اینانند که بخدای کافر شدند و ایشان آنانند که روز قیامت در گردنهای ایشان
غلها باشد و ایشان اهل دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند و یستعجلونك
بالعذاب و تعجیل می کنند بر تو یعنی در دنیا از تو عذاب می خواهند
پیش از احسان و رحمت و این بود که کافران بر سبیل استهزا می گفتند که این عذاب که ما را
وعده می دهید چرا است و کجا است اگر هست آن عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت
کرده و قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك الآية و قد خلت
و بتحقیق گذشت بر امتان گذشته عقوبتها و انواع عذابها و بدرستی [که]
خدای تو ای محمد خداوند آمرزش و مغفرتست مردمان را بظلم ایشان و این وعده آمرزش
مطلق است بمشیت مقید نیست خدای تعالی بخشد و عقوبتست سعید بن مسیب گفت چون
این آیت آمد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز از وی هیچ
آدمی را عیش خوش نبودی و اگر نه وعید و عقاب وی بودی همه آدمیان پشت باعفو [وی]
گذاشتندی و یقول الذین کفروا لولا

أنزل عليه آية من ربه إنما أنت منذر ولكل قوم هاد

الله يعلم ما تحمل كل أنثى وما تغيض الأرحام وما تزداد

وكل شيء عنده بمقدار عالم الغيب والشهادة الكبير المتعال

و گوین

می گویند آنکسانی که کافر شدند بر سبیل طعن که چرا نیز و دلالتی فرو فرستاده
بر وی از خدای وی و اگر وی پیغمبر خداست تا حجت نبوت وی باشد و دلیل صحت قول
وی خدای تعالی جواب داد و گفت ای محمد تو پیغمبری ترساننده آنچه بتو تعلق دارد
و حجت دعوت فرستد و هر گروهی را راه نماینده باشد امامی که بوی اقتدا کنند
عبد الله عباس گفت چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه دست بر سینه خود نهاد
و فرمود که انا المنذر دست بر دوش امیر المؤمنین علی نهاد و گفت انت الهادی
یا علی بك تهتدی المهتدون من بعدی و حذیفه یمانی گفت که رسول صلوات الله علیه
فرمود که اگر این کار یعنی خلافت با علی فکنید و هادی مهدیست چون امام
هادی است و امام از تو مهدی است این دلیل بخارید و خلاف عونست کقوله عبد الله
لن يهلك الرعية وإن كانت ظالمة مسيئة إذا كانت الولاة هادية
و ثاقب این آیت که انتها آنکه المهمتر مقصور باشد آنکه حق تعالی از کمال
قدرت و کمال علم خود خبر داد و گفت الله یعلم خدای میداند آنچه هر ماده در
شکم خود برمیدارد که نر است یا ماده تمامست یا ناتمام نیکست یا بد سعید است یا شقی
و میداند آنچه رحمها آن را بکاهد از نه ماه است و آنچه بیفزاید از نه سال
یا دو سال حسن بصری گفت آنچه بکاهد سقط وی و وقت از شکم بکاهد
و بیفزاید یا بیفزاید بر مدت نقصان یا تمام نه ماه برسد و مدت حمل نزد یک
کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از نه ماه نباشد و بیک روایت یکسال و مذهب
ابو حنیفه آنست که بیشتر مدت حمل دو سال باشد و مذهب شافعی آنست که چهار سال
شافعی رضی الله عنه گفت چون جادس ... گفت که هرم بن حیان بچهار سال
بزاد و چون بزاد دندانهایش تمام برآمده بود در خبر است که در عهد عمر خطاب زنی را آوردند
که انکار کنند بعلت آنکه بشش ماه بزاد امیر المؤمنین علی عمر را گفت ان خاصمتك
بکتاب الله خصمتك اگر این زن بآن کتاب خدای خصومت کند غلبه کند
بر تو گفت چگونه گفت خدای گفته است و حمله وفصاله ثلاثون شهرا قال
والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين دو سال که مدت رضاع است از سی ماه مروی

شب را بماند مر شب را . مدت حمل است هر که آن را کمتی بفزود تا آن زن را رها کردند
و کل شیء عنده هر چیزی نزد خدای تعالی بمقدار و اندازه ایست چنانکه حکمت
اقتضا کند بی زیادت و نقصان تا داند که آجال و ارزاق نزدیک وی
مقدرست بمقداری معلوم و او عالم است بغیب یعنی بکارهای پوشیده و نهانی
و انچه آشکار است شاهد بود یعنی موجود و معدوم داند و بنهان و آشکار را الکبیر
او بزرگی بزرگوارست همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشند تا هر دو متعالی

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ

بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ

سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ   بیان کمال علم خود کرد

و گفت یکسانست نزد یک علم و دانش او از شما آنکس که سخن پنهان گوید
و آنکس که آشکارا گوید و آنکس که او بشب پوشیده بود در تاریکی و آنکه
آشکارا و روشن بود بروز از بهر حوایج خود یعنی جمله معلومات نزدیک او مساویست
انجا که او عالم بذاتست عبد الله عباس گفت مراد انست که او عالم است
با آنکس که او بشب در تاریکی و پوشیدگی بمعصیتی رود و آنکه بروز غایب گردد
از معصیت بکام و اظهار حسن سمت کند درین وجه تهدید و وعید باشد
او را یعنی خدای را جل جلاله فرشتگان هستند بشب و روز در عقب یکدیگر آیند
جماعتی بروند در عقب ایشان و جماعتی دیگر بیایند و ایشان فرشتگان روز و شب اند
که حفاظ می فرستد برای آنکه داشتوا دیوان و گفته اند ضمیر له ضمیر من اسرست

یعنی آنکس را که سخن پنهان و آشکارا کند فرشتگانند بروی موکل از پیش وی و از پس وی
بامر و فرمان خدای میرانکاه میدارند از پس و پیش وی در خبرست که خدای تعالی را فرشتگانند
موکل بحفظ تا شیاطین را از خصمهای با نزدانند چنانکه کسی را از انگبین براند
در خبرست که یکی از جمله بندگان صحابه رسول را پرسید که بر ما چند ملک موکلند
گفت دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ و انکه بر راستست بر انکه بر چپ
چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی باده بنویسد و چون سیئه بکند
فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن باشد که پشیمان شود با استغفار
و توبه کند هیچ بروی ننویسیم و اگر نکند گوید بنویس که خدای ما را ازین برهاناد
که بد قرینیست امر خدای را مراقبت نمی کند و از ما شرم نمی دارد و ذلک قوله
ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگرست که موی پیشانی تو بدست دارد
یعنی مسلطاست بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند
و دو فرشته دیگرند که بر لب موکلانند هیچ جایگاه ندارند جز صلوات تو بر محمد
و آل محمد و فرشته دیگر بر دهن تو موکلست تا مار در دهن نشود و دو فرشته دیگر
بر چشمهات موکلانند بر هر آدمی و شب دیگر بیایند و ده گانه روز برفتند
جمله شب فرشته باشند . بروز و شب درخبرست که چون شب آید فرشتگان روز بروند
خدای تعالی گوید بنده مرا چگونه رها کردید گویند خدایا تو دانا تری رها کردیم
این دیگر فرشتگان را گوید چگونه دید بدو را گویند بار خدایا تو دانا تری
در نماز ش رها کردیم یا فتیم سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد
که مراد بقوله له معقبات پادشاهانست که او را نگاه بانند در حرس باشند بشب
ضحاک گفت مراد پادشاهان کافرند که کافرانند که حرس ایشان را از خدای نگاه نتوانند
داشت و برین وجه سوره آیت سرزنش را باشد ابن جریج گفت مراد رسول خداست
یعنی خدا را نگاه بانی هستند که نگاه میدارند از جنیان و از طوارق شب و روز ابن زید
گفت در قصه عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه امد رسول صلوات الله علیه در مسجد
نشسته بود با جماعتی صحابه ایشان در مسجد شدند مرد بر هر دو برخاستند یکی از جمله صحابه

گفت یا رسول الله این عامر بن الطفیل است که بتو می آید گفت رها کنید تا بیاید اگر
خدای بوی چیزی خواهد وی نیکی شود او بیامد و پیش رسول بایستاد و گفت
ای محمد اگر من اسلام آرم مرا چه باشد گفت آنچه دیگر مسلمانان را باشد گفت آنچه
دیگر مسلمانان را باشد و آنچه بر ایشان بود گفت خلافت از پس خود بمن دهی
گفت این تعلق بمن ندارد و تعلق بخدای دارد آنرا دهد که خود خواهد گفت مرا امیر
اهل وبر کنی تا من امیر وبر باشم و تو امیر اهل مدر گفت نه گفت پس چه
دهی مرا گفت عنان اسپان در دست تو نهم تا بر آن غزو کنی گفت عنان
ایشان خود در دست منست امروز بتو چه حاجتست و لیکن برخیز تا با من سخن گویی
و مناظره کنی رسول صلی الله علیه وسلم برخاست و با او برفت و بجائی بنشستند
و مناظره می کردند عامر بن الطفیل اربد را گفته بود که چون با او خصومت کنم
و آواز من بلند شود تو از پس وی در آی و تیغ زن و وی را بکش برین اتفاق کرده
چون عامر در خصومت رفت و مناظره میان او و رسول سخت شد اربد برخاست
و از پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ برکشد تیغ از بستگی تیغ بیرون نیامد
دیگر چندانکه جهد کرد تیغ در نیام نجنبید و عامر اشارت می کرد با اربد رسول بازنگریست
اربد را دید که قوتی می کرد و می کوشید گفت اللهم اکفنیهما بما شئت
بار خدایا کفایت کن از من کار ایشان بهر چه خواهی خدای تعالی صاعقه را فرستاد و اربد را
بسوخت و عامر بگریخت و می گفت یا محمد خدای را بر من خواندی تا اربد را
بکشت والله که من این شهر بر تو پر از لشکر کنم رسول صلوات الله علیه وسلم گفت
خدای کفایت کند و برای زن سلولیه فرود آمد بامداد برخاست و سلاح در پوشید
و از مدینه بیرون رفت و در صحرا می تاخت و می گفت لات و عزی که اگر محمد با من بصحرا بیرون
آید و صاحبش یعنی ملک الموت هر دو را به نیزه بزنم خدای تعالی فرشته فرستاد تا بال
بروی زد و بینداختش در حال غده از زانوی وی برآمد بزرگ و با خانه آل زن سلولی
رفت و می گفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة آنگه اسب خواست
و برنشست تا بقبیله خود رود در راه بر پشت اسب بمرد خدای تعالی دعای رسول

درحق هردو اجابت کرد و این آیات در قصه ایشان فرستاد و آنجا که گفت سواء منکم من اسر
القول و من جهر به تا و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال اکنون حق تعالی یاد آورد
که خدای حال هیچ کس بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند یعنی تا ایشان بر استغاثت
خدای با ایشان بر فضل و رحمت باشد چون نیت بگردانند خدای حال ایشان بگرداند
در خبر است که چون تحریم خمر نو کردند رسول صلوات الله علیه زجری کرد و هر کجا که خمر
می یافتند بر می ریختند یک روز رسول صلوات الله علیه در کوچه ای از کوچهای مدینه بر می رفت
جوانی انصاری می آمد قرابه خمر در دست گرفته چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید
راهی طلب کرد تا بگریزد نیافت در دل نیت کرد با خدای تعالی و گفت بار خدایا
اگر این بار دیگر بپوشی و فرو گذاری دیگر بار این خطا نروم و توبه کنم ترسان
و لرزان می آمد تا که برسول صلوات الله علیه رسید سلام کرد رسول پرسید که این
که داری ترسید که بگوید گفت پاره سرکه است یا رسول الله گفت مرا ده
قرابه با دل خایف و دست لرزان پاره بر دست رسول نهاد رسول بچشید وی چیز که سرکه
صافی پاکیزه بود رسول صلوات الله علیه از آن بچشید و یاران نیز بچشیدند
مرد تعجب نمود و گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من
خمر در قرابه کرده بودم گفت راست می گویی لکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی
گفت توبه نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر مرا این نوبت در گذرانی و رسوا نکنی
با سر این کار نروم گفت لاجرم چون خدای تعالی صدق نیت تو بشناخت حال بگردانید
و خمر در قرابه سرکه کرد آنگه این آیت برخواند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله چون خدای تعالی خواهد بقومی بدی و
هلاکت و عذابی آنرا هیچ رد و باز گردانیدن نباشد و ایشانرا بدون
خدای والی نباشد که بلا دفع کند از ایشان و حمایت کند ایشانرا

هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و ینشئ السحاب الثقال

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ

فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ

بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ اوست آن خدایی که برق را
بمقدمهٔ باران بشما می نماید در حالی که خوف است از صاعقه آن و طمع است که باران
آید و قحط را ببرد قتاده گفت خوفا للمسافر من اذاه مسافر را خوف
بود از انکه رنج بود او را از باران و طمع بود مقیم را در روزی بیشی پدید آورد
و بیافریند بر سبیل ابتدا و اختراع ابرهایی که گرانبار بود بباران و ثقل اعتمادی باشد
لازم را جهت ثقل و یسبح الرعد بحمده و تسبیح می کند خدا را رعد بحمد و ثنا
و سایر وی و فرشتگان تسبیح وی می کنند خدا را از بیم و ترسی که از وی دارند
تسبیح تنزیه خدای باشد از انچه بروی روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند
که دلالت کرده و وی بعد برانکه و برا خالقی هست مستحق تسبیح چنانکه بجمله حادثات
خدا را دلالت ایشان باشد بر او بیکاری مستحق عجب و گفته اند که رعد نام
فرشته ایست موکل بر ابر سعید جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که جهودان [رسول الله]
و گفتند ای محمد آمدیم تا از تو سؤال چند بپرسیم اگر جواب بصواب دهی ایمان آوریم [گفت]
عهد کردید که خلاف نکنید گفتند کردیم گفت ما را خبر ده از رعد که
چیست گفت فرشته است موکل بابر تازیانه بدست دارد که ابر را بدان میراند
انجا که خدای فرماید گفتند که آواز چیست گفت زجر اوست ابر را تا انجا رود
که وی باید گفتند راست گفتی ابوهریره گفت چون رعد آمدی رسول صلی الله علیه

گفتی سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکه من خیفته وهو علی کل شیء قدیر
اگر او را صاعقه رسد دیت او بر منست و هم ابن عباس گفت که رعد
فرشته ایست که چون آواز بر دارد بتسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند الا که او آواز [بر دارد]
بتسبیح بر دارد آن خدای تعالی باران فرستد و یرسل الصواعق و میفرستد صاعقها را
و آن آتشی بود که از آسمان فرود آید بهر جا که آید بسوزد آن صاعقه را [بانگی سازد]
امام محمد باقر علیه السلام گفت صاعقه بمومن و کافر رسد و بذاکر نرسد که ذکر خدای
کند و هم یجادلون و حال آنست که ایشان جدال و خصومت می کنند در دین
خدای یعنی عامر بن الطفیل و اربد و گفته اند که مردی بود از طواغیت عرب
رسول صلی الله علیه وسلم جماعتی را بر وی فرستاد تا باسلامش دعوت کنند
برفتند دعوت کردند گفت بگوئید که این خدای محمد که شما را بوی دعوت میکنید [از]
چیست از زرست یا از سیم یا از مس است یا از آهن ایشان گفتند که خدای بی شبه
بیمانندست و هیچ چیز شبیه نباید کرد ایشان بازگشتند و رسول را خبر
دادند فرمود که بروید دیگر بار او را دعوت کنید برفتند و دعوت کردند
گفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای وی نه بینم و ندانم که چیست باز آمدند و رسول را
خبر دادند گفت بار دیگر بروید تا حجت بروی موجه شود بیامدند و اوی
مناظره کردند همان مقالت می گفت و جدال می کرد ابری برآمد با رعدی و برقی
و یک تیر از آن ابر بیفتاد و بر آن کافر آمد و او را بسوخت یاران بازرفتند
تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه در راه بدیشان رسیدند و گفتند صاعقه [چگونه]
بسوخت صاحب شما را گفتند شما چه دانید گفتند خدای تعالی آیت فرستاد و یرسل
الصواعق فیصیب بها من یشاء خدای صاعقه فرستد و برساند آن بانکس که
خواهد و او سخت حقد و کینه و خشم است و سخت گیرست له دعوة الحق
او راست یعنی خدا راست دعوت راست و حق یعنی اجابت کردن دعای حق امیرالمؤمنین [علی]
گفت دعوت حق توحیدست ابن عباس گفت شهادت ان لا اله الا الله است
و آنانک که ایشان می خوانند و می پرستند از بتان بغیر خدای لا یستجیبون لهم اجابت [نکنند]

ایشان را هیچ چیزی اجابت نکنند یعنی هیچ خیری و نفعی نکنند عابدان خود را چنانکه
هیچ نفعی نه بینند آنکس که دست خود را گشاده کرده اند تا آب بر گیرد
و بدهن خود رساند هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ مقصود وی حاصل نشود همچنان
گفته‌اند عابد اصنام و بت پرست چنان باشد که او آنکس که وا به اید
خواند تا بدهنش رسد و نرسد جواب دعوت وی اجابت نکند و ...
و اهل معانی گفته‌اند که معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد که آب در مشت
گیرد و آب در دست وی نماند و گفته‌اند که امیر المومنین علی ...
تمثیل کردی ومن يحب الدنيا كمن سلك قابض على الماء خانته فروج الاصابع
آنکه فرمود و بیان کرد که خواندن کافران مر بتان را و بت را مگر در ضایع
شد یعنی ایشان را اجابت نکنند و دعای ایشان ضایع کرده و هلاک شود
ابن عباس گفت دعای کافران نیست مر خدای را مگر در ضلالتی و خسارتی
عکس آنکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای مر آنرا اجابت نبود

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللّٰهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا
قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ
قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

حق تعا

حق تعالی درین آیت بیان کرد که هرچه از عقلاء در آسمان و زمین که همه خدایرا
سجده می کنند اما بطوع و رغبت و اما باکراه و اجبار مومنان خدایرا بطوع
و رغبت سجده کنند و کافران بترس و بیم و شمشیر یا از روی حاجت و افتقار
ابو علی گفت سجود کردن تذلیل و تسخیر باشد چنانکه تسخیر در جماد
و توانگر را دو تن و زمین را تعبیر اند و سایه‌های ایشان با مداد و شبانگاه
ابن عباس گفت مراد سایه‌های مومنان چنانکه ایشان طایع باشند بطوع سجده
کنند و گفته‌اند که مراد بسجود سایه افتادن و پست بر زمین بر مثال ساجد
که روی بر خاک نهد و گفته‌اند که تعریف و تذلیل و پستی و طول و عرض آنکه رسول را
خطاب کرد و گفت بگوی این کافران را بر سبیل احتجاج که کیست خدای
آسمانها و زمین آنگه گفت بگوی ای فرا گرفتید شما جز او و فروتر از او دوستانی
که با ایشان تولا می کنند از بتانی که مالک نشوند و نتوانند خود را نفع کردن
و منفعتی از خود دفع کردن چون مالک نفع و ضر خود نباشند دیگری را چگونه باشند
آنگه مثلی زد و گفت بگوی ای محمد که هیچ یکسان باشد نابینا و بینا و هیچ یکسان باشد
تاریکی با روشنایی یعنی نباشد کافران نابینا اند و در تاریکی اند حق نمی بینند
و در تاریکی کفر و شرک گرفتارند و مومنان بینا اند حق را می بینند و در روشنایی
ایمان و حجت و برهان اند با یکدیگر هرگز برابر نباشند ام جعلوا لله انداد
ند کافران شریکان مر خدای را بتان پدید کرده اند هیچ این شرکا آفریدند
چیزی چنانکه خدای آفرید تا خلق بر ایشان مشتبه شود ندانند که آفریننده
این کدام است و آفریننده آن کدام چون ایشان آفریننده نیستند چگونه
شریکان خدای باشند قل الله بگوی که خدایست آفریننده هر چیزی از آسمان
و زمین و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض
و اوست خدای قاهر که غلبه کنند کسی وی را قهر نتوانند و بر وی
غالب نگشت   أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ

أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ

عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ

يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا

مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

این مثلی است که خداوند تبارک و تعالی زده است برای حق و اهل حق و برای باطل و اهل باطل
حق را و اهل حق را مثل آبی زد که از آسمان بیاید و رودخانهای آب روان گردد
این مقدار که خدای تعالی خواهد بقدر و اندازه که مردمان منتفع شوند از آن و تمتع گیرند
و آنچه بگدازند از زر و نقره و از آن زیورها و حلیها سازند چیزی که
بیابد اثر وی در چشمها و زمینها و جامها باقی ماند مدتی و همچنین آنچه از زر و نقره
سازند بماند و باطل را و اهل او را مثل زده است بآن کفک که بر سر آب آید
در وقت رفتن سیل و کفک آنچه بگدازند از جواهر و بر سر آید تا بنگری ازین
ده کف هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد همچنین است حق و اهل حق
اگرچه اندک باشند هرگز منقرض نشوند و باطل و اهل باطل اگرچه بسیار باشند
ایشان را بقایی نباشد بعجز بیاید که منقرض گردد میگوید که فرو فرستاد از
آسمان آبی پس روان شد رودها بمقدار و اندازه خود در مجری و مسیل بحسب ضیق
و سعت برداشت سیلاب کفی بر آب بلند و مما توقدون و از آنچه آتش بروی
افروزند و بگدازند از زر و نقره و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن
زیورها و اوانی کفی باشد آنرا نیز مانند کف آب کذلک همچنین مثلها زند
خدای تعالی حق را و باطل را اما کف کار نیست باطل است کنند و باقی همچنین داستانها
بد بکند لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ

لم يستجيبوا

لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا

بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ

آنکه گفت آنان را که خدای اجابت کنند یعنی اجابت آن دعوت کنند از اسلام و دین حق
هست ایشان را نیکوتر از آنچه کرده باشند از اعمال در بهشت آنان که او را اجابت نکنند
و بر کفر اصرار کنند ایشان را عذابی باشد که اگر ایشان را باشد و ملک و ملک ایشان بود
آنچه در زمین است و مانند آن با آن یعنی مثل آن مضاعف شود خواهند که
خود را بآن جمله باز خرند از عذاب کس از ایشان نپذیرند فدیه قبول نباشد
ایشان آنانند که ایشان را حساب بد باشد و بستری و جایشان دوزخ

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ

سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ

وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ

السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ای بدانکه این مثل زده شد
و این داستان نهاده آمد هیچ کس را شبهه باشد دانستن اکنون دانستن که آنچه
فرو فرستاده شد بتو از خدای تو حق و صواب است او برابر باشند و مانند کسی بود

نابینا باشد در آنکه کفایت برابر نیست مؤمن با کافر برابر نباشد و انما یتذکر
اولوا الالباب پند نگیرند که نعمت و تدبیر خداوندان عقل کنند آنکسانی که
عهد خدای وفا کنند و اوامر وی را کار بندند و از مناهی اجتناب نمایند و آنکسانی
به پیوندند آنچه خدای فرمود به پیوستن مفسران گفتند مراد ایمانست به
پیغمبران و کتابها و صله ارحام را ابو ایوب انصاری روایت کرد که رسول صلوات الله علیه گفت
با مردی که خدای را بپرستد با و شرک میاور و نماز بپای دار و زکوة بده و رحم به پیوند
تا مجاز باشد که براحت باشی که بهشت برود کعب الاحبار گفت بدان خدای
که دریا بشکافت برای موسی که در توریة نوشته است ای فرزند آدم از خدای بترس
و با مادر و پدر نیکوئی کن و رحم به پیوند تا عمرت دراز کنم و کارهات آسان کنم
و بلا از تو بگردانم و یخشون ربهم و از خدای خود بترسند و از بدی حساب روز قیامت
حذر کنند والذین صبروا و آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت
برای طلب رضای خدای و ثواب بعد و از آنچه ایشان را روزی کردیم نفقه کنند بنهان و آشکارا
و بحسنه نیکوئی بدی را دفع کنند و باز دارند یعنی چون با ایشان سفاهت
کنند ایشان حلم خود را کار بندند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو کنند
و چون رشتا قطع کنند ایشان صله کنند ابن عباس گفت بعمل صالح عمل بد را
دفع کنند و به گفتار رسول کار کنند اتبع السیئة الحسنة تمحها
گفت چون گناهی بکنی در عقب آن طاعتی کن تا آنرا محو کند و گفته اند این
خصلتهاست که به بهشت رساند و هشت یکدر از درهای بهشت بگردد تا بهشت بیاز برای این
حلاوت رخوان از گفت که ایشانراست عاقبت سرای نیکو که بهشت است

جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم

وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب

سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والذین

ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله

به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة

ولهم سوء الدار آنکه بازگردد که عاقبت سرای گرامی
گفت بهشتها باشد مقیم و جاوید که در آنجا مقام کنند و آنانکه در آنجا
پیروز نیابند ایشان و آنانکه نیکان بوده اند از پدران و مادران و فرزندان
ایشان و فرشتگان گرد در ایشان از هر دری در آیند می گویند ایشان سلام علیکم
سلام بر شما باد و سلامت بر شما بصبری که کردید در دنیا و نیکو عاقبت سرای شماست
این بهشتها مقاتل گفت بمقدار هر روزی از روزهای دنیا سه بار فرشتگان
در پیش مؤمنان روند با تحفها و هدیها می گویند سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار انس بن مالک ابن ابی نجیح گفت جنات عدن خانهاست
از در مروارید در هوا ایستاده در آنجا سکانی و پیوندی نباشد
تا ویران نباشد و آنرا هزار مصراع بود از زر و بر هر دری هشتاد هزار
فرشته باشد با هر فرشته تحفه و هدیه که با جنس آن نباشد و ایشان
در زمان او باشند میان ایشان و او حجاب نباشد آنکه گفت آنانکه عهدی از
عهدهای خدا بشکستند بر آنانکه استوار کرده باشند و ببرند آنچه خدای
فرموده باشد به پیوستن و در دنیا فساد کنند ایشانراست لعنت و دوری از عذاب
نداشته باشند و از رحمت خدای و ایشانراست بدی سرای یعنی سرای بد که آن دوزخ است
مفسران گفته اند که مراد باین آیت خارجیان اند که بغی کنند بر امام عادل
بیرون آیند آنانکه رسول خدای امیرالمؤمنین علی را از آن خبر داد و گفت
یا علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین

ومراد بیفسدون فی الارض مجاز باشد اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا
فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ
أَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ حق تعالی درین آیت بیان کرد که ارزاق
بر حقیقت و قبض و بسط بفرمان اوست گفت خدای می‌گستراند روزی
برای آنکه می‌خواهد و فراخ می‌کرداند یا بدان بیرساند و تنگ می‌کرداند
بر آنکس که می‌خواهد وَفَرِحُوا و ایشان یعنی کفار قریش زندگانی دنیا
شاد ماندند و زندگانی دنیا در جنب زندگانی آخرت نیست الا اندک تمتع گیرند
و آنکه بگذارند کلبی گفت مانند متاع خسیس که آنرا قدری و قیمتی نبود چون کاسه
و قدح و آنچه بدو ماند آنکه حکایت کرد از آنچه کافران مکه گفتند
گفت می‌گویند کسانی که کافر شدند که چرا او فرستاده نشد بوی آیتی و علامتی
که دلیل صدق او کنند درین دعوی از خدای وی که کنند مراد بایت عبدالله امیه
و اصحابش گفت بگو ای محمد که خدای تعالی اضلال کند آنرا که خواهد بخذلان بر وجه
عقوبت یا بحکم و تسمیه یعنی اهلاک بود یا بمعنی وجدان و هدایت کند
بدو آنرا که بخود یعنی ثواب الطاف آنرا که انابت کنند و با خدای کردند شاید که حرام
بهدایت

بهدایت لطف باشد آنانکه ایمان آوردند و دلهای ایشان بذکر خدای آرمیده گشت
بآنکه دلها بذکر خدای آرمیده و ساکن کردد عبدالله عباس گفت مراد سوگند
چون بریکدیگر دعوی دارند و گواهی نداشته باشد مدعی علیه را سوگند دهند و چون
سوگند خورد و نام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل بیارامد مجاهد گفت
خاص است باصحاب رسول و مومنانی که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بذکر
او از همه رنجها تسلی شوند آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کنند از
ادای واجبات و اجتناب از مقبحات ایشانرا قرة عین یعنی روشنی چشم و شادی
باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت که عبدالله عباس فرمود که طوبی نام بهشت است
بلغت حبشه ابوسعید خدری گفت مردی از رسول پرسید که طوبی چیست
گفت نام درختی است در بهشت سایه چندساله راه باشد جامه‌های اهل
بهشت از شکوفه‌های آن بیرون آید در خبری دیگر است که رسول در سرای
و هیچ سرایی نباشد در بهشت الا که شاخی از آن درخت در آنجا باشد و خدای تعالی
هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که برو نیست از آن هیچ رنگی مگر سیاهی و از زیر
آن درخت دو چشمه بیرون آید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی
از وی خلایق را سایه افکند و فرشته برو موکل است که خدای را تسبیح
می‌کند بانواع لغات وهب منبه گفت در بهشت درختی است که آنرا
طوبی گویند که سواری بیند صد سال در سایه وی رود از وی نگذرد
زمینش یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گلی و مشک باشد از اصل آن جویها
و شیر و انگبین بیرون می‌آید و شکافها اهل بهشت باشند ایشان در مجلس خود
نشسته باشند که فرشتگانی با ایشان آیند با جنبان از نور بر پشتهای ایشان
رحلها باشد که الواح آن از یاقوت بود و ورقهای آن از زر بود و جامه‌های
سندس بود و استبرق باشتران فرو خوابانند و گویند خدای تعالی ما را بنزد
شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنگه بر آن اشتران نشینند و در پهلوی
یکدیگر میروند و با یکدیگر راز می‌گویند تا بجوار رحمت رب العزت چون

بعمر خود رسند گویند السلام ومنك السلام وحق لك الجلال والاکرام
حق تعالی گوید انا السلام ومنی السلام وعلیکم ورحمتی ومحبتی مرحبا
به بندگان که در غیبت از من بترسیدند و طاعت من داشتند گویند جل جلاله
ما ترا نپرستیدیم چنانکه سزاوار پرستیدن تو بود و تعظیم نکردیم چنانکه حق تعظیم کردن تو بود خدایا
دستور باشد تا ترا سجده کنیم حق تعالی گوید این نه سرای رنج و تعب است سرای
ملک و نعیم است من رنج عبادت از شما برداشته ام هرچه خواهید از من بخواهید
تا آرزوهای شما بدهم آرزوها عرض کنند و حاجتها خواهند و خدای تعالی
آنچه حق تعالی گوید عرضه کنید بندگان آنچه وهم و خاطر ایشان بدان نرسد
و بدل ایشان نگذرد از جمله آنچه بر ایشان عرضه کنند یا ایشان را دهند
بر هر چهار ایشان سریری نهاده از یاقوت یکپاره بر سر هر سریری قبه از زر در هر قبه
فرشی از فرشهای بهشت گسترده در هر قبه دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی
دو جامه از جامه‌های بهشت و هیچ لونی نباشد در بهشت که نه در آن جامه بود
و هیچ بوی خوش نباشد و الا که از آن بدهد روشنایی روی ایشان از ورای قبه‌ها بتابد
و ایشان لطافت چنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان پیدا باشد
مروارید سپید که بتابد از میان یاقوت سرخ آنکه مؤمن در نزد یک ایشان رود
ایشان برخیزند و دست در گردن او کنند گویند که ما الله که ما گمان نبردیم که خدای تعالی
چون تو خلقی آفریده باشد آنگه حق تعالی فرماید که فرشتگان در پیش ایشان بروند و ایشان را
بمنازل و درجات خود رسانند و با جلال و اکرام آنجا فرود آورند ابو صالح از عبدالله
روایت کرد که آن درخت در سرای امیر المؤمنین علی بود و در سرای هر مؤمنی شاخی بود

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

علیه

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ما همچنین فرستادیم ترا ای محمد پیغمبری در جماعتی
که پیش از ایشان امتان دیگر گذشته اند که با ایشان پیغمبران فرستادیم چنانکه
ترا بدین قوم فرستادیم تا اولیت پیغمبری تا ایشان بجهت فرمایند از کار تو ما ترا
فرستادیم تا بر ایشان بخوانی آن کتاب که بتو وحی کردیم از قرآن و احکام شرع
و حال آنست که ایشان کافرند برحمن برای آنکه چون عرب را گفتندی رحمن برای آنکه
چون عرب گفتندی الله شناسیم رحمن نشناسیم و از اینجا حکایت کرد از ایشان
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ و عام الحدیبیه چون رسول صلوات الله علیه
با مکیان صلح کرد و امیر المؤمنین علی را گفت تا صلح نامه نویسد بنوشت که
بسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمرو گفت ما رحمن نشناسیم بگوی تا آن نویسد
ما شناسیم باسمك اللهم رسول صلوات الله علیه فرمود همچنان بنویس قل هو ربی
بگوی ای محمد که او خدای منست یعنی رحمن که شما نمی‌کافر شوید و جز او هیچ خدای نیست
بروی توکل کردم و مرجع و بازگشت من با اوست وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا

سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا

أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ

الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا

مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

جماعتی مفسران گفتند که ابو جهل و عبدالله بن امیه با جمعی از مشرکان قریش بیامدند
و در پس خانه کعبه بنشستند و رسول صلوات الله علیه را حاضر کردند و گفتند
که تو دعوی می‌کنی که این قرآن کلام خدای تعالی است و نزول می‌کنی بدین قرآن کوههای

مکه از میان برداد و روان کرداند تا زمین هامون شود و چشمهای آب بیرون آورد
تا بدان زرع کنیم و درخت نشانیم و تو می‌گویی که کوه‌ها را مسخر داود کردند
و من از داود بزرگترم بگوی تا از بهر من مسخر کنند و ما بیابانی گورستان رویم
تا قصی که جد تو بود زنده کنی چون می‌گویی که من بهترم از عیسی و برای عیسی مرده زنده
می‌کردند تا ما نیز ببینیم که آنچه تو می‌گویی راست است یا نه خدای تعالی این آیت
فرستاد که ولو أن قرآنا و اگر قرآنی باشد که کوه‌ها را بدان برکنند
از بیخ یا پاره کنند یا مرده را با سخن آرند این قرآن باشد آنگه گفت نه خدای را
کار همه بقبضه قدرت اوست نه بفرمان من افلم ییأس ای افلم یعلم نه می‌دانستند
این مومنان که اگر خدای خواهد جمله مردمان را هدایت کند و را نماید تواند تغییر
و ایشان را بدان دارد بخلق علم ضروری آنکه گفت قابل شود بل همیشه باشند تا نازله
کافران شوند بایشان می‌رسد پیوسته بآنچه کردند داهیه و مصیبتی و شکستی از رسول
صلوات الله علیه در وقت غزو و سرایا او و در وقت قتال گفته‌اند مراد انواع بلا
از قحط و درویشی و حرب کردن و اسیر کردن او تحل یا فرود آید نزدیک سرای ایشان
و گفته‌اند که ضمیر تحل برسول است یا تو فرود آیی نزدیک سرای ایشان و مبین بلایا
و سرایا و قوارع بر ایشان متتابع می‌شود تا آنکه وعد خدای بیاید قتاده گفت
مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد قیامت است یعنی تا روز قیامت و خدای
وعده خلاف نکند ولقد استهزئ برسل من قبلك

فأمليت للذين كفروا ثم أخذتهم فكيف كان عقاب

أفمن هو قائم على كل نفس بما كسبت وجعلوا لله شركاء

قل سموهم أم تنبئونه بما لا يعلم في الأرض أم بظاهر من القول



بل زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله

فما له من هاد لهم عذاب في الحياة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق

وما لهم من الله من واق بدرستی و راستی که استهزا کرده‌اند و افسوس داشته
پیغمبرانی را که پیش از تو بوده‌اند پیش عذاب من بر مهلت ایشان داده‌ام و روزگار
گذاشته مدتی دراز پس آنگاه بگرفتم بعذاب و هلاک استیصال آنگه بر سبیل تعجیل
گفت چگونه بود عقاب من ایشان را آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت هم
برای کسی که او قائم باشد تعالی ایستاده بر هر نفسی بر آنچه کرده باشد و کند آیا
کسی بود که این بتان نتوانند ازین معبودان که ایشان را شریکان خدای گرفته‌اند
یعنی نباشد و هرگز برابر نبود آنگه گفت ای محمد بگوی که نام نهید ایشان را
و نام برید و بیان کنید تا ایشان بچه استحقاق و اهلیت عبادت دارند
یا شما آمده‌اید که خدای را خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین از آنچه او را شریکی
هست یا شبیهی و خدای تعالی خود را شریکی نداند در زمین یا خبر خواهید داد
بظاهر گفتی و مجرد دلیلی و حقیقتی نه قمر حجبی گفت که معنی آنست که
أتنبئونه بچیزی می‌دهید خدای را بباطن و پوشیده که وی نداند یا بظاهری که
وی داند اگر گویید باطنی که وی نداند محال گفته‌اید آنکه او عالم الذات است بجمله
معلومات اشیا شده داند اگر گویید بظاهری که خدای داند بگوی ایشان را که نامهای
ایشان بگویید و صفت ایشان پیدا کنید تا بدانید که اهلیت الهیت ندارند
و سزاوار عبادت نیستند آنگه گفت بل زين للذين كفروا نه که بیاراسته‌اند
برای این کافران مکر ایشان و کید ایشان تا پنداشتند که آنچه می‌کنند نیکو می‌کنند
نیکو شد ایشان را از راه راست و از حق منع کرده‌اند و بازداشته و هر که خدای او را خذلان
کند و فرو گذارد و بضلالت و گمراهی نام برد وی را نماینده
نباشد لهم عذاب مر این کافران را عذابیست در زندگانی دنیا بکشتن و غارت

کردن و اسیر کرفتن و عذاب و عقوبت سرای بازپسین سخت تر است و رنج دهنده تر
و نباشد ایشان را از عذاب خدای مانعی و نگاه دارنده   مَثَلُ الْجَنَّةِ
الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا
تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ   وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ
مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ
بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ   صفت بهشتی که متقیان و پرهیزکاران را
وعده داده اند صفت بوستانیست پر از درختان میوه که در زیر آن درختان جویهای
روان باشد و میوه آن درختان دایم باشد و هرگز منقطع نگردد چنانکه میوه
درخت منقطع می شود جز بوقت خود باز نرسد و سایه آن درختان هم دایم باشد
و هرگز زایل نگردد و انتقال نکند این بهشتی که صفت کردیم عاقبت پرهیزکاران
باشد و عاقبت کافران و عاصیان آتش دوزخ باشد و آنکسانی که ایشان را کتاب
داده ایم یعنی قرآن و شادمان می شوند بانکه فرود می آید بتو از وحی و شرایع و احکام
که بعدا و تند دشمنی رسول جمع شد مانند جهودان و ترسایان کسی هست که انکار می کنند
بعضی را و بعضی معترف می شوند و بعضی گفته اند که مراد اهل کتابند
و سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی در ابتدا در قرآن ذکر رحمن کمتر کرده بود
چون عبدالله سلام ایمان آورد و جماعتی از اصحاب او گفتند یا رسول الله
در توریة ذکر رحمن بسیار است و در قرآن اندک است حق تعالی این آیت
فرستاد و قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی



قریش گفتند محمد تا امروز ما را بیک خدای می خواند امروز ما را دو خدای می خواند ما رحمن را
نشناسیم مگر رحمن یمامه را که مسیلمه کذابست خدای تعالی این آیت فرستاد
وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ و مومنان اهل کتاب بنزول این آیات خوشدل شدند
وَمِنَ الْأَحْزَابِ یعنی از قریش کسی هست که انکار می کنند بعضی را او یعنی ذکر رحمن را
بگوای محمد که مرا فرموده اند که خدا را پرستم و با او شریک نکنم و انباز نگیرم
من خلقان را باوی دعوت می کنم و مرجع و بازگشت باویست   وَكَذَلِكَ
أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ   وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا
مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ
وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ   چنانکه اهل کتاب را کتاب دادیم یعنی
توریة و انجیل بعضی فرستادیم تو قرآن را در حالی که حکمیست بزبان عرب
و گفته اند یعنی بزبان عربی و برای آن عربی خوانده اند که برسول عربی فرستاد
و اگر تو متابعت ایشان کنی و پیروی هوای ایشان مانند در باب دین یا در کار قبله
بعد از آنکه علم و حجت بتو آمد ترا از خدای تعالی و عقاب وی هیچ حامی و نگاه دارنده
نباشد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ سبب نزول این آیت آن بود که جماعت
این آیت و جماعتی از مشرکان گفتند که این چه پیغمبریست که او را زن بود و هم
جمله که ما را حاجت بود بشهوت او را نیز بود چرا فرشته نیست یا بطبع فرشتگان
حق تعالی این آیت فرستاد و گفت پیش از تو پیغمبرانرا که فرستادیم و ایشان را زنان

و فرزندان ادم همه چون تو ادمی بودند شهوانی و ابا زنان بودند و شهوات داشتند و با زنان خلوت میکردند و فرزندان زاده اشتند وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ جواب کافرانی است که ایشان اقتراح معجزات کردند بر سبیل تعنت گفت هیچ پیغمبری ایتی و معجزه اورد مگر به فرمان خدای عز و جل لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ هر اجلی و وقتی را نوشته هست یعنی اعمال بنی ادم بر لوح نوشته است ضحاک گفت تغیر ایشان کتابست یعنی لکل اجل کتاب هر نوشته را وقتی هست که جز بدان وقت نرسد انچه نوشته باشد و وجود اید انکه بیان کرده که همه بر یک حد نماند سبب آن بود که باشد و سبب آن بود که محو کنند و بجای آن چیزی دیگر اثبات کنند و بجای آن چیزی دیگر اثبات کنند و بنویسند يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ بسترد خدای انچه خواهد از احوال و ارزاق و بنویسد انچه خواهد و نزدیک اوست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ عکرمه از عبدالله عباس روایت کرد که دو کتاب است یکی انچه بر کی نویسند لوح محفوظ است که از تغییر و تبدیل ایمن باشد و انچه در دیگری نویسند از تغییر و تبدیل کنند محو و اثبات جابر بن عبدالله از پیغمبر صلی الله علیه روایت کرد که خدای تعالی بسترد از دیوان حفظه اعمال انچه بران ثوابی و عقابی نباشد از مباحات و دیگر گفتند این محو در وجیزه شود در ارزاق و آجال و امیر المومنین علی علیه السلم گفت لولا اية في كتاب الله لاخبرتكم بما هو كائن الى يوم القيمة و آن ایتی بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی هر چه خواهد بود تا روز قیامت و این آیت آنست که يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ گفت در تفسیر آن آیت مراد قرنست قرنا بعد قرن هر عصری قرنی باشد چون مدت ایشان بر اید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند سعید جبیر گفت مراد شرایع است انچه خواهد نسخ کند و انچه خواهد بران حکم رها کند مجاهد گفت سبب نزول این ایت ان بود که چون خدای تعالی این ایت فرستاد وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ قریش گفتند ای محمد تو بر هیچ کاری نه ای از کارها پرداخته خدای تعالی این ایت فرستاد لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ اگر چه حال نوشته است اما ان بحذات و تغیر و تبدیلات بوی است تا انچه خواهد محو کند و انچه خواهد

اثبات کند

اثبات کند و گفته اند ثبات محو کند و بدل ان حسنات کند فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای تعالی لوحی افریده است که آن لوح محفوظ گویند از در سفید درازی آن پانصد ساله راه است هر روز سیصد و شصت بار در ان لوح نظر کند انچه خواهد محو کند و انچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص و اوقات حق تعالی اجلی بنویسد بنده را انکه مصلحت دران باشد اگر او دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مدتی در عمر او افزاید از نوشته بفرماید ستردن و بجای ان دیگری نوشتن چنانکه در خبر اورده اند که عیسی علیه السلم یک روز نشسته بود و حواریان نزدیک وی بودند مردی می امد پشته هیزم در پشت گرفته و نانی چند درهم پخته می خورد و نشاط می کرد جبرئیل علیه السلم گفت عجب از ین مرد که نشاط می کند و او را یک ساعت عمر بیش نمانده است عیسی علیه السلم تعجب کرد حواریان را خبر کرد دور نگاه مرد را دیدند رسن برد و شل فکند بهیزم میرفت گفتند یا روح الله تو گفتی که این مرد را یکروز عمر باقی مانده است گفت مرا جبرئیل گفت که از خدای درخواه تا معلوم کند دعا کرد جبرئیل امد گفت که بیامدم در لوح نگه کردم عمر او یک ساعت مانده بود چون از پیش ما بگذشت انان نان که بخورد نواله در دست وی مانده بود بسائلی داد خدای تعالی بفرمود تا انقضای اجل وی از لوح محو کرد و پنجاه سال در عمر وی بیفزود و سبب ان که او خواب بودن که دران پشته هیزم وی مار سیاه قتال بود هنوز در پشته هیزم است چون خواست که او را بزند خدای تعالی وی را بران سبب دفع کرد عیسی علیه السلم آن مرد را باز خواند گفت پشته هیزم دی روزینه چه کردی گفت بجای خود نهاده است گفت بجای آن پشته پیش من اورد برفت و پیش عیسی اورد بفرمود تا بگشودند ماری سیاه عظیم از میان آن پدید آمد حواریان تعجب ماندند و مرد را قصه بگفتند شادمان شد و در صدقه بیفزود وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي
الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ
وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ
جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ
لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اگر ما بتو نمائیم

برخی از آنچه ایشان را وعده می‌دهیم از عذاب کردن ایشان و ظفر تو بر ایشان و ترا باز
گیریم تا بمیرانیم بر حسب مصلحت و موعد ما هنوز نیامده باشد و عذاب ایشان نرسیده است ترا با ایشان
کاری نیست بر تو رسانیدنست و بر ما حساب کردن و باز خواستن ایشان آنگه گفت اولم یروا
انا نأتی الارض ننقصها این کافران و نمی‌دانند که ما بزمین ایشان می‌آییم یعنی قصد زمین ایشان میکنیم
و اطراف آن کم می‌کنیم و در دیار اسلام می‌افزاییم یعنی از دیار کفر کم میکنیم
سلیمان گفت مراد زمین مکه است مراد بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه نمی‌ترسند
که با ایشان همان رود که با دیگران ابن عباس رضی الله عنه گفت نقصان
ارض بمیت و خرابی او بمرگ علما باشد ابو الدردا روایت کرد که رسول صلوات الله علیه
فرمود که خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش از آنکه برود گفتند
که علم چگونه برود و قرآن در میان ما می‌خوانیم و فرزندان ما می‌آموزانیم رسول صلوات الله علیه
خشم گرفت و فرمود که جهودان و ترسایان که ضال شدند کتاب در میان ایشان بود
ذهاب العلم ذهاب العلماء رفتن علم برفتن علما باشد چنانکه فرمود ان الله

لا يقبض

لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء خدای تعالی
علم باز نگیرد چنانکه از میان مردم برکشد لکن باز گیرد بآنکه علما را
قبض کند حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا
واضلوا تا آنگه که عالمی نماند مردمان سر جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند
و گمراه کنند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فوت العلماء ثلمة في الاسلام لا يسدها
شيء الى يوم القيمة مرگ علما رخنه است در مسلمانی که آنرا هیچ در بند نشود تا روز قیامت
اهل اشارت گفته اند موت الانبياء يفرح بها اللعين وموت الاولياء
مصيبة المؤمنين وموت الابناء يقطع الوتين وموت الاكفاء يغرب منه العين
وموت العلماء ثلمة في الدين والله يحكم وخدای حکم کند
و حکم او را معقب نباشد و معقب آن باشد که چیزی در عقب چیزی باز رد کند یعنی حکم
او را مخالفت نتواند کرد بچیزی که آنرا بشکافد و بزود شمار است آنکه
رسول صلوات الله علیه فرمود آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند
در پیغمبران بدهد مکر ایشان هیچ اثری نکرد و سودی نداشت مکر خدایرا
فلله المكر جميعا جزای مکر کسی تواند و مکر وی را یعنی عذاب وی را
کسی دفع نتواند کرد او داند آنچه هر نفسی میکند بروی فرو نشود و پوشیده نماند
و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که بهشتست کرا خواهد بود و یقول
الذين كفروا و می‌گویند آنانکه کافر شدند که تو ای محمد پیغمبر مرسل نیستی بگوی ای محمد
ایشان را که بس پیغمبر خدایم و گواه میان من و شما خدای تبارک و تعالی بسنده است و آنکه
علم کتاب نزد وی است یعنی مفسران گفته اند که ابن عبدالله سلام است
و پیشتر از قرا معنی آن نهند اهل علم باشند که علی ابن ابی طالب است علیه السلام و امام الباقر محمد
علیه الصلوة والسلام همین روایت است و گوید که با ابو جعفر در مسجد نشسته بودم
و عبدالله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابو جعفر را علیه السلام که مردمان می‌گویند
ومن عنده علم الكتاب اینست گفت نه ذاك علي بن ابي طالب والله اعلم بالصواب
حکیت مجاهد روایتست از ابی کعب رضی الله عنه

روایت که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را مزد
و ثواب بدهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستید و بعدد هر که بت نپرستید

سورة ابرهیم اثنان وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات
الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید ❊ الله الذی
له ما فی السموات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب شدید
الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون عن سبیل الله
ویبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید

منم خدایی که می بینم این کتابی است که ما فرو فرستادیم آنرا بتو تا تو بیرون آوری
مردمانرا بدین کتاب از تاریکی کفر و شرک و نفاق بنور ایمان و معرفت بفرمان خدای
تبارک و تعالی و خداوندگار ایشان یارا . خدای غالب ستوده [illegible]
اسلام است خدایی که او راست آنچه در آسمانها و زمین است و مجموع ملک و ملکوت مر کافرانرا
از آنکه وی آفریننده است در تصرف و قدرت وی راست آنکه فرمود وای
که حیوة دنیا و زندگانی با جاه و ناز و نعیم و لذات و شهوات فانی دوست دارند
و آنرا بر آخرت اختیار می کنند و حق تعالی جل جلاله و عم نواله دوستی دنیای
فانی و اختیار دنیا بر آخرت باقی از جمله مذمت شمرده است و نزد حق تعالی بغایت
نا پسندیده و مذموم در خبری درست و صحیح است که حضرت مصطفی صلوات الله
فرمود که روز قیامت محشور شوند و ناخت جامع [illegible] از امتان من بیاورند در صحایف ایشان

ایشان نکر نند در دنیا بود باشند که نانهای بخکانند با شرایطان بوقت خود کفاره شد
و زکوة اموال بتمام داد با صناف ان و حج و عمره با شرایط آن بجای آورد خداوند
تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند کفتیم رسول
بچه جهت ایشانرا بدوزخ برند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که کسانی از ایشان آنانند
که کلما یدا لهم شئ من الدنیا این خصلت که چون از دنیا چیزی پیدا شدی
در جستندی و بدو حرص نمودندی و یصدون عن سبیل الله از راه خدای کرده
و دیگرانرا نیز گردانند و کجی راه می جویند یعنی می خواهند تا از کج شوند
ایشان در گمراهی اند دور از راه راست ❊ وما ارسلنا من رسول

الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء ویهدی
من یشاء وهو العزیز الحکیم ❊ ولقد ارسلنا موسی
بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور وذکرهم
بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور

واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم
اذ انجیکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب
ویذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم

بلاءٌ من ربکم عظیم هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بزبان قوم او
وزبان او زبان قوم او بود و کتاب او بزبان قوم او بود برای آن فرستادیم تا
بیان کند برای ایشان آنچه ایشان را بدان دعوت کند بر وجهی که ایشان فهم کنند
و دریابند پس آنکه خدای تعالی ایشان را تخلیه کند و رها کند و اما
ضلالت را و اما هدایت را تا چون اختیار ضلالت کنند تا حکم کند و نام برد ایشان را
بضلالت و ضال و گمراه ایشان کرده اند و اگر اختیار هدایت کنند نام ایشان
مهتدی و راه یافته نهد پس اضلال یعنی خذلان و تخلیه است و یعنی حکم
و تسمیه و جریان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک چنانکه بارها گفته شد
و هدایت یعنی لطف و توفیق و بیان و حکم و تسمیه و راه بهشت و ثواب بود
و او عزیز و حکیم است و مورد آیت عموم است بر رسول که خدای قومی را
پیغمبری فرستاده است و او را بجمله خلایق از عرب و عجم و ترک و روم و هند و جن و انس
آنگه گفت ما موسی را برسالت فرستادیم با حجج و آیات و معجزات و گفتیم
او را که قوم خود را از ظلمت و تاریکی کفر بنور ایمان آور و دعوت بر طریق ترغیب
و ترهیب کن و یاد ایشان ده روزگار خدای که در آن روزها از وقایع
و شداید با امتان گذشته رسانیده است بسبب معصیت ایشان و نافرمانی
کردن تا از میل آن اجتناب کنند و آنچه بایشان رسیده است با ایشان رسد
و گفته اند که ایام خوش که ایشان را بوده است یاد ایشان ده تا در شکر آن
بیفزایند بحقیقت که در آن آیتی و علامتی هست هر شکیبای شکر کننده را گفت یاد کن
ای محمد چون گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده است
چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که می نمودند شما را و می رنجانیدند بعذاب سخت
و کارهای دشوار چون سنگ کشیدن و کار گل کردن و بار گران برگرفتن و می کشتند
پسران شما را بتهمت وجود موسی و دختران را رها می کردند و در این جمله شما را آزمایش
و امتحانی بود بزرگ از خدای شما یا در نجات دادن شما از ایشان شما را نعمتی بزرگ
از خدای شما وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ

لازیدنکم

لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَقَالَ مُوسَى
إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

و یاد کنید آنچه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما که گفت اگر نعمت مرا
شکر کنید من نعمت بر شما زیاده کنم و گفته اند الشکر قید النعمة
و صیدها شکر قید نعمت است و صید نعمت و نعمت حاصل را قید است و بند
کند تا نرود و ناآمده را صید است بگیرد و نگاه دارد و از امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام روایت است که اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا
اقصاها بقلة الشکر چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آن را مرمانید که
اندک شکر بکنید و لئن کفرتم و اگر کافر شوید و شکر نعمت بکفران
بدل کنید مستوجب عذاب شوید و عذاب من سخت است آنگه حکایت کرد
از آنکه موسی علیه السلام با کافر نعمتان گفت اگر شما همه کافر شوید هر که در زمین است
یکبار خدای را هیچ نقصانی نبود و خدای بی نیاز است از شما و شکر شما
ابوذر غفاری از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که خدای تعالی در بعضی از کتابهای
خود گفته است عبادی لو ان اولکم و آخرکم و جنکم و انسکم

اجتمعوا على اتقى قلب رجل لم يزد ذلك في ملكي شيا عبادي لو ان اولكم واخركم
وجنكم وانسكم اجتمعوا على افجر قلب رجل لم ينقص ذلك من ملكي شيا عبادي لو
ان اولكم وآخركم وجنكم وانسكم اجتمعوا في صعيد واحد فسألوني
حوايجكم فاعطيت كل واحد منكم ما سأل لم ينقص ذلك من ملكي الا بقدر
ما يغمس احدكم ابرة في اليم فلينظر بم ترجع فان الله غني حميد و غني تابع
اگر شکر نعمت ما کنند و اگر نکنند در انعام ما نقصانی نباشد و او در ذات خود ستوده.
و مستحق حمد است اگر حمد کنند و اگر نکنند آنکه رسیل تنبیه گفت الم یاتکم
آیا بشما نرسید خبر آنکه پیش از شما بودند از امم سالفه و قوم گذشته
که قوم نوح و قوم هود که عاد بودند و ثمود که قوم صالح بودند و آنانکه پس از ایشان بودند
و آنانکه بعد از ایشان بودند چندانکه عدد ایشان جز خدای نشناسد جاءتهم
رسلهم پیغمبران ایشان با ایشان آمدند آیات و حجج و دلالات و معجزات ایشان از خشم
و عداوت پیغمبران دستهای خود در دهنها کردند و دست می گزیدند یا خود بدست
اشارت بسخن و گفتار خود کردند و گفتار این انا کفرنا ما کافر شدیم
بانچه شما را بدان فرستاده اند حسن بصری گفت در وقت دعوت پیغمبران دست بر دهن
ایشان می نهادند تا ایشان را خاموش کنند مجاهد گفت مراد رد نعمت است
یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بدهنهای خود یعنی کفران نعمت کردند
و انا لفی شک و ما در شکیم از آنچه شما ما را بدان دعوت می کنید شکی که موجب
ریبت و تهمت است قالت رسلهم أفي الله شك

فاطر السموات والأرض يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم

ويؤخركم إلى أجل مسمى قالوا إن أنتم إلا بشر مثلنا

تريدون أن تصدونا عما كان يعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبين

قالت لهم رسلهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله

يمن على من يشاء من عباده وما كان لنا أن نأتيكم

بسلطان إلا بإذن الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون

وما لنا ألا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا

ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل المتوكلون

پیغمبران جواب دادند و گفتند هی در خدای شکی هست خدایی که آفریننده آسمان
و زمین است این برای آن گفتند که ایشان مقر و معترف بودند که آسمان و زمین
خدای آفریده است نه بتان و جماد این خدایی که چنین است که آفریننده آسمان
و زمین است شما را دعوت می کند تا بیامرزد گناهان شما را و موخر و باز پس دارد
شما را تا بوقت مسمی اجل نامبرده که آن روزی وفات و مرگ ایشان است و تعجیل
عذاب ایشان نکند ایشان پیغمبران را جواب دادند و گفتند شما هیچ
آدمیانید و می خواهید تا ما را از دین و طریق پدران بازگردانید و از معبودانی
که ایشان می پرستیدند بدین دعوی که می کنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید
رسولان جواب دادند و گفتند همچنین است ما نیستیم که آدمی ایم چون شما ولکن خدای
منت نهد بر آن که خواهد از بندگان بر ما منت نهاده است و نعمت کرده و ما را از شما
بحق نبوت و رسالت ممتاز کرده است و آنچه گفتند حجت
بیارید و ما را نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان خدای تعالی و آنچه
شما اقتراح می کنید از معجزات جز مقدور خدای نیست و بر خدای مومنان را باید
که توکل کنند نه بر غیری و ما را روا نباشد که بر وی توکل نکنیم و چگونه توکل

نکنیم و یکبار ما را بعود است و هر اینه ما در رنج و بلا صبر کنیم و بر آنچه شما ما را برنجانید
بر خدای مومنان باید که توکل کنند و کار خود با خدای گذارند هرچه کننده

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا

أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ

الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ

مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ

وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

این کافران پیغمبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون
کنیم مگر که باز گردید و در دین ما آیید آنگه دستان شما بداریم خدای تعالی
درین حال بایشان وحی فرستاد که شما هیچ اندوه مدارید و مترسید که ما این
ظالمان کافران را هلاک کنیم و شما را درین زمین ساکن کنیم از پس
ایشان و همچنین باشد هر که همسایه خود را برنجاند خدای تعالی او را وارث گرداند
و سرای او با وی گذارد و چنانکه رسول صلوات الله علیه فرمود که
من آذی جاره ورثه الله داره این آن کسی است که از مقام من بترسد یعنی

انا شادن پیش من روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسد واستفتحوا
و فتح جستن و نصرت طلب کردن یعنی این کافران چنانکه گفت و کانوا
من قبل یستفتحون على الذين مجاهد گفت پیغمبران ازخدا استفتاح کردند
و استنصار و بر ایشان دعا کردند و خایب و نومید گشت هر جباری و معاندی
با حق که حق بپیچد و از خبر کرده و از گفتن لا اله الا الله تکبر
و من ورائه و در پیش او دوزخ است و هم در پی او و بر اثر او است اشان را
گفته بر اثجاست زجاج گفت و رای آن بود که از تو متواری شود
و پوشیده کرد و یسقی و آب دهند او را از آبی که آن همه زرداب و خون
و ریم بود که از زیر و زنخیان برود و از فرج زنا کنندگان ببد آید یتجرعه
آن او فرو می برد و نزدیک باشد که بحلق او فرو نرود ابو امامه روایت کند از رسول
صلوات الله علیه که آن شربت آنده که چون بنزد یک روی برد گوشت و پوست روی
پخته شود و چون باز خورد امعاش پاره پاره کرده و از زیرش بیرون آید
چنانکه گفت و سقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم و یاتیه الموت
و بوی آید مرگ از هر جهتی و مکانی از هر عضوی و از بن هر موی و این را که
مرگ خواند گفتند مراد شداید و بلاهاست و ما هو بمیت و او مرده نباشد
یعنی بمیرد و باز زنده شود اگر مراد مرگ حقیقی باشد معنی آن بود که هر گاه که بمیرد
خدایش زنده کرداند چنانکه گفت کلما نضجت جلودهم
بدلنا جلودا و در پیش وی عذابی درشت باشد

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ

بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ

ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

بالحق

وَالأَرْضَ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ

عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ   مثل انها كه كافر شدند اعمال و كرده ايشان

جون خاكستريست كه پخته شود جون جستن باد در روزى كه در ان روز باد عصف

سخت نتوانند و قادر نباشند از انچه كسب كرده باشند بر هيچ چيز ظاهر ايت صورى

احباط دارد اما جون تامل كنى دليل است بر بطلان احباط و انكه معتاد در قران

احباطات مراد نفى وقوع است براى انكه باتفاق اعمال كافرانرا هيچ وقوعى

نباشد تا چيزى باشد كه انرا احباط كند با اين همه خوى تعالى انرا بتوسط تشبيه

كرد بر باد حاصل كه باد انرا متفرق كند بطلان حصول اعمال نه بر وقوع حكم

ما استحقاق و ثواب بر و معنى انست كه اگرچه اعمال كفار را بطلان حصول نيست

بحكم و وقوع استحقاق انرا حصولى نيست با خاكسترى ماند كه باد سخت بر وى گذشته

شود تا در عالم متفرق شود و كسى نتواند كه انرا ضبط كند ذلك هو الضلال البعيد

اختيار كفر و امر بر ان گمراهى باشد الم تر هيچ نبينى كه خداى تعالى اسمان و زمين

بيافريد بحق و حكمت نه بباطل و عبث او قادرست بر افريدن اسمان

اگر خواهد كه شما عاصيانرا ببرد و اورد ديگرى بهتر كرد او تواند و اين بر خداى

دشوار نباشد   وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ

عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ

سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ وَقَالَ

الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ

ووعدتكم

وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا

أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ

مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ

مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ   و بيرون ايند از گورها

روز قيامت براى حساب و جزاى خداى پس گويند ضعيفان متكبران را كه

ما تبع شما بوديم و بشما اقتدا كرديم ما را از عذاب هيچ كفايت توانيد كرد

و بعضى از عذاب ما بر خواهيد داشت ان جباران و متكبران گويند

اگر خداى ما را خلاص بودى از اين عذاب ما نيز شما را نيز راه خلاص نموديم

جون ما را براى خود راه خلاص نيست براى شما جگونه كنيم سواء علينا

يكسانست بما نزديك ما اگر جزع كنيم و اگر شكيبايى نماييم ما را هيچ گريزى نيست

مقاتل گفت اين سخن انگاه گويند كه در دوزخ با يكديگر قرار دهند كه

بياييد تا جزع كنيم پانصد سال جزع كنند هيچ سود ندارد و گويند

بياييد تا صبر كنيم پانصد سال ديگر صبر كنند هيچ سود ندارد در اين

حال گويند سواء علينا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محيص وقال

الشيطان و گويد شيطان جون كار گذارده شود و ميان مردمان حكم

كرده ايد و اهل بهشت ببهشت روند و اهل دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت

درين حال منبرى از اتش در دوزخ بنهند ابليس بر ان منبر شود و كافران و اهل دوزخ

در زير منبر باشند زبان ملامت بروى دراز كنند او گويد خداى تعالى شما را وعده داد

وعده حق و راست و من شما را وعده دادم و وعده را خلاف كردم و مرا در ان

بر شما دستى و قوتى نبود و جز از انكه شما را دعوت كردم اجابت كرديد

اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و از راه بی فرمانی من برفتاده‌اید عجب

که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس گفتی که خود را ملامت کنید

گفتی خدای را ملامت کنید که ما را و شما را گمراه کرد ما انا بمصرخکم

من فریاد رسنده شما نیم و شما نیز فریاد رس من نتوانید رسید چه ما هر یک بجرم خود گرفتاریم

من بیزارم از شما باجابت امروز من کافرم بدانچه شما مرا انباز گرفتید بخدای پیش

از این یعنی در دنیا ان الظالمین لهم عذاب الیم بدرستی که ظالمان را عذاب دردناکست

ابن عامر روایت کرد از پیغمبر صلوات الله علیه در حدیث شفاعت که عیسی علیه السلم

در آن روز مردمان را اشارت کند گوید علیکم بالنبی الامی پس آن پیغمبر مبعوث و من

وی بشارت داد مر خدای را گوید برخیز و شفاعت کن پس برخیزم برای شفاعت

از مجلس من بوی برآید که شنوندگان خوشتر از آن بوی نشنیده باشند و شفاعت

کنم خدای تعالی شفاعت من قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کافران

گویند ابلیس را که ما را تو شفیع پدید آمد و شفاعت کرد برخیز و برای ما شفاعت کن

او برخیزد از مجلس او بوی گنده برآید که کسی چنان بوی نشنیده باشد انگه ایشان را طعمه دوزخ

کنند عذاب آن حال ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق الی الآخر

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا

ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

اما مومنانی که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتها برند که در زیر درختان آن

جویهای آب روان باشد جاودانه جاوید باشند آنجا بفرمان خدای تعالی تحیت ایشان

یکدیگر را سلام باشد که بر یکدیگر سلام کنند و تحیت فرشتگان ایشان را

سلام باشد انگه خدای تعالی ایمان و کفر را مثلی زد بدو درخت و گفت نه بینی و

دانی که خدای تعالی چگونه مثلی زد کلمه پاکیزه را انکه گفت او چون

درختی است پاکیزه بیشتر گفتند کلمه پاکیزه گفتن لا اله الا الله است

بیانه الیه یصعد الکلم الطیب و درخت خرماست بیشتر آنست که ابو العالیه

گفت روزی نماز با ابو العالیه کرده بودم برخاستیم و نزدیک انس بن مالک شدیم طبقی بیاورد پر

با خرما رطب نهاده انس گفت بخورید یا ابا العالیه که این از آن درختست که خدای

الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة انگه گفت

روزی نزد رسول طبقی بیرآورده بودند و این آیت برخواند کشجرة طیبة خرما درختی

که خوش بر دهد و اگر عمود کنند گوید منظر او نیکو باشد و تازگی و لیتر شد

اصلها ثابت اصل وی و بیخ او ثابت است و راسخ در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد در زمین

جای نماند و برگ و میوه نیارد چه درخت از زمین روزی خورد عروق در زمین باشد و شاخ

او درخت از بلندی و رفعت در آسمانست همچنین کلمه شهادت در دل مومن ثابت است

اصل و تصدیق او ثابت و آن بدلست و فرع او گفتارست و آن بزبانست چون از زبان

تا آسمان برسد او را اعمالی باشد بیانه الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح

یرفعه رسول خدای گفت مثل الاسلام کمثل الشجرة الثابتة الایمان

بالله اصلها والصلوات الخمس جذوعها والزکوة فروعها وصیام شهر رمضان

لحاؤها وحسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است رسته اصل او ایمان

بخدای و شاخ او نمازهای پنجگانه است و زکوة شاخهای اوست و روزه ماه رمضان

پوست اوست و خوی نیکو برگهای اوست ابن عباس از رسول صلوات الله علیه روایت کرد

او گفت ان الله عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة وراسه تحت العرش

فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اهتز العرش

تغفر

تحرکها العود فيقول الله عز وجل له كن فيقول كيف أكون وانت لم
تقاربلها خداى تعالى عمودى بيافريد از نور اسفل وى كه قرارگاه وبستر زمين هفتم
زمين و بالاى وى در زير عرش چون برسيد گويد كه لا اله الا الله محمد رسول الله بلرزيد
و عمود بجنبيد حق تعالى گويد ساكن باش گويد چگونه ساكن شوم و تو هنوز گوينده
اين كلمات را نيامرزيدى حق تعالى گويد ملائكتى و سكان سمواتى اشهدوا
وانى قد غفرت له فرشتگان و ساكنان آسمان بر من گوا باشيد كه من اين را
بيامرزيدم پس چيز عزيز ثابت واصل قايم و فرع عالى همچنين اسلام و ايمان
تمام شود تصديق بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان بيان اين حديث
روشنست از امير المؤمنين على عليه السلم از رسول صلوات الله عليه
كه گفت الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان وروايت
ديگر از رسول عليه الصلوة والسلم مثل هذا الدين كمثل شجرة ثابتة
الايمان اصلها والزكوة فرعها والصيام عروقها والتناجي في الله نباتها
وحسن الخلق ورقها والكف عن محارم الله ثمرها فكما لا يكمل الشجرة
الا بثمرة طيبة لا يكمل الايمان الا بالكف عن محارم الله گفت مثل اين
دين چون درختيست رسته ايمان بخداى اصل ويست وزكوة شاخ اوست
وروزه بيخ و برگ اوست و برادرى كردن براى خداى نبات اوست وخوى نيكو
برگ اوست و باز ايستادن از محارم ميوه اوست چنانكه درخت تمام نشود
الا بميوه همچنين ايمان تمام نشود مگر باز ايستادن از محارم و گفته اند
تشبيه به درخت خرما براى آن كرد كه او در چند صفت آدمى ماند هر درختى كه سرش
ببرند شاخ ديگر بيرون آرد مگر درخت خرما كه چون سرش ببرند خشك
گردد و درخت خرما تا آكش نكنند بار نيارد و در رسول صلوات الله عليه اكرموا عماتكم
عمات خود را گرامى داريد پرسيدند يا رسول الله عمات ما كدام اند گفت درختان خرما
گفتند چگونه يا رسول الله گفت خداى تعالى چون آدم را بيافريد از گل و فضله
بماند خداى تعالى از و درخت خرما بيافريد توتى اكلها كل حين الى درخت بار دهد

وميوه آرد

وميوه آرد هر حين بفرمان خداى تعالى و حين شش ماه باشد و مراد آنست كه مؤمن در هيچ
وقتى از اوقات خالى نباشد از عبادت و طاعت خداى تعالى براى مردمان مثل زند
تا باشد كه تفكر كنند و انديشه نمايند كه بمثل مشكلها حل گردد

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ

مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا

عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

اين كلمه كفر را مثل زد به درختى ديگر و گفت مثل و مانند كلمه بد
و سخن نه نيكو كه آن كلمه كفرست چون درختيست كه بد و پليد باشد
تباه و زشت و قبيح باشد منظر او و بيخ او از بالاى زمين كنده و افتاده
او را در زمين ثباتى و قرارى نباشد از امام محمد الباقر عليه السلم روايت است
كه شجره طيبه رسول خداست و فرع او على بن ابى طالبست و اصل او فاطمه
زهراست و ميوه او فرزندان پاك وى اند شاخ و برگ او دوستان و شيعه ما اند
و شجره خبيثه بنو اميه اند كه منقرض و منقطع گشتند و اولاد مصطفى
منقرض نشوند يثبت الله الذين آمنوا خداى تعالى ثابت دارد مومنان را بگفتار ثابت

تحت و بهان هم مرد بنا که چون در فتنه افتد از دین بنگردد خلاف کنند
و هم در آخرت چون در گورشان نهند که اولین منزل از منازل آخرت
گفته اند فی الحیوة الدنیا گویند که گور در دنیا باشد و فی الآخرة عند
البعث چون بر انگیزند مقاتل گفت که این ثبات آنست که چون بنده مومن را
در گور نهند و خاک بر سر او راست کنند خدای تعالی فرشته بفرستد تا روح او
دو تا بیاید بروی سلام کند و کیفیت ساعت دو فرشته سیاه و منکر با این
تو خواهند آمد تا ترا از دین و اعتقاد تو پرسند که تا بترسی از ایشان چنانکه در
دنیا دانستی جواب دهی از خدا و رسول و ایمان و کتاب این بگوید و بروند پس از آن
دو فرشته می آیند سیاه و غلیظ منکر ازرق چشم چشمهای ایشان دو برق خاطف
و آواز ایشان چون باد عاصف هر یکی مقمعه بدست گرفته ایشان را منکر و نکیر گویند در گور بند
خدای تعالی بنده را زنده گرداند و او را بازنشانند و گویند من ربک و من
نبیک و ما کتابک خدا بنده گوید و پیغمبر کیست و دینت چیست
و کتابت کدام است او جواب دهد بگوید الله ربی و محمد نبیی
و الاسلام دینی و القرآن کتابی دعای امامی فرشتگان او را گویند مرحبا
عشت سعیدا و مت شهیدا چون بودی سعید بودی و چون بمردی شهید بودی
اسما رضته کالرضاک خدا یا خشنود شو گنجا نکه مرا خشنود کرده در
از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بروی می جهد و تحفهای بهشت
می آورند آنکه او را گویند نم نومة العروس بخفت چنانکه عروس در حجلگاه
خود فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة و اگر مرد کافر بود آنگاه منکر و نکیر بروی در آیند او را گویند من ربک
و من نبیک و ما دینک و من امامک او گوید لا ادری نمی دانم او را گویند لا دریت
و لا کنت علینا و ما عشت عصیا و مت شقیا او را گویند ... بودی
عاصی بودی و چون بمردی شقی مردی نم مثل نومة المنهوش بخسب چنانکه مار گزیده
خسبد آنگه دری از درهای دوزخ در گور او گشایند و ماران مقمعه آتشین بکی بر او

زنند چنانکه همه گور او آتش گیرد و او نعره زند که همه حیوانات بشنوند بجز جن و انس
و هر چه بشنود او را لعنت کنند و ذلک قوله و یضل الله الظالمین و کمراه گرداند
کافر او ستمکاران را و کند آنچه خواهد ابو هریره گفت مرده در گور
آواز پایها آنانکه از جنازه او باز گردند بشنود و اگر مرد مومن بود نماز
بر سر بالینش بود و زکوة بر دست راستش و روزه بر چپش و خیرات و جان او
بر مردمان بر پایینش تا چون فرشتگان عذاب خواهند تا از قبل بالین او فرا آیند
نماز او را بدهد و از جانب راست او زکوة نگذارد و از جانب چپ روزه منع کند
چون پایین رود افعال خیر وی راه نه دهد او را گویند از نشین باز نشیند
چنان پندارد که آفتاب به غروب خواهد شدن گوید رها کنید تا نماز بکنم
تا فایت نشود گویند نماز نتوان کرد آنچه ترا بپرسیم جواب ده گوید چه
می پرسید گویند چه میگوئی درین مرد که با شما بود این دعوی کرد گوید
محمد صلی الله علیه و آله و سلم گوید آری گواهی دهم که او پیغمبر خداست راستگوی
گویند برین بودی و برین مردی و برین خیزی ان شاء الله گور بروی فراخ کنند
مقدار هفتاد گز و نورانی کنند آنگه حجابی از دوزخ بردارند و گویند
بنگر که خدای تعالی چه صرف کرده است از تو اگر کافر و عاصی بودی
جای تو اینجا بودی آنکه روح او در حوصله مرغی از مرغان بهشت نهند
تا در بهشت می پرد و جسم او خاک شود تا باز آفرینند ابو رافع گفت من
با رسول صلوات الله علیه در بقیع بودم و متابعی می رفت سه بار گفت
لا هدیت من پنداشتم که مرا می گوید گفتم یا رسول الله من چه جرم کرده ام گوید
گفت خطاب با تو نیست خداوند این قبر است او را از من می پرسند که
نشناسم او را چون منکر در گور وی دید که آن صاحب بروی بخشید
و صاحبش را دفن کرده الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا بکرده
مراد از نعمت رسول خداست و آنانکه این کفران آوردند کفار قریش بودند
خدای تعالی رسول با ایشان نعمت کرد ایشان قدر آن ندانستند و بدان کافر

شدند امیر المومنین گفت که اینها کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند
عمر خطاب گفت بنی امیه و بنی مغیره بودند روز بدر هلاک شدند و بنو امیه
تا روزی چند فرا گذاشته بودند و آخر قوم خود را بهلاکت رسانیدند
که این دوزخ است که ملازم آن باشند و بد قرارگاهیست باز از دوزخ و جعلوا
و بکردند و پدید کردند خدای را کفوهایی مثل و مانندی از بتان و جز بتان
تا گمراه شوند و گمراه کردانند دیگرانرا بگوی یا محمد که برخوردار
شوید و تمتع گیرید روزی چند ازین متاع دنیا و عاقبت بازگشت
شما دوزخ است قُل لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُوا

الصَّلوٰةَ وَیُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً مِّن قَبْلِ

اَن یَاْتِیَ یَوْمٌ لَّا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خِلَالٌ اللهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

وَالْاَرْضَ وَاَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا

لَّکُمْ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَسَخَّرَ

لَکُمُ الْاَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَیْنِ وَسَخَّرَ لَکُمُ

اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاکُم مِّن کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ وَاِن تَعُدُّوا

نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا اِنَّ الْاِنسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ

بگو بندگان مرا آنکه ایمان آورده‌اند اغاز بپای دارند نماز آنچه ما ایشانرا روزی کرده‌ایم

نفقه کنند

نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی بید که در آن نه بیع باشد
و نه دوستی با یکدیگر یعنی روز قیامت خدای آن خدایست که بیافرید
آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و برویاند و بیرون آورد
بآن آب اندر درختان میوه‌ها تا روزی بود شما را و مسخر کرد و رام کرد برای شما
کشتیها را تا میرود بر روی دریا بفرمان خدای تعالی و نیز مسخر شما کرد جویهای چون
فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن تا میرود با آنجا که شما میخواهید و همچنین
آفتاب و ماه را مسخر شما کرد منافع و مصالح خلق را از پختن میوه‌ها و پروردن
و غیر آن شب و روز را مسخر شما کرده است تا معاقبه میروند و می‌آیند چون شب برود
روز آید و چون روز برود شب آید تا تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیاده
و بداد شما را از هرچه خواستید از هر چیزی آنچه خواستید و گفته‌اند
از هر چیزی که بخواستید از آنکه شما را بایست بود و اگر خواهید
تا نعمت خدای را بر شمرید بپایان نرسید و نتوانید شمرد آنرا از کثرت
و بشکر آن نرسید بدرستی که آدمی ستمکاری کافر نعمتست نعمت خدای روی
آورد بکفران شکر و عبادت نکند وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ

رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ اَن نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ

رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی

وَمَنْ عَصَانِی فَاِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ رَّبَّنَا اِنِّی اَسْکَنتُ

مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا

لِیُقِیمُوا الصَّلوٰةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی اِلَیْهِمْ

وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

ابرهیم بر سبیل دعا و تضرع گفت ای خدای من و پروردگار من این شهر را که
شهری گردان که مردم ایمن باشند در وی حق تعالی دعای وی با جابت مقرون
کرد و چنان این کرد که وحش و طیر در وی خایف نباشند تا آنکه گرگ و میش
و باز و کبوتر با یکدیگر باشند و اگر کسی خونی کند و در آنجا گریزد تعرض وی
نکنند تا آنکه که بیرون شوند وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا و پسران مرا
از آنکه بت پرستیم یعنی لطافی کن که عنایت از عبادت اصنام اجتناب کنند
آنکه گفت رَبِّ إِنَّهُنَّ بار خدایا ایشان بسیاری را از مردمان گمراه کردند
یعنی بعبادت ایشان بسیاری گمراه شدند آنکه گفت هر که متابعت من کند
وی مومن باشد از منست و هر که در من عاصی شود تو خداوندی آمرزنده و بخشاینده
عاصی کفر را که کفر کبناه ردیا مرزی و از سر مومن گناه کار چون توبه کند در گذری
بار خدایا من ساکن کرده ایندم بعضی از فرزندان خود را بوادی و رود خانه که در و
زرعی و کشتی نیست نزدیک خانه احرام کرد. تو یعنی کعبه و درین وقت که ابرهیم
این سخن گفت خانه نبود مراد آنست که نزدیک خانه حرام تو که بوده است
و عند طوفان از آن رفع کردند یا خانه که بعد از این بنا کرده خواهد شد
بعضی از این قصه رفته است این آنست که زن ابرهیم را فرزندی نبود و از آنجا
او پیر شده بود و ابرهیم دل در فرزند نبسته بود ساره کنیزکی داشت جوان و پاکیزه هاجر نام
با ابرهیم داد و گفت این را بتو دادم تا باشد خدای تعالی ترا فرزندی دهد
ابرهیم قبول کرد و با وی خلوت ساخت و ویرا از هاجر اسمعیل آمد نور محمدی
که در پیشانی پدران وی بود و با سمعیل انتقال افتاد و ساره را از آن رشکی عظیم آمد
گفت نخواهم که هاجر پیش من باشد حق تعالی ابرهیم را گفت ویرا در پیش تمام ای
وی با تو مروت کرد با وی ستم مکن اینا را از پیش وی ببر گفت بار خدایا
کجا برم گفت آنجا که ترا فرمایم جبرئیل آمد و در پیش ایستاد و ابرهیم در اثر وی

میرفت با هاجر و اسمعیل هر کجا آبادانی و حصنی بدیدی گفتی اینجا فرود آورم
جبرئیل گفتی نه که فرمان نیست میرفتندی تا آنکه بزمین مکه رسیدند زمینی
سنگلاخ و شوره جبرئیل گفت اینجا اینجا فرود آور ابرهیم ایشانرا آنجا
بنهاد و برگردید بفرمان خدای تعالی هاجر گفت مارا بکه رها میکنی گفت
بخدای گفت برو که مارا ضایع نکند و برفت قدری آب که مانده بود
ایشان رها کرد آب را باز خوردند و گرمای آفتاب در ایشان اثر کرد تشنه شدند
شیر هاجر در پستان خشک گشت کودک بر خود طپیدن گرفت هاجر در ماند بر بلندترین
و کوتاه ترین کوهی صفا بود بر آنجا دوید تا باشد که کسی را بیند آوازی
شنید کسی را ندید از آنجا فرود دوید و بر مروه رفت کسی را ندید با صفا آمد
آوازی شنید و کسی را ندید هاجر گفت ای که آواز تو می شنوم و ترا نمی بینم اگر فریاد
میتوانی رسید فریاد رس که ما هلاک شدیم آن فرشته ظاهر شد و با نزدیک اسمعیل
آمد و پای او بگرفت و پای او در زمین مالید تا چشمه آب از زیر پای وی روان شد
و سر و ریا بان نهاد هاجر پاره ریگ گرد آن در گرفت رسول خدای گفت رحم الله
ای هاجر اگر از آب رها کردی همه بادیه پر آب شدی آن فرشته ویرا بشارت داد
گفت این جایی خواهد بود که حاجیان از اینجا آب خورند و اینجا پدر این کودک
خانه بنا کند که خلایق از جوانب بزیارت این خانه اینجا آیند جماعتی از قبیله
جرهم از آنجای گذشتند مرغان دیدند که گرد آن می پریدند گفتند
بهر حال اینجا آبی میباید یکی از ایشان بیامد و زنی را دید و کودکی با او گفت
و ایشانرا خبر کرد بیامدند و گفتند ای زن تو کیستی و این کودک کیست
و این آب از کجا آمد این زمینی است که تا کجا بصد گز نکنند تا آب نرسد گفت این
پسر ابرهیم خلیل خداست و مارا بفرمان خدای اینجا آورد و این آب بر اوست و فرزند مرا
گفتند شاید تا ما اینجا فرود آییم و تو ما را ازین آب نصیبی دهی و ما ترا از متاع
که داریم نصیبی میدادیم و همسایه تو باشیم تا اینها بنا آنچه گفتند و باشند
اینجا فرود آمدند و باقی قصه در سوره گذشته است رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ بار خدایا

ایشانرا ساکن این مقام کردیم تا نماز بپای دارند و دلها بعضی از مردمان مایل ایشان
سعید جبیر گفت اگر گفتی من الناس و گفتی فئدة الناس همه عالم را گبر و
جهود و ترسا حج آوردندی بجا همه گفت اگر دعا بر اطلاق بودی فارس و
روم و ترک و هند مردم شدندی وارزقهم روزی کن ایشانرا بار خدایا از میوها
که روزی بکران کرد و شهرهای دیگر تا باشد که شکر کنند و شکر نعمت آورند

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ

وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ

وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي

رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ بار خدایا تو دانی آنچه نهان و آشکارا داریم اگر بزبان
و اگر بدل هم تو دانی ابن عباس گفت مراد آن دو اندوه است ازان اسمعیل و هاجر
و دیگران بر عموم حمل کردند وما نخفی و پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین
و نه در آسمانها شکر خدایرا حمد و ثنا کرد گفت شکر و سپاس و ستایش
مر خدایرا مرا به پیری چون اسمعیل و اسحق دو پسر بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق از
سارة درستی که خدای من شنونده دعاست یعنی اجابت کننده بار خدایا مرا ایستاده
کردان که نماز بپای دارم یعنی الطاف کن که از نماز بپا دارم و برای من مثالی کردان
و فرزندان مرا از نماز کنندگان کن بار خدایا دعای من و نماز من بپذیر بار خدایا
بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و جمله مؤمنانرا روزی که حساب برخیزد و ظاهر گردد
یعنی روز قیامت وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ

الظالمون

الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ

مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ

هَوَاءٌ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا

رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ

أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ

وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ

كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا

مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ

حق سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید می گوید مپندار و گمان مبر که خدای
از آنچه ظالمان می کنند یعنی غافل نیست بدانکه چه می کنند جزای هر یکی بدهد
و لیکن تا خیر می کنند و باز پس دارد عذاب ایشان برای روزی که چشمها
در و متحیر گردد و بعضی باز مانند چون از هول آن روز مهطعین شتابندگان
با ترس و رنج سرها افراشتگان چشمها در پیش نکنند یعنی چشم برهم نزنند و افئدتهم
هواء و دلهای ایشان خالی بود از خرد و همه چیزها چون هوا که چیزی اندر وی نباشد
و انذر الناس و بترسان مردمانرا ای محمد از روزی که عذاب ایشان آید ایشان که ظالمانند
گویند بار خدایا خبر کن ما را و باز پس دار تا بوقت نزدیک یعنی ما را بدنیا بر

ومهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت تو و پیغمبران کنیم ایشانرا بر سبیل مدیث
و توبیخ گویند نه شما سوگند خورده بودید پیش ازین که شما را زوال نخواهد بود
و همیشه در دنیا خواهید بود دلیلست برآنکه اهل آخرت مکلف نباشند
که اگر مکلف بودندی ایشانرا احتیاج از نبودی که گفتندی ما را بدنیا فرست
تا توبه کنیم و عمل صالح و توبه کردندی و مقصود رسیدندی و سکنتم و ساکن
شدندی در خانهاء کسانی که بر نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر گشت شما را
که با ایشان چگونه کردیم از عذاب کردن و برای شما مثل زدیم با ایشان تا شما را اعتباری باشد
ان کافران مکر خود کردند و آنچه توانستند تقصیر نکردند و نزدیک خدایست
جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان وان کان مکرهم و نبود مکر
ایشان تا بجائی که کوهها از سبب آن از مقام خود زایل شوند و مراد بزوال کوه
زوال امر رسول است و زوال قرآن یعنی این هر دو در ثبات دو امر چون کوه اند
بمکر و حیل هیچ کافر زایل نشود و شاید که معنی چنین بود که مکر ایشان چنین بود
در بزرگی و سختی که نزدیک بود که کوهها از جای خود برود و زایل گردد

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ

كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَٰذَا بَلَاغٌ

للناس

لِلنَّاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ

أُولُو الْأَلْبَابِ حق تعالی ذکر از کافران کرد که مکر کردند در بعضی تفاسیر اورده اند
از امیر المؤمنین و جمعی مفسران که مراد این مکر نمرود است که خدای بعلان سر زد
وان چنان بود که ابرهیم علیه السلم ورا دعوت کرد با خدا او گفت من خدای زمینم
و نمی دانم که در آسمان خدایست پس بروم و بنگرم تا این خدای آسمان که تو میگوئی
چیست آنگه بفرمود تا چهار کرکس بچه بگرفتند تا ایشانرا بپرورد و گوشت میداد
تا قوی گشتند تابوتی بساخت و دو در یکی از بالا و یکی از زیر و در آن تابوت
بنشست چنانکه کرکسان بطمع آن گوشت بجانب بالا می پریدند چون یک روز در هوا
رفتند نمرود صاحب خود را گفت در بگشا از بالا تا چه می بینی آسمان نزدیک
شدیم یا نه در بگشاد گفت آسمان هم انجاست که بود و هیچ اثر نکرد این
رفتن ما گفت در زیر بگشا و بنگر تا از زمین چند دور افتادیم در بگشاد
و بنگریست گفت زمین مانند دریا سفیدی بینم و کوهها مانند دودی سیاه
گفت رها کن تا بچیم در ها فرو کردند و کرکسان می پریدند که باد منع کرد
ایشانرا از پریدن گفت در ها بگشا و بنگر در بالا بگشود و بنگریست گفت آسمان
همچنان می نماید که از زمین می نمود در زیر بگشاد گفت زمین همچون دودی سیاه می نماید
که دودی سیاه مشاهده کنند آوازی شنیدند که ایها الطاغیة این ترید
ای طاغی چه می خواهی و کجا می روی عکرمه گفت با او غلامی بود و برا گفت تیری
بینداز بینداخت تیر خون آلود باز برآمد گفت کفیت امر السماء کار آسمان
کفایت شد گفتند تیر بماهی آمد و در بالای از دریاهای آسمان و گفتند
بر مرغی آمد که در هوا بود نمرود بفرمود تا تعبیه بعکس کردند کرکسان سر بزیر نهادند
حق تعالی این مکر را صفت کرد بانکه مکر او چندیست که کوه از و زایل خود
آنکه خدای تعالی با رسول خطاب کرد و گفت مپندار که خدای تعالی داده وعده
پیغمبرانرا خلاف کند از فتح و ظفر و نصرت دادن او بر کافران ان الله عزیز ذو انتقام

بدستی که خدای تعالی عزیز است غالب و خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان
کینه کشد روزی که زمین بدل کرده شود به زمینی غیر این تا تبدیل زمین چگونه باشد
خلاف کرده اند بعضی گفته اند با صورتی و شکلی دیگر کرده اند عبدالله
مسعود و مجاهد گفته اند زمین زمینی از سیم سفید بدل کنند که بر وی گناه
نکرده باشند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند و آسمان از زر
و روایتی دیگر از ابن عباس نقل است که زمین همین زمین است نه بیش تا و
کوههای وی بدل کنند بیان این قول و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها
ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا
و گفته اند این زمین را مکلفان از زمینی دیگر بدل کنند که وی را زمین
بهشت بر بندد کرد و وی را زمین دوزخ و السموات یعنی آسمانها را بدل کنند
و تبدیل آسمان را نشان کواکب و تکویر آفتاب است و برزوا و خلقان
بیرون آیند از گورها مر خدای را یعنی عرض بر خدای و محاسبه وی و مر او را ثواب و عقاب خدای
که یکی است و ماند قهار و مسلط و در آن روز تو بینی مجرمان را و گناهکاران را
با کرده بسته فی الاصفاد در بندها یعنی مر ایشان را با قرینی همرا بسته
پیراهنهای ایشان قطران باشد و قطران روغنی است که درختی که آن را ...
می پوشد آتش بر رویهای ایشان که شعله برآرد ... لیجزی الله
تا خدا جزا دهد هر تنی را با آنچه کرده باشد و خدای زود حساب است هذا بلاغ
این قرآن بلاغی و کفایتی هست که بسند و کفایت است تا نصیحت کنند یکدیگر را
و بیم کنند آن و بدانند که او یکی خدا است بی شریک و مانند نیست و متعظ
شوند با خداوندان خردها مکیست و نود و نه
آیت روایت است از رسول که هر که او سوره الحجر برخواند خدای تعالی او را ده حسنه
بنویسد بعدد مهاجران و انصار و بعدد آنانکه با رسول صلوات الله علیه استهزا
کردند

سورة الحجر تسع و تسعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلک آیات الکتاب و قرآن مبین ربما یود الذین کفروا
لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلههم
الامل فسوف یعلمون و ما اهلکنا من قریة الا
و لها کتاب معلوم ما تسبق من امة اجلها و ما یستأخرون

منم خدای که می بینم این حروف مقطعه آیات و علامات کتابی معهود است قرآن
هویدا و روشن است و روشن کننده ربما یود الذین کفروا تواند بود بسیار
باشد که آرزو کنند و تمنا نمایند کسانی که کافر شدند بخدای و رسول که
مسلمان بودندی و در دین و شریعت اسلام بودندی و کاشکی که هرگز کافر
نبودندی تا این عذاب مبتلا شدندی در حسرت که روز قیامت اهل دوزخ را
به دوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز باشند کافران ایشان را طعن
گویند نه شما مسلمان بودید و نماز کردید و روزه داشتید امروز شما را آن نماز و
روزه هیچ سودی نکرد و با ما در عذاب شریک آمدید این سخن بر مسلمانان دشوار آید
حق تعالی برای ایشان خشم گیرد و بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند از
دوزخ بیاورند بعد از آن اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی ما مسلمان
می بودیم تا از دوزخ بیرون می آمدیم چنانکه مسلمانان بیرون آمدند آنگاه رسول
صلوات الله علیه این آیت برخواند که ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین
آنگه حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید کافران را رسول گفت ذرهم
بگذار ایشان را تا بخورند و برخوردار باشند و کار روزهای خود بدهند
و کار خود برانند و امل ایشان را مشغول کرده اند که زود باشد که بدانند
کردار خود یعنی روز قیامت اعمال خود و افعال و احوال خود را ببینند این

ما اهلکنا / نیست

امر تهدید و وعید است چنانکه گفت اعملوا ما شئتم انکه
ما هیچ شهری را هلاک نکردیم و اورا نوشته معلوم بود و اجل مسمّی که ایشان را
تا بدان وقت مهلت داده بودند هیچ امتی هیچ کرده بر اجل خود پیش نبرد
و از پیش بشود اجل خود را و نه نیز باز پس مانند از اجل خود

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ

فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

و این

وگفتند کافران ای آنکه قرآن بروی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه
سخن باستبعاد دعوی نبوت گفتند یا بنابر استهزا می گفتند ساحر است یا
می گفتند دیوانه است و دیوانگی بدان لایق تر است که یک شخص اگه بدین وصف
متناقض صفت کنند چه بغایت زیرکی و حیلت توان کرد و دیوانگی
ضد آن باشد لو ما تأتینا چرا نمی آری فرشتگان را تا گواهی دهند بر التصدیق

وما لا بعذاب

فرشتگان را

و ما لا بعذاب دهد اگر تو از جمله راستگویانی حق تعالی جواب داد و گفت ما
نفرستیم مگر بحق و حکمت و ایشان جز با مرخود دیر نیابند و اگر ما فرشتگان را
فرستیم ایشان در هلاکت هیچ مهلت نباشد برای آنکه چون فرشتگان را معاینه
بینند ملجا شوند و چون ملجا شوند تکلیف از ایشان زایل شود و وقت هلاک
شان بود مهلت شان ندهند انا نحن نزلنا الذکر یعنی که ما فرستادیم
قرآن را و ما حافظ و نگاه دارنده ایم از زیاده و نقصان و زوال و بطلان
چنانکه گفت لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه گفتند ما
نگاه داریم او را تا بامداد قیامت برای آنکه حجت همه مکلفان است
وگفتند یعنی رسول را نگاه داریم از دست مشرکان و جهودان نظیرش والله
یعصمک من الناس ولقد ارسلنا یعنی که ما فرستادیم از پیش تو رسولان را
در امتان پیشین و گروهان گذشته و بایشان هیچ رسولی و پیغمبری نیامد
الا که با او استهزا کردند و افسوس داشتند اگر با تو نیز افسوس کنند چه عجب
ما همچنین در آریم قرآن را و در بریم در دلهای این کافران و کافران یعنی
با حدیث قرآن را اندیشه آن در دلهای ایشان فکنیم و با ایشان رسانیم
در حالی که تکذیب او کنند و راستش ندارند تا حجت بر ایشان لازم شود
و مستحق عذاب شوند چنانکه با امت سلف کردیم نشاید که این سلک
یعنی خلق کفر باشد در دلهای ایشان برای آنکه لا یؤمنون نفی ایمان از حال
با ایشان و اضافت با ایشان و مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است و اگر
خدای خلق کفر وی کردی بایستی که ایشان معذور بودندی نه مخذول و ملوم وقد
خلت
و حال آنست که سنت و طریقت پیشینگان بر این گذشته است که چون ایشان
بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و علامات معجزات ما ایشان را هلاک
کردیم   وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ

فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا

بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا

لِلنَّاظِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنِ

اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا

وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

اگر بگشاییم دری از درهای آسمان که ایشان در آسمان بروند بر وجه عروج و عادت هم
باور ندارند و گویند بسته شد چشمهای ما یعنی ما را چشم بند کرده‌اند تا اشیا را
علی حقایقها ادراک نمی‌توانیم کرد و این چشم بند را گویند اصلی نباشد
سخن عوام بود بل نحن قوم مسحورون که ما گروهی ایم که با ما جادویی کرده‌اند و آنچه ما می‌بینیم
تخیل است و بعضی از مفسران گفته‌اند معنی آیت آنست که اگر ما درهای آسمان
هم ایشان باور ندارند و گویند با ما سحر و جادویی کرده‌اند و چشمهای ما را بسته‌اند و لقد
جعلنا فی السماء بروجا بدرستی که ما کردیم در آسمان برجها و منازل کواکب بیاراستیم
آسمان را بدین ستارگان برای آنکه نظر کنندگان بدان تا اعتبار کنند و نگاه داشتیم
آن را از هر دیوی رجیم رانده و لعنت کرده و لکن از کسی که از شیاطین گوش فرا دارد
و دزدیده سخن شنود تابع وی کند و بروی انداخته شود ستاره روشن و بدان
آتش تا وی سوخته گردد و از شنیدن سخن باز ماند عبدالله عباس گفت شیاطین
از آسمان محجوب نبودندی به آسمان شدندی و خبر آسمان بزیر آوردندی و القا کردندی
بر کاهنان چون عیسی علیه السلام از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند چون رسول
صلوات الله علیه بزمین آمد ایشان را از همه آسمانها منع کردند هیچ کس از ایشان نبود که

خواستی که خبری از اخبار آسمان دزدیده بشنود الا شهاب بر وی زدندی چون آتش در آسمان
گشته شود ویرا بسوزند چون این حال بدیدند شیاطین نزد ابلیس جمع شدند و این حال
با وی بگفتند در زمین حادثه‌ای پدید آمده است در زمین گرد برآیید چون بگردیدند
رسول را دیدند که قرآن می‌خواند گفتند این سبب آنست که ما را از شنودن منع کردند
بلکه عضوی از اعضای ایشان تباه کردانند و بعضی را مخبل کردانند تا عقل ایشان
که مردم را گمراه کنند الا نرسند اما و زمین را گسترانیدیم یعنی بگستردیم و بیفکندیم
در وی کوههای بیخ آور و ثابت و برویانیدیم در زمین هر چیزی با وزن و مقدار و منفعت
و گفته‌اند هر چه آن را بسنجند و بوزن گیرند چون کیل گندم تا عام باشد در زر و نقره
و غیر آن داخل باشد و نیز هر آنچه بکیل است نهایت او با وزن است و گفته‌اند
مراد بموزون نه سنجیدن حقیقت است بلکه مراد آنست که حاصل بود و اندازه بود بمقدار حاجت
بی زیاده و نقصان تا پنداری که بقصد سنجیده‌اند بر وفق حاجت بر حسب مقتضای
مصلحت و گفته‌اند معنی آن حیوانات آنچه بدان تعیش کنند اسباب زندگانی بسازیدیم
و بیافریدیم کسانی را که شما روزی دهنده ایشان نیستید از فرزندان و بندگان و عیال
همه را ما روزی می‌دهیم و اسباب معیشت هر یکی می‌سازیم وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ

إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ

لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ

مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و هیچ چیزی نیست الا که خزانه آن نزدیک ما است گفته‌اند

که مراد بخزاین مقدورات است و مقدورات او را نهایتی نیست تا در هر وقت چندانکه خواهد
ایجاد کند از هر جنس ما که مقدور او چنین است جز بحسب مصلحت و اندازه نفرستد
و ما نفرستیم از آن الا باندازه معلوم بحسب مصلحت و نفرستادیم ما بادهای آبستن کننده
یا بادی که درختان از او آبستن و بارور شوند و لقح گفته اند که هم لازم باشد
و هم متعدی یا بادهایی که خداوندان لقاح و آبستنی اند عبد الله مسعود گفت
باد هم لاقح بود و هم ملقح چون آب بردارد لاقح بود و چون القا کند بر ابر ملقح بود
و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و بدادیم آن را بشما و کشتزارهای شما تا شما و
شما را از آن سیراب شوید یعنی تمکین دادیم شما را از خوردن و دادن آن و اگر خواهید که
آن را در خزینه بنهید و نگاه دارید نتوانستید و مقدور شما نباشد و مائیم که زنده کنیم
و بمیرانیم زندگانی و مرگ بامر ماست چون خلق را بمیرانیم باقیم میراث ایشان بر ما ایم
یعنی بعد ایشان از اموال و املاک بجا ماند بمنزلی وارث باشیم و ما دانیم از شما متقدمان
و متاخران تا عبد الله عباس گفت مستقدمان باشند و متاخران زندگان
قتاده گفت گذشتگان و متاخران اند مجاهد گفت مستقدمان قرون اول
و متاخران امت محمد حسن بصری گفت مستقدمان در طاعت و مختلفان در عمل صالح
عبد الله عباس گفت در عهد رسول صلوات الله علیه مردان و زنان نماز بجماعت
می آمدند و مردان در صف اول ایستادندی و زنان در صف آخرین مردی بود که خوشتر
در صف آخر ایستادی تا در زنان نگاه کردی و از زنان هم کسی بود که همچنین
کردی تا مردان نگاه کند و بعضی با صف اول آمدندی از زنان تا کسی بر ایشان نگاه نکند
و از مردان با صف آخر تا زنان را نه بیند خدای تعالی این آیت فرستاد که من باحوال
هر دو قوم عالمم و قصد و نیت هر دو دانم نیز آن است که رسول صلوات الله علیه
گفت خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها
اولها ربیع انس گفت سبب آن بود که مردمان را تحریص کرد بر صف اول و مردم مبادرت
می نمودند بنی عذره سراهای ایشان دور بود چون برسیدندی صف اول در گرفته
بودندی گفتند یا رسول الله سراهای خود بفروشیم و در جوار مسجد سراها بخریم

تا فضل

تا فضل صف اول را فوت نشود خدای تعالی این آیت فرستاد گفت من عالمم باحوال شما
و نیت شما دانم و نیز احوال آنانکه پیشتر از شما بودند و پس تر از شما بیایند
اگرچه سرای شما دورست تا مسجد گامهای رفتن شما بیشترست بهر گامی خدای تعالی
شما را حسنه می فرماید ایشان دلخوش شدند از آن و بدرستی که خدای تو او را
حشر کند و حکیم و داناست هرچه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَالْجَانَّ
خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ
نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ

مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ما بیافریدیم آدمی را از گل خشک شده که چون دست بر وی
زنند او را آوازی و صلصله باشد گل از گل گشته باید و بوی بگردانیده
و سال خورده و جان را که پدر جنیانست مقاتل گفت ابلیس را و را بیافریدیم
پیش از آدم از آتشی که از او دود نباشد و صواعق از آن باشد که از میغ است میان
آسمان و زمین و از پس آن جانست چون خدای تعالی عذابی فرماید حجاب بدرد
و بزمین آید و بسوزد آن را که فرمود باشد و آن آواز که پس از آن شنوند آن را رعد

باشد ضحاک از عبدالله عباس روایت کرد که جان جنی است از احیای فرشتگان ابن مسعود گفت
این باد سموم که می بینی جزوی از هفتاد جزو آن سموم است که خدای تعالی گفت
والجان خلقناه من قبل من نار السموم و یاد کن ای محمد چون گفت خدای
تو فرشتگان را که من آفرینم آدمی از گل خشک از گلی که آنرا گل سیاه خوانند
بوی بگردیده پس آنگه درباره است کرده باشم بیافرینم و از روح خود
در وی دمیدم ای فرشتگان در پیش وی آیید بسجده تعظیم و اجلال پس فرشتگان
همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع نمود از آنکه سجده کند
و اجماع است بر آنکه او مامور بود بسجده آدم ابلیس چون سجده نکرد خدای گفت
ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانکه ایشان سجده کردند
تو نکردی گفت من نه آنم که سجده کنم آدمی را که تو وی را از گل خشک گل سیاه
رنگ بگردانیده آفریده باشی   قال فاخرج منها فانك

رجيم وان عليك اللعنة الى يوم الدين قال رب فانظرني الى يوم

يبعثون قال فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم

قال رب بما اغويتني لازينن لهم في الارض ولاغوينهم

اجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط

علي مستقيم ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من

اتبعك من الغاوين وان جهنم لموعدهم اجمعين

لها سبعة

لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم   خدای تعالی

ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون شو از بهشت یا از آسمان که تو رانده و ملعون
و مطرودی تا بروز جزا یعنی روز قیامت ابلیس گفت اکنون که مرا رانده و لعنت کردی
مرا مهلت ده تا روز قیامت و وقت معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت
و بعضی گفته اند مراد نفخ اولست که عند آن تکلیف زایل شود و بعضی
گفته اند که این وقتیست که خدا بر او معلومست و آنرا بیان نفرموده است
ابلیس گفت خدایا بدان اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانی که اولین کسی که تجبر کرد
ابلیس بود و اولین کسی که تعدل گفت آدم بود پس آدم مقتدای اهل عدل بود
و ابلیس پیشوای اهل جبر روزی در پیش است که هر کرا در آن روز با پیشوای وی
باز خوانند یوم ندعوا کل اناس بامامهم اختیار تراست اگر خواهی
می باشی ابلیس گفت باین اغوا که با من کردی من فرزندان آدم را در زمین زینت کردانم
معاصی و قبایح تا ارتکاب آن کنند و در تو عاصی شوند با حیات و زندگانی
ایشان در دنیا آراسته کرده ام تا آنرا بر آخرت اختیار کنند و همه را گمراه کردانم
مگر بندگان خاص و خالص ترا و آنانکه معصوم اند که کید ابلیس بر ایشان کار
نکند اگر نیکو نظر کنی ابلیس در جبر با انصاف تر است از مجبره ابلیس اغوای خود
تنها بخدای حواله کرد و اغوای دیگران بخود مجبره از خود و از آن دیگران همه
بخدای حواله کنند   قال هذا صراط این راهیست بر من راست یعنی گذر
همه بر منست و هیچکس را از من گذر نیست و گفته اند معنی اینست که آن
راهیست که بر منست بیان و ایضاح آن تا مکلفان در آن گمراه نشوند ان عبادی
خدای گفت ای بندگان ترا بر ایشان دست نباشد چه ایشان بعصمت و لطف من معصوم
باشند و ترا بر ایشان راهی نبود جز وسواس قهر و غلبه هیچ نتوانی کرد سفیان عیینه
گفت معنی آنست که تو بندگان مرا در گناه نیفکنی که عفو من از آن تنگ شود
یا کار تو باید از تو اغوا و از من غفران تا هرچه تو بطول عمر اغوا کنی من بساعتی

بیا مرز مر کن اگر که پی روی تو کنند از غاویان و بی راهان ترا بر ایشان سلطانی
وقوتی باشد آنکه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت دوزخ موعد ایشان گفت دوزخ
هفت در باشد برای هر دری جزوی اند قسمت کرده که از آن در در روند
از آنانکه متابعان ابلیس اند ضحاک گفته است که دوزخ را هفت درست
هفت درکه هست بعضی بر بالای بعضی درکه اول خاصگان اهل توحید باشند باندازه
گناه ایشان عقوبت کنند وانکه بیرون آورند و در درکه دویم جهودان باشند
و در سیم ترسایان و در چهارم صابیان و در پنجم گبران و در ششم مشرکان عرب
و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار
در خبرست که روزی رسول صلوات الله علیه نمازی کرد تنها زن اعرابی میگذشت
رسول را دید در مسجد رفت و دو رکعت نماز کرد در پس رسول و رسول صلوات الله علیه
نمی دانست که کسی در پس او نماز می کند این سوره می خواند چون بدین آیت رسید
زن اعرابی بیخ بردو از هوش برفت رسول صلوات الله علیه سلام باز داد و گفت
آبی بیاورید بیاوردند بر روی وی زدند با هوش آمد رسول گفت ای اعرابیه ترا چه حاجت است
گفت من میگذشتم و تو تنها نماز میکردی خواستم تا در عقب تو دو رکعت نماز کنم
یا رسول الله این که گفتی وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ
لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ سخن خداست یا سخن تو گفت سخن خدای
اعرابیه گفت وا ویلاه هر عضوی از اعضای من بخشی خواهد بود بر هر دری
از درهای دوزخ رسول صلوات الله علیه گفت خلقا ترا بر دری از درهای دوزخ
عذاب کنند برقدر کردار ایشان گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مالی
مگر هفت بنده دارم گواه کردم یا رسول الله که همه را آزاد کردم هر یکی را از برای دری
از درهای دوزخ جبرئیل علیه السلام آمد گفت یا رسول الله بشارت ده مر اعرابیه را که
خدای تعالی درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت را برای تو بگشاد

اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ

ونزعنا

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ
فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ عِبَادِي اَنِّي اَنَا الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ وَاَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيمُ حق سبحانه و تعالی

چون ذکر دوزخ کرد و نعیم او گفت متقیان و پرهیزکاران از خدای
در بهشتها باشند و چشمهای آب روان وی شیر و انگبین که بوصف در آید
راست ... بدایشان گویند در بهشتها روید بسلامت و ایمنی از آفت و بیم
آنچه در سینها و دلهای ایشان باشد از غل و حسد و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان
بوده باشد ما آن حال که برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی بازروی
یکدیگر کرده لا یمسهم ایشان نرسد هیچ رنجی و دردی و ایشانرا از آنجا
بیرون نکنند آنگه رسول را گفت که خبر ده بندگان مرا که من آمرزنده و بخشاینده ام
و عذاب منست که عذابی سخت دردناکست ابن رباح گفت یک روز رسول
صلوات الله علیه از در بنی شیبه در آمد و با جماعتی حدیث میکردیم و می خندیدیم ما را منع کرد
و بگذشت چون نزدیک سنگ سیاه رسید باز گردید گفت جبرئیل علیه السلام آمد
و گفت خدای تعالی میفرماید که چرا بندگان مرا نومید کردی انگه این آیت آورد
نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم قتاده گفت ما را از رسول صلوات الله علیه
روایت کردند که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند خویشتن را
در عبادت هلاک کنند وَنَبِّئْهُمْ عَنْ

ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ
وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَن مَّسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ

بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ

إِلَّا الضَّالُّونَ جز گمراهان. ایشان از مهمانان ابرهیم علیه السلم چون بروی درآمدند
و مراد از فرشتگانند که با ابرهیم علیه السلم آمدند به بشارت اسحق و با هلاک قوم لوط چون
درآمدند گفتند سلام یعنی سلام کردند ما ابرهیم علیه السلم گفت ما از شما خائفیم و ترسیده‌ایم
و سبب ترس وی آن بود که ایشان طعام نخوردند گمان برد که ایشان مکری خواهند کرد
فرشتگان گفتند لا توجل مترس ما آمدیم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم و دانا
ابرهیم گفت مرا بشارت میدهید برای آنکه پیری من رسیده است و من پیر شده‌ام مرا
بچه چیز بشارت میدهید یعنی عجب باشد که پس از پیری و عمری که مرا گذشته باشد
فرزند باشد ایشان گفتند بشرناک بالحق ما ترا بشارت بحق و راستی دادیم مکن
نا امیدی از جملهٔ نومیدان بنا ابرهیم علیه السلم گفت که باشد که از رحمت خدای
نومید باشد الا کسانی که گمراه شوند گانند . قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ

إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

ابرهیم علیه السلم چیست کار شما و چه کار آمدید ای فرشتگان خدای گفتند ما را بقوم

فاسقان و کافران فرستاده شده‌ایم بر قوم لوط آمده‌ایم تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط را و
فرزندان و خویشاوندان وی و اتباع وی از مومنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم
از عذاب مگر زن لوط را از جملهٔ آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب
باقی خواهد ماند از هالکان خواهد گشت برآنکه که با اهل و خانه لوط آمدند فرشتگان
فرستاده لوط علیه السلم گفت شما ناشناخته‌اید من شما را نمی‌شناسم گفتند که
ما آمدیم بآن کار که این قوم را عذاب کنیم وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ

وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ

وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا

إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي

فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ

عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

و آوردیم ما بتو حق و یقین از عذاب کردن ایشان و ما درین از جملهٔ راستگویانیم
حق تعالی فرمود ای لوط که از میان قوم بیرون رو و اهل خود را ببر و از میان قوم بیرون شو
چون پاره از شب بگذرد و تو در پی ایشان برو و در عقب ایشان باش و نباید که

ار شما کسی باز پس نکرد و این کنایتست از آنکه باید که هیچکس توقف نکند و باز
پس نروید تا آنجا که شما را فرموده اند عبدالله عباس گفت تا مرو و ما حکم
کردیم باوی این کار را و گفتند که وحی کردیم امر عذاب و کار هلاک ایشان که
بیان کرده ایم و آنکه گفت بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد در وقت
صبح که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان نزد
لوط فرود آمدند شادمانه شدند بسبب آنکه این فرشتگان بصورت امردان
بودند ایشان این معامله با غریبان کردندی و ایشان چون بخانه لوط رسیدند
گفت ای قوم این جماعت مهمانان منند مرا رسوا و شرمسار مکنید و از خدای
بترسید ایشان لوط را گفتند نه ما ترا از مهمانان نهی کرده ایم و آن آن بود که
ایشان با لوط شرط کرده بودند یعنی اهل شهر گفتند که لوط ما
تو غریبان را حمایت مکنی و ایشان را در خانه خود نبری تا دست ما بر ایشان مطلق باشد
مراد عالمین غریبانند لوط گفت من این دختران خود را فدای کنم تا مهمانان من
بسلامت بمانند و این دختران را بنکاح بشما دهم برهیزی که شما خواهید
اگر شما انچه خواهم بکنید یعنی اگر اول باز ایستید و ذکر ایمان نکرد
برای آنکه ایشان را معلوم بود که روا باشد در شرع که دختر بکافر دهند
و گفته اند دختران امت خود را خواست که پیغمبران پدر امت باشند آنکه حق تعالی
بجان و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفتند که خطاب با رسول است بجان و زندگانی
تو که ایشان در مستی و جهالت خود متحیرند و سرگشته ابو الجوزا از عبدالله عباس
روایت کرده که او گفت که خدای تعالی هیچ خلقی را گرامی تر نیافریده از
محمد صلوات الله علیه روایت کرده که او گفت که خدای تعالی نه بینی که بحیات
هیچ کس از انبیا و ملائکه قسم یاد کرد مگر بجان محمد گفت لعمرک انهم
لفی سکرتهم یعمهون فاخذتهم الصیحة

مُشْرِقِينَ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً

مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ
مُقِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ
مُبِينٍ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ
آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

بگرفت ایشان را بانگ و آواز جبرئیل علیه السلام در وقت آفتاب بر آمدن و آن آن بود که جبرئیل
بانگ بر ایشان زد بس آن شهرهای ایشان را زیر و زبر کردیم و بباراندیم بر ایشان
سنگها از سنگ گل و گفته اند مراد بسجیل نشان کرده و نام نوشته است
از سجل گرفته اند و گفته اند مراد سجین است یعنی سنگها از دوزخ و
درین جمله که ذکر رفت آیاتی و علاماتی هست کسانی را که نشان و فراست جویها
باشند و گفته اند ناظران و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهای
این شهرها و دهها که خراب کرده اند بر راه است مقیم می گذرند بر سفرها و ازان می
بدرستی که درین قصه و حدیث نشانه و دلالتست مومنان را که نظر کنند و بدان
منتفع شوند و امر ایشان و کار و قصه انست که اصحاب ایکه یعنی خداوندان بیشه
و درختان ظالم بودند مراد قوم شعیب است که ایشان اصحاب درختان و بیشها بودند

و وجه معاش ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب را بدیشان فرستاد و با اهل مدین چون
ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب ایکه را
و آن ابری بود که برآمد و از و آتشی پدید آمد و ایشان را بسوخت فانتقمنا منهم
و از ایشان کینه کشیدیم بعذاب و آن چنان بود که خدای تعالی گرما بر ایشان مسلط
کرد هفت روز آنگاه ابری بامداد ایشان از گرما گفتند در زیر … شدند و ایشان چنان دانستند
که در آن راحتی و آسایشی خواهد بود از آن ابر آتشی بیامد و ایشان را بسوخت و انهما
و بدرستی که این دو مدینه یکی مدین و یکی سدوم که شهر قوم لوط بود … روشن است
که هیچ کور … و لقد کذب اصحاب الحجر و اصحاب حجر رسولان را
بدروغ زن داشتند گفتند شهرهای ثمود را حجر خوانند و آن میان شام و مدینه است
جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله عمر گفتند با رسول صلی الله علیه بحجر ثمود
بگذشتیم گفت در سرای این ظالمان مشوید الا گریان و ترسان که نباید که بشما رسد
آنچه ایشان را رسید آنگه گفت این قوم صالح بود خدای تعالی همه را هلاک کرد الا
یک مرد را که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله وجه مردی بود گفت نام او ابو رغال بود
آنگه رسول صلوات الله علیه بانگ بر ناقه زد و بشتاب از آنجا برفت و آتیناهم
و ما دادیم ایشان را آیات و دلالت خود یعنی ناقه … ایشان از آن اعراض کردند و … بودند
و بودند که از کوهها خانها در سنگ کنند تا ایمن باشند از آنکه آب ایشان را هلاک
کند و آتش ایشان را بسوزد و بگردش روزگار ویران گردد پس بگرفت ایشان را صیحه عذاب
و هلاک در وقت آنکه در بامداد آمدند و سود نکرد ایشان را آنچه ایشان کسب کرده بودند از مال
و ملک و آنچه می‌پرستیدند از بتان وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما الا بالحق وان الساعة لآتیة فاصفح الصفح الجمیل ان ربک
هو الخلاق العلیم ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم

لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم ولا تحزن
علیهم واخفض جناحک للمؤمنین وقل انی انا النذیر المبین

چون طرفی از قصص اوایل بگفت خلقان را بر نعمت خود تنبیه کرد از اول آیات
و زمین و گفت نیافریدیم آسمانها را و زمین را و آنچه در میان است مگر بحق
و راستی و قیامت لا محاله آینده است و هر آینه خواهد بود باید که در آسمان و زمین و آنچه
در میان هر دو است نظر کنند تا آنچه … ایشان را چیزی … نظر
باشند آنگه رسول را فرمود که تو ایشان را عفو کن عفوی نیکو گفته اند که این
آیت بآیه قتال منسوخ است ان ربک بدرستی که خدای تو آفریننده داناست آنچه
کند بعلم و حکمت و مصلحت کند آنگه رسول را صلوات الله علیه گفت ما
ترا دادیم هفت آیت که الفاظ مثنی و مکرر است و آن فاتحه است روایت کرده اند
از بزرگان صحابه که رسول صلوات الله علیه گفت الحمد لله رب العالمین هفت آیت است
و یک آیت از وی بسم الله الرحمن الرحیم است و آن سبع المثانی است و ام القرآن
فاتحة الکتاب است از ابی بن کعب روایت که رسول صلوات الله علیه گفت
بدان خدای که جان من در فرمان وی است که خدای تعالی در توریة و انجیل و زبور و قرآن هیچ
سوره از این فاضل‌تر نیست که تو برخواندی و من فاتحة الکتاب بر رسول خواندم
آنگه گفت این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا داده اند و اگر این سوره را
هیچ فضل نبودی چرا خدای تعالی این سوره را یک جزو نهاده است و همه قرآن را
یک جزو گفته ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
کفایت بودی عباده صامت از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که او گفت
فاتحه عوض است از همه قرآن و هیچ سوره عوض او نیست از اینجا است که مسئله اگر همه
قرآن در یک رکعت نماز بخوانند بی فاتحه درست نباشد و اگر فاتحه تنها بخوانند
و هیچ دیگر نخوانند نماز درست باشد و برای آنکه بخشیده است و قسمت کرده

میان خداوند و بنده سبع المثانی خوانند و دران خبر روایت کرده‌اند که قسمت الصلوة
بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی تمام الخبر و برای آنکه بعضی
حق ربوبیت است و بعضی حق عبودیت و برای آنکه دو بار فرود آمد یکبار
بمکه و یکبار بمدینه و سبب آن بود که هفت کاروان بیکبار از بصره
و اذرعات از آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر بیکروز در مدینه آمدند در آن
کاروانها انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان
ما را بودی تا در سبیل خدای صرف می‌کردیم جبرئیل علیه السلام آمد و یکبار دیگر فاتحه
الکتاب آورد و گفت این هفت آیت شما را بهتر است از این هفت کاروان
و دلیل برین تاویل این آیت است که لا تمدن عینیک و بعضی دیگر گفته‌اند
که سبع المثانی هفت سوره درازست البقره و آل عمران و النساء و المائده
و الانعام و الاعراف و الانفال و التوبه بیکجاست عبدالله عباس گفت
این هفت سوره را برای آن سبع المثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود در وی مثنی است
و روایتی دیگر آنست که قرآن همه ثنائی است نه بینی که خدای تعالی میفرماید که الله
نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی و برای آن قرآن را مثانی خوانند که احکام
و قصص در وی مثنی است در بین قول مراد به سبع مثانی هفت سبع قرآنست و برای آنکه
قرآن مشتمل است بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص و تذکیر
النعم آنکه خطاب کرد رسول را و مراد او امت بود گفت مکن چشم خود
و منگر با نچه ما آن کافران را متمتع کرده‌ایم ازواجا و اصنافا یعنی انواع و
اصناف کافران را انس مالک گفت در ایام ربیع گله گوسفند بنو بنی حسن بر رسول
بگذشت حضرت رسول صلوات الله علیه دست بر چشم نهاد و گفت خدای تعالی
مرا چنین فرمود و از این نگاه کردن منع کرد و خدای تعالی فرمود که اندوهگین مشو بدیشان
اگر ایمان نیاورند و اخفض جناحک تواضع کن و اندوهگین مباش و درود
نمای و مومنان را بگوی منم ترساننده بیان کننده در خبرست که یک روز عبدالله مسعود
بدر حجره رسول آمد و در بزد گفت من علی الباب کیست بر در گفت انا یا رسول الله

رسول

رسول صلوات الله علیه در بگشاد و بیرون آمد بخشم و وی گفت انا انا و در
قول انا چون عبدالله اثر خشم بر رسول دید گفت یا رسول الله چه گناه
کرده‌ام گفت یا ابن مسعود هیچ مخلوق را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله
توبه کردم که دیگر نگویم چون او از این بینکار دانست حق تعالی گفت این همه جهان
حرامست جز ترا بگوی انی انا النذیر المبین منم بیم کننده روشن کننده

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ
فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَاصْدَعْ
بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ
حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

من شما را از عذاب می‌ترسانم که بشما فرود آید
چنانکه عذاب فرستادیم بر مقتسمان و قسمت کنندگان عبدالله عباس
گفت جهودان و ترسایان‌اند که قرآن را قسمت کردند بعضی را ایمان آوردند و بعضی
کافر شدند عکرمه گفت کافران قریش بودند که قرآن را بر سبیل استهزا
قسمت می‌کردند یکی می‌گفت این سوره مراست و دیگری می‌گفت این سوره مراست
مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشان را بفرستاد

تا راههای مکه قسمت کردند و هر یکی برای نشستند و می گفتند زنهار با این
مرد که از میان ما بیرون آمده است فریفته نشوید یکی می گفت او ساحر است یکی
گفت او شاعر است یکی گفت او کاهن است و ولید مغیره در مسجد نشسته بود چون
او را پرسیدندی گفتی او چنانست که ایشان می گویند خدای تعالی ایشان را روز
بدر هلاک کرد الذین جعلوا القرآن عضین آنکسانی که قرآن را بعض بعض کردند و گفته اند که
معنی آنست که قرآن را نسبت به دروغ کردند و عضه بهتان و دروغ باشد
والعضهة الكذب فوربك لنسألنهم اجمعين بحق خدای تو که ما بپرسیم ایشان را همه روز قیامت از آنچه
کرده باشند در دنیا انس گفت از کلمهٔ شهادت ابن مسعود گفت هیچکس نباشد
الا که خدای تعالی از وی پرسد فیما بینه و بینه گوید یا ابن آدم ما غرك منی
چه مغرور کرد ترا از من یا ابن آدم ماذا عملت فيما علمت ماذا اجبت المرسلين
چه کردی و چه کردی و پیغمبران را چه جواب دادی از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست
که او گفت هیچکس نباشد و الا که در قیامت او را از چند چیز بپرسند
عن عمره فيما افناه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من این اکتسبه
و این وصیه دلالتنا اهل البیت آیاتی که اقتضای کند سوال را روز قیامت و
آیاتی دیگر است که نفی سوال می کند وجه توفیق میان ایشان آنست
که عبد الله عباس گفت که روز قیامت دراز و ممدود بود و در مواقف باشد
مکلفان را در موقفی بدارند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال نکنند
گفته اند که آنچه در طفولیت و نقصان عقل کرده باشند از آن سوال نکنند
و از آنچه در حال تکلیف کرده باشند سوال کنند آنگه رسول را صلوات الله علیه
فرمود فاصدع بما تؤمر اظهار کن آنچه ترا فرمودند عبد الله عبید گفت
که رسول صلوات الله علیه کار دعوت پوشیده می داشت تا آنگه که این آیت آمد که
برخاست و اظهار دعوت کرد و فرمود که از مشرکان اعراض کن و روی بگردان
یعنی از دوستی ایشان و طمع ایمان و استمالت ایشان ببر و جهاد این منسوخ باشد
انا كفيناك المستهزئين ما از تو کفایت کنیم یعنی از هیچکس مترس که ما

همه از تو دفع

همه از تو دفع کنیم مستهزیان پنج تن بودند از رؤسای قریش ولید مغیره مخزومی و عاص بن وائل
سهمی و اسود بن مطلب و ابو زمعه بود که رسول صلوات الله علیه بر وی دعا کرد که اللهم اعم
بصره بار خدایا چشم کور گردان و مرگ فرزندانش بنمای و اسود بن عبد
یغوث و ارشد بن قیس الطلاطلی در حضرت که ایشان هر پنج گرد خانه طواف
می کردند جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه
می یابی این مرد را و اشارت به ولید کرد گفت بد بنده ایست گفت حق
تعالی کفایت کرد شر این از تو و از خانه بیامد برد یمنی پوشیده و جامهٔ دیبا
سبز و مردی تیرتراش بگذشت از خزاعه بار او آن چوبها که از تیر افتاده بود
در دامن او بچسبید و را کبر رها نکرد که بنشیند و از دامن بگیرد همچنان فی
و آن تراشه ساق او را بخراشید و از آن بیمار شد و بمرد عاص وائل بیامد
بگذشت جبرئیل گفت یا محمد چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست
گفت شر این را از تو کفایت کرد و روی برنشست و با دو پسر خود به تماشا رفتند
چون به شعبی رسید فرود آمدند پای بر زمین نهاد خاری در پای وی شد پایش
می کرد که مرا گزد مار گزید بجستند چیزی نبود پایش ورم کرد و چند گردن
شتر شد و از آن بمرد ارشد بن طلاطله بگذشت جبرئیل گفت چگونه
می یابی گفت بد بنده ایست گفت شر این از تو کفایت کردم
اشارت به چشم او کرد خدای تعالی او را کور کرد ابن عباس گفت جبرئیل برگی سبز
بر چشم وی زد چشم وی درد گرفت چنانکه سر بر دیوار میزد تا بمرد و اسود بن عبد یغوث
بگذشت جبرئیل گفت چگونه می بینی گفت بد بنده ایست مگر آنکه خال منست
گفت شر وی از تو کفایت کردم و اشارت کرد به شکم وی مستسقی و آماس
در وی پدید آمد و از آن بمرد حارث بن قیس بگذشت جبرئیل علیه السلام گفت
چگونه می یابی این را گفت بد بنده ایست بسر وی اشارت کرد چندان خون
و ریم از بینی او آمد که بمرد آنکه صفت کرد این مستهزیان را و گفت آنکسانی
که با خدای تعالی خدای دیگر گفتند در عبادت و بود که بدانند آنچه کرده باشند

حکم ببین نتیجه رسول صلوات الله علیه گفت ولقد نعلم ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست
که دل تو تنگ میشود بانچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزای تو بنا باشند که جای
تو امر و تسبیح کن نیکو ثنای خدای و از جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت نماز
کن بفرمان خدای و از جمله نمازکنندگان باش در خبرست که چون رسول را کاری پیش آمدی
پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی واعبد ربک خدای خود را پرست تا آنکه که یقین بتو آید
یعنی مرگ از امیرالمومنین علی علیه السلم روایتست که ما رأیت یقینا اشبه بالشک من
من یقین ندیدم که بشک نیک ماننده تر از مرگ یعنی یقین است حقیقت و مردمان با او چنانند که گویی که
شک بود یعنی که عمل آنان نمی کنند که مرگ را یقین دانسته اند راوی خبر گوید که عثمان مظعون را
وفات رسید ما او را تجهیز کردیم رسول خدای در آمد من گفتم رحمت خدای بر تو ای عثمان بن مظعون
که خدای ترا اکرام کرد گفت تو چه دانی که خدای او را چه خواهد کرد ما گفتیم جل جلاله
بایست گفت یا رسول الله گفتنا اهلنا فقد جاءه الیقین اما ابن [illegible]
یعنی مرگ والله انی لارجو له الخیر بخدای که من برای وی خیر امید میدارم آنکه گفت
من مات علی خیر عمله فارجوا له خیرا ومن مات علی شر عمله فخافوا علیه ولا تیأسوا
هر که بر عمل خیر بمیرد برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل شر بمیرد برای وی بترسید و نا امید
شوید در خبرست که چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه گفت مرا نفرموده اند
که مال جمع کن و از جمله تاجران باش مرا فرمود آنکه تسبیح کن بحمد خدای و از جمله ساجدان باش
مکیة الا قوله تعا وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
تا آخر آیت و صد و [illegible] آیتست ابی بن کعب روایت کرده است که رسول صلوات الله علیه
فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را حساب نکند بدان نعمت که با او کرده باشد
در دنیا و او را مزد آن باشد که بوقت مرگ وصیت نیکو کرده باشد

سورة النحل مایة وثمان عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ فرمان خدای آمد تعجیل مکنید تا بزدیکی تمام
در آمدن امر و فرمان وی ابن عباس گفت مراد با امر قیامتست و سبب نزول آیت آن بود
که چون خدای تعالی این آیت فرستاد که اقتربت الساعة وانشق القمر
کافران با یکدیگر گفتند که محمد می گوید قیامت نزدیک شد این که می گوید
دست بدارید بنگریم تا چه خواهد بود چون روزی چند بر آمد اثری ندیدند باز کار
خود شدند چون روزی چند مترصد می بودند چون اثری ندیدند گفتند ای
محمد این که تو می بینی ما از آن اثری نمی بینیم خدای تعالی این آیت فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه
فرمان خدای آمد آنچه امر آمد باشد لا محاله گوئی که آمده است برای این لفظ ماضی گفت
چنانکه گفت ونادی اصحاب الجنة ونادی اصحاب الاعراف راوی خبر گوید که
چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه از جای جست مذعور و ترسید سر سوی
آسمان کرد کار چنان برد که قیامت این ساعت خواهد بود تا جبریل علیه السلم
فرمود فلا تستعجلوه تعجیل مکنید آنرا مردم بیار امیدند و از جمله علامات قیامت
بعثت رسولست در خبرست که چون جبریل بزمین آمد بوحی بر رسول صلوات الله علیه
فرشتگان آسمانها گفتند الله اکبر قد قامت القیمة قیامت برخاست یعنی نزدیک
شد بعضی مفسران گفتند مراد در این خطاب عذابست کافران را به تیغ
و این جواب نضر بن الحارثست که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من
عندک فامطر علینا حجارة من السماء و او را روز بدر بکشتند سبحانه وتعالی
عما یشرکون منزه است خدای تعالی از آنکه با او شریک آرند و تسبیح بر چهار معنی
آمده است یعنی تنزیه و تبعید مثل قوله تعا سبحان الذی اسری بعبده و دوم بمعنی
تسبیح در قوله لولا تسبحون و بمعنی نماز در قوله فلولا انه کان من المسبحین
و بمعنی نور چنانکه در حدیث آمد لولا سبحات وجهه ای نور وجهه ینزل الملائکه
میفرستد فرشتگان را بالروح یعنی بوحی و برای آن وحی را روح خواند که دلها باو زنده شود

وروح رحمت یعنی برحمت ابو عبید گفت یعنی جبرئیل من امره از امر و فرمان او
که بترسانید اگاه سازید خلقانرا انکه هیچ خدای و افریدگاری نیست الا که
سزاوار عبادت و پرستیدنم از من بترسید و حذر کنید انکه بیان وحدانیت
و کمال قدرت خویش کرد و گفت خلق السموات والارض

بالحق تعالى عما يشركون خلق الانسان من نطفة فاذا هو

خصيم مبين والانعام خلقها لكم فيها دفء ومنافع

ومنها تاكلون ولكم فيها جمال حين تريحون

وحين تسرحون وتحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا

بالغيه الا بشق الانفس ان ربكم لرءوف رحيم

ان خدایی که بیافرید اسمانها و زمینها را بحق نه بباطل بغرض صحیح و حکمتی از
او متعالیست و بزرگوار از انچه بوی شرک میارند انکه بیان آفرینش ادم کرد
و گفت خلق الانسان بیافرید آدمی را از آبی که از میان پشت مرد و سینه زن حاصل
میشود ای اندک خوار و حقیر ادمی بایستی که افریدگار خود می پرستیدی و بوی شکر نامردی
او خود با خدای و در سول خصیم و بیدا و اشکارا است گفته اند مراد باین انسان ابی خلف
جمحی است که استخوان پوسیده برگرفت و پیش رسول آورد و از دست بمالید و بر باد داد و گفت
تو میگویی این زنده خواهد شدن خدای تعالی این ایت فرستاد اولم یر الانسان انا خلقناه
من نطفة فاذا هو خصیم مبین این ایت نیز درین قصه امد والانعام خلقها لکم فیها
چهارپایانرا بیافریدیم برای شما از شتر و گاو و گوسفند فیها دفء در ایشان هست شما را

انچه بان دفع سرما کنید از خویشتن جامهایی که از موی و پشم ایشان سازید لحافها و فوطه
و جامها که زمستان شما را گرم دارد و فیها و از ایشان هست انچه گوشت ایشان میخورید
و منفعتی که می برید و لکم فیها جمال و شما را درین چهارپایان زینت است یعنی
در ان وقت که بامداد بچراگاه کنید و بچرا فرستید یعنی شما را بدین مرد گران فخر
و این چهارپایان می دارند رخت بند و بارگران شما را تا بشهری دیگر و مقامی دیگر که
اگر ایشان نباشند و شما خواهید که بروید نتوانید و بان نرسید مگر برنج سخت و مشقت
دشوار عکرمه گفت مراد شهر مکه است که بیا بخار پشت چهارپایان شما و میسوی او رند
و تقدیم شبانگاه بر بامداد برای انکه دکمات ... در ان وقت که ایند شکمهای ایشان پر
علف و پستانها بر شیر و بامداد چنین نباشد انکه فرمود ان ربکم
بدستی که خدای شما مهربان و بخشاینده است از انجا که این حیوانات برای شما بیافرید
تا این همه رنج از نفس شما بر دارد و منافع شما باشد و گفته اند چیزی نیمه وی باشد
یعنی شما نتوانید تحمل ان بارهای گران کردن الا که نیمه از تن شما کم کرد

والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون

وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهديكم

اجمعين و بیافرید برای شما اسبان و استران و درازگوشان تا بر نشینید و زینت
باشد شما را یعنی نعمتها این است که شکر کنید بر تحریم گوشت اسب و استر و خر گفتند
که خدای تعالی گفت که این حیوانات برکوب و نشستن را شاید و انکه در نخورد گفت
خوردن را و این دلیل الخطاب است بنزدیک محققان درست نیست و بنزدیک ابی حنیفه
گوشت اسب مکروه است و گوشت خر مکروه تر و گوشت استر از همه مکروه تر
و بنزدیک شافعی گوشت حلال است انکه گفت ویخلق ما لا تعلمون
و می افریند انچه شما نمی دانید و میشناسید از حیوانات و نبات و جمادات

بعضی منحرف کنند یعنی در بهشت لقوله علیه السلام فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر راست روش جوب چند
هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا جبرئیل در هر وقت در روی شود و نور بر
نورش بیفزاید و جمال بر کمال آنگه خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد
هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند هفتاد هزار در خانه
کعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد آنگه گفت وعلی الله قصد السبیل بر خداست
خود راه راست بلطف و بیان و بانچه مقدمات تکلیف است از اقدار و تمکین
و ازاحت علة و نصب ادلة ومنها جائر و از آن راهها بعضی هست که از حق بگشته
و این سبیل مجاز است آنکه راه نکرده بلکه دو تن بکردند دو راه را تو بایشان گفتی
اختیار کنند راه کج بود و راه بجمود از تو رسیا بانسه هر راهی که مخیر باشد
و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند راه ضلالت از خداست که
اگر چنین بودی گفتی وعلی الله جائرها و بر خداست راه کج آنگه گفت ولو شاء
و اگر خواستی خدای شما را همه هدایت کردی و راه بودی مخیر و این مشیت جبر و قهرست
چنانکه گفت ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت
تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی ای محمد تو اگر خواهی که باکراه مردم را بر ایمان
داری کار تو نیست کار خداست اگر خواهد اکراه کند ولیکن نکند از آنجا که
حکمت راه ندهد لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ
فِیهِ تُسِیمُونَ یُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّیْتُونَ وَالنَّخِیلَ وَالْأَعْنَابَ
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ

اوستان خدای که در وقت فرستاد از آسمان آب یعنی باران را و شما را از آن آب شرابست که می‌خورید
و محل آن شاسد و ارویدن درختانست یعنی پرورش درختان از آنست بعضی از آن درختان
و بعضی فیه تسیمون یعنی علف چهارپایان و گفته‌اند مراد بشجر گیاه است که چهارپایان
در وی چرا کنند آنگه گفت ینبت لکم میرویاند برای شما بآب باران کشت و
درخت زیتون و انگور و انواع میوه‌ها که هست همه بآب باران میرویاند ان فی ذلک
بدرستی که درین که گفته شد آیتی و نشانی هست بر کمال قدرت و حکمت او برای
گروهی که اندیشه و تفکر کنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّیْلَ

وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِكَ
لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ

إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّكَّرُونَ و مسخر شما کردانید برای شما
شب و روز را در زیادت و نقصان بر مقتضی حکمت و آفتاب و ماه و ستارگان
همه مسخرند بامر و فرمان او چنانکه می‌خواهد کردانید بامر خود در ایشان بدرستی که در تسخیر این اجرام علوی حجتها و دلیلهاست عقلا را از بنی آدم بر عظمت
و بزرگی او و بر کمال حکمت و ما ذرأ لکم و همچنین برای شما آفرید از حیوانات
و نباتات و جمادات که رنگهای آن مختلفست و شکل هر یک متباین هیچ بدیگری
شبیه نکرد بدرستی که درین همه که بیافرید آیتی و علامتی هست گروهی را که
اندیشه کنند و پند گیرند وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ

لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا
وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

اوست آن خدایی که مسخر شما کرد دریا را تا در او تصرف می کنید و منافع بدان حاصل
می کنید که بخورید گوشت تازه یعنی ماهی و نه هر ماهی که در دریا بود حلال باشد بلکه آن ماهی که
او را فلس باشد حلال باشد و آنچه فلس نباشد او را حرام بود وتستخرجون منه حلیة و بیرون آرید
از این دریا زیوری حالانکه می پوشید و زینت خود می سازید یعنی مروارید و مرجان
وترى الفلك و می بینی تو در دریا کشتیها را آب دریا می شکافند و می روند
ولتبتغوا و برای آنکه تا جویید تجارت و بازرگانی کردن در دریا فضل خدا
که روزی و منافع دنیاست و تا باشد که شکرهای نعمت وی کنید و بدان
کسی را بپرستید وألقى في الأرض رواسي أن تميد
بكم وأنهارا وسبلا لعلكم تهتدون وعلامات
وبالنجم هم يهتدون أفمن يخلق كمن لا يخلق أفلا
تذكرون وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها إن الله لغفور رحيم

و از جمله نعمتها که بر شماست آنست که بیفکند در زمین کوههای بیخ او را تا ثابت
تا زمین را حرکت نباشد که مبادا که مضطرب شود و بجنبد و بجنباند شما را و هم چنین
منبه گفت چون خدای تعالی زمین را بیافرید می جنبید چنانکه کشتی بر
آب و فرشتگان گفتند بار خدایا کسی … نتواند رفت خدای تعالی در شب
کوهها را آفرید و بیخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند که خدای تعالی کوهها را از چه آفرید
وأنهارا و بیافرید جویها را و پدید کرد راهها در زمین تا باشد که شما راه یابید
و بمصالح خویش در زمین و بهر شهر که خواهید توانید رفتن و بگردید و بیافرید
علامتها و نشانها از کوهها و غیر آن تا آن را بشناسید و ستارگان را می یابید
در روز و شب در روز علامتها بروز و در شب علامات شب سدی گفت ستارگان را

برای سه کار

برای سه کار آفرید یکی زینت آسمان را دوم رجوم شیاطین را سیم علامات که با او راه برند
از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که گفت علامات ماییم که اهل بیت رسولیم
و نجم رسول خداست أفمن يخلق استفهام است بسبیل توبیخ و ملامت کسانی را
که دون خدای پرستند گفت آنکه این همه چیزها بیافرید این همه منافع
بخلقان رسانید چون کسی باشد که این هیچ نتواند کرد و نتواند آفرید
آیا اندیشه نمی کنید در این نعمتها و نعمتهای او را حدی نیست اگر خواهید که
بشمرید و در عدد آورید نتوانید از تمام نمودن شکر آن عاجز آیید
إن الله لغفور رحيم حقیقت که خدای آمرزنده و مهربانست از تقصیر شما در
گزاردن … و مواد نعمت خود را از شما منقطع نکرده اند والله

يعلم ما تسرون وما تعلنون والذين تدعون من دون الله

لا يخلقون شيئا وهم يخلقون و خدای تبارک و تعالی عالم است و دانا
می داند آنچه پنهان می کنید و آنچه آشکارا می کنید و آنانکه شما ایشان را
می خوانید و می پرستید بخدایی را از آنکه خصایص الهیت در ایشان
موجود نیست نتوانند که چیزی بیافرینند و چگونه آفرینند که ایشان
خود مخلوق و آفریده اند أموات غير أحياء

وما يشعرون أيان يبعثون إلهكم إله واحد فالذين

لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون

لا جرم أن الله يعلم ما يسرون وما يعلنون إنه لا يحب المستكبرين

این معبودان که شما می پرستید مرده‌اند نه زندگان چون که جان ندارند و نه قدرت و نه علم

و ندانند که کی ایشان را برانگیزانند و اگر خدای بودندی زنده و قادر و عالم بودندی

چون نیستند خدای نباشند و معبودی را نشایند الهکم اله واحد خدای شما

خدایست که یکیست بخلاف آنکه ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب طبایع گویند

آنانکه مومن نیستند بدین مقر و معترف نمیشوند آنان که بسرای باز پسین یعنی بهشت و دوزخ

ایمان ندارند دلهای ایشان این را منکرست انکار می کنند برای آنکه نظر نمی کنند

و اضافه انکار اول برای ذکر کرد لدلالة بعضه و آنکه انکار ازوی صادر می شود ایشان

متکبران و گردن کشانند گردن از حق می پیچند و سر بحق فرود نمی آورند

لا جرم حقا و سزاوار آنچه خدای داند و دوست ندارد و آنچه پنهان می کنند و آنچه

آشکارا می کنند جزا دهد ایشان را و ایشان را بر حسب آنچه ازیشان بدانند

و او دوست ندارد متکبران را و ازینجاست که فرمود الکبریاء ردائی

والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما عذبته بناری

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ

كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ

چون این کافران گویند چون دو چیز شنیدند و قرآن استماع که خدای شما چه چیز فرستادست

گویند که افسانه پیشینیان حکایت گذشتگانست و این جهال گویند که قرآن یعنی قصص

اوائل است و درین قصص نوعی از معجزات است بیرون از فصاحت و لطف که در وی است یعنی آنکه

ایشان با احوال سلف عالم بودند چون شنودنای وی در میان ایشان بود دانستند که پیش

کسی نرفت و از کسی قصه نشنید و چیزی ننوشت و نوشته نخواند آنچه در کتب ایشان

بود از قرآن بر ایشان می خواند ایشان می شنیدند بسبیل بعض اذی می کنند که افسانه

پیشینیانست آنچه خدای بر محمد فرستاده است لیحملوا اوزارهم تا بردارند گناهان خود را

یعنی

یعنی بر ای ایشان گرد کند و گفتند امر ما را در ضلالت انداختند گو بردارند گناهان خود را

تمام روز قیامت و بعضی از گناهان کسی که ایشان را گمراه می کردند بنادانی از جهت

برای آن بعضی گفت و در اول جمله که بجای دو باعیان ایضا لان سبب ایشان و بال عقوبت باشد

و بال فعل بر فاعل لازم باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشانست و مثل این معنی قول رسول

که من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص

من وزره شئ هر که او سنت بد نهد و زر بود و بال آن بر او باشد و وزر و وبال آنکس که بدو

عمل کند تا روز قیامت یا آگاه باشید بد چیزی بکار میکنند الا ساء ما يزرون

ای بد چیزی و بد کاریست آنکه ایشان در ابتدا ازبهر داشتن گناهان ایشان بواسطه ضلال

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ

السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ثُمَّ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ

تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ

عَلَى الْكَافِرِينَ بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش ازیشان بودند

بپیغمبرانی که خدای بدیشان فرستاد پس خدای تعالی یعنی امر و فرمان وی به بناهای ایشان آمد

از جهت بنیاد و قواعد ایشان یعنی بنیاد دیوار خراب کرد تا سقف خانه بر سر ایشان در افتاد

و عذاب خدای با ایشان آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبردند و فائده من فوقهم

آنست که سقف بیفتاد و ایشان در زیر آن بودند برای آنکه روا باشد که سقف فرود آید

و کسی در زیر آن نباشد و این چنانست که کسی گوید خرب علیه داری و اگر چه او

در زیر آن نباشد معنی این باشد که فسد علی و شاید که علی بمعنی لام باشد

چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا برمعنی این بود که فخر علیهم السقف
وشاید که برای تاکید آید و زیادتی بیان چنانکه گفت ولکن تعمی القلوب التی
فی الصدور و دل جز در سینه نباشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان
در دنیا بود پس روز قیامت ایشان را رسوا کرداند و خوار و ذلیل کند
و گوید بر سبیل تقریع و توبیخ کجا شدند آنان که شما در خواست با رسولان و مومنان جنگ
می کردید و عداوت می نمودید تا این عذاب از شما دفع کنند این محنت از شما باز دارند
قال الذین اوتوا العلم گویند جواب دهند کسانی که ایشان را علم داده اند انبیا
و ائمه و مومنان که امروز رسوایی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر
و ثواب و عقاب خواهد بود آنکه منکر آن کرد و گفت الذین

تتوفیهم الملئکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم
ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون

فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی

المتکبرین آن کافرانی که فرشتگان جان ایشان بردارند ایشان ظالمان نفس خود
باشند و گردن بنهند مر لما و ذلیل و خوار شوند هر که حیله و چاره نداند چرا که
چون ایشان را مواخذه و مطالبه کنند بر کردار بد ایشان گویند ما هیچ بدی نکرده ایم
و کافر نبوده ایم در دنیا و بدی کرده ایم کسانی که خداوندان علم باشند از انبیا
و اوصیا گویند بلی کرده اید و کافر بوده اید و خدای تعالی عالم است بانچه شما کرده اید
و کفته اید و او جزا دهد شما را بدانچه کرده اید پس خطاب بدیشان کند در شوید
در درهای دوزخ و در و خالد و جاوید باشید بد جایست دوزخ جباران و متکبران را
وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا

للذین

للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الآخرة خیر
ولنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری
من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک
یجزی الله المتقین الذین تتوفیهم الملئکة
طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون

چون ذکر کافران و حکایت ایشان کرد ذکر مومنان کرد و گفت چون پرسند
مومنان و پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است خدای شما جواب دهند و گویند
خیر و نیکویی فرستاده است چیز دین و دنیاست آنکه گفت للذین احسنوا
کسانی که در این دنیا احسان کردند ایشان را در آخرت نیکویی و احسان باشد و سرای
آخرت بهتر است از سرای دنیا برای آنکه دایم و باقی باشد و نیکو سرایست منزل
پرهیزکاران از بهشتهای مقیم و سراهای دایم که در آنجا درآیند و باشند جاوید و همیشه
و بوستانهایی که در زیر درختان آن جویهای آب روان باشند آنجا نجد دل ایشان
خواهد کذلک یجزی الله همچنین جزا دهد خدای تعالی پرهیزکاران را
آنکه صفت پرهیزکاران کرد و گفت آنانکه فرشتگان جان ایشان بردارند
و ایشان خوش دل و راضی باشند و پاک از کفر و معاصی فرشتگان ایشان را گویند
سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن المنذر گفت چون جان مومن نزدیک رسد
و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست
خدای جل و تعالی ترا سلام میرساند ادخلوا الجنة ای بندگان خدای که در بهشت
شوید بدان کردار که شما کردید جزای کردار شما بهشت است

هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي امر ربك

كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله ولكن

كانوا انفسهم يظلمون فاصابهم سيئات ما عملوا

وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون

هيچ مى نكرند اين كافران و چشم مى دارند مكر آنكه فرشتكان ايشان بيايند از براى عذاب
يا براى قبض ارواح ايشان يا بر حسب آنچه اقتراح كرده بودند كه كفتند لولا انزل علينا
الملائكة ان كنتم من الصادقين ايشان منتظر اين اند امنتظر ان
كه امر خداى تعالى بيايد بهلاك ايشان و كفته اند كه مراد با امر قيامت چنانكه از اول
كفته شد كذلك همچنين كه ايشان مى كنند از شرك و كفر كردند آنانكه از پيش
ايشان بودند خداى ايشان را هلاك كرد و ستم بر ايشان نكرد ايشان بر نفس خود ظلم كردند
بترك نظر و نكر و كفران نعمت و اختيار كفر و ضلالت بر ايمان و هدايت فاصابهم
سيئات ما عملوا پس برسيد بديشان جزاى بدهاى آنچه كرده بودند از معاصى و فرود آمد بديشان جزاى
آنچه استهزا كرده بودند وقال الذين اشركوا لو شاء الله

ما عبدنا من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شيء

كذلك فعل الذين من قبلهم فهل على الرسل الا البلاغ المبين

ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت

فمنهم

فمنهم من هدى الله ومنهم من حقت عليه الضلالة فسيروا

في الارض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين

حق تعالى حكايت مى كند از مشركان انكار عجيب از ايشان مى كويند
كه مشركان كفتند كه بت پرستيدن ما و شرك ما بمشيت خداست اكر خداى تعالى نخواستى
ما بدون او هيچ چيزى را نمى پرستيديم نه ما و نه پدران ما و هيچ چيز را حرام نمى كرديم
از بحيره و سائبه و وصيله و حام حق تعالى كفت اين تحقيق كردند
آنانكه از پيش ايشان بودند بر پيغمبران آنچه بود از كذاردن پيغام كردند
و بديشان خبر رسانيدند و هويدا كارى ديكر نيست ولقد بعثنا يعنى كه
بفرستاديم در هر امتى و كروهى پيغمبرى از ايشان كه او را بشناختند و دانستند
و ايشان را فرمود تا كه بكويند امتان خود را كه خداى را پرستيد و از هر چه بدون
خداى پرستيد از آن بپرهيزيد و دور شويد بعضى از آن امتان آنان بودند كه
خداى ايشان را هدايت داد بالطاف و تمكين و مقربات و مسهلات تا ايمان
آوردند و اختيار طاعت كردند و مستحق ثواب شدند و بعضى از آنان بودند
كه بكفر اصرار كردند تا عذاب بر ايشان واجب شد بسبب ضلالت و كمراهى ايشان
براى حاضران همه سير كنيد و در زمين بكرديد و ببينيد كه عاقبت آنانكه
پيغمبران را تكذيب كردند چكونه بود و هلاك كشتن چكونه آمد

ان تحرص على هداهم فان الله لا يهدي من يضل وما لهم

من ناصرين واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من

يموت بلى وعدا عليه حقا ولكن اكثر الناس لا يعلمون

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا

أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ

أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ   حق سبحانه وتعالی ذکر هنا دوش کرد

حرص رسول بر ایمان ایشان و گفت که ای محمد اگرچه تو حریص باشی بر ایمان آوردن

قریش و هدایت ایشان تو خبیث همان که خدای هدایت نکند یعنی لطف

نکند بر کسی که خذلان کرده یعنی از الطاف که او منان کرده با کافران

نکند از انجا که دانند که ایشان از لطف نباشد که تا خود را نمایان که بحکم ضلالت ایشان

کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد که عذاب خدا را دفع کنند

انکه گفت واقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت سبب نزول این آیت آن بود

که مردی مسلمان از مردی مشرک وامی بود با هم گفت وگوی کردند مسلمان گفت بدان

خدای که مردم را پس از مرگ زنده کرداند که چنین وچنین کنم مشرک چون این سخن

بشنید گفت یعنی تو امید داری که کسی پس از مرگ زنده خواهد شدن انگه

سوگند مغلظه خورد بخدای که هیچ مرده زنده نشود و خدای تعالی این آیت فرستاد

و گفت سوگند خوردند بخدای غایت سوگند ایشان که خدای بر نینگیزد و

زنده نکند کسی را که بمیرد حق تعالی آن سخن ایشان رد کرد و گفت آری برانگیزد و زنده

کند این وعده که خدای کرده است وعده درست و راست است که آن

مقتضی حکمت است و ناکرده از وعده و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند که آن

وعده واجب است و خدای در خبر است که خدای تعالی میفرماید که کذبنی ابن آدم

ولم یکن له ان یکذبنی وشتمنی ولم ینبغ له ان یشتمنی فرزند آدم مرا دروغ زن

داشت و روا نباشد که مرا دروغ زن دارد و مرا دشنام داد و سزد او را که مرا دشنام دهد

اما تکذیب او مرا آنست که اتخذ الله ولدا خدای فرزند گرفت واقسموا

بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت لیبین لهم خدای تعالی مرده کان را زنده

کنند تا باز کنند

کنند تا باز کنند و پیدا کند بر ایشان آنچه در آن خلاف می کنند و تا کافران بدانند

که انجه گفتند که خدای مرده را زنده نکند دروغ گفتند انما قولنا لشیء

ما چون خواهیم که چیزی کنیم از زنده کردانیدن مردکان و غیر آن بر ما دشوار نباشد

و بر طریق مثل و تشبیه بیش از آن نباشد که گوید که کن بباشد آن چیز بباشد

و ممتنع نکرده و وجود آن چیز نزدیک باشد بحق چون وجود ماموری بود

نزدیک آنکه فرمایند فرمان بردار مطیع را فرماید آنجا قول امر نیست بر حقیقت که

این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جواب کسی را گوید که اندوه پرور نباشد

یا معدوم را در حال عدم گوید کن یا در حال وجود گوید موجود را گفتن

که بباش وجهی ندارد و اگر معدوم را شد خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ   الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى

رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ   و آنانکه هجرت کردند در راه خدای و از مکه

با مدینه آمدند و هجرت مفارقت است و در شرع مخصوص است برفتن از مکه

با مدینه و از بهر آنکه رسول گفت لا هجرة بعد الفتح و آنانکه هجرت کردند

از پس آنکه بر ایشان ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل بن

سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایشان را عذاب کردند بمکه بگذاشتند

و با مدینه آمدند خدای تعالی گفت ما ایشان را هم جای دهیم نیکو در دنیا

و هم اینان مردی که مهاجران است در آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است اگر

دانستندی که هجرت چند و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی

آنگه صفت ایشان کرد و گفت آنانکه صبر کردند بر عذاب کافران

و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجات و رستگاری از

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا

أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنزَلْنَا

إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان گفتند که خدای ازان بزرگتر است که رسول او آدمی باشد اگر رسول با فرستد الا فرشته نفرستد حق تعالی این آیت فرستاد وگفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی بایشان فرستاده می‌شد یعنی هر پیغمبری که فرستادیم از جنس بشر فرستادیم و اگر نمی‌دانید بپرسید از اهل ذکر علم است با اخبار امتان گذشته از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود که اهل ذکر ماییم از ما پرسید اگر نمی‌دانید بالبینات والزبر یعنی نفرستادیم از پیش الا مردانی با پیغمبری و رسالت با حجتهای روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و بتو فرستادیم قرآن را تا بیان کنی برای مردمان آنچه فروفرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی که در قرآنست و تا باشد که اندیشه کنند و بیاسند

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ

أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ

لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

آیا ایمن شدند آنانکه بدی کردند و بدیها اندیشیدند در حق رسول خدای و مومنان

و آنان

کافران که ناکافران بودند که در مکه ساکن بودند ایمن شدند ازانکه خدای ایشانرا فرو برد در زمین چنانکه قارون را بزمین فرو برد و یا عذاب ایشان آید از انجا که ایشان نمی‌دانند و ازان خبر ندارند یا ایمن شدند ازانکه بگیرد ایشانرا در عبور کردن و آمد شد ایشان در راهها و سفرها در شب و روز و ایشان خدایرا عاجز نتوانند کرد و بروی سبقت نتوانند گرفت یا نمی‌ترسند ایشان که بگیرد ایشانرا خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که بما هم عذاب رسد و گفته‌اند که مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص کردن چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند آنگه گفت خدای شما مهربانست و مهربانست بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند و راه حق باز یابند

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ

مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ

سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَخَافُونَ

رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند آنچه خدای تعالی بیافرید آنرا از چیزی که آنرا سایه است انداخته و عبوری میکند و میگردد سایهای ایشان از جانب راست و از جانب چپ برای آنکه چون آفتاب برآید سایه چیزها بدست راست بیفتد و چون زوال آفتاب باشد سایه آن چیزها از جانب دست چپ شود و مراد همین جمع است از برای آن شمائل گفت سجدا لله سجده کنندگان خدایرا و خواری و فروتنی نمایند و برزمین مذلت و خاک و خواری افتاده میل سایه را بسیل تشبیه سایه خوانده است ولله یسجد خدایرا

سجده کنند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبندها و جانوران که هست
و فرشتگان سجده می کنند و تخصیص ایشان بذکر برای آن کرد که عابدترین خلقان
ایشانند و شاید که مراد فرشتگان زمین باشند و سجود مکلفان طاعت و عبادت ایشانست
و سجود غیر مکلفان اعتبار انقیاد ایشانست ارادت خدا را و عدم امتناع ایشان
وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و این فرشتگان گردن کشی نکنند و سر از فرمان
خدای خود بیرون نبرند و از خدای ترسند و آنچه ایشان را فرمایند بجای آورند
هیچ نافرمانی نکنند وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا

إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ

تَتَّقُونَ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ

فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ

مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ حق سبحانه و تعالی بندگان خود را تجدید فرمود
و از شرک نهی کرده گفت لَا تَتَّخِذُوا خدا را دو مگیرید بعدد که
خدای دو باشد یعنی اثنین برای تأکید گفت که اگر نه تأکیدی
نفی گمان افتادی که اثبات الهیت کرده است نه اثبات وحدانیت آنکه الهیت
بر یکی قصر کرد گفت انما هو اله واحد بحقیقت که خدای یکیست فارهبون دو را
خدای نیست فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید و از غیر من مترسید

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و او راست آنچه در آسمانها و زمین است و دین که اسلام و شرع بعثت او را
ثابت و دایم و دین که جزا داد نست او راست واجب لازم بعضی گفتند که
دین طاعت است یعنی او را رسد که طاعت او دارند ایمان و از او ترسند یا شما را غیر او
می رسید که چه شما را از نعمتها نعمتها از خداست چه منعم بر حقیقت اوست و
نعمت همه موجودات موقوفست بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت
و نفرت و کمال عقل است ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس اگر رنجی و شفقتی بشما رسد
با او گریزید و پناه با او دهید و او را خوانید بزاری پس آنکه این رنج
بلا از شما دفع کند و باز برد و همه ناگاه گروهی از شما بخدای خود شرک آرند
و با سر کفر روند آنکه گفت لِيَكْفُرُوا اگر کافر شوند و کفران ورزند نعمت بدان
که ما ایشان را دادیم پس تمتع و برخورداری گیرند که زود بود که بدانند که سرانجام
و عاقبت کار ایشان چه خواهد بود وَيَجْعَلُونَ لِمَا

لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ

تَفْتَرُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

و این کافران از آنچه ما ایشان را داده ایم و روزی کرده نصیبی می دهند
و حظی پدید می کنند مر آن چیزی را که نمی دانند که ایشان مستحق اند
از بتان چه در ایشان خیری و شری و نفعی و ضری نیست آنکه قسم یاد کرده
و سوگند خورد و گفت بخدای که از شما بپرسند از آنچه شما افترا می کنید
و آن چنان بود که ایشان را نصیبی کردندی از کشت و گاو و گوسفند و زرع خویش می کردند

که این خدا فرمود است خدای تعالی بر ایشان رد و گفت ما جعل الله من بحیرة
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام آنکه خبر داد از آن حال که مشرکان گفتند
و اعتقاد بدان کردند و گفت یجعلون لله البنات و خدای را دختران
پدید کردند و گفتند که فرشتگان دختران خدا اند سبحانه و تعالی پاک و
منزه و دور از آنچه گفتند اما ایشان که خدای را دختر دانند آنکه
بر سبیل تعجب گفت خدای را دختران اند و ایشان را آنچه آرزو خواهند
از پسران و اذا بشر و چون یکی از ایشان بشارت دهد بدختری که او را باشد روی او
از غم سیاه گردد و پر از خشم شود و دل تنگ گردد چنانکه دم نتوانند زد
و نفس بر نتوانند آورد   یتواری من القوم من سوء ما بشر

به أیمسکه علی هون أم یدسه فی التراب ألا ساء ما یحکمون   للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء

ولله المثل الأعلی وهو العزیز الحکیم   [illegible]

از بسیاری شادیست که و بیاد او باشد از آمدن دختر و اندیشه کند از کار دختر
تا با وی چه کند و از دو کار یکدام کند ایمسکه علی هون او را نگه دارد
با مذلت و خواری یا در زیر خاک پنهان کند یا زنده در گور کند ای بجنگی که
ایشان می کنند که دختر بخدای حواله می کنند و پسر بخود و چون ایشان را دختر
می آید زنده در گور می کنند این در جاهلیت بود و چون اسلام آمد خدای تعالی
این معنی را باز فرستاد و نهی کرد و رسول صلی الله علیه و سلم برین تهدید کرد و
فرزدق را جد بود نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختری آمد است چیزی
هدیه فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکنند آنکه گفت للذین لا یؤمنون
کافران را که برای باز پسین باز نگارند مثل بدست یعنی صفتی بدست و آن حاجت
و شهوت آنکه فرزند نرینه باشد و یا مادینه اگر مادینه باشد بکشند از ترس

درویشی

درویشی و آنکه کسی کفو نباشد و رغبت کند رسول صلی الله علیه و سلم گفت
ان اکبر الکبائر ان تجعل لله ندا وهو خلقک ثم تقتل ولدک خشیة ان
یاکل معک ثم ان تزنی بحلیلة جارک بزرگترین گناههای کبیره آنست که خدا را
همتایی پدید کند و او آفریدگار تست و آفریدگار خود را چگونه توان گفت
که همتایی هست و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد
یا آنکه با زن همسایه خود زنا کنی بزرگترین گناهان اینست آنکه گفت
ولله المثل الاعلی و خدای راست صفت عالی تر که او را صفت الهیت است و استغنا
از زن و فرزند و خدای است عزیز بی همتا و محکم کار   ولو یؤاخذ الله

الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم

الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون

ویجعلون لله ما یکرهون وتصف السنتهم الکذب

ان لهم الحسنی لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون

و اگر نه آنستی که خدای تعالی مردمان را بگرفتی و مواخذه کردی بسبب ظلمی و معصیتی که
می کنند بر روی زمین هیچ رونده و جنبنده نگذاشتی که همه را هلاک کردی بشومی ظلم
ظالمان و معصیت عاصیان و لکن بفضل و کرم خود تاخیر می کند و مهلت می دهد
تا بوقت نامزد کرده و آن منتهای آجال و اعمار ایشان است و چون وقت آید هیچ تاخیر رود
و مهلت باز برندارند و پیش نهادند و یجعلون لله و می کنند خدای را آنچه
کراهت می دارند از دختران یعنی آنچه بخود نمی پسندند بخدا حواله می کنند و تصف
السنتهم الکذب و زبانهای ایشان صفت دروغ می کنند یعنی دروغ می گویند

و از ایشان که گفتند که اگر این که محمد می گوید راست است ما را بهشت باشد و گفته اند
مراد اینست که گفتند ایشان که ما را پسرانند و خدای را دختران چون ایشان
با خود تقدیر کردند که بهشت ما راست خدای گفت حقا که ایشان را دوزخ است
و ایشان شتابندگان بدوزخ روند ابن عباس گفت منسیون ایشان را در دوزخ فراموش کنند
و گفتند مفرطون الی النار ایشان را پیش رو دارند پس از همه بدوزخ شوند

تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم ولهم عذاب الیم وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لآیة لقوم یسمعون

بخدای که ما فرستادیم پیغمبران که پیش از تو بودند و شیطان اعمال ایشان را آراسته کرد
تا بدان اصرار کردند و بر پیغمبران ایمان نیاوردند امروز شیطان ولی ایشانست
و ستود کار ایشان آنچه پیغمبر ما بیان می کنند و مراد بدین مشرکان قریش اند
و ایشان راست عذابی دردناک در آخرت و ما انزلنا و نفرستادیم بر تو کتاب یعنی قرآن
الا برای آنکه روشن گردانی و بیان کنی ایشان را آنچه در وی خلاف کرده اند
از حشر و نشر و دین و احکام و حلال و حرام و تا هدایتی باشد و رحمتی گروهی را
والله انزل و خدای فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و زنده گردانید بدو زمین را
پس از آنکه مرده بود یعنی خشک بی نبات بدرستی که درین نعمت آیتست که باز گردد

آیاتی و علامتی هست گروهی را که بشنوند و اندیشه کنند و تفکر نمایند

وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لآیة لقوم یعقلون

حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بندگان را
تا نعمت وی یاد آورند و شکر نعمت وی گویند تا از نعمت باز یابند و زیاده گردد
تا در آن نظر و اندیشه کنند و از او اعتبار گیرند گفت شما را در چهارپایان از شتر و گاو
و گوسفند عبرتی و دلالتی هست بر کمال القدرت وی چنانکه از میان سرگین
و شکنبه و خون شیری می آفریند و از میان آن بیرون می آورد چنانکه خون
شیر را رنگین نمی گرداند و سرگین بوی و طعم او بیرون نمی برد بقدرت
خود بیان ایشان نگاه می دارد و با یکدیگر آمیخته نمی گرداند چنانکه گفت
نسقیکم می دهیم شما را آنچه در شکم هر یکی ازین چهارپایانست از میان سرگین
شکنبه و خون شیر پاکیزه و خالص گوارنده می دهیم شما را تا نسند کان را که نه بوی
سرگین دارد و نه رنگ خون عبدالله عباس گفت چهارپای چون علف خورد
و در شکنبه او قرار گیرد سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان
پس حق تعالی جگر را بر آن مسلط گردانید تا این هر سه را قسمت کند
خون را برگها و شیر را به پستان و سرگین را در شکنبه رها کند ومن ثمرات
النخیل می دهیم شما را از میوه درختان خرما و انگور و می گیرید و می سازید
از آنچه ازین درختان حاصل می شود سکرا آنچه مستی کند
یعنی خمر ورزقا حسنا و روزی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب

قال ابی عبدالله روایت کرده که شکر نبید خمر است گفت که رسول صلوات الله علیه
گفته است که خمر از پنج بود که از انگور کیرند و شکر از خرما و تبع از انگبین
و مزر از جاورس و نبید از کشمش که رسول نهی می کنم شما را از هر چه مستی آرد
ابو عبید گفت شکر طعم باشد ان فی ذلک لایة بدرستی که درین آیتی هست که
کو هی عاقلانرا وَاَوحىٰ رَبُّكَ اِلَى النَّحلِ اَنِ اتَّخِذِى

مِنَ الجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعرِشُونَ ثُمَّ كُلِى

مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخرُجُ مِن بُطُونِهَا

شَرَابٌ مُختَلِفٌ اَلوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَاٰيَةً

لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللّٰهُ خَلَقَكُم ثُمَّ يَتَوَفّٰكُم

وَمِنكُم مَن يُرَدُّ اِلىٰ اَرذَلِ العُمُرِ لِكَيلَا يَعلَمَ

بَعدَ عِلمٍ شَيئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ خدای تعالی محمد وحی کرد و الهام داد و زنبور
انگبین را از کوهها خانها سازید و جای کیرید و از درختان انجه بر افراشتند
نهند یعنی کرد و انکه دیوار بود و الهام داد که بخورید از هر میوه که خواهی انگبیز
خوشبوی و خوش طعم و چون خورده باشید بروید راهها خدای خود و آن راهها
که ترا الهام کرده است و تعلیم داده در عمل انگبین باید در راهها که خدای
نموده است تا خانهای تو بسیار انکه از میوها خورده و شکوفها بر گرفته باشی
که راه بر تو سخت نباید و دشوار و گمراه نشوی بر تو آسان باشد معلوم کرده
راه یا برو در حالی که مطیع و منقاد باشی مر آنرا که ترا فرموده اند انکه گفته

یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه از شکم او بیرون می اید شرابی گوناگون
از سپید و سرخ و زرد و در وی شفا است مر دمانرا در خبر است که مردی بنزدیک رسول آمد
گفت یا رسول الله برادر مرا از درد شکم می نالد گفت برو انگبین ده وی را
داد او را انگبین داد باز آمد و گفت یا رسول الله برادر مرا انگبین دادم سودش
نداشت گفت برو انگبین ده صدق الله و کذب بطن اخیک خدای راست گفت و شکم او
دروغ برفت و انگبین داد شفا یافت عبدالله عباس گفت العسل شفاء لکل داء
والقرآن شفاء لما فی الصدور عسل شفا و درد است و قرآن دارو دلهاست
یعنی از شک و شبهه هم او گفت علیکم بالشفائین القرآن والعسل
ان فی ذلک لایة بدرستی که درین که گفته شد نشانی و دلالتی هست گروهی را که تفکر
و اندیشه کنند آنکه گفت والله خلقکم خدای بیافرید شما را
پس وفات دهد و جان برآرد بعضی را بطفولیت و بعضی را به پیری و بعضی
نگذارد تا او را به ترین عمری و آن غایت پیری است که خرف و فرتوت شود
و بعضی گفته اند هفتاد و پنج سال باشد صبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علی
علیه السلم روایت کرد که هفتاد و پنج سال باشد لکیلا یعلم تا باز بهمان
حالت شود که اول بوده باشد و ذکر و حفظ و عقلش نماند و ابن کلابی
عاقبت است یعنی عاقبت جان شود که بعد از دانش هیچ نداند عقیبت و خدای
توانا و دانا است وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعضَكُم عَلىٰ بَعضٍ

فِى الرِّزقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّى رِزقِهِم عَلىٰ مَا مَلَكَت

اَيمَانُهُم فَهُم فِيهِ سَوَاءٌ اَفَبِنِعمَةِ اللّٰهِ يَجحَدُونَ

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِن اَنفُسِكُم اَزوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم

مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ

حق تعالی میان تفاوت در ارزاق بندگان کرده است بحسب مصالح ایشان آنرا که روزی
فراخ است با آنکه صلاح او در آنست چنانکه فرمود ولو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض ولکن ینزل بقدر ما یشاء می گوید که
خدای تعالی تفضیل نهاد بعضی از شما بر بعضی در رزق و روزی یکی را اکثر داد و
دیگری را کمتر پس آنانرا که بیشتر داده است نمی کنند بر بندگان و ممالیک خویش آنچه داده است
از روزی ایشان تا ممالیک و زیردستان ایشان در آن با ایشان برابر شوند
این روا نمی دارند چگونه روا می دارند اصنام و طاغوت را در عبادت خدای
برابر داشتن و گفته اند که مراد توبیخ و سرزنش خواجگان است و آن آنست که ایشان را
خواسته است که آنچه فاضل است از ایشان بممالیک و زیردستان خود دهند تا در آن
ایشان با هم یکسان باشند چنانکه از رسول صلوات الله علیه روایت کرده اند
که او گفت اما انهم اخوانکم فاکسوهم مما تلبسون واطعموهم
مما تطعمون ایشان برادران شما اند از آنچه می پوشید ایشان را بپوشانید و از آنچه
خود میخورید ایشانرا بخورانید صحابه چون این سخن شنیدند ازار و رداء بندگان خود
چون ازار و ردای خود کردند حق تعالی فرمود فما الذین فضلوا برادی آنانکه
ایشانرا از مال تفضیل داده اند رزق و روزی خویش با بندگان رد نکردند
تا ایشان در آن یکسان باشند آنگه فرمود که می ایشان نعمت خدای را انکار می کنند
و عبد الله عباس گفت این آیت در باب ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح بن الله
حق تعالی این آیت فرستاد و بر سبیل مثل که ایشان این در عبادت شریک روا می دارند
و با خود در روزی شریک روا نمی دارند چنانکه در آیتی دیگر گفت ضرب لکم
مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم

فانتم

فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای بکرد و بیافرید برای شما از نفس شما
زنانی تا جفت شما باشند و شما را از آن پسران و نوادگان باشند و برای آن تخصیص
پسران کرد که ایشان پسران را دوست تر داشتندی بوده اند و گفته اند حفده دامادان اند
ورزقکم و شما را روزی داد از طعامهای پاکیزه و حلال و خوش افبالباطل که بتان
و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خدای که رسول و اسلام و قرآن است کافر می شوند
و گفته اند مراد بباطل شیاطین است که ایشان را بحیره و سائبه و وصیله فرمودند
و بنعمة الله مباحات است که خدای تعالی مباح کرد وَيَعْبُدُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ

لَا تَعْلَمُونَ می پرستند بدون خدای آنرا که مالک نشود و نتوانند ایشان را روزی دادن
هیچ روزی نتوانستند داد ایشان را و نتوانند نه اندک و نه بسیار پس مر خدای را مثل مزنید
و مانند میاورید و بدو مانند مکنید که خدای داند آنچه شما می کنید
بر آن از خواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از آن سبب نظر و اندیشه می کنید

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا

رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ خدای مثل زد و داستانی پیدا کرد
به بنده درم خرید که او قادر نباشد بر هیچ چیز از آنکه بسیار مالک خود
نباشد و مالک تصرفات خویش و با کسی که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو

وانرا نفقه می کنند در سر و جهرا آشکارا و نهان آن بنده بی مال را با ین آزاد یکی هرگز یکسان باشند یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند میان بت سنگین و میان خدای تعالی چگونه در عبادت یکسان باشند چون حجت بر ایشان ثابت شد گفت الحمد لله شکر و سپاس خدای راست آنکه گفت نه له بیشتر ایشان نمی دانند از آنکه تفکر نکنند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ

أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنکه مثلی دیگر زد گفت خدای تعالی مثل زد بدو مرد یکی گنگ که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجز و بد دل باشد که و بال و گران باشد بر مولی خویش هر کجا که وی را فرستد از او هیچ خیر و نیکویی نیارد از بی مبری و سخن خود دیگری را که او زبان آور و فصیح باشد کافی در کارها و بینا و رشید در مصالح دنیا و آخرت هل یستوون هیچ یکسان باشند آن گنگ عاجز زبان و آنکه او عالم و دانا بود و عدل کند و بر عدل باشد و مردمان را بعدل فرماید و بر راه راست باشد و این مثلی است که خدای زد اصنام را بی حیات و بی قدرت و علم را با خود که قادر و عالم است و حی است و عالی بر کمال و گفتند که مثل مومن و کافر است عطا گفت ابی بن خلف آمد و حمزة بن عبد المطلب آنکه گفت ولله غیب السموات والارض

وخدای راست علم آسمانها و زمینها و کار قیامت سر عت بنستا الا چنانکه یکی از شما چشم بر هم زند یا نزدیکتر و زودتر از این باشد که قیامت بر خیزد و مردگان را زنده کرداند و بیا بگه مراد این بود که کار قیامت نزد یک خدای عز و جل چنان بود که یکی چشم بر هم زند و اگر چه دور و کار دراز باشد نسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیزی قادر و توانا است تواند که در معنا آنکه چشم بهم زند قیامت ظاهر کرداند

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ يَرَوْا

إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ خدای تعالی شما را بیرون آورد شما را از شکم مادران شما که هیچ چیز نمی دانستید برای آنکه شما را در شکم مادر هیچ علم و عقل نبود تا حق منعم که شما را در شکم مادران بیافرید خدای تعالی شما را گوش داد و چشم داد تا بشنوید و ببینید و دل داد تا بدانید تا شکر نعمت خدای بجای آورید یا نکه تنبیه و موعظه بر نظر کردن و گفت که آیا نمی نگرند به مرغان مسخر در میان آسمان و زمین می پرند ایشان را در میان هوا نگاه ندارد الا خدای که قادر است بر امثال ایشان و آنکه ایشان را آلتی داد که در میان هوا بایستند به معنی که این دلالتی است تا در پریدن مرغان در هوا بر کمال قدرت کند نیکان قومی را که بخدای ایمان آورند وَاللَّهُ

جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ

جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ

وخدای کرد برای شما مسکنی که در وی نشینید در حضر از چوب و خشت و سنگ که
و غیران و از پوست چهارپایان خانها کرد شما را سبک یعنی خیمه و خرگاه از پوست شتر
روز سفر کردن را و روز اقامت کردن و ساختن که بر شما سبک باشد بردن آن
با خود هر جا که روید و بساز سرای یا سرایی دیگر نقل توانید کردن و بکرد از برای شما از پشم
گوسفند و موی بز و پشم شتر قماش و متاعی که از آن تمتع گیرید تا روزگاری یعنی یا مرجات
یا بوقت وفات که گفته اند تا آن وقت که کهنه شود و از کار بیفتد

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ [الحر وسرابيل تقيكم] بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ

عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

خدای تعالی بکرد برای شما از آنچه بیافرید از بناها و درختان و آنچه در بیابانها
آن نشینید و خود را از سرما و گرما نگاه دارید و از کوهها پوششها کرد
که در زیر آن از سرما و گرما پوشیده گردید و بکرد برای شما از پنبه و کتان
و غیران پیراهنها که شما را نگاه دارد از سرما و گرما و پیراهنهای دیگر که
نگاه دارد شما را از کارزار از زره و جوشن که تیر و تیغ و نیزه را دفع کنند
خدای تعالی این بر حسب عادت زندگانی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرا
نشین باشند در گرما سرشان را سایبانها باید از خیمه و غیران بعضی

در کوهستان

در کوهستان نشینند در سرد سیر و ایشان را خانها از چوب و گل و غارها و سنبها
باید تا آفت سرما نرسد متی باید و بعضی همیشه در کارزار باشند ایشان را لباس
باید که دفع تیر کنند حق تعالی یاد کرد این همه نعمت کرد نعمت خود را
بر شما تا برخوردار شوید و تا بود که شما نظر کنید در این نعمتها به منعم خود ایمان آرید
و گردن نهید فرمان او را فان تولوا پس اگر برگردند از تو ای محمد و از فرمان تو
کشند بر تو هیچ تاوانی نیست تو رسولی بر تو رسانیدن هویداست پیغام مرا
آنکه گفت یعرفون می شناسند و می دانند نعمت خدای که ذکر آن کرده شد
آنجا که اعتراف می آورند که این همه از خداست و آنکه انکار می کنند
آنجا که غیر خدا را می پرستند سدی گفته مراد این نعمت رسولست که او را
می شناسند و بدو ایمان نمی آورند و بیشترینه ایشان کافرانند مجاهد گفت
مراد این نعمتهاست که در این سوره بشمرد و ایشان انکار کردند
و گفتند این خود داراست بعضی موروث و بعضی مکتسب

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ

عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا

شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا

نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

یاد کن ای محمد روزی که ما بر انگیزیم از هر امتی گواهی یعنی پیغمبر و امام از امت را تا گواهی دهد
کفر و ایمان ایشان بس ایشان را دستوری ندهند یعنی آن کافران را تا عذری خواهند
یعنی ایشان را هیچ عذری نباشد تا عذر خواهند و لا هم یستعتبون
و از ایشان طلب رضا و خشنودی خدا نکنند نگویند ایشان را که رضای خدای خود
حاصل کنید برای آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و این دلیلست بر بطلان مذهب
نجار او کفت که در قیامت خلقان را تکلیف باشد انکه کفت و اذا رای
الذین ظلموا العذاب چون بینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدا را یعنی دوزخ را
ببینند پس آنانکه خبر شنیده باشند عذاب ایشان سبک نکنند
و ایشان را هیچ زمان و مهلت ندهند چون بینند مشرکان که بت پرستان اند ایشان را که خود را
یعنی بتان را که عبادت ایشان کرده باشند گویند بار خدایا این اند انباز ان ما اند که بعبادت
تو ما ایشان را خواندیم و بیرون نوبت پرستیدیم ایشان را و معبودان جواب دهند
و خدای تعالی ایشان را بسخن در آرد تا گویند شما دروغ می گویید ما شما را دعوت نکردیم
و با عبادت خود نخواندیم و القوا الی الله و بیندازند ایشان کافران بخدای استسلام
و کردن نهادن یعنی مطیع و منقاد شوند بعد از انکه در دنیا انکار
و مطیع نبودند چه آن روز علم ضروری شود و چیزها عیان کردد و کم شود از ایشان
انچه در دنیا افترا می کردند از دعوی کردن خدایی بتان امید شفاعت از بتان

الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ

بِمَا کَانُوا یُفْسِدُونَ وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیدًا

عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِکَ شَهِیدًا عَلَی هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا

عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِکُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ

انانکه

آنانکه کافر شدند و مردمان را از راه شرع و طریق ایمان منع کردند ایشان را عذاب بر عذاب
بیفزاییم و دوزخ بر دوزخ نهیم و عذابی برای آنکه کافر بودند و دیگری برای آنکه دیگران را
از اسلام بکردانیدند و منع کردند سعید جبیر کفت این عذاب
الافاعی و کژدمهای باشند و کیسه ایشان چند شتری باشد که زخم که بزنند
حمل سالها دران باقی ماند این عذاب ایشان را بسبب آن کردند که فساد از ایشان واقع شد
و این فساد آن بود که مردم را از ایمان و اسلام منع کردند آنکه کفت و یوم نبعث
من کل امة شهیدا و یاد کن ای محمد آن روز که برانگیزانیم در هر
گواهی بر ایشان که گواهی دهند و ترا بیاریم تا بر ایشان گواه باشی و گواهی دهند
آنچه کرده باشند و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم
به بیان هر چیز و تمام جمله کارهای دینی را هیچ نباشد تا قرآن بیان آن کرده باشد
یا بنص یا بدلیل یا سواد کرده باشند بیان آن کسانی که موجب علم باشد بیان آن
از پیغمبر خدای و امامان معصوم و اجماع است و هدی یعنی بیانی و هدایتی
و رحمتی است از خدا و بشارتی مسلمانان را که خدای را کردن نهند

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِیتَاءِ ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

خدای تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و انصاف و راستی و نیکویی کردن
والبی از عبدالله عباس روایت کرد که عدل اینجا توحید است و احسان ادای فرایض
و روایتی دیگر عدل کفتن لا اله الا الله است و احسان و اخلاص بجای آوردن
و کفته اند العدل الانصاف والاحسان فی الافعال آنکه در فعل عادل
باشی و در قول انصاف و میفرماید باعطا دادن خویشان و نیکویی کردن
با ایشان و باز میدارد از زشتی گناه و ناشایست و ستمکاری کردن و بی سامانی

ابن عباس گفت مراد بفحشا زنا است و بمنکر انچه در شریعت انکار انرا شناسند
و بغی کبر و ظلم است یعظکم پندی دهد شما را تا باشد که شما پند گیرید
شهر بن حوشب گوید که از عبدالله عباس شنیدم که روزی رسول صلوات الله علیه
در سایهٔ کعبه نشسته بود عثمان بن مظعون برو بگذشت و هنوز ایمان
نیاورده بود رسول صلوات الله علیه گفت بیا و بنشین بیامد و در برابر رسول بنشست
و با وی حدیث می کرد رسول صلوات الله علیه چشم در آسمان برد و وی می نگریست
و چشم بتدریج فرود می آورد و وی می نگریست تا جانب دست راست نگاه کرد
آن جانب بنگرید همچون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر می جنباند چون کسی
که چیزی را استفهم باشد انگه چشم در آسمان برد چون کسی که از پی چیزی نگرد
ساعتی نیک انگه روی با من کرد و راست بنشست عثمان مظعون گفت ای محمد من
من با تو بسیار نشسته ام هرگز ندیده ام که چنین کردی این چه بود رسول
صلوات الله علیه گفت جبریل امد بمن و وحی آورد از خدای تعالی گفت چه پیغام
آورد گفت این آیت که إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ الی آخر آیه
عثمان مظعون گفت از آن روز ایمان در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست
داشتم امر بعدل از سبیل وجوب است و امر باحسان از سبیل ندب و در تفسیر اهل البیت
که مراد بذی القربی اهل بیت رسول است و ایتا دادن خمس است ایشانرا که گفت فان لله
خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته اند فحشا معصیتی بود که ظاهر بود
بدیگران نا برایشان واجب بود که آن نهی کنند وَأَوْفُوا

بِعَهْدِ اللهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

خدای تعالی امر کرد و گفت وفا کنید این عهدی که با خدای کرده اید

چون

چون عهدی کرده اید با خدای آن عهد وفا کنید و خلاف آن مکنید و سوگندها
مشکنید بعد از آنکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت
سوگند الا وقتی که نذر کرده باشید بمعصیت انگه وفای آن واجب نباشد
بلکه خلاف آن لازم بود وقد جعلتم الله و حال آنست که شما خدای را بر خود
کفیل و پایندان کرده اید و باز وفا کنید یعنی بعد از آنکه گفته اند
که این در حق آن زنان آمد که با رسول صلوات الله علیه بیعت کردند و خدای
ایشانرا گفت که وفا کنید وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي

نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ

دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى

مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

مباشید چون آن زن که ریسمان خود تا باز داد بران که محکم کرده بود
و توی کرده آیند کلبی و مقاتل گفتند این زنی بود که بخرد از قریش
او را ریطه بنت عمرو گفتندی دوکی ساخته بود بمقدار یک ارش و بادریسه بزرگ
در وی کرده و موی و پشم رشتی از بامداد تا نماز پیشین و چون نماز پیشین
بگزاردی تا انچه رشته بودی او و پرستاران او تاب باز دادندی و این
عادت او بود خدای تعالی مثل زد آنانرا که عهد و سوگند بندند
و بشکنند تتخذون فرا می گیرند سوگندان خود را دخل و خیانتی
در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بر وجه افساد

و دخل سروا طن اند حق تعالی صفحه الایشان ذکر کرد که سوکند را بد
اقرار کنند ناکه خلاف ان در دل داد نده برزبان رانند از تکون
امة هی اربی من امة برای انکه کروهی افزون تر و بیشتر از کروهی باشند
خدای شما را بازین امتحان می کند که چون با جماعتی عهد کنند
جماعتی دیگر بیاید بهتر و بیشتر از ایشان دل شما مطالبه کند و کوید
کاشکی عهد ما با ایشان بودی و این ایت در حق جماعتی است که با مومنان عهد کرده بودند
چون قریش را دیدند که بیشتر بودند در عهد و پیمان خیانت کردند خدای تعالی کفت
انما یبلوکم الله خدای تعالی شما را بیازمود بسبب زیادتی و کثرت
قریش و اندکی مومنان تا بنکرد که بعهد خدای وفا خواهید کرد یا نه
انکه بر سبیل تهدید و وعید کفت خدای تعالی بیان کند برای شما روز قیامت
انچه در و خلاف می کنید وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ

أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ

وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَلَا تَتَّخِذُوٓا أَيْمَٰنَكُمْ

دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌۢ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوٓءَ

بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

واکر خدای خواستی قهر و قسر شما را همه یکدست و یک ملت کرده بودی
و همه را بایمان و اسلام قهر کردی و در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک حال
و یکسان بودندی چنانکه فرمود و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی
و لکن اضلال کند بخذلان یا بر طریق حکم بر ضلال یا بتسمیه

وعکس
بکمراهی یا از راه بهشت باز کرداند و هدایت کند و راه نماید بانواع الطاف
انرا که خواهد و لتسألن و هر اینه بپرسند شما را از انچه کرده باشید روز قیامت
انکه نهی کرد از سوکند خوردن و در سوکند خیانت کردن
و بدروغ سوکند خوردن و کفت لا تتخذوا فرا مکیرید و مکردانید
سوکندان خود را دخلی و خیانتی و مکری در میان شما چنانکه سوکند
با شما اعتماد کنند از مکر و غوایل شما این کرده اکه از سوکند را
خلاف کنند و عهد بشکنند و تزل قدم بعد ثبوتها برانکه بلغزد قدمی
از راه ایمان و طریق حق و بچشید بدی را و بکشید عذاب خدای را بسبب انکه
بکشتید و باز داشتید از راه خدا و دیکران را که داخل اسلام شوند و شما را عذابی
بزرک باشد و رنج عظیم یعنی سوکند بدروغ مخورید و در عهد خیانت
مکنید که در معصیت افتید و هلاک شوید از امام جعفر الصادق علیه السلم
روایت که این ایت در ولایت امیر المومنین علی علیه السلم و بیعت او چون رسول
صلی الله علیه وسلم ایشان را فرمود که سلام کنید بر علی علیه السلم بامیر المومنین سلام کنند
بامیر مومنان وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

إِنَّمَا عِندَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللّٰهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ

صَبَرُوٓا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مفروشید عهد خدای را و بدل مکنید بهای اندک از دنیا و حطام دنیا
و ریاست دنیا که متاع دنیا و ریاست او بقائی نباشد و برود و زایل شود
اندک است و انچه نزدیک خداست از ثواب کنید که ان بهتر است

شما را اگر بدانید که چه مقدار تفاوت است ثواب خدا بر این که شما اختیار کرده‌اید
از حطام دنیا آنکه خود بیان کرد و گفت آنچه نزدیک شما نیست شود و بگذرد
و دایر سد و آنچه نزدیک خداست از ثواب و نعیم بهشت باقی و جاوید ماند
و لنجزین الذین صبروا و او وعده کرد که جزا دهیم آن کسانی را که بعهد وفا کنند و صبر کنند و بیعت نشکنند مزد ایشان بایشان دهیم نیکوتر بهتر
و بهترین آنچه کرده باشند چه ثواب خدای بهر حال بهتر باشد و بیشتر
از عملهای ایشان — مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى

وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ — فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ

عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ — إِنَّمَا سُلْطَانُهُ

عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

هرکه عمل صالح کند که کردار نیک از مردان و زنان و او مؤمن باشد او را دایم زنده
و زندگانی دهیم خوش اما حیات طیبه گفت حیات طیبه حیات سعید حبیر
همی گفتند روزی حلال است برای آنکه مرد در دنیا و آخرت در راحت باشد
و از عقوبت و عذاب او ایمن باشد زید بن وهب گفت قناعت است و قال
حیان گفت العیش فی طاعة الله زندگانیست در طاعت خدای تعالی گفت
هرکه او ایمان آورد و عمل صالح کرد و اگرچه درویش باشد زندگانی و خوش باشد

وهرکه

وهرکه او فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش باشد و اگرچه توانگر باشد
مجاهد گفت مراد زندگانی بهشت است که زندگانی جز در بهشت خوش نباشد
و لنجزینهم و جزا دهیم ایشان را مزد ایشان آنچه نیکوتر کرده باشند
ابو صالح گفت سبب نزول این آیات بود که جماعتی جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر یکی گفتند که ما بهتر و فاضلتریم بر خدای تعالی این آیت
فرستاد من عمل صالحا من ذکر او انثی آنکه گفت فاذا قرأت القرآن
خطاب برسول است و هر یکی از امت وی گفت چون خواهی که قرآن خوانی
پناه با خدای ده از دیو رانده و لعنت کرده این بر سبیل ندبست بدلیل اجماع
جبیر بن مطعم گفت رسول را دیدم صلوات الله علیه که نماز می کرد گفت
الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم من نفخه و نفثه و همزه عبدالله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد
و نفث او شعر باشد و همز او دیوانگی آنکه خلاف کردند در وقت استعاذ
جهود علما گفتند پیش از قراءت باشد ابو هریره گفت پس از قراءت باشد
و این مذهب داود است تمسک بظاهر قرآن در نماز اهتد ایکفت تا در قراءت باشد پس از
قرآن و جز قرآن و لفظ استعاذه اینست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
اعوذ بالله حمزه متواتر اینست زر جیش گفت بر عبدالله مسعود خواندم
اعوذ بالله السمیع العلیم گفت چنین مگو چنین گو که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
چه من بر رسول خواندم و جبرئیل علیه السلام گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم
انه لیس له سلطان یعنی که او را دستان است که شیطان را هیچ قوتی و دستی
نباشد بر آنکه ایمان آورند و بر خدای خود توکل و اعتماد کردند
دست او و قوت او بر آنان باشد که بوی تولا کنند و دوستی نمایند و برای آنکه
خدای شرک آورند و بتها را با خدای انباز گیرند سفیان گفت او
کس را همی نتواند که در معصیت ملامت او جز وسوسه نباشد
وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى

وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ   وچون بدل كنيم ايتى را بجاى ايتى يعنى نسخ كنيم
ايتى بديكرى از روى قراءت يا از روى حكم وخداى عالمتر بود انا نزلت
بانچه فرو فرستد در هر وقتى آن فرستد كه مصلحت باشد وانچه در ايام كذشته
مصلحت بوده باشد ودر ايام اينده ومفسده آن در مستقبل رفع كنند
وباز نفرمايد قالوا انما انت كويند ايشان كافران كه نيستى تو الا افترا كننده
انچه مى كويى از خويش كويى دى بچيزى فرمودى وامروز بخلاف ان ميفرمايى
خداى تعالى بر ايشان رد كرد وكفت چنان نيست كه ايشان مى كويند وسبب
كفتن ايشان اين سخن را انست كه بيشترين ايشان نمى دانند كه اين قران كه
ونسخ احكام بفرمان خداست انكه فرمود كه بكواى محمد اين قران جبرئيل
آورده است از خداى تعالى بحق وصواب ايتى بعد از ايتى بر حسب مصالح تا ثابت
دارد مومنانرا انچه در قرانست از حجج وايات وبجاى ميارد ايشانرا
لطف وتوفيق وراه هدايتى ولطفى بشارتى باشد مسلمانانرا ببهشت

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي

يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ   إِنَّ الَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ

هُمُ الْكَاذِبُونَ   خداى تعالى رسول را صلوات الله عليه دلخوشى ميدهد
از انچه مشركان در حق او كفته اند كه اى محمد ما ميدانيم كه ايشان چه ميكويند
ترا كه محمد اين قران بشرى يعنى ادمى تعليم ميدهد وسبق ميامورد تا باين بشر كرا ميخواستند
ابن عباس كفت مردى بود در مكه نام او بلعم ترسا بود وعجمى زبان رسول
صلوات الله عليه اورا دعوت ميكرد او پيامد وچيزى مياموخت و وقتها
بنزديك او نشستى مشركان كفتند اين قران محمد ازين مى اموزد خداى تعالى اين ايت
فرستاد وفراكفت غلامى بود حويطب بن عبد العزى را عجمى ومسلمان شد بنزد
رسول صلوات الله عليه بسيار امدى وازوى قرآن اموختى قريش كفتند محمد اين
قران ازوى مى اموزد عبد الله بن مسلم حضرمى كفت ما را دو غلام بود از اهل عين
التمر يكى را يسار كفتندى ويكى را جبر وشمشيركر بودند در مكه توريت
وانجيل دانستندى وخواندندى ووقتها رسول بديشان بكذشتى وقرات
ايشان شنيدى مشركان كفتند از ايشان مى اموزد وكفتند سلمان
فارسى بوى مى اموزد خداى تعالى بر ايشان رد كرد وكفت زبان انكس كه بتعليم
قران بوى حواله مى كنند واضافت ميكنند عجمى است واين قرآن زبان عربى
وهويدا وروشن است لغت عرب است انكه حق تعالى خبر داد وكفت انانكه
بخداى ايمان ندارند خداى ايشانرا هدايت نكند يعنى لطف ننمايد ايشان
ان لطفى كه با مومنان كند چه اكر با ايشان كند ايشانرا لطف نباشد
با حكم كند بعد ايشان وايشانرا مهتدى نخوانند وبراه بهشت
ننمايد ايشانرا عذابى دردناك باشد انكه كفت انما يفترى الكذب الذين
لا يؤمنون بايات الله بحقيقت افترا انان كنند ودروغ انان كويند
كه بخداى ايمان ندارند ونه تو كه محمدى وايشان كه دروغ زنانند مومنان
از رسول صلوات الله عليه روايت كردند كه او كفت اياكم والكذب
فانه مجانب للايمان دور باشيد از دروغ كفتنى كه دروغ كفتن از ايمان
دورست   عبد الله بن جراد كفت رسول را صلى الله عليه وسلم كفتم مومن زنا كند

کفت باشد که کند کفتم دزدی کند کفت باشد که کند کفتم دروغ کوید
کفت انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله تا آخر

من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن

بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب

من الله ولهم عذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا الحیوة

الدنیا علی الآخرة وان الله لا یهدی القوم الکافرین

افترا و دروغ آنکسی کوید و کند که بخدای کافر شود بعد از آنکه ایمان آورده باشد
یعنی افترا مومنان نکنند کافران کنند آنکاه استثنا کرد از ایشان کسی را
که او را بر کفر داشتند عبدالله عباس کفت در باب عمار یاسر آمد که مشرکان مکه او را
بکرفتند و پدرش و مادرش را سمیه و صهیب و بلال را و خباب و سالم را و ایشان را
عذاب می کردند بانواع عذاب سمیه را در میان دو شتر ببستند و رسن از لیف تافته
و کس بر سر او زده بر سرش می زدند تا کور شد و می کفتند خدا یکیست
پیغمبر را یا سرهم در عذاب بکشتند و عمار چون چنان دید کفت با قوم خود
ما را نیز چنان کنید چنانکه مادر و پدر مرا بکشتند انچه [illegible]
باید در حق رسول بکنند او را رها دادند رسول را صلوات الله علیه خبر
دادند که عمار کافر شد کفت کلا ان عمارا ملئ ایمانا من قرنه الی قدمه
واختلط الایمان بلحمه ودمه. کفت عمار را از سر تا پای پر از ایمانست
با کوشت و خون او امتزاج داشته است عمار باز نزدیک رسول خدای آمد و کفت یا رسول الله
شرمسارم از کلمه که نه باختیار بلکه باکراه بر زبان من رفته است رسول صلوات الله علیه

چشم عمار می سترد و می کفت هیچ باک نیست اکر دیکربار بمثل این حال کرفتار شوی آنچه
از تو خواهند بکوی که بر تو هیچ جرمی نیست خدای تعالی در حق او آیت فرستاد الا من
اکره یعنی مکر کسی را که اکراه بر کفر داده اند و دل او با ایمان آرمیده باشد و لکن کسی که
سینه خود را بکفر بر کشاده که او را بارادت و اختیار خود کافر شود بعد و برا آنکه
خلاف شد خشم خدای باشد و خشم خدای ارادت عقاب بود و مستحق و در این آیت دلیلست که
کفر و ایمان تعلق بدل دارد و مر ایشانرا عذاب عظیم و ایشان آنکه باختیار کافر شوند عذابی بزرک باشد
و در این آیت فضیلت عمار است از آنکه کفت وقلبه مطمئن بالایمان و رسول
صلوات الله علیه کفت خالط الایمان لحمه ودمه و در خبر است که رسول صلوات الله علیه
بنای مسجد می کرد و صحابه را اکر یکی کرد و می کفت هر کسی که خشتی بر کیرد او را
چندین و چندین ثواب باشد هر یکی از صحابه می رفتند یک خشت می آوردند
عمار دو دو می آورد رسول صلوات الله علیه کفت چرا چنین می کنی [illegible] کفت
یا رسول الله یکی برای خود می آورم و یکی برای تو چه قدر تو ارفع ترست که تا [illegible]
که خشت بر داری و من خواهم که از این ثواب بی نصیب باشی رسول صلوات الله علیه کفت
جزاک الله خیرا یا عمار و او را خبر داد و کفت ستقتلک الفئة الباغیة
و آخر زادک صیاح من لبن یعنی ترا کروهی باغیان بکشند و آخر زاد تو شربتی
باشد از شیر باب آمیخته این معنی اکثر صحابه شنیده بودند تا روز صفین عمار در لشکر
امیر المومنین علی بود که آواز منادی بوی رسید که باخیر باش ار کسی [illegible] لشکر خدای
بر نشینید عمار کمر خطمی بر سر نهاده روا نداشت که چندان توقف کند که آن
خطمی از سر او فرو شوید سلاح در پوشید و بکار زار آمد و ابیات را در وی داد
و این شعر می خواند نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله
ضربا یزیل الهام عن مقیله ویذهل الخلیل عن خلیله [illegible] حمله می کرد تا بخون
کردند [illegible] خواست شربتی شیر ممزوج بآب شربتی بر دست بخورد و کفت
صدق الله وصدق رسوله و باز کشت و جنک کرد تا کشته شد چون او را بکشتند
هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکر او هر دو باغی اند از جنک باز استادند عمرو عاص کفت

چشم عمار

تمامی بایستاد ورا علی ابن ابی طالب گشت که اگر او را امیرالمؤمنین علی بکار نیاوردی
وی کشته شدی ایشان دل خوش شدند بار جنگ آمدند امیرالمؤمنین بشنید
و گفت آن ملعون دروغ میگوید بهر که در جنگ بدر و حنین کشته شد
همه را حضرت رسول صلوات الله علیه کشته باشد ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا
ایشانرا غضب خدای و عذاب او بسبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و زندگانی دنیا را
با آخرت اختیار کردند و آنکه هدایت نکند ولا تمامی بخدای کافرانرا

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْغَافِلُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ

لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ

مِنْ بَعْدِهَا ~~فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا~~ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ایشان آناند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاد تا ندانند و بر گوشهای
تا نشنوند و بر چشمهای ایشان تا نه بینند یعنی ایشانرا از بهر کفر و ناشنیدن
و نادیدن و نادانستن بمنزله کسانی اند که خدای تعالی ایشانرا منع کرده باشد از
دانستن و شنیدن و دیدن و ایشانند که در غفلت کاملند هیچ کس از ایشان غافل تر
چون غافل اند از عاقبت کار خویش و از آخرت لاجرم ایشان در آخرت زیانکارند
که دنیا بگذاشتند و آخرت بدست نیاوردند ثم ان ربک للذین هاجروا
پس خدای تعالی محمد کسانی را که هجرت کردند از مکه با مدینه آمدند بعد از آنکه
ایشانرا در مکه عذاب کردند بعد از آنکه بمدینه آمدند و جهاد کردند
و صبر و شکیبایی را کار فرمودند بدرستی که خدای تو بعد از آنکه ایشانرا عذاب کرد

تا با کفار آنچه مراد کافران بود بگفتند ایشانرا مهربانی و مهربانی کردند که
این آیت در حق جماعتی آمده است که ایشانرا مشرکان مکه عذاب کردند تا آنچه ایشان
درخواستند بگفتند چون هجرت کردند و پیش رسول الله آمدند و توبه کردند
خدای تعالی برای دلخوشی ایشان چون خدا حال ایشان دانست این آیت فرستاد

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً

مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ

بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

ای محمد یاد کن روزی که در آن روز هر نفسی که آید مجادله میکند از نفس خود کند
برای خود گوید در رنج و مشقت از خود دفع کند و قصد بکری نکند و پروای
ندارد نفسی نفسی میزنند و در آن وقت تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد
و بروی ستم نکنند در خبر است که روزی عمر خطاب کعب الاحبار را گفت ای
ما را وعظی گوی و بترسان کعب گفت بآن خدای که جان من بفرمان اوست که اگر فردا
عمل هفتاد پیغامبر داری تو را حالتی و وقتی آید که در آن حال هیچ همت نباشد مگر بنفس خود
و دوزخ زفیری بزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبری مرسل نماند الا که بزانو در آید
تا ابرهیم پیغمبر با چندان خلت گوید خدایا من خلیل توام از تو هیچ نمیخواهم الا
و تصدیق این حدیث در کتاب خدا آنجا که گفت یوم تاتی کل نفس تجادل
عن نفسها عبدالله عباس گفت مردمان روز قیامت خصومت بانواع کنند
تا که خصومت با جان و تن افتد جان گوید خدایا مرا از بدی و از فعل تو ساخته

افزیک
مادت گیرند و پای رو نن و چشم بینند دادی ترک بدار خدایا اما
واز نعل تو صادر شده مراد ستگیرند و پای رو نن و چشم بینند دادی
تن کوید بار خدایا مرا تو افزیدک بار خوب شدستم گیرایی بود و در پایم
و در چشم گیرایی بود روح آمد چون خلع نور از نام بادکشاد شد و دستم گیرند
و پایم روند بار خدایا عذاب او را کن خدای تعالی میان ایشان شی بر کند تا پیدا
و مبتلا بی دیوار سنی شد ند که در خان جمع درو بود اینا کفت
مبتلا ناس تا بر دارم تا تو جمع کیری تا بنا متعد دا بر دارد و خوا بکیرد
عذاب بر هرد و باشد از انکه هیچ دو بی یکدیگر را بکار نیامدی انکه
کفت وضرب الله مثلا خدای تعالی مثل زد بدهی و شهری یعنی دهی و شهری را
صفت او اینت که می کوید شهری را که او را هین صفت باشد و خدای تعالی
مثل زد شهری را که اهل او ایمن بود ند و آرمیده و آن شهر مکه بود اینها رزقها
روزی فراخ کرد و بیامد از هر جایی بادی آمد جه از دریا و جه از بیابان
وکفرت بانعم الله یعنی اهل آن شهر بخدای کافر شدند و نعمتهای وی را
کفران کردند پس خدای تعالی بچشانیدشان کرسنکی و ترس بانچه اهل او کردند
از کافر نعمتی و انکار بود که رسول صلوات الله علیه دعا کرد بر ایشان خدای تعالی
ایشان را هفت سال بکرسنکی و قحط مبتلا کرد رسول صلوات الله علیه فرموده بود تا عرب
طعام باینجا نبرند عادتی که ایشان را بود تا کار ایشان بتنکی و سختی بجایی رسید
که استخوان سوخته می خوردند و مردار و خون بار دو سانی که در باب
فخر کنند انکار تا با مردان معادتی هست این زنان و لود کان از کرسنکی
می مردند تا آنکه رسول صلوات الله علیه بفرمود تا آنجا طعام بردند و طعام فراخ
و ایشان هنوز مشرک بودند و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سرایای او
که بر اسر مکه بود ند یعنی سفر از کنند که مراد شهر مکه است جه فرمان خدای تعالی
نه بعینه شهری و ذکر لباس برای آن کرد که این مخالف با ایشان مشتمل بود چنانکه
لباس مشتمل باشد بر پوشنده   وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

فکذبوه

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ   فَكُلُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ   إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ
الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ   بدستی که بایشان آمد یعنی اهل مکه پیغمبری
هم از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بر ایشان آن رسول را تکذیب کردند
و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشان را بکرفت ایشان ظالم و ستمکار بودند و این عذاب
قحط و تنکی بود که ذکر آن رفت و عذاب شمشیر بود ببدر که هفتاد کس از بزرکان
ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر شدند آنکه خطاب کرد ایشان را و فرمود
بر سبیل اباحت و کفت بخورید از آنچه خدای شما را روزی کرده است
حلال و پاک و شکر کوییدش خدای را اکر پرستید و کفتند خطاب مومنان است
یعنی آنچه شما را روزی کرد از غنیمتها حلال کرد شما را چه پیش از شما کسی را حلال
نبود و این آیت دلیل است بر آنکه آنچه روزی باشد حلال باشد و حرام روزی نباشد
آنکه آنچه حرامست باز کرد و کفت که محقق که حرام کرد بر شما خدای مردار
و خون و کوشت خوک و آنچه نه بنام خدای کشته باشند پس هر که مضطر شود
و در ماند که چیزی از حلال نیابد بحلال او رخصت است که ازین چیزهای حرام تناول کند
مقدار آنکه جان وی بر جا باشد هلاک نشود بشرط آنکه باغی باشد و بر امام عادل
بیرون نیامده باشد و عادی باشد یعنی تعدی نکند و با نزند و کفته اند
در حد رخصت در نکذرد و بیری نرساند بدستی که خدای آمرزنده و مهربانست
بیامرزد و رحمت کند در آنچه روی حرام باشد نه در آخرت   وَلَا تَقُولُوا

لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا

على الله الكذب ان الذين يفترون على الله الكذب

لا يفلحون متاع قليل ولهم عذاب اليم وعلى الذين

هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن

كانوا انفسهم يظلمون ثم ان ربك للذين عملوا السوء

بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك واصلحوا ان ربك من بعدها

لغفور رحيم حق تعالى نهى كرده است مر ايشان را و غير ايشان را از آنكه
از خود چيزها را حرام و حلال كنند گفت بگوييد هر دو وصف زبان دروغ
براى آنچه زبان صفت او مى كند از بهايم بحلال و حرام در گفتار شما كه مى گوييد
ما فى بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا يا مى گوييد
هر وصف كردن شما دروغ را و آن دروغ اينست كه مى گوييد اين حلالست و اين
حرام لى حجتى بر شما تا افترا كنيد دروغ گوييد بر خدا و گوييد اين را
خداى حلال كرده است وآن را حرام كرده است كه آنانكه بر خداى دروغ نهند
هرگز فلاح نيابند و پيروز نشوند از آنچه ايشان در اين دنيا از طعام دنيا و از تمتع
متاع اندكست زود نيست گردد و فانى شود و عقاب باقى بماند و ايشان را
عذابى درد ناك بود آنكه بيان كرده گفت ما بر جهودان حرام كرديم
آنچه پيش از اين با تو حكايت كرديم و قصه آن با تو بگفتيم در سورة الانعام
فى قوله تعالى وعلى الذين هادوا حرمنا عليهم كل ذى ظفر ومن البقر

والغنم

والغنم حرمنا عليهم شحومهما الآية آنكه گفت وما ظلمناهم و بر ايشان ظلم
نكرديم ليكن ايشان ظلم كردند بر نفس خود به كفر و معصيت كه عند
آن مصلحتيان نگشت بعضى از آنچه حلال بود بر ايشان حرام كرده شد ثم ان ربك
پس خداى تعالى محمد را گفت كه آنانكه گناه كردند بجهل و نادانى پروا نكنند به
آن اعتقاد باطل و گمان نيكمانان را نبود آنكه توبه كردند و از آن پشيمان شدند
و كار خود را باصلاح آوردند پس از توبه ايشان است و يار ايشانست بحقيقت كه
خداى پس از آن آمرزنده و مهربانست بيامرزد ايشان را و رحمت كند

ان ابراهيم كان امة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين

شاكرا لانعمه اجتبيه وهديه الى صراط مستقيم

وآتيناه فى الدنيا حسنة وانه فى الآخرة لمن الصالحين

ثم اوحينا اليك ان اتبع ملة ابراهيم حنيفا وما كان من

المشركين انما جعل السبت على الذين اختلفوا فيه

وان ربك ليحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون

ابرهيم خليل امى بود پيشواى و زبان بردار مر خدايرا از ملتهاى باطل بر گشته
مر خلقان را در چيزها پيرى اقتدا كرده مجاهد گفت براى آن را امت خواند
كه در آن عهد مومن او بود و اهل روزگار او همه كافر بودند قتاده گفت براى آن
امت خواند كه اهل همه اديان او را پسنديدند از جهودان و ترسايان و ديگران و مسلمانان

شهر جرش گفت برای آن کرامت خواند که خدای تعالی در وی
زمین را برکت کرد چنانکه در روایتی دیگر برکتهای عالم دارد و کسی را که
مومن حروی بود حق تعالی برکت وی زمین را بداشت و برای آن کرامت خواند
که هر خصلت نیک که در امت و عالی باشد بر اکسنده در وی جمع بود چنانکه
گفت و لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد قانتا دایما
بعبادت بود و طاعت و از مسلمانان بود مشرکان نبود شاکر بود نعمت خدای را
خدای تعالی او را هم گزیده بود و راه نمود بانواع الطاف و توفیق براه راست کما قال
و در ین حوات و اتیناه فی الدنیا حسنة واو را در دنیا حسنه دادیم
از رسالت و خلت و ثنای نیکو و صلوات و درود بر وی کما اللهم صل علی محمد و آل محمد
کما صلیت و بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم و از فرزندان صالح او در آخرت
از صالحان و نیکمردان است نزدیک خدای و مرتبت ایشان دارد ثم اوحینا
الیک پس وحی فرستادیم بتو ای محمد که متابعت ملت ابرهیم کن یعنی اقتدا
باو کن در دعوت کردن بدین خدای از توحید و عدل و نهی کردن از شرک
و تبرا کردن از هر چه دون خدای است و مراد نه آنست که بر شرع او رود که رسول
صلوات الله علیه شریعت هیچ پیغمبر متعبد نبود اگر بودی فاستان پیغمبر بودی
و آن پیغمبر به از و بودی چه مقتدی به از مقتدی بود که این خلاف اجماع است
و اگر بعضی از مسایل موافق شریعت پیغمبری باشد از سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اتفاق
باشد نه بر سبیل اقتدا و او از جمله مشرکان نبود و تکرار برای تاکید کرد و نفی شرک
انما جعل السبت پس بدرستی که وبال روز شنبه آنان کردند که در و خلاف کردند
و این وبال آن بود که ایشان را لعنت کردند و مسخ کردند برای آنکه در ین
روز خلاف کردند بعضی گفتند که حلالست ماهی گرفتن درین روز بعضی گفتند
حرامست و گفتند که معنی اینست که خدای تعالی تعظیم روز شنبه واجب کرد
الا بر آنکه در و خلاف کردند از جهودان و آن چنان بود که خدای تعالی
ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود و درین روز ایشان را عبادت فرمود گفتند

ما ار تعظیم

ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید
و روز آدینه تمام از دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود ما آن روز را تعظیم کنیم
خدای تعالی تکلیف روز شنبه بر ایشان سخت کرد ابو هریره از رسول صلوات الله علیه
روایت کرد که او گفت نحن الاخرون السابقون یوم القیمة ما آخرین
امتانیم و سابقان باشیم روز قیامت امروز ماراست یعنی روز آدینه و روز فردا جهودان را
یعنی روز شنبه و پس فردا ترسایان راست یعنی روز یکشنبه مکحول
روایت کرد که روزی عمر خطاب با جهودی دینی بود او را مطالبه می کرد
او گفت بحق آنکه محمد را بر همه آدمیان برگزید که از تو مفارقت
نکنم تا حق خود از تو نستانم یهودی گفت خدای تعالی محمد را برگزید
بر خلقان عمر طپانچه بر روی او زد یهودی گفت میان من و تو حاکم ابو القاسم باشد
یعنی رسول پیش رسول صلوات الله علیه آمدند و آنچه رفته بود بگفتند رسول
عمر را گفت این طپانچه که زده دل او را خوش کن و اما ای یهودی بدان که آدم
صفی الله بود و ابرهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله بود و عیسی روح الله بود
و من حبیب الله یا یهودی خدای تعالی مرا دو نام نهاد از نامهای خود و اشتقاق
کرد او را السلام نامست و امت مرا مسلم خواند و او را مومن نام است و امت مرا
مومن خواند بلی یا یهودی شما روزی طلب کردید که آن خدای تعالی برای ما
ذخیره کرده بود و آن روز آدینه است امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا
ترسایان را بلی یا یهودی ما اگرچه آخرینانیم اما روز قیامت باشیم بهشت بر پیغمبران
حرام باشد تا من در نروم و بر اوصیای پیغمبران تا وصی من در نرود و بر امتان
تا امت من در نشوند آنکه خدای تعالی فرمود ان ربک لیحکم بینهم
خدای تعالی محمد میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان خلاف می کنند
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل

عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ

مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ

وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

بخوان ای محمد دعوت کن مردمانرا با راه خدای خود بگفتار درست
و دلیل روشن و بموعظتی و پندی نیکو و نصیحتی صواب بجا که برایشان بود نافع
نصیحت تو و مجادله او مناظره کن بر وجهی و طریقی که بهتر باشد مفسران گفتند
که اینها مکن ایشانرا و مرنجان و ترک سلاح کنار زدن مکن گفتند که
حکم این منسوخ است بآیة قتال و دل بحقیقت که خدای تو عالمتر
بآنکه کمراه او کمره شد و او داناترست بآنکه راه یافتند او کمره شدند
و او داناترست بآنکه بره راه راستاند و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند
و همه را مثله کردند و شکمها بشکافتند مگر حنظلة بن الراهب که پدر او
ابوعامر بن الراهب با ابوسفیان بود در حرب احد حنظله را مثله نکردند
مسلمانان گفتند اگر مارا دست باشد بایشان بتر ازین کنیم و مثله کنیم
که در عرب کسی ندیده باشد و در میان شهدا حمزة بن عبدالمطلب را مثله کرده بودند و شکمش
بشکافته هند بنت عتبه جگر او برگرفت خواست تا بخورد در دهنش
سنگ شد بینداخت رسول را ازین خبر دادند گفت حمزه بر خدا از آن
گرامی ترست که بعضی را از وی با آتش بسوزد حبه حمزه اهل بهشت و هند اهل دوزخ
نخواست که خون حمزه با احشای هند مخلط شود انکه گفت رحم الله حمزة

اکر نماستی

اکر نماستی که قوم اند و هلاک شود دعا کردی تا خدای تعالی او را از شکم جانوران
حشر کردی آنگه گفت که مرا خدای بر ایشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض
حمزه مثله کنم خدای تعالی این آیت فرستاد وان عاقبتم اگر عقوبت کنید
بمثال و مقدار آن کنید که با شما کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن
بهترست صابرانرا صبر کن ای محمد و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای
و بتوفیق او و دل تنگ مباش از آنچه ایشان می کنند از مکر که خدای
تعالی با آنانست که از شرک بپرهیزند و از معصیت حذر کردند و با آنان
که ایشان نیکوکارانند والله ولی التوفیق
صد و یازده آیتست از رسول صلوات الله علیه روایتست که هرکه این سوره بخواند
دلش منغص شود ابجا که ذکر بعد وما درست خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار
مزد بدهد هر قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد بهتر باشد از دنیا و آنچه
در دنیاست از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هرکه در هر شب آدینه این سوره
بخواند نمیرد تا آنکه که قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد

سورة الاسری مائة و عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي

بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

پاکست و منزه از آنچه لایق حضرت جلال وی نباشد آن خدایی که ببرد بنده خویش را
محمد صلی الله علیه و سلم در شبی از مسجد حرام که مسجد مکه است تا مسجد اقصی که مسجد
بیت المقدس است آنکه از غیبت با متکلم آمد بطریقه التفات و گفت
از مسجدی که برکت کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب روان و انواع درختان میوه
و بانکه مقر پیغمبران و مهبط فرشتگان کردانیدیم از برای آنکه ببردیم تا بوی

تا بنماییم آیات و علامات خود را در بردن او از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان
و دیدن عجایب و رسیدن به بیت المعمور و سدرة المنتهی إنه هو السمیع البصیر
او است خدایی که شنوا و بیناست افعال خلقان می بیند و اقوال ایشان می شنود از
رسول صلوات الله علیه پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله عن کل سوء
دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند که معنی آنست که ای سبحان الله بزرگ گفت
و وجه این چنان باشد که اگر چیزی بیند بر وجه تعجب گفتی
یا سبحان الله ای سبحان خدایی که بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد بیت المقدس برد رسول را
از کجا بردند از رسول صلوات الله علیه روایت است که گفت من در مسجد الحرام در حجر بودم
میان خفته و بیدار که جبرئیل علیه السلام آمد و براق آورد و این روایت انس است
و ابو صالح از ام هانی روایت کرد که رسول را صلوات الله علیه از حجره من به آسمان بردند
نماز خفتن بکرد و بخفت من نیز نماز خفتن بکردم و بخفتم و او را در نمازگاه دیدم
کردم بیدار نشدم تا آنکه مرا بیدار کرد نماز بامداد مرا گفت برخیز
ای ام هانی تا ترا حدیثی عجب بگویم گفتم یا رسول الله احوال الاحادیث بسیار
و عجایب باشد آنکه نماز بامداد بکرد و گفت چنانکه دوش چون نماز خفتن کردم
جبرئیل آمد مرا گفت برخیز بیرون آی برخاستم بیرون آمدم فرشته را دیدم ایستاده بود
و اسبی مرا گفت بر نشین بر نشستم هر کجا که به نشیبی رسیدی دستهای او دراز شدی
و پایهایش کوتاه و هر کجا که به فرازی رسیدی پایهایش دراز شدی و دستهایش
کوتاه تا به بیت المقدس رسیدم آنجا نماز بکردم و حدیث معراج تا آخر گفت
آنگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما بکردم و این معراج پیش از هجرت بود
به یک سال و گفتند که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد حرام و یکبار
از خانه ام هانی و در معراج خلاف کردند بعضی گفتند رسول از مسجد حرام
تا بیت المقدس بیشتر نبود و این قول معتزلیانست و بعضی گفتند این معراج
در خواب بود و این قول نجاریانست و بعضی گفتند معراج روح او را بود
و ایشان حشویانند و آنچه درست است آنست که رسول را صلوات الله علیه بتن بردند

و بآسمان برد

چنانکه تا به آسمان بردند تا آسمانها و بهشت و دوزخ همه بر وی عرض کردند و او معاینه بدید
گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت علی النار
حتی اشتد رهبا بیکی و سیاق قصه معراج بروایت انس مالک و عایشه
و ابوهریره و ام هانی اختلاف الفاظ و اتفاق معانی آنست که رسول صلوات الله علیه
گفت من بمکه بودم میان خواب و بیداری در حجر و بروایتی دیگر در خانه
ام هانی که جبرئیل علیه السلام آمد و مرا گفت برخیز و بیرون آی برخاستم بیرون
آمدم و از بودن تا آب زمزم غسل کردم و بروایتی دیگر آب آوردند و آب
زمزم را با آب کوثر بیامیختند و مرا فرمودند تا از آن وضو کردم
و اینجا حدیث شکافتن شکم و سینه گویند و این حدیثی
باطل است از عقل و شرع دور آنگه گفت مرا از مسجد بیرون آوردند بر در مسجد
براقی ایستاده بود و آن اسبی بود از خر بزرگتر و از استر خردتر و روی چون روی
آدمیان و دنبالش چون دنبال اشتر و پشتش چون پشت اسب و دست و پایش چون
دست و پای اشتر و سم او چون سم گاو و سینه اش از یاقوت سرخ و پشتش چون در
سپید و زینی از زینهای بهشت بر وی نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس
رفتنش چون برق بود از اسب بیشتر کشیدند و گفتند بر نشین
که این اسب ابرهیم خلیل است که مرو کعبه را زیارت کردی خواستم تا بر نشینم
سر باز زد جبرئیل گفت یا الا ای براق که بهتر از خلقان بر تو خواهد نشست
و این محمد ترا خواهد بود گفت بلی یا جبرئیل اما بدان شرط سوار شود که
روز قیامت هم بر من نشیند که من طاقت مفارقت وی ندارم گفتم آری
کردم و دست بر پشت وی نهادم آنجا و شرم عرق از وی روان شد و پشت فرو
داشت چنانکه نزدیک بود که شکمش بر زمین رسید و در روایتی از عبدالله مسعود
آمده است و از امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز روایت کرده اند که رسول صلوات الله علیه
گفت چون جبرئیل علیه السلام مرا از خانه ام هانی بیرون آورد میکائیل را دیدم
عنان اسبی بدست گرفته که نام او براق گویند و رویش چون روی آدمیان

رخش چون رخ اسبان چشمهاش چون زهره و مریخ اغر محجل بر هاش چون پر کرکس
دنبالش چون دنبال گاو و تکش چون سیم سفید نشستن چون بر او آمد جبرئیل
سر کشید بس بر نشستم او ساعتی بکام میرفت و ساعتی بود و پرید ساعتی
میپرید جبرئیل علیه السلم بر دست راست من بود و روی به بیت المقدس نهادیم
بر زنی از پیش من بر آمد و گفت ای محمد توقف کن تا چیزی بپرسم التفات
نکردم و برفتم از دست راست آوازی شنیدم که می گفت ای محمد
بایست توقف نکردم و برفتم و التفات نکردم چون پاره ای دیگر برفتم
از دست چپ آوازی آمد که ای محمد بگاه عتاب تا از تو چیزی بپرسم
سر التفات نکردم چون از آنجا بگذشتم جبرئیل را گفتم این که بود که از
دست راست ندا کرد گفت آن داعی جهودان بود نیک کردی که جوابش ندادی
که اگر او را جواب دادی امتت جهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از دست چپ ندا کرد
گفت آن داعی ترسایان بود اگر جواب می دادی امتت ترسایی میل کردندی
چون از آنجا برفتم دو انا پیش من آوردند یکی خمر و یکی آب سرد بستدم و بخوردم و خمر نخوردم
جبرئیل علیه السلم گفت نیک کردی که خمر نخوردی و اگر نه امت تو خمر خوردندی
از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می کشتند گفتم ایشان که اند
گفت مجاهدانند که حسنات ایشان مضاعف می کنند از آنجا بگذشتم
جماعتی را دیدم که سنگ گرفته بودند و سرهای ایشان بسنگی می کوفتند
هر گاه بکوفتندی دیگر بار درست شدی دیگر باره بسنگ بکوفتندی گفتم
ایشان کیانند گفت ایشانند که در نماز فریضه تقصیر کرده اند و در نماز کاهلی
کنند و نماز حق ناکرده بخسبند ایشان را همچنین عذاب کنند تا روز قیامت
از آنجا بگذشتم جمعی را دیدم که یک پاره خرقه بر عورت نهاده ایشان را بجانب دوزخ
می کشیدند گفتم ایشان کیانند گفت ایشانند که زکات ندادند در عذاب
باشند تا بقیامت از آنجا بگذشتم جماعتی دیگر را دیدم پاره ای گوشت پخته
پاکیزه در پیش ایشان نهاده و پاره ای گوشت پلید خام ایشان گوشت پاکها

می کردند گوشت پلیدی می خوردند گفتم یا جبرئیل ایشان که اند گفت ایشانند که
زنان پاکیزه حلال خود رها کنند و بغیر حرام کنند و زنانی که
شوهران رها کنند و با مردان نامحرم کنند ناگه مردی بگذشتم
که پشته جمع کرده بود و برنمی توانست گرفت دیگر جمع می کرد و بر سر آن نهاد
و می خواست تا برگیرد و نمی توانست گفتم این کیست گفت این مثال
مردیست از امت تو که امانت مردمان در پیش دارد و بان قیام نمی تواند خود
دیگری می ستاند و بر سر آن می نهد چون از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که
لبها و زبانهای ایشان بمقراضهای آهنین می بریدند از عجایب شدی گفتم ایشان
کیستند گفت خطباء الفتنه خطیبان فتنه اند ناگه رسیدیم
بجایی که سوراخی بود کوچک گاوی بزرگ بیرون آمد خواست تا باز بجای
خود شود نمی توانست گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این مثال مردیست
که سخنی از دهن او بیرون آید بزرگ و پشیمان شود و خواهد تا بجای خود برد
نتواند از آنجا بامدم بوادی رسیدیم بوی خوش شنیدم و آوازی خوش گفتم
این چه بوست گفت بوی بهشت است و آواز خازنان بهشت است و آواز
خازنان بهشت است می گویند بار خدایا آنچه وعده کرده ای بجای رسان که غرف
و غرف بلند و انهار گشته سندس و استبرق و حریر و لؤلؤ و مرجان ساخته
اکواب و اباریق و آب دشوری و انگبین بغایت رسید خدای تعالی
گفت ترا است ای بهشت هر مومن و مومنه که ایمان دارد بمن و بپیغمبران من و عمل
صالح کند هر که از من ترسد ایمنش کنم و هر که از من خواهد بدهم و هر که بر من
توکل کند کفایتش کنم که من خداوندی ام که جز از من خدایی نیست
وعده خود خلاف نکنم قد افلح المومنون تبارک الله احسن الخالقین
بهشت گفت راضی شدم از آنجا بگذشتم از وادی بوی ناخوش شنیدم
و آوازی زشت گفتم چه بوست و چه آواز است گفت این بوی دوزخ است
و آواز زبانیان او می گویند خدایا آنچه مرا وعده کرده ای سلاسل

دا غلال و زقوم و حمیم و سعیر و ضریع و غسلین و غساق پس بسیار شد فریاد و دورد

و کریهای بخت شد کفت نراست هر کزکه شرک کند و هر کافری

کافره و خبیثی و خبیثه و کل جبار کا یومن بیوم الحساب کفت راضی

شدم انانجا بکذشتم بجای رسید جبرئیل را کفت فرو دآی و نماز کن

فرود آمدم و نماز کردم کفتم دانی این کجاست کفتم نه کفت طیبه است

یعنی مدینه والیه المهاجران ان شاء الله که این هجرتکاه تو باشد از انجا

برفتم بجایی دیکر رسیدیم کفت فرود آی و نماز کن فرو آمدم و نماز

کردم کفت این بیت اللحم است مولد عیسی علیه السلم از انجا برفتم تا بیت

المقدس رسیدیم جماعتی فرشتکان را دیدم که از آسمان فرود آمده بودند

بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند بکرامت از جهت خدای تعالی

و مرا کفتند یا اول و یا آخر و یا حاشر جبرئیل را کفتم این چه خطابست

کفت تو اول کسی که فردای قیامت از کور برخیزی و آخری بان معنی که خاتم پیغمبرانی

و حاشری بان معنی که حشر قیامت بتو و امت تو برخیزد برفتم تا به مسجد بیت

المقدس جبرئیل کفت فرود آی فرود آمدم او اسب را در حلقه در مسجد بست

و ان حلقه ایست که جمله پیغمبران که انجا رسیده اند چهارپایان خود را در انجا

بسته اند چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم در حدیث ابو العالیه کفت

که ارواح پیغمبران را از عهد آدم تا روزکار زکریا و عیسی علیه السلم خدای تعالی

انجا جمع کرده بود همه بر من سلام عبادت سلام کردند که فرشتکان

کردند کفتم ای جبرئیل اینان که اند کفت برادران تو از انبیا و رسل

قریش دعوی می کنند که خدای را انباز است جهودان و ترسایان می کویند

خدای را فرزند است از این پیغمبران بپرس تا خدای را شریکی هست و ذلک قوله

واسال من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون

ایشان همه اقرار دادند خدای را بر یکی و مرا در رسالت تا ایشان را امامت

نماز کردم که پیغمبران را خدا شناکردند بان معنی که خدایشان کرد

ابرهیم کفت

ابرهیم کفت سپاس خدای را که مرا خلیل کرد و مرا ملکی عظیم داد و آتش نمرود بر من سرد و سلامت

کرد موسی علیه السلم کفت سپاس خدای را که با من سخن کفت و هلاک فرعون

و قومش بدست من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد و داود کفت سپاس خدای را که مرا ملکی

عظیم داد و آهن را در دست من نرم کرد اند و کوهها را مسخر من کرد تا با من تسبیح

کردند سلیمان کفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی داد که کسی را نداده و باد را مسخر من کرد

و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان مرغان بمن اموخت عیسی علیه السلم کفت سپاس

از خدای را که مثل من چون مثل آدم کرد و او را از خاک آفریده و دست من مرده را زنده

کردانید و اکمه و ابرص را بمن شفا داد انکه من کفتم سپاس مر خدای را که

مرا رحمة عالمیان کرد و بکافه خلایق برسالت فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد

و ذکر مرا رفیع کردانید و مرا فاتح و خاتم کرد ابرهیم کفت بهذا فضلکم

محمد با این بر شما فزون آمد انکه سه انا پیاورد نما بید شیر و می و آب انکی بخوردم

دیگر همه بخوردم و خمر بر من عرضه داشتند کفتم مرا بدین حاجت نیست جبرئیل علیه السلم

کفت که آب همه بخوردی امت به غرقه شدندی و اکر بخوردی خمر مشغول شدندی بخمر

مولع شدندی انکه جبرئیل دست من بکرفت و مرا ببرد یکی سنک برد که پایه معراج

بیانست و بالا کان با سمان پیوسته است یک پایه او از یاقوت و یکی زمرد و ملک الموت چون قبض

ارواح کند از ان معراج بر آید و از انجا بود که بیننا اخیم مانند و متحیر مانند

چون ان معراج بری ظاهر شود آنکه جبرئیل مرا بر کرفت و بران معراج برد

چون بمعراج رسیدم با سمان دنیا رسیده بزد کفتند کیست کفت جبرئیل است کفتند

با تو کیست کفت محمد کفتند محمد را فرستادند کفتا آری کفتند مرحبا

حیاه الله من اخ و من خلیفه نعم الاخ و نعم الخلیفه در بکشادند در شدم

مردی را دیدم موی کرده را و سبزه و روشن رو و سفید کمار و نیکو بزرگ و سفیدی

دیدم با بهای او در هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون شب را مرحبا بهایت بید

و بهم باز زند و خدای را تسبیح کوید این تسبیح که سبحان الملک القدوس الکبیر

المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون او بانک زند خروسان زمین بشنوند جمله بانک

اینو خدای را تسبیح گویند رسول صلوات الله علیه گفت تا او را دیدم مرا آرزوی دیدار او
از آنجا بگذشتم فرشته دیدم که نیمه تن او از آتش و نیمه از برف نه آتش برف را می گداخت
و نه برف آتش را می کشت و تسبیح و دعای او آن بود که اللهم یا مؤلفا بین الثلج والنار
والف بین قلوب عبادک المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب گویند
موکل است بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمین را از آنجا
بگذشتم فرشته دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار نهاده در هیأت مردی دلتنگ
گفتم این کیست که بر هیچ فرشته نگذشتم که مرا خوف بود مگر این فرشته
گفت ما نیز همه از او خائفیم و او ملک الموت است نترسم که خدا از پس مرگ است از مرگ عظیم‌تر است
گفتم ای جبرئیل هر که بمیرد او را بیند گفت آری گفتم من خواهم با او سخن
گفتم و از وی چیزی بپرسم مرا پیش او برد سلام کردم جواب نداد تا گفت که این کیست
گفت محمد است نبی الرحمة و رسول العرب مرا گفت مرحبا به نبی الرحمة و تحیتی نیکو کرد
و بشارت داد گفت ای محمد همه آثار خیرات تو می بینم گفتم الحمد لله المنان
بالنعم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح آجال است و نام آنانکه روح ایشان قبض
کرده اند در لوح دیگرست گفتم تو چگونه قبض ارواح اهل زمین توانی کرد و بر جای
خود نشسته گفت دست من همه جا برسد و دنیا در پیش من به منزله خوانیست
نهاده تا چنانکه خواهم دست دراز کنم اعوان من با تو من قبض روح کنند
چون روح بحلق رسد دست دراز کنم و بستانم تو را ای قبض جز از من کسی دیگر نکند
چون از او بگذشتم فرشته دیدم عابس الوجه کریه المنظر که خشم در روی ظاهر
بود در او نگه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که من بغایت از او
بترسیدم گفت ای محمد ما همه در ترس از او باشیم این مالک است خازن دوزخ
تا خدای او را آفریده است نخندیده است و هر روز خشم او بر دشمنان خدای تعالی
زیاده تر بود گفتم مرا بنزدیک او بر نزدیک او رفتم سلام کردم و جبرئیل نیز
سلام کرد سر برنداشت جبرئیل گفت ای مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است
رسول عرب سر بر داشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد گفتم چند گاه است

تا دوزخ

در حال تندرست شد و شکر خدای کرد و شعیا را گفت از خدا درخواه تا این پادشاه
ظالم سنحاریب چه چاره سازیم حق تعالی گفت من مراد او از شما کفایت کنم
فردا که برخیزید لشکر او همه مرده باشند مگر سنحاریب که با پنج کس زنده مانند
چون دیگر روز شد پادشاه بیرون آمد لشکرگاه سنحاریب بر جای بود و هیچ آواز آنجا
زنده نبود لشکر بود تا سنحاریب را طلب کردند میان مردگان بیافتند او را با پنج نفر
بگرفتند و یکی از آن پنج بخت النصر بود ایشان را بند کرد آنکه خطاب عجب
کرد و از بامداد تا نماز دیگر بعجب بود سر بر آورد و امرا را فرمود تا این اسیران را
پادشاه در شهرها بگردانند و منادی کنند که این جزای آنکس است که بر خدای
دلیری کند ایشان را هفتاد روز بگردانیدند و هر یکی را دو نان جوین دادند
هر روزی سنحاریب کس فرستاد که ای پادشاه ما را بکش که ما را چنین زندگانی
در خورد نیست ایشان را باز آوردند و قصد کردند که بکشند خدای
تعالی به شعیا وحی کرد که بگوی پادشاه را که سنحاریب را با این پنج کس رها کنند
تا با بابل روند و خبر دهند مردمان را از آنچه خدای تعالی با ایشان کرد
برفتند و قصه باز گفتند تا ایشان گوش کنند تا ترا گفتیم هر که کینه
با خدای بنی اسرائیل بر نیاید سنحاریب بمرد از آن هفت سال بزیست آنکه بمرد
و بمرد از آن بخت النصر را خلیفه کرد و بخت النصر بنزدیک ملک بابل هفت سال
مقام کرد و مدینه که ملک بنی اسرائیل بود ویران کرد و بنی اسرائیل
در هرج و مرج افتادند و رای ملکی ارشاد نمی‌شنودند خونها ریختند و شعیا پیغمبر ایشان را
پند می داد قبول نکردند خدای تعالی بوی وحی کرد که برخیز و این وحی بنی اسرائیل
رسان او برخاست گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار که خدای می خواهد
که قصه بنی اسرائیل گوید آنکه ایشان را به نعمت بپرورد و بکرامت خود تخصیص
کرد و بر همگان تفضیل داد و ایشان چون گوسفندی بی شبان بودند ایشان را
باز آورد و گم شدگان را جمع کرد و شکستگان را باز بست و بیماران را دوا کرد
و گلهٔ غنم را فربه کرد چون با ایشان این همه نعمت کرد ایشان بطر گرفتند

و بر یکدیگر بیرون آمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی نماند در بیت
وای بر ایشان که نمی‌دانند که آفتاب ایشان از نجاست و ستر دانند که کجا برآرد
نجاست و چهارپای دانند که آخر علف نجاست روی بدانجا نهند این قوم از بهایم کمترند
نمی‌دانند که خبر ایشان از نجاست و ایشان خداوندان عقل و بصیرت‌اند و من برای ایشان
مثلی می‌زنم بگوی ایشان را چه گویید در زمینی که مدتی را از خراب باشد خداوندی قوی
و حکیم روی بعمارت آن آرد و دیواری محکم کرد آن در آرد و کوشکی
در آنجا بنا کند و کاریز آب در آن روان کند و انواع درختان میوه در آنجا
بنشاند و عمارت این بنفس خود کند و بگمان این بود که بر دهد و بار آرد چون وقت
آن آید که درختان برآید بجای میوه خود باید بگوید این بد زمینی است
سزا آنست که دیوارش خراب کنند و کوشک ویران کنند و چوبش برکنند
و بر آتش سوزند خدای تعالی گوید این دیوار نزدیک منست و این کوشک
شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قیم پیغمبر منست و درخت خشک آن بار
بر درختان چون بار آمد این اعمال بد ایشانست تقرب می‌کنند بمن بگاو و گوسفند
کشتن و خون آن بمن نرسد و من گوشتان نخورم تقرب بمن آن باشد
که پرهیزکار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای
ایشان از آن آلوده است و جامهای ایشان رنگین مسجدهای نگارند و پاکیزه
و پاکیزه می‌کنند و دلهای ایشان پلیدست و تنهای ایشان [illegible] مرا چه
حاجت است بمسجد نگاشتن آنجا نشستن منست و بناهای رفیع می‌کنند
و مارا در آنجا است نی من فرموده‌ام تا مسجدها را رفیع بذکر و تسبیح من کنند
می‌گویند اگر خدای قادر بودی دلهای ما را الفت دادی ای شعیا در میان
جمع ایشان دو چوب را برابر بنه و بگوی ایشان را که ای چوبها خدای تعالی
میفرماید که هر دو یکی شوید شعیا همچنان کرد هر دو یک چوب گشتند
خدای تعالی گفت بگوی ایشان را که من که قادرم که دو چوب خشک را یکی گردانم
قادر نباشم که دلهای ایشان را یکی گردانم و گویند ما روزه میداریم و روزه ما پذیرفته

نمی‌شود و نماز می‌کنیم

نمی‌شود و نماز می‌کنیم و مقبول نمی‌گردد و صدقه و زکوة ما نمی‌پذیرند و دعا می‌کنند
بما تند نالۀ مرغان و می‌گوییم آواز بهایم نه دعای ما را اجابتست و نه آواز ما
مسموع [illegible] ایشان بپرس تا چه منع است از اجابت دعای ایشان که من اسمع السامعین
و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین امر برای آنست که خزاین من کم شده است
یا دستهای من از خیر بسته شده است نه دستهای رحمت و روزی من بخیر گشاده است
تا چنانکه می‌خواهم می‌بخشم و کلیدهای خزاین نزدیک منست غیر من کسی نداند
گشادن یا برای آنست که رحمت من تنگست یا اهل رحمت من فراخ است بر همه چیزها
یا عجز بمن راه یافته است نه من اکرم الاکرمینم و مر ساختن حاجات اگر ایشان
برای خود نظر کنند و بخود رحمت کنند دلهای ایشان منور شود برحمت
ولیکن ایشان دین بدنیا فروخته‌اند و از پی هوای نفس می‌روند و نمی‌دانند که
دشمن‌تر ایشان را نفس ایشانست روزه ایشان چگونه بپذیرم و ایشان [illegible]
[illegible] و روزه گشادن ایشان بطعام حرامست و نماز ایشان چگونه قبول کنم
و دلهای ایشان را میل بدشمنان و صدقات ایشان چگونه پاکی شود ایشان را که [illegible]
بصدقه می‌دهند نه مال خود و دعای ایشان چگونه قبول کنم و آن قولیست بزبان
یعنی دل با آن مصاحب نیست من دعای آنکس را اجابت کنم که از صدقه دادن را دعا
کنند و آنرا از ضعفا و مساکین بدرگاه من مسموع بود و علامت رضای من رضای
درویشان بود اگر بر درویشان رحمت کنند و حق یتیم و بیوه بدیشان رسانند
و ضعیفان را بخود نزدیک کردند و انصاف مظلوم بدهند و حق با حق‌دار دهند
من نور چشم ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان
بجای بدارم چون کار من شوند گویند قادر به مقبول است و اگر خواهیم
بگویم آنکه از من پنهان سخن دارند و من بر اسرار و ضمایر ایشان مطلع
و در قضای من رفته است که آن روز که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در [illegible]
کنم و ملکت در شبانان و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری در
درویشان و سیادت در اندکان و من از این جمله پیغمبری خواهم فرستاد امی از میان

جماعت جاهلان کم شود در میان ایشان مردی که درشت نباشد و بدخوی نباشد
و بلند آواز نباشد و در بازارها بخصومت بزبان و فحش نرود و جامع شود خصال خیر را
و بخوی کریمان باشد سکینه لباس او باشد و بر شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد
و حکمت معقول او باشد و صدق و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد
و عدل سیرت او باشد و حق شریعت او باشد و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد
با او راه نمایم گمشدگان را و با او بیامرزم گناهکاران را و جاهلان را و رفیع کنم بی نامان را
و با او عزیز کنم ذلیلان را و جمع کنم پراکندگان را و امت او را بهترین امتان
کنم امر معروف و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص نماز بپای کنند
گاهی در قیام باشند و گاهی در قعود و گاهی در رکوع باشند و گاهی در سجود در راه من
جهاد کنند صف زده برای رضای من هجرت کنند و دشمن خود رها کنند
در همه حال در تسبیح و تهلیل و تکبیر من باشند طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی
جامه از ساق برداشته کتاب در دلهای ایشان باشد عابدان باشند در روز و شیران
و این فضل منت با کرده ام که خواهم شعیا که این خطبه ادا کرد بنی اسرائیل اهلاک کردند
تا او را بکشند از ایشان بگریخت خدای تعالی درخت برای او بشکافت و در میان درخت رفت
و درخت فراهم آمد شیطان بیامد گوشه جامه او بگرفت تا ایشان بدانستند و بیرون
نداشتند جز آنکه اره بیاوردند و او را اندر درخت ببریدند خدای تعالی ارمیا و خضر پیغمبر را
فرستاد نام او ارمیا بود و آنکه در اخضر خوانند که هر جا که وی بنشستی زمین بگیاه
سبز گشتی او در میان ایشان برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید
احکام توریة در عهد او بخت النصر بیرون آمد چنانکه از ایشان بگفت که ایشان چون
بکردانیدند این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل بزمین فساد کردند خضر از میان ایشان
بگریخت و به بیابانی شد که خبر خویش نبود بخت النصر چون ولایت بگرفت بنی اسرائیل را بر بود
تا بیت المقدس خراب کردند لشکر را گفت تا هر یکی سپری خاک آوردند و در بیت المقدس افکندند
تا آن تل دید بکشند و کوهی خاک شد از سعید جبیر روایت است که مردی در بنی اسرائیل این قصه
می خواند در توریة که حکایتشان در قرآن یاد کند که گفتی تولد

فاذا جاء

بمرنای
فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا و بگریست و دفتر فراهم کرد گفت یا رب خدایا این مرد را
او در خواب مردی را دید که او را بگفت اگر تو می خواهی بیا بر مردی که درویشی ضعیف است
او را بخت النصر گویند این مرد از بلخ توانگر بود با مال بسیار و خلق بسیار با بابل
و در سرای فرود آمد و درویشان آن شهر را می خواند و با ایشان نیکویی می کرد
روزی برسید که در آن شهر هیچ درویشی نماند که اینجا نیامد و از من چیزی نستد
گفتند درویشی است که او را بخت النصر گویند از سبب بیماری نتوانست آمدن
او برخاست با غلامان خود بنزد او رفت و او را بدید و بپرسید که نام تو چیست گفت
بخت النصر غلامان خود را گفت تا او را برگرفتند و با خانه وی بردند و تعهد وی
کردند تا نیک شد او را جامه و برگ داد چون بخواست رفتن او را گفت من سیر و فراغ حج
هست بخت النصر بگریست گفت چرا می گریی گفت از مفارقت تو الا آنکه با من این همه
کرم کردی و من غریب و تمام که مکافات تو کنم گفت تو ای این همه کرم
که چون پادشاه شوی عهدی بمن بنویسی و مرا امان دهی گفتا عهد بمن استهزا
از آنکه من درویشم گفت نه که حقیقت می گویم او گفت نه که استهزا است
تا او عهد بکند آن مرد بگریست گفت همانا که خدای را در این کار است
که من این همه رنج بردم و بمقصود رسید چون روزگاری بر آمد پادشاه
فارس صیحون نام طلیعه اختیار کرد و صد هزار مرد بوی داد و گفت برو و تفحص
کن تا اهل شام هیچ فرصتی باشد یا نه او با ساز تمام بیامد و بخت النصر
در مطبخ او آمد کردی بطبخ طعام چون بشام رسید ولایتی دید بسیار آبادان
و لشکر بسیار از سوار و پیاده داشت که هیچ نتوانست کرد بخت النصر بیامد
و در شام رفت و در مجالس و مجامع ایشان ذکر می کرد و می گفت که شما را چه منع می کند
که بروی بابل روید که آنجا اموال بسیار و خرابی شمار است و حصنی و قلعه ندارد
و دیگری بگفت گفتند اهل کارزار نیستیم بخت النصر بیامد گفت صاحب
طلیعه باز گشت و چون را گفت این شهر است که درو لشکر بسیار است
و من هیچ مطمعی ندیدم آنجا و از سران کار در گذشت و بخت النصر در لشکر او

ی کرد بدی گفت نزدیک من خبر بیت المقدس اخبار شام که با کس نگویم مگر ملک این
عمل برسید او را بخواند و از آن پرسید گفت ای ملک در شهر شام شدم و احوال
تفحص کردم آنرا که در شام دهقانی بود بیرون شهر فرود آمدم و از احوال ایشان هیچ
ملک خبر برآمد گفت می خواهم که لشکری بشام فرستم باشد که ناگاه بر ایشان زنیم
و شام را بگیرید آنکه گفت که شاید حجتان کار هر کسی کنند فلان دهقان
ملک گفت آن مرد باید که ما را این خبر داد همانا که در وی کفایتی هست که ما را باز دهد
خبر داد وی را بخواند و گفت لشکر برگیر و با مردمان او از میان لشکر چهار هزار مرد
و بشام رفتند و شام بگرفت و غارت کرد و بر ایشان و سرهای ایشان بکشت و
ایشان بیرون آورد چنانکه گفت فجاسوا خلال الدیار و ابر وعد بود کرد،
در آن مدت که بخت النصر در شام بود ملک فارس بمرد لشکر خواستند تا خلیفه
تعیین کنند گفتند توقف باید کرد تا آن قوم که در شام اند باز آیند تا ایشان
لشکر بند و جهاد قوم چون بخت النصر از شام باز آمد با ظفر و غنیمت گفتند
وی را می شاید ورا پادشاه کردند سدی گفت با اسنادش که از بنی اسرائیل کی بود
که خواب دانیال او را نبودی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خرابی بیت المقدس
بر دست یتیمی خواهد بود از اهل بابل که وی را بخت النصر گویند و در خانه بابل
وان غلام یتیم را طلب کرد و او را بخانه مادرش نمودند برفت و آنجا فرود آمد
گفت پسرت بخت النصر کجاست گفت بهیمه رفته است ساعتی بود که آمد
و پشته هیمه می آورد بنی اسرائیلی سه درم بوی داد گفت برای من شرابی و طعامی
بیار او برفت بیک درم نان خرید و بیک درمی گوشت و بیک درمی خمر آن طعام بخوردند
و شراب باز خوردند روز دوم و سیم همچنین کرد چون از طعام فارغ شدند
بنی اسرائیلی گفت امروز سه روز است که ترا در سرای تو بنزدانی می کنم مرا حقی واجب شد
بر تو گفت بلی گفت از تو می خواهم که برای من امانی نویسی که چون تو پادشاه
باشی مرا ایمن باشم گفت این چه حدیث است که تو می گویی مگر بحدیثیه می کنی
گفت نمی کنم و حقیقت می گویم بسیار الحاح کرد مادرش گفت چه زیان دارد

که پادشاه بنائی و را امانی نیست مرضا و آن است که اگر پادشاه باشی از تو ایمن باشد
آنگاه آن مرد وی را اجابه داد و عطا کرد و برفت و در آن وقت پادشاه بنی اسرائیل
یحیی بن زکریا را عزیز داشتی و بی مشورت و فتوی او کار نکردی
او را زنی بود و آن زن دختری داشت از شوهری دیگر آن زن پیر شده بود
می خواست تا زنی بیکر که جوان باشد بخواهد آن زن گفت دختر من نیز
با جمال است و بیا زن کن گفت نکنم تا از یحیی زکریا نپرسم از وی بپرسید
گفت بر تو حلال نیست پادشاه باز زن گفت زن از یحیی خشم گرفت
روز نشست تا پادشاه بشراب نشست او دختر را بیاراست گفت پادشاه را
ساقی گری کن و چون مست شود خویشتن را بروی عرضه کن چون خواهد که
تعرض کند منع کن و بگوی که حاجت تو روا کنم تا حاجت من روا نکنی
چون گوید که حاجت تو چیست بگوی که سر یحیی زکریا را خواهم که در طشت
پیش من آرند برفت و ساقی گری کرد چون پادشاه مست شد و تعرض بدو کرد
گفت ممکن نباشد تا حاجت من روا نکنی گفت حاجت تو چیست گفت سر یحیی
زکریا را خواهم که در طشت پیش پادشاه گفت و یحک چیزی دیگر بخواه
گفت مرا حاجت جز این نیست چندان بگفت که پادشاه کس فرستاد تا
یحیی زکریا را بکشتند و سر او در طشت پیش او بردند و آن سر بزبان فصیح
می گفت لا تحل لك لا تحل لك این زن ترا حلال نیست حلال نیست دو بار
خون او در آن طشت می جوشید بفرمود تا پاره خاک در آن ریختند خون از بالای آن
خاک برآمدی می جوشید این خبر بیحیون رسید که امیر بابل بود لشکری ساخت
تا بجنگ آن پادشاه فرستد بخت النصر آمد و گفت مرا بدین لشکر امیر کن که
من احوال آن شهر و مردمان شناخته ام او را امیر کرد و بیامد و بدر شهر فرود آمد
و شهر را حصار می داد هیچ گونه ممکن نشد گشادن او را تنگ دل شد و لشکر تنگ
شدند خواست تا باز گردد پیرزنی در لشکرگاه او آمد او را پیش بخت النصر
بردند گفتند شنیدم که باز خواهی گشت گفت آری که مقام دراز شد

ولشکری برکشید گفت من ترا تدبیری بیاموزم که این شهر را گشاده شود
بشرط آنکه مرا نکشی که من گویم گفت قبول کردم گفت فردا لشکر را قسمت چهار
کن و بچهار گوشه شهر بدار و بگوی تا همه دست بردارند و بسوی آسمان
کنند و گویند بار خدایا بحق خون یحیی زکریا که این شهر را بگشا چون
ایشان همچنین کردند از چهار سوی بارو شهر بیفتاد و لشکر در شهر شدند
اندر زن بیامد و بخت النصر را بر خون یحیی زکریا برد و گفت مردم را می کش
و خون بر سر این خون همی ریز تا آنگه که ساکن شود هفتاد هزار مرد را بکشتند
این خون ساکن نشد تا آن زن را که دختر پادشا بود بدست آوردند و خون او را بر آن خون
ریختند ساکن شد آنگه عجوز گفت دست از خون ریختن بدار خدای راضی
شود چون پیغمبری را کشته باشند تا کشندگان او و هر که در خون او سعی کرده باشند
و رضا داده نکشد اکنون ایشان همه کشته شدند و علامت آن است
که این خون ساکن شد و آن مرد گفت خط و نامه از بیت المقدس بیامد و عرضه کرد
او را و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را خراب کرد و وجوه و معروفان
بنی اسرائیل را با خود ببرد باسیری و دانیال در میان ایشان کودکی بود و کودکی از فرزندان
پیغمبران چون بزمین بابل رسید او تا بابل ببرد بود پادشاهی بری دادند
چون دانیال را بدید عقل و دانایی و دیانت او بدانست و او را مقرب خود کرد آنگاه
وهب بن منبه گفت بخت النصر در آخر عمرش خوابی دید صنمی را سرش از زر
و سینه او از سیم و شکم از مس و رانهایش از آهن و ساقهایش از گل خشک
آنگه سنگی دید از آسمان که بیفتاد و برو آمد و او را بشکست آنگه
آن سنگ بزرگ گشت تا چندان شد که از مشرق تا بمغرب رسید و درختی دید بیخ آن
در زمین و سرش در آسمان مردی بر سر آن درخت تبری در دست گرفته و منادی
می کرد که شاخهای این درخت بزنید تا مرغان از و پراکنده شوند
و سباع و وحوش از زیرش بیرون شوند این خواب از دانیال پرسید دانیال گفت
آن صنم که دیدی تو بودی و فرزندان تو و پادشاهی که از پس تو باشد اما سرش که از زر بود

تو بی که بهتر پادشاهانی و سینه اش که از سیم بود پسر تو باشد که از تو تا او چون
زر باشد تا سیم و آنکه شکمش از مس بود پادشاهی باشد او بتر بود از وی و آنکه
رانهایش از آهن بود آن است که آنکه پس از او باشد بتر از او بود و آنکه پایها از گل
بود آن پادشاهی باشد ضعیف و آن سنگ که از آسمان بیامد و او را بشکست کرد
آنکه بزرگ شد تا همه روی زمین بگرفت پیغمبری باشد که خدای تعالی او را
بفرستد آخر زمان نام او محمد مکی ملت او از مشرق عالم تا مغرب عالم برسد
و آن درخت که دیدی مرغان بر شاخها و سباع در زیر او و آنکه فرمود که
آن درخت را بزنند تعبیر او آن است که خدای تعالی ترا مسخ کند با مرغی که نام او
کرکس باشد که او پادشاه مرغان است آنگه مسخ کند با شیری که او پادشاه
سباع است آنگه مسخ کند با گاوی که او قوی ترین دواب است
هفت سال همچنین باشی و تو آگاه باشی و دانی آنچه بر تو برود تا بدانی که ملک آسمان
و زمین خدای راست آنگه که دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد
که بر جای بماند این حدیث بسی بر نیامد که گفتند که حسد بردند بر دانیال
و سخن بخت النصر را بپوشیدند و گفتند ای ملک تو دانیال را مقرب کردی ابله و او خدای را
می پرستد و بخنده تمامی خورد و او و اصحاب او و ایشان را بند کرد و فرستاد دانیال را حاضر
کرد گفت همچنین است که ایشان می گویند گفت آری بخت النصر
خشم آمد بفرمود تا گوی بکنند فراخ و دانیال را با پنج کس در آنجا کرد
و شیران گرسنه در آنجا کردند و ایشان بصبید نشستند چون بامداد آمد دیدند ایشان را
دید نشسته و شیران در پیش ایشان خفته و دیگری با ایشان نشسته ایشان
شش بودند هفتم از کجا آمد گفتند ما ندانیم و آن فرشته بود که ایشان را
نگاه میداشت ایشان را از آنجا برآمد و طبانچه بر روی بخت النصر زد خدای تعالی او را
مسخ کرد او برمید و در بیابان با وحوش و طیور و سباع در آمیخت هفت سال ممسوخ
بود مدتی بصورت کرکس و مدتی بصورت شیر و مدتی بصورت گاو چنانکه دانیال گفته بود
وهب بن منبه گفت پس از آن که خدای تعالی او را داد و در ایمان او اهل کتاب خلاف

کرده اند بعضی گفتند که ایمان آورد و بعضی گفته اند که پیغمبران را کشته بود
و مسجدها را سوخته توبه او قبول نکردند قتاده گفت در معنی این
که بنی اسرائیل چون نوبت اول فساد کردند و این فساد زکریا بود بقول عبد الله مسعود
و شعیا بود بقول محمد بن اسحق جالوت بر ایشان مسلط شد و هم الذین جاسوا
خلال الدیار دیگر خدای تعالی دولت به بنی اسرائیل داد در ایام داود و جالوت
بکشت چنانکه گفت ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس باز کردانیدیم
شما را دولت شما را ظفر دادیم بر دشمنان شما وَأَمْدَدْنَاكُم و مدد دادیم شما را
با مالهای بسیار و فرزندان نرینه وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا و کردیم شما را
بگروه بی لشکری بیشتر از ایشان پس اگر عبادت نیکویی کنید برای خود کنید
نفع آن خیرات در آخرت با شما باشد و اگر بدی کنید عقاب آن و وبال آن هم بر شما باشد
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ و چون وعده بار دیگر آمد و فساد کردن ایشان
و آن این بود که بار دیگر معصیت شدند و تغییر و تبدیل کردند عیسی و زکریا بکشتند
و قصد کشتن عیسی کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردیم و او را و لشکر او را
بر ایشان برانگیختیم لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ تا غمگین کردانند
رویهای شما را یعنی نفسهای شما را و اثر نکبت و محنت بر شما ظاهر کردانند
و در مسجد بیت المقدس شوند چنانکه در نوبت اول در شدند و تا هلاک کنند
آنچه بر آن غالب شده باشند از سراها و مالهای شما عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ
آنکه رسول را گفت که بنی اسرائیل را بگوی که خدای بر شما رحمت کند
که توبه کنید و با طاعت خدای آیید اگر باز گناه شوید ما نیز باز عقوبت
شویم قتاده گفت باز گناه شدند خدای تعالی بدست رسول ایشان را عقوبت
کرد بقتل و مذلت و مسکنت وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و کردیم ما دوزخ را زندان کافران
باحصیر و بساط و فراش ایشان و عرب بساط را حصیر خوانند

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ

الذين

الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وَأَنَّ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَدْعُ
الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

بحقیقت این قرآن راه می نماید خلقان را بطریقی و ملتی که آن راست ترین ملتهاست
نیکوترین مذهبهاست و مژده می دهد مومنان را که کردار نیکوی کنند و ایمان
ایشان را مزدی بزرگ است یعنی بهشت و خبر می دهد آنان را که برای آن سرای
و بقیامت ایمان ندارند و ما برای ایشان ساخته ایم و نهاده عذاب دردناک
آنکه گفتا دی در حال ضجارت و دلتنگی بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان
و اقربای خود خدا را می خواند بدی چون خواندن خدای خود را بخیر
و نیکی یعنی نفرین می کند بخود بچیزی که اگر اجابت کند روی بختابد
دادی در کارها همیشه مستعجل بود ما ننه و شتابزده که هر چه در دل آدمی افتد
در طلب آن تعجیل می کند و عاقبت آن نیندیشد عبد الله عباس گفت
ضجرت وی صبر صبر نتواند کرد و گفته اند عجولات در دعای بد و وقت
دوم بر آن پشیمان می شود گفتند که مراد بانسان آدم است سلمان فارسی
گفت خدای تعالی از آدم اول سرش بیافرید که حواس در وی بیت او بنگریست
و دیگر اندامهای خود دید و اعتبار می گرفت چون غازی کر بود گفت
اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس یعنی ای بار خدای تعجیل فرما در آفریدن من
پیش از آنکه آفتاب فرو شود عبد الله عباس گفت چون روح بساق رسید
خواست که باز نشیند نتوانست فذلك قوله وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا

آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربکم و لتعلموا

عدد السنین و الحساب و کل شیء فصلناه تفصیلا

ما شب و روز دو آیت بود و علامت کردیم که دلالت کنند بر آفریدگار خود
و بر وحدت و یگانگی وی و بر کمال قادری و عالمی او ما آیت شب را یعنی شب را محو کردیم
و تاریک گردانیدیم و آیت روز را که نشان روز است روشن و نورانی و گفته‌اند که
نشان شب ماه است یعنی ماه را محو کردیم و شعاع وی از وی باز گرفتیم و آیت روز را
که آفتاب است با شعاع و ضیا گردانیدیم که در روشنی وی چیزها را ببینند و کارها
بسازند ابو الطفیل گفت که ابن الکوا از امیر المومنین علی علیه السلم پرسید که
این سیاهی چیست که در میانه ماه است گفت اثر محو است که در میانه ماه است و آن این
محوست عبد الله عباس گفت نور آفتاب حق تعالی هفتاد جزو کرد و نور
ماه همچنین پس که نور ماه شصت و نه جزو کرد و با آفتاب داد اکنون آفتاب را
صد و سی و نه جزو نورست و ماه را یک جزو آنکه بیان کرد و گفت
غرض آن بود از روشنی آفتاب تا طلب فضل و نعمت و روزی خدای کنند
در روشنی روز و تا عدد سالها بدانند و ماهها بشناسند حساب و آجال
و دیون و اوقات بدانند و اگر نه چنین بودی همه کارها معطل ماندی
و ما هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی بگو از جمله این یکی
اینست که ماه و آفتاب که اگر نه چنین بودی شب از روز عیان نبودی مزدور ندانستی
که تا کی کار کند و روزه دار ندانستی که کی شب شود که روزه بگشاید
عدت دار ندانستی که کی عدت وی بسر آید و وامدار ندانستی که اجل وی کی آید
و ندانستندی که کی رسانید خدای تعالی چون نظر برای بندگان چنین را فرمود
تا سه بار بر خیزد بر روی ماه تا روشنی او بدین مقدار آمد که می بینند تا شب
از روز جدا باشد وکل انسان الزمناه طائره

فی عنقه

فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ

کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا من اهتدی

فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تزر

وازرة وزر اخری و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا

و هر آدمی که هست عمل او را و کردار او را لازم گردانیدیم در گردن وی چنانکه گردن بند
لازم گردن باشد و از وی جدا نشود تا آنگه که حساب وی بکنند مجاهد گفت
طایر یعنی عمل او و روزی او لازم گردانیدیم و گفت هیچ کس از مادر در وجود نیاید
الا در گردن او ورقی باشد بر آنجا نوشته که او شقی است یا سعید اهل معانی
گفتند مراد بطایر آن حکمت که بر وی کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او
و آن را برای او بطایر عبارت کرد بعادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها
و نخرج له و بیرون آریم برای او در روز قیامت کتاب و نامه که آن را باز کرده
و گشاده بیند ابو السماک العدوی این آیت برخواند و گفت نامه تو را دو حال
در دو حال باز کرده و گشاده باشند و در یک حال در نوردند تا زنده نامه تو
گشاده است هر چه خواهی املا کن و چون بمیری نامه‌ات در پیچند و باز چون شود
بقیامت زنده کنند نامه‌ات بگشایند و گویند اقرأ کتابک
برخوان نامه خویش را که بر آنست و بسنده نفس تو بر تو امروز محاسبی و حساب کنند
یعنی خود حساب خود بکن و هر که حساب تو با تو گذارند بر تو عدول کرده است
من اهتدی هر که راه یافت برای خود یافت و منفعت و ثواب آن وی را است
و هر که گمراه شود بترک نظر و طلب علم او بر خود گمراه شود یعنی عقاب وی
و وبال آن بر وی باشد و لا تزر وازرة و هیچ کس گناه دیگری بر که نهند

یعنی گناه دیگری دیگری را عقوبت نکنند و ما هیچ کس را عذاب نکنیم
تا آنگه که رسولی فرستیم و حجت بروی لازم کرده ایم   وَإِذَا
أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ
عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا   وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ
مِنْ بَعْدِ نُوحٍ   وَكَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا
چون خواهیم که هلاک کنیم دهی و شهری را بعد از آنکه حجت بر ایشان لازم [باشد]
و متنعمان آن شهر را بایمان و طاعت فرمائیم تاکید حجت را ایشان آن
در آن شهر فسق کنند و از فرمان بیرون آیند ما ایشان را هلاک کنیم
دهی را که فرموده باشیم متنعمان آن ده را بطاعت و عبادت لیکن ایشان نافرمانی
کرده باشند و معصیت کرده و عذاب بر ایشان لازم شده هلاک کنیم
و عذاب فرستیم و وجهی دیگر آنست که ارادت خدای عذاب را و هلاک را جز مستحقان
هلاک نگیرد خدای نخواهد که هلاک کند و خدای نخواهد که هلاک کند مگر
کسی را که مستحق هلاک گشته باشد پس معنی آیت چنین بود که ما چون خواهیم که هلاک
کنیم قومی را که مستحق عذاب باشند امر خود را بر ایشان مکرر کرده ایم و بطاعتشان
فرمائیم چون طاعت ندارند هلاکشان کرده ایم زهری گفت روزی
رسول صلوات الله علیه بنزدیک زینب شد گفت لا اله الا الله ویل للعرب
من شر قد اقترب سوای حرب را از بهر که رسید آنکه گفت علامت آن رسید
یاجوج و ماجوج امروز این قدر گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد
با انگشت ابهام زینب گفت یعنی ما هلاک نکنیم قومی را که صالحان در میان
ایشان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود   وَكَمْ أَهْلَكْنَا

وچندکه

و چند که هلاک کردیم ما از قرنها و جماعات کفار که پیغمبران ما را تکذیب کردند
از پس نوح پیغمبر علیه السلام و بسنست خدای تو بر گناه بندگان خود دانا و بینا [اوست]
داند افعال و بیند احوال ایشان در قرن خلاف کردند صد و بیست سال گفتند
و صد سال گفتند از عبدالله بشر روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله [علیه]
دست بر سر من نهاد و گفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول الله
قرنی چند باشد گفت صد سال راوی خبر گوید ما صد سال او وی نمردیم تا بصد رسید
آنگه [illegible] گفته اند ده سال گفته اند   مَنْ كَانَ
يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا   وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا
سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا
كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ
مَحْظُورًا   هر کس که دنیا خواهد و دنیا طلبد ما بتعجیل وی را دنیا بدهیم
در آنچه خواهیم برای آنکه خواهیم و آنچه خواهد در دنیا روزی نکنیم
چه دنیا را بنزدیک ما محلی نیست چه اگر محلی بودی کافران را از دنیا شربت آب ندادیم
نیکاران کافران را مراد و آرزو دهیم کرامت ایشان را نباشد و اگر مومنی را از دنیا
مراد نه دهیم [illegible] از خواری و هوان وی بود   و گفته اند که معنی آنست
که هر که بعمل آخرت دنیا خواهد و مراد دنیا بدهیم پس در قیامت دوزخ
جای او کنیم و در دوزخش جای دهیم تا در آنجا سوخته میشود نکوهیده
و از رحمت خدای دور کرده اند هر که آخرت خواهد و کار برای آخرت کند و [مومن]

باشد و عمل او مقبول بود و سعی او مشکور بود و شکر خدای بنده را دادن
مر طاعت وی را اینکه گفت کلّا نمدّ ما هر یکی را در دنیا از مطیع و عاصی و مؤمن و کافر
بیفزاییم و در زیادت کرده ایم از عطای خدای یعنی از مریدان دنیا و مریدان آخرت
هرچه از ما خواهند ایشانرا بدهیم بر حسب مصلحت و عطای خدای تعالی محظور نباشد
و از کسی ممنوع نباشد و مؤمن و کافر و بر و فاجر را رسد

اُنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ
أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۝ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا
آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا ۝ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ
أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا
وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

بنگر بچشم اعتبار تا چگونه خلقانرا متفاوت کرده ایم بعضی را بر بعضی
چگونه تفضیل داده در روزی و عطای دنیا و مال این جهان و مراتب
آخرت بزرگتر و بزرگوارتر است بدرجه و فضیلت از درجات دنیاوی
آنکه نهی کرد و گفت با خدای خدای دیگر مگیرید و با او دیگری را

کسی را شریک کرده اید که اگر چنین کنی و بنشینی مادام که زنده باشی نکوهیده و
باشی و بر زبان عاقلان مخذول و فرو گذاشته از نصرت و یاری باری و
مراد بقعود آنست که مذموم و مخذول گردی و قضی ربک حکم کرد
خدای تو و فرموده که بپرستید مگر او را و زکریا ابن سلام گوید بزرگی
حسن بصری رحمه الله گفت ای حسن زن را سه طلاق دادم گفت در خدای
عاصی شدی و زن از تو جدا شد مرد گفت خدای بر من قضا کرد حسن
گفت ما قضی الله علیک بهذا خدای بر تو این قضا نکرد قضای خدای
بر بندگان آنست که گفت وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه ای امر
او جب ... خدای بر تو واجب کرد او را بپرستید و با پدر و مادر احسان کنید
اگر یکی از پدر و مادر یا هر دو نزدیک تو شوند و با تو باشند و در خانه تو باشند
تو در روی ایشان ضجارت مکن و دلتنگی منمای گشاده روی و خوش باش
کاری مکن که از آن برنجند یعنی چیزی مگوی که از آن گرفته شوند
ایشانرا مگوی که اف و اف کلمه ایست که در وقت دلتنگی گویند
امام جعفر صادق رضی الله عنه گفت کمترین عقوق اف است اگر از این چیزی
کمتر بودی هم از آن منع کردی و ظاهر آیت نهی است از اف گفتن
و آنچه بیشتر از آن باشد از این است از چیزی که مادر و پدر از آن کاره دارند
نهی آن بنحوی الخطاب معلوم است و تخصیص کبر و پیری برای آن کرد که ایشان
در کبر و پیری محتاج تر باشند و برای این مثل آورده اند که فلان ابر من الهر
فلان از گربه نیکوکارتر است برای آنکه چون گربه پیر شود بچگان
بچگان وی را رزق کنند و علف دهند چنانکه وی بچگان خود را
دادی آنکه گفت ولا تنهرهما بانگ بر پدر و مادر مزن و آواز بلند
مکن و برای ایشان سخن نیکو گوی چنانکه حسن ادب اقتضای آن کند
و گفته اند که گفتار نیکو آنست که گوید یا ابتا و یا اماه و فرو نه
بازوی ایشان از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع و این سند

دعای ایشان کن و از خدای برای ایشان رحمت خواه و بکوی ای خداوند پروردگار من
برایشان رحمت کن رحمتی که مدام و دائم منقطع نکردد بجزای انکه ایشان بر من رحمت
کردند و مرا بناز و نعمت بپروردند در حالی که کودک و خرد بودم عایشه از
رسول صلوات الله علیه روایت کرد که خدای تعالی عاق را کوید هرچه خواهی می کن
که ترا نیامرزم و بار دیگر نیکوکار را کوید که هرچه خواهی می کن که ترا بیامرزم ابن عباس
کفت رسول صلوات الله علیه روایت کرد که هر که در روز اید و مادر و پدر از وی خشنود
باشند دو در از بهشت برای او بکشایند اگر یکی بود یکی بکشایند یکی کفت یا رسول الله
اگرچه مادر و پدر بر وی ظلم کنند سه بار باز کفت و در خبری دیگر است
که مردی بنزدیک رسول صلوات الله علیه امد و کفت یا رسول الله مرا
چیزی بیاموز که عمل ان مرا برحمت خدای نزدیک کرداند کفت مادر و پدر
داری کفت دارم کفت رو و با ایشان نیکویی کن و نیکویی کردن با ایشان
و رضا و خشنودی ایشان و علی الذکر کفایت بود رَبُّكُمْ

أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ
لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا
إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا
فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ

ولا تبسطها

وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

خدای تعالی عالمتر است بدانچه در دلهای شماست از نیکویی کردن
با مادران و پدران و عاق شدن و عاصی کشتن در ایشان اگر شما صالح باشید
و نیکوکار با خدای کردید پدر هر کاری که باشید و اگر زلتی افتد در حق پدر و مادر
خدای تعالی شما را بیامرزد که او امرزنده کسانیست که بادرگاه او کردند
وآت ذا القربی حقه چون خدای تعالی وصیت کرد با مادر و پدر و خویشان دیگر
و کفت بده بان کسی که خداوند قرابت و خویشی است بتو حق او را یعنی با خویشان
صلت رحم کن و احسان و نیکویی بعضی مفسران کفته اند مراد قرابت رسول
در حضرت است که چون این ایت امد رسول صلوات الله علیه فاطمه را بخواند
و فدک بوی داد مدت حیات رسول در دست وی بود و در تصرف وی دخل ان
در مصالح خود و فرزندان خود می کرد چون رسول صلوات الله علیه بجوار رحمت ایزدی
انتقال فرمود از وی باز کرفتند و چون طلب میراث پدر کرد کفتند ترا
پدر میراث نباشد او کفت ما ترکناه صدقة انچه ما بکذاریم
صدقه باشد والمسکین وابن السبیل درویشان را و راه کذریان را
حق ایشان بده ولا تبذر تبذیرا اسراف مکن اسراف نفقه کردن باشد
در معصیت یعنی الا معصیت نفقه مجاهد کفت اگر کسی همه مال خود در راه
حق خرج کند تبذیر و اسراف نباشد و اگر مدی در باطل صرف کند
اسراف باشد و اسراف کنندکان قرینان دیو و قرینان شیطان باشند
و شیطان همیشه بخدای کافر و کافر نعمت بوده است واما تعرضن عنهم
اگر تو روی بکردانی از ایشان که ترا فرموده به نیکویی کردن
با ایشان برای طلب کردن رحمتی یعنی روزی از خدای خود که توامید داری

که تو رسد بگوی ایشانرا گفتاری خوش و سخنی آسان یعنی بگوی و سخن اغنیاک [illegible]
بدهد و بر سانیدن ایشانرا الله و برای این رسول صلوات الله علیه فرمود است که
الکلمة الطیبة صدقة سخن خوش صدقه باشد انکه رسول را
صلوات الله علیه فرو کرد انکه هرچه دارد ببخشد و گفت ولا تجعل
یدک مغلولة الی عنقک دست خود بر گردن خود منه کلی گفت یعنی
دست خود را از دادن در بند مدار و نیز یکبار هرچه داری ببخش که بنشینی ملامت
کرده و رنجیده و منقطع از انچه بوده باشد و گفته اند محسورا یعنی برهنه
جابر عبد الله انصاری گفت سبب نزول این آیات آن بود که روزی رسول
خدای نشسته بود کودکی آمد و گفت یا رسول الله مادر من ترا دعا می کند
و می گوید که مرا پیراهنی ده تا در او نماز می کرده باشم رسول صلوات الله علیه
گفت وقتی دیگر بیای که این وقت چیزی نیست که او را شاید کودک
برفت و باز آمد و گفت که می گوید که این پیراهن که پوشیده داری بده
رسول صلی الله علیه وسلم پیراهن برداشت برخاست و در خانه رفت و پیراهن بیرون کرد
و بوی داد و برهنه بنشست تا وقت نماز در آمد و بلال بانگ نماز گفت
رسول صلی الله علیه وسلم بیرون نیامد دل مشغول شدند یکی برخاست و در حجره شد
رسول را دید که پیراهن نداشت خدای تعالی این آیت فرستاد که ان ربک
یبسط الرزق لمن یشاء یعنی که خدای تعالی روزی گسترانده فراخ کرده
بر آنکس که خواهد و تنگ کرده بر آنکس که خواهد مالک قبض و بسط اوست
و او باحوال بندگان خود بینا و داناست و داند که مصلحت هر یکی از قبض و
بسط در چیست چنانکه میداند میسازد ولا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم
ان قتلهم کان خطأ کبیرا ولا تقربوا الزنی انه کان
فاحشة وساء سبیلا

فاحشة وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف
فی القتل انه کان منصورا وچون معلوم شد قبض و بسط روزی که
خدای می کند و خدای می دهد فرزندان خود را از ترس درویشی مکشید
این آیت در حق آنان آمد از عرب که دختران خود را زنده در گور می کردند
خدای تعالی ایشانرا نهی کرد ازین و گفت ایشانرا که از ترس درویشی فرزندان
خود را مکشید که ما ایشانرا روزی می دهیم و شما را هم و کشتن ایشان
شما را خطائی بزرگست و گناهی سخت ولا تقربوا الزنی بزنا کردن
نزدیک مشوید و گرد زنا مگردید که زنا کردن همیشه کاری زشت بوده است
و راهی بد و مپرید و مکشید نفسی را که خدای حرام کرده است کشتن او و تیغ
کردن ایشانرا مگر بحق و کشتن بحق آن بود که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند
بعد از احصان و بقصاص و وجهی از وجوه شرع بوده باشد انکه گفت ومن قتل
مظلوما و هر که او را بظلم بکشند ما ولی او را توانی و دستی داده ایم و روا
داده ایم بر کشنده وی اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیت طلب دارد
و اگر خواهد عفو کند و ببخشد پس برای آنکه قصد قتل می کنی اسراف مکن
و چون بناحق مرد با خون تو ریخته نشود یا این ولی نباید که اسراف کند
و بدل یکی بیشتر از یکی را بکشد که اسراف مکن و جز کشنده آنکس را مکش
در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب و عوض و قوله الا بالحق تفسیرش گفتار رسول که
گفت امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها
عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله وما حقها
یا رسول الله قال زنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس فیقتل بها
یعنی مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا آنکه بگویند لا اله الا الله

جز او بکشند خون و مال او از من در امان است الا بحقها و حسابهم علی الله
گفتند یا رسول الله حق او چیست گفت کفر از بعد ایمان و زنا از بعد احصان
نفسی که او را او را نکشند ضحاک گفت این آیه بمکه باز فرود آمد که بیشتر
صحابه رسول را می کشتند یا نزد فرمود که بنا بیکه کینه ایشان تمام باز دارید که
که او جانی و قاتل نبوده باشد او را بکشید و این آیت پیش از آن بود که این آیت
اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و گفته اند که مراد باسراف مثله کردن است
خدای تعالی این نهی کرد در حضرت که ابن ملجم لعنة الله علیه در آن وقت که
امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام ضربت زده بود پیش وی بردند گفت
ان احییت رایت فیه رایی و ان مت فاقتلوه فی ضربة بضربة
ولا تقتلوا الرجل فان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المثلة ولو بالکلب العقور
گفت اگر من زنده بمانم او را بکشم آنچه مصلحت بینم و اگر بمیرم او را بکشید
بضربتی و مثله مکنید او را که رسول صلی الله علیه وسلم از مثله نهی کرده است
اگرچه با سگ گزنده باشد ۴ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ

الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ

كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ

الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ

بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

و گرد مال یتیم مگردید الا بوجهی نیکوتر و طریقه بهتر یعنی تجارت که ورا
نفعی باشد و از تصرف شما ویرا سودی حاصل گردد حتی یبلغ اشده تا آنکه بحد بلاغت

برسد

بالعهد
برسد و کمال عقلش پدید آید یعنی گفته اند که هجده ساله باشد واوفوا
بعهدی که کرده باشید وفا کنید که از آن بخواهند پرسیدن تمام را
و گفته اند مراد عهد وصیت است در حق مال یتیم و گفته اند که جمله اوامر و نواهی
خدایست واوفوا الکیل تمام پیمایید آنچه پیمودنی باشد و راست بسنجید آنچه
ترازو باید کشید ترازوی راست برکشید که کیل تمام و ترازوی راست
بهتر است و عاقبت آن نیکوتر آنکه گفت ولا تقف ما لیس لک به علم
متابعت مکن و از پی مرو آنرا که ترا بدان علمی نباشد یعنی آنچه ندانی متبع آن مکن
از گفتار و کردار و غیبت کسی مکن و بهتان بر کسی منه و بدی مسلمانان مگوی که
گوش و چشم و دل را از او پرسند یعنی مکلف را از این اعضا بپرسند که گوش
چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم چه دیدی و چرا دیدی و دل چه اندیشیدی
و چرا کردی این اعضا را بحرام چرا استعمال کردی وَلَا تَمْشِ فِي

الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَلِكَ

كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ

رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ

مَلُومًا مَدْحُورًا أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ

مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

این همه در ظاهر خطاب با رسول است و مراد امت او است و از آنکه او هرگز در زمین
هرگز ببطر و نشاط نرفتی تا ویرا از آن منع کنند می گوید در زمین بنشاط

و تکبر و و تبختر مکن راست و متواضع باش در رفتن که تو در نتوانی شکافتن زمین را و بتوانی رسیدن به کوهها یا بلندی با بالای کوهها
تو هرگز نتوانی شدن هر یکی ازین جمله که گفته شد و ازان نهی کرده اند بدی و مکروه است
نزدیک خدای تو و گناه ازینها ابن عباس گفت این همه ایت در الواح موسی
علیه السلم بود ابتدا ایش نهی از شرک و آن آنست که اول گفت لا تجعل مع الله الها
آخر و انتها ایش نهی از شرک برای آنکه توحید سر جمله حکمتهاست و آن اینست
که می گوید و لا تجعل مع الله الها آخر با خدای خدای دیگر مگیر از بیشان که
آنکه ترا در دوزخ اندازند ملامت کرده و خوار کرده و دور کرده از
بانتی از رحمت آنکه خطاب کرد با کافران که گفتند که فرشتگان دختران
خدای اند و گفت ای خدای برگزید شما را پسران و فرشتگان دختران
گفت بهترین برای شما اختیار کرد و بدترین خود بر گرفت یعنی هیچ کس این چنین نکند
که شما بخدای حواله می کنید انکم لتقولون حقیقت که شما گفتاری
بزرگ می گوید بر خدای بدعوی اینکه بر خود روا نمی دارید و خود را بر خدای
تفضیل می نهید که پسران بخود حواله می کنید و دختران بخدای

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ
إِلَّا نُفُورًا ﴿﴾ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا
لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿﴾ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ
عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿﴾ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا بدرستی که درین قرآن دلیلها مکرر کردیم و حجتها
مفصل کردیم و از هر گونه مثل زدیم و بکرات باز گفتیم و بیان کردیم تا باشد
که مکلفان تامل کنند و عاقلان اندیشه کنند و ازین پند گیرند و نمی فزاید
ایشان را این قرآن که مکرر شده روایات و دلالات یعنی ایشان نمی افزایند
نزدیک این ایات الا نفورا و دوری از قبول حق آنکه رد کرد بر مشرکان گفتار ایشان
در آنکه خدای را شریکانند و دلیل گفت بر وحدانیت و گفت رسول
خود را که بگوی ای محمد که اگر با خدای خدایانی بودندی چنانکه می گویید
آنکه طلب کردندی بخداوند عرش راهی تا پیش وی روند و مقرب وی گردند
آنانکه راغب شوند این معنی از عظمت و جلالت حسن بصری گفت
که طلب کردندی بوی راهی که تا بروی غلبه کنند سبحانه و تعالی او منزه است
و متعالی از آنچه ایشان می گویند علو بزرگ در رفعت عظیم اوست آن خدای که
او را تسبیح می کنند آسمان هفت گانه و هر که در آسمان و زمین است همه بزبان حال
از آنجا که دلیلاند بر صانع و آفریدگار خود و بر صفات کمال وی و بر آنکه جایز
که وی را شریکی باز گویند و هیچ موجودی از موجودات نیست الا که برین وجه
خدای را تسبیح می گویند از آنجا که همه مصنوع اند محتاج صانع اند که مصنوع
نباشد بی صانعی و لکن شما در نمی یابید و فهم نمی کنید تسبیح ایشان را چون نظر
نمی کنید در آن تا دلالات ایشان را در توحید خدای بینا شوید انه کان حلیما غفورا
بدرستی که خدای بردبار و آمرزنده است عبدالله عباس گفت وان من شی الا
یسبح بحمده مخصوص احیا دون جمادات قتاده گفت مراد حیوانات است
و نامیات و چیزهای افزاینده ابو الخطاب گفت ما با یزید رقاشی بودیم
و حسن بصری برای ضیافت و طعام دادن چون خوان بنهاد یزید با حسن بصری
گفت یا ابا سعید تسبیح گوی خدای را گفت وقت تسبیح است از آن خبر که در آن است
کرده اند که رسول صلوات الله علیه گفت که ما عضدت عضاة الا بترکها
التسبیح هیچ درختی را نبرند الا از برای آنکه تسبیح نکند در حضرت که

رسول صلی الله علیه وسلم چهار بود جبرئیل علیه السلام آمد و او را از بهشت طبقی انار انگور
آورد رسول صلوات الله علیه از آن بخورد و بدست آنحضرت تسبیح کرد و همچنین
امیر المومنین علی برگرفت بدست وی تسبیح گفت و امام حسن و امام حسین از آن بخوردند
بدست ایشان تسبیح کرد یکی از جمله صحابه بدست گرفت بدست وی تسبیح نکرد
جبرئیل علیه السلم گفت این طعام بهشت است در دنیا نخورد الا پیغمبری یا وصی
پیغمبری یا فرزند پیغمبری وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا

بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا

عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ

نُفُورًا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ

نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا انْظُرْ

كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

و چون تو قرآن خوانی ای محمد ما میان تو و میان دشمنان تو که ایمان ندارند
بقیامت و سرای بازپسین حجابی کنیم مستور پوشیده از چشمهای ایشان
که ایشان نه بینند از قدرت خویش حق تعالی رسول را از چشمهای ایشان محجوب
کرد که ایشان نشنیدی و ندیدندی سعید جبیر گفت که چون تبت
یدا ابی لهب فرود آمد زن ابی لهب بیامد تا رسول را صلوات الله علیه ایذا کند

وآن زن

وآن زنی سلیطه بود یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد
از وی احتراز کن که پلیدزبانست رسول صلوات الله علیه گفت سبحان الله
و بینها این تسبیح میان من و اوست او بیامد و رسول را صلوات الله علیه ندید
این صحابی را گفت این صاحب تو مرا هجو کرده است صحابی گفت او شعر نگوید
گفت راست میگوی بعد از آنکه برگشت صحابی گفت یا رسول الله او ترا ندید
گفت فرشته بیامد و مرا از وی در حجاب کرد وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ و چون یاد
تو خدای خود را در قرآن بیگانگی و وحدت معترض گفتند چون گوئی
لا اله الا الله این کافران برگردند و پشت بر تو کنند همه رمنده
و گریزان یعنی ایشان می خواهند که ذکر خدا با نام ایشان گفتی چون گوئی
رمنده از تو می گریزند نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم با آنچه ایشان استماع آن می کنند
از لغو کردن و با قرآن استهزا نمودن در وقتی که استماع تو می کنند
و قرآن می شنوند در وقتی که ایشان با یکدیگر راز گویند رجوع تو بعضی
گویند دیوانه است و بعضی گویند شاعرست و بعضی گویند ساحرست
اذ یقول الظالمون چون گویند ستمکاران چون معین و اصحابش از کافران که
که پیروی می کنید تا مردی را که جادوی کرده اند با وی که مختل العقل
گشته است و دیوانه شده و آنکه گفت انظر بنگر تا ترا چگونه
مثل زده اند و چه تشبیه کرده اند از تشبیهات مختلفه چون ساحری
و شاعری و کاهنی و دیوانگی فضلوا پس ایشان گمراه و متحیر شدند و راه ندانستند
و بتو راه نتوانستند برد از آنکه نظر نکردند در احوال تو و معجزات تو
تا ایشان ترا بشناختن توانستند وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا

عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا قُلْ

كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم اول مرة فسينغضون

اليك رؤسهم ويقولون متى هو قل عسى ان يكون

قريبا يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده وتظنون ان لبثتم

الا قليلا واين كافران كفتند چون از محمد سخن قيامت وحشر ونشر بشنيدند اى
ما چون استخوان باشيم ريزيده وپوسيده مارا خلقى نو باز كيرند واين تعجب
واستبعاد حشر ونشر كفتند عبد الله عباس كفت مراد برفات كردست
مجاهد كفت خاكست حق تعالى خطاب كرد پيغمبر را وكفت جواب ايشان
باز ده وبكوى كه شما سنك باشيد يا آهن باشيد در سختى وصلابت يا خلقى
كه در سينه شما باشد از انچه بزرك باشد خداى قادر باشد كه شمارا اعادت كند
وباز آدمى زنده كرداند درين خلق خلاف كردند بعضى كفتند كه آن
مجاهد كفت آسمان وزمين است مفسران كفتند مراد مركست يعنى
اكر شما مرك شويد من شمارا مرك بجنبانم انكه بميرانم وانكه زنده كردانم
عبد الله عباس وسعيد جبير كفتند كافران رسول را صلوات الله عليه
كفتند ارايت لو كنا الموت چكونه كه ما مرك شويم ارا كه ميرانند خداى تعالى
كفت از مرك بزركتر چيزى نيست در دل شما خود مرك شويد همه بميريد
وباز زنده شويد واين آنست كه ازيشان خبر داد وكفت فسيقولون
زود بود كه ايشان كويند كه چون چنين شويم كه كفته شد كه مارا اعادت
كند وزنده كرداند تو بكوى ايشانرا آن خداى كه از اول بار شمارا آفريد
وزنده كردانيد چون اين سخن بكويى زود بود كه ايشان سرهاى خود را بجنبانند
بر سبيل استهزا وانغوض كويند اى محمد اين كه تو ميكويى كى خواهد بود تو
بكوى اى محمد ايشانرا همانا كه نزديكست كه باشد وبود درنيست انكه بيايد كرد

وكفت روزى كه دعوت كند شمارا خداى وبرانكيزد از كورها برآييد وكمان
بريد كه در كور درنك نكرده ايد مكر زمانى فتستجيبون بحمده ابن عباس كفت
مراد بحمد امرست وفرمان او وكفته اند حامدين لله سعيد جبير كفت از كورها
برايند ومى كويند سبحانك اللهم وبحمدك ودر استقلال زمان دو وجه كفته اند
يكى انكه چون سرعت بعث ورجوع ببينند كمان برند كه مقام ايشان در كورها اندك بوده
ودوم ديكر انكه مراد تقريب حال بود وسرعت انقلاب دنيا باخرت چنانكه شاعر كفت
حيات كان لم تكن وموت كان لم يزل — وقل لعبادى

يقولوا التي هي احسن ان الشيطان ينزغ بينهم ان الشيطان كان

للانسان عدوا مبينا ربكم اعلم بكم ان يشا يرحمكم

او ان يشا يعذبكم وما ارسلناك عليهم وكيلا

وربك اعلم بمن في السموات والارض ولقد فضلنا بعض

النبيين على بعض وآتينا داود زبورا — بكوى اى محمد بندكان

مرا از مومنان تا بكويند با مشركان كلمه كه آن نيكوتر باشد وآن فرمايد كه
خداى فرموده وايشان نهى كرده وبا يكديكر سخن خوش كويند خطاب نيكو
كنند چنانكه رحمك الله وعافاك الله ومانند اين نبايد كه متابعت
شيطان كنند كه ميان ايشان فساد ودشمنى اندازد ووسوسه كند
ببدى كردن با يكديكر وشيطان هميشه [illegible] دشمنى آشكارا
از عهد آدم وباشد تا دامن قيامت ربكم اعلم بكم خداى شما

عالم است باحوال شما و بتدبیر مصالح شما دانا تر است اگر خواهد بر شما رحمت کند
بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل خویش و او عالم است بصفات و اعمال
شما و مقادیر استحقاق شما آنکه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و سلم و گفت
ما ترا بفرستادیم تا وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موکل کرده ایم تا ایشان را
باسلام جبر کنی و بقهر بر ایمان داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری
ما ترا فرستادیم تا تو ایشان را بشارت دهی ببهشت و آگاه کنی از آنچه در پیش است
انکار آخرت و بهشت و دوزخ و با ایشان ابلاغ کنی اگر قبول کنند خود نیک است
و اگر نکنند ترا باز خواستی نیست و ربک اعلم و خدای تو عالم تر است باحوال و اعمال
و ضمایر آنکه در آسمان و زمین اند و بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه
صلاح می داند و استحقاق و اهلیت می شناسد رفعت و درجه می دهد و از فرشتگان
و آدمیان برای رسالت آن را اختیار می کند که اهلیت آن دارد ولقد فضلنا
ما تفضیل دادیم بعضی فرشتگان را بر بعضی و بعضی پیغمبران را بر بعضی بر گزیدیم
آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت دادیم و نوح را اجابت دعوت دادیم
و ابراهیم را خلت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و سلیمان را ملک
دادیم و داود را زبور دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم و محمد را محبت دادیم
و عیسی را بشر مقرر او کرده ایم ومبشرا من بعدی اسمه احمد
و در زبور داود نوشتیم ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی محمد و
امت ایشان   قل ادعوا الذین زعمتم من دونه

فلا یملکون کشف الضر عنکم ولا تحویلا   اولئک

الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب

ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا

وان من قرية

وان من قرية الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة

او معذبوها عذابا شديدا كان ذلك في الكتاب مسطورا

بگو این کافران که خواندند آنان را که شما دعوی خدائی ایشان می کنید بدون خدای
از فرشتگان و آدمیان چون عزیر و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت از شما کنند
نمی توانند و مالک نباشند که آن بلا را از شما بگردانند و رنجی از وی شما
باز برند این جماعت آن اند که خدای خود را می خوانند و بخدای خود وسیلت
و قربت می جویند هر کدام از ایشان که بخدای نزدیکتر است وسیلتی می جویند
و امید از رحمت خدای می دارند و از عذاب وی می ترسند حقیقت که عذاب
خدای همیشه آن بوده است که از او بترسند و حذر کنند چون حال ایشان
چنین بود و مردی عاقل چگونه ایشان را پرستد و طمع وسیلت بخدای ایشان
چگونه دارد عبدالله عباس و بیشتری مفسران گفتند که مراد عیسی
و مادرش که کافران ایشان را می پرستیدند و ایشان خدا را می پرستیدند
عبدالله مسعود گفت جماعتی کافران بودند که جنیان را می پرستیدند
آن جنیان ایمان آوردند و خدای پرستیدند خدای تعالی این آیت فرستاد و این
کافران را عیب کرد و ملامت فرمود و ان من قریة و نیست هیچ دیهی
و هیچ شهری که ما آن را هلاک کنیم پیش از روز قیامت بمرگ یا عذاب
کنیم ایشان را بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان ایشان آن کافران را
بر سبیل عقوبت و مومنان را بر سبیل امتحان بعضی گفته اند مراد بشهرها
شهرهای کافرانست عبدالله مسعود گفت هر شهری که در وی زنا کنند
و ظلم شود خدای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر و آنکه سا[کنان]
کرد که این لا محال خواهد بود در کتاب که لوح محفوظ است مسطور است
وما منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب

بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا

وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا منع وجودی چیزی باشد که باو فعل
در وجود بیاید از انکه بران قادر نباشند و این چند این مجاز و استعارت
باشد یعنی ترک می گوید که ما را منع نکرد و باز نداشت از فرستادن آیات
و معجزات بر حسب اقتراح ایشان الا اصار فی و مانعی از حکمت و از تکذیب
کردن ایشان و پیشینانست که ایشان از پیغمبران آیت و معجز خواستند چنانکه
ایشان درخواستند چون آیت بدیدند تکذیب کردند ما ایشان را بعذاب
استیصال فرو بردیم و هلاک کردیم و حکم ما اینست که هر که آیتی درخواهد
چون بیاید تکذیب کند و ایمان نیاورد ما وی را هلاک کنیم و چون دانستیم
که اگر آنچه می خواهند بدهیم تکذیب کنند و باور ندارند و ایمان نیاورند
و چون دانستیم آنکه مستحق عذاب استیصال گردند ما آنچه خواستند
ترک کردیم و ندادیم که حکم ما درین آیت آنست که ما ایشان را بعذاب
استیصال عذاب نکنیم از شرف و کرامت محمد صلی الله علیه و سلم عبد الله
عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که اهل مکه رسول را گفتند که اگر تو
پیغمبری کوه صفا را برای ما زر کن خدای تعالی گفت ما را ازین باز نمی داشت الا
آنکه چون این کنیم شما تکذیب کنید چنانکه امتان گذشته
کردند آنگه شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند
آنگه گفت وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ ما ثمود را که از صالح پیغمبر علیه السلام ناقه
درخواستند بدادیم ناقه که ایشان را بصیرت ساینده بود ناقه که در روشنایی
بود کسانی را که نظر کردندی برایشان ظلم کردند بر کشتن آن ناقه
انکار کردند بآن ناقه که معجزه بود و مستحق عذاب گشتند ما آیات که فرستیم
برای تخویف و ترسانیدن فرستیم تا بترسند و ایمان آرند قتاده گفت خدای تعالی
بندگان را می ترساند آنچه خواهد بود تا اندیشه کنند و باز گردند

آورده اند

برضای خود

آورده اند که در کوفه زلزله بود عبد الله مسعود گفت ای بندگان خدای تعالی شما را
می خواند توبه کنید و رضای خدای تعالی حاصل کنید وَإِذْ قُلْنَا

لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا

فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا و یاد کن ای محمد چون گفتیم
ترا که خدای تو محیط است بر مردمان یعنی علم وی محیط ایشانست و از علم وی
بیرون نمی شوند و افعال و احوال ایشان می داند گفته اند معنی اینست که ما وحی
فرستادیم بتو و گفتیم که خدای تو محیط قریش است و هلاک کند ایشان
یعنی بشارت دادیم ترا بجنگ و نصرت دادن تو برایشان و نکردیم آن خواب که بتو
نمودیم الا فتنه و از ما تر مردمان را گفته اند که مراد بدین خواب معراج است
در رسول را صلی الله علیه و سلم چنانکه در خواب معراج بود در بیداری هم معراج بود
سمره جندب الفزاری گفت که رسول را صلی الله علیه و آله و سلم عادت بود که نماز
بامداد چون بگزاردی روی بمردم آوردی و گفتی که هیچ کس خوابی دیده است
ما گفتیم نه رسول صلوات الله علیه گفت من دوش چنان در خواب دیدم که
دو کس بیامدند و مرا گفتند که برخیز و با ما بیا من برخاستم و با ایشان برفتم
مرا بردند تا به بیابانی راست و هموار نگه کردم مردی را دیدم سنگی در دست
و مردی را پهن کرده و بآن سنگ سر او را می کوفت چون سنگ از دست بیفتادی
باز سر او چنان شدی که بود دیگر باره سنگ برداشتی و سر او بکوفتی من گفتم
این چیست مرا گفتند برو از آنجا برفتم مردی را دیدم بقفا باز افتاده و مردی
دیگر کلوبی آهنین بدست گرفته بود و باید هنا وی در رید و گوشت
از دهن وی باز می کرد چون از یک جانب بپرداختی بجانب دیگر باز شدی

ان دیگر جانب درست شد بودی چون ازین نیز بپرداختی باز جانب شدی من گفتم
بحار الله این چیست مرا گفتند برو از آنجا نیز برفتم خانه دیدم افروخته بودی
بالای او تنگ و زیر او فراخ چنان آتش درو دیدی تا گرد جماعتی مردان و زنان دیدم برهنه
آتش از زیر ایشان تنوری برمی آمد و ایشان را بالا برمی آورد و ایشان فریاد می کردند گفتم
اینان که اند مرا گفتند برو از آنجا نیز برفتم بجوی رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی
شنا می کرد و بر کنار جوی مردی نشسته بود سنگهای بسیار پیش او نهاده
هر گاه که آن مرد از جوی برآمدی این مرد سنگی از آن سنگها در دهن وی نهادی او
فرو بردی و باز دیگر در آن جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند از آنجا
نیز برفتم مردی را دیدم کریه المنظر بغایت سهمگین آتش می کرد
و باز گرد آن آتش می گردید گفتم این چیست مرا گفتند برو از آنجا
رفتم ببستانی رسیدم بغایت خوش هوا و خرم در وی انواع درختان میوه و شکوفها
و جویهای آب روان و بسیار و درختی بزرگ بود و در زیر آن پیری نشسته بود و بر امن
او کودکی بسیار نشسته بودند گفتم این پیر کیست و این کودکان کیستند
مرا گفتند برو از آنجا برفتم بدرختی رسیدم دیدم درختی بزرگ و بغایت
نیکو مرا گفتند برو بر درخت شو بر آن درخت شدم و ایشان نیز برآمدند
از آنجا بشهرستانی رسیدم بنا کرده بخشتهای زرین و سیمین در آن شهر
شدیم مردمانی را دیدیم که یک نیمه ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت
و آنجا جویی بود بغایت خوش و آب او از شیر سفیدتر این دو مرد که با من بودند
ایشان را گفتند درین جوی فرو شوید و خود را بشویید ایشان در جوی رفتند بشستند
و برآمدند نشان زشتی از ایشان زایل شد و صورتهای ایشان نیکوترین صورتها گشت گفتم
این عجایب چیست که امشب بمن نمودند آن مرد را که سر او بسنگ می کوفتند
او مردیست که قرآن خوانده و در نماز فریضه تقصیر کند و آن مرد که دهان او بکلوب
می دریدند او مردی است که از خانه بیرون آید دروغ گوید با آفاق عالم رسد
و آن مردان و زنان که در تنور بودند زناکاران بودند و آن مرد که سنگ در دهان او

می نهادند

می نهادند رباخوار است و آن مرد کریه منظر که آتش می افروخت خازن دوزخ بود
و آن پیر دراز بالا که در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کودکان
که نزد او بودند کودکانی اند که بر فطرت اسلام زاده اند و آن قوم که یک نیمه
ایشان زشت بود و یک نیمه خوب جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند
و آن جوی که ایشان در آنجا رفتند و پاکیزه گشتند توبه است و آن [illegible]
دنیاست بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهیدان است آنکه مرا گفتند
بالا نگر بالا نگریستم کوشکی دیدم مانند ابر سفید گفتند آن جای
تست جبرئیل و میکائیل گفتم بارک الله فیکما مرا رها کنید
تا بجای خود روم گفتند هنوز نیست که ترا در دار دنیا عمل مانده است
چون تمام کنی بدانجا روی این قول بیست از عبدالله عباس و جماعتی مفسران
علی بن طلحه گفتند این خواب آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم دید که او
در مکه است با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد مشرکان بیامدند
و او را منع کردند باز گشت رسول جاعلی را فتنة للناس از باز گشتن
رسول و سال دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه رفت
و خدای تعالی این آیت فرستاد لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیَا
و اما امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام روایت آنست که
این خواب آن بود که رسول صلوات الله علیه در خواب دید که جماعتی بوزنه
بر منبر می شدند و فرو می آمدند او دلتنگ شد جبرئیل علیه السلام آمد او را خبر داد
جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر و تغلب کنند در خبرست که
تا رسول صلوات الله علیه این خواب دید کسی لب او خندان ندید تا پیش حق
رفت والشجرة الملعونة یاد کردیم درخت لعنت کرده در قرآن که برای فتنه
مردمان و این درخت زقوم است چون اصحاب این درخت ملعون اند و صفت کرد این درخت را
بر سبیل مجاز و فتنه مردمان با وی آن بود که چون این آیت آمد که اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْاَثِیمِ
ابو جهل گفت کی از دروغ محمد است که می گوید که در میان آتش درختی است

و آتش درخت را سوزد و چگونه در آتش درخت بود و امام محمد باقر علیه السلم گفت درخت
ملعونه بنو امیه اند و ما ایشان را بیم می کنیم تخویف و انذار نمی افزاید ایشان را
مگر طغیان بزرگ و عصیان عظیم وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ
أَرَأَيْتَكَ هَـٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَـٰمَةِ
لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ
مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا وَاسْتَفْزِزْ مَنِ
اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَـٰنُ
إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَـٰنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا
و یاد کن ای محمد چون گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید آدم را همه سجده کردند
مگر ابلیس که او سجده نکرد گفت آیا سجده کنم من کسی را که تو او را از
گل آفریدی که او گل بود قال ارایتک گفت ابلیس خبر ده مرا و بیاگاهان که
این شخص را که تو بزرگوار کردی و بر منش تفضیل نهادی چون تو او را بر من اختیار
کردی و من بهتر بودم از او آنکه ابتدا کرد و گفت اگر تو مرا تاخیر کنی و اجل من باز داری
تا روز قیامت من از بن و بیخ بر کنم فرزندان او را با غوا مگر اندکی را از ایشان

وایشان معصوم اند و وجهی دیگر این است ای بینی تو این را که بر من گرامی کردی
و تفضیل دادی اگر مرا تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت من فرزندان
او را بیخ و معصیت را غایم تا معصیت کنند و ببوبان از بیخ و بن شان بر کنم
مگر اندکی را از ایشان خدای تعالی او را گفت که برو بکار خویش که هر کس که پی روی تو
شود از فرزندان آدم متابعت تو کنند دوزخ جزای تمامست جزای تمام آنکه
با شیطان خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت برو وانگیز و سبکسار کن
و از جای ببر و گمراه گردان آنرا که می توانی باواز خود یعنی بدعوت خود
و ایشان را با معصیت خود آر که با معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس بود مجاهد گفت
مراد آواز مزامیر و سرودست واجلب علیهم و گرد کن بر ایشان سواران
و پیادگان خود را عبدالله عباس گفت ابلیس را سواران و پیادگانند
از جن و انس هر سواری و پیاده در معصیت خدای سعی کند او از لشکر ابلیس است
وشارکهم فی الاموال والاولاد و با ایشان شریک شو در مال ایشان و فرزندان
ایشان و بعضی از مفسران گفتند که مراد هر مالی است که از معصیت بدست آرند
عطا گفت که ربا است قتاده گفت آنست که مشرکان بر خود حرام کردند
از بحیره و سایبه و وصیله و مراد با اولاد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند
و مادران بکشند ایشان را و گفته اند که مشارکت در اولاد آنست که
عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی وعدهم و وعده دادی ایشان را وعده های باطل
از طول امل و درازی اجل و شفاعت بتان آنگه گفت وعده نمیدهد ایشان را شیطان
مگر غرور و فریب إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان من ترا بر ایشان راهی نبود
و تسلط نباشد و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بداند که
بندگان مخلص او دعوت او را اجابت نکنند و او را مطیع و منقاد نباشند
و پسندیده است و خدای تعالی بس است وکیل بندگان خود که کارها بوی گذارند
و بر وی توکل کنند تا ایشان را از بدی شیطان نگاه دارد
رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ

لتبتغوا من فضله انه كان بكم رحيما وإذا مسكم

الضر في البحر ضل من تدعون إلا إياه فلما نجاكم إلى البر

أعرضتم وكان الإنسان كفورا أفأمنتم أن يخسف

بكم جانب البر أو يرسل عليكم حاصبا ثم لا تجدوا

لكم وكيلا أم أمنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى

فيرسل عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم بما كفرتم

ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا

خدای شما آنست که برای شما کشتی را در دریا میراند تا شما طلب کنید از فضل و
نعمتها و بتجارت در بازرگانی اگر نه تسخیر او بودی آبی که یک چون سنگ بر سر
نتا ندارد و اگر صد هزار من در کشتی نهی فرو نرود این همه از رحمت اوست بر خلقان
و او همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است اکنون احوال دریا و شدن ان یاد داد
و گفت چون در دریا بجایی که رنجی بشما رسد از خوف غرقه شدن
از خاطر شما و وهم شما گم گردد آنکس که وی را می پرستید مگر خدای
یعنی چون دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج دریا
متلاطم گردد و شما از غرقه شدن عاجز باشید معبودانی که میخوانید
بدون خدای از شما گم شوند و از یاد و خاطر شما بروند کسی را نخوانید
مگر خدای را جل جلاله تا آنکه بفضل و رحمت خود شما را نجات دهد

و بیابان

دیه یا بیابان خشکی رساند شما از خواندن وی اعراض کنید و دوری بگردانید و در نعمت وی کافر
شوید و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است أفأمنتم آیا ایمن شدید از آنکه گما کرده
بشما جانب زمین را در وقتی که شما را رسیده در زمین فرو برد شما را چنانکه قارون را
فرو برد یا در و فرستد بر شما باد سخت که سنگ ریزه آورد یعنی باد را مسلط کرده
بر شما تا سنگها بر دارد و شما را سنگسار کند یعنی چون از دریا نجات یافتید
و بدریا یا بخشکی رسیدید بار دیگر بر معصیت و شرک شدید بیچه ایمن شدید از انکه
شما را عذاب کنند بخسف یا بزمین تان فرو برد یا به باد و سنگتان هلاک
کرد انا او یعیدکم یا بار دیگر بار دریا برد و باد سخت بر شما گمارد
بادی که بسختی درختان را بشکند شما را غرقه کرد اند بسبب کفران شما
و ان نعمتها که از دریا خلاصی یافتید پس آنکه نیابید برای خود کشتی را
که تابع شما بود تا شما را نصرت کند ولقد كرمنا

بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات

وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا يوم ندعوا

كل أناس بإمامهم فمن أوتي كتابه بيمينه فأولئك

يقرءون كتابهم ولا يظلمون فتيلا ومن كان

في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا

ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ کردانیدیم بعقل و نطق و تمییز و صورت
نیکو و قامت راست و تدبیر امر معاش و مانند آنکه ایشان را مسلط کردیم بر آنچه

درزمین‌ات در بیابان برچهارپایان و در دریا بر کشتیها چنانکه ثابت
این کرد و گفت وحملناهم فی البر والبحر ایشانرا برداشتیم در بیابان و خشکی
بر چهارپایان و در دریاها بکشتیهای روان تا هرجا که خواهند روند بتجارت
وبرایشان آسان باشد وروزی کردیم ایشانرا بپاکی از آنانکه ما روزیدیم
از طعامهای لذیذ و از شرابهای پاکیزه و خوشگوار و از انواع حلواها
و برتریها کردیم این آیت استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران
و گفته‌اند خدای گفت بسیاری اند فرشتگان و آدمیان و جنیان و این
معتمد نیست بلکه در این آیت کرامت و تفضیل جمله بنی آدم گفت و نگفتیم
که همه آدمیان از فرشتگان بهترند گفتیم پیغمبران از فرشتگان بهترند گفته‌اند
بنی آدم مفضل‌اند بر همه خدای آفرید مگر بر طایفه از فرشتگان و آن جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و بیان اند دنیا سلم دربن
اینست گفت که فرشتگان خدایرا گفتند بار خدایا تو بنی آدم را در دنیا انواع
نعمت دادی که ایشان می‌خورند و تنعم می‌کنند ما را عوض آن در آخرت ده خدای تعالی
گفت من فرزندان آنرا که بدو کلمه خلق او بخودی خود کرده‌ام برابر نکنم
بآنکه ایشانرا گفتم باش بود روایت کرده‌اند که ابو هریره رسید
از این آیت گفت المؤمن اکرم علی الله من الملئکة الذین عنده مؤمن
بر خدای کرامی‌ترست از فرشتگان که بنزدیک وی‌اند یوم ندعوا کل اناس
بامامهم ای محمد روزی را که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی را با امام خود یا نسبت
کنیم هر گروهی را و بازخوانیم بایشان تا مراد باین امام کیست مجاهد
و بعضی مفسران گفتند که مراد رسولست ضحاک گفت کتابست هر امتی را با کتاب نبی
دعوت کنند ابوالعالیه گفت اعمالست یعنی بازخوانند هر کسی را با کردار خویش
قتاده گفت نامه اعمالست و دلیل این تاویل باقی آیت فمن اوتی کتابه
بیمینه و ابوهریره از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که او گفت هر که در
سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که ای عوض

بهترست ترا با آن مال که خرج کردی آنکه از هر دری از درهای بهشت ایشان
دعوت می‌کنند اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را
از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه و یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله
کسی باشد که او را از همه درها ندا کنند گفت بلی امیدست که تو از ایشان باشید
بعضی گفتند که ایشانرا امامان خوانند درین سه وجه حکمت گفته‌اند بسبب حرمت
عیسی را علیه السلم و شرف امام حسن و امام حسین را علیهما السلم و پرده [illegible]
عبدالله عباس گفت مراد امامیست که بوی اقتدا کرده باشند با ائمه
ائمه هدی و ائمه ضلالت امام رضا علیه الصلوة والسلم از پدرانش از
علی علیه الصلوة والسلم که از رسول صلی الله علیه وسلم هر قومی را بخوانند با
با امام زمانش که بوی اقتدا کرده باشند و سنت پیغمبران و کتاب خدای ایشان
و از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلم روایت کرده‌اند که او گفت الا تحمدون الله
اذا کان یوم القیمة فدعی کل قوم الی من یتولونه فزعنا الی رسول الله
وفزعتم الینا فالی این ترون یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة
قالها ثلثا ای دوستان و موالیان خدای را حمد و ثنا می‌گوئید بر آن نعمت
که چون روز قیامت باشد هر قومی را بآن کس دعوت کنند که بوی اقتدا
کرده باشند ما پناه با رسول خدا دهیم و چنگ در وی زنیم و شما پناه با ما دهید
بر کجا برند شما را ببهشت برند شما را بخدای کعبه و این سه بار گفت
فمن اوتی کتابه بیمینه آن کس که نامه اعمالش بدست راست دهند ایشان
نامهای خود را برخوانند و بر ایشان فتیلی ظلم نکنند و فتیل آن باشد که
چون انگشت بهم مالند در میان هر دو انگشت حاصل شود از چرک و آن
باشد که در میان جوی هسته خرما باشد و کنایتست از قلت و حقارت
آنکه گفت من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هر که در دنیا کور بود
وراه نجات و رستگاری نه بیند در آخرت هم کور باشد عکرمه گفت
جماعتی از یمن بودند بعبدالله عباس گفتند بیان این آیت از برای

گفت این آیت برخوان که و ربکم الذی تا آنجا که و فضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا تفضیلا آنکه گفت هر که درین آیات و دلالات که ما صنع
و مصنوعات نابینا باشد در آخرت هم نابینا باشد نابینایی آخرت آنست که از راه جنت
خلد نابینا باشد در خسارت زوال و عذاب خدای گرفتار این جمله نابینایی عبارت
کرده است چنانکه از آن نعمت و رحمت و آسایش که اهل بهشت باشد و بر روی بینایی
چشم عبارت کرده آنجا که گفت فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین جزاء بما کانوا یعملون و شاید که نابینایی ایشان در آخرت عقوبت بر سبیل
باشد و بیان این وجه قول خدای است و نحشره یوم القیامة اعمی قال
رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا
فنسیتها و کذلک الیوم تنسی   و ان کادوا
لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره
و اذا لاتخذوک خلیلا   و لولا ان ثبتناک لقد
کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا   اذا لاذقناک
ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا
و ان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها
و اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا   سنة من قد ارسلنا قبلک
من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا   عبدالله عباس گفت

وفد ثقیف نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا بتو ایمان
آوریم گفت آن چیست گفتند دو تا نباشیم و رکوع نکنیم و اصنام را بدست خود
نشکنیم و یکسال بگذاری تا از لات ممتع شویم رسول صلوات الله علیه گفت
نمازی که در وی رکوع نبود در وی خیری نبود و اصنام را که بدست خود بشکنی روا باشد
و اما تمتع بلات من این نکنم ایشان گفتند ما را می باید که از میان عرب تخصیصی
باشد که بآن از دیگران ممتاز باشیم اگر گویند چرا کردی گویی که خدای فرمود
رسول صلوات الله علیه ایشان را رها کرد و آب خواست و وضو ساز کرد
گفتند یا رسول الله اکنون ما را یکسال مهلت ده خدای تعالی این آیت فرستاد
و ان کادوا لیفتنونک امروز آن است که این کافران نزدیک بود که ترا
در فتنه انداختند و بفریبند و بگردانند از آنچه ما بتو وحی کردیم
از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر قرآن را و اضافت کنی بما آنچه بتو نفرستادیم
و اگر متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری ترا بدوست گیرند و لولا ان ثبتناک
اگر نه آن است که ما ترا بر جای بداشتیم و از وسوسه و کید ایشان نگاه داشتیم
نزدیک بود که تو اندکی میل کنی با ایشان و بعضی از آنچه ایشان از تو در خواستند
با ایشان دهی و اگر چنان کردی بچشانیم ترا دو چندان عذاب که در دنیا
عاصیان را چشانیم ایشان را و آنگه هیچ یاری و یاوری نیافتی که ترا بر ما نصرت
در خبر است که چون این آیت آمد رسول صلوات الله علیه دعا کرد و گفت اللهم
لا تکلنی الی نفسی طرفة عین خداوندا مرا طرفة العین بمن مگذار
روایت کرده اند که این آیت آنگه آمد که قریش رسول را صلوات الله علیه
گفتند ما نگذاریم که استلام حجر کنی تا آنگه که بتان ما را نه بینی
رسول صلی الله علیه با خود گفت که بر من چیزی نباید این چون خدای داند
که من کاره ایشانم اگر آنچه می خواهند بکنند تا مرا بگذارند که
استلام حجر بکنم همچنین قریش خواستند تا ترا از زمین دور کنند آن وقت
که در دار الندوه جمع شدند و اگر بکردندی خدای ایشان را مهلت ندادی

مگر آنکه از روزگار عذاب فرستادی و همه را هلاک کردی کلبی گفت مراد
زمین مدینه است چون رسول صلوات الله علیه از مکه بمدینه آمد جهودان پیش
او آمدند و گفتند ای محمد تو پیغمبری گفت بلی گفتند اگر پیغمبری این زمین نه
زمین پیغمبرانست و زمین پیغمبران شامست ابرهیم علیه السلام آنجا بود و دیگر
پیغمبران همه آنجا بودند و آن زمین مقدسه است و این جای نه جای پیغمبرانست
و پیغمبر صلوات الله علیه پنداشت که بصحت می گویند خیمه بیرون برد سه منزل
از مدینه برفت و منتظر بود تا اصحاب جمع شوند خدای تعالی این آیت فرستاد
و رسول را فرمود که محیا و ممات تو اینجاست و بعثت تو اینجاست و مراد زمین
مکه است ایشان بعد از آنکه رسول صلوات الله علیه هجرت کرد الا
زمانی اندک نماندند که خدای تعالی ایشان را در جنگ بدر هلاک کرد سنة
من قد ارسلنا سنت نهاد و طریقت آنکس که پیش از تو او را برسالت فرستادیم
پیغمبر بود ایشان و قوم او را بیرون کردند و ما ایشان را هلاک کردیم ایشان
نیز هم آن کنیم که با ایشان کردیم از سنت و عادتست که تا پیغمبران در میان
ایشان بودند ما ایشان را عذاب نکردیم ایشان چرا اختیار آن می کنند که
تو از میان ایشان بروی عذاب بایشان فرود آید مهجوا ایشان و ... ایشان همه در حمایت
تو اند از عذاب

أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ
غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا
وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ
أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

معنی نماز در دلوک

معنی نماز در دلوک خلافست ابرهیم نخعی و مقاتل بن حیان و ضحاک و سدی گفتند
دلوک فروشدن آفتابست و برین قول امر بنماز شام باشد و دلیل این قول
حدیث عبد الله مسعودست که او گفت کان اذا غرب حاجبه صلی المغرب
وافطر ان کان صائما چون آفتاب فرو شدی رسول صلوات الله علیه
نماز شام بکردی و اگر روزه داشتی افطار کردی و سوگند خورد که این
ساعت وقت آن نماز است هی التی قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوک
الشمس عبد الله عباس و جابر بن عبد الله انصاری و قتاده و مجاهد و غیر
ایشان گفتند دلوک آفتاب زوالست این قول امام محمد باقر و امام جعفر
صادق است علیهما الصلوة والسلام و دلیل این تاویل حدیث ابن مسعودست که
او گفت که رسول صلوات الله علیه فرمود که اتانی جبرئیل لدلوک الشمس حین
زالت وصلی بی الظهر گفت جبرئیل علیه السلام بر من آمد در وقت دلوک آفتاب چون
بزوال بگشته بود نماز پیشین کرد و من در پی او نماز بکردم جابر بن عبد الله
انصاری گفت رسول را صلی الله علیه وسلم بدعوت خواندم با جماعت صحابه
چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول صلی الله علیه وسلم از سرای بیرون آمد گفت
اخرجوا فهذا حین دلکت الشمس این آن وقتست که آفتاب بزوال رسید و قول این
جامع است جمله فرایض را چون دلوک بزوال باشد نماز دیگر درو داخل باشد و قوله
الی غسق اللیل نماز شام و خفتن باشد و قرآن الفجر نماز بامداد باشد آیت پنج نماز را
مستغرق باشد و دلیل بر صحت این آنست که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت
کرده اند که فرمود که جبرئیل علیه السلام حد ... را نمازی آموخت ابتدا نماز پیشین کرد
و من در پی او برفتم چون سایه هر چیزی هم چندان شد باز آمد و نماز دیگر
بکرد و من در پی او چون شفق فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و نماز
خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح برآمد باز آمد و نماز بامداد بکرد
و من در پی او و آنگه روز دیگر چون سایه هر چیزی چندان شد باز آمد و نماز
پیشین بکرد و من در پی او و چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر

بگرد و پس در پی آن چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بگرد و پس در پی او
چون دو دانگ از شب بگذشت باز آمد و نماز خفتن بکرد و پس در پی آن
نماز نکرد در چون نور روشن شد باز آمد و نماز بامداد بکرد و گفت ای
محمد این نماز پیغمبرانست که پیش از تو بودند آنگه گفت ما بین هاتین الوقتین وقت
این وقت تا آن وقت وقت است یعنی روز اول نمازها اول وقت گزارد و روز دوم
باخر وقت نماز گزارد تا بدانی که اول وقت کدام است و اخر وقت کدام است
از میان اول و آخر نماز توان گزارد اقیم الصلوة نماز بپای دار و بدان قیام کن
و مداومت نمای که نمازی که برای وقت گشتن آفتاب است تا بوقت پدید آمدن
اول تاریکی باشد نماز شام راست و انکه نماز خفتن و قرآن الفجر یعنی نماز
بامدادست یعنی در اوقات نمازها را بپای دار و شرایطان بجای آر بجملگی آنکه
گفت ان قرآن الفجر حقیقت که نماز بامداد نمازیست مشهود و حاضر شدنی یعنی
فرشتگان روز در آن وقت با فرشتگان شب حاضر شوند برای آنکه نزول
فرشتگان روزست و صعود فرشتگان شب و در آخر دیوان عمل بنویسند و در دیوان فرشتگان
روز ... اگر نماز بامداد در اول وقت کنند و این دلیل است
بر آنکه تعجیل نماز بامداد مستحب است و آنکه گفت و من اللیل فتهجد به نافلة لک
و بعضی از شب بیدار شو زیادت بر فرایض نماز کن که واجب کرده اند زیادت
کامنی است که خدای تعالی بر امت واجب نکرده این نماز بر رسول فریضه بود
و بر دیگران سنت بود و رسول را فرمود این نماز قیام کن تا بود که خدای تو ترا
بر انگیزد در مقام محمود و بیشترین اهل علم بر آنند که این مقام شفاعت است
که اولیان و آخریان ... مقام کنند عبدالله مسعود را پرسیدند که این مقام چیست
گفت فردای قیامت خلق تو در صعید ... کسی سخن نیارد گفتن اول کسی که
در انجا سخن گوید رسول باشد قتاده گفت که انس مالک از رسول صلوات الله علیه
روایت کرد که روز قیامت مومنان گناه کار مجتمع شوند گویند بیایید
تا شفیع برانگیزیم بخدای تعالی تا باشد که ما را ازین مقام برهاند نزدیک آدم شوند

و گویند

و گویند ای آدم تویی خدای تعالی ترا بدست قدرت خود بیافرید و سجود فرشتگان کردانید
بخواهیم که ما را شفیع باشی بحضرت حق سبحانه و تعالی گوید من پایه آن ندارم
مرا خطیئه افتاده است که هنوز در خجالت آنم از اینجا پیش نوح علیه السلام آیند
و گویند تو اول پیغمبری که خدای تعالی بکافه خلق فرستاد ما را شفاعت
کن گوید من این قدر ندارم پیش ابراهیم خلیل آیند و از وی درخواهند گوید
قوت آن نیست پیش موسی علیه السلام آیند همین جواب دهد بنزدیک عیسی آیند گوید
این پایه کسی را باشد مگر محمد رسول الله را که سید اولین و آخرین است
پیش من آیند من برخیزم و ایشان از پس من دو صف کشیده باشند و از
میان بروم و از خدای تعالی دستوری خواهم دستوری یابم در سجده افتم و روی
بر زمین نهم خطاب آید که سر بردار و بخواه تا جه می‌خواهی تا بدهند و شفاعت
کن تا بخشند من سر بردارم و خدا را حمد و ثنا گویم آنگه شفاعت کنم
چندانکه مرا حد بوده باشد و تعیین کرده باز دیگر باره بیایم
و روی بر زمین نهم ندا آید که بخواه تا بدهیم و شفاعت کن تا بخشیم من شفاعت
کنم چندانی را ببخشند که راضی باشم و همچنین شفاعت کنم تا هر کرا
که گوید لا اله الا الله باشد از دوزخ بیرون آورند و هر کرا جوی ایمان باشد
بخواهم تا در دوزخ نماند جز کافر محض از عبدالله عباس روایت کرده اند
که او گفت روز قیامت کرسی بیاورند و در پیش عرش بنهند پیغمبر شما
برانجا نشیند آنگه رسول را خطاب کند و قل رب ادخلنی مدخل صدق
بگوی ای محمد که ای خدای من مرا در جای صدق در و بیرون آر عبدالله عباس گفت که
معنی اینست که مرا از مکه تا مدینه آر از امام جعفر صادق و پدرانش علیهم السلام
روایت که رسول صلوات الله علیه این وقتی گفت که در غار شد که از مکه
بیرون آمد مرا ایمن و باز در مکه آر با ظفر و مرا از نزدیک خود سلطانی
و حجتی کن منصور و قوت بخش برانکه با من دشمنی کنند و عزتی که بدین
باز داشت دارم خدای تعالی بدین دعا مکه و فارس و روم را وعده داد قتاده گفت

که رسول صلوات الله علیه دانست که او را درین کار قوتی نباشد الا بسلطانی و یاری
و از خدای تعالی سلطانی خواست منصور و مؤید از قبل خدای تعالی برای کتاب
اقامت حدود کلبی گفت مراد این سلطانی عتاب بن اسید است که رسول صلوات الله علیه
او را بمکه عامل کرد و او مردی بود سخت بر فاسقان و نرم جانب بود
بر مؤمنان او گفت والله که اگر کسی نماز جماعت حاضر نیاید گردنش بزنم
که تخلف نکند از نماز جماعت الا منافق وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ

مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

بگوی ای محمد که حق آمد و باطل نیست شد یعنی قرآن آمد و شیطان رفت اسلام آمد و
کفر رفت و گفته اند که حق دین خدا است و باطل اصنام و اوثان و باطل همیشه
نیست و فانی بود. است عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفته اند که چون
رسول صلوات الله علیه مکه بگشاد بر اطراف کعبه سیصد و شصت بت
نهاده بودند هر قومی روی بصنم خود آوردی رسول صلوات الله علیه بر آن بتان
چوبی در دست داشت بر سر آن چوب آهنی بود بر چشم و روی آن بتان میزد و می خواند
وقل جاء الحق وزهق الباطل هر بت که بگذشتی آن بت بروی در افتادی
مشرکان می دیدند می گفتند بغایت ساحر است این محمد ونُنزّل من القرآن
ما فرو فرستادیم از قرآن آنچه شفا است و رحمت مؤمنان قرآن شفا است برای آنکه
چون ظاهر دلیل بنوشته صدق او کرد مردم را از حیرت و ضلالت خلاصی باشد
چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد و مکر آنکه شک و شبهت و نفاق
مرض است چنانکه گفت فی قلوبهم مرض و قرآن از شک و شبهه را
زایل کرد چون در وی نظر کنند پس شفای رنج و شبهه باشد دیگر آنکه

بدین قرآن تبرک کنند و شفا طلبند خدای تعالی شفا دهد و رسول صلوات الله علیه گفت
القرآن هو الدواء ومن لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و هر که او
بقرآن طلب شفا نکند خدای او را شفا مدهاد و امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر کرا بیماری باشد باید که چون بامداد روی از نماز بکرد الحمد هفتاد
الحمد بخواند و باد برو دمد اگر به نشود روا بود که هفتاد بار بخواند من ضامنم
بشفای آن الا هر درد و بیماری باشد که اجل مردمان بیماری باشد ولا یزید الظالمین
و این قرآن بیفزاید ستمکاران را جز زیان کاری برای آنکه انتفاع نگیرند
و در وی نظر نکنند تا بدو مهتدی شوند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى

الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا قُلْ كُلٌّ

يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ

الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت از تن درستی
و روزی فراخ و کامرانی بطر گیرد از امور دنیا و از ذکر ما اعراض کند
و روی از ما بگرداند و جانب خود را دور کند یعنی خود را از ما دور دارد
و مستغنی شود از ما و چون بدی بوی رسد از بیماری و درویشی و عیب آن نومید شود
و قطع طمع کند و آن علامت لوم و دناءت نفس باشد که مرد در نعمت بطر شود
و در شدت جزع و یأس آنکه گفت بگوی ای محمد که هر یکی از ایشان کار در خورد خود
کنند بر عادت و سیرت خود و بر مذهب و طریقت خود که بوی مایل و مشاکل حال
وی باشد چنانکه در نیت و ضمیر وی بود و مورد این از مثل است که گفته اند
کل اناء یترشح بما فیه آنکه گفت و ربکم پس خدای شما داناتر است

از آنکه وی راه یافته‌تر است ویسألونک عن الروح ای محمد ترا از روح می‌پرسند
بگوی که از روح فرمان خدای است عبدالله مسعود گفت با رسول الله پیغمبر در مدینه
با جماعتی جهودان بگذشتیم بعضی گفتند او را از روح بپرسید و بعضی گفتند
مپرسید پس از پیشوا و بود مرو محی فرود آمد او روی با جهودان کرد و این را
برخواند ایشان گفتند ما در توریت همچنین یافتیم روح از فرمان خدای است
عبدالله عباس گفت جهودان گفتند ای محمد ما را خبر ده تا روح چه باشد و مراد
ایشان ازین روح جانی بود که با و زنده است رسول صلوات الله علیه
هیچ جواب نداد جبرئیل علیه السلم آمد و این آیت آورد در خبر است که جهودان
گرد آمدند و قریش را گفتند از پیغمبر بپرسید تا روح چه باشد و از جماعتی
که در زمان اول مفقود شدند و از آن مرد که شرق و غرب زمین بپرسید اگر این
دو جواب گوید و از روح نگوید وی پیغمبر باشد و اگر از هر سه جواب گوید
نباشد که در کتاب خود چنین دیدیم ایشان بیامدند و بپرسیدند خدای تعالی
در باب مفقودان زمان اول این فرستاد که ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آن مرد که شرق و غرب بپرسید این
آمد که ویسألونک عن ذی القرنین و در باب روح ویسألونک
عن الروح مفسران خلاف کردند در آن روح که ایشان پرسیدند امیرالمؤمنین
علی علیه السلم روایت کردند که او گفت نام فرشته است که او را هفتاد
هزار روی است و در هر روی هفتاد هزار دهن است و در هر دهنی هفتاد هزار زبان است
و بهر زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح کند خدا را بهر تسبیحی خدای تعالی فرشته
بیافریند تا با فرشتگان می‌پرد تا روز قیامت عبدالله عباس گفت خلقان اند از
جند خدای بصورت بنی آدم طعام خورند فرشته نیستند بعضی گفته‌اند روح آدمی است
دیگران گفته‌اند مراد قرآن است و پیغمبری از فرمان خدای است نکمار بود
که علم آدمیان اندک است با آنکه گفت وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
شما را از علم نداده‌اند مگر اندکی ولئن شئنا

لنذهبن

لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا
الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا قل لئن اجتمعت الانس
والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا و اگر ما خواهیم ببریم این قرآن را که بتو فرستادیم آنکه تو هیچ کسی نیابی
که با ما مردی کند و وکالت تو کند تا تو او را بما گذاری تا از ما طلب رد قرآن
کند تا همچنین که هست مسطور و محفوظ گردد مگر رحمت خدای ترا دریابد
و این قرآن را مسطور محفوظ بگذارد در خبر است که روزی رسول صلوات الله علیه
بیرون آمد سر از بستر رنجی که وی را بود بر منبر رفت و خدای را حمد و ثنا گفت آنگه
گفت این کتابها چیست که شما می‌نویسید جز از کتاب خدای نزدیک است که خدای
خشم کند برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلی که در وی قرآن
باشد الا که از او بر دارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان چون باشد هر که
خدای بوی خیری خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمه توحید که لا اله الا الله است
عبدالله مسعود گفت اولین چیزی که شما از دین خود بیابید امانت باشد و آخرین
چیزی که بیابید نماز باشد و قومی باشند که نماز کنند و ایشان را دین نباشد
و روزی آید که شما در روز آیید و قرآن در میان شما نباشد نه در دلها و نه در مصحفها
آنگه این آیت برخواند ولئن شئنا لنذهبن بالذی عبدالله عمر گفت
قیامت برنخیزد تا قرآن آنجا که آمده است باز شود و او را دوی باشد چون
بنج انگبین حق سبحانه و تعالی گوید ترا چه بوده است گوید یا رب خدایا
بیش تلاوت امر مرا می‌خوانند و بمن کار نمی‌کنند و این آن وقت باشد که قیامت
نزدیک باشد آنکه گفت ان فضله حقیقت که فضل و رحمت خدای تو
بر تو همیشه بزرگ بوده است بگوی ای محمد مشرکان قریش را که شما چگونه

انکار کنند سخنی را که اگر جمله آدمیان و پریان جمع شوند و بیکدیگر یاری کنند
تا مانند این قرآن بیاورند نتوانند آوردن و اگرچه بیکدیگر یاری کنند
یا از جهت فرط فصاحت وی که علم بنظم و ترتیب آن نیابند بر مذهب آنکه
وجه اعجاز صرف گویند و این بیان وقتی آمد که ایشان گفتند و لو نشاء
و این آیت دلیلست بر آنکه کسی قرآن را معارضه نیاورد ایشان نتوانند آوردن
هیچکس نماند از میان ذنماز برای وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ

فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا
وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ
جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا
أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ
بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ
أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا
نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا

بدرستی که بیان کردیم ما و مکرر کردانیدیم برای مردمان درین قرآن از هر معنی
که در حسن همچو مثلی است که ایشان محتاج اند در دین و دنیا ابا می‌کنند بیشترین
مردمان و ایمان کافر می‌شوند و گفته اند در معنی آن که ما درین قرآن کردانیدیم

از هر گونه

از هر گونه و هر نوعی مثلی زدیم تا ایشان اعتبار گیرند و باز متعظ شوند چه از احکام و امثال
و مواعظ و قصص ایشان ابا می‌کنند و کافر می‌شوند و می‌گویند ما ایمان نیاریم
بتو تا آنگاه که برای ما از زمین چشمها روان کردانی عکرمه از عبدالله عباس
روایت کرده که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان و نضر بن الحارث و ابو جهل
و غیر ایشان از صنادید قریش همه جمع شدند در پس خانه کعبه پس از آنکه آفتاب
فرو شود گفتند کس فرستید تا محمد حاضر آید تا ما با او سخن گوییم کس فرستادند
رسول صلوات الله علیه حاضر آمد بطمع آنکه مگر دلهای ایشان نرم شده است تا بتو
و ایمان خواهند آوردن در میان ایشان بنشست گفتند ای محمد ترا خواندیم تا با تو
عذر برانگیزیم والله که ما در عرب کسی را ندیدیم که با قوم خود آن کرد که
تو می‌کنی با ما ابا و اسلاف ما را دشنام میدهی و دین ایشان را عیب می‌کنی
و خدایان ما را دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت می‌کنی و هیچ زشتی نماند که
با ما نکردی اگر این بطمع مالی می‌کنی تا ما هر کسی از مال خود نصیبی بتو دهیم و اگر برای
ریاست می‌کنی ما ترا سید خود می‌کردانیم و اگر ترا از جنیان خیالی می‌باشد
تا طلب طبیبی کنیم رسول صلوات الله علیه گفت از این معانی هیچ نیست
خدای تعالی مرا فرستاده است و کتاب بمن داده و مرا فرموده است تا شما را بشارت دهم
و بترسانم من رسالت خدای برسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بخیر
دنیا و آخرت رسید و اگر رد کنید من نیز صبر کنم تا خدای میان ما و شما
حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی که زمین ما تنگترین زمینهاست
و کم آب تو اگر پیغمبری بخدای دعا کن و از خدای درخواه تا این کوهها از میان
بردارد و زمین ما فراخ کرداند و جویهای پیدا کرداند چنانکه
در شام و عراق است و این که پدران ما را زنده کرداند و از جمله قصی بن کلاب را خواهیم
که او پیری راستگوی بوده است تا احوال تو از وی بپرسیم اگر ترا تصدیق کند
ما ترا راستگوی داریم و بدانیم که ترا پیش خدای منزلتی هست و تو رسول خدایی حضرت
رسول صلوات الله علیه گفت مرا باین نفرستاده اند بدانچه آمده فرستاده اند

با شما گفتم ایشان گفتند ای محمد اگر این نمی کنی از خدای درخواه تا ترا بوستانی
از درختان خرما و انگور و تو در میان آن بوستان جویهای آب روان گردانی
و اگر این نکنی درخواه از خدای تا ترا گنجها دهد تا تو مستغنی گردی
و اگر این نکنی پاره از آسمان بر ما فرو کن تا ما هلاک شویم و از ما باز رهی
رسول صلوات الله علیه گفت اگر خدای من خواهد این همه بکند چه او قادرست
برین و بیشتر ازین یکی از جمله ایشان گفت ما بتو ایمان نیاوریم تا خدای را
بیاری با جمعی فرشتگان انکه گفتند که ما شنیدیم که این قران ترا مردی
بیاموزد نام او رحمن گویند و ما برحمن نگرویم و ما عذر برگفتیم
و دست از تو بنداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول صلی الله علیه
از میان ایشان برخاست دلتنگ و بیرون آمد عبدالله بن ابی امیه با وی برخاست
و او پسر عمه رسول بود عاتکه بنت عبد المطلب و گفت ای محمد انچه قوم
بر تو عرضه کردند نشنیدی و قبول نکردی و از تو کاری که درخواستند نکردی
بخدای که من بتو ایمان نیاورم هرگز الا انکه نردبانی سازی خود را با آسمان و از آنجا
نامه آری گشاده و جماعتی فرشتگان که بر آن گواهی دهند برای تو انکه که این همه
کردی ما نمی دانم که من جانب که هم ترا باور نداریم ابو جهل گفت ای قوم شنیدید
که انچه بر محمد عرضه کردیم هیچ قبول نکرد ازین باز نخواهد ایستادن
من هیچ چاره نمی بینم مگر انکه فردا چون او آید و روی بکعبه کند
در نماز چون بسجده شود سنگی گران برگیریم و بر سر او زنیم و از خود او باز رهیم
رسول صلوات الله علیه از آن دلتنگ باز گشت خدای تعالی این آیت فرستاد
و گفتند این کافران می گویند ما بتو ایمان نیاوریم تا تو از برای ما از زمین چشمها
نگشائی یا ترا بوستانی باشد از درخت خرما چنانکه آفتاب را بپوشد از درخت خرما
و انگور و انکه تو در میان جویهای آب روان کردی یا از آسمان فرو افکنی
بر ما پاره از آسمان چنانکه دعوی کردی با خدای را بیاری و فرشتگان را گواه آری
بر صحت انچه دعوی می کنی و آیت دلیلست بر انکه ایشان با کفر مستحق بودند

خدا این معنی روا ندارد مگر کسی که خدا را جسم گوید یا ترا خانه باشد از
زر یا بر شوی بآسمان ما هرگز ایمان نیاوریم برای تو بر آسمان شوی تا آنکه کتابی
کتابی آوری و نامه ما آنرا بخوانیم و در آنجا نوشته باشد که ما را واجبست متابعت
تو کردن قل سبحان ربی بگو ای محمد که پاکست و منزه خدای من و این لفظ
بر سبیل تعجب فرمود از انچه ایشان درخواستند و از پیغمبر سوال کردند هل کنت
هیچ هستم مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولان دیگر اینک شما گفتید
مقدور بشریت و جز فعل قادر الذات نباشد

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا

رَسُولًا قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ

لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ

شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ

مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا

وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

منع نکرد خدای مردمان را تا ایمان آوردن بقران و نبوت محمد چون پیغمبر
و قران بایشان آورد مگر آنکه انکار کردند که گفتند که خدای

آدمی نفرستد اگر رسول فرستد فرشته را فرستد بگوی ای محمد و جواب ده که اگر
در زمین فرشتگان باشند که میروند آرمیده و ساکن در زمین ما ایشان را
فرشته رسول فرستیم یعنی بهر کس که رسول فرستیم از آن جنس فرستیم اگر
بفرشتگان فرستیم فرشته فرستیم و اگر بآدمیان فرستیم آدمی فرستیم گفت
ای محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح تو منقطع شد بگوی میان من و شما گواه
خدای بس است با گناه از شما ست با تفصیل بس است و او به بندگان خویش آگاه و بینا
ومن یهدی الله هر کرا خدای هدایت کند او کتاب فرستد و پیغمبر فرستد
با او و او مهتدی شود و راه یافته و هر کرا او ضلال کند از راه بهشت گم
گرداند تا در دنیا بر سبیل عقوبت بر معصیت خذلان کند تو
ایشان را هیچ ولی از اولیا نیابی جز از من که نصرت کنند و از عذاب من خلاص دهد
آنکه گفت و نحشرهم ایشان را روز قیامت بر انگیزیم بر رویهای ایشان
یعنی ایشان را بر روی بکشیم باتش دوزخ انس مالک گفت از رسول خدای
شنیدم که خدای تعالی کافران را چگونه بر روی حشر کند گفت آن خدای که
قادر باشد بر آنکه ایشان را قوت دهد تا بپای بروند تواند که چنان سازد
که بر روی بروند کور باشند و کر باشند و گنگ ابن عباس گفت کور باشند
از آنکه چیزی که ایشان را باید دید نه بینند و کر باشند چیزی که باید شنید
نشنوند و گنگ از آنکه سخنی نگویند که ایشان را در آن چیزی باشد مقاتل
گفت این آنگاه باشد که ایشان را گویند در دوزخ اخسئوا فیها ولا تکلمون
بیازان نه چیزی بینند و نه چیزی شنوند و نه چیزی گویند و گفته اند در بعضی
مواقف شنوند و بینند و گویند و در بعضی مواقف نه جای ایستادن دوزخ باشد هر گاه که
آتش او ساکن گردد ما او را بر افروزیم و در زیادت کرده ایم سوختن ایشان را

ذلک جزاؤهم بانهم کفروا بآیاتنا وقالوا أئذا کنا

عظاما

عظاما ورفاتا أئنا لمبعوثون خلقا جدیدا اولم یروا
ان الله الذی خلق السموات والارض قادر علی ان یخلق
مثلهم وجعل لهم اجلا لا ریب فیه فابى الظالمون
الا کفورا قل لو انتم تملکون خزائن رحمة
ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق وکان الانسان قتورا

جزا دادن ایشان آنست که ما آتش دوزخ بر ایشان مسلط کرده ایم تا ایشان را
میسوزد و اجزای ایشان را متفرق کرده اند آنگاه اعادت کنیم و باز عذاب
می کردانیم تا حسرت و عذاب ایشان در زیادت می شود بسبب آنکه ایشان
بآیات ما کافر شدند و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند که چون ما استخوان
شویم و در زمین پوسیده گردیم ما را خلق نو بر انگیزند و باز زنده کردانند
و این بر سبیل تعجب گفتند خدای تعالی گفت چه جای تعجب است
ایشان نمی بینند و نمی دانند که خدایی که آسمانها با رفعت و زمین با وسعت و بسطت
بیافرید و از آن عاجز نیامد قادر باشد که مثل ایشان بیافریند و ایشان را
بیافرید و هر یکی را اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ یا اجل قیامت که در وی شکی
و شبهه نیست ظالمان و کافران با این همه دلایل و براهین ابا می کنند
و سر باز میزنند الا کافری و ناسپاسی را قل لو انتم تملکون بگوی ایشان را
که اگر شما مالک شوید خزینهای رحمت خدای را که بیرون حد و نهایت است
آن همه را باز نگیرید و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه
نکنید و آدمی همیشه حسود و بخیل بوده است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ

جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا

الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

بدرستی که ما موسی پیغمبر را نه معجزه روشن دادیم عبدالله عباس گفت که
این عصاست و ید بیضا و شکافتن دریا و ملخ و شپش و وزغ و خون
و سنگ که عصا بر وی زدی آب روان گشتی و کوه بر زبر سر ایشان بداشت
و گفته اند که این آیتها احکامات است یکی از جهودان رسول الله را صلی الله علیه و سلم
ازین آیات سوال کرد رسول صلی الله علیه و سلم گفت خدای تعالی موسی را علیه السلام
وحی کرد گفت بگوی بنی اسرائیل را که بخدای شرک میاورید و اسراف
مکنید و زنا مکنید و خون ناحق مریزید و جادوی مکنید
و ربا مخورید و پیش پادشاه غمزی مکنید تا کشته شود

در زمان

و زنان محصنه را دشنام مدهید و از زحف پشت مگردید و شما خاصه جهودان
در روز شنبه عدوان و بیدادی مکنید جهود چون جواب بشنید بوسه برد
رسول صلوات الله علیه را دست و گفت گواهی میدهم که تو پیغمبر خدایی بحق فسئل
بنی اسرائیل ای محمد بنی اسرائیل را بپرس یعنی عبدالله سلام و اصحابش تا یقین تو زیادت گردد
و شاید که خطاب باشد هر کسی را و شاید که خطاب موسی را باشد یعنی ای موسی بنی اسرائیل را
از فرعون بخواه موسی علیه السلام چون پیش فرعون رفت و آیات نمود فرعون گفت
ای موسی من می پندارم که با تو جادوی کرده اند و عقل تو خلل یافته است
و گفته اند مسحورا یعنی ساحرا یعنی ترا جادو می پندارند و این که
تو می کنی جادویی است موسی گفت لقد علمت تو میدانی که این آیات و بینات را
نفرستاد الا خدای آسمان و زمین برای حجت و دلیل و من گمان میبرم ای فرعون که
از هالکانی و نیست کشته و گمان من از گمان تو صحیح ترست ابن عباس گفت
مثبورا ملعونست مجاهد گفت موسی علیه السلام در نزدیک فرعون شد در روز زمستان
و او خفته بود و کلیمی در خود گرفته موسی علیه السلام عصا بیفکند
اژدری شد من بر سر وی نهاد خواست تا فرو برد فرعون از ترس بر جایگه حدث
کرد موسی علیه السلام گفت انی لاظنک من ترا ای فرعون هالک می پندارم
فاراد ان یستفزهم فرعون خواست تا موسی و بنی اسرائیل را از مصر بیرون کند
و از آنجا بیرون کند ما فرعون را و هر که با وی بود همه در دریا غرقه کردیم
از بیابان که فرعون را هلاک کردیم مر بنی اسرائیل را که شما در زمین
ساکن شوید آنجا مقام سازید چون وعد قیامت آید ما شما را بیاوریم
همه بر هم آمیخته یا همه را جمع کرده و گرد آورده کلبی گفت و اذا جاء
وعد الآخرة مراد نزول عیسی است از آسمان و این قول دلیل صحت جعفری کند
حق سبحانه و تعالی این قصه را برای دلخوشی رسول صلوات الله علیه فرستاد
گفت اگرچه کفار قریش ترا از مکه برانگیختند پیش از تو موسی را
فرعون خواست تا از مصر برانگیزد من او را و قوم او را هلاک کردم

موسی و قومش را برهانیدیم و ملک مصر بدیشان دادیم تر انبر طرفه همرده دشمنانی
دعوت تو بر تو و بر اتباع تو غالب کردانم و بالحق انزلناه ما این قران حق
فرستادیم و بحکمت تا هدایت کنند مردمان را باخبرات وا و بحق فرود آمد
معانی که محمد را فرستادیم مگر برای بشارت دادن وقرآنا

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ

سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ

لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

قرآن را که فرستادیم ابتدا آیه و سوره سوره بحسب حاجت واو را جدا کردانیم تا تو
بر مردم خوانی آنرا باهستگی و درنگ و فرود فرستادیم اورا فرستادن بحسب
احتیاج بگو این کافرانرا که اگر شما باین قرآن ایمان آرید و اگر نیارید بدانکه
ایشانرا علم داده اند باین قران ایمان می آرند چون برایشان می خوانند
ایشان می شنوند و بر روی در می آیند و سجده می کنند خدا را بر سبیل تواضع
و شکران نعمت که پیغمبر آخر الزمان را دریافتند و بآن وعده که ایشانرا
داده بود بدو رسیدند و یقولون و می گویند منزه است خدای
از آنکه وعده خلاف کند وعده کرده شد و بوفا رسیده است
و بر روی در می افتند گریند و می افزاید ایشانرا ترس کاری و فروتنی

یکی از جمله بزرگان گفته است که او را علمی باشد و آن علم او را بگریه نیارد
علم او را نافع نباشد قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ
أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ

بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ

مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بگوی ای محمد که خدا را خوانید و رحمن
خوانید یعنی او را بنام الله خوانید و رحمن خوانید هر کدام ازین دو نام
که می خواهید بخوانید که او را نامهای نیکوست و نیکوترین نامها نام اوست
عبد الله عباس گفت شبی از شبها رسول صلی الله علیه و سلم نماز می کرد
و در نماز می گفت یا الله یا رحمن مشرکان قریش گفتند محمد تا اکنون
یک خدای را می خواند الله را و رحمن را ما رحمن نشناسیم مگر رحمن یمامه را
و مسیلمه کذاب را خواستند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بگوی
محمد این حکایت را بانک من خدای را بنام رحمن می خوانم خدای را کو خوانی
بنام الله خوان و اگر خوای بنام رحمن خوان بهر نام که خوانی او را نامهای
نیکوست این قول مشرکان کنند و گفتند دلیل است که ایشان می کنند که اسم
مسمی یکیست اما که گفت و لا تجهر بصلاتک و آواز بلند مکردان
نماز خود یعنی بقرائت در نماز و آهسته مکردان میان این دو صفت که بلند
خواندنست و آهسته خواندن طریق در اهی طلب کن یعنی نه بلند و نه پست
و گفته اند که قران روز آهسته خوان و در شب آواز عبد الله عباس گفت
چون رسول صلوات الله علیه نماز کردی بقرائت آواز بلند کردی

کاری

مشرکان طعن زدندی و رسول صلوات الله علیه بغلط انداختندی و دست زدندی
و شعر خواندندی تا رسول بغلط افتد رسول صلوات الله علیه صحابه را بفرمود که
و رسول صلوات الله علیه چنان نماز کردی چنان قراءت خواندی که صحابه بشنیدندی
خدای تعالی آیت فرستاد که ولا تجهر بصلوتک آواز بر مدار تا
مشرکان نشنوند و طعنه نزنند و آهسته خوان چنانکه صحابه بشنوند
آنگه رسول را صلی الله علیه وسلم فرمود که بگوی سپاس خدای را که
فرزند نگرفت که این از صفات اجسام است چون فرزند ولادت ... شد
اگر بر طریق معنی گویند از سر احتیاج باشد و او را در ملک پادشاهی شریک
انبازی نیست و او را ولی نیست که مانع باشد از ذل و بار وی عزیز باشد
و تعظیم کن خدای را غایت تعظیم کردن که مستحق غایت تعظیم است
لم یتخذ ولدا رد است بر جهودان و ترسایان ولم یکن له شریک
فی الملک رد است بر مشرکان ولم یکن له ولی من الذل و رد است
بر صابیان که ایشان گفتند لولا اولیاء الله لذل الله اگر خدای را اولیا نبودی
ذلیل بودی تعالی عن ذلک در خبر است که چون بنده گوید الله اکبر
ثواب وی بهتر بود از دنیا و هرچه در دنیاست از معاذ جبل روایت است که
رسول صلوات الله علیه گفت علیکم بآیت العز گفتند آیت عز کدام است
گفت قوله تعالی وقل الحمد لله الذی تا آخر و این آیت
بسیار خواندی الله اعلم بالصواب

سپاس خدای را که توفیق رفیق حال و سعادت قرین اعمال این فقیر حقیر منکسر البال گردانید
تا از تفسیر کلام ملک علام نکته بسته کتابت نمود امید
... و قراءت این کلام معجز نظام بر ایام و اوقات ... ند
است که کاتب نامراد را بدعای خیر یاد آرند که نتیجه دنیا و آخرت در ضمن
دعای مومنان حاصلست و انا العبد الفقیر الحقیر المحتاج الی رحمة الله الغنی
حیدر بن عبد الحمید القاینی غفر الله له ولوالدیه ولاستادیه
ولجمیع المومنین والمومنات وکان ذلک فی تاریخ غره شهر
... سنه ... تسع و تسعمائة من الهجرة النبویة علیه السلام والتحیة
یلوح الخط فی القرطاس دهرا وکاتبه رمیم فی التراب
[illegible]

